**امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی**/

(631-676 هـ)

**شرح ریاض‌الصالحین**

**(6)**

**شرح و توضیح:**

علامه محمد بن صالح العثیمین/

**با مقدمه و تعلیقاتی از:**

علامه محمد ناصرالدین آلبانی/

**ترجمه و نگارش:**

محمد ابراهیم کیانی

**نظارت علمی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح ریاض‌الصالحین | | | |
| **عنوان اصلی:** | شرح رياض الصالحين من كلام سيد المرسلين | | | |
| **نویسنده:** | امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی | | | |
| **شرح و توضیح:** | علامه محمد بن صالح العثیمین | | | |
| **مترجم:** | محمد ابراهیم کیانی | | | |
| **نظارت علمی و ناشر:** | گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی – جمادي الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سايت کتابخانه الکترونیکی عقیده | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
|  | |  | | |

**بازنشر این کتاب با ذکر اسم ناشر بلامانع است.**

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

**منبع:**

کتابخانه الکترونیکی عقیده

www.aqeedeh.com

**تماس با ما:**

book@aqeedeh.com

فهرست مطالب

[17- کتاب: کارهای ممنوع 9](#_Toc319506244)

[254- باب: حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان 9](#_Toc319506245)

[255- باب: حرام بودن گوش دادن به غیبت؛ کسی که غیبت حرامی را می‌شنود، باید آن را رد کند و گوینده‌اش را از غیبت باز بدارد و اگر نتوانست یا غیبت‌کننده قبول نکرد، مجلس غیبت را ترک گوید 36](#_Toc319506246)

[256- باب: انواع غیبت‌های مباح 42](#_Toc319506247)

[257- باب: حرام بودن سخن‌چینی که عبارتست از نقل سخن در میان مردم به‌قصد دو به‌هم‌زنی 51](#_Toc319506248)

[258- باب: نهی از نقل سخن و احوال مردم به زمام‌داران در صورتی‌که ضرورتی چون نگرانی از پیامدی منفی و امثال آن وجود ندارد 57](#_Toc319506249)

[259- باب: نکوهش افراد دوروی 60](#_Toc319506250)

[260- باب: حرام بودن دروغ‌ 63](#_Toc319506251)

[261- باب: دروغ‌هایی که جایز است 88](#_Toc319506252)

[262- باب: تشویق انسان به دقت کردن و حصول اطمینان درباره‌ی سخنی که می‌گوید یا از دیگران بازگو می‌کند 91](#_Toc319506253)

[263- باب: شدت حرام بودن شهادت دروغ 95](#_Toc319506254)

[264- باب: حرام بودن لعنت کردن انسانی معین یا هر جانوری 99](#_Toc319506255)

[265- باب: جایز بودن لعنت کردن گنه‌کاران به‌طور کلّی و بدون تعیین اشخاص 111](#_Toc319506256)

[266- باب: حرام بودن دشنام دادن به مسلمان، به‌ناحق 125](#_Toc319506257)

[267- باب: حرام بودن ناسزاگویی به مردگان به‌ناحق و بدون مصلحت شرعی 137](#_Toc319506258)

[268- باب: نهی از مردم‌آزاری 139](#_Toc319506259)

[269- نهي از کینه‌توزی، از هم بریدن و روی‌گردانی از یک‌دیگر 143](#_Toc319506260)

[270- باب: حرام بودن حسد 155](#_Toc319506261)

[271- باب: نهی از تجسس و گوش دادن به سخن کسی که دوست ندارد به سخنش گوش داده شود 158](#_Toc319506262)

[272- باب: نهی از بدگمانی به مسلمانان بدون ضرورت 164](#_Toc319506263)

[273- باب: حرام بودن تحقیر مسلمانان 166](#_Toc319506264)

[274- باب: نهی از شماتت مسلمان و اظهار شادی در گرفتاری‌ها و مشکلاتش 171](#_Toc319506265)

[275- باب: حرام بودن طعنه زدن بر نسب‌های ثابت‌شده در ظاهر شریعت 172](#_Toc319506266)

[276- باب: نهی از تقلب و دغل‌بازی 173](#_Toc319506267)

[277- باب: حرام بودن پیمان‌شکنی و خیانت 177](#_Toc319506268)

[278- باب: نهی از منت گذاشتن در برابر عطا و بخشش 183](#_Toc319506269)

[279- باب: نهي از فخرفروشي (خودستایی) و ستم و گردن‌کشی 185](#_Toc319506270)

[280- باب: حرام بودن قهر کردن مسلمانان با یک‌دیگر بیش از سه روز؛ مگر به سبب مشاهده‌ی بدعت یا فسق آشکار از کسی که با او قهر کرده‌اند 190](#_Toc319506271)

[281- باب: نهی از درگوشی صحبت کردن دو نفر در حضور شخصی دیگر بدون کسب اجازه از او، مگر به‌ضرورت؛ منظور از درگوشی صحبت کردن، این است که دو نفر به صورت آرام و پنهانی با هم حرف بزنند که سومی نشنود یا به زبانی که شخص سوم نمی‌فهمد، با هم سخن بگویند 199](#_Toc319506272)

[282- باب: نهی از زدنِ زن و فرزند، و برده و حیوان بدون سبب شرعی یا افزون بر حدّ تأدیب 203](#_Toc319506273)

[283- باب: حرام بودن شکنجه و آزار هرگونه حیوانی، حتی مورچه و امثالِ آن با آتش 212](#_Toc319506274)

[284- باب: حرام بودن تأخیر توان‌گر در پرداخت بدهی‌اش (در زمان سررسیدِ آن یا) هنگامی که بستانکار حقش را مطالبه کند 215](#_Toc319506275)

[285- باب: کراهت پشیمان شدن انسان از بخششی که هنوز آن‌را به شخص مورد نظرش نداده است؛ و نیز کراهت پس گرفتن چیزی که انسان به فرزندش بخشیده است، چه آن‌را به او تسلیم کرده و چه تسلیم نکرده باشد؛ هم‌چنین خریدن چیزی که انسان به‌عنوان زکات یا کفاره و امثال آن به کسی داده است، از خودِ آن شخص کراهت دارد؛ ولی ایرادی ندارد که آن‌را از شخص دیگری که به او انتقال یافته است، خریداری کند 219](#_Toc319506276)

[286- باب: شدت حرام بودن مالِ یتیم 222](#_Toc319506277)

[287- باب: شدت حرام بودن ربا 229](#_Toc319506278)

[288- باب: حرام بودن ریا 255](#_Toc319506279)

[289- باب: آن‌چه به‌اشتباه ریا قلمداد می‌شود، اما ریا نیست 270](#_Toc319506280)

[290- باب: حرام بودن نگریستن به زن بیگانه و نوجوان زیبا بدون ضرورتی شرعی 272](#_Toc319506281)

[291- باب: حرام بودن خلوت کردن با زن نامحرم 281](#_Toc319506282)

[292- باب: حرام بودن همانند شدنِ مردان به زنان و زنان به مردان در لباس و حرکت و سایر امور 284](#_Toc319506283)

[293- باب: نهی از شبیه کردن خود به شیطان و کافران 288](#_Toc319506284)

[294- باب: نهی مرد و زن از رنگ کردن مو به رنگ سیاه 292](#_Toc319506285)

[295- باب: نهی از تراشیدن بخشی از سر و گذاشتن بخشی دیگر؛ و مباح بودن تراشیدن تمام سر برای مرد، نه برای زن 293](#_Toc319506286)

[296- باب: حرام بودن وصل مو، خال‌کوبی و تراش دندان 296](#_Toc319506287)

[297- باب: نهی از کَندن موهای سفیدِ ریش و سر و دیگر موهای سفید؛ و نیز نهی نوجوان تازه‌بالغ از کندن موهای تازه‌روییده‌ی ریش خود 299](#_Toc319506288)

[298- باب: کراهت استنجا و لمس شرمگاه با دست راست بدون عذر 300](#_Toc319506289)

[299- باب: کراهت راه رفتن با یک لنگه‌ی کفش یا یک موزه (جوراب) بدون عذر؛ و نیز کراهت پوشیدنِ کفش و موزه در حالت ایستاده بدون عذر 302](#_Toc319506290)

[300- باب: نهی از روشن گذاشتن آتش در خانه به‌هنگام خواب و امثال آن، چه آتش چراغ باشد و چه آتشی دیگر 305](#_Toc319506291)

[301- باب: نهی از تکلف که عبارتست از گفتار یا کردارِ بی‌فایده یا بی‌موردی که با دشواری انجام شود 307](#_Toc319506292)

[302- باب: حرام بودن نوحه‌خوانی و شیون بر مُرده، و نیز حرام بودن زدن به سر و صورت و چاک دادن گریبان و کَندن موها و سر دادن آه و واویلا 311](#_Toc319506293)

[303- باب: نهی از رفتن به نزد کاهنان، منجمان، فال‌گیران، و رمالانی که با ریگ و جو و امثال آن، رمالی می‌کنند 320](#_Toc319506294)

[304- باب: نهی از بدشگونی یا فال بد زدن 329](#_Toc319506295)

[305- باب: حرام بودن تصویر موجود زنده بر روی فرش، سنگ، لباس، پول، بالش و امثالِ آن، و امر به از میان بردن آن 333](#_Toc319506296)

[306- باب: حرام بودن نگه داشتن سگ، مگر برای شکار یا نگه‌بانیِ گلّه یا زراعت 341](#_Toc319506297)

[307- باب: کراهت بستن زنگوله در گردن چارپایان و کراهت همراه داشتن سگ و زنگ در سفر 344](#_Toc319506298)

[308- باب: کراهت سوار شدن بر شتری که نجاست می‌خورَد؛ و چون علف پاکی خورد و گوشتش پاک شد، کراهت از میان می‌رود 346](#_Toc319506299)

[309- باب: نهی از انداختن آب دهان در مسجد، و امر به پاک کردن مسجد از آلودگی‌ها 347](#_Toc319506300)

[310- باب: کراهت دعوا و درگیری در مسجد و بلند کردن صدا در آن و اعلامِ نشانیِ گم‌شده برای یافتنِ آن و نیز کراهت خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات 349](#_Toc319506301)

[311- باب: نهی از ورود به مسجد پس از خوردن سیر، پیاز، تره و دیگر خوراکی‌های بدبو، مگر به‌ضرورت 355](#_Toc319506302)

[312- باب: کراهت چمباتمه زدن در روز جمعه در حالی که امام خطبه می‌خواند؛ زیرا این حالت، خواب‌آور است و گوش دادن به خطبه از دست می‌رود و ترس باطل شدن وضوست 358](#_Toc319506303)

[313- باب: کسی که قصد قربانی دارد، از این‌که در دهه‌ی نخست ذی‌الحجه و پیش از قربانی کردن، موها و ناخن‌هایش را بگیرد، نهی شده است 359](#_Toc319506304)

[314- باب: نهی از سوگند خوردن به هر مخلوقی مانند پیامبر، کعبه، فرشتگان، آسمان، نیاکان، زندگی، روح و...؛ و از سوگند خوردن به امانت، بیش از همه نهی شده است 360](#_Toc319506305)

[315- باب: وعید شدید بر سوگند دروغ 365](#_Toc319506306)

[316- باب: اگر کسی سوگند یاد کند و سپس خلافِ سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آن‌چه بهتر است، عمل نماید و به‌خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد 368](#_Toc319506307)

[317- باب: بخشودگی سوگند لغو و این‌که کفاره ندارد؛ سوگند لغو، سوگندی‌ست که بدون قصد بر زبان جاری می‌شود 371](#_Toc319506308)

[318- باب: کراهت سوگند خوردن در معاملات، حتی اگر راست بگوید 374](#_Toc319506309)

[319- باب: مکروه است که انسان با توسل به وجه و ذات ذوالجلالِ الله، چیزی جز بهشت را درخواست کند؛ و نیز کراهت دریغ داشتن از کسی که به نام الله چیزی را درخواست می‌کند و نامِ او را به میان می‌آورَد 376](#_Toc319506310)

[320- باب: حرام بودن به‌کار بردن واژه‌ی «شاهنشاه» یا «مَلِک الملوک» برای سلطان و غیر او؛ زیرا این صفت، تنها ویژه‌ی الله متعال است 380](#_Toc319506311)

[321- باب: نهی از مورد خطاب قرار دادن فاسق و بدعت‌گر و امثالشان با عنوان سرور و آقا 381](#_Toc319506312)

[322- باب: کراهت دشنام دادن به تب 382](#_Toc319506313)

[323- باب: نهی از دشنام دادن به باد؛ و بیان دعایی که در هنگام وزیدن باد گفته می‌شود 384](#_Toc319506314)

[324- باب: کراهت دشنام دادن به خروس 387](#_Toc319506315)

[325- باب: نهی از گفتن این سخن که به برکت و اقبال فلان‌ستاره بر ما باران بارید 388](#_Toc319506316)

[326- باب: گفتنِ «ای کافر» به مسلمان، حرام است 391](#_Toc319506317)

[327- نهی از گفتار و کردار ناپسند و بدزبانی 394](#_Toc319506318)

[328- باب: کراهت ادیبانه حرف زدن و تکلف در سخن گفتن با عوام با به‌کار بردن واژه‌های نامأنوس 395](#_Toc319506319)

[329- باب: گفتنِ «وضعیت درونی‌ام پلید و خراب است»، کراهت دارد 398](#_Toc319506320)

[330- باب: به‌کار بردن عنوانِ «کَرْم» برای انگور، کراهت دارد 399](#_Toc319506321)

[331- باب: نهی از وصف زیبایی‌های زن برای مرد، مگر آن‌که به‌ضرورت و با هدفی شرعی مانند ازدواج باشد 401](#_Toc319506322)

[332- باب: این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز»؛ بلکه باید قاطعانه و جدی درخواستش را مسألت کند 403](#_Toc319506323)

[333- باب: کراهت دارد که انسان بگوید: «آن‌چه الله بخواهد و فلانی بخواهد» 407](#_Toc319506324)

[334- باب: کراهت سخن گفتن (یا مجلس کردن) پس از نماز عشا 410](#_Toc319506325)

[335- باب: حرام بودن سر باز زدن زن از هم‌خوابی با شوهرش، آن‌گاه که او را بدین منظور فرا می‌خواند؛ مگر آن‌که عذری شرعی داشته باشد 413](#_Toc319506326)

[336- باب: حرام است که زن در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وی، روزه‌ی نفل بگیرد 414](#_Toc319506327)

[337- باب: حرام است که مأموم (مقتدی) سَرَش را پیش از امام از رکوع یا سجده بلند کند 416](#_Toc319506328)

[338- باب: کراهت گذاشتن دست بر کمر یا پهلو در نماز 418](#_Toc319506329)

[339- باب: كراهت نماز گزاردن در حالی که غذا حاضر است و انسان اشتهای خوردن دارد و نیز در حالی که انسان، تنگ‌وضوست 419](#_Toc319506330)

[340- باب: نهی از نگاه کردن به سوی آسمان در نماز 421](#_Toc319506331)

[341- باب: کراهت نگاه کردن به اطراف در نماز بدون عذر 423](#_Toc319506332)

[342- باب: نهی از نماز خواندن به سوی قبرها 425](#_Toc319506333)

[343- باب: حرام بودن عبور از جلوی نمازگزار 426](#_Toc319506334)

[344- باب: کراهت آغاز کردن نماز نفل پس از شروع مؤذن به اقامه‌ی نماز، چه سنت راتبه‌ی همان نماز باشد و چه نماز نفل دیگری 427](#_Toc319506335)

[345- باب: کراهت تخصیص روز جمعه برای روزه‌ و شب جمعه برای نماز و قیام 428](#_Toc319506336)

[346- حرام بودن روزه‌ی وصال یا به‌هم‌پیوسته؛ بدین‌سان که کسی دو روز پیاپی یا بیش‌تر، روزه بگیرد و در میان آن‌ها چیزی نخورد و نیاشامد 433](#_Toc319506337)

[347- باب: حرام بودن نشستن بر روی قبر 434](#_Toc319506338)

[348- باب: نهی از گچ‌کاری قبر و ساختن بنا بر آن 435](#_Toc319506339)

[349- باب: شدت تحریم گریختنِ برده از آقایش 438](#_Toc319506340)

[350- باب: حرام بودن میانجی‌گری و شفاعت در حدود (مجازات‌های شرعی) 439](#_Toc319506341)

[351- باب: نهی از قضای حاجت در راه مردم یا در سایه‌هایی که زیر آن می‌نشینند و نیز در مجاریِ آب و امثالِ آن 446](#_Toc319506342)

[352- باب: نهی از ادرار کردن و امثالِ آن در آب راکد 447](#_Toc319506343)

[353- باب: کراهتِ این‌که پدر، برخی از فرزندانش را در هدیه و بخشش بر برخی دیگر برتری دهد 449](#_Toc319506344)

[354- باب: حرام بودن بیش از سه روز سوگ‌نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز است 454](#_Toc319506345)

[355- باب: حرام بودن واسطه‌گریِ شهرنشین برای روستانشینی که کالاهای خود را به منظور فروش به شهر می‌آورد؛ و نیز حرام بودن دست گذاشتن روی معامله‌ و خواستگاریِ شخصی دیگر، مگر به اجازه‌ی او یا پس از رد شدن وی 459](#_Toc319506346)

[356- باب: نهی از مصرف کردن مال در راه‌های نامشروع یا در راه‌هایی که شریعت اجازه نداده است 465](#_Toc319506347)

[357- باب: نهي از گرفتن اسلحه و امثال آن به سوی مسلمان، چه جدی باشد و چه شوخی؛ و نهی از به دست گرفتن شمشیرِ برهنه 474](#_Toc319506348)

[358- باب: کراهت خروج از مسجد پس از اذان، مگر به عذر تا آن‌که نماز فرض را به جای آورَد 476](#_Toc319506349)

[359- باب: کراهت رد کردن ریحان بدون عذر 478](#_Toc319506350)

[360- باب: کراهت مدح و ستایش فرد در پیش روی او، اگر بیمِ آن باشد که فرد به خود مغرور شود و جایز بودن آن برای کسی که این خوف درباره‌ی او وجود ندارد 480](#_Toc319506351)

[361- باب: کراهت خروج یا فرار از شهر و منطقه‌ای که در آن وبا شیوع پیدا کرده است؛ و نیز کراهت ورود به آن 484](#_Toc319506352)

[362- باب: شدت حرام بودن سحر و جادوگری 493](#_Toc319506353)

[363- باب: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کافران، در صورتی که بیمِ آن برود که قرآن به دست کافران بیفتد 505](#_Toc319506354)

[364- باب: حرام بودن استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن، و طهارت و سایر موارد استعمال 506](#_Toc319506355)

[365- باب: حرام بودن پوشیدن لباس زعفرانی‌رنگ برای مرد 510](#_Toc319506356)

[366- باب: نهی از سکوت در طول روز تا شب 511](#_Toc319506357)

[367- باب: حرمت نسبت دادن انسان به غیر پدرش یا انتساب برده‌ی آزادشده به غیر آزادکننده‌اش 513](#_Toc319506358)

[368- باب: برحذر داشتن از ارتکاب چیزهایی که الله و رسولش از آن منع کرده‌اند 520](#_Toc319506359)

[369- باب: کسی که مرتکب عملی ممنوع می‌شود، چه بگوید یا چه انجام دهد 524](#_Toc319506360)

[18- کتاب: موضوع‌های پراکنده و نکات ملیح و دل‌نشین 529](#_Toc319506361)

[370- باب: احادیثی درباره‌ی دجال و نشانه‌های قیامت 529](#_Toc319506362)

[19- کتاب: استغفار (طلب آمرزش) 639](#_Toc319506363)

[371- باب: امر به استغفار و فضیلتِ آن 639](#_Toc319506364)

[372- باب: آن‌چه الله در بهشت برای مومنان آماده کرده است 651](#_Toc319506365)

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

17- کتاب: کارهای ممنوع

254- باب: حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان

**شرح**

مولف/ در کتابش بابی پیرامون حرام بودن غیبت و وجوب حفظ زبان، گشوده و تعدادی آیه در این‌باره ذکر کرده است.

پیامبر برای این‌که غیبت را برای یارانش تعریف کند، از آنان پرسید: «آیا می‌دانید که غیبت چیست؟» عرض کردند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «ذِكرُكَ أَخَاكَ بما يكْرَهُ»؛ یعنی: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشَش نمی‌آید». شخصی پرسید: اگر آن‌چه می‌گویم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «إنْ كانَ فِيهِ ما تقُولُ فَقَدِ اغْتَبْته، وإنْ لَمْ يكُن فِيهِ ما تَقُولُ فَقَدْ بَهَتَّهُ».([[1]](#footnote-1)) یعنی: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای»؛ افزون بر این‌که غیبتش را هم کرده‌ای. غیبت جزو گناهان کبیره است که با نماز و روزه و صدقه و دیگر کارهای شایسته بخشیده نمی‌شود؛ بلکه در نامه‌ی اعمال انسان ماندگار می‌ماند؛ مگر این‌که انسان با رعایت شرایط توبه، از الله آمرزش بخواهد. ابن عبدالقوی/ می‌گوید:

وقد قیـل صغری غیبة ونمیمة وکلتاهما کبری علی نص أحمد

یعنی: «گفته شده که غیبت و سخن‌چینی جزو گناهان صغیره هستند؛ اما احمد بن حنبل/ به این‌که هر دو گناه کبیره‌اند، تصریح کرده است».

همان‌گونه که بیان شد، پیامبر در تعریف غیبت فرموده است: «ذِكرُكَ أَخَاكَ بما يكْرَهُ». یعنی: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشَش نمی‌آید»؛ و این، شامل بازگوییِ هر عیب اخلاقی، جسمی و دینی می‌شود. به عبارت دیگر: هرچه که بازگوییِ آن برای برادر مسلمانتان در پشت سرش ناخوشایند باشد، غیبت به‌شمار می‌رود. مثلاً اگر بگویید: فلانی لَنگ، یا کور یا بلندقامت یا قدکوتاه می‌باشد، این غیبت است. و همین‌طور در زمینه‌ی مسایل اخلاقی؛ مثلاً بگویید: فلانی، چشم‌چران است یا عیبی دینی از او را بازگو کنید؛ به‌عنوان مثال: خارج از ضوابط شرعی بگویید: فلانی، بدعتی‌ست؛ یا بگویید: فلانی با جماعت نماز نمی‌خوانَد. یعنی هر عیبی که از او در غیاب وی بازگو کنید، غیبتش را کرده‌اید و علت نام‌گذاریِ غیبت بدین نام، همین است که در غیابِ شخص عیبش را بازگو می‌کنند؛ اما اگر پیشِ روی او عیبش را بگویند، این ناسزاگویی به‌شمار می‌آید، نه غیبت. پیامبر فرمود: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای»؛ یعنی: علاوه بر این‌که غیبتش را کرده‌ای، بر او بهتان نیز بسته‌ای. بحث غیبت در این‌ بخش حدیث از آن جهت ذکر نشد که ناگفته پیداست که در چنین مواردی، غیبت زیرمجموعه‌‌ی بهتان به‌شمار می‌آید. نظیرش را می‌توانیم در این حدیث نبوی ببینیم که باری پیامبر فرمود: «وَدِدْتُ أنَّا قَدْ رَأَيْنَا إخْوانَنَا»؛ یعنی: «دوست داشتم برادران خود را می‌دیدیم». اصحاب# عرض کردند: «ای رسول‌خدا! آیا مگر ما برادران شما نیستیم؟» فرمود: «أنْتُمْ أصْحَابِي، وَإخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأتُوا بَعْدُ»؛([[2]](#footnote-2)) یعنی: «شما دوستان و یاران من هستید؛ و برادران ما، کسانی هستند که هنوز نیامده‌اند». این از اصحاب# نفی اخوت نمی‌کند و بدین معنا نیست که اصحاب# برادران رسول‌الله به‌شمار نمی‌آیند؛ بلکه آن‌ها، هم یاران پیامبر بودند و هم برادرانش؛ ولی نسل‌های بعد، فقط برادران پیامبر، و اصحاب او محسوب نمی‌شوند. این‌جا نیز که فرمود: «بر او بهتان بسته‌ای»، بدین معناست که هم غیبتش را کرده‌ای و هم بر او بهتان بسته‌ای. به‌هر حال، غیبت، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود و هرچه پیامدهایش شدیدتر باشد، قبح و گناهش نیز بیش‌تر است؛ به‌ویژه غیبت حکام و علما؛ زیرا غیبت این‌ها، پیامدها و آثار منفی بیش‌تری دارد. غیبت علما از ارزش و اهمیت علمی که در سینه دارند یا به مردم آموزش می‌دهند، می‌کاهد و در نتیجه، مردم، از آنان حرف‌شنوی نخواهند داشت و این، برای دین زیان‌آور است. غیبت حکام نیز از هیبت آن‌ها در چشم مردم می‌کاهد و آنان را به سرکشی در برابر حکام، وا می‌دارد و آن‌گاه که مردم، بر حکام بشورند، هرج و مرج و نابسامانی به وجود می‌آید.

اگر دلی جوشان، پردرد و آکنده از خشم دارید، پیش از آن‌که آن را بر سرِ دیگران خالی کنید، بر سرِ خویش خالی نمایید و به خویشتن بنگرید که آیا خودتان از هر جهت کاملید و هیچ عیبی در شما نیست؟ نخستین عیب، همین است که از علما و حکام مسلمان بدگویی کنید. برخی‌ها می‌گویند: هدفمان، امر به معروف و نهی از منکر است. می‌گوییم: آفرین؛ چه نیت خوبی! اما هر کاری، راهی دارد و راه امر به معروف و نهی از منکر، این نیست که کاستی‌ها و معایب مسؤولان و زمام‌داران خویش را پخش و نشر کنید؛ زیرا این امر دامنه‌ی منکرات را گسترده‌تر می‌گرداند و بر کاستی‌ها می‌افزاید و دیگر، مردم به همه بدبین می‌شوند و آن‌گاه سنگ روی سنگ بند نمی‌آید. اگر عالِمی بگوید: این، کار ناشایستی‌ست، مردم حرفش را نمی‌خوانند و می‌گویند: بی‌خیال! او یک چیزی گفت! هم‌چنین مردم از حاکم یا مسؤولی که به او بدبین شده‌اند، اطاعت نمی‌کنند و نتیجه‌اش آشوب و نابسامانی خواهد بود. شگفتا از کسانی که فقط کاستی‌های علما و مسؤولان را می‌بینند و نیمه‌ی پُر لیوان را نگاه نمی‌کنند و از خوبی‌هایشان هیچ نمی‌گویند تا نقد و انتقادشان، منصفانه باشد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْ﴾ [المائ‍دة: ٨]

ای مؤمنان! برای الله به داد برخیزید و به عدالت گواهی دهید؛ و نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نورزید.

یعنی کینه و دشمنی با کسی، شما را بر آن ندارد که نسبت به او عدالت را رعایت نکنید. شگفتا از این‌ها که هیچ‌گاه و در هیچ جلسه‌ای، از زبانشان نمی‌شنویم که بگویند: ای مردم! خداترس و باتقوا باشید؛ دروغ نگویید و از خیانت و فریب‌کاری و کلاه برداری پروا کنید. این‌ها یک بار هم جامِ خشم خویش را برای اصلاح آحاد جامعه به روی مشکلات توده‌ی مردم خالی نمی‌کنند و به‌رغم این‌همه خیانت و دروغی که در داد و ستدها، رایج شده است، یک بار هم برای اصلاحی فراگیر در سطح شهروندان جامعه، دهان نمی‌گشایند یا قلم نمی‌فرسایند! به‌راستی جامعه‌ی رشدیافته، جامعه‌ای‌ست که شهروندانش به وظایف فردی و مدنی خویش در چارچوب آموزه‌های دینی عمل می‌کنند؛ زیرا جامعه از یکایک شهروندانی تشکیل شده است که اگر درست‌کار باشند، جامعه نیز جامعه‌ی شایسته و رشدیافته‌ای خواهد بود؛ پس حقیقت اصلاح این است که در متن جامعه صورت گیرد؛ ولی گویا برخی از مردم بیمارند و حتماً باید مشکلات و کاستی‌ها را فاش کنند؛ در صورتی که اگر شخصی، واقعاً قصد اصلاح یا امر به معروف و نهی از منکر دارد، باید به جای ریختن آبروی علما و مسؤولان یا پوشاندن خوبی‌هایشان، سر بحث و گفتگو را باز کند و با کمال بی‌تکلفی و به‌دور از هرگونه اِشکال‌تراشی، در حضور علما و مسؤولان به واکاوی و بازگوییِ مسایل مورد نظرش بپردازد؛ ولی برخی‌ها باز هم بی‌توجه به خدمت‌های انجام‌شده، عادت کرده‌اند که خوبی‌ها و خدمت‌های زمام‌داران و مسؤولان را کتمان کنند و از کاه، کوه بسازند! پس عدل و انصاف کجاست؟ در صورتی که نباید از مسیر حق و بیان حقیقت خارج شویم. الله در تعامل با مشرکان نیز حق را می‌گوید و راه درست را نشان می‌دهد؛ همان‌گونه که درباره‌ی مشرکان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ [الأعراف: ٢٨]

و چون کار زشتی انجام دهند، می­گویند: پدرانمان را بر این کار یافته­ایم و الله، ما را به انجام آن دستور داده است.

آن‌ها از این جهت که مدعی بودند که «ما نیاکانمان را بر این روش یافته‌ایم و از آنان پیروی می‌کنیم»، راست می‌گفتند؛ لذا الله متعال صحت این موضوع را پذیرفت؛ اما در این ادعا که به‌دروغ می‌گفتند: «الله، ما را به انجام آن دستور داده است»، تکذیبشان کرد و فرمود:

﴿قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ [الأعراف: ٢٨]

بگو: الله به کار زشت فرمان نمی­دهد.

لذا چه خوبست که ما نیز عدل و انصاف داشته باشیم و هر دو نیمه‌ی لیوان را ببینیم؛ به‌ویژه زمانی که پیرامون مسأله‌ای سخن می‌گوییم که ارتباط مستقیمی با آبروی مسلمانان دارد؛ به‌خصوص درباره‌ی حکام و علما. از یاد نبریم که هرکس در پی ریختن آبروی برادر مسلمانش باشد، الله متعال نیز دیر یا زود، او را- حتی در خانه‌‌ی مادرش- رسوا می‌گرداند.

خلاصه این‌که بر ما واجب است که از غیبت دوری کنیم و زبان خویش را از غیبت دیگران بازداریم و بدانیم که با هر غیبتی، از نیکی‌هایمان کاسته شده، بر نیکی‌های کسی که از او غیبت می‌کنیم، افزوده می‌شود. چنان‌که در حدیثی آمده است که پیامبر پرسید: «أَتَدْرُون من الْمُفْلِس؟»؛ یعنی: «آیا می‌دانید که چه کسی مفلس است؟» پاسخ دادند: کسی که ثروت نقدی و غیرنقدی ندارد. فرمود: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي مَنْ يَأْتِي يَوْمَ الْقيامةِ بِصَلاةٍ وَصِيَامٍ وزَكَاةٍ ، ويأْتِي وقَدْ شَتَمَ هذا، وقذَف هذَا وَأَكَلَ مالَ هَذَا، وسفَكَ دَم هذَا، وَضَرَبَ هذا، فيُعْطَى هذَا مِنْ حسَنَاتِه، وهَذا مِن حسَنَاتِه، فَإِنْ فَنِيَتْ حسناتُهُ قَبْلَ أَنْ يقْضِيَ مَا عَلَيْه، أُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرحَتْ علَيْه، ثُمَّ طُرِح في النَّارِ»؛([[3]](#footnote-3)) یعنی: «مفلس در امت من، کسی‌ست که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و زکات، حاضر می‌شود؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مالِ این را خورده و خونِ آن یکی را ریخته و فلانی را زده است. لذا از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوقِ حق‌داران تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حسابِ او منظور می‌شود و سپس او را در آتشِ دوزخ می‌اندازند». به یکی از سلف صالح گفتند: فلانی، غیبت تو را کرده است. آن بزرگوار پرسید: مطمئنید؟ گفتند: آری. لذا هدیه‌ای برای غیبت‌کننده فرستاد. وی تعجب کرد که از آن شخص غیبت کرده و او، هدیه‌ای برایش فرستاده است! هدیه‌دهنده به غیبت‌کننده فرمود: تو نیکی‌های خود را به من هدیه دادی و نیکی‌ها، ماندگارند؛ اما هدیه‌ای که من به تو داده‌ام، از میان می‌رود و چیز ماندگاری نیست. این، پاداش هدیه‌ای است که به من داده‌ای. ببینید که سلف صالح چه بینشی داشته‌اند.

لذا از روی خیرخواهی از خواهران و برادران گرامی می‌خواهم که از غیبت دوری کنید و خود را در ورطه‌ی بدگویی و غیبت از علما و مسؤولان گرفتار نکنید. اگر قصد اصلاح دارید و امکان ارتباط با مسؤولان وجود دارد، مسایل و مشکلات را به گوشِ آن‌ها برسانید و یا از طریق مجاری و راه‌های دیگر مسؤولان امر را در جریان مشکلات و نارسایی‌ها قرار دهید و بدین نکته توجه داشته باشید که مگر غیبت علما و مسؤولان چه نفعی دارد و گره از کدامین مشکل می‌گشاید؟ بلکه بدبینیِ مردم نسبت به علما و زمام‌دارانشان را در پی دارد. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، نقد و انتقادِ رو در رو، باید منصفانه نیز باشد؛ یعنی خدمت‌ها و کارهای انجام‌شده از سوی مسؤولان را نادیده نگیریم و اگر به نشر و پخش کاستی‌ها دچار شده‌ایم، لااقل خوبی‌ها را هم بیان کنیم.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الحجرات: ١٢]

و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید. و تقوای الله پیشه کنید. به یقین الله، توبه‌پذیر مهرورز است.

**شرح**

پیش‌تر بیان شد که بازگوییِ هر ویژگی دینی، اخلاقی و جسمیِ برادر مسلمان- در صورتی که راضی نباشد- غیبت است؛ لذا هیچ‌گاه در غیاب برادر مسلمانتان چیزی که خوشَش نمی‌آید، نگویید. هم‌چنین یادآوری شد که غیبت، جزو گناهان کبیره است و نماز، زکات، روزه و حج، باعث بخشش آن نمی‌شود؛ بلکه هم‌سان کارهای نیک و شایسته، مورد سنجش قرار می‌گیرد. این نکته هم بیان گردید که قبح و گناه این عمل، به میزان پیامدها و مفاسد آن بستگی دارد؛ لذا از آن‌جا که پیامدهای منفی ناشی از غیبت علما و مسؤولان، شدید است، گناهش نیز بیش‌تر می‌باشد. و اما نخستین آیه‌ای که مولف/ در این باب آورده است؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًا﴾؛ یعنی: «و از یک‌دیگر غیبت نکنید». این، معطوف به دستورهایی‌ست که در ابتدای این آیه آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَ لَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الحجرات: ١٢]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید و از یک‌دیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید. و تقوای الله پیشه کنید. به یقین الله، توبه‌پذیر مهرورز است.

بدین‌سان الله متعال از غیبت منع فرموده و سپس بدیِ غیبت کردن را به کاری نفرت‌انگیز تشبیه نموده است که همه از آن می‌گریزند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُ﴾؛ یعنی: «آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌گمان از این کار نفرت دارید». روشن است که هیچ‌کس حاضر نیست گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؛ بلکه از این کار نفرت دارد. ولی این چه ربطی به غیبت دارد؟ می‌گوییم: کسی که غیبتش را می‌کنی، حضور ندارد و نمی‌تواند از خودش دفاع کند؛ مانند مرده‌ای که اگر او را قطعه‌قطعه کنید، هیچ واکنشی از او سر نمی‌زند و هیچ کاری از او ساخته نیست. علت نام‌گذاریِ غیبت بدین نام، همین است که در غیابِ شخص عیبش را بازگو می‌کنند؛ اما اگر پیشِ روی او عیبش را بگویند، این ناسزاگویی به‌شمار می‌آید، نه غیبت. الله متعال در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٞ رَّحِيمٞ﴾؛ یعنی: «و تقوای الله پیشه سازید؛ به‌یقین الله، توبه‌پذیر مهرورز است». الله متعال پس از این‌که از غیبت نهی فرمود، به تقوا و پرهیزگاری دستور داد. این اشاره‌ای‌ست به این‌که آنان‌که غیبت می‌کنند، تقوا ندارند. لذا اگر عیبی در برادر مسلمان خویش دیدی و آن را فاش کردی و آبرویش را ریختی، بدان که الله متعال کسی را بر تو می‌گمارد که در زندگی یا پس از مرگت، تو را بدنام و رسوا نماید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا تُؤذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَن تتبع عَوْرَاتِهِمْ، فضحهُ اللّهُ وَلَوْ فِي بَيْتِ أمِّهِ»؛ یعنی: «مسلمانان را میازارید و در پی عیب‌جویی و ریختن آبروی آن‌ها نباشید؛ به‌یقین هرکس، در پی ریختن آبروی برادرش باشد، الله متعال او را رسوا می‌گرداند؛ اگرچه در خانه‌ی مادرش باشد».

گفتنی‌ست که اگر غیبت از روی خیرخواهی و بیان حقیقت باشد، اشکالی ندارد؛ مثلاً شخصی می‌خواهد با دیگری معامله‌ای انجام دهد؛ لذا نزدتان می‌آید تا از شما نظر بخواهد و ازشما می‌پرسد که آیا با آن شخص معامله کند یا خیر؟ شما آن شخص را می‌شناسید و می دانید که آدمِ بدمعامله‌ای‌ست. در این صورت بر شما واجب است که عیب آن شخص را از روی خیرخواهی به مشورت‌گیرنده بگویید. بدین دلیل که فاطمه بنت قیس& برای مشورت و نظرخواهی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: اسامه بن زید، معاویه بن ابی‌سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر به او فرمود: «ابوجهم دستِ بزنی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و چیزی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن».([[4]](#footnote-4))

بدین ترتیب پیامبر از دو نفر نخست ویژگی‌هایی را بیان کرد که ذکرش برای آنان خوشایند نبود؛ اما رسول‌الله این را از روی خیرخواهی بیان فرمود و قصدش، رسوا کردن یا عیب‌جویی نبود. این دو با هم تفاوت دارد. هم‌چنین اگر کسی نزدتان بیاید و با شما مشورت کند که نزد فلان استاد، تلمذ نماید یا نزد فلانی؛ اگر استاد مورد نظر این شخص، انحراف فکری داشته باشد، بر شما واجب است که حقیقت را به او بگویید و به او مشورت دهید که از درس خواندن در نزد چنین کسی صرف نظر کند. نمونه‌های فراوانی در این‌باره قابل ذکر می‌باشد؛ اما مهم، این است که ذکر معایب دیگران از روی خیرخواهی و در چارچوبی باشد که بیان شد. در میان مردم چنین رایج شده که می‌گویند: «غیبت فاسق، ایرادی ندارد»! این، نه حدیث است و نه سخنِ قابل قبولی؛ بلکه غیبت فاسق نیز مانند غیبت کردن از دیگران می‌باشد؛ البته اگر هدف، برحذر داشتن مردم از عقیده یا اندیشه‌ی انحرافی‌اش باشد، نه تنها غیبت از چنین شخصی ایرادی ندارد، بلکه واجب است.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

و می‌فرماید:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٨]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

**شرح**

دومین آیه‌ای که مولف/ در این باب ذکر کرده، این است که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

این نهی، شامل همه چیز می‌شود؛ یعنی درباره‌ی چیزی که دانش ندارید، سکوت کنید و حرفی نزنید؛ زیرا لازمه‌ی صحت گفتار و کردار، این است که مبتنی بر علم و آگاهی باشد؛ و گرنه، بر خطا هستید و اشتباه می‌کنید. نسبت دادن سخن یا گفتاری از روی ناآگاهی به الله و فرستاده‌اش، جزو بزرگ‌ترین گناهان و عملی حرام است. مثلاً اگر بگویید: «الله متعال، چنین و چنان فرموده» و در حقیقت آن‌گونه که شما می‌گویید، نباشد یا آیه‌ای از قرآن را خودسرانه و بدون علم و آگاهی تفسیر کنید، بر الله دروغ بسته‌اید؛ از این‌رو حدیثی بدین مضمون خواهد آمد که: «مَن قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».([[5]](#footnote-5)) یعنی: «هرکس درباره‌ی قرآن مطابق برداشت‌های شخصیِ خویش سخن ‌گوید، جایگاه خود در دوزخ را آماده سازد». به عبارت دیگر: رفتنش به دوزخ، قطعی‌ست. برای کسی که مفاهیم قرآنی را نمی داند، جایز نیست که آیه‌ای از کتاب‌الله را تفسیر کند یا این‌که آن‌را بر اساس حدس و گمان یا برداشت شخصیِ خویش تفسیر نماید؛ زیرا تفسیر قرآن اهمیت فراوانی دارد؛ از آن جهت که وقتی آیه‌ای را تفسیر می‌کنید، در حقیقت گواهی می‌دهید که مفهوم مورد نظرتان، همان مفهومی‌ست که الله خواسته است و این، مسأله‌ی کوچکی نیست. از این‌رو بر انسان واجب است که درباره‌ی مسایل شرعی و احکامی که آگاهی ندارد، با شتاب‌زدگی اظهار نظر نکند. الله متعال چنین روی‌کردی را در کنار شرک، ذکر فرموده است:

﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾

[الأعراف: ٣٣]

بگو: پروردگارم، کارهای زشت – چه آشکار و چه پنهانش – و گناه و تجاوز ناحق را حرام کرده است؛ و نیز این‌که چیزی را با الله شریک سازید که دلیلی بر درستی آن نازل نکرده است و این‌که چیزی را به الله نسبت دهید که نمی­دانید.

درباره‌ی انسان‌ها نیز نباید هر حرفی را که می‌شنوید، بدون دلیل و بدون آگاهی از صحت آن، بپذیرید؛ به هر سخنی که به دیگران نسبت داده می‌شود، اعتماد نکنید و تا زمانی‌که مطمئن نشده‌اید، نپذیرید؛ به‌ویژه در شرایطی که بگومگو و اختلافات در میان مردم افزایش یافته است. چه‌بسا امکان دارد که انتساب آن گفتار به دیگران، بی‌پایه باشد؛ زمانی که اختلافات افزایش می‌یابد، مردم یک کلاغ را چهل کلاغ می‌کنند و از کاه، کوه می‌سازند.

سپس مولف/ به این آیات اشاره کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥۖ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ١٦ إِذۡ يَتَلَقَّى ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ ١٧ مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٦، ١٨]

و به‌راستی ما، انسان را آفریده‌ایم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم؛ و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. آن‌گاه که آن دو فرشته‌ی نشسته در راست و چپِ (آدمی، نیکی‌ها و بدی‌هایش را) دریافت می‌کنند (و می‌نویسند). (انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

البته مولف، فقط آیه‌ی هجدهم را ذکر کرده است و اگر همه‌ی این آیات را ذکر می‌کرد، بهتر بود. الله متعال خبر می‌دهد که او، انسان را آفریده است و این، امری‌‌ست فطری و قطعی که کاملاً هویداست. تنها الله یکتا، آفریننده است و آفریننده، اسرار و رموز آفریده‌هایش را می‌داند؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملك: ١٤]

آیا ذاتی که (همه چیز را) آفریده، (اسرار و رموز را) نمی‌داند؟ و او، باریک‌بین آگاه است.

پس الله از احوال، نیت‌ها، و آینده‌ی ما و نیز از همه‌ی چیزهایی که به ما مربوط می‌شود، آگاه است؛ از این‌رو فرمود: ﴿وَنَعۡلَمُ مَا تُوَسۡوِسُ بِهِۦ نَفۡسُهُۥ﴾: «ما از وسوسه‌های درونی انسان آگاهیم». پیش از آن‌که سخن بگوییم، الله متعال می‌داند که در درون ما چه می گذرد؛ اما آیا ما را به‌خاطر این وسوسه‌های درونی مؤاخذه می‌کند؟ این، موضوعی مفصل است؛ اگر به وسوسه‌ی درونی خویش توجه کنید و در نتیجه این وسوسه به یک پندار و باور درونی تبدیل شود، باید به‌خاطرِ آن در برابر الله پاسخ‌گو باشید؛ وگرنه، هیچ گناهی بر شما نیست؛ زیرا پیامبر فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حدّثَتْ بِهِ أنفُسُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ»؛([[6]](#footnote-6)) یعنی: «الله، وسوسه‌هایی را که در دل امت من خطور می‌کند، معاف فرموده است؛ البته تا زمانی که این وسوسه‌ها را عملی نکنند یا سخنی درباره‌ی آن، به میان نیاورند».

مثلاً اگر کسی به طلاق دادن همسرش بیندیشد، آیا همسرش طلاق می‌شود؟ چنین مسأله‌ای در میان مردم، فراوان پیبش می‌آید. خیر؛ همسرش طلاق نمی‌شود؛ حتی اگر در درون خویش تصمیم بگیرد که او را طلاق دهد؛ مگر این‌که تصمیمش را بر زبان بیاورد یا بنویسد یا به‌گونه‌ای به تصمیم خود، اشاره نماید که نشان از قصد و گفتار او داشته باشد. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِذۡ يَتَلَقَّى ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ ١٧ مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٧، ١٨]

و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. آن‌گاه که آن دو فرشته‌ی نشسته در راست و چپِ (آدمی، نیکی‌ها و بدی‌هایش را) دریافت می‌کنند (و می‌نویسند). (انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

الله متعال دو فرشته را بر انسان گماشته است که همواره با او هستند؛ یکی از آن‌ها در سمت راست اوست و دیگری در سمت چپش؛ این دو فرشته همه‌ی سخنان و کارهای انسان را ثبت می‌کنند و می‌نویسند. از این‌رو الله متعال فرمود: ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ﴾: یعنی: «انسان هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آن‌که نزدش نگهبانی (برای نوشتنِ) آن حضور دارد». با وجود حرفِ ﴿مِن﴾ مفهوم آیه، این است که همه‌ی سخنان انسان، ثبت و ضبط می‌شود. ﴿رَقِيبٌ﴾، یعنی مراقب و نگهبان؛ به عبارت دیگر: فرشته‌ای که هر لحظه انسان را زیر نظر دارد. و ﴿عَتِيدٞ﴾، یعنی فرشته‌ای که همیشه با توست و هیچ‌گاه غایب نمی‌شود و همه‌ی سخنانت را می‌نویسد. اگر یک ضبط صوت با خود داشته باشید، در کمال تعجب خواهید دید که گاه از روی بی‌فکری سخنانی گفته‌اید که خودتان هم انتظارش را نداشته‌اید! گاه انسان از روی بی‌خیالی و بی‌توجهی، سخنی می‌گوید که اصلاً به آن اهمیت نمی‌دهد؛ اما همین سخن، سبب خشم پروردگار می‌گردد و انسان را به‌سوی دوزخ می‌کشاند. گفته می‌شود: امام احمد بن حنبل/ بیمار بود از شدتِ درد می‌نالید؛ یکی از پیروانش به عیادتش آمد و گفت: فلان تابعی می‌فرمود: فرشته‌ی نگهبان، حتی آه و ناله‌ی بیمار را هم می‌نویسد. امام احمد که از این بابت ترسید، دیگر آه و ناله نکرد. از این‌رو شایسته است که انسان، تا آن‌جا که می‌تواند سکوت کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛([[7]](#footnote-7)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». به‌عبارت دیگر: انسان سخنی بگوید که در ذات خود نیکوست یا نتیجه‌ی نیکی داشته و مایه‌ی الفت و محبت دوستان و هم‌نشینان با‌ یک‌دیگر باشد؛ زیرا اگر در مجلسی بنشینید و هیچ نگویید، سکوت شما هم‌نشینانتان را آزار می‌دهد؛ اما گفتن سخنان مباح، الفت و محبت می‌آورد و این، خوب است. لذا سخن نیک دو جنبه دارد: یا در اصل خود نیکوست؛ یا سخن مباحی‌ست که نتیجه‌‌اش نیکوست.

خلاصه این‌که غیبت کردن نیز مانند سایر سخنان انسان، ثبت می‌شود؛ از این‌رو به‌هوش باشید که مبادا چنین چیزی در کارنامه‌ی شما ثبت گردد! زیرا اگر از کسی غیبت کنید، روز قیامت از بهترین و ارزشمندترین داراییِ شما در آن‌وقت، یعنی از نیکی‌هایتان برداشته شده، به کسی که از او غبیت کرده‌اید، داده می‌شود؛ و اگر چیزی از نیکی‌هایتان باقی نماند، از بدی‌های طرف مقابل برمی‌دارند و روی بدی‌های شما می‌اندازند و آن‌گاه نتیجه‌اش چیزی جز دوزخ نخواهد بود. پناه بر الله.

\*\*\*

بدان که شایسته است که هر مکلفی زبانش را از هر گفتاری حفظ کند؛ مگر سخنی که مصلحتش آشکار باشد. و چنان‌چه مصلحت سخن گفتن و سکوت برابر بود، سنت این است که انسان از گفتن آن سخن خودداری نماید؛ زیرا چه‌بسا سخنِ مباح، به حرام یا مکروهی می‌انجامد و این، در روند عادی زندگی، مشهود و فراوان است و هیچ چیزی با سلامتی از گناه، برابری نمی‌کند.

1519- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَصْمُتْ». [متفقٌ عليه]([[8]](#footnote-8))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

[این حدیث، به‌روشنی بیان‌گر این است که انسان فقط باید سخن نیک بگوید؛ سخنی که درستی و مصلحتش نمایان است و هرگاه در آشکار بودن مصلحت شک کرد، نباید سخن بگوید.]

1520- وعن أَبي موسى قَالَ: قُلْتُ: يَا رسولَ اللهِ أَيُّ المُسْلمِينَ أفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ المُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ». [متفقٌ عليه]([[9]](#footnote-9))

**ترجمه:** ابوموسي مي‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! چه مسلمانی برتر است؟ فرمود: «کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

**شرح**

مولف/ در باب حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان، می‌گوید: «بدان که شایسته است که هر مکلفی زبانش را از هر گفتاری حفظ کند؛ مگر سخنی که مصلحتش آشکار باشد»؛ یعنی منفعتی دنیوی یا دینی داشته باشد. این سخن، برگرفته از حدیث پیامبر می‌باشد که خود مولف/ نیز در این باب آورده است: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد». پیش‌تر بیان شد که سخن نیک دو جنبه دارد: یا در اصل خود نیکو باشد؛ مانندِ قرائت قرآن، تسبیح، تکبیر، تهلیل، و آموزش علوم شرعی و امثال آن؛ و یا سخن مباحی باشد که نتیجه‌‌اش نیکوست؛ مانند سخن مباحی که انسان برای انس و الفت در میان جمع می‌گوید؛ زیرا اگر انسان در مجلسی ساکت باشد، سکوتش برای هم‌نشینان وی رنج‌آور است و مردم دوست ندارند که رفیقشان، مثلِ اخمو و ترش‌روی باشد. البته هنگامی که سخن می‌گوید، سخنان درست و شایسته و مباح بگوید؛ نه این‌که برای خنداندن مردم، هرچه می‌تواند، حتی سخن دروغ بر زبان بیاورد! برخی برای خنداندن دیگران، به زبانِ «طنز» دروغ می‌گویند. این، اشتباه است؛ زیرا پیامبر فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»؛ یعنی: «وای به حالِ کسی که برای خنداندن دیگران دروغ می‌گوید! وای به حالش! وای به حالش!» اگر می‌خواهید دیگران را شادمان کنید، سخن درست و مباح بگویید و به‌یاد داشته باشید که دروغ گفتن، حرام است.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوموسي اشعري مي‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! چه مسلمانی برتر است؟ فرمود: «کسی که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند»؛ یعنی با زبان خویش به سایر مسلمانان تعدی نمی‌کند، نه با غیبت و نه با سخن‌چینی یا ناسزاگویی و امثالِ آن؛ و نیز با دست خویش به دیگر مسلمانان آزار نمی‌رساند، اموالشان را نمی‌گیرد و کتکشان نمی‌زند و رفتار خشوت‌آمیزی با آنان ندارد؛ بلکه خویشتن‌دار و عادل است و همواره به دیگران خیر و نیکی می‌رساند. مسلمان، این‌گونه است؛ یعنی باید دست و زبان خویش را حفظ کند و از بندگان الله فقط به‌نیکی یاد نماید و به اموال، آبرو و حرمت آنان تجاوز نکند؛ به‌عبارت دیگر: رفتار سالمی دارد و سایر مسلمانان از او راضی و خرسند هستند؛ چنین کسی، بهترین مسلمان است.

\*\*\*

1521- عن سهل بن سعدٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ اللهِ: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنْ لَهُ الجَنَّةَ». [متفقٌ عليه]([[10]](#footnote-10))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس برایم ضمانت کند که پاره‌گوشت میان دو فَک و پاره‌گوشت میان دو پایش را حفظ نماید، من نیز بهشت را برای او ضمانت می‌کنم».

1522- وعن أَبي هريرةَ: أنَّه سَمِعَ النَّبِيَّ يَقُولُ: «إنَّ العَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بالكَلِمَةِ مَا يَتَبَيَّنُ فِيهَا يَزِلُّ بِهَا إِلَى النَّارِ أبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ المَشْرِقِ والمَغْرِبِ». [متفقٌ عليه]([[11]](#footnote-11))

**ترجمه:** از ابوهريره روايت است كه او از پیامبر شنید که می‌فرمود: «بنده با بی‌فکری- و بی‌توجه به این‌که سخنش درست است یا خیر- سخنی بر زبان می‌آورد که به‌ موجب آن از فاصله‌ای بیش از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می‌افتد».

1523- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إنَّ العَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ الله تَعَالَى مَا يُلْقِي لَهَا بَالاً يَرْفَعُهُ اللهُ بِهَا دَرَجاتٍ، وإنَّ العَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالكَلَمَةِ مِنْ سَخَطِ اللهِ تَعَالَى لا يُلْقِي لَهَا بَالاً يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ». [روايت بخاري]([[12]](#footnote-12))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر ‌فرمود: «بنده بدون این‌که فکر کند، سخنی در جهت رضایت الله متعال می‌گوید که الله به موجبِ آن، بر درجاتش می‌افزاید. و بنده با بی‌فکری سخنی بر زبان می‌آورد که موجب خشم الله متعال است و به سببش در دوزخ سقوط می‌کند».

**شرح**

این سه حدیث، درباره‌ی اهمیت زبان است و نشان می‌دهد که زبان یکی از مهم‌ترین اندام بدن است که نقشی جدی در فرجام انسان دارد؛ در حدیث نخست آمده است که پیامبر فرمود: «هرکس برایم ضمانت کند که پاره‌گوشت میان دو فَک و پاره‌گوشت میان دو پایش را حفظ نماید، من نیز بهشت را برای او ضمانت می‌کنم»؛ یعنی هرکس زبان و شرمگاهش را از گناه و معصیت حفظ کند، به ضمانت رسول‌الله به بهشت می‌رود. حفظ زبان بدین معناست که سخن حرام نگوید که شامل دروغ، غیبت، سخن ‌چینی و امثال آن می‌باشد. و حفظ شرمگاه این است که مرتکب زنا، لواط و مقدمات آن نشود. لذا لغزش زبان، همانند لغزش شرمگاه و بسیار زشت می‌باشد؛ زیرا پیامبر این دو را با هم ذکر کرده است. زبان نیز شهوت سخن دارد؛ چنان‌که بسیاری از مردم، با لذت درباره‌ی آبروی دیگران سخن می‌گویند! پناه بر الله.

﴿وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمُ ٱنقَلَبُواْ فَكِهِينَ ٣١﴾ [المطففين: ٣١]

و آن‌گاه که نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گشتند، به ناز و نعمتی که داشتند (و به سبب مسخره کردن مؤمنان) شادمان می‌گشتند.

لذا چنین افرادی خیلی دوست دارند که آبروی دیگران را به‌بازی بگیرند؛ برخی هم علاقه‌ی فراوانی به دروغ گفتن دارند؛ در صورتی که دروغ گفتن، یکی از گناهان بزرگ است؛ به‌ویژه اگر کسی برای خنداندن دیگران، دروغ بگوید. رسول‌الله فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»؛([[13]](#footnote-13)) یعنی: «وای به حالِ کسی که برای خنداندن دیگران دروغ می‌گوید! وای به حالش! وای به حالش!»

دومین موردی که با شهوت سخن ذکر شده است، شهوت و تمایلات جنسی‌ست. این تمایلات در دوران جوانی شدیدتر است؛ لذا پیامبر برای کسی که این دو شهوت را در کنترل خویش درآورد و زبان و شرمگاهش را از حرام حفظ کند، بهشت را ضمانت کرده است؛ یعنی بهشت، پاداش کسی‌ست که زبان و شرمگاه خویش را گناه حفظ می‌کند.

در حدیث دوم آمده است: «بنده با بی‌فکری- و بی‌توجه به این‌که سخنش درست است یا خیر- سخنی بر زبان می‌آورد که به‌ موجب آن از فاصله‌ای بیش از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می‌افتد»؛ یعنی سخنی می‌گوید که نسبت به درستیِ آن مطمئن نیست یا هر سخنی را که بشنود، بازگو می‌کند؛ رسول‌الله فرموده است: «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ».([[14]](#footnote-14)) یعنی: «برای دروغ‌گو بودن شخص، همین کافی‌ست که هرچه می‌شنود، بازگو کند». آدم با فکری حرفی می‌زند و نگاه نمی‌کند که حرفش چه نتیجه یا بازتابی خواهد داشت؛ لذا به‌ موجب آن از فاصله‌ای بیش از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در آتش دوزخ می‌افتد. فصاله‌ی میان مغرب و مشرق، بسیار طولانی و به‌اندازه‌ی نصف کره‌ی زمین است؛ با این حال یک حرف که انسان به آن توجه نمی‌کند، باعث می‌شود که آدمی از فاصله‌ای بیش‌تر از فاصله‌ی میان مشرق و مغرب در دوزخ سقوط کند. پس باید مواظب حرف زدن خود باشیم و سنجیده و درست سخن بگوییم؛ چه آن‌گاه که سخنی را از کسی نقل می‌کنیم و چه آن‌گاه که سخنی را به دیگری می‌گوییم؛ در هر دو صورت، با صبر و تأنی رفتار نماییم و شتاب‌زده سخن نگوییم یا با عجله و شتاب و از روی بی‌فکری حرفی را بازگو نکنیم. وقتی خوب دقت کردیم و برایمان روشن شد که نفع یا مصلحتی در آن سخن وجود دارد، آن‌را بر زبان بیاوریم؛ و گرنه سکوت کنیم که پیامبر فرموده است: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

در سومین حدیث آمده است: «بنده بدون این‌که- به نتیجه‌ی سخنش- فکر کند، سخنی در جهت رضایت الله متعال می‌گوید که الله به موجبِ آن، بر درجاتش می‌افزاید»؛ یعنی قرآن می‌خواند، تسبیح می‌گوید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، میان دو نفر آشتی برقرار نموده یا دانشی را به دیگران منتقل می‌نماید و فکرش را هم نمی‌کند که عملش چه نتیجه‌ای خواهد داشت یا گمانش را هم ندارد که با چنین اعمالی این‌همه بر درجاتش افزوده خواهد شد. هم‌چنین «بنده با بی‌فکری سخنی بر زبان می‌آورد که موجب خشم الله متعال است و به سببش در دوزخ سقوط می‌کند». چنین مواردی فراوان به چشم می‌خورد؛ بسیاری از مردم همین‌که سخن از یک انسان گنه‌کار به میان می‌آید، می‌گویند: وِلَش کن؛ اصلاً فلانی را نام مبر؛ او که اصلاً سر به راه نیست؛ بی‌شک خدا او را نخواهد بخشید»! این چه حرفی‌ست؟ از کجا می‌داند که خداوند آن شخص را نخواهد بخشید؟! چنان‌که در حدیثی صحیح از پیامبر آمده است که شخصی درباره‌ی انسانِ گنه‌کاری می‌گوید: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله می‌فرماید: «مَن ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَلَّا أَغْفِر لِفُلانٍ وقَدْ غَفَرْت لِفُلانٍ ، وَأَبْطلْت عَمَلك».([[15]](#footnote-15)) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». فرمانروایی و حکم‌رانی از آنِ کیست؟ آری؛ از آنِ الله. پس تو چه حقی داری که می‌گویی: سوگند به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد؟ هرکه پا از گلیم خود درازتر کند و در این زمینه که هیچ ربطی به او ندارد، اظهار نظر نماید، در حقیقت در زمینه‌ی فرمانروایی و سلطه‌ی الاهی نزاع کرده است و الله متعال چنین کسی را خوار و زبون می‌گرداند؛ از این‌رو الله فرمود: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». آن بیچاره سخنی گفت که با آن، همه‌ی اعمال نیکش تباه شد. پس باید نسبت به لغزش زبان هوشیار باشیم. یکی از نمونه‌های لغزش زبان، این است که فردی می‌گوید: آقای فلانی! همسایه‌ی ما نماز نمی‌خوانَد؛ اگر نصیحتش کنید، امید است که نماز بخواند. اما این شخص می‌گوید: «امکان ندارد که فلانی هدایت یابد؛ او، سرکش و فاسق است». پناه بر الله؛ مگر دل‌ها در دست کیست؟ همان‌گونه که پیامبر به ما خبر داده، دل‌ها در در دست الله متعال است: «إِنَّ قُلُوب بَنِي آدَم كُلّهَا بَيْن إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِع الرَّحْمَن كَقَلْبٍ وَاحِد يُصَرِّفهُ حَيْثُ يَشَاء».([[16]](#footnote-16)) یعنی: «دل‌های همه‌ی انسان‌ها همانند یک قلب در میان دو انگشت از انگشتان پروردگار رحمان است و هرگونه که بخواهد، آن را دگرگون می‌گرداند».

این، امری مسلّم است؛ حتی گاهی اوقات انسان در قلب خویش چیزهایی احساس می‌کند که خودش می‌داند که از سوی شیطان است و اگر الله او را ثابت‌ و استوار نگرداند، دچار لغزش می‌شود. وقتی دل‌ها به دست الله متعال است، چگونه و بر چه مبنایی می‌گویی که فلانی هدایت‌بشو نیست و نصیحت و ارشادش فایده‌ای ندارد؟! این، سخنی نارواست؛ بلکه دعوت بده و ناامید مشو. مگر در این امت کسانی نبودند که بیش‌ترین سرسختی و دشمنی را داشتند، اما مسلمان شدند؛ آن‌هم چه مسلمانانی؟! دومین پیشوای این امت پس از رسول‌الله و ابوبکر صدیق، کیست؟ آری؛ عمر فاروق؛ همو که ابتدا در برابر اسلام سرسختی می‌کرد و از آن می‌گریخت و جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود؛ اما الله متعال، او را هدایت کرد و بدین‌ترتیب دومین خلیفه پس از رسول‌الله گردید. مگر خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل در جنگ اُحُد در برابر مسلمانان چه کردند؟ آن دو سوار بر اسب‌هایشان با دیگر سوارکاران قریش، مسلمانان را از پشت سر غافل‌گیر نمودند و به صفوف مسلمانان تاختند و مسلمانان را تا آستانه‌ی شکست به پیش بردند؛ ولی در نهایت چه شد؟ آری؛ هر دوی این بزرگوار جزو فرماندهان فاتح اسلام گردیدند. پس تو ای برادر و خواهر دعوت‌گر! خسته و ناامید مشو و در مسیر دعوت، از پا منشین.

\*\*\*

1524- وعن أَبي عبد الرحمن بِلالِ بن الحارِثِ المُزَنِيِّ أنَّ رسول الله قَالَ: «إنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللهِ تَعَالَى مَا كَانَ يَظُنُّ أنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ يَكْتُبُ اللّهُ لَهُ بِهَا رِضْوَانَهُ إِلَى يَومِ يَلْقَاهُ، وإنَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللهِ مَا كَانَ يَظُنُّ أنْ تَبْلُغَ مَا بَلَغَتْ يَكْتُبُ الله لَهُ بِهَا سَخَطَهُ إِلَى يَوْمِ يَلْقَاهُ». [روايت مالك در الموطأ؛ و ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[17]](#footnote-17))

**ترجمه:** ابوعبدالرحمن، بلال بن حارث مُزَنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شخص سخنی در جهت رضایت الله متعال می‌‌گوید که خودش گمان نمی‌کند که این سخن به آن‌جا برسد که می‌رسد؛ بدین‌سان که الله با آن، رضایت خویش را برای وی تا روزی که پروردگارش را دیدار کند، می‌نویسد. و شخص سخنی می‌گوید که مایه‌ی خشم الله می‌باشد و خودش گمان نمی‌کند که این سخن به درجه‌ای برسد که می‌رسد؛ بدین ترتیب که الله به سببِ آن خشم خویش را بر او تا روزی که با پروردگارش دیدار ‌کند، حتمی می‌‌گرداند».

1525- وعن سفيان بن عبد الله قَالَ: قُلْتُ: يَا رسولَ الله حدِّثني بأَمْرٍ أَعْتَصِمُ بِهِ؛ قَالَ: «قلْ: رَبِّيَ اللهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ»؛ قُلْتُ: يَا رسولَ اللهِ، مَا أخْوَفُ مَا تَخَافُ عَلَيَّ؟ فَأَخَذَ بِلِسانِ نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: «هَذَا». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[18]](#footnote-18))

**ترجمه:** سفیان بن عبدالله می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! به من کاری بفرمایید که به آن چنگ بزنم. فرمود: «بگو: پروردگار من، الله است و سپس- بر اوامر و نواهی الهی- استقامت کن». گفتم: ای رسول‌خدا! بیش‌تر از چه بابت بر من بیمناکی؟ آن بزرگوار زبان خویش را گرفت و فرمود: «این».

1526- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لا تُكْثِرُوا الكَلاَمَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ؛ فَإنَّ كَثْرَةَ الكَلاَمِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ تَعَالَى قَسْوَةٌ لِلقَلْبِ! وإنَّ أبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللهِ تعالى القَلْبُ القَاسِي». [روايت ترمذی]([[19]](#footnote-19))

**ترجمه:** از ابن‌عمر$ روايت شده است که رسول‌الله فرمود: «جز به ذکر الله، بسیار سخن نگویید که زیاد سخن گفتن به غیر ذکرِ الله متعال، موجب سنگ‌دلی‌ست و دورترین مردم از الله متعال، افراد سنگ‌دل‌اند».

1527- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ وَقَاهُ اللهُ شَرَّ مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ، وَشَرَّ مَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ دَخَلَ الجَنَّةَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[20]](#footnote-20))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه الله، او را از شرّ پاره‌گوشت میان دو فکش و نیز از شرّ پاره‌گوشت میان دو پاهایش حفاظت کند، وارد بهشت می‌شود».

1528- وعن عقبة بن عامرٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رسولَ اللهِ مَا النَّجَاةُ؟ قَالَ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ، وَلْيَسَعْكَ بَيْتُكَ، وابْكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[21]](#footnote-21))

**ترجمه:** عقبه بن عامر مي‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! نجات در چیست؟ فرمود: «زبانت را از گفتن سخنان زیان‌بار حفظ کن و خلوت و عبادت خانه‌ات را بر خود لازم بگیر و بر گناهان خویش گریه کن».

1529- وعن أَبي سعيد الخدري عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا أصْبَحَ ابْنُ آدَمَ، فَإنَّ الأعْضَاءَ كُلَّهَا تُكَفِّرُ اللِّسانَ، تَقُولُ: اتَّقِ اللهَ فِينَا، فَإنَّما نَحنُ بِكَ؛ فَإنِ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا، وإنِ اعْوَجَجْتَ اعْوَجَجْنَا». [روايت ترمذی]([[22]](#footnote-22))

**ترجمه:** ابوسعيد خدری مي‌گوید: پیامبر فرمود: «هر روز صبح اندام انسان به زبان او خواهش و التماس می‌کنند و می‌گویند: درباره‌ی ما از الله پروا کن که پاداش و کیفر ما به تو بستگی دارد؛ اگر تو راست باشی، ما نیز راست هستیم و اگر تو کجی کنی، ما هم دچار کجی می‌شویم».

1530- وعن مُعَاذٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُني الجَنَّةَ وَيُبَاعِدُنِي مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: «لَقَدْ سَألتَ عَنْ عَظيمٍ، وإنَّهُ لَيَسيرٌ عَلَى مَنْ يَسَّرَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: تَعْبُدُ الله لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، وَتُقِيمُ الصَّلاَةَ، وتُؤتِي الزَّكَاةَ، وتَصُومُ رَمَضَانَ، وتَحُجُّ البَيْتَ»، ثُمَّ قَالَ: «ألا أدُلُّكَ عَلَى أبْوابِ الخَيْرِ؟ الصَّوْمُ جُنَّةٌ، وَالصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الخَطِيئَةَ كَما يُطْفِئُ المَاءُ النَّارَ، وَصَلاَةُ الرَّجُلِ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ»، ثُمَّ تَلا: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿يَعۡمَلُونَ﴾ [السجدة: 16،17] ثُمَّ قَالَ: «ألا أُخْبِرُكَ بِرَأسِ الأَمْرِ، وَعَمُودِهِ، وَذِرْوَةِ سِنَامِهِ؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رسولَ اللهِ، قَالَ: « رَأسُ الأمْر الإسْلامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلاَةُ، وَذِرْوَةِ سِنَامِهِ الجِهادُ»؛ ثُمَّ قَالَ: «ألا أُخْبِرُكَ بِمِلاكِ ذَلِكَ كُلِّهِ!» قُلْتُ: بلَى يَا رَسولَ اللهِ، فَأخَذَ بِلِسانِهِ قال: «كُفَّ عَلَيْكَ هَذَا»؛ قُلْتُ: يَا رسولَ الله وإنَّا لَمُؤاخَذُونَ بِما نَتَكَلَّمُ بِهِ؟ فقالَ: «ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ! وَهَلْ يَكُبُّ الناسَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلاّ حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[23]](#footnote-23))

**ترجمه:** معاذ مي‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! مرا از عملی آگاه کن که مرا وارد بهشت سازد و از آتش دوزخ دور کند. فرمود: «درباره‌ی امر بزرگی پرسیدی؛ و به‌راستی این امر بر کسی که الله متعال آن‌را بر او آسان بگرداند، سهل است: این‌که الله را عبادت کنی و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش نگردانی، و نماز بگزاری، زکات دهی، ماه رمضان را روزه بگیری و اگر توانایی رفتن به حج را داشتی، حج بیت‌الله را به‌جای آوری»؛ سپس فرمود: «آیا تو را به سوی دروازه‌های خیر و نیکی رهنمون شوم؟ روزه، سپر ی (در برابر آتش دوزخ) می‌باشد و صدقه، آتش گناهان را خاموش می‌کند، آن‌گونه که آب، آتش را فرو می‌نشاند. و نماز خواندن شخص در دل شب (نیز جزو دروازه‌های خیر و نیکی‌ست)». سپس این آیات را تلاوت کرد:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٦، ١٧]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می‌ماند و با بیم و امید، پروردگارشان را می‌خوانند و از آن‌چه نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

سپس فرمود: «آیا تو را از اساس دین، و ستون و بالاترین بخش آن، آگاه گنم؟» عرض کردم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «اساس دین، اسلام (= شهادتین) است و ستونش، نماز؛ و بالاترین بخشِ آن، جهاد می‌باشد». سپس افزود: «آیا تو را از پایه و زیرساختِ همه‌ی این امور، آگاه سازم؟» گفتم: بله، ای رسول‌خدا! رسول‌الله زبانش را گرفت و فرمود: «مواظبِ این باش». پرسیدم: ای رسول‌خدا! مگر ما به‌خاطر سخنانی که می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ فرمود: «مادرت، به سوگَت بنشیند! مگر مردم را چیزی جز سخنانشان بر چهره‌ در دوزخ، واژگون می‌کند؟»

**شرح**

این احادیث درباره‌ی زبان و آفت‌های آن هشدار می‌دهند. گاه انسان با بی‌پروایی و از روی بی‌توجهی سخنی می‌گوید که او را تا روز قیامت سزاوار خشم پروردگار می‌گرداند؛ از این‌رو چه به‌جا گفته‌اند که: «زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد»!

برخی از مردم در کمال بی‌توجهی و ناآگاهی، بر ضدّ خود و اموال خویش و حتی بر ضدّ فرزند یا دوست خود، دعا می‌کنند و اصلاً به عواقب کار خویش توجه ندارند؛ زیرا ممکن است که این بددعایی با لحظه‌ی اجابت دعا از سوی الله، هم‌زمان گردد و آن‌گاه آن دعا پذیرفته شود. در حدیث معاذ بن جبل آمده است که پیامبر به او فرمود: «آیا تو را از پایه و زیرساختِ همه‌ی این امور، آگاه سازم؟» یعنی آیا به تو بگویم که همه‌ی این امور به چیزی بستگی دارد؟ سپس رسول‌الله زبان خویش را گرفت و فرمود: «مواظبِ این باش» که همه‌ی این امور به زبان بستگی دارد. معاذ پرسید: ای رسول‌خدا! مگر ما به‌خاطر سخنانی که می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ پیامبر فرمود: «بگویم: خدا چه‌کارَت کند؟! مگر جز محصولات زبان‌ (یا سخنانی که مردم می‌گویند)، چیزِ دیگری آن‌ها را بر چهره‌هایشان در دوزخ، واژگون می‌کند؟» حفظ زبان بدین معناست که انسان از دروغ‌گویی، سخن‌چینی، غیبت و هر سخنی که او را از الله متعال، دور می‌کند یا او را سزاوار عذاب می‌گرداند، پرهیز نماید.

\*\*\*

1531- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسُولَ الله قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الْغِيبَةُ»؟ قالوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ، قَالَ: «ذِكْرُكَ أخَاكَ بِما يَكْرَهُ»؛ قِيلَ: أفَرَأيْتَ إنْ كَانَ في أخِي مَا أقُولُ؟ قَالَ: «إنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ، فقد اغْتَبْتَهُ؛ وإنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ بَهَتَّهُ». [روايت مسلم]([[24]](#footnote-24))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا می‌دانید که غیبت چیست؟» عرض کردند: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشَش نمی‌آید». شخصی پرسید: اگر آن‌چه می‌گویم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای».

1532- وعن أَبي بَكْرةَ أنَّ رَسُولَ الله قَالَ في خُطْبَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ بِمِنًى في حَجَّةِ الوَدَاعِ: «إنَّ دِماءكُمْ، وَأمْوَالَكُمْ، وأعْرَاضَكُمْ، حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا في شَهْرِكُمْ هَذَا، في بَلَدِكُمْ هَذَا، ألا هَلْ بَلَّغْتُ». [متفقٌ عليه]([[25]](#footnote-25))

**ترجمه:** ابوبکره [نُفَیع بن حارث] می‌گوید: رسول‌الله در حج وداع، در خطبه‌ی عید قربان در "منا" فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است؛ گواه باشید که آیا تبلیغ کردم؟»

1533- وعن عائشةَ& قالَت: قُلْتُ لِلنَّبِيّ: حَسْبُكَ مِنْ صَفِيَّةَ كذَا وكَذَا. قَالَ بعضُ الرواةِ: تَعْنِي قَصيرَةً، فقالَ: «لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَتْ بِمَاءِ البَحْرِ لَمَزَجَتْهُ»! قَالَت: وَحَكَيْتُ لَهُ إنْسَاناً فَقَالَ: «مَا أُحِبُّ أنِّي حَكَيْتُ إنْساناً وإنَّ لِي كَذَا وَكَذَا». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[26]](#footnote-26))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: به پیامبر گفتم: برای شما همین بس که صفیه، فلان عیب را دارد. برخی از راویان گفته‌اند: منظورش، این بود که صفیه& کوتاه قامت است. پیامبر فرمود: «همانا سخنی گفتی که اگر با آب دریا آمیخته شود، آن‌را تلخ و نامطبوع می‌گرداند». عایشه& می‌گوید: و ادای کسی را برای ایشان درآوردم. فرمود: «دوست ندارم که در قبال مالی فراوان، ادای کسی را درآورم (یا عیب کسی را بازگو کنم)».

[این، یکی از رساترین فرموده‌های نبوی در نهی از غیبت است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم : ٣، ٤]

(پیامبر) از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخنش، چیزی جز وحی نیست که به او نازل می‌شود.]

1534- وعن أنسٍ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لَمَّا عُرِجَ بِي مَرَرْتُ بِقَومٍ لَهُمْ أظْفَارٌ مِنْ نُحَاسٍ يَخْمِشُونَ بِها وُجُوهَهُمْ وَصُدُورَهُمْ؛ فَقُلْتُ: مَنْ هؤُلاءِ يَا جِبرِيلُ؟ قَالَ: هؤُلاءِ الَّذِينَ يَأكُلُونَ لُحُومَ النَّاسِ، وَيَقَعُونَ في أعْرَاضِهِمْ». [روايت ابوداود]([[27]](#footnote-27))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که مرا به معراج بردند، گذرم به گروهی افتاد که ناخن‌هایی از مس داشتند و با آن، صورت‌ و سینه‌ي خويش را می‌خراشیدند. گفتم: ای جبرئیل! این‌ها کیستند؟ گفت: این‌ها کسانی هستند که گوشت مردم را می‌خورند و با آبروی آن‌ها بازی می‌کنند».

1535- وعن أَبي هريرة أنَّ رسُولَ الله قَالَ: «كُلُّ المُسْلِمِ عَلَى المُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ وَعِرْضُهُ وَمَالُهُ». [روایت مسلم]([[28]](#footnote-28))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آبرو، مال و خون (=جانِ) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است».

**شرح**

اين‌، بقیه‌ی احادیثی‌ست که مولف/ در باب حرام بودن غیبت و امر به حفظ زبان آورده است. پیش‌تر بیان شد که غیبت، شامل بازگوییِ هر عیب اخلاقی، جسمی و دینی می‌شود؛ مگر آن‌که بازگویی عیوبِ کسی، از روی نصیحت و خیرخواهی باشد؛ مثلاً کسی درباره‌ی داد و ستد با شخصی دیگر از شما نظر بخواهد و شما می‌دانید که آن شخص اهل معامله نیست؛ مثلاً کلاه‌بردار یا دروغ‌گوست. در این صورت باید عیب آن شخص را به کسی که از شما نظر خواسته است، بگویید؛ بدین دلیل که فاطمه بنت قیس& برای مشورت و نظرخواهی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: اسامه بن زید، معاویه بن ابی‌سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر به او فرمود: «ابوجهم دستِ بزنی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و مالی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن».([[29]](#footnote-29)) این، از باب نصیحت است و ایرادی ندارد.

در احادیثی که اینک بیان شد، به حرمت خون، آبرو و اموال مسلمانان نسبت به یک‌دیگر تصریح شده است؛ پیامبر این موضوع را در بزرگ‌ترین جمعی که میان او و یارانش شکل گرفت، یعنی در حج وداع بیان نمود؛ زیرا در آن حج نزدیک به صدهزار نفر جمع شده بودند. پیامبر فرمود: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است؛ گواه باشید که آیا تبلیغ کردم؟» و سپس افزود: «یا الله! تو شاهد باش».

در حدیث عایشه& بیان شده است که ذکرِ مسایلی که به خلقت شخص مربوط می‌شود، غیبت است؛ چنان‌که عایشه& به پیامبر گفت: «نزد شما همین عیب برای صفیه(&) کافی‌ست که قامتی کوتاه دارد». رسول‌الله به همسرش، عایشه& فرمود: «همانا سخنی گفتی که اگر با آب دریا آمیخته شود، آن‌را تلخ و نامطبوع می‌گرداند». اگرچه سخنت به‌ظاهر کم‌اهمیت بود، اما اثر بدش این‌همه زیاد است! چه‌بسا این سخن باعث می‌شد که پیامبر نسبت به صفیه& طورِ دیگری شود و از او خوشَش نیاید. هم‌چنین پیامبر در شب معراج مشاهده فرمود که جُرم غیبت، بسیار بزرگ است و عذاب بزرگی دارد؛ چنان‌که در آن شب از کنار گروهی گذر فرمود که ناخن‌هایی از مس داشتند و با آن، صورت و سینه‌ی خود را می‌خراشیدند. از جبرئیل پرسید: «این‌ها کیستند؟» پاسخ داد: «این‌ها کسانی هستند که گوشت مردم را می‌خورند و با آبروی آن‌ها بازی می‌کنند». لذا بر انسان واجب است که که از سست‌زبانی و پُرگویی و غیبت دیگران و دیگر آفت‌های زبان بپرهیزد و جز به‌نیکی سخن نگوید؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ».([[30]](#footnote-30)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

\*\*\*

255- باب: حرام بودن گوش دادن به غیبت؛ کسی که غیبت حرامی را می‌شنود، باید آن را رد کند و گوینده‌اش را از غیبت باز بدارد و اگر نتوانست یا غیبت‌کننده قبول نکرد، مجلس غیبت را ترک گوید

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [القصص: ٥٥]

و چون سخن بیهوده‌ای بشنوند، از آن روی می‌گردانند

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣﴾ [المؤمنون : ٣]

و آنان‌که از کارهای بیهوده روی‌گردانند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦]

بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٦٨﴾

[الأنعام: ٦٨]

و چون کسانی را دیدی که درباره­ی آیاتمان بر خلاف حق سخن می‏گویند، از آنان روی ­بگردان تا به سخن و موضوع دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را دچار فراموشی کرد، پس از یادآوری، با ستم‌کاران منشین.

1536- وعن أَبي الدرداء عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ رَدَّ عَنْ عِرْضِ أخيهِ، رَدَّ اللهُ عَنْ وَجْهِهِ النَّارَ يَومَ القيَامَةِ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[31]](#footnote-31))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه از آبروی برادرش دفاع کند، الله، روز قیامت آتش دوزخ را از او دور می‌گرداند».

1537- وعن عِتبَانَ بنِ مَالكٍ فِي حديثه الطويل المشهور الَّذِي تقدَّمَ في بابِ الرَّجاء قَالَ: قام النَّبِيُّ يُصَلِّي فَقَالَ: «أيْنَ مالِكُ بنُ الدُّخْشُمِ»؟ فَقَالَ رَجُلٌ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لا يُحِبُّ اللهَ ولا رَسُولهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ: «لا تَقُلْ ذَلِكَ؛ ألا تَراهُ قَدْ قَالَ: لا إله إِلا اللهُ يُريدُ بِذَلكَ وَجْهَ اللهِ؟! وإنَّ الله قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إله إِلا اللهُ يَبْتَغي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ». [متفقٌ عليه]([[32]](#footnote-32))

**ترجمه:** در حدیث طولانی و مشهور عتبان بن مالک که پیش‌تر در باب «امید» گذشت، آمده است: پیامبر برای نماز ایستاد و فرمود: «مالک بن دُخشم کجاست؟» مردی پاسخ داد: او، منافقی‌ست که الله و پیامبرش را دوست ندارد. پیامبر فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او **لاإله‌إلاالله** گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؛ همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او **لاإله‌إلاالله** بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است».

**شرح**

مولف، نووی/ پس از ذکر آیاتی از قرآن کریم درباره‌ی حرام بودن غیبت و ذکر پاره‌ای از پیامدهای منفی و گناهان این عمل، بابی درباره‌ی حرام بودن گوش دادن به غیبت گشوده است؛ یعنی اگر یک نفر، غیبت شخصی دیگری را بگوید، بر انسان حرام است که به این غیبت گوش دهد؛ بلکه باید او را از غیبت کردن باز بدارد و بکوشد که رشته‌ی سخن را به سمت و سوی دیگری بکشاند و موضوع را عوض کند. چنین کاری، اجر و پاداش فراوانی دارد؛ همان‌گونه که در حدیث ابودرداء آمده است. اما اگر غیبت‌کننده هم‌چنان بر غیبت کردن پافشاری کند، بر ما واجب است که آن مجلس را ترک کنید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡ﴾

[النساء : ١٤٠]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الهی را انکار و استهزا می­کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید.

لذا اگر انسان به گفتارِ حرامی گوش دهد، در گناهش با گوینده‌ی آن شریک است؛ بلکه ترک آن مجلس بر او واجب می‌باشد. مولف/ چند آیه درباره‌ی روی‌گردانی از سخنان و کارهای بیهوده ذکر کرده است؛ منظور از کارهای بیهوده، سخنان و اعمالی‌ست که هیچ نفعی ندارند. الله متعال در توصیف بندگان نیک خویش می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ٧٢﴾ [الفرقان: ٧٢]

و آن‏گاه كه بر گفتار و كردار لغو و بیهوده مى‏گذرند، با بزرگوارى و متانت مى‏گذرند.

یعنی: به لغو و کارهای بیهوده مبتلا نمی‌شوند؛ نه بدان گوش می‌دهند و نه مرتکبش می‌شوند. مولف/ سپس حدیث عتبان بن مالک را درباره‌ی مالک بن دخشم آورده است که مردی درباره‌ی آبروی مالک بن ذخشم سخن گفت. پیامبر آن مرد را از این کار نهی نمود و فرمود: «مگر نمی‌دانی که او **لاإله‌إلاالله** گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟» این نشان می‌دهد که اگر کسی این‌گونه نباشد، حرف زدن پشت سرش غیبت نیست؛ یعنی: کافر در زمینه‌ی غیبت، محترم نمی‌باشد و غیبتش جایز است؛ مگر آن‌که غیبتش نزدیکان و خویشاوندان مسلمانش را دل‌آزرده کند که در این صورت از کافر نیز غیبت نمی‌شود. پیش‌تر بیان شد که غیبت از آدمِ فاسق و بدکار، درست نیست؛ مگر آن‌که در بازگو کردنِ فسق او، مصلحتی وجود داشته باشد؛ زیرا این، از روی خیرخواهی‌ست.

1538- وعن كعب بن مالكٍ فِي حديثهِ الطّويل فِي قصةِ تَوْبَتِهِ وَقَدْ سبق فِي باب التَّوبةِ؛ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ وَهُوَ جالِسٌ في القَومِ بِتَبُوكَ: «مَا فَعَلَ كَعبُ بن مالكٍ؟» فَقَالَ رَجلٌ مِنْ بَنِي سَلمَةَ: يَا رسولَ الله، حَبَسَهُ بُرْدَاهُ والنَّظَرُ في عِطْفَيْهِ. فَقَالَ لَهُ مُعاذُ بنُ جبلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، والله يَا رسولَ الله مَا علمنا عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْراً، فَسَكَتَ رسُولُ الله. [متفق عليه]([[33]](#footnote-33))

**ترجمه:** کعب بن مالک در حدیث طولانی‌اش که درباره‌ی توبه‌ی اوست و پیش‌تر در باب توبه([[34]](#footnote-34)) گذشت، گفته است: پیامبر در حالي كه در "تبوک" در ميان مردم نشسته بود، پرسید: «كعب چه‌كار كرد»؟ مردي از بني‌سلمه گفت: اي رسول‌خدا! او را لباس‌هاي زيبا و نگريستن به آن‌ها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدي گفتي؛ اي رسول خدا! به الله سوگند که ما جز خير و نیکی، چيز ديگري از او نمي‌دانيم. و رسول‌الله سكوت كرد.

**شرح**

نووی/ در باب حرام بودن شنیدن غیبت، داستان توبه‌ی کعب بن مالک را یادآوری کرده است. کعب یکی از سه نفری بود که بدون هیچ عذری از شرکت در غزوه‌ی تبوک، تخلف ورزیدند؛ این سه نفر مراره بن ربیع، هلال بن امیه و کعب بن مالک# بودند که به فرمان رسول‌الله برای شرکت در جنگ تبوک کوتاهی کردند. هنگامی‌که پیامبر از تبوک بازگشت، کسانی که در این غزوه حاضر نشده بودند، نزد پیامبر آمدند و سوگند یاد کردند که عذر داشتیم و نتوانستیم در این غزوه شرکت کنیم. پیامبر نيز آن‌چه را كه در ظاهر به‌زبان مي‌آوردند، از آنان پذيرفت و باطنشان را به خدا واگذار نمود؛ ولی کعب بن مالک و دو دوستش راستشان را گفتند و اظهار داشتند که ما بدون هیچ عذری از حضور در این غزوه تخلف کردیم. پیامبر به مردم دستور داد که با این سه نفر قطع رابطه کنند؛ لذا مردم به‌پیروی از فرمان پیامبر به هیچ‌یک از این‌ها سلام نمی‌کردند و پاسخ سلامشان را هم نمی‌دادند؛ چنان‌که کعب می‌گوید: «وقتی رسول‌الله پس از نماز مي‌نشست، نزدش مي‌رفتم و به او سلام مي‌کردم و با خود مي‌گفتم: آيا لب‌هايش را براي جواب سلام حركت مي‌دهد يا خير؟ آن‌گاه نزديكش نماز مي‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه مي‌كردم. هنگامي كه نماز مي‌خواندم، به من نگاه مي‌كرد، ولي وقتي زیرچشمی، نگاهش مي‌نمودم، صورتش را از من برمي‌گرداند». پس از چهل و هشت روز، پیامبر به همسران این سه نفر دستور داد که از شوهران خود کناره‌گیری کنند؛ اما از آن‌جا که هلال و مراره بن ربیع$ به همسران خود نیاز داشتند، پیامبر به همسرانشان اجازه داد که نزد آن دو بمانند؛ ولی همسر کعب نزد خانواده‌ی خویش رفت. این داستان شگفت‌آور در قرآن کریم نیز آمده است که انسان آن‌را تلاوت می‌کند و با هر حرفی که می‌خوانَد، ده ثواب می‌برد. این، بیان‌گر اهمیت این داستان است که تاریخ و سرگذشت یک انسان، در قرآن کریم می‌آید تا مسلمانان با خواندن هر یک از حروفش ده نیکی ببرند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلثَّلَٰثَةِ ٱلَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡ لِيَتُوبُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١١٨﴾ [التوبة: ١١٨]

و به آن سه نفری که پذیرش توبه‌ی آنان به‌تأخیر افتاد، لطف و احسان نمود؛ آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست. سپس رحمتش را شامل حالشان کرد تا توبه نمایند. همانا الله توبه‌پذیر مهربان است.

پیامبر زمانی که در تبوک تشریف داشت، در حالی که در میان مردم نشسته بود، سراغ کعب بن مالک را گرفت و پرسید: «كعب چه‌كار كرد»؟ مردي از بني‌سلمه گفت: «اي رسول‌خدا! او را لباس‌هاي زيبا و نگريستن به آن‌ها از آمدن، بازداشت». بدون شک این سخن، غیبتِ کعب بود؛ زیرا آن مرد درباره‌ی کعب سخنی گفت که کعب راضی نبود؛ اما الله متعال به معاذ بن جبل توفیق داد که از کعب دفاع کند؛ چنان‌که معاذ گفت: «به الله سوگند که ما جز خير و نیکی، چيز ديگري از کعب نمي‌دانيم». و رسول‌الله سكوت كرد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر در حضور انسان از کسی غیبت شود، بر او واجب است که غیبت‌کننده را ساکت کند و به او بگوید: ساکت باش؛ از الله پروا کن. و اگر حرفش تأثیری نداشت یا نمی‌توانست این کار را بکند، آن‌جا را ترک نماید؛ زیرا هنگامی که انسان در جلسه‌ای نشسته که در آن از افراد نیکوکار غیبت می‌شود، ابتدا بر او واجب است که به دفاع از اهل خیر و صلاح برخیزد؛ و اگر نمی‌توانست، جلسه‌ی غیبت را ترک کند؛ و گرنه در گناه غیبت، شریک است.

\*\*\*

256- باب: انواع غیبت‌های مباح

بدان که غیبت با هدفِ درست و شرعی که دست‌یابی به آن جز با غیبت ممکن نباشد، به شش سبب مباح است:

**یکم:** دادخواهی؛ پس برای ستم‌دیده جایز است که نزد سلطان و قاضی و دیگر کسانی که قادر به گرفتن حقّ او هستند، از ظالم شکایت کند و بگوید: فلانی، به من ظلم کرده است.

**دوم:** کمک خواستن برای تغییر منکَر و بازگرداندن گنه‌کار به راه راست؛ بدین‌سان که به آن‌که به توانایی‌اش برای از میان بردن منکَر امید دارد، بگوید: فلانی، مرتکب فلان‌کار شد؛ او را توبیخ و از این کار منع کن»؛ یا چنین چیزی بگوید و هدفش رسیدن به از میان بردن منکَر باشد و اگر هدفی جز این داشته باشد، حرام است.

**سوم:** استفتا (فتوا خواستن)؛ مثلاً به مفتی می‌گوید: پدرم، یا برادرم، یا همسرم یا فلانی به من ستم کرده است؛ نظر شما چیست و چگونه می‌توانم از شرّ او رهایی یابم و به حقّ خود برسم و دفع ظلم کنم؟ این به‌خاطر ضرورت، جایز است؛ اما بهتر و احتیاط، این است که بگوید: نظر شما درباره‌ی مرد یا شخص یا همسری که چنین کرده است، چیست؟ بدین‌سان بدون ذکر نام شخص، به هدف خویش می‌رسد؛ البته ذکر نام فرد، جایز است و ان‌شاءالله این موضوع در حدیث هند خواهد آمد.([[35]](#footnote-35))

**چهارم:** برحذر داشتن مسلمانان از شر، و نصیحت و خیرخواهی برای آنان می‌باشد که چند وجه دارد:

* بیان عیوب راویان و شاهدانی که خدشه‌هایی بر آنان، وارد است؛ این به‌اجماع مسلمانان، جایز و بلکه بنا بر ضرورت، واجب می‌باشد.
* مشاوره در زمینه‌ی ازدواج با کسی، یا در زمینه‌ی شراکت با او در کاری، یا نظرخواهی درباره‌ی به امانت گذاشتن چیزی در نزد او و یا مشورت خواستن درباره‌ی معامله یا همسایگی با او و امثال آن؛ در چنین مواردی بر مشاور، واجب است که وضعیت طرف را پنهان نکند؛ بلکه باید به نیت خیرخواهی، بدی‌هایی را که در آن شخص وجود دارد، بیان نماید.
* وقتی دانش‌پژوه یا طالب علمی را ببیند که نزد یک بدعتی یا فاسق می‌رود و از او دانش فرا می‌گیرد و این نگرانی وجود دارد که طالب علم از آن شخص اثر بپذیرد و بدین‌سان به عقیده و اخلاق او آسیبی برسد؛ در این صورت بر انسان واجب است که وضعیت آن شخص را بیان کند؛ البته به‌شرطی که قصد نصیحت و خیرخواهی داشته باشد. و این، از مواردی‌ست که در آن، اشتباه‌های فراوانی روی می‌دهد و گوینده، قصد اصلاح ندارد؛ بلکه از روی حسادت چیزی می‌گوید و شیطان او را در این امر به‌اشتباه می‌اندازد و این پندار را در ذهنش می‌اندازد که این کار، خیرخواهی‌ست! پس باید در این‌باره هوشیار بود.
* یکی از این موارد، این است که شخص مسؤولیتی دارد و چنان‌که باید و شاید انجام مسؤولیت نمی‌کند یا شایستگی آن مسؤولیت را ندارد؛ مثلاً فاسق یا سهل‌انگار است. ذکر ویژگی‌های او نزد بالادست وی واجب است تا او را برکنار کند و این مسؤولیت را به کسی بدهد که شایستگی‌اش را دارد؛ یا برای این‌که مقام بالادست، عیوب این مسؤول را بداند و با او به‌ مقتضای وضعیت وی تعامل کند و به او فریفته نشود و او را به اصلاح خود و انجام وظیفه تشویق نماید یا شخص دیگری را جای‌گزینش بگرداند.

**پنجم:** کسی که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود و بدعتی می‌گزارد؛ مانند: باده‌نوشی، غصب اموال مردم، باج‌گیری و(فساد مالی) و اشتغال به کارهای بیهوده؛ لذا ذکر آن‌دسته از عیوبی که آشکارا انجام می‌دهد، جایز و بازگوییِ دیگر عیوبش ناجایز است؛ مگر این‌که برای جوازِ آن، سببی از اسبابی که ذکر کردیم، وجود داشته باشد.

**ششم:** لقب یا شهرتِ کسی باشد؛ مثلاً اگر کسی به لقبی مانندِ ضعیف‌چشم، لَنگ، کَر، کور، لوچ و مانند این‌ها معروف باشد، درست است که با این القاب معرفی یا نام برده شود؛ اما اطلاق چنین القابی به‌قصد تحقیر یا استهزا و خرده‌گیری و امثال آن، حرام است. البته اگر معرفی یا ذکر نامِ شخص با غیر این القاب ممکن بود، بهتر است.

این‌ها، شش سببی‌ست که علما ذکر کرده‌اند و بیش‌ترشان مورد اتفاق است.

**شرح**

نووی/ در کتابش «ریاض الصالحین» بابی را به بیان غیبتِ جایز، اختصاص داده و شش مورد در این‌باره ذکر کرده است. سخنش جامع می‌باشد و روی آن هیچ حرفی نیست؛ مواردی که ذکر کرده است، دلایلی دارد که ان‌شاءالله در این باب خواهد آمد. وی این دلایل را آورده است و به خواست الله متعال پیرامون این دلایل سخن خواهیم گفت. از الله متعال می‌خواهیم که نووی را ببخشاید و همه‌ی ما را وارد بهشت برین بگرداند.

\*\*\*

1539- عن عائشة&: أنَّ رجلاً اسْتَأذَنَ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ: «ائْذَنُوا لَهُ، بِئسَ أخُو العَشِيرَةِ!». [متفق عليه]([[36]](#footnote-36))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: مردی از پیامبر اجازه‌ی ورود خواست؛ پیامبر فرمود: «به او اجازه دهید که بد آدمی در قبیله‌ی خود می‌باشد».

[نووی: بخاری در جایز بودن غیبت از فاسدان و گمراهان به این حدیث استدلال کرده است.]

1540- وعنها قالت: قَالَ رسولُ الله: «مَا أظُنُّ فُلاناً وفُلاناً يَعْرِفانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئاً». [روايت بخاري]([[37]](#footnote-37))

قَالَ: قَالَ اللَّيْثُ بن سعدٍ أحَدُ رُواة هَذَا الحديثِ: هذانِ الرجلانِ كانا مِنَ المنافِقِينَ.

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی از دین ما چیزی بدانند».

لیث بن سعد، یکی از راویان این حدیث می‌گوید: این دو مرد، از منافقان بودند.

1541- وعن فاطمة بنتِ قيسٍ& قالَت: أَتَيْتُ النَّبِيَّ فقلتُ: إنَّ أَبَا الجَهْم وَمُعَاوِيَةَ خَطَبَانِي؟ فَقَالَ رسُولُ الله: «أمَّا مُعَاوِيَةُ، فَصُعْلُوكٌ لا مَالَ لَهُ، وأمَّا أَبُو الجَهْمِ، فَلا يَضَعُ العَصَا عَنْ عَاتِقِهِ». [متفق عليه]([[38]](#footnote-38))

وفي روايةٍ لِمسلمٍ: «وَأمَّا أَبُو الجَهْمِ فَضَرَّابٌ لِلنِّساءِ» وَهُوَ تفسير لروايةِ: «لا يَضَعُ العَصَا عَنْ عَاتِقِهِ».

**ترجمه:** فاطمه بنت قیس& مي‌گوید: نزد پیامبر آمدم و گفتم: ابوجهم و معاویه از من خواستگاری کرده‌اند. رسول‌الله فرمود: «معاویه، فقیر است و مالی ندارد و ابوجهم عصا از دوش خویش بر زمین نمی‌گذارد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «ابوجهم، زنان را زیاد کتک می‌زند» و این، تفسیر برای روایت پیشین است. نیز گفته شده که منظور از این‌که «عصا از دوش خویش بر زمین نمی‌نهد، این است که او زیاد به مسافرت می‌رود.

1542- وعن زيد بن أرقمَ قَالَ: خَرَجْنا مَعَ رسُولِ الله فِي سَفَرٍ أصَابَ النَّاسَ فِيهِ شِدَّةٌ، فَقَالَ عبدُ اللهِ بن أُبَيّ: لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِندَ رسولِ اللهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا، وقال: لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى المَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ، فَأَتَيْتُ رسُولَ اللهِ فَأخْبَرْتُهُ بذلِكَ، فَأرْسَلَ إِلَى عبدِ الله بن أُبَيِّ، فَاجْتَهَدَ يَمِينَهُ: مَا فَعلَ، فَقَالُوا: كَذَبَ زيدٌ رَسُولَ الله، فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِمَّا قَالُوهُ شِدَّةٌ حَتَّى أنْزلَ اللهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ تَصْدِيقِي: ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ﴾ [المنافقون:1] ثُمَّ دعاهُمُ النَّبِيُّ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ. [متفق عليه]([[39]](#footnote-39))

**ترجمه:** زید بن ارقم می‌گوید: همراه رسول‌الله به سفری رفتیم که در آن مردم سختی‌های فراوانی دیدند. عبدالله بن اُبَی گفت: به آنان‌که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند. و افزود: اگر به مدینه بازگردیم، به‌قطع اشراف و عزتمندان، ذلیلان و فرومایگان را بیرون می‌کنند. لذا نزد رسول‌الله آمدم و این را به اطلاع ایشان رساندم. آن بزرگوار، به دنبال عبدالله بن ابی فرستاد. عبدالله بن ابی با تأکید فراوان سوگند یاد کرد که چنین نگفته است. تا جایی که دیگران گفتند: زید به رسول‌الله دروغ گفته است. این سخن مرا سخت آشفته و غمگین کرد تا این‌که الله متعال در تصدیق من، ﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ﴾ [یعنی سوره‌ی «منافقون»] را فرو فرستاد. سپس پیامبر آنان را به حضور خواست تا برایشان درخواست آمرزش کند؛ ولی آنان نپذیرفتند و- متکبرانه- سر تافتند.

**شرح**

نووی/ در باب «انواع غیبت‌های مباح» حدیثی بدین مضمون آورده است که عايشه& مي‌گوید: مردی از پیامبر اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر فرمود: «ائْذَنُوا لَهُ، بِئسَ أخُو العَشِيرَةِ!»؛ و در روایتی آمده است: «بِئْسَ اِبْن الْعَشِيرَة»؛ یعنی: «به او اجازه دهید که بد آدمی در قبیله‌ی خود می‌باشد». آن مرد، بداندیش و فاسد بود؛ لذا پیامبر این را بیان فرمود تا مردم این را بدانند و به او فریفته نشوند. از این‌رو اگر شخصی بدکار و گمراه دیدید که با گفتار و نوشتارش مردم را جادو کرده بود و مردم نیز به او گمان نیک داشتند و سخنانش را می‌پذیرفتند، بر شما واجب است که بدی‌های این فرد را بیان کنید و به مردم نشان دهید که خیری در او نیست تا به او فریفته نشوند. چه‌بسیار کسانی که سخنورند و زبانی رسا و گیرا، و ظاهری فریبنده دارند و هرچه بگویند، پذیرفته می‌شود؛ ولی هیچ خیری در آن‌ها نیست. پس واجب است که وضعیت این‌ها برای دیگران بیان گردد.

مولف/ حدیثی بدین مضمون نیز آورده است که عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «گمان نمی‌کنم که فلانی و فلانی از دین ما چیزی بدانند». آن دو مرد، از منافقان بودند؛ از این‌رو پیامبر از آنان به بدی یاد کرد و بیان فرمود که آن دو چیزی از دین ما نمی‌دانند؛ زیرا در قلب منافق چیزی از دین اسلام وجود ندارد؛ هرچند چیزهایی از اسلام به گوشِ او می‌رسد؛ اما قلبش آن را درنمی‌یابد. پناه بر الله. منافق به‌ظاهر ادعای اسلام می‌کند، اما در حقیقت، کافر است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ٩﴾

[البقرة: ٨، ٩]

برخی از مردم می­گویند: ما، به الله و روز رستاخیز ایمان آوردیم، اما مومن نیستند. می­خواهند الله و مؤمنان را فریب دهند؛ اما بی­آن‌که درک کنند، کسی جز خود را نمی­فریبند.

مولف/ هم‌چنین حدیث فاطمه بنت قیس& را در باب مشاوره با رسول‌الله آورده است: فاطمه بنت قیس& نزد رسول‌الله آمد و عرض کرد که اسامه بن زید، معاویه بن ابی‌سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر به او فرمود: «ابوجهم دستِ بزنی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و چیزی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن». پیامبر درباره‌ی معاویه فرمود که فقیر است و مالی ندارد؛ معاویه اگرچه بعدها به حکومت رسید، اما در آن زمان فقیر بود. درباره‌ی ابوجهم نیز فرمود: «فَضَرَّابٌ لِلنِّساءِ» و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: «لا يَضَعُ العَصَا عَنْ عَاتِقِهِ»؛ هر دو، یک مفهوم دارد و بدین معناست که «ابوجهم، زنان را زیاد کتک می‌زند»؛ یعنی دستِ بزنی دارد و با زنان، خوش‌رفتار نیست. گفتنی‌ست که کتک زدن زنان جایز نیست، مگر به سببی که الله متعال بیان فرموده است:

﴿وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًاۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ٣٤﴾ [النساء : ٣٤]

و زنانی را که از نافرمانیشان بیم دارید، ابتدا نصیحت نمایید و آن‌گاه از هم‌خوابی با آن‌ها دوری کنید و (اگر مطیع نشدند) تنبیهشان نمایید؛ آن‌گاه اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آنان در پی بهانه نباشید. همانا الله بلندمرتبه‌ی بزرگ است.

اما این‌که به هر بهانه‌ای دست روی همسر خویش بلند کنید، اشتباه و نارواست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [النساء : ١٩]

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

ولي اگر از نافرمانیِ همسرت بیم داشتی و در انجام وظایفش کوتاهی می‌کرد، به ترتیب ذیل عمل کن:

**نخست:** او را نصیحت نما و حقوق شوهر را به او یادآوری کرده، برایش بیان کن که کوتاهی در ادای حقوق شوهر برایش جایز نیست و او را از خشم پروردگار و عواقب نافرمانی بترسان. اگر سر به‌راه شد که چه بهتر، و گرنه گزينه‌ی دوم را در پیش بگیر:

**دوم:** از هم‌خوابی با او دوری کن و با او نخواب؛ البته با او به‌کلی قهر نکن؛ یعنی با او حرف بزن؛ ولی این رخصت برایت وجود دارد که تا سه روز با او حرف نزنی و بیش از سه روز، جایز نیست که انسان با هم‌کیش خود قهر کند. چنان‌که در حدیث آمده است: «لايَحِلُّ لِمؤمنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ»؛([[40]](#footnote-40)) «براي هيچ مؤمنی جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ به‌گونه‌ای كه وقتی هم‌دیگر را می‌بینند، از هم روي می‌گردانند. و بهترينشان، كسي‌ست كه سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند».

**سوم:** اگر این دو گزینه افاده نکرد، می‌توانید کتکش بزنید؛ البته کتکی که شدید نباشد و به او آسیب نرساند؛ زیرا هدف، تنبیه یا ادب کردن است.

در روایتی آمده است که پیامبر درباره‌ی ابوجهم فرمود: «لا يَضَعُ العَصَا عَنْ عَاتِقِهِ». پیش‌تر بیان شد که مفهومش، این است که او زنان را زیاد کتک می‌زند. و نیز گفته شده که او زیاد به مسافرت می‌رود؛ زیرا در آن زمان سفرها با شتر انجام می‌شد و مسافر نیاز داشت که با خود، چوب‌دستی یا عصایی داشته باشد. گفتنی‌ست: از آن‌جا که روایت‌ها یک‌دیگر را شرح و توضیح می‌دهند، از جمع‌بندی این دو روایت بدین نتیجه می‌رسیم که مفهوم نخست، صحیح‌تر است. سپس رسول‌الله به فاطمه بنت قیس& پیشنهاد کرد که با اسامه بن زید$ ازدواج کند؛ و همین‌گونه هم شد و فاطمه، از اسامه خیر فراوان دید و با او خوش‌بخت شد. در هر حال این حدیث نشان می‌دهد که اگر کسی برای مشاوره و نظرخواهی درباره‌ی شخصی نزدتان آمد و شما به‌رسم این‌که مشورت نوعی امانت است، عیوب آن شخص را گفتید، ایرادی ندارد و غیبت محسوب نمی‌شود؛ زیرا این به‌خاطر خیرخواهی و نصیحت است و هدف، رسوایی و فضیحت نیست و بین کسی که از مردم غیبت می‌کند تا بدی‌ها و عیوبشان را فاش کند و بین کسی که از روی خیرخواهی سخن می‌گوید، فرق فراوانی وجود دارد.

و اما حدیث چهارم، حدیثی بدین مضمون است که زید بن ارقم می‌گوید: همراه رسول‌الله به سفری رفتیم که در آن مردم سختی‌های فراوانی دیدند. عبدالله بن اُبَی گفت: به آنان‌که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند. الله متعال در سوره‌ی «منافقون» به همین سخن منافقان اشاره دارد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْ﴾ [المنافقون: ٧]

آنان، همان کسانی هستند که می‌گویند: به آنان که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند.

﴿حَتَّىٰ﴾ در این‌جا برای تعلیل است و برای غایه نیست؛ ولی این سخن منافقان بی‌پایه بود؛ زیرا امکان نداشت که مسلمانان حتی اگر از گرسنگی و تشنگی بمیرند، پیامبر را تنها بگذارند. «کافر همه را به کیش خویش پندارد»؛ منافقان همین‌که چیزی از اموال و غنایم به آنان می‌رسید، خشنود می‌شدند و چون به چیزی دست نمی‌یافتند، خشمگین شده، بر پیامبر خرده می‌گرفتند!

این، همه‌ی حرف عبدالله بن ابی نبود؛ بلکه الله متعال در تأیید زید خبر می‌دهد که:

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ﴾ [المنافقون: ٨]

(منافقان) می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، به‌طور قطع عزتمندان، ذلیلان (و فرومایگان) را بیرون می‌کنند».

زید می‌گوید: لذا نزد رسول‌الله آمدم و سخنان عبدالله بن ابی را به اطلاع ایشان رساندم. آن بزرگوار به دنبال عبدالله بن ابی فرستاد. عبدالله بن ابی با تأکید فراوان سوگند یاد کرد که چنین نگفته است. تا جایی که دیگران گفتند: زید به رسول‌الله دروغ گفته است. این سخن مرا سخت آشفته و غمگین کرد تا این‌که الله متعال در تصدیق من، سوره‌ی «منافقون» را فرو فرستاد. الله متعال می‌فرماید:

﴿هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنۡ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَفۡقَهُونَ ٧ يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨﴾ [المنافقون: ٧، ٨]

آنان، همان کسانی هستند که می‌گویند: «به آنان که نزد رسول‌الله هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند». حال آن‌که خزانه‌های آسمان‌ها و زمین، از آنِ الله است؛ ولی منافقان درک نمی‌کنند. می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، به‌طور قطع عزتمندان، ذلیلان (و فرومایگان) را بیرون می‌کنند». حال‌آن‌که عزت، از آنِ الله و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

دقت بفرمایید که الله چگونه این سخن عبدالله بن ابی را پاسخ گفت. عبدالله بن ابی گفته بود: «اگر به مدینه بازگردیم، به‌قطع اشراف و عزتمندان، ذلیلان و فرومایگان را بیرون می‌کنند». الله در پاسخش فرمود: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾؛ یعنی: «عزت، از آنِ الله و پیامبر او و مومنان است» و نفرمود که الله، عزیزتر است؛ زیرا در این صورت چنین به‌نظر می‌رسید که منافقان نیز عزت دارند؛ حال آن‌که هیچ عزتی ندارند.

از این آیات و نیز از حدیث زید چنین برداشت می‌کنیم که نقل قول منافقان به زمام‌دار مسلمانان جایز است تا اقدامات لازم را برای برخورد با آنان انجام دهد؛ و نیز نقل سخنان افراد تبه‌کار به مسؤولان جایز می‌باشد تا از تبه‌کاری مفسدان جلوگیری کنند؛ البته باید دقت کرد که آن‌چه گفته می‌شود، مستند و قطعی باشد؛ زیرا اگرچه در دوران رسول‌الله در تأیید زید بن ارقم و گزارشی که داده بود، وحی نازل شد؛ ولی اینک که وحی نازل نمی‌شود.

مولف/ مسایل و ضوابطی را در بیان انواع غیبت‌های مباح ذکر کرده و سپس دلایلش را آورده است.

\*\*\*

1543- وعن عائشة& قالَت: قالَت هِنْدُ امْرَأةُ أَبي سفْيَانَ لِلنَّبِيِّ إنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ وَلَيْسَ يُعْطِينِي مَا يَكْفيني وولَدِي إِلاَّ مَا أَخَذْتُ مِنْهُ، وَهُوَ لا يَعْلَمُ؟ قَالَ: « خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلدَكِ بِالمَعْرُوفِ». [متفقٌ عليه]([[41]](#footnote-41))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: هند، همسر ابوسفیان به پیامبر گفت: ابوسفیان، مرد بخیلی‌ست و مخارج من و فرزندم را به‌اندازه‌ی کافی نمی‌دهد؛ مگر آن‌که خودم بدون اطلاع او، از اموالش بردارم؟ فرمود: «طبق عُرف و به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندت بردار».

\*\*\*

257- باب: حرام بودن سخن‌چینی که عبارتست از نقل سخن در میان مردم به‌قصد دو به‌هم‌زنی

الله متعال می‌فرماید:

﴿هَمَّازٖ مَّشَّآءِۢ بِنَمِيمٖ ١١﴾ [القلم: ١١]

و از هیچ عیب‌جویی که به سخن‌چینی در رفت و آمد است، (فرمان مبر).

و می‌فرماید:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٨]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

1544- وعن حُذَيْفَةَ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ نَمَّامٌ». [متفقٌ عليه]([[42]](#footnote-42))

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سخن‌چین وارد بهشت نمی‌شود».

1545- وعن ابن عباسٍ$: أنَّ رسولَ الله مرَّ بِقَبْرَيْنِ فَقَالَ: «إنَّهُمَا يُعَذَّبَانِ، وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبيرٍ، بَلَى إنَّهُ كَبِيرٌ؛ أمَّا أَحَدُهُمَا، فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ، وأمَّا الآخَرُ فَكَانَ لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ». [متفقٌ عليه؛ این، لفظ یکی از روایت‌های بخاری‌ست.]([[43]](#footnote-43))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله از کنارِ دو قبر عبور کرد و فرمود: «این دو نفر عذاب می‌شوند، آن هم به‌خاطر گناهي كه آن را بزرگ نمي‌دانستند؛ در صورتی که گناه بزرگی بود: یکی از آن‌ها در میان مردم سخن‌چینی می‌نمود و دیگری، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد».

**شرح**

مولف/ در باب پیشین به بیان انواع غیبت‌های مباح پرداخت و شش مسأله در این‌باره ذکر نمود و دلایلی آورد که پیرامونش سخن گفتیم؛ از آن جمله: دادخواهی بود که انسان نزد قاضی یا حاکم، از کسی که به او ستم کرده است، شکایت کند. یعنی در چنین موردی ایرادی ندارد که درباره‌ی ستمِ جفاکار، سخن بگوید؛ زیرا حقّ اوست که دادخواهی کند و حقّ خود را بگیرد؛ دلیل جوازش، این است که هند، همسر ابوسفیان نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! ابوسفیان، مرد بخیلی‌ست و مخارج من و فرزندم را به‌اندازه‌ی کافی نمی‌دهد؛ مگر آن‌که خودم بدون اطلاع او، از اموالش بردارم؟ فرمود: «طبق عُرف و به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندت بردار». بُخل، صفت نکوهیده‌ای‌ست که هند به شوهرش نسبت داد؛ اما چرا؟ هدفش دادخواهی بود؛ یعنی می‌خواست حق خویش و فرزندش را بگیرد و از خود و فرزند خویش، رفع ظلم کند؛ زیرا بر مرد واجب است که نفقه و مخارج همسر و فرزندان خود را در حدّ متوسط و مطابق عُرف و بدون افراط و تفریط، تأمین نماید؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: ٦٧]

و آنان كه چون انفاق مى‏كنند، زياده‏روى نمى‏نمایند و بخل نمى‏ورزند، و انفاقشان‏ همواره ميان اين دو حالت، در حدّ اعتدال است.

کسی که در نتیجه‌ی بُخل، ستمی بر او برود، می‌تواند به شخصی که توانایی گرفتن حقّش را دارد، شکایت ببرد؛ چنان‌که هند، نزد رسول‌الله شکایت کرد که شوهرش، مخارج او را به‌اندازه‌ی کافی تأمین نمی‌کند. رسول‌الله او را از این‌که شوهرش را بخیل نامید، منع نفرمود؛ بلکه از آن‌جا که او خواهان گرفتن حقش بود، رسول‌الله سخنش را تأیید و او را راهنمایی نمود و فرمود: «طبق عُرف و به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندت بردار». این حدیث، حاوی مسایلی‌ست؛ از جمله:

جایز بودن غیبت برای دادخواهی و گرفتن حقّ خویش؛ البته به‌شرطی که این غیبت، در قالب شکایت در نزد کسی باشد که توانایی رسیدگی به موضوع و گرفتن حق را دارد؛ و گرنه، دادخواهی فایده‌ای ندارد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که نفقه و تأمین مخارج زن و فرزند، طبق عُرف و به‌اندازه‌ی نیازشان، بر مرد یا سرپرست خانواده واجب است؛ حتی اگر خودِ زن، ثروتمند باشد، باز هم بر مرد واجب است که نفقه‌اش را بدهد.

اگر زنی معلم باشد و ضمن شرایط عقد، قید شده که مرد او را از تدریس منع نکند، در این صورت مرد حق ندارد که چیزی از حقوق دریافتی زن را مطالبه کند تا بر این اساس به همسر خویش اجازه دهد که هم‌چنان شاغل باشد؛ یعنی با پذیرش این شرط در هنگامِ عقد ازدواج، دیگر حق ندارد که زنش را از تدریس منع کند یا این‌که چیزی از حقوقش را برای خود بردارد؛ ولی اگر در زمان عقد، چنین شرطی به میان نیامده باشد، مرد می‌تواند زنش را از تدریس منع کند یا این‌که با توافق یک‌دیگر بخشی از حقوق زن از آنِ مرد باشد تا به همسرش اجازه‌ی اشتغال و تدریس بدهد.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، نفقه‌ی زیردستان خود را طبق عُرف و به‌اندازه‌ی کافی ندهد، آن‌ها می‌توانند طبق عُرف و به‌اندازه‌ی نیازشان، بدون اطلاع سرپرست، از اموال او بردارند.؛ چه سرپرست بداند و چه نداند و نیز فرقی نمی‌کند که اجازه دهد یا ندهد؛ یعنی زن می‌تواند به‌اندازه‌ی نیاز خود و فرزندانش از جیب شوهرش یا از گاوصندوق وی پول بردارد. حال این پرسش مطرح می‌شود که حسن، سی هزار تومان از سعید بستان‌کار است و سعید انکار می‌کند؛ در عین حال این امکان برای حسن وجود که با گرفتن بخشی از مالِ سعید، طلب خود را وصول کند؛ آیا این کار برای حسن که بستان‌کار است، جایز می‌باشد؟ می‌گوییم: خیر؛ زیرا مسأله‌ی نفقه با این موضوع تفاوت دارد؛ در بحث نفقه، تأمین نیازهای ضروری مطرح می‌باشد و این، سببی روشن است که صورت‌مسأله‌ی مذکور را جایز می‌گرداند و همه‌ی ما می‌دانیم که فلان زن، همسر فلانی‌ست و بر او واجب است که نفقه‌ی همسرش را بدهد؛ بر خلافِ بستان‌کار که این‌گونه روشن و واضح نیست و ثبوت آن به دلیل و مدرک نیاز دارد و باید از طریق مجاریِ قضایی و حقوقی پی‌گیری شود؛ هم‌چنین رسول‌الله فرموده است: «أَدِّ الأَمَانَةَ إِلَى مَنْ ائْتَمَنَك وَلاَ تَخُنْ مَنْ خَانَك».([[44]](#footnote-44)) یعنی: «امانت را به کسی که آن را به تو می‌سپارد، بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت مکن». علما از این مسأله به‌عنوان مسأله‌ی «ظفر» یاد می‌کنند؛ یعنی اگر کسی به مالی از بدهکار خویش دست یافت، آیا می‌تواند آن‌را در قبال بستان‌کاری خود برای خویش بردارد یا خیر؟ پاسخش این است که برداشتن آن مال در مقابل نفقه‌ی واجب، ایرادی ندارد؛ اما در برابر بستانکاری، بنا بر فرموده‌ی عام و فراگیرِ رسول‌الله جایز نیست که فرمود: «به کسی که به تو خیانت کرده است، خیانت مکن»؛ بلکه بحث تأمین اموال موضوعی‌ست که از طریق مجاری قضایی و حقوقی انجام می‌شود.

\*\*\*

1546- وعن ابن مسعودٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «أَلا أُنَبِّئُكُمْ مَا العَضْهُ؟ هي النَّمَيمَةُ؛ القَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ». [روایت مسلم]([[45]](#footnote-45))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «آیا به شما خبر دهم که "عَضْه" (=دروغ و بهتان) چیست؟ همان سخن‌چینی و دو‌به‌هم‌زنی در میان مردم است».

**شرح**

مولف/ در باب حرام بودن سخن‌چینی، حدیثی بدین ذکر کرده است که ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «أَلا أُنَبِّئُكُمْ مَا العَضْهُ؟ هي النَّمَيمَةُ؛ القَالَةُ بَيْنَ النَّاسِ»؛ یعنی: «آیا به شما خبر دهم که "عَضْه" (=دروغ و بهتان) چیست؟ همان سخن‌چینی و دو‌به‌هم‌زنی در میان مردم است».

واژه‌ی «عَضْه» به معنای بریدن و پاره‌پاره کردن یا بخش‌بخش نمودن است و هم‌خانواده‌ی واژه‌ی ﴿عِضِينَ﴾ می‌باشد که در قرآن کریم آمده است:

﴿ٱلَّذِينَ جَعَلُواْ ٱلۡقُرۡءَانَ عِضِينَ ٩١﴾ [الحجر: ٩١]

آنان‌که قرآن را بخش‌بخش قرار دادند (و بخشی از قرآن را سحر و بخشی را شعر پنداشتند).

یا به بخشی از قرآن ایمان آوردند و به بخشی دیگر کفر ورزیدند. سخن‌چینی نیز این‌گونه است؛ یعنی آدم سخن‌چین حرف برخی از مردم را به برخی دیگر می‌رساند تا دوبه‌هم‌زنی‌ کند؛ این، جزو گناهان بزرگ است؛ چنان‌که پیامبر از کنارِ دو قبر عبور کرد و فرمود: «این دو نفر عذاب می‌شوند، آن هم به‌خاطر گناهي كه آن را بزرگ نمي‌دانستند؛ در صورتی که گناه بزرگی بود: یکی از آن‌ها در میان مردم سخن‌چینی می‌نمود و دیگری، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد». برخي از مردم علاقه‌ی عجیبی دارند که حرف‌ِ این و آن را به یک‌دیگر برسانند و حتی بدین منظور پیازداغش را هم بیش‌تر می‌کنند؛ نزد این یکی می‌روند و می‌گویند: فلانی، چنین و چنان گفته است. و نزد آن یکی می‌روند و می‌گویند: فلان‌کس چنین و چنان گفته است! گاه حرفی که نقل می‌کنند، راست است و گاه دروغ. تازه اگر راست باشد، باز هم حرام است و سخن‌چینی به‌شمار می‌آید و جزو گناهان بزرگ می‌باشد. الله از پیروی از چنین کسانی منع نموده و فرموده است:

﴿وَلَا تُطِعۡ كُلَّ حَلَّافٖ مَّهِينٍ ١٠ هَمَّازٖ مَّشَّآءِۢ بِنَمِيمٖ ١١﴾ [القلم: ١٠، ١١]

و از هیچ سوگندخورده‌ی فرومایه‌ای فرمان مبر؛ (و نیز) و از هیچ عیب‌جویی که به سخن‌چینی در رفت و آمد است.

شاعر چه نیک و به‌جا گفته است که:

هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی‌گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد

هم‌چنین کسی که حرف دیگران را نزدت بازگو می‌کند، شک نکن که حرف تو را نیز پیش دیگران می‌برد؛ پس از چنین کسانی تحویل نگیر و نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت باش.

در این حدیث به یک شیوه‌ی آموزشی بسیار خوب اشاره شده است؛ چنان‌که رسول‌الله براي جلب توجه مخاطبش و برای این‌که توجهش به موضوع را بیش‌تر کند، آن‌را در قالب یک پرسش مطرح می‌فرمود؛ این روش، باعث می‌گردد که حواس مخاطب به سوی موضوع کشیده شود و موضوع را با توجه بیش‌تری دنبال کند. لذا به‌کارگیری چنین روش‌هایی در آموزش، نیک و به‌جاست؛ زیرا هدف، این است که شنونده چیزی بیاموزد یا آن‌را به‌خاطر بسپارد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر دیدیم که فردی به دوست خود آن‌قدر فریفته شده که اسرار و رازهای خود را با او در میان می‌گذارد ، ولی دوستش اسرار او را فاش می‌کند، آیا باید به شخص اول خبر دهیم که فلان‌دوست تو آدم رازداری نیست و سخنانت را پیش آن و آن بازگو می‌کند؟ پاسخ، مثبت است؛ آری؛ باید به آن شخص بگوییم که حواست به فلانی باشد که آدم رازداری نیست و درباره‌ی تو چنین و چنان می‌گوید. این، از باب نصیحت و خیرخواهی‌ست و هدف، این نیست که میان دو طرف را به‌هم بزنیم؛ یعنی هدف، اصلاح است، نه دوبه‌هم‌زنی؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ ٱلۡمُفۡسِدَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِ﴾ [البقرة: ٢٢٠]

الله، مفسد را از مصلح می‏شناسد.

\*\*\*

258- باب: نهی از نقل سخن و احوال مردم به زمام‌داران در صورتی‌که ضرورتی چون نگرانی از پیامدی منفی و امثال آن وجود ندارد

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و هم‌دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

در این باب می‌توان به احادیث باب پیشین اشاره کرد.

1547- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «لا يُبَلِّغْنِي أَحَدٌ مِنْ أصْحَابِي عَنْ أَحَدٍ شَيْئاً، فإنِّي أُحِبُّ أنْ أخْرُجَ إِلَيْكُمْ وأنَا سَليمُ الصَّدْرِ». [روایت ابوداود و ترمذي]([[46]](#footnote-46))

**ترجمه:** از ابن‌مسعود روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از اصحابم هیچ خبری از دیگری برای من نیاورد؛ زیرا دوست دارم که وقتی نزدتان می‌آیم، در دلم نسبت به کسی چیزی نباشد».

**شرح**

مولف/ در کتابش «ریاض الصالحین» باب بدین عنوان گشوده است: «نهی از نقل سخنان و احوال مردم به زمام‌داران، در صورتی که ضرورت و نیازی به این کار نباشد»؛ زیرا این امر نوعی دشمنی با کسی‌ست که سخنش بدون ضرورت به مسؤولان منتقل می‌شود یا این‌که ممکن است زمینه‌ساز بدبینی مسؤولان باشد و باعث شود که این تصور را در ذهنشان تداعی کند که مردم به آنان ناسزا می‌گویند یا از آنان راضی نیستند؛ از این‌رو خبرچینی برای زمام‌داران، کار شایسته‌ای نیست؛ مگر آن‌که به‌راستی مصلحتی در این گزارش‌ها وجود داشته باشد؛ مثلاً به‌خاطر جلوگیری از اتفاقی ناگوار. لذا اگر شخصی در مجالس از حکام و مسؤولان به‌بدی یاد می‌کند یا به آنان ناسزا می‌گوید، شایسته نیست که خبرش را به مسؤولان برسانند؛ زیرا این ، جفایی در حقّ آن شخص می‌باشد و نیز سبب می‌شود که مسؤولان گمان ببرند که مردم از آنان راضی نیستند؛ در نتیجه در انجام وظایف خویش دل‌سرد شده، اقدامات لازم را در جهت خدمت به مسلمانان انجام ندهند. ولی اگر کسی بی‌مورد به بدگویی از حکام و مسؤولان می‌پردازد و چنین به‌نظر می‌رسد که هدفش ایجاد آشوب و گسترش دامنه‌ی نارضایتی در سطح جامعه می‌باشد و می‌خواهد مردم را نسبت به مسؤولان بدبین کند، باید خبرش را به مسؤولان بدهید؛ زیرا این، خیرخواهی برای خود آن شخص به‌شمار می‌آید؛ چراکه مسؤولان جلوی او را می‌گیرند تا بیش‌تر در آشوب‌گری و هجوم بر ضدّ زمام‌داران و مسؤولان، فرو نرود؛ افزون بر این، سکوت در برابر تبه‌کار، مفاسد بیش‌تری در پی خواهد داشت و این، بر خلاف نصیحت و خیرخواهی‌ست.

لذا اگر خبرچینی برای حکومت اسلامی به‌قصدِ جلوگیری از آشوب باشد، ایرادی ندارد؛ البته این امر نیز باید با دقت انجام شود و مبتنی بر دلایل و مدارک کافی باشد تا مسؤولان از اقدامات فتنه‎گرانه جلوگیری کنند و در جهت بسط و گسترش رضایتمندیِ شهروندان بکوشند.

سپس مولف/ در این‌باره به یک آیه و یک حدیث، استدلال کرده است و در همان ابتدا این آیه را یادآور شده است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و هم‌دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

یکی از نمونه‌های تعاون و همکاری در مسیر گناه و تجاوز، این است که انسان بدون ضرورت خبر کسی را به مسؤولان برساند؛ زیرا این امر چه‌بسا ممکن می‌شود که مسؤولان بدون دلیلی شرعی، با آن شخص برخورد کنند. و اما حدیثی که مولف/ در این‌باره آورده، حدیثی‌ست بدین مضمون که از ابن‌مسعود روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از اصحابم هیچ خبری از دیگری برای من نیاورد؛ زیرا دوست دارم که وقتی نزدتان می‌آیم، در دلم نسبت به کسی چیزی نباشد».

این، از حکمت و فرزانگی رسول‌الله بود که نمی‌خواست در دلش چیزی نسبت به یارانش ایجاد شود. تجربه نشان داده است که گاه انسان، یک نفر را دوست دارد و او را فردی بزرگوار می‌پندارد؛ اما درباره‌ی آن شخص خبری به انسان می‌رسد که مهر و محبتش نسبت به آن‌شخص از دلش می‌رود و از او متنفر می‌شود. این‌جاست که باید دقت کنیم که مصلحت در سکوت است یا در انتقال خبر یا موضوعی به مسؤولان.([[47]](#footnote-47))

\*\*\*

259- باب: نکوهش افراد دوروی

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ١٠٨﴾ [النساء : ١٠٨]

آنان کارهای زشتشان را از مردم پنهان می‌کنند؛ ولی نمی‌توانند کارهای ناپسندشان را از الله پنهان نمایند. و آن‌گاه که شب را در تدابیر و سخنانی می‌گذرانند که (الله) نمی‌پسندد، الله با آن‌هاست؛ و الله به اعمالشان احاطه‌ی کامل دارد.

1548- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعادِنَ: خِيَارُهُم في الجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإسْلاَمِ إِذَا فَقُهُوا، وتَجِدُونَ خِيَارَ النَّاسِ في هَذَا الشَّأنِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَةً، وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الوَجْهَينِ، الَّذِي يَأتِي هؤُلاءِ بِوَجْهٍ، وَهَؤُلاءِ بِوَجْهٍ». [متفق عليه]([[48]](#footnote-48))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردم را مانند معادنِ (طلا و نقره) می‌یابید؛ آنان‌كه در جاهليت بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند، البته به‌شرطی که شناخت و دانش ديني پیدا کنند. و بهترین مردم را در امر خلافت کسانی می‌یابید که پذیرش آن‌را ناگوار می‌شمارند و بدترین مردم را افراد دورویی می‌بینید که پیشِ این‌ها یکرو و پیش آن‌ها رویی دیگر دارند».

1549- وعن محمد بن زيدٍ: أنَّ ناساً قالوا لِجَدِّهِ عبدِ اللهِ بن عمرَ$ إنَّا نَدْخُلُ عَلَى سَلاَطِيننَا فَنَقُولُ لَهُمْ بِخِلاَفِ مَا نَتَكَلَّمُ إِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِمْ. قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ هَذَا نِفَاقاً عَلَى عَهْدِ رسُولِ الله. [روايت بخاري]([[49]](#footnote-49))

**ترجمه:** از محمد بن زید روایت است که عده‌ای از مردم به جدّش عبدالله بن عمر$ گفتند: ما هنگامی که نزد حاکمان خویش هستیم، سخنانی بر زبان می‌رانیم که بر خلاف سخنانی‌ست که در غیابِ آن‌ها می‌گوییم. عبدالله فرمود: «ما این را در دوران رسول‌الله نفاق می‌دانستیم».

**شرح**

مولف/ در کتابش، بابی در نکوهش افراد دوروی گشوده است؛ افراد دوروی به کسانی گفته می‌شود که پیش این‌ها یک روی و پیش دیگران، رویی دیگر دارند؛ مانند منافقان که الله معتال درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤﴾ [البقرة: ١٤]

و هنگامی که با مؤمنان، روبرو می­شوند، می­گویند: (ما نیز همانند شما) ایمان آورده­ایم؛ و چون با شیاطین و دوستان گمراهشان، تنها می‌شوند، می‌گویند: ما با شما هستیم و تنها (مؤمنان را) به استهزا و ریشخند می‌گیریم.

خصلت دورویی که از ویژگی‌های نفاق است، در بسیاری از مردم دیده می‌شود؛ چنان‌که پیش شما چاپلوسی می‌کنند و حتی در تعریف از شما گزافه می‌گویند؛ ولی پشت سرتان شما را نکوهش کرده، از شما به بدی یاد می‌کنند و حتی ویژگی‌هایی به شما نسبت می‌دهند که در شما نیست. این، دورویی و ویژگیِ کسانی‌ست که پیامبر درباره‌ی آنان فرموده است: «بدترین مردم را افراد دورویی می‌بینید که پیشِ این‌ها یک رو و پیش آن‌ها رویی دیگر دارند». این، جزو گناهان بزرگ است؛ زیرا پیامبر از کسانی که دارای چنین خصلتی هستند، به بدترین مردم یاد فرمود. بر انسان واجب است که رُک و صریح باشد و تنها همان چیزی را که در دل دارد، بر زبان بیاورد؛ اگر سخن نیکی باشد، ستوده می‌شود و اگر غیر از آن باشد، نتیجه‌اش خیر و نیکی خواهد بود؛ ولی این‌که پیشِ هر کسی، رویی داشته باشد، جایز نیست؛ فرقی نمی‌کند که در عبادتش چنین روی‌کردی داشته باشد یا در تعاملش با مردم؛ در هر صورت دورویی در عبادت و رفتار‌های فردی و اجتماعی، ناجایز است.

سپس مولف/ این آیه را یادآور شده است که الله می‌فرماید:

﴿يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ١٠٨﴾ [النساء : ١٠٨]

آنان کارهای زشتشان را از مردم پنهان می‌کنند؛ ولی نمی‌توانند کارهای ناپسندشان را از الله پنهان نمایند. و آن‌گاه که شب را در تدابیر و سخنانی می‌گذرانند که (الله) نمی‌پسندد، الله با آن‌هاست؛ و الله به اعمالشان احاطه‌ی کامل دارد.

هم‌چنین از این نمونه، کسی‌ست که پنهانی مرتکب گناه و معصیت می‌شود و از ارتکاب گناه در برابر مردم، خجالت می‌کشد؛ در حالی که از الله شرم نمی‌کند! چنین فردی نیز در مفهوم این آیه می‌گنجد؛ اما این بدان معنا نیست که کسی که مرتکب گناه شده و توبه کرده است، آن را نزد مردم بازگو نماید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «كُلُّ أَمَّتِي مُعَافًى إِلاَّ المُجاهِرِينَ»؛([[50]](#footnote-50)) یعنی: «همه‌ي افراد امتم بخشيده می‌شوند، مگر کسانی که گناهانشان را آشکار می‌کنند»؛ بدین‌سان که «شخصی، شب‌هنگام مرتكب گناهي شود و صبح، در حالی که الله، گناهش را پوشانده است، (آن را برای مردم بازگو کند و) بگوید: فلانی! من، دیشب چنین و چنان کرده‌ام. این، در حالی‌ست که الله، گناهانش را پوشانده بود؛ ولی او، صبح که می‌شود پرده و ستر الهی را از روی خود برمی‌دارد».

خلاصه این‌که انسان باید یک‌رو و رُک باشد و ظاهر و باطنش، یکی باشد. از الله متعال می‌خواهیم که باطنمان را از ظاهرمان بهتر بگرداند و به همه‌ی ما توفیق کردار و گفتاری بدهد که خود می‌پسندد؛ به‌یقین او بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

260- باب: حرام بودن دروغ‌

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

و می‌فرماید:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٨]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

**شرح**

مولف، نووی/ بابی درباره‌ی حرام بودن دروغ گشوده است؛ دروغ به سخن خلافِ واقع گفته می‌شود؛ مثلاً کسی می‌گوید: چنین چیزی روی داد؛ در صورتی که روی نداده است. لذا دروغ، همان خبری‌ست که واقعیت ندارد.

گفتنی‌ست که دروغ بر چند نوع می‌باشد:

**نخست:** دروغ بستن بر الله و رسولش که بدترین نوع دروغ است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا لِّيُضِلَّ ٱلنَّاسَ بِغَيۡرِ عِلۡمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٤٤﴾ [الأنعام: ١٤٤]

هیچ‌کس ستم‌کارتر از کسی نیست که بر الله دروغ می­بندد تا مردم را بی‌دلیل و ناآگاهانه گمراه کند. همانا الله ستم‌کاران را هدایت نمی­بخشد.

حرفِ «لام» در ﴿لِّيُضِلَّ﴾ برای عاقبت است، نه برای تعلیل؛ چنان‌که الله متعال درباره‌ی موسی می‌فرماید:

﴿فَٱلۡتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرۡعَوۡنَ لِيَكُونَ لَهُمۡ عَدُوّٗا وَحَزَنًا﴾ [القصص: ٨]

بدین ترتیب فرعونیان، موسی را از آب برگرفتند تا دشمن و مایه‌ی غم و اندوهشان باشد.

حرفِ «لام» یا حرفِ «تا» که در ترجمه‌ی فارسی این آیات آمده است، برای عاقبت می‌باشد؛ نه برای تعلیل. فرعونیان، موسی را از آب گرفتند و الله متعال در نهایت، او را دشمن و مایه‌ی غم و اندوه ایشان قرار داد؛ هم‌چنین کسی که بر الله دروغ می‌بندد، با این دروغ و افترا مردم را به گمراهی می‌کشاند.

دروغ بر الله و پیامبرش بر دو گونه است:

* این‌که کسی که‌دروغ بگوید که الله چنین گفته است؛ یعنی سخنی را به الله نسبت دهد که الله نفرموده است.
* کلام الاهی را به معنا و مفهومی غیر از ان‌چه الله متعال خواسته است، تفسیر کند؛ زیرا مقصود از هر کلامی، معنا و مفهوم آن است؛ مثلاً بگوید: مراد از این آیه، این و آن است و آیه را به چیزی معنا کند که منظور پروردگار نیست.

گفتنی‌ست که اگر کسی از روی اجتهاد در تفسیر آیه‌ای دچار اشتباه شود، این‌گونه نیست و الله متعال از او درمی‌گذرد؛ زیرا خود می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج : ٧٨]

و در دینتان هیچ سختی و تنگنایی برای شما نگذاشت.

و نیز می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد.

اما کسی که به‌عمد و به‌پیروی از امیال و خواسته‌های نفسانی خویش یا به‌ نفع خود و بر طبق باورها و پیش‌داوری‌های خویش و امثال آن، کلام الاهی را به مفهومی غیر از خواسته‌ و منظور پروردگار تفسیر کند، در حقیقت بر الله دروغ بسته است. در درجه‌ی بعد، دروغ بستن بر رسول‌الله قرار دارد؛ بدین‌سان که شخصی بگوید: رسول‌الله چنین فرموده است؛ حال آن‌که رسول‌الله چنین سخنی نگفته است. هم‌چنین اگر حدیثی را به مفهومی غیرحقیقی معنا کند، بر رسول‌الله دروغ بسته است. آن بزرگوار فرموده است: «وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»؛([[51]](#footnote-51)) یعنی: «هرکه به‌عمد دروغی بر من ببندد، نشیمنگاهش را در دوزخ آماده کند». مفهومش این است که هرکه بر رسول‌الله به‌عمد دروغ می‌بندد، جایگاه خویش را در آتش دوزخ آماده کرده است. لذا دروغ بستن بر الله و پیامبرش بدترین نوع دروغ است.

اهل بدعت رتبه‌ی نخست را در دروغ بستن بر رسول‌الله دارند و همان‌گونه که حدیث‌شناسان و علمای مصطلح حدیث رحمهم‌الله گفته‌اند: در میان اهل بدعت، هیچ فرقه‌ای به‌اندازه‌ی این‌ها بر پیامبر دروغ نبسته است و کسی که نیم‌نگاهی به کتاب‌های رواییِ آن‌ها بیندازد، این را به‌روشنی می‌بیند.

**دوم:** دروغ بستن بر مردم می‌باشد؛ یک نوعش بدین‌گونه است که کسی چنین وانمود می‌کند که اهل خیر و نیکوکاری و بنده‌ای مومن و پرهیزگار است؛ در حالی که این‌گونه نیست؛ بلکه اهل کفر و سرکشی‌ست و این، همان نفاق اکبر می‌باشد. الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ٨﴾

[البقرة: ٨]

برخی از مردم می­گویند: ما، به الله و روز رستاخیز ایمان آوردیم، اما مومن نیستند.

آن‌ها این را به‌زبان می‌گویند و به‌دروغ سوگند می‌خورند و خودشان هم می‌دانند که چه وضعیتی دارند. در قرآن و سنت دلایل فراوانی درباره‌ی دروغ گفتن منافقان مبنی بر ادعای ایمان در نزد مردم وجود دارد. نمونه‌اش را می‌توان در سوره‌ی «منافقون» می‌بینید که الله متعال در ابتدای همین سوره پرده از دروغ منافقان در ادعای به پیامبر برمی‌دارد و می‌فرماید:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ﴾ [المنافقون: ١]

هنگامی که منافقان نزدت می‌آیند، می‌گویند: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی».

آن‌ها نزد پیامبر می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند: ﴿نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ﴾؛ سه تأکید در این عبارت وجود دارد: «نشهد»، «إنّ» و حرف «لام» در «لرسول‌الله». لذا ادعا می‌کردند و می‌گفتند: ما، گواهی می‌دهیم که به‌طور قطع، و به‌یقین، تو، فرستاده‌ی خدا هستی. ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها، آگاه است، فرمود:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: ١]

و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ‌گویند.

دو گواهی در برابرِ هم قرار دارد؛ یکی سخنِ منافقان که می‌گفتند: ﴿نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ﴾ و دیگری، فرموده‌ی الله که می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ﴾. به‌یقین سخن پروردگار، راست و درست است که گواهی می‌دهد منافقان در این ادعا که «شهادت می‌دهیم: محمد، فرستاده‌ی خداست»، دروغ می‌گویند؛ به عبارت دیگر، اگر چه در رسالت و حقانیت پیامبر شکی نیست، اما آن‌چه منافقان می‌گویند که ما رسالتش را قبول داریم، دروغ و ادعایی بیش نیست.

**سوم:** دروغی‌ست که در میان مردم، رواج دارد؛ مثلاً شخص می‌گوید: به فلانی چنین گفتم؛ در صورتی که نگفته است. یا می‌گوید: حسن چنین سخنی گفت؛ حال آن‌که حسن چنین سخنی بر زبان نیاورده است. یا می‌گوید: سعید آمد؛ در صورتی که سعید نیامده است. این هم حرام و یکی از نشانه‌های نفاق است؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ: إذا حَدَّث كَذَبَ…»؛([[52]](#footnote-52)) یعنی: «نشانه‌‌ی منافق، سه چیز است: هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید...».

سپس مولف/ دلایلی درباره‌ی حرام بودن دروغ ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری. بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

در این آیه از دنباله‌روی و پیروی چیزی که انسان به آن علم و آگاهی ندارد، منع شده است؛ پس درباره‌ی آن‌چه که انسان نسبت به آن آگاهی دارد و خلافش را می‌گوید، چه می‌توان گفت؟ روشن است که ممنوعیت شدیدتر می‌باشد. لذا درمی‌یابیم که اگر انسان از روی آگاهی و مطابق واقعیت سخن بگوید، سخنش در اصل، مباح است؛ البته مشروط به این‌که مفسده یا پیامدی منفی در سخنش وجود نداشته باشد؛ ولی اگر انسان، آگاهانه چیزی را بر زبان بیاورد که واقعیت ندارد، این دروغی آشکار است. و سومین حالت بدین صورت می‌باشد که انسان به چیزی علم ندارد و نمی‌داند که واقعیت چیزِ دیگری‌ست؛ از این هم نهی شده است: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾؛ یعنی: «و از چیزی که دانشی به آن نداری، پیروی مکن». لذا از سخن گفتن در دو حالت منع شده است: از سخن گفتن درباره‌ی چیزی که انسان به آن آگاهی ندارد؛ و نیز از سخن گفتن درباره‌ی چیزی که انسان می‌داند که بر خلاف واقعیت است. اما اگر سخنی که انسان می‌گوید، مطابق واقعیت و از روی آگاهی‌ست، گفتنش ایرادی ندارد.

مولف/ آیه‌ی دیگری هم ذکر کرده است؛ این‌که الله می‌فرماید: ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ﴾: یعنی: «انسان هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آن‌که نزدش نگهبانی (برای نوشتنِ) آن حضور دارد».

﴿إِذۡ يَتَلَقَّى ٱلۡمُتَلَقِّيَانِ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَعَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٞ ١٧ مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٧، ١٨]

آن‌گاه که آن دو فرشته‌ی نشسته در راست و چپِ (آدمی، نیکی‌ها و بدی‌هایش را) دریافت می‌کنند (و می‌نویسند). (انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّا لَا نَسۡمَعُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيۡهِمۡ يَكۡتُبُونَ ٨٠﴾

[الزخرف: ٨٠]

یا گمان می‌کنند كه ما، رازشان و سخنانِ درگوشی آن‌ها را نمی‌شنویم؟ آری؛ (می‌شنویم) و فرشتگانمان نزدشان (هستند و) می‌نویسند.

پس موضوع، کاملاً جدی‌ست و هر سخنی که بگوییم- خوب باشد یا بد، آشکار باشد یا پنهان، به نفع ما یا به زیان ما- ثبت و نوشته می‌شود و روز قیامت آن را می‌بینیم؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلۡزَمۡنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِي عُنُقِهِۦۖ وَنُخۡرِجُ لَهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ كِتَٰبٗا يَلۡقَىٰهُ مَنشُورًا ١٣ ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: ١٣، ١٤]

و کردار هر انسانی را به گردنش آویخته‌ایم و روز قیامت نامه‌ی اعمالش را برایش بیرون می‌آوریم و آن را گشوده می‌بیند. (گفته می‌شود:) کارنامه‌ات را بخوان؛ امروز خودت بر خویشتن به عنوان حساب‌رس کافی هستی.

پس انسان، خود حساب‌رس خویش است؛ یکی از سلف صالح می‌گوید: الله متعال نسبت ما با انصاف و عدالت حکم فرموده که هر یک از ما را حساب‌رس خویش قرار داده است.

خلاصه این‌که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾؛ یعنی: «و از چیزی که دانشی به آن نداری، پیروی مکن». با وجود حرفِ ﴿مِن﴾ مفهوم آیه، این است که همه‌ی سخنان انسان، ثبت و ضبط می‌شود. ﴿رَقِيبٌ﴾، یعنی مراقب و نگهبان؛ به عبارت دیگر: فرشته‌ای که هر لحظه انسان را زیر نظر دارد. و ﴿عَتِيدٞ﴾، یعنی فرشته‌ای که همیشه با توست و هیچ‌گاه غایب نمی‌شود و همه‌ی سخنانت را می‌نویسد. گفته می‌شود: امام احمد بن حنبل/ بیمار بود از شدتِ درد می‌نالید؛ یکی از پیروانش به عیادتش آمد و گفت: فلان تابعی- که به گمانم طاووس/ را نام برد- می‌فرمود: فرشته‌ی نگهبان، حتی آه و ناله‌ی بیمار را هم می‌نویسد. امام احمد که از این بابت ترسید، دیگر آه و ناله نکرد. از این‌رو شایسته است که انسان، تا آن‌جا که می‌تواند سکوت کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ».([[53]](#footnote-53)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

\*\*\*

1550- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «إنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى البِرِّ، وإنَّ البِرَّ يَهْدِي إِلَى الجَنَّةِ، وإنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ صِدِّيقاً؛ وإنَّ الكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الفُجُورِ، وإنَّ الفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ؛ وإنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللهِ كَذَّاباً». [متفقٌ عليه]([[54]](#footnote-54))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا صدق و راستي، انسان را به‌سوي نيكي رهنمون مي‌شود؛ و نيكي، انسان را به بهشت مي‌رساند. و شخص، پیوسته راست مي‌گويد تا این‌که نزد الله، به عنوان صدیق و راست‌گو نوشته می‌شود. و بی‌گمان کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می‌کشاند و فسق و فجور، انسان را به جهنم مي‌رساند. و شخص، همواره دروغ مي‌گويد تا این‌که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته مي‌شود».

**شرح**

مولف/ پس از ذکر آیاتی که شرح دادیم، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا صدق و راستي، انسان را به‌سوي نيكي رهنمون مي‌شود؛ و نيكي، انسان را به بهشت مي‌رساند. و شخص، پیوسته راست مي‌گويد تا این‌که نزد الله، به عنوان صدیق و راست‌گو نوشته می‌شود. و بی‌گمان کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می‌کشاند و فسق و فجور، انسان را به جهنم مي‌رساند. و شخص، همواره دروغ مي‌گويد تا این‌که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته مي‌شود».

پیامبر از دروغ گفتن منع نموده و فرموده است: «إيَّاكم والكَذِبَ»؛ یعنی: «از دروغ گفتن پرهیز و دوری نمایید» که این، شامل تمام دروغ‌هاست؛ پس به نادرستیِ این گفتار پی می‌بریم که: «اگر دروغ به دیگران زیانی نرساند، ایرادی ندارد» و در می‌یابیم که این، پنداری نادرست است؛ زیرا در هیچ‌یک از داده‌ها و آموزه‌های کتاب و سنت، چنین قیدی نیامده؛ بلکه دروغ به‌طور مطلق حرام شده است. سپس پیامبر بیان فرمود که «کذب و دروغ، انسان را به فسق و فجور می‌کشاند»؛ یعنی: انسان آن‌قدر دروغ می‌گوید که در نهایت به فسق و فجور می‌رسد و سر به طغیان و سرکشی می‌نهد و دست از اطاعت و فرمان‌برداری می‌کشد و نتیجه‌اش، دوزخ است. الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٖ ٧ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا سِجِّينٞ ٨ كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ ٩ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ١٠ ٱلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ١١﴾ [المطففين: ٧، ١١]

چنین نیست (که می‌پندارند)؛ به‌راستی نامه‌ی اعمال بدکاران در «سجین» است. و تو چه می‌دانی که «سجین» چیست؟ کتابی که (در «سجین» است، کتابی) ممهور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت بدکاران) می‌باشد. درآن روز وای به حال تکذیب‌کنندگان! آنان که روز جزا را انکار می‌کنند.

سپس فرمود: «و شخص، همواره دروغ مي‌گويد تا این‌که نزد الله، به عنوان کذاب و دروغ‌گو نوشته مي‌شود»؛ یعنی به دروغ گفتن عادت می‌کند و درباره‌ی هر چیزی دروغ می‌گوید؛ آن‌گاه وصف مبالغه، یعنی کذاب و بسیار دروغ‌گو درباره‌اش مصداق می‌یابد. و اما صدق و راستی؛ پیامبر به صدق و راست‌گویی تشویق نموده و فرموده است: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ»؛ یعنی: همواره راست بگویید و هرگاه دهان به سخن می‌گشایید، چیزی جز صدق و راستی بر زبان نیاورید. سپس افزود: : «همانا صدق و راستي، انسان را به‌سوي نيكي رهنمون مي‌شود؛ و نيكي، انسان را به بهشت مي‌رساند». الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ كِتَٰبَ ٱلۡأَبۡرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ١٨ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ ١٩ كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ ٢٠ يَشۡهَدُهُ ٱلۡمُقَرَّبُونَ ٢١﴾ [المطففين: ١٨، ٢١]

هرگز؛ (چنین نیست که می‌پندارند). به‌راستی نامه‌ی اعمال نیکان در «علّیین» است. و تو چه می‌دانی که «علیین» چیست؟ کتابی (که در «علیین» است، کتابی) ممهور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت نیکان) می‌باشد. و فرشتگان مقرب، شاهدِ آن هستند.

کسی که به صدق و راست‌گویی عادت کند، به‌سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شود و نتیجه‌اش ره‌یابی به بهشت است؛ به عبارت دیگر: راست‌گویی، انسان را به بهشت می‌رساند. رسول‌الله فرمود: و شخص، پیوسته راست مي‌گويد تا این‌که نزد الله، به عنوان صدیق و راست‌گو نوشته می‌شود»؛ و این، مقامی‌ست که پس از مقام پیامبران قرار دارد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

گفتني‌ست كه هرچه پیامدهای دروغ شدیدتر باشد، قبح و گناهش نیز بیش‌تر است؛ لذا دروغ‌گویی در معاملات، از گفتن خبر دروغین یا غیرواقعی، بدتر است و گناهِ کسی که در داد و ستد دروغ می‌گوید، بیش از گناهِ کسی‌ست که سخنی دروغین بر زبان می‌آورد؛ زیرا دروغ گفتن در داد و ستد، برکت معامله را از میان می‌برد؛ پیامبر فرموده است: «الْبيِّعَان بالخِيارِ ما لم يَتفرَّقا، فإِن صدقَا وبيَّنا بوُرِك لهُما في بَيعْهِما، وإِن كَتَما وكذَبَا مُحِقَتْ بركةُ بيْعِهِما»؛([[55]](#footnote-55)) یعنی: «فروشنده و خريدار تا زماني كه از هم جدا نشده‏اند، اختيار فسخ معامله را دارند. اگر راست بگويند و عيب كالا را بيان كنند، در معامله‌ی آن‌ها، خير و بركت خواهد بود، و اگر عيب كالا را پنهان كنند و دروغ بگويند، معامله‌ی آن‌ها بي بركت خواهد شد».

درآمد حاصل از دروغ‌گویی در داد و ستد، کسبی حرام است؛ زیرا مبتنی بر دروغ می‌باشد و دروغ، جایز نیست و هرچه مبتنی باطل باشد، نارواست. هم‌چنین دروغ‌گویی در توصیف یا معرفی کالا؛ مثلاً انسان سعی کند که کالایش را به‌دروغ، کالایی مرغوب معرفی نماید؛ این هم حرام‌خواری‌ست که به عنوان نمونه می‌توان به برخی از دلالان و فروشندگان خودرو اشاره کرد وقتی می‌خواهند ماشینی را بفروشند، چند عیب جزئی‎اش را بیان می‌کنند تا خود را صادق نشان دهند و عیب اصلی‌اش را نمی‌گویند؛ این، حرام است که فروشنده، عیبِ ماشینش را که از آن اطلاع دارد، کتمان کند؛ ولی اگر واقعا نمی‌داند که ماشینش چه عیبی دارد و در عین حال می‌ترسد که ماشینش عیبی داشته باشد که او از آن بی‌خبر است، می‌تواند از خود، رفع مسؤولیت کند و به مشتری بگوید: ماشین همین است که می‌بینی و من، عیبی در آن سراغ ندارم.

\*\*\*

1551- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ أن النَّبيّ قَالَ: «أرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ، كَانَ مُنَافِقاً خَالِصاً، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ، كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ نِفاقٍ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا أؤْتُمِنَ خانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». [متفقُ عليه]([[56]](#footnote-56))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چهار ویژگی‌ست که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام‌عيار است؛ و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید؛ هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ وقتی وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هنگامِ دعوا، حق‌کُشی می‌نماید».

**شرح**

نووی/ در باب حرام بودن دروغ حدیثی بدین مضمون آورده است که: عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چهار ویژگی‌ست که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام‌عيار است»؛ زیرا با وجود این چهار ویژگی در اوست، در حقیقت مرتکب همه‌ی اعمالی می‌شود که منافقان انجام می‌دهند. گفتني‌ست كه منظور از نفاق در این‌جا، نفاق عملی‌ست که از منافقان اعتقادی سر می‌زند و منظور، نفاق اعتقادی نیست؛ زیرا نفاق اعتقادی، کفر است و شخص را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند و منافقان اعتقادی، کسانی هستند که به‌ظاهر ادعای اسلام و ایمان می‌کنند؛ اما در باطن کافرند. ولی افرادی که دارای چهار ویژگی مذکور هستند، واقعاً به الله و آخرت، ایمان دارند و از این‌رو مسلمان محسوب می‌شوند؛ اگرچه بخشی از نفاق در آن‌ها وجود دارد. یکی از نشانه‌های نفاقِ شخص که در این حدیث بیان شده، این است که «هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌کند»؛ یعنی اگر مردم او را امین اموال یا اسرار یا فرزندان خود یا هر چیزِ دیگری قرار دهند، خیانت می‌کند. مثلاً انسان پول یا ساعت یا کالا و یا وسیله‌ای را نزد شخصی به‌امانت می‌گذارد و از او می‌خواهد که آن را برایش نگه ‌دارد؛ ولی آن شخص از آن وسیله استفاده‌ی شخصی می‌کند یا از آن، آن‌گونه که باید و شاید نگه‌داری نمی‌کند و به حفظ آن اهمیت نمی‌دهد. هم‌چنین کسی راز خود را با شخصی در میان می‌گذارد و به او می‌گوید: این، رازی‌ست که فقط بین من و توست و نباید آن را به کسی بگویی؛ ولی نخود در دهان آن‌شخص نَم نمی‌کشد که می‌رود و راز آن بنده‌ی خدا را فاش می‌کند. متأسفانه برخی از مردم علاقه‌ی عجیبی به شهرت دارند و وقتی یک مسؤول یا عالِم، رازی را با آنان در میان می‌نهد، برای این‌که نشان دهند که با افراد نام‌دار و سرآمد نشست و برخاست دارند، هرکه را که می‌بینند، به او می‌گویند: من با فلانی نشسته بودم که به من چنین و چنان گفت؛ این هم نوعی خیانت در امانت است. خیانت در ولایت و سرپرستی نیز یکی از انواع خیانت می‌باشد؛ بدین‌سان که شخصی سرپرستیِ یتیمی را بر عهده می‌گیرد و در نگه‌داری از اموال آن یتیم و نیز در تربیت و نگه‌داری از او، امانت‌دار نیست و وظیفه‌اش را به‌خوبی انجام نمی‌دهد؛ مثلاً از اموالش برای خود به‌عنوان قرض برمی‌دارد و نمی‌داند که آیا تواناییِ بازپرداخت آن را دارد یا خیر؟ یا آن‌گونه که باید به او نیکی نمی‌کند و با او خوش‌رفتار نیست. این هم خیانت است. یکی از نمونه‌های خیانت، این است که انسان وظیفه‌ی خود را در قبال تربیت خانواده و فرزندان خویش انجام ندهد؛ زیرا آن‌ها امانت‌هایی هستند که الله متعال به انسان سپرده و فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ﴾

[التحريم: ٦]

ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید.

الله متعال آنان را تحت سرپرستی تو قرار داده است و روز قیامت در‌‌باره‌ي اين مسؤولیت پاسخ‌گو خواهی بود؛ حتی در آن روز آرزو می‌کنی که ای کاش هیچ پیوندی میان تو و خانواده‌ات وجود نداشت! الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس : ٣٤، ٣٧]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندانش. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

یکی از نمونه‌های خیانت، این است که انسان پیش‌نماز مردم باشد و این وظیفه را به‌خوبی و سرِ وقت انجام ندهد؛ باری تعجیل نماید و باری دیگر، تأخیر؛ یا این‌که پاره‌ای از اوقات، خارج از چارچوب شریعت، نماز را طولانی کند و گاهی از اوقات نماز را تُند و بدون آرامش و اطمینان بخواند و به مقتدیان خود اهمیت ندهد! این، خیانت در امانت است. خلاصه این‌که خیانت، مصادیق گوناگونی در تمام جنبه‌های اخلاقی و رفتاری و نیز در داد و ستد دارد و این، یکی از نشانه‌های منافق است که «هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌کند». یکی دیگر از ویژگی‌های این فرد، این است که وقتی سخنی می‌گوید، یا از کسی نقل قول می‌کند و یا خبر می‌دهد که فلان‌اتفاق روی داده است، دروغ می‌گوید. این هم یکی از نشانه های نفاق است. برخی از مردم به نامِ شوخی با دیگران، دروغ گفته، آن‌گاه می‌گویند: شوخی کردیم! مگر شوخی و دروغ چه ربطی به هم دارند؟! برخی هم برای خنداندن دیگران دروغ می‌گویند و نامش را طنز می‌گذارند! در حالی که پیامبر فرموده است: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»؛ یعنی: «وای به حالِ کسی که برای خنداندن دیگران دروغ می‌گوید! وای به حالش! وای به حالش!» پیش‌تر بیان شد که بدترین نوع دروغ، دروغ بستن بر الله و پیامبر اوست و سپس دروغ بستن بر علما؛ زیرا کسی که در مسایل شرعی به علما دروغ می‌بندد و می‌گوید: فلان عالم گفته است که این، حلال و آن، حرام است یا فلان کار واجب می‌باشد، در حقیقت بر شریعت الاهی دروغ می‌بندد؛ زیرا علما نمایندگان شریعت‌اند و این علما هستند که شریعت را برای مردم بیان می‌کنند. افرادی که از زبان علما دروغ می‌گویند، به کسانی که بر رسول‌الله دروغ می‌بندند، نزدیک‌اند. در هر حال دروغ گفتن، یکی از ویژگی‌های منافقان است.

\*\*\*

1552- وعن ابن عباسٍ$ عَنِ النَّبِيّ قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ، كُلِّفَ أنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْن وَلَنْ يَفْعَلَ، وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَديثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ، صُبَّ في أُذُنَيْهِ الآنُكُ يَوْمَ القِيَامَةِ، وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ وَكُلِّفَ أنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ وَلَيْسَ بنافِخٍ». [روايت بخاري]([[57]](#footnote-57))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس خوابی را که ندیده است، بیان کند، (در آخرت) به او دستور می‌دهند که دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند؛ در حالی که هرگز نمی‌تواند چنین کاری بکند. و هرکه به سخن دیگران گوش دهد و آنان راضی نباشند، روز قیامت در گوش‌هایش سُرب گداخته می‌ریزند. و هرکس تصویر یا مجسمه‌ای بسازد، عذاب می‌شود و مکلف می‌گردد که در آن، روح بدمد؛ ولی هرگز نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد».

**شرح**

حافظ نووی/ در باب حرام بودن دروغ، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس خوابی را که ندیده است، بیان کند، (در آخرت) به او دستور می‌دهند که دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند؛ در حالی که هرگز نمی‌تواند چنین کاری بکند»؛ یعنی اگر کسی بی‌آن‌که خوابی دیده باشد، به‌دروغ بگوید که در خواب چنین و چنان دیدم، روز قیامت مکلف می‌شود که میان دو دانه‌ی جو گره بزند؛ روشن است که هیچ‌کس نمی‌تواند دو دانه‌ی جو را با هم گره ببنند؛ ولی پیوسته به او فرمان می‌رسد که این کار را انجام دهد و بدین‌سان عذاب می‌کشد. این، نشان می‌دهد که تعریف کردن خواب دروغین، جزو گناهان بزرگ است؛ چنان‌که برخی از افراد بی خرد به دروغ و بی‌آن‌که خوابی دیده باشند، می‌گویند: در خواب چنین و چنان دیدیم تا مثلاً خودشیرینی کنند یا مردم را بخندانند. و بدتر از این، دروغ کسی‌ست که به‌دروغ می‌گوید: رسول‌الله را در خواب دیدم که چنین و چنان فرمود! گناه این دروغ، به‌مراتب بدتر و شدیدتر است؛ زیرا دروغ بستن بر پیامبر می‌باشد. البته اگر انسان، خوابی ببیند، ایرادی ندارد که آن را برای دیگران تعریف کند؛ ولی در عین حال باید بداند که خواب بر سه گونه است:

**نخست:** خواب خوب که برای انسان خوشایند است و در آن، نویدهایی به او داده می‌شود؛ چنین خوابی را فقط برای کسانی تعریف کنید که دوستشان دارید؛ زیرا خیلی‌ها، حسود و بدخواهِ انسان هستند و ممکن است از این جهت به شما حسادت کنند و برای شما طرح و نقشه بریزند و شما را از دست‌یابی به نویدی که در خواب دیده‌اید، باز بدارند. چنان‌که این موضوع، در داستان یوسف و برادرانش به‌روشنی نمایان است. الله متعال در قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ إِنِّي رَأَيۡتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوۡكَبٗا وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ رَأَيۡتُهُمۡ لِي سَٰجِدِينَ ٤ قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٥﴾ [يوسف: ٤، ٥]

آن‌گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرجان! من (در خواب) دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده می‌کنند. (یعقوب) گفت: ای پسر عزیزم! خوابت را برای برادرانت بازگو نکن که بر ضد تو نیرنگ می‌کنند؛ بی‌گمان شیطان، دشمن آشکارِ انسان است.

لذا هر خوابی که دیدید، جز برای دوستان نزدیک خویش تعریف نکنید؛ بلکه خوابتان را تنها برای کسانی تعریف کنید که خیرخواه شما هستند و آن‌چه را که برای خود دوست دارند، برای شما نیز می‌پسندند.

**نوع دوم:** خوابِ بد، یعنی خوابی‌ست که انسان از آن خوشَش نمی‌آید و از سوی شیطان مي‌باشد؛ شیطان، چیزهایی در خواب انسان می‌آورَد که برای انسان، رنج‌آور است. دوایش، این است که انسان از شر شیطان و از شرِ خوابِ بد، به الله پناه ببرد و خواب بد را برای کسی بازگو نکند و مشتاق تعبیرِ آن نباشد؛ زیرا برخی از مردم همین‌که خواب بدی می‌بینند، دوست دارند تعبیرش را بدانند؛ لذا نزدِ تعبیرکنندگانِ خواب می‌روند یا به کتاب‌های تعبیر خواب مراجعه می‌کنند تا تعبیر خوابشان را پیدا کنند. در صورتی که اگر خوابی را بد تعبیر کنند، چه‌بسا تعبیرِ آن، به واقعیت می‌پیوندد. اما اگر انسان از شر شیطان و خواب بدی که دیده است، به الله پناه ببرد و خوابش را برای کسی بازگو نکند، خواب بد، زیانی برایش نخواهد داشت. یعنی به‌سادگی می‌توان از شر خواب بد نجات یافت؛ زیرا دارویش، آسان است. بدین‌سان که انسان، صبر نماید، خوابش را کتمان کند و از شر شیطان و از شر خواب یا اتفاقی که هنوز رخ نداده، به الله پناه ببرد.

**نوع سوم:** خوابی‌ست که هدف و معنای روشنی ندارد و گاه نتیجه‌ی مسایل روانی‌ست؛ یعنی انسان به چیزی دل‌بستگی دارد و چون به آن فکر می‌کند، آن را در خواب می‌بیند. و گاه نتیجه‌ی وسوسه و بازیِ شیطان است؛ بدین معنا که شیطان، چیزهای بی‌معنایی به خوابِ انسان می‌آورد یا در خواب، به انسان نشان می‌دهد. چنان‌که شخصی به پیامبر عرض کرد؟: ای رسول‌خدا! در خواب دیدم که سَرَم قطع شده بود و به سرعت روی زمین می‌غلتید و من به دنبالش می‌دویدم. پیامبر به او فرمود: «لا تُحَدِّث النَّاسَ بِتَلَعُّبِ الشَّيطانِ بِكَ فِي مَنَامِكَ»؛([[58]](#footnote-58)) یعنی: «بازی‌ای را که شیطان در خواب با تو کرده است، برای مردم بازگو نکن». چنین خوابی، بی‌معناست؛ چه معنا دارد که سرِ انسان قطع شود و آن‌گاه او به دنبال سرِ قطع‌شده‌اش که روی زمین می‌غلتد، بِدَود؟!

گفتنی‌ست: در حدیثی آمده است که شیطان نمی‌تواند خودش را شبیهِ پیامبر بسازد و جرأت چنین کاری را ندارد؛ از این‌رو اگر انسان، کسی را در خواب ببیند و در دلش چنین بیاید که پیامبر بوده است، ویژگی‌های شخصی را که در خواب دیده، با ویژگی‌هایی که درباره‌ی پیامبر روایت شده است، مقایسه کند؛ اگر مطابقت داشت، پیامبر را در خواب دیده، و گرنه، آن‌چه دیده، اوهامی از سوی شیطان بوده است. چنان‌که بسیار پیش می‌آید که شخصی می‌گوید: پیامبر را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت یا این عمل را انجام داد؛ اما با بیان اوصاف و ویژگی‌های فردی که در خواب دیده است، روشن می‌گردد که این اوصاف و ویژگی‌ها، با ویژگی‌های پیامبر هم‌خوانی ندارد؛ یعنی آن فرد، پیامبر نبوده است. در چنین مواردی قاطعانه می‌گوییم: کسی که در خواب دیده‌ای، پیامبر نبوده است.

اما اگر اوصافی که بیان می‌کند، با ویژگی‌های پیامبر مطابقت داشت، پس، پیامبر را خواب دیده است. باید دانست که امکان ندارد رسول‌خدا به خوابِ کسی بیاید و چیزی بگوید که بر خلاف شریعتِ اوست؛ یعنی اگر کسی بیاید و بگوید: «پیامبر را در خواب دیدم که چنین و چنان گفت»، اگر با شریعت محمدی در تعارض باشد، در دروغ بودنش، جای هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و اگر ویژگی‌های شخصی که در خواب این فرد آمده، با ویژگی‌های پیامبر مطابقت داشت، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که این فرد، به‌دروغ ادعا می‌کند که پیامبر را در خواب دیده است؛ لذا به سخنانش اهمیت نمی‌دهیم. هم‌چنین اگر کسی، پیامبر را در خواب دید که از او روی می‌گردانند، به خویشتن بازگردد و در خود تجدید نظر کند که در چه موردی از رسول‌الله پیروی نکرده یا در چه کاری بر خلاف روش و سنت آن بزرگوار رفتار نموده است.

در حدیث ابن‌عباس$ آمده است که پیامبر فرمود: «و هرکه به سخن دیگران گوش دهد و آنان راضی نباشند، روز قیامت در گوش‌هایش سُرب گداخته می‌ریزند». سُرب گداخته‌ی دوزخ، نود و نه بار داغ‌تر از آتش دنیاست؛ گفتنی‌ست: همین‌که دیگران راضی نباشند که این شخص به سخنانشان گوش کند، برای تحقق این عذاب کافی‌ست و فرقی نمی‌کند که آن شخص با هدفی درست یا با هدفی نادرست، این کار را انجام دهد؛ نفس استراق سمع، درست نیست؛ اگرچه در سخنی که دیگران می‌گویند، هیچ گفتار ناروایی نباشد. برخی از مردم به این رفتار زشت عادت کرده‌اند؛ مثلاً دو نفر با هم صحبت می‌کنند و شخص از روی فضولی، قرآن را برمی‌دارد و نزدیکشان می‌نشیند و چنین وانمود می‌کند که قرآن می‌خوانَد؛ اما هدفش این است که به سخنان آن دو نفر گوش کند! غافل از این‌که روز قیامت در گوش‌هایشان سُرب گداخته می‌ریزند. پناه بر الله.

اما بخش دوم حدیث که درباره‌ی تصویرگری و مجسمه‌سازی‌ست، ان‌شاءالله در صفحات آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

\*\*\*

1553- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ: «أَفْرَى الفِرَى أنْ يُرِيَ الرَّجُلُ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَيَا». [روايت بخاري]([[59]](#footnote-59))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌ها این است که انسان چیزی را که خواب ندیده، بگوید که خواب دیده است».

1554- وعن سَمُرَةَ بنِ جُنْدُبٍ قَالَ: كَانَ رسُولُ اللهِ مِمَّا يُكْثِرُ أنْ يَقُولَ لأَصْحَابِهِ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْ رُؤْيَا؟» فَيَقُصُّ عَلَيْهِ مَنْ شَاءَ اللهُ أنْ يَقُصَّ، وإنَّهُ قَالَ لنا ذَات غَدَاةٍ: «إنَّهُ أَتَانِيَ اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، وإنَّهُمَا قَالا لِي: انْطَلِقْ، وإنِّي انْطَلَقتُ مَعَهُمَا، وإنَّا أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ، وَإِذَا آخَرُ قائِمٌ عَلَيْهِ بِصَخْرَةٍ، وَإِذَا هُوَ يَهْوِي بِالصَّخْرَةِ لِرَأْسِهِ، فَيَثْلَغُ رَأسَهُ، فَيَتَدَهْدَهُ الحَجَرُ هَا هُنَا، فَيَتْبَعُ الحَجَرَ فَيَأخُذُهُ فَلا يَرْجِعُ إِلَيْهِ حَتَّى يَصِحَّ رَأسُهُ كَما كَانَ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ، فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ المَرَّةَ الأوْلَى!» قال: «قُلْتُ لَهما: سُبْحانَ اللهِ! مَا هَذَان؟ قَالا لي: انْطَلِقِ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُسْتَلْقٍ لِقَفَاهُ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ بِكَلُّوبٍ مِنْ حَديدٍ، وَإِذَا هُوَ يَأتِي أحَدَ شِقَّيْ وَجْهِهِ فَيُشَرْشِرُ شِدْقَهُ إِلَى قَفَاهُ، ومِنْخَرَهُ إِلَى قَفَاهُ، وعَيْنَهُ إِلَى قَفَاهُ، ثُمَّ يَتَحَوَّلُ إِلَى الجانبِ الآخَرِ، فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ بالجَانِبِ الأوَّلِ، فَمَا يَفْرَغُ مِنْ ذَلِكَ الجانبِ حَتَّى يَصِحَّ ذَلِكَ الجانبُ كما كَانَ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي المرَّةِ الأُوْلَى»؛ قَالَ: «قُلْتُ: سُبْحَانَ اللهِ! مَا هذانِ؟ قالا لي: انْطَلِقِ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى مِثْلِ التَّنُّورِ»؛ فَأَحْسِبُ أنَّهُ قَالَ: «فإذا فِيهِ لَغَطٌ، وأصْواتٌ، فَاطَّلَعْنَا فِيهِ فإذا فِيهِ رِجَالٌ وَنِساءٌ عُرَاةٌ، وَإِذَاهُمْ يَأتِيِهمْ لَهَبٌ مِنْ أسْفَلَ مِنْهُمْ، فإذا أتاهُمْ ذَلِكَ اللَّهَبُ ضَوْضَوْا. قُلْتُ: مَا هَؤلاءِ؟ قَالا لِي: انْطَلِقِ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ»؛ حَسِبْتُ أنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «أَحْمَرُ مِثْلُ الدَّمِ، وَإِذَا في النَّهْرِ رَجُلٌ سابحٌ يَسْبَحُ، وَإِذَا عَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ حِجَارَةً كثيرةً، وَإِذَا ذَلِكَ السَّابحُ يَسْبَحُ مَا يَسْبَحُ، ثُمَّ يَأتِي ذَلِكَ الَّذِي قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ الحِجَارَةَ، فَيَفْغَرُ لَهُ فاهُ، فَيُلْقِمُهُ حَجَراً، فَينْطَلِقُ فَيَسْبَحُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ، كُلَّمَا رَجَعَ إِلَيْهِ، فَغَرَ لَهُ فَاهُ، فَألْقَمَهُ حَجَراً، قُلْتُ لَهُما: مَا هذانِ؟ قالا لِي: انْطَلِقِ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ كَريهِ المرْآةِ، أَوْ كَأكْرَهِ مَا أنتَ رَاءٍ رجُلاً مَرْأىً، فإذا هُوَ عِنْدَهُ نَارٌ يَحُشُّهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا. قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَذَا؟ قالا لي: انْطَلِقِ انْطَلِقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَأتَيْنَا عَلَى رَوْضَةٍ مُعْتَمَّةٍ فِيهَا مِنْ كُلِّ نَوْرِ الرَّبيعِ، وَإِذَا بَيْنَ ظَهْرَي الرَّوْضَةِ رَجُلٌ طَويلٌ لا أَكادُ أَرَى رَأسَهُ طُولاً في السَّماءِ، وَإِذَا حَوْلَ الرَّجُلِ مِنْ أَكْثَرِ وِلدانٍ مَا رَأيْتُهُمْ قَطُّ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ وَمَا هؤلاءِ؟ قالا لي: انْطَلقِ انْطَلقْ، فَانْطَلَقْنَا، فَأَتَيْنَا إِلَى دَوْحَةٍ عَظيمةٍ لَمْ أَرَ دَوْحَةً قَطُّ أعْظمَ مِنْهَا، وَلا أحْسَنَ! قالا لي: ارْقَ فِيهَا، فارْتَقَيْنَا فِيهَا إِلَى مَدينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبنٍ ذَهَبٍ وَلَبنٍ فِضَّةٍ، فَأَتَيْنَا بَابَ المَدِينَةِ فَاسْتَفْتَحْنَا، فَفُتِحَ لَنَا فَدَخَلْنَاها، فَتَلَقَّانَا رِجالٌ شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ كأَحْسَنِ مَا أنت راءٍ وَشَطْرٌ مِنْهُمْ كأقْبَحِ مَا أنتَ راءٍ! قالا لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا في ذَلِكَ النَّهْرِ، وَإِذَا هُوَ نَهْرٌ مُعْتَرِضٌ يَجْرِي كأنَّ ماءهُ المَحْضُ في البَيَاضِ، فَذَهَبُوا فَوَقَعُوا فِيهِ. ثُمَّ رَجَعُوا إلَيْنَا قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا في أحْسَنِ صُورَةٍ»؛ قَالَ: «قالا لِي: هذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وهذاكَ مَنْزِلُكَ، فسَمَا بَصَري صُعُداً، فإذا قَصْرٌ مِثْلُ الرَّبَابَةِ البَيضاءِ، قالا لي: هذاكَ مَنْزلكَ؟ قلتُ لَهما: باركَ اللهُ فيكُما، فذَراني فأدخُله. قالا: أمَّا الآنَ فَلا، وأنتَ دَاخِلُهُ، قُلْتُ لَهُمَا: فَإنِّي رَأيتُ مُنْذُ اللَّيْلَة عَجَباً؟ فما هَذَا الَّذِي رأيتُ؟ قالا لي: أمَا إنَّا سَنُخْبِرُكَ: أَمَّا الرَّجُلُ الأوَّلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يُثْلَغُ رَأسُهُ بالحَجَرِ، فإنَّهُ الرَّجُلُ يَأخُذُ القُرآنَ فَيَرفُضُهُ، ويَنَامُ عَنِ الصَّلاةِ المَكتُوبَةِ. وأمَّا الرَّجُلُ الَّذِي أتَيْتَ عَلَيْهِ يُشَرْشَرُ شِدْقُهُ إِلَى قَفَاهُ، ومِنْخَرُهُ إِلَى قَفَاهُ، وَعَيْنُهُ إِلَى قَفَاهُ، فإنَّهُ الرَّجُلُ يَغْدُو مِنْ بَيْتِهِ فَيَكْذِبُ الكِذْبَةَ تَبْلُغُ الآفاقَ. وأمَّا الرِّجَالُ والنِّسَاءُ العُراةُ الَّذِينَ هُمْ في مثْلِ بناءِ التَّنُّورِ، فَإنَّهُمُ الزُّنَاةُ والزَّوانِي، وأما الرَّجلُ الَّذي أتيتَ عَليهِ يَسْبَحُ في النَّهرِ، وَيُلقَمُ الحجارةَ، فإنَّهُ آكلُ الرِّبا، وأمَّا الرَّجُلُ الكَريهُ المرآةِ الَّذِي عِنْدَ النَّارِ يَحُشُّهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا، فإنَّهُ مالكٌ خازِنُ جَهَنَّمَ، وأمَّا الرَّجُلُ الطَّويلُ الَّذِي في الرَّوْضَةِ، فإنَّهُ إبراهيمُ-- وأمَّا الولدانُ الَّذِينَ حَوْلَهُ، فكلُّ مَوْلُودٍ ماتَ عَلَى الفِطْرَةِ»؛ وفي رواية البَرْقانِيِّ: «وُلِدَ عَلَى الفِطْرَةِ»؛ فَقَالَ بعض المُسلمينَ: يَا رسولَ الله، وأولادُ المُشركينَ؟ فقالَ رسولُ اللهِ: «وأولادُ المشركينَ، وأمَّا القومُ الَّذينَ كانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبيحٌ، فإنَّهُمْ قَومٌ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وآخَرَ سَيِّئاً، تَجاوَزَ الله عَنهُم». [روايت بخاري]([[60]](#footnote-60))

وفي روايةٍ لَهُ: «رَأيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أتيَانِي فأخْرَجَانِي إِلَى أرْضٍ مُقَدَّسَةٍ»، ثُمَّ ذَكَرَهُ وقال: «فَانْطَلَقْنَا إِلَى نَقْبٍ مثلِ التَّنُّورِ، أعْلاهُ ضَيِّقٌ وَأسْفَلُهُ واسِعٌ؛ يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ ناراً، فإذا ارْتَفَعَتِ ارْتَفَعُوا حَتَّى كَادُوا أنْ يَخْرُجُوا، وَإِذَا خَمَدَتْ، رَجَعُوا فِيهَا، وفيها رِجالٌ ونِساءٌ عراةٌ». وفيها: «حَتَّى أتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ مِنْ دَمٍ» -ولم يشكَّ- «فِيهِ رَجُلٌ قائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهْرِ وعلى شطِّ النَّهرِ رجلٌ، وبينَ يديهِ حِجارةٌ، فأقبلَ الرَّجلُ الَّذي في النَّهرِ، فَإذَا أرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ في فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ جَعَلَ يَرْمِي في فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيْرَجِعْ كما كَانَ». وفيها: «فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأدْخَلاَنِي دَاراً لَمْ أرَ قَطُّ أحْسَنَ مِنْهَا، فيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ وَشَبَابٌ». وفيها: «الَّذِي رَأيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالكِذْبَةِ فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ مَا رَأَيْتَ إِلَى يَومِ القِيَامَةِ»، وَفِيهَا: «الَّذِي رَأيْتَهُ يُشْدَخُ رَأسُهُ فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللهُ القُرْآنَ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بالنَّهارِ، فَيُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ القِيَامَةِ، والدَّارُ الأولَى الَّتي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ المُؤمِنِينَ، وأمَّا هذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَداءِ، وأنا جِبْرِيلُ، وهذا مِيكائيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأسِي، فإذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحابِ، قالا: ذاكَ مَنْزِلُكَ، قُلْتُ : دَعَانِي أدْخُلُ مَنْزِلي، قالا: إنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوِ اسْتَكْمَلْتَهُ أتَيْتَ مَنْزِلَكَ».

**ترجمه:** سمره بن جندب می‌گوید: یکی از مواردی که رسول‌الله آن را فراوان تکرار می‌کرد، این بود که به اصحابش می‌فرمود: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟» و کسی که الله می‌خواست، خوابش را تعریف می‌کرد. یک صبح به ما فرمود: «امشب دو فرشته- درخواب- نزدم آمدند و به من گفتند: با ما بیا و من با آن دو رفتم تا به مردی رسیدیم که بر پهلو دراز کشیده و شخصی دیگر با سنگی که در دست داشت، بالای سرِ او ایستاده بود و سنگ را بر سرِ وی می‌کوبید و سرش را می‌شکافت و سنگ کمی جلوتر می‌غلتید و آن شخص به دنبال سنگ می‌رفت و آن را برمی‌داشت و پیش از آن‌که برگردد، سرِ آن مرد خوب و مانندِ اول می‌شد؛ وی دوباره پیش مرد درازکشیده بازمی‌گشت و همان کار را تکرار می‌کرد». می‌فرماید: «گفتم: سبحان‌الله! حکایت این دو چیست؟ دو فرشته به من گفتند: برو، برو! و با هم رفتیم تا به مردی رسیدیم که بر پشت خوابیده و مردی دیگر با قلابی آهنین بالای سرش ایستاده بود و قلاب را در یک سوی صورت آن مرد فرو می‌بُرد و کُنج لب، بینی و چشم او را تا پشت سر می‌کشید و پاره می‌کرد. سپس به سراغ نیمه‌ی دیگر صورتِ وی می‌رفت و همین کار را تکرار می‌نمود. و پیش از آن‌که از این طرف فارغ شود، طرف دیگر خوب می‌شد و به حالت نخست درمی‌آمد. وی این کار را هم‌چنان تکرار می‌کرد». می‌فرماید: «گفتم: سبحان‌الله! جریان این دو چیست؟ دو فرشته به من گفتند: برو، برو! و با هم رفتیم تا به چیزی تنورمانند رسیدیم». راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که فرمود: «فریادها و سر و صداهایی از آن به گوش می‌رسید و چون در آن سر کشیدیم، دیدیم که شماری زن و مرد برهنه در آن هستند و چون شراره‌ی آتش از پایین به سمت آن‌ها زبانه می‌کشید، جیغ می‌زدند. گفتم: این‌ها کیستند؟- دو فرشته- به من گفتند: حرکت کن، برو! و با هم رفتیم تا به رودی رسیدیم». راوی می‌گوید: به گمانم فرمود: «رودی که آبش مانند خون، قرمز بود و مردی در آن شنا می‌کرد؛ و در کناره‌ی رود، مردی که سنگ‌های فراوانی با خود داشت، ایستاده بود. شناگر نزد این مرد می‌آمد و دهان خود را برای او می‌گشود؛ آن مرد نیز سنگی در دهان وی می‌انداخت و شناگر دوباره شنا می‌کرد و سپس نزد این مرد باز می‌گشت و این حکایت تکرار می‌شد. از دو فرشته پرسیدم: این چه ماجرایی‌ست؟ به من گفتند: راه بیفت، برو! و با هم رفتیم تا به مردی زشت‌روی رسیدیم- یا به مردی رسیدیم که چهره‌اش مانند زشت‌ترین کسی بود که تا کنون دیده‌ای- و نزدش آتشی بود که خودش آن را شور می‌داد تا شعله‌ور شود و سپس در اطرافش می‌چرخید. به دو فرشته گفتم: این چیست؟ به من گفتند: به راهت ادامه بده، برو! و رفتیم تا به بوستانی خرم رسیدیم که در آن انواع گل‌های بهاری وجود داشت و در میان باغ، مردی بلندقامت بود که به‌خاطر بلندی قامتش، سرش در بلندای آسمان قرار گرفته و نزدیک بود که آن را نبینم و پیرامونش آن‌قدر بچه بودند که هیچ‌گاه آن‌همه بچه ندیده‌ام. پرسیدم: او کیست و این‌ها چه کسانی هستند؟ دو فرشته به من گفتند: حرکت کن، برو! و با هم رفتیم تا به درخت بزرگی رسیدیم که هرگز درختی به بزرگی و زیباییِ آن ندیده‌ام. دو فرشته به من گفتند: از این درخت بالا برو. از درخت بالا رفتیم تا به شهری رسیدیم که از خشت‌های طلا و نقره ساخته شده بود؛ به دروازه‌ی شهر رفتیم و درخواست کردیم که دروازه را باز کنند؛ دروازه برای ما گشوده شد و وارد شهر شدیم؛ مردانی که نیمی از آنان در بهترین صورت بود و نیمی دیگر در بدترین شکلی که دیده‌ای، نزدمان آمدند. همراهانم به آنان گفتند: بروید و خود را در آن رود بیندازید؛ آن‌جا رودی پهن جریان داشت که آبش به سفیدیِ شیر بود. آن مردان رفتند و در رود غوطه زدند و سپس نزد ما بازگشتند، در حالی که آن زشتی از میان رفته بود و به بهترین شکل درآمده بودند». می‌فرماید: «- دو فرشته- به من گفتند: این، بهشتِ ابدی‌ست و این، منزل توست؛ چشمانم به سوی بالا رفت؛ کاخی دیدم که همانند ابری سفید بود. همراهانم به من گفتند: این، منزل توست. به آن دو گفتم: الله به شما خیر و برکت دهد! بگذارید داخلش بروم. گفتند: تو واردش می‌شوی؛ ولی اینک وقتش نیست. به آن‌ها گفتم: من، در طول شب چیزهای عجیبی دیدم؛ این‌ها چه بود که دیدم؟ گفتند: برایت توضیح می‌دهیم؛ نخستین مردی که به او رسیدی و سرش با سنگ شکافته می‌شد، کسی‌ست که قرآن را فرا می‌گیرد و سپس آن را فراموش می‌کند و به جای خواندن نماز فرض، می‌خوابد. و مردی که کُنج لب، سوراخ بینی و چشمش را با گیره به پشت سر کشیده، پاره می‌کردند، کسی‌ست که صبح از خانه اش بیرون می‌رود و دروغ می‌گوید و دروغش به همه جا می‌رسد. و اما مردان و زنان برهنه‌ای که در گودال تنورمانند بودند، زنان و مردان زناکارند. و مردی که وقتی به او رسیدی، در رود شنا می‌کرد و سنگی به درون دهانش انداخته می‌شد، کسی‌ست که ربا می‌خورد. و آن مرد زشت‌چهره‌ای که آتش را برافروخته می‌ساخت و پرامونش می‌چرخید، "مالک"، نگهبان دوزخ است. و آن مرد بلندقامتی که در بوستان بود، ابراهیم بود و بچه‌های اطرافش، کودکانی هستند که در فطرت- و دوران طفولیت- از دنیا می‌روند». در روایت "برقانی" آمده است که «...بر فطرت به‌دنیا آمده‌اند». برخی از مسلمانان پرسیدند: ای رسول‌خدا! حتی فرزندان مشرکان؟ رسول‌الله فرمود: «حتی فرزندان مشرکان».

«و اما گروهی که یک نیمه‌ی آنان، زیبا و نیمه‌ی دیگرشان زشت بود، کسانی هستند که آمیزه‌ای از کارهای نیک و بد انجام می‌دهند و الله متعال از آنان درمی‌گذرد».

و در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «امشب دو نفر را دیدم که- در خواب- نزدم آمدند مرا به سرزمینی مقدس بردند» و سپس این حدیث را ذکر کرد. و فرمود: «رفتیم و به سوراخی تنورمانند رسیدیم که دهانه‌اش تنگ، و پایینش فراخ بود و زیرِ آن آتشی زبانه می‌کشید؛ آن‌گاه که آتش بالا می‌آمد، زنان و مردانِ برهنه‌ای که در آن بودند نیز بالا می‌آمدند و چون آتش فرو می‌نشست، آن‌ها نیز به درون آن باز می‌گشتند».

در این روایت هم‌چنین آمده است: «تا این‌که به رودی از خون رسیدیم» و راوی بدون شک آورده است که فرمود: «مردی وسط رود بود و مردی دیگر در کناره‌ی رود قرار داشت که جلویش مقداری سنگ بود. هنگامی‌که مردِ وسط رود می‌خواست بیرون بیاید، مردی که در کنار رود ایستاده بود، سنگی در دهان وی می‌انداخت و او را جای اولش باز می‌گرداند و هربار که مرد وسط رود می‌خواست بیرون بیاید، مرد کنار رود سنگی در دهانش می‌انداخت، در نتیجه مرد شناگر به جای نخست بازمی‌گشت».

در این روایت آمده است: «مرا از درخت بالا بردند و وارد خانه‌ای کردند که هیچ خانه‌ای بهتر از آن ندیده‌ام و شماری پیرمرد و جوان در آن بودند».

در این روایت آمده است: «مردی که دیدی که گوشه‌ی دهانش پاره می‌گردد، شخص بسیار دروغ‌گویی‌ست که دروغ می‌گوید و دروغش منتشر می‌شود و به تمام آفاق می‌رسد و تا روز قیامت با او همان کاری می‌شود که دیدی».

و در این روایت آمده است: «و آن‌که دیدی که سرش شکافته می‌گردد، مردی‌ست که الله قرآن را به او یاد داده و او به‌جای آن‌که آن را در شب بخواند، می‌خوابَد و در روز به آن عمل نمی‌کند؛ لذا تا روز قیامت همین‌گونه با او رفتار می‌شود».

«و خانه‌ی نخست که واردش شدی، سرای عموم مومنان است و این خانه، سرای شهداست؛ من جبرئیلم و این، میکائیل است؛ سَرَت را بلند کن. سرم را بالا گرفتم و چیزی ابرگونه دیدم. آن دو فرشته به من گفتند: این، منزل توست. گفتم: مرا بگذارید که به درون منزلم بروم. گفتند: هنوز عُمری از تو باقی مانده است که آن را کامل نکرده‌ای؛ وقتی که عمرت- در دنیا- به‌سر آمد، وارد منزلت می‌شوی».

**شرح**

پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس خوابی را که ندیده است، بیان کند، (در آخرت) به او دستور می‌دهند که دو دانه‌ی جو را با هم گره بزند؛ در حالی که هرگز نمی‌تواند چنین کاری بکند. و هرکه به سخن دیگران گوش دهد و آنان راضی نباشند، روز قیامت در گوش‌هایش سُرب گداخته می‌ریزند. و هرکس تصویر یا مجسمه‌ای بسازد، عذاب می‌شود و مکلف می‌گردد که در آن، روح بدمد؛ ولی هرگز نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد».

پیرامون دو بخش ابتداییِ این حدیث سخن گفتیم؛ و اما موضوع تصویرگری و مجسمه‌سازی که در این حدیث آمده است. گفتنی‌ست که تصویرگری بر دو گونه می‌باشد:

**نخست:** مجسمه‌سازی؛ یعنی ساختن تصاویر حجم‌دار که منظور از آن، ساختن چهره‌ی انسان یا حیوان می‌باشد؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که با هدفی حرام انجام شود یا با هدفی مباح؛ در هر دو صورت، حرام است؛ بلکه جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا پیامبر تصویرگران و مجسمه‌سازان را نفرین نموده و بیان فرموده که سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت، چنین کسانی دارند.

**دوم:** نقاشی یا کشیدنِ تصاویر بر روی کاغذ و امثال، بی‌آن‌که دارای حجم یا جسم باشند. علما در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها این نوع تصویرگری را جایز دانسته و گفته‌اند: ایرادی ندارد؛ مگر آن‌که قصدِ تصویرگر، هدفی حرام مانند تعظیم و گرامی‌داشتِ کسی باشد که صورتش را به تصویر کشیده است. در چنین موردی بیمِ آن می‌رود که با گذشتِ زمان، این تعظیم و گرامی‌داشت به شرک بینجامد؛ هم‌چنان‌که درباره‌ی قوم نوح همین‌گونه شد و آنان نیک‌مردانی را به‌تصویر کشیدند و پس از گذشت مدتی طولانی تصاویر این مردان را پرستیدند! برخی از علما میان مجسمه‌سازی یا حجم‌سازی تصاویر جان‌دار و کشیدنِ نقاشیِ آن‌ها فرق گذاشته و به حدیث زید بن خالد استدلال کرده‌اند که در آن آمده است: «إِلاَّ مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْب»؛([[61]](#footnote-61)) یعنی: مگر آن‌چه که به‌صورت نقاشی بر روی پارچه به‌تصویر کشیده شود». این دسته از علما گفته‌اند: در حدیث، نقاشی بر روی پارچه مستثنا شده است؛ لذا فقط به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار را حرام دانسته‌اند؛ ولی دیدگاه راجح این است که در این باره فرقی بین مجسمه‌سازی و نقاشی وجود ندارد و هر دو حرام است؛ زیرا کسی که با دست خویش نقاشی می‌کشد، می‌کوشد که اثرش در حدّ امکان شبیه به آفریده‌ی پروردگار باشد؛ لذا به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار به صورت نقاشی نیز حرام است. اما عکس‌برداری با ابزارهای فتوگرافی که در دوران پیامبر وجود نداشت و جزو ابزارهای نوساخته‌ی بشر است، با نقاشی کردن و به‌تصویر کشیدن چشم و بینی و لب‌ها که با دست انجام می‌شود، متفاوت است؛ تصویر حاصل از این ابزار، نتیجه‌ی نوری‌ست که بر چیزی می‌تابد و سپس چاپ می‌شود؛ یعنی عکس‌برداری از طریق نور انجام می‌گردد و روشن است که نقاشی یا تصویرگری با عکس‌برداری تفاوت دارد؛ لذا عکس‌برداری‌، یعنی برداشتن تصویرِ یک مخلوق بدون دخالت دست بشر. به‌عنوان مثال: اگر کسی، کتابی به دست خود بنویسد و سپس کسی دیگر با دوربین عکس‌برداری یا با دستگاه کُپی از آن عکس بگیرد یا کپی‌ بردارد، درباره‌ی کپی یا عکس به‌دست‌آمده نمی‌گویند که این، کتابِ آقای عکاس یا تصویربردار است؛ بلکه می‌گویند: این، کتاب آقای نویسنده است. تفاوت نقاشی و عکس در همین است. البته ناگفته نماند که اگر عکس‌برداری با ابزارهای امروزی با هدفی حرام انجام شود، بنا بر قاعده‌ی "سد ذرایع" که برای پیش‌گیری از ارتکاب حرام است، عکس‌برداری با دوربین و ابزار مربوطه حرام می‌باشد و حکمش مانند خریدن تخم مرغ برای قماربازی‌ست؛ یعنی اگرچه خریداریِ تخم مرغ در اصل خود جایز است، اما آن‌گاه که با هدف قماربازی باشد، حرام است؛ ولی اگر عکس گرفتن برای گواهی‌نامه‌ی رانندگی یا کارت شناسایی و امثالِ آن باشد، ایرادی ندارد؛ اما امروزه مردم به عکس‌برداری به‌عنوان یک تفریح و ثبت خاطرات نگاه می‌کنند و این، مثل یک آفت در میان آن‌ها رواج پیدا کرده است؛ در این میان، بر ما واجب می‌باشد که میان آن‌چه که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند و آن‌چه که آشکارا حرام نشده است، فرق بگذاریم تا از یک‌سو مردم را در تنگنا قرار ندهیم و از سوی دیگر، آنان را به حرام مبتلا نکنیم.

خلاصه این‌که روز قیامت به تصویرگر دستور می‌دهند که در آن‌چه به تصویر کشیده است، روح بدمد؛ اما به تصویر کشیدن اشیای بی‌روح مانند درختان، ماه و خورشید، کوه‌ها و رودخانه‌ها ایرادی ندارد. البته برخی از علما گفته‌اند: به تصویر کشیدن چیزهایی که رشد می‌کنند،- مانند درختان و گیاهان- جایز نیست؛ زیرا در حدیث آمده است: «فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً وَلْيَخْلُقُوْا شَعِيْرَةً»؛([[62]](#footnote-62)) یعنی: «پس دانه‌ای گندم یا دانه‌ای جو بیافرینند» و گندم و جو اگرچه روح ندارند، اما رشد می‌کنند. این نظریه بر خلاف دیدگاه جمهور علماست و صحیح، این است که به تصویر کشیدن چنین چیزهایی ایرادی ندارد. هم‌چنین به تصویر کشیدن آن‌چه که انسان می‌سازد، درست است؛ مانند به تصویر کشیدن خودروها، خانه‌ها، دروازه‌ها و دیگر ساخته‌های دست بشر؛ هم‌چنین نقاشی کردن آن‌دسته از آفریده‌های الهی که رشد نمی‌کنند، مانند ماه و خورشید و کوه‌ها و امثال آن، به‌اتفاق علما رواست؛ جمهور علما بر این باورند که نقاشی کردن مخلوقاتی که رشد می‌کنند، اما روح ندارند، جایز است؛ ولی برخی از علما مانند مجاهد بن جبر/ که تابعی مشهوری‌ست، این را حرام دانسته‌اند؛ ولی قول راجح، این است که ایرادی ندارد؛ ولی به‌تصویر کشیدن چیزهایی که روح دارند، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر تصویرگران را نفرین نموده است.

اما عکس‌برداری را به‌طور مطلق نمی‌توان در تصویرگریِ ممنوع داخل کرد؛ زیرا فرآیند عکس‌برداری با تصویرگری متفاوت است؛ البته مشروط به این‌که عکس‌برداری آمیخته به عملی حرام یا با هدفی حرام نباشد.

\*\*\*

261- باب: دروغ‌هایی که جایز است

باید دانست که دروغ اگرچه در اصل خود حرام است، اما در پاره‌ای از حالت‌ها و در شرایطی خاص که در کتاب «الاذکار» نیز آورده‌ام، جایز می‌باشد؛ خلاصه‌اش این است که سخن، وسیله‌ای برای بیان منظور و اهداف است. هر هدف پسندیده‌ای که رسیدن به آن بدون دروغ گفتن ممکن باشد، دروغ گفتن در آن حرام است؛ اما اگر دست‌یابی به چنین هدفی جز با دروغ گفتن ممکن نباشد، دروغ گفتن جایز است. آن‌گاه اگر رسیدن به این هدف، مباح باشد، دروغ گفتن در آن مباح است و اگر واجب باشد، دروغ گفتن نیز واجب است؛ پس اگر مسلمانی، از کافری که در پیِ قتل او یا گرفتن مالِ اوست، پنهان شود یا مال خویش را پنهان کند و از کسی درباره‌ی او پرسیده شود، دروغ گفتن برای پنهان کردن وی، واجب است. هم‌چنین اگر امانتی نزدش باشد و ستم‌کاری بخواهد که آن‌را تصاحب کند، دروغ گفتن برای پنهان کردن آن امانت، واجب می‌باشد. احتیاط در همه‌ی این‌ها این است که توریه کند؛ بدین معنا که با عبارتی که بر زبان می‌آورد، هدف درستی را نیت کند که نسبت به خودش دروغ‌گو نباشد؛ اگرچه در ظاهر الفاظی که به مخاطب می‌گوید و آن‌چه که شنونده برداشت می‌کند، دروغ‌گو باشد. البته اگر توریه نکند و عبارت دروغ را بر زبان بیاورد، در این حالت حرام نیست.

علما به جایز بودن دروغ در چنین حالتی به حدیث ام‌کلثوم& استدلال کرده‌اند که می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمي خَيْرًا، أَوْ يَقُولُ خَيْرًا»؛([[63]](#footnote-63)) يعني: «کسی که برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، سخن مصلحت‌آمیزی را به آن‌ها می‌رساند یا سخن خوبی بر زبان می‌راند، دروغ‌گو شمرده نمی‌شود».

در روایت مسلم، افزون بر این آمده است که ام‌کلثوم& می‌گوید: از پیامبر نشنیدم که در آن‌چه که مردم می‌گویند، (یعنی در توریه کردن) جز در سه مورد رخصت داده باشد: در جنگ، هنگام برقراری صلح و آشتی در میان مردم، در صحبت مرد با زنش یا صحبت زن با شوهرش».

**شرح**

پیش‌تر بیان شد که دروغ، حرام و جزو گناهان بزرگ است که در این میان دروغ بستن بر الله و پیامبرش از همه بدتر می‌باشد. مولف/ در این باب به بیان این موضوع پرداخته که وقتی دروغ بنا بر مصلحتی بزرگ باشد، جایز است؛ هم‌چنین دروغ برای دفع زیان یا ستم، واجب می‌باشد؛ مثلاً ستم‌کاری در تعقیب آدم بی‌گناهی‌ست و می‌خواهد او را بکشد و آدم بی‌گناه پنهان می‌شود و شما محل اختفای او را می‌دانید. ستم‌کاری که در تعقیب اوست، از شما می‌پرسد: فلانی کجاست؟ در این حال به‌رغم این‌که شما محل مخفی شدن آن مظلومِ فراری را می‌دانید، می‌گویید: نمی‌دانم. نه تنها این دروغ ایرادی ندارد، بلکه بر شما واجب است که در چنین حالتی دروغ بگویید؛ زیرا هدف، نجات دادن یک بی‌گناه از شرّ ستم‌کاری قاتل و بی‌رحم می‌باشد و این، واجب است؛ زیرا مقدمه‌ی واجب، واجب می‌باشد؛ به‌ویژه اگر راه‌کار دیگری برای انجام واجب، وجود نداشته باشد.

البته بهتر است که در چنین شرایطی نیز توریه کنید؛ یعنی سخنی بگوید که منظور یا نیتتان، چیزی غیر از مفهوم قابل برداشت از ظاهرِ سخنتان می‌باشد. لذا در توریه، چیزی که ابتدا به ذهن مخاطب (شنونده) می‌رسد، غیر از نیت یا منظور گوینده‌ی آن است؛ مثلاً ستم‌کار از شما می‌پرسد: فلانی کجاست؟ و شما ضمن اشاره به جایی که شخص فراری در آن‌جا نیست، می‌گویید: این‌جا که نیست. هم‌چنان‌که گفته می‌شود: شخصی در تعقیب یکی از شاگردان امام احمد حنبل/ بود؛ وی نزد این بزرگوار آمد و گفت: فلانی کجاست؟ امام احمد در حالی که دستان خود را به هم می‌مالید، فرمود: فلانی، این‌جا چه‌کار می‌کند؟ او، این‌جا نیست. و به‌راستی آن شخص در دستان امام احمد نبود؛ بدین‌سان این امام بزرگوار توریه کرد. همین‌طور اگر ستم‌کاری در تعقیب یک بی‌گناهِ فراری بود و از شما محل اختفای او پرسید که آیا فلانی این‌جاست، می‌توانید به روش امام احمد دستانتان را به هم بمالید و بگویید: خیر. هم‌چنین اگر کسی که به او اعتماد ندارید و با اصرار و پافشاری از شما درخواست پول کرد و می‌دانید که پول را از دست می‌دهد یا ضایع می‌کند، می‌توانید دستانتان را به هم مالیده، بگویید: یک ریال هم در دستم نیست! و او گمان می‌برد که اصلاً پول ندارید و دست از سرتان برمی‌دارد؛ بدین‌سان دروغ هم نگفته‌اید. در هر حال در شرایط خاص، دروغ گفتن جایز و حتی واجب می‌شود؛ البته بهتر است که انسان در چنین شرایطی نیز توریه کند؛ مانند شرایط جنگی؛ حفظ اسرار و اطلاعات از جاسوس‌های دشمن، اهمیت فراوانی در جنگ دارد؛ یا می‌توان برای جاسوسان دشمن چنین وانمود کرد که با لشکر بزرگی، طرف هستند تا بدین‌سان در دل دشمن، ترس و هراس بیفتد. دروغ گفتن و بهتر از آن، توریه کردن برای ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، جایز است؛ یعنی اگر انسان، به‌قصد اصلاح و ایجاد صلح و آشتی در میان مردم، به هر یک از طرفین دعوا بگوید: «فلانی، از تو تعریف می‌کرد و دعاگوی تو بود»، و یا چنین عبارت‌هایی بگوید تا اعتماد آن‌ها را نسبت به یکدیگر جلب نماید، ایرادی ندارد.

و اما سومین مسأله‌ای که توریه در آن جایز می‌باشد، این است که مرد و زن در سخنانی که به یک‌دیگر می‌گویند، توریه کنند؛ به عنوان مثال: مرد به همسرش بگوید: تو را از همه بیش‌تر دوست دارم و یا سخنانی بگوید که بیان‌گر مهر و علاقه‌اش به همسرش باشد. خلاصه این‌که دروغ گفتن برای نجات آدم بی‌گناه از شرّ ستم‌کاری که در تعقیب اوست تا او را بکشد، واجب می‌باشد؛ هم‌چنین برای نگه‌داری از مالِ کسی که ستم‌کاری در صدد غصب یا تصاحب آن می‌باشد، واجب است که دروغ بگویید. و در شرایطی که مصلحتی بزرگ در میان است، دروغ گفتن مباح می‌باشد؛ البته بهتر است که انسان در چنین شرایطی در حدّ امکان، توریه نماید تا از دروغ گفتن مصون بماند.

\*\*\*

262- باب: تشویق انسان به دقت کردن و حصول اطمینان درباره‌ی سخنی که می‌گوید یا از دیگران بازگو می‌کند

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

و می‌فرماید:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٨]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

1555- وعن أَبي هريرةَ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «كَفَى بالمَرْءِ كَذِباً أنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ». [روايت مسلم]([[64]](#footnote-64))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «برای دروغ‌گو بودن شخص، همین کافی‌ست که هرچه می‌شنود، بازگو کند».

1556- وعن سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي بِحَديثٍ يَرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الكَاذِبينَ». [روايت مسلم]([[65]](#footnote-65))

**ترجمه:** سمره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه حدیثی از من بازگو کند که می‌داند دروغ است، او، خود یکی از دروغ‌گویان می‌باشد».

1557- وعن أسماء& أنَّ امْرأةً قالت: يَا رسولَ الله، إنَّ لِي ضَرَّةً فهل عَلَيَّ جُنَاحٌ إنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِيني؟ فَقَالَ النَّبِيُّ: «المُتَشَبِّعُ بِما لَمْ يُعْطَ كَلاَبِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ». [متفق عليه]([[66]](#footnote-66))

**ترجمه:** اسماء& می‌گوید: زنی عرض کرد: ای رسول‌خدا! من هوویی دارم؛ اگر نزدش وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیش‌تری می‌دهد، آیا گنه‌کار می‌شوم؟ پیامبر فرمود: «هرکس به‌دروغ چنین وانمود کند که از نعمتی برخوردار شده، مانند کسی‌ست که پیراهن و شلواری دروغین به تن کرده (که اندازه‌اش نیست)».

**شرح**

مولف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» پس از بابِ حرام بودن دروغ، بابی بدین عنوان گشوده است: «تشویق انسان به دقت کردن و حصول اطمینان درباره‌ی سخنی که می‌گوید یا از دیگران بازگو می‌کند»؛ دروغ، خبری‌ست که انسان بر خلافِ واقعیت یا به صورتی غیر از وجه اصلیِ آن بازگو می‌کند؛ از این‌رو برای این‌که خبر یا سخنی دروغ نباشد، انسان باید دقت کند و پس از حصول اطمینان از صحت خبر، آن‌را بازگو نماید؛ به‌ویژه در این دوران که شایعه‌پراکنی و دروغ‌گویی گسترش یافته است. سپس مولف/ در این‌باره به آیات و احادیث استدلال کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

در این آیه از دنباله‌روی و پیروی چیزی که انسان به آن علم و آگاهی ندارد، منع شده است. پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ».([[67]](#footnote-67)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». الله متعال می‌فرماید: ﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ﴾؛ یعنی: «انسان هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آن‌که نزدش نگهبانی (برای نوشتنِ) آن حضور دارد». با وجود حرفِ ﴿مِن﴾ مفهوم آیه، این است که همه‌ی سخنان انسان، ثبت و ضبط می‌شود. ﴿رَقِيبٌ﴾، یعنی مراقب و نگهبان؛ به عبارت دیگر: فرشته‌ای که هر لحظه انسان را زیر نظر دارد. و ﴿عَتِيدٞ﴾، یعنی فرشته‌ای که همیشه با توست و هیچ‌گاه غایب نمی‌شود و همه‌ی سخنانت را می‌نویسد. این آیه، هشداری‌ست جدّی به این‌که انسان از بازگو کردن چیزی که به آن آگاهی ندارد، خودداری کند یا چیزی که نمی‌داند، نگوید؛ وگرنه، گنه‌کار می‌شود. سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده که پیامبر فرموده است: «برای دروغ‌گو بودن شخص، همین کافی‌ست که هرچه می‌شنود، بازگو کند»؛ یعنی: اگر انسان هرچه را می‌شنود، بدون دقت و بررسی بازگو کند، در معرض دروغ‌گویی قرار دارد؛ واقعیت نیز همین است؛ از این‌رو گاه شخصی خبری می‌آورد و می‌گوید: چنین و چنان شده است؛ اما وقتی بررسی می‌کنید، می‌فهمید که اصلاً خبری که او آورده، روی نداده است! هم‌چنین فردی می‌گوید: فلانی چنین گفته است و چون پرس‌وجو و بررسی می‌کنید، متوجه می‌شوید که فلان‌شخص چنین سخنی نگفته است! در این میان، بزرگ‌ترین گناه این است که انسان این‌گونه بی‌پروا درباره‌ی احکام و شریعت الاهی سخن بگوید و بر الله دروغ ببندد؛ مثلاً قرآن را بنا بر نظر و برداشت شخصیِ خود و بدون علم و آگاهی، به چیزی غیر از معنا و مفهوم مورد نظر پروردگار، تفسیر کند یا این‌که بر پیامبر دروغ ببندد و بگوید که پیامبر چنین و چنان فرموده است؛ در حالی که پیامبر چنین چیزی نگفته باشد یا حدیثی نقل کند که خودش می‌داند که دروغ است؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «هرکه حدیثی از من بازگو کند که می‌داند دروغ است، او، خود یکی از دروغ‌گویان می‌باشد».

دروغ عملی نیز گناه بزرگی‌ست؛ چنان‌که اسماء& می‌گوید: زنی عرض کرد: ای رسول‌خدا! من هوویی دارم؛ اگر نزدش وانمود کنم که شوهرم به من چیزهای بیش‌تری می‌دهد، آیا گنه‌کار می‌شوم؟ پیامبر فرمود: «هرکس به‌دروغ چنین وانمود کند که از نعمتی برخوردار شده، مانند کسی‌ست که پیراهن و شلواری دروغین به تن کرده (که اندازه‌اش نیست)».

خلاصه این‌که انسان هم باید درباره‌ی سخنی که خود می‌گوید، دقت کند و هم باید از صحت خبری که به او می‌رسد، اطمینان حاصل نماید و توجه داشته باشد که آیا شخصی که خبر یا سخنی را به او منتقل می‌کند، قابل اطمینان هست یا خیر؟ یعنی: همین‌که کسی حرفی زد یا خبری را بازگو کرد، قبول نکند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ [الحجرات: ٦]

ای مؤمنان! اگر فاسقی برای شما خبری آورد، به‌خوبی بررسی کنید.

در این دوران که بگومگوها زیاد شده است و هر سخنی بدون این‌که دلیل یا سندی بر صحتش وجود داشته باشد، زبان به زبان می‌گردد، بررسی و حصول اطمینان از صحت اخبار و سخنان اهمیت بیش‌تری دارد تا انسان در اثر بی‌پروایی در نقل اخبار و سخنان، خود را در ورطه‌ی هلاکت و دروغ‌گویی نیندازد.

\*\*\*

263- باب: شدت حرام بودن شهادت دروغ

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ ٣٠﴾ [الحج : ٣٠]

و از سخن و گواهی دروغ دوری نمایید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ﴾ [الإسراء: ٣٦]

و از چیزی پیروی مکن که دانشی به آن نداری.

و می‌فرماید:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: ١٨]

(انسان) هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد مگر آن‌که نزدش، نگهبانی (برای نوشتن آن) حضور دارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: ١٤]

بی‌گمان پروردگارت در کمین‌گاه است.

و مي‌فرمايد:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾ [الفرقان: ٧٢]

و كسانى كه گواهى دروغ نمى‏دهند.

1558- عن أَبي بَكْرَةَ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «ألا أُنَبِّئُكُمْ بِأكْبَرِ الكَبَائِرِ»؟ قُلْنَا: بَلَى يَا رسولَ اللهِ. قَالَ: «الإشْراكُ باللهِ، وعُقُوقُ الوَالِدَيْنِ»، وكَانَ مُتَّكِئاً فَجَلَسَ، فَقَالَ: «ألا وَقولُ الزُّورِ وشهادةُ الزُّورِ». فما زال يُكَرِّرُهَا حَتَّى قلنا: لَيْتَهُ سَكَتَ. [متفق عليه]([[68]](#footnote-68))

**ترجمه:** ابوبکره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» گفتیم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «شرک به الله، و نافرمانی پدر و مادر». پیامبر که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». و آن‌قدر این جمله را تکرار کرد که با خود گفتیم: ای کاش سکوت می‌فرمود!

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: شدت حرام بودن شهادت دروغ». شهادت دروغ، سه حالت دارد:

* انسان بر خلاف واقعیت گواهی دهد و این را بداند.
* یا نسبت به شهادتی که می‌دهد، نمی‌داند که درست است یا بر خلاف چیزی‌ست که می‌گوید؛ یعنی شهادتی که حقیقت، برایش روشن نیست.
* یا به چیزی شهادت می‌دهد که در اصلش درست است، اما نحوه‌ی شهادت، درست نیست و بدین‌سان اصل موضوع که حقیقت دارد، کتمان می‌شود.

مثالی برای حالت نخست: مثلاً گواهی دهد که حسن صدهزار تومان از سعید بستانکار است؛ و خود می‌داند که دروغ می‌گوید. یا گواهی می‌دهد که فلانی، فقیر است و مستحق زکات می‌باشد؛ در حالی که می‌داند که فلانی، فقیر و مستحق زکات نیست. هم‌چنین فردی در ادارات دولتی و سازمان‌های حمایتی و اجتماعی، گواهی می‌دهد که فلانی عیال‌وار است و به کمک نیاز دارد؛ در حالی که خود می‌داند که دروغ می‌گوید تا بدین‌سان به گمان خود به برادر خویش کمک کرده باشد! در حالی که با این گواهی دروغین، هم به خود ستم کرده‌ است و هم به برادر خویش؛ این‌که به خود جفا کرده، روشن است؛ زیرا با شهادت دروغین، گنه‌کار شده و گناهی بزرگ انجام داده است. ستمی که به برادر خویش کرده، این است که به او در ستم‌کاری و حرام‌خواری کمک نموده است؛ در حالی که باید جلوی او را می‌گرفت. رسول‌الله فرمود: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»؛ یعنی: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». شخصی، پرسید: ای رسول‌خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می‌کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری‌اش نمایم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم باز داری؛ این، یاری دادن به اوست».([[69]](#footnote-69)) لذا کسانی که به گمان خود با شهادت دروغین به برادر مسلمان خویش کمک می‌کنند، در حقیقت هم به خود ضرر می‌زنند و هم به برادران خویش. سپس مولف/ آیاتی را آورده است که پاره‌ای از آن‌ها پیش‌تر گذشت؛ یکی از آیاتی که مولف/ در این باب ذکر کرده، این است که الله می‌فرماید:

﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ ٣٠﴾ [الحج : ٣٠]

پس از پلیدی بت‌ها و سخن و گواهی دروغ دوری نمایید.

نخستین مصداق سخن دروغین، شهادت دروغ می‌باشد که الله متعال آن را در کنارِ پلیدیِ بت‌ها، یعنی در کنارِ شرک، ذکر فرموده است و این نشان می‌دهد که شهادت دروغ، بسیار زشت و ناپسند می‌باشد. الله متعال در ستایش بندگان نیکش می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ﴾ [الفرقان: ٧٢]

و كسانى كه گواهى دروغ نمى‏دهند.

آن‌گاه که عدم شهادت دروغ، ویژگیِ پسندیده‌ای‌ست، پس روشن می‌شود که سخن دروغین و شهادت دروغ، بسیار زشت و نکوهیده است.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوبکره، نفیع بن حارث می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟»

طرح این پرسش، برای این بود که توجه مخاطبان به موضوع، بیش‌تر شود و این، شیوه‌ی مناسبی در انتقال مطالب و موضوع‌های مهم به دیگران است. فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» اصحاب# گفتند: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «شرک به الله»؛ شرک، بزرگ‌ترین ستم است که در رأس گناهان کبیره می‌باشد و بدترین و شدیدترین عذاب را در پی دارد؛ زیرا الله متعال بهشت را بر مشرکان حرام گردانیده است و دوزخ، جایگاه کسی‌ست که به الله شرک می‌ورزد. دومین گناه بزرگی که در این حدیث آمده است، نافرمانی از پدر و مادر می‌باشد که مفهوم عام و گسترده‌اش، عدم نیکی به آن‌هاست. بر هر کسی واجب است که به پدر و مادرش نیکی کند و از آن‌ها فرمان ببرد؛ مگر این‌که او را به نافرمانی از الله دستور دهند یا امرشان، زیان‌بار باشد که در این صورت، اطاعت و فرمان‌برداری از آنان، واجب نیست. ابوبکره می‌گوید: پیامبر که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». وقتي درباره‌ی شرک و نافرمانی از پدر و مادر سخن می‌گفت، تکیه زده بود؛ اما موضوع شهادت دروغ آن‌قدر مهم بود که برای تأکید بر دوری از آن، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». و آن‌قدر این جمله را تکرار کرد که با حاضران با خود گفتند: ای کاش سکوت می‌فرمود! اين نشان می‌دهد که شهادت دروغ، گناه بسیار بزرگی‌ست و بر انسان واجب است که از این گناه بزرگ، توبه کند و به‌سوی الله باز گردد؛ زیرا شهادت دروغ، هم ستم به خویشتن است و هم ستم به کسی که انسان در حقّ او شهادت دروغ می‌دهد.

\*\*\*

264- باب: حرام بودن لعنت کردن انسانی معین یا هر جانوری

1559- عن أَبي زيدٍ ثابت بن الضَّحَّاك الأنصاريِّ، وَهُوَ من أهلِ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ، قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الإسْلاَمِ كاذِباً مُتَعَمِّداً، فَهُوَ كَما قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيءٍ، عُذِّبَ بِهِ يَومَ القِيَامَةِ، وَلَيْسَ عَلَى رَجُلٍ نَذْرٌ فيما لا يَمْلِكُهُ، وَلَعْنُ المُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ». [متفق عليه]([[70]](#footnote-70))

**ترجمه:** ابوزید، ثابت بن ضحاک انصاری- یکی از اصحاب حاضر در بیعت‌ رضوان- می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه به‌دروغ و به‌عمد به ديني غير از اسلام سوگند ياد كند، پس او همان‌گونه است كه مي‌گويد. و هرکس در دنیا با چیزی خودکشی نماید، روز قیامت با آن عذاب می‌گردد و هرکه در‌باره‌ی چیزی که مالکش نیست، نذر کند، نذرش نادرست و بی‌اساس است. و نفرین کردن مومن، همانند کشتن اوست».

**شرح**

مولف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن لعنت کردن انسانی معین یا هر جانوری».

لعن و نفرین به معنای دعای رانده شدن از رحمت الهی‌ست؛ لذا وقتی می‌گویی: «لعنت خدا بر فلانی»، بدین معناست که الله متعال او را از رحمت خویش برانَد یا او را از رحمت خود، دور بگرداند. لعنت یا نفرین کردن شخصی معین، جزو گناهان بزرگ است؛ یعنی گفتنِ عبارتِ «لعنت خدا بر فلانی» یا گفتنِ «خداوند، فلانی را لعنت کند»، جایز نیست؛ حتی اگر آن شخص، کافری‌ست که در حیات می‌باشد؛ زیرا هنگامی‌که پیامبر افراد معینی را لعنت کرد، الله متعال به او فرمود:

﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ ١٢٨﴾

[آل عمران: ١٢٨]

(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست. الله بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد یا عذابشان می‌کند؛ چراکه آنان ستم‌کارند.

برخی از مردم غیرتشان می‌گیرد و کسی را که کافر است، به‌طور مشخص لعنت می‌کنند؛ این، جایز نیست؛ زیرا چه می‌دانند؟ چه‌بسا الله متعال، آن کافر را هدایت کند. چه‌بسیار کسانی که جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بوده‌اند، اما هدایت یافته و در شمارِ برترین بندگان الله متعال درآمده‌اند. دومین پیشوای این امت پس از رسول‌الله و ابوبکر صدیق، کیست؟ آری؛ عمر فاروق؛ همو که ابتدا در برابر اسلام سرسختی می‌کرد و از آن می‌گریخت و جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود؛ اما الله متعال، او را هدایت کرد و بدین‌ترتیب دومین خلیفه پس از رسول‌الله گردید. خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل و بسیاری از اصحاب بزرگوار# در ابتدا جزو سرسخت‌ترین دشمنان اسلام نبودند؛ ولی الله آنان را هدایت کرد؛ از این‌رو به پیامبرش فرمود:

﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ ١٢٨﴾

[آل عمران: ١٢٨]

(ای پیامبر!) به دست تو کاری (جز تبلیغ) نیست. الله بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد یا عذابشان می‌کند؛ چراکه آنان ستم‌کارند.

اما لعن و نفرین کسی که بر کفر مرده است، جایز می‌باشد؛ زیرا دیگر امیدی به هدایتش نیست؛ چراکه فرصتش تمام شده و بر کفر مرده است؛ ولی به‌راستی لعن و نفرین کافرِ مرده چه فایده‌ای دارد؟ بلکه بیمِ آن نمی‌رود که لعن و نفرین کافری که مرده، در مفهوم این حدیث بگنجد که رسول‌الله فرموده است: «لا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إلَى مَا قَدَّمُوا»؛([[71]](#footnote-71)) یعنی: «به مردگان ناسزا نگویید؛ زیرا آن‌ها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند». لذا از کسی که کافرِ مرده را لعنت می‌کند، می‌پرسیم: این‌که او را لعن و نفرین کنی، چه فایده‌ای دارد و چه چیزی را عوض می‌کند؟ او که بدون لعن و نفرین تو، از رحمت الهی رانده شده و جزو دوزخیانی‌ست که برای همیشه در دوزخ می‌مانند. پس چه دلیلی دارد که او را نفرین کنی؟ لعنت کردن چارپایان و جانوران نیز جایز نیست. ان‌شاءالله حُکم این مسأله در احادیث بعدی خواهد آمد.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوزید، ثابت بن ضحاک انصاری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه به‌دروغ و به‌عمد به ديني غير از اسلام سوگند ياد كند، پس او همان‌گونه است كه مي‌گويد». مثلاً شخصی می‌گوید: یهودی یا نصرانی باشم که ماجرا، چنین و چنان باشد. و اگر موضوع بر خلافِ سخنش باشد، همان‌گونه که خودش گفته است، یهودی یا نصرانی‌ست! این، نشان می‌دهد که سوگند دروغ و عمدی به آیینی غیر از اسلام، حرام و جزو گناهان بزرگ است؛ ولی کسی که صادقانه چنین سوگندی می‌خورد، نه به‌دروغ، مشمول این هشدار نمی‌شود؛ اما در عین حال به او می‌گوییم: اگر می‌خواهی سوگند یاد کنی، به نامِ الله سوگند یاد کن؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللهِ أَوْ لِيَصْمُتْ».([[72]](#footnote-72)) یعنی: «کسی که می‌خواهد سوگند بخورد، به نام الله سوگند یاد کند، یا سکوت نماید». هم‌چنین اگر با این گمان که سخنش درست است، به غیرعمد چنین سوگندی یاد کند، مشمول این وعید نیست. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر کسی به این پندار که موضوع همان‌گونه است که می‌گوید، قسم بخورد و سپس روشن شود که ماجرا بر خلاف پندارش بوده است، نه گنه‌کار می‌باشد و نه کفاره‌ای بر اوست؛ مثلاً شخصی بنا بر باور خود، می‌گوید: قسم می‌خورم که سعید فردا می‌آید؛ ولی فردایش سعید نمی‌آید. بر کسی که سوگند یاد کرده است، کفاره‌ای نیست؛ چنان‌که مردی در حضور پیامبر سوگند یاد کرد که در میان دو سنگ‌لاخ مدینه، هیچ خانواده‌ای از خانواده‌ی او فقیر نیست؛ در حالی که او از اوضاع و احوال همه‌ی خانه‌های مدینه خبر نداشت؛ ولی بنا بر گمانِ غالبِ خود، سوگند یاد کرد که خانواده‌اش فقیرترین خانواده‌ی مدینه است و رسول‌الله نیز سوگندِ او را پذیرفت.([[73]](#footnote-73))

در ادامه‌ی حدیث ثابت آمده است که رسول‌الله فرمود: «هرکس در دنیا با چیزی خودکشی نماید، روز قیامت با آن عذاب می‌گردد»؛ یعنی: اگر کسی با خوردن سَم یا زهر خودکشی کند، در دوزخ همواره باید زهر بنوشد. یا اگر اگر خودش را از ارتفاع به پایین بیندازد و خودکشی کند، در دوزخ نیز به همین شکل عذاب داده می‌شود. کسی که با چاقو خودکشی نماید، در دوزخ به همان شکل مجازات می‌گردد؛ کسانی که بمب و مواد منفجره به خود می‌بندند و خود را در میان دشمن منفجر می‌کنند، در حقیقت مرتکب خودکشی می‌شوند و این، عملیات شهادت‌طلبانه نیست؛ بلکه عملیات انتحاری‌ست و کسی که مرتکب چنین عملی می‌شود، در حقیقت خودکشی کرده است؛ اگرچه کسی که مرتکب چنین اعمالی می‌شود، خود را شهادت‌طلب می‌پندارد، اما از آن‌جا که مرتکب عمل حرامی شده‌ و خودکشی کرده است، جزو شهدا به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا شهید، کسی‌ست که مطابق فرمان الهی، به او نزدیکی می‌جوید؛ نه با انجام عملِ حرامی که الله از آن منع فرموده است؛ الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمٗا ٢٩﴾ [النساء : ٢٩]

و خویشتن را نکشید. به‌درستی که الله نسبت به شما مهرورز است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٩٥﴾

[البقرة: ١٩٥]

و خود را به هلاکت نیندازید و نیکی نمایید؛ بی‌گمان الله، نیکوکاران را دوست دارد.

البته ما، درباره‌ی این‌ها که به‌اشتباه و با تأویل عملیات انتحاری انجام می‌دهند، امیدواریم که به عذاب الاهی گرفتار نشوند؛ اما بدون شک هیچ اجری ندارند و در جرگه‌ی شهیدان نیستند؛ زیرا عملی انجام داده‌اند که الله به آن دستور نداده است؛ بلکه از آن نهی فرموده است. شاید کسی بپرسد: مگر صحابه# به میان دشمن نمی‌زدند؟

می‌گوییم: بله؛ گاه یک صحابی به میان دشمن یورش می‌برد؛ اما آیا این، به معنای خودکشی‌ست؟ شکی نیست که خطر کشته شدن زیاد بود؛ اما احتمال نجات هم وجود داشت. از این‌رو یک مجاهد به صفوف دشمن یورش می‌بُرْد و پس از کشتن چندین نفر از پیکارجویان دشمن، به میان لشکر مسلمانان باز می‌گشت. به عنوان نمونه می‌توان به ماجرای براء بن مالک در جنگ "یمامه" اشاره کرد. براء، برادر انس بن مالک$ و مردی شجاع بود؛ در جنگ یمامه، مسیلمه‌ی کذاب و پیروانش به باغی پناه بردند. براء بن مالك گفت: «مرا از بالاي ديوار در باغ بيفكنيد». مسلمانان، او را در سپري نهادند و با نيزه بالا دادند تا اين‌كه موفق شد خود را از بالاي ديوار به درون باغ بيندازد. او، كنار درب شروع به جنگ كرد و در را باز نمود. مسلمانان، از دري كه براء گشوده بود، وارد باغ شدند و آن‌گاه پیروزی مسلمانان بر مسیلمه‌ی کذاب رقم خورد و براء نیز زنده ماند. لذا نمی‌توان با استدلال به چنین مجاهدت‌هایی از سوی صحابه#، عملیات انتحاری را جایز قلمداد کرد؛ در هر حال امیدواریم که الله متعال آن‌دسته از کسانی را که دچار این اشتباه شده‌اند، مؤاخذه نفرماید و از آنان درگذرد؛ زیرا آن‌ها از روی ناآگاهی و با نیت درست، این کار را کرده‌اند. ولی همان‌گونه که در حدیث آمده است: «هرکس در دنیا با چیزی خودکشی نماید، در آتش دوزخ با آن عذاب می‌گردد».

گفتنی‌ست که پیامبر درباره‌ی کسی که خودکشی می‌کند، فرموده است: «با همان چیزی که خودکشی کرده است، در آتش دوزخ، جاودانه و برای همیشه عذاب می‌گردد». آیا این‌که فرمود: «همیشه و جاوادنه عذاب می‌شود»، بدین معناست که آن شخص، کافر می‌باشد؟ پاسخ: خیر؛ کافر نیست؛ بلکه غسل داده می‌شود، کفن می‌گردد و بر او نماز می‌خوانند و برایش درخواست آمرزش می‌کنند. چنان‌که مردی در زمان پیامبر خودکشی کرد؛ او را نزد پیامبر آوردند تا بر او نماز بخوانند؛ اگرچه پیامبر خود بر او نماز نخواند، اما دستور داد که بر او نماز بخوانند. و این، نشان می‌دهد که کسی که خودکشی می‌کند، کافر به‌شمار نمی‌آید و برای همیشه در دوزخ نخواهد ماند؛ لذا ذکر ابدی بودن عذاب در چنین احادیثی، بیان‌گر شدت تهدید و هشدار نسبت به چنین اعمالی‌ست؛ وگرنه مسلمانی که مرتکب خودکشی یا چنین اعمالی شود، کافر نیست.

**نکته:** اعتصاب غذا تا سرحدّ مرگ، خودکشی‌ست.

در ادامه‌ی حدیث ثابت بن ضحاک آمده است که پیامبر فرمود: «و نفرین کردن مومن، همانند کشتن اوست»؛ یعنی اگر به مومنی بگویی: «لعنت خدا بر تو»، گویا او را کُشته‌ای؛ زیرا لعن و نفرین، به معنای دعای محرومیت و دوری از رحمت الهی‌ست و کسی که از رحمت الله دور شود، مانند کسی‌ست که به‌قتل می‌رسد و از زندگی ساقط می‌گردد؛ وجه شباهتش این است که کسی که از رحمت الهی دور می‌شود، از حیات و سعادت اخروی محروم می‌گردد. لذا لعن و نفرینِ مومن، حرام و یکی از گناهان بزرگ است و هرکه مومنی را لعنت کند، نفرین وی به سوی کسی می‌رود که او را لعنت کرده است؛ و اگر آن‌شخص سزاوار لعن و نفرین نباشد، لعن و نفرین به سوی لعنت‌کننده برمی‌گردد و بدین‌سان خود کسی که نفرین کرده است، ملعون می‌شود! پناه بر الله.

\*\*\*

1560- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسُولَ الله قَالَ: «لا يَنْبَغِي لِصِدِّيقٍ أنْ يَكُونَ لَعَّاناً». [روايت مسلم]([[74]](#footnote-74))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شایسته‌ی هیچ صدّیقی نیست که لعنت‌کننده باشد».

1561- وعن أَبي الدرداءِ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «لا يَكُونُ اللَّعَانُونَ شُفَعَاءَ، وَلا شُهَدَاءَ يَوْمَ القِيَامَةِ». [روايت مسلم]([[75]](#footnote-75))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «لعنت‌کنندگان در روز قیامت نه شفیع خواهند بود و نه گواه».([[76]](#footnote-76))

**شرح**

پیش‌تر درباره‌ی حدیث ثابت بن ضحاک انصاری سخن گفتیم و یک عبارتش باقی ماند؛ این‌که رسول‌الله فرمود: «و هرکه در‌باره‌ی چیزی که مالکش نیست، نذر کند، نذرش نادرست و بی‌اساس است»؛ یعنی انسان نباید درباره‌ی چیزی که مالکش نیست یا آن را در اختیار ندارد، نذر کند و به‌فرض این‌که نذر نماید، نذرش باطل است؛ مثلاً کسی نذر می‌کند و می‌گوید: به‌خاطرِ الله نذر می‌کنم که مالِ فلانی را صدقه دهم! این، نذری بیهوده است که منعقد نمی‌شود؛ زیرا مالِ فلانی، هیچ ربطی به این آقا ندارد. گفتنی‌ست که نذر کردن، مکروه می‌باشد و پیامبر از نذر کردن، نهی نموده و فرموده است: «إنَّ النَّذْرَ لا يَأْتِي بِخَيْرٍ وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ».([[77]](#footnote-77)) یعنی: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد (و تقدیر را تغییر نمی‌دهد) و تنها به‌وسیله‌ی آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می‌آید». فراوان دیده می‌شود که شخصی، مریضی دارد یا زیانی مالی می‌بیند؛ لذا نذر می‌کند که اگر الله متعال، بیمارش را شفا دهد، روزه بگیرد، یا حج بگزارد یا صدقه دهد یا مثلاً فلان عمل نیک را انجام دهد؛ سپس وقتی که الله، عزیزِ آن شخص را شفا می‌دهد، این آقا برای این‌که خود را از این نذر خلاص کند، پیش علما می‌رود تا راهی بیابد و به نذرش عمل نکند! حتی گاه تنبلی کرده، نذرش را ادا نمی‌کند؛ این، گناه بزرگی‌ست؛ وقتی نذر می‌کنید که اگر خداوند چیزی را برای شما محقق سازد، فلان عمل نیک را انجام دهید و خواسته‌ی شما برآورده می‌شود، اگر به نذر خود عمل نکنید، مرتکب عمل زشتی شده‌اید؛ همان‌گونه الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٧٦ فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ٧٧﴾ [التوبة: ٧٥، ٧٧]

برخی از ایشان با الله پیمان بستند که اگر (الله) از فضل خویش به ما ببخشاید، حتماً زکات می­دهیم و از نیکوکاران می­شویم. و هنگامی که الله از فضل خویش به آنان بخشید، در آن بخل ورزیدند و روی‌گردانی نمودند و ایشان (از خیر و نیکی) روی‌گردانند. پس بدان سبب که در پیمانشان با الله خلاف کردند و بدان سبب که دروغ می­گفتند، (پروردگار نیز) نفاق را تا روزی که با او دیدار کنند، سرانجامِ ایشان قرار داد.

یعنی: الله متعال، نفاق را تا زمان مرگشان در دل‌هایشان انداخت. این، وعید بسیار سختی‌ست؛ از این‌رو پیامبر از نذر نهی نموده است؛ زیرا وقتی انسان نذر می‌کند، خود را به انجامِ کاری وادار می‌سازد که الله او را بدان مکلّف نکرده است. اگر می‌خواهید که الله بیمارتان را شفا دهد یا مالی را که از دست داده‌اید، به شما برگرداند، دعا کنید و بگویید: یا الله! بیمارم را شفا بده؛ یا الله! مالَم را به من برگردان. راهِ دعا که باز است و این‌طور نیست که رفع مشکلتان فقط به نذر کردن بستگی داشته باشد. در هر حال علما گفته‌اند: نذر بر سه نوع است: یک نوع نذر، حکم سوگند را دارد؛ و نوع دوم، نذر معصیت است و نوع سوم، نذر اطاعت می‌باشد.

**نوع نخست:** نذر اطاعت است؛ مثلاً کسی، نذر می‌کند که نماز بخواند، روزه بگیرد، صدقه دهد و حج یا عمره بگزارد. ادای چنین نذری، بر انسان، واجب می‌باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللهَ فَلْيُطِعْهُ»؛([[78]](#footnote-78)) یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». فرقی نمی‌کند که نذرش وابسته به شرطی باشد یا خیر.

**دوم:** نذرِ معصیت یا نذرِ حرام است؛ و به نذری گفته می‌شود که ادای آن، جایز نیست. مثلاً کسی به‌خاطر سوءتفاهمی که میان او برادر دینی‌اش پیش آمده است، نذر کند که با او قهر نماید. ‌چنین نذری، حرام است و برای او روا نیست که به چنین نذری عمل کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ»؛([[79]](#footnote-79)) یعنی: «هرکه نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، از او نافرمانی نکند»؛ به عبارت دیگر: نذرش را ادا نکند. البته بنا بر قول راجح، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود.

**و سومین نوع** **نذر**، نذری‌ست که حکم سوگند را دارد و انسان به‌قصد تأکید بر یک موضوع، بیان می‌کند؛ چه برای نفیِ آن باشد و چه برای اثبات و یا تصدیق آن. مثلاً به شخصی می‌گویند: خبری که به ما داده بودی، دروغ بود؛ و او، در پاسخ می‌گوید: اگر دروغ گفته باشم، نذر می‌کنم که یک سال، روزه بگیرم. روشن است که قصدش از چنین نذری تأکید بر این است که راست گفته و خبرش، دروغ نیست و می‌خواهد مردم، حرفش را باور کنند. این، حکم سوگند را دارد. هم‌چنین اگر قصد انسان، تشویق یا برانگیختن باشد، باز هم نذرش، حکم قَسَم را دارد. مثلاً می‌گوید: اگر فلان‌کار را انجام ندهم، نذر روزه‌ی یک سال، بر من واجب است. این هم، حکم سوگند را دارد؛ زیرا قصدش، این است که به‌نحوی خود را به انجام کاری، مُلزَم نماید. در این صورت به خودش بستگی دارد که آن کار را انجام دهد یا این‌که به جای انجام آن کار، کفاره‌ی سوگند بدهد. اگر آن را انجام داد که هیچ، و گرنه، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود.

نوعِ چهارمی هم وجود دارد که **نذر مطلق** نامیده می‌شود؛ یعنی نذر معینی نیست و انسان به‌طور مطلق می‌گوید: به‌خاطر الله، نذر می‌کنم؛ این هم کفاره‌ی سوگند دارد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «كَفَّارَةُ النَّذْرِ إذَا لَمْ يُسَمَّ كَفَّارَةُ يَمِينٍ»؛([[80]](#footnote-80)) یعنی: «کفاره‌ی نذری که معیّن نشود، کفاره‌ی سوگند است».

در هر حال شایسته نیست که انسان برای دست‌یابی به خواسته‌اش نذرکند؛ زیرا آن‌چه از خیر و نیکی مقدر شده باشد، بدون نذر نیز می‌رسد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد و تقدیر را تغییر نمی‌دهد». بسیاری از مردم، امروزه نذر می‌کنند که اگر کارشان در آینده، سر و سامان یابد یا مشکلشان حل شود، فلان کار نیک را انجام دهند. مثلاً وقتی یکی از عزیزان آن‌ها بیمار می‌شود، می‌گویند: اگر بیمارمان بهبود یافت و الله، او را شفا بخشید، هفت گوسفند سر می‌بُرم. و اگر بیمارشان بهبود یافت، باید این کار را بکنند و خودشان از این گوشت نخورند و همه را صدقه دهند. هم‌چنین اگر کسی برای پیدا شدن گم‌شده‌اش نذر نماید که گوسفندی ذبح می‌کند، در صورتی که الله متعال گم‌شده‌اش را به او برگرداند، بر وی واجب است که به نذر خویش وفا نماید و همه‌اش را صدقه دهد و خودش از آن نخورَد. لذا از اساس، نذر نکنید و چنان‌چه نذر اطاعت کردید، بر شما واجب است که آن‌را ادا نمایید.

\*\*\*

1562- وعن سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ اللهِ: «لا تَلاَعَنُوا بِلَعْنَةِ اللهِ، وَلا بِغَضَبِهِ، وَلا بِالنَّارِ». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[81]](#footnote-81))

**ترجمه:** سمره بن جندب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یک‌دیگر را به دوری از رحمتِ الله، و خشمِ او و به آتش دوزخ، لعن و نفرین نکنید».

1563- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «لَيْسَ المُؤْمِنُ بالطَّعَّانِ، وَلا اللَّعَّانِ، وَلا الفَاحِشِ، وَلا البَذِيِّ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[82]](#footnote-82))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مومن طعنه‌زن، لعنت‌كننده، بددهن و بدرفتار (و بی‌شرم) نیست».

1564- وعن أَبي الدرداء قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «إنَّ العَبْدَ إِذَا لَعَنَ شَيْئاً، صَعدَتِ اللَّعْنَةُ إِلَى السَّماءِ، فَتُغْلَقُ أبْوابُ السَّماءِ دُونَهَا، ثُمَّ تَهْبِطُ إِلَى الأرْضِ، فَتُغْلَقُ أبْوابُهَا دُونَها، ثُمَّ تَأخُذُ يَميناً وَشِمالاً، فَإذا لَمْ تَجِدْ مَسَاغاً رَجَعَتْ إِلَى الَّذِي لُعِنَ، فإنْ كَانَ أهْلاً لِذلِكَ، وإلا رَجَعَتْ إِلَى قَائِلِهَا». [روايت ابوداود و ترمذي]([[83]](#footnote-83))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «وقتی بنده چیزی- یا کسی- را لعنت می‌کند، آن نفرین به آسمان بالا می‌رود و دروازه‌های آسمان بر آن بسته می‌شود؛ آن‌گاه به زمین می‌آید و درهای زمین هم بر آن بسته می‌گردد؛ پس به چپ و راست می‌رود و چون راهی نمی‌یابد، به کسی که لعنت شده است، بازمی‌گردد؛ اگر سزاوارش باشد؛ و گرنه، لعنت به گوینده‌اش برمی‌گردد».

1565- وعن عمران بن الحُصَيْنِ$ قَالَ: بَيْنَمَا رسُولُ اللهِ في بَعْضِ أسْفَارِهِ، وَامْرأةٌ مِنَ الأنْصَارِ عَلَى نَاقَةٍ، فَضَجِرَتْ فَلَعَنَتْهَا، فَسَمِعَ ذَلِكَ رسُولُ الله فقالَ: «خُذُوا مَا عَلَيْهَا وَدَعُوهَا؛ فَإنَّهَا مَلْعُونَةٌ». قَآل عمران: فَكَأنِّي أَرَاهَا الآنَ تَمْشِي في النَّاسِ مَا يَعْرِضُ لَهَا أحَدٌ. [روايت مسلم]([[84]](#footnote-84))

**ترجمه:** عمران بن حصین$ می‌گوید: رسول‌الله در یکی از سفرهایش تشریف داشت و زنی از انصار بر شتری سوار بود که از راندن شتر به تنگ آمد و لعنتش کرد.   
  
رسول‌الله آن را شنید و فرمود: «بارِ شتر را بردارید و رهایش کنید که لعنت شده است». عمران می‌گوید: گویی که اینک آن شتر را می‌بینم که در میان مردم راه می‌رود و کسی به آن توجه نمی‌کند.

1566- وعن أَبي بَرْزَةَ نَضْلَةَ بْنِ عُبَيْدٍ الأَسْلَمِيِّ قَالَ: بَيْنَمَا جَارِيَةٌ عَلَى نَاقَةٍ عَلَيْهَا بَعْضُ مَتَاعِ القَوْمِ، إِذْ بَصُرَتْ بِالنَّبِيِّ وَتَضَايَقَ بِهِمُ الجَبَلُ فَقَالَتْ: حَلْ، اللَّهُمَّ الْعَنْهَا؛ فَقَالَ النَّبِيُّ: «لا تُصَاحِبْنَا نَاقَةٌ عَلَيْهَا لَعْنَةٌ». [روايت مسلم]([[85]](#footnote-85))

**ترجمه:** ابوبرزه، نضله بن عُبید اسلمی می‌گوید:- در یک سفر- دختری بر شتری که مقداری از وسایل قوم را حمل می‌کرد، سوار بود که ناگهان چشمش به پیامبر افتاد (و دست و پایش را گم کرد؛ در همان هنگام) به کوهی رسیدند که ادامه‌ی راه را بر آنان دشوار کرد. آن دختر برای راندن شتر بانگ برآورد و گفت: خدا، لعنتت کند! پیامبر فرمود: «شتری که لعنت شده است، نباید با ما باشد».

[گفتنی‌ست که گاه در مفهوم این حدیث اشکالی پیش می‌آید که در حقیقت، هیچ اشکالی در آن نیست. از این‌که آن شتر با آنان باشد، نهی شد؛ نه این‌که فروختن، سوار شدن یا ذبحِ آن در نبودِ پیامبر نیز ممنوع شده باشد؛ بلکه همه‌ی این‌ها و دیگر تصرفات، جایز بود و از هیچ‌یک منع نشد؛ و فقط از همراهی با پیامبر نهی گردید.]

**شرح**

این‌ها، احادیثی‌ست که مولف/ درباره‌ی ممنوعیت لعنت کردن آورده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که سمره بن جندب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یک‌دیگر را به دوری از رحمتِ الله، و خشمِ او و به آتش دوزخ، لعن و نفرین نکنید»؛ یعنی به کسی نگویید که «خدا لعنتت کند»؛ یا «خداوند بر تو خشم بگیرد»؛ یا «خداوند تو را به دوزخ ببرد». پیامبر از همه‌ی این‌ها منع فرمود؛ زیرا ممکن است این سخنان به کسی گفته شود که سزاوارش نیست. هم‌چنین حدیثی بدین مضمون گذشت که پیامبر فرموده است: «مومن طعنه‌زن، لعنت‌كننده، بددهن و بی‌شرم نیست». این حدیث نشان می‌دهد که یک از این کارها، نقصی در ایمان به‌شمار می‌آید و حقیقت و کمال ایمان را از مومن، سلب می‌کند؛ لذا مومن طعنه‌زن نیست و به هیچ‌کس زخم زبان نمی‌زند؛ یعنی از نَسَب، آبرو، شکل و قیافه و آرزوهای کسی، بد نمی‌گوید. لعن و نفرین هم نمی‌کند و این‌طور نیست که با هر جمله‌ای، به مخاطبش بگوید: «لعنتی!» یا «خدا لعنتت کند»! مانند برخی از پدرها که عادت کرده‌اند که باید فرزندانشان را با لعن و نفرین، صدا بزنند! مثلاً می‌گویند: خدا لعنتتان کند؛ فلان چیز را بیاورید!

مومن، نه بددهن است و نه بدرفتار؛ یعنی ناسزا نمی‌گوید و صدابلندی نمی‌کند و رفتارِ بدی با دیگران ندارد؛ بلکه گفتار و رفتارش، نیک و پسندیده است.

و نیز حدیثی بدین مضمون گذشت که «وقتی بنده چیزی- یا کسی- را لعنت می‌کند، آن نفرین به آسمان بالا می‌رود و دروازه‌های آسمان بر آن بسته می‌شود؛ آن‌گاه به زمین می‌آید و درهای زمین هم بر آن بسته می‌گردد؛ پس به چپ و راست می‌رود و چون راهی نمی‌یابد، به کسی که لعنت شده است، بازمی‌گردد؛ اگر سزاوارش باشد؛ و گرنه، لعنت به گوینده‌اش برمی‌گردد».

مولف/ حدیثی ذکر کرده است که عمران بن حصین$ می‌گوید: رسول‌الله در یکی از سفرهایش تشریف داشت و زنی از انصار بر شتری سوار بود و چون از راندن شتر به تنگ آمد، لعنتش کرد. رسول‌الله آن را شنید و فرمود: «بارِ شتر را بردارید و رهایش کنید که لعنت شده است». عمران می‌گوید: «گویی که اینک آن شتر را می‌بینم که در میان مردم راه می‌رود و کسی به آن توجه نمی‌کند». یعنی در همان سفر، کسی به آن شتر توجه نمی‌کرد؛ زیرا این، نوعی تنبیه برای آن زن بود تا بداند که نباید جانوری را که سزاوارِ لعن و نفرین نیست، لعنت کند؛ چنان‌که پیامبر فرمود: «شتری که لعنت شده است، نباید با ما باشد».

\*\*\*

265- باب: جایز بودن لعنت کردن گنه‌کاران به‌طور کلّی و بدون تعیین اشخاص

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٨﴾ [هود: ١٨]

آگاه باشید که لعنت و نفرین الله بر ستم‌کاران است.

و می‌فرماید:

﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُۢ بَيۡنَهُمۡ أَن لَّعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٤﴾ [الأعراف: ٤٤]

و آن‌گاه ندادهنده‌ای در میانشان بانگ سر می­دهد که نفرین الله بر ستم‌کاران.

در حدیث صحیح ثابت شده که رسول‌الله فرموده است: «لَعنَ اللهُ الوَاصِلَةَ وَالمُسْتَوْصِلَةَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر زنی‌ست که مویش را به موی دیگری پیوند می‌زند و نیز بر زنی که چنین درخواستی می‌کند». و فرموده است: «لَعَنَ اللهُ آكِلَ الرِّبَا»؛ یعنی: «الله، رباخوار را لعنت کرده است». پیامبر تصویرگران را نیز لعنت نمود؛ هم‌چنین فرمود: «لَعَنَ الله مَنْ غَيَّرَ مَنَار الْأَرْض»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین را تغییر ‌دهد»؛ منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی‌ست که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند. و نیز گفته است: «لَعَنَ اللهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ البَيْضَةَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر دزدی که تخم‌مرغ می‌دزدد...». و نیز فرموده است: «لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند». و فرموده است: «لَعَنَ اللهُ من ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که برای غیرالله قربانی کند». هم‌چنین فرموده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً أَوْ آوَى مُحْدِثاً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالمَلاَئِكَة والنَّاسِ أجْمَعينَ»؛ یعنی: «هرکه در مدینه، بدعت- یا فتنه‌ای- ایجاد کند یا بدعت‌گذاری- یا فتنه‌گری- را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست». پیامبر هم‌چنین سه قبیله از قبایل عرب را لعنت نمود و عرض کرد: «اللَّهُمَّ الْعَنْ رِعْلاً، وَذَكْوَانَ، وعُصَيَّةَ: عَصَوُا اللهَ وَرَسُولَهُ»؛ یعنی: «یا الله! رِعل، ذکوان و عُصَیّه را که از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کردند، لعنت کن». و نیز فرمود: «لَعَنَ اللهُ اليَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر یهودیان که قبرهای پیامبرانشان را محلّ عبادت قرار دادند». هم‌چنین پیامبر بر آن‌دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌گردانند، لعنت فرستاد. همه‌ی این الفاظ در احادیث صحیح آمده که برخی از آن‌ها در دو صحیح بخاری و مسلم و برخی هم در یکی از این دو صحیح، موجود است و بنده به‌قصد اختصار به این احادیث اشاره کردم و ان‌شاءالله تعالی بیش‌ترِ این احادیث را در همین کتاب در باب‌های مربوط به هر موضوع، ذکر خواهم کرد.

**شرح**

مولف/ پیش‌تر به این موضوع پرداخت که لعن و نفرین شخصِ معینی جایز نیست؛ هرچند کافری‌ست که در حیات می‌باشد؛ زیرا چه‌بسا الله او را هدایت کند و اگر مرتد یا ازدین‌برگشته است، دوباره مسلمان شود و اگر از اساس، کافر می‌باشد، اسلام بیاورد.

سپس مولف/ بابی درباره‌ی جایز بودن لعنت کردن گنه‌کاران به‌طور کلّی و بدون تعیین اشخاص گشوده است؛ زیرا لعن و نفرین فردی معین با لعن و نفرینِ کلّی و بدون تعیین شخاص تفاوت دارد؛ لذا لعنت فرستادن بر گنه‌کاران به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص معین، جایز می‌باشد.

وی در این‌باره به شماری از آیات و احادیث استدلال کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٨﴾ [هود: ١٨]

آگاه باشید که لعنت و نفرین الله بر ستم‌کاران است.

و نیز می‌فرماید:

﴿فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُۢ بَيۡنَهُمۡ أَن لَّعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ٤٤﴾ [الأعراف: ٤٤]

و آن‌گاه ندادهنده‌ای در میانشان بانگ سر می­دهد که نفرین الله بر ستم‌کاران.

لذا لعنت فرستادن بر عموم ستم‌گران، جایز است؛ یعنی جایز است که بگویید: «یا الله! ستم‌کاران را لعنت کن»؛ زیرا بر شخص معینی لعنت نمی‌فرستید و این، هر ستم‌کاری را در برمی‌گیرد.

هم‌چنین از پیامبر ثابت است که آن بزرگوار بر زنی که مویش را به موی دیگری پیوند می‌زند و نیز بر زنی که چنین درخواستی می‌کند تا موهایش را انبوه و بلند و فشرده نشان دهد، لعنت فرستاد. لذا چنین زنانی به زبان رسول‌الله نفرین شده‌اند؛ اما اگر زنی معین مویش را به موی دیگری پیوند می‌زد یا زنی معین چنین درخواستی می‌کرد، جایز نیست که هیچ‌یک از این دو زن را به‌طور معین لعن و نفرین کنید. هم‌چنان‌که ما به‌طور کلی شهادت می‌دهیم که شهدا بهشتی‌اند؛ اما اگر کسی در میدان نبرد کشته شود، قاطعانه نمی‌گوییم که فلانی شهید است، یا فلانی بهشتی‌ست؛ لعن و نفرین شخصی معین نیز همین‌گونه است. مولف/ نمونه‌هایی از لعن و نفرین کُلّی را ذکر کرده است؛ از جمله این‌که پیامبر فرمود: «لَعَنَ الله مَنْ غَيَّرَ مَنَار الْأَرْض»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین را تغییر ‌دهد»؛ منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی‌ست که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند؛ و این درباره‌ی افرادی‌ست که در همسایگی یک‌دیگر، زمین دارند و یکی از آن‌ها، علامت‌های نصب‌شده را تغییر می‌دهد تا بخشی از زمین همسایه را در زمین خود داخل کرده، آن را تصاحب کند. چنین شخصی به زبان پیامبر نفرین شده است و روز قیامت همان مقدار که به‌ناحق تصاحب کرده است، البته از هفت طبقه‌ی زمین، به دَوْر گردنش پیچیده می‌شود؛ همان‌گونه که رسول‌الله فرموده است: «هرکه یک وجب از زمینِ- کسی- را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». از ننگ و رسوایی به الله متعال پناه می‌بریم. پناه بر الله؛ روز قیامت در انظار عموم مردم، باید زمینی را که تصاحب کرده است، آن‌هم هفت طبقه‌ی آن را بر دوش خود حمل کند!

پیامبر بر کسی که پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند، لعنت فرستاد؛ یعنی کسی که پدر و مادرش را نفرین کند، سزاوار لعن و نفرین الهی‌ست؛ زیرا این، حقّ هر پدر و مادری‌ست که فرزندانشان به آنان نیکی کنند و با آن‌ها به‌نرمی سخن بگویند و هرکه پدر و مادرش را لعن و نفرین کند، سزاوار لعنت الهی می‌گردد و از رحمت الله دور و محروم می‌شود. پیامبر فرموده است: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند»؛ لذا جایز است که بگوییم: «یا الله! هرکه را که پدر و مادرش را نفرین کند، لعنت و از رحمت خویش دور بگردان». لعن و نفرین تصویرگران نیز همین‌گونه است و رواست که به‌طور کلی بگوییم: «پروردگارا! مجسمه‌سازان را لعنت کن». لذا میان عام و خاص تفاوت وجود دارد؛ یعنی در نفرینِ کلی و عمومی، شخص معینی را هدف قرار نمی‌دهیم و همان‌گونه که بیان شد، لعن و نفرین کسی به‌طور مشخص، حرام است.

مولف/ با استدلال به چند حدیث، به بیان این موضوع پرداخته است که لعنت کردن گنه‌کارها به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص، جایز می‌باشد. وی به حدیثی اشاره کرده که پیامبر فرموده است: «لَعنَ اللهُ الوَاصِلَةَ وَالمُسْتَوْصِلَةَ»؛ بدین‌سان پیامبر بر زنی که مویش را به موی دیگری پیوند می‌زند و نیز بر زنی که چنین درخواستی می‌کند تا موهایش را انبوه و بلند و فشرده نشان دهد، لعنت فرستاده است؛ حتی این کار برای زنی که موهای کوتاه و کم‌تراکم دارد، جایز نیست. هم‌چنین علما استفاده از کلاه‌گیس را- حتی برای خودآرایی و زینت زن برای شوهرش- جایز نمی‌دانند و کسی که از کلاه‌گیس استفاده می‌کند، در وعید این حدیث می‌گنجد. استفاده از لنزهای زیبایی نیز همین حُکم را دارد. شاید کسی این اشکال را وارد کند که لنزهای زیبایی نیز همانند سرمه کشیدن، ثابت و ماندگار نیست؛ می‌گوییم: پیوند مو نیز همین‌گونه است. می‌دانید که از نظر پزشکی نیز استفاده از لنز، در بلندمدت ضرر دارد؛ اگرچه عوارضش در کوتاه‌مدت نمایان نمی‌شود.

مولف/ در این باب به این حدیث استدلال کرده که پیامبر بر افراد رباخوار لعنت فرستاد. گفتنی‌ست که پیامبر پنج نفر را در رابطه با ربا لعن و نفرین کرده است: کسی که ربا می‌خورد، کسی که ربا می‌دهد، دو شاهدِ ربا، و نیز نویسنده‌ای که میان دو طرف ربا، قرارداد ربوی را تنظیم می‌کند و می‌نویسد. همه‌ی این‌ها به زبان رسول‌الله نفرین شده‌اند؛ اما اگر کسی را دیدید که معامله‌ی ربوی انجام می‌دهد، جایز نیست که به او بگویید: خدا لعنتت کند؛ بلکه به‌طور کلی بگویید: الله متعال هرکه را که در معامله‌ی ربوی نقشی دارد، لعنت کرده است؛ زیرا کلی‌گویی، با تعیین فرد تفاوت دارد؛ یعنی نفرین کلّی و بدون تعیین اشخاص، جایز است؛ اما با تعیین اشخاص جایز نیست.

هم‌چنین پیامبر تصویرگران را نفرین کرد؛ البته نه هر تصویرگری؛ بلکه کسانی مشمول این وعید هستند که موجوداتی چون انسان، شیر، میمون و حشرات را که دارای روح هستند، به‌تصویر می‌کشند. لذا لعن و نفرین عموم تصویرگران، بدون ذکر فردِ معینی، جایز است. گفتنی‌ست که تصویرگری بر دو گونه می‌باشد:

**نخست:** مجسمه‌سازی؛ یعنی ساختن تصاویر حجم‌دار که منظور از آن، سختن چهره‌ی انسان یا حیوان می‌باشد؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که با هدفی حرام انجام شود یا با هدفی مباح؛ در هر دو صورت، حرام است؛ بلکه جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا پیامبر تصویرگران و مجسمه‌سازان را نفرین نموده و بیان فرموده که سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت، چنین کسانی دارند.

**دوم:** نقاشی یا کشیدنِ تصاویر بر روی کاغذ و امثال، بی‌آن‌که دارای حجم یا جسم باشند. علما در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها این نوع تصویرگری را جایز دانسته و گفته‌اند: ایرادی ندارد؛ مگر آن‌که قصدِ تصویرگر، هدفی حرام مانند تعظیم و گرامی‌داشتِ کسی باشد که صورتش را به تصویر کشیده است. در چنین موردی بیمِ آن می‌رود که با گذشتِ زمان، این تعظیم و گرامی‌داشت به شرک بینجامد؛ هم‌چنان‌که درباره‌ی قوم نوح همین‌گونه شد و آنان نیک‌مردانی را به‌تصویر کشیدند و پس از گذشت مدتی طولانی تصاویر این مردان را پرستیدند! برخی از علما میان مجسمه‌سازی یا حجم‌سازی تصاویر جان‌دار و کشیدنِ نقاشیِ آن‌ها فرق گذاشته و به حدیث زید بن خالد استدلال کرده‌اند که در آن آمده است: «إِلاَّ مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْب»؛([[86]](#footnote-86)) یعنی: مگر آن‌چه که به‌صورت نقاشی بر روی پارچه به‌تصویر کشیده شود». این دسته از علما گفته‌اند: در حدیث، نقاشی بر روی پارچه مستثنا شده است؛ لذا فقط به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار را حرام دانسته‌اند؛ ولی دیدگاه راجح این است که در این باره فرقی بین مجسمه‌سازی و نقاشی وجود ندارد و هر دو حرام است؛ زیرا کسی که با دست خویش نقاشی می‌کشد، می‌کوشد که اثرش در حدّ امکان شبیه به آفریده‌ی پروردگار باشد؛ لذا به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار به صورت نقاشی نیز حرام است. اما عکس‌برداری با ابزارهای فتوگرافی که در دوران پیامبر وجود نداشت و جزو ابزارهای نوساخته‌ی بشر است، با نقاشی کردن و به‌تصویر کشیدن چشم و بینی و لب‌ها که با دست انجام می‌شود، متفاوت است و در وعید رسول‌الله که فرموده است: «هر تصویرگری در دوزخ می‌باشد»، نمی‌گنجد. تصویر حاصل از این ابزار، نتیجه‌ی نوری‌ست که بر چیزی می‌تابد و سپس چاپ می‌شود؛ یعنی عکس‌برداری از طریق نور انجام می‌گردد و روشن است که نقاشی یا تصویرگری با عکس‌برداری تفاوت دارد؛ لذا عکس‌برداری‌، یعنی برداشتن تصویرِ یک مخلوق بدون دخالت دست بشر. البته ناگفته نماند که اگر عکس‌برداری با ابزارهای امروزی با هدفی حرام انجام شود، بنا بر قاعده‌ی سد ذرایع و پیش‌گیری از انجام کارهای حرام، عکس‌برداری با دوربین و ابزار مربوطه حرام می‌باشد و حکمش مانند خریدن تخم مرغ برای قماربازی‌ست؛ یعنی اگرچه خریداریِ تخم مرغ در اصل خود، جایز است، اما آن‌گاه که با هدف قماربازی باشد، حرام است؛ ولی اگر عکس گرفتن برای گواهی‌نامه‌ی رانندگی یا کارت شناسایی و امثالِ آن باشد، ایرادی ندارد؛ اما امروزه مردم به عکس‌برداری به‌عنوان یک تفریح و ثبت خاطرات نگاه می‌کنند و این، مثل یک آفت در میان آن‌ها رواج پیدا کرده است؛ در این میان، بر ما واجب می‌باشد که میان آن‌چه که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند و آن‌چه که آشکارا حرام نشده است، فرق بگذاریم تا از یک‌سو مردم را در تنگنا قرار ندهیم و از سوی دیگر، آنان را به حرام مبتلا نکنیم.

تا این‌جا سه مورد از مواردی که رسول‌الله به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص، لعنت کرد، بیان شد و اما چهارمین مورد:

«لَعَنَ الله مَنْ غَيَّرَ مَنَار الْأَرْض»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین را تغییر ‌دهد»؛ منظور از نشانه‌های زمین، علامت‌هایی‌ست که برای تعیین حدود اراضی نصب می‌کنند. این وعید درباره‌ی افرادی‌ست که در همسایگی یک‌دیگر، زمین دارند و یکی از آن‌ها، علامت‌های نصب‌شده را تغییر می‌دهد تا بخشی از زمین همسایه را در زمین خود داخل کرده، آن را تصاحب کند. چنین شخصی به زبان پیامبر نفرین شده و روز قیامت همان مقدار که به‌ناحق تصاحب کرده است، البته از هفت طبقه‌ی زمین، به دَوْر گردنش پیچیده می‌شود؛ همان‌گونه که رسول‌الله فرموده است: «هرکه یک وجب از زمینِ- کسی- را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود». این، وضع کسی‌ست که یک وجب از زمین کسی را به‌ناحق تصاحب کند؛ پس ناگفته پیداست که هرکس، همه‌ی زمین کسی را غصب کند، به لعن و نفرین و دوری از رحمت الهی سزاوارتر است؛ چنان‌که گاه مشاهده می‌شود که برخی از مردم به زمین‌های همسایگان تجاوز کرده و حتی بدین منظور گواهان دروغینی هم می‌آورند که به نفعشان شهادت دهند؛ لذا در دادگاه، به نفعشان حُکم می‌گردد و بدین‌سان مشمولِ این لعن و نفرین شده، روز قیامت نیز در انظار عمومی هفت طبقه از زمینی که غصب کرده‌اند، به دَوْر گردنشان پیچیده می‌شود.

پیامبر هم‌چنین گفته‌اند: «لَعَنَ اللهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ البَيْضَةَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ»؛([[87]](#footnote-87)) یعنی: «لعنت الله بر دزدی که تخم‌مرغ می‌دزدد و دستش قطع می‌شود و ریسمان می‌دزدد و دستش بریده می‌گردد». دزد، کسی‌ست که پنهانی، مالی را که از آن نگه‌داری می‌شود یا در جای بسته و امنی‌ست، بر می‌دارد؛ مانندِ کسی که در تاریکیِ شب و هنگامی که مردم در خواب‌اند، از دیوار خانه‌ی مردم بالا می‌رود یا دری را باز کرده، دزدی می‌کند. اگر قیمت اموال مسروقه به ربع دینار یا معادل آن برسد، دست راست دزد از قسمت مُچ قطع می‌شود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٣٨﴾ [المائ‍دة: ٣٨]

دستِ مرد و زن دزد را به سزای عملی که مرتکب شده­اند، به عنوان مجازاتی از سوی الله قطع کنید. و الله، توانای باحکمت است.

فرقی نمی‌کند که دزد، فردی نام‌دار یا از طبقه‌ی بالای جامعه باشد یا این‌که فرد ضعیفی مرتکب دزدی شود؛ دزد هرکه باشد، دستش قطع می‌گردد؛ زیرا زنی از «بنی‌مخزوم» سرقت کرد؛ وقتی رسول‌خدا دستور داد که دستش را قطع کنند، اسامه به درخواست نزدیکان این زن، نزد رسول‌خدا رفت و از ایشان درخواست نمود که این حکم را اجرا نکنند؛ رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی نمود؛ پس از حمد و ثنای الله، فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و ادامه داد: «لَوْ أنَّ فَاطِمَة بنت محمد سَرَقَت لَقَطَعْتُ يَدَهَا»؛([[88]](#footnote-88)) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

در حدیثی که نووی/ ذکر کرده، به تخم مرغ‌دزد اشاره شده است؛ یعنی به کسی که تخم مرغ می‌دزدد و دست قطع می‌شود؛ این در حالی‌ست که قیمت یک تخم‌مرغ به‌اندازه‌ای نیست که دستِ سارقش قطع شود. برخی از علما گفته‌اند: واژه‌ی «البَيْضَةَ» به معنای تخم مرغ نیست؛ بلکه منظور از آن، «کلاه‌خود» است که ارزش آن به ربع دینار می‌رسد. یا منظور از واژه‌ی «الحَبْلَ» در این حدیث، ریسمان معمولی نیست؛ بلکه ریسمانی‌ست که با آن، کشتی را به اسکله می‌بندند؛ این هم، کالایی قیمتی‌ست. برخی دیگر از علما، واژه‌ی «البَيْضَةَ» را به تخم مرغ معنا کرده‌اند؛ زیرا پیامبر این را به‌طور مطلق ذکر فرمود و در زبان عربی به تخم مرغ، «البَيْضَةَ» گفته می‌شود. هم‌چنین منظور «الحَبْلَ» یا ریسمان در این حدیث، ریسمان معمولی‌ست؛ مانند ریسمان هیزم‌کش. رسول‌الله فرمود: دست تخم‌مرغ‌دزد، قطع می‌شود؛ زیرا به دزدی عادت می‌کند و کارش به جایی می‌رسد که کالاهای قیمتی می‌دزدد؛ یعنی کالاهایی که ارزش آن‌ها، ربع دینار و یا بیش‌تر است. و چه درست و به‌جا گفته‌اند که: «تخم‌مرغ دزد، عاقبت شتر دزد می‌شود». و همین معنا، صحیح‌تر است.

و اما حدیث دیگری که مولف/ در این باب به آن استدلال کرده، این است که پیامبر گفته‌اند: «لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند»؛ صحابه# تعجب کردند و گفتند: مگر کسی پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند یا به آن‌ها ناسزا می‌گوید؟! رسول‌الله فرمود: «نَعَمْ! يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ»؛([[89]](#footnote-89)) یعنی: «آری؛ بدین‌سان که شخصی به پدر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل به پدر وی ناسزا می‌گوید یا شخصی، به مادر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او هم به مادر وی ناسزا می‌گوید». لذا کسی که باعث می‌شود که دیگران به پدر و مادرش دشنام دهند یا پدر و مادرش را نفرین کنند، مانندِ کسی‌ست که خودش پدر و مادر خود را لعن و نفرین می‌کند. پناه بر الله. اما اگر کسی زمینی را غصب کند، می‌توانیم به او بگوییم: «لعنت خدا بر تو باد»؟ خیر؛ زیرا لعن و نفرین فردی معین، جایز نیست؛ بلکه به او می‌گوییم: این، حرام است؛ از الله پروا کن و بدان که رسول‌الله گفته‌اند: «لَعَنَ الله مَنْ غَيَّرَ مَنَار الْأَرْض»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که نشانه‌های زمین را تغییر ‌دهد». هم‌چنین به کسی که پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند یا سبب می‌شود که دیگران به پدر و مادرش دشنام دهند یا نفرینشان کند، یادآوری می‌کنیم که عملش حرام است و پیامبر بر افرادی که مرتکب چنینی عملی می‌شوند، لعنت فرستاده است؛ لذا ما آن‌شخص را به‌طور معین، لعن و نفرین نمی‌کنیم؛ زیرا لعن و نفرین فرد معینی، جایز نیست. هم‌چنین لعنت کردن یک دزد به‌طور مشخص، جایز نیست؛ بلکه او را نصیحت می‌کنیم و به او می‌گوییم: از الله پروا کن و دست از سرقت و دزدی بردار.

\*\*\*

پیامبر فرموده است: «لَعَنَ اللهُ من ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که برای غیرالله قربانی کند». هم‌چنین فرموده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً أَوْ آوَى مُحْدِثاً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالمَلاَئِكَة والنَّاسِ أجْمَعينَ»؛ یعنی: «هرکه در مدینه، بدعت- یا فتنه‌ای- ایجاد کند یا بدعت‌گذاری- یا فتنه‌گری- را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست». پیامبر هم‌چنین سه قبیله از قبایل عرب را لعنت نمود و دعا کرد: «اللَّهُمَّ الْعَنْ رِعْلاً، وَذَكْوَانَ، وعُصَيَّةَ: عَصَوُا اللهَ وَرَسُولَهُ»؛ یعنی: «یا الله! رِعل، ذکوان و عُصَیّه را که از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کردند، لعنت کن».

**شرح**

این‌ سه گروه نیز جزو کسانی هستند که لعن و نفرین آن‌ها به‌طور کلی و عمومی، جایز است؛ پیش‌تر بیان شد که لعن و نفرین فردی معین- حتی اگر کافر باشد- روا نیست؛ یعنی جایز نیست که بگوییم: «لعنت خدا بر فلانی». اما لعن و نفرین گنه‌کاران، به‌طور کلی و بدون تعیین اشخاص، جایز است؛ مانند لعنت فرستادن بر عموم ظالمان یا کافران. پیش‌تر نمونه‌هایی از این دست ذکر شد؛ یکی از این نمونه‌ها، این است که پیامبر گفته‌اند: «لَعَنَ اللهُ من ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که برای غیرالله قربانی کند»؛ زیرا قربانی کردن برای غیرالله، شرک است و عبادت، ویژه‌ی الله متعال می‌باشد و هرکه عبادتی را برای غیرالله انجام دهد، مشرک است. الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢﴾ [الأنعام: ١٦٢]

بگو: همانا نماز و قربانی و زندگی و مرگم، از آنِ الله، پروردگار جهانیان است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الكوثر: ٢]

پس برای پروردگارت نماز بگزار و (برای او، شتر) قربانی کن.

لذا هرکه برای غیرالله نماز بگزارد، مشرک است؛ و نیز کسی که برای غیرالله قربانی کند، مشرک می‌باشد؛ این، در صورتی‌ست که قربانی یا ذبحِ حیوان برای غیرالله، به‌قصد تقرب و نزدیکی به کسی یا تعظیم و بزرگ‌داشت او انجام شود؛ لذا روشن است که ذبح حیوان برای پذیرایی از مهمان، جایز و پسندیده می‌باشد و خود، نمونه‌ای از مهمان‌نوازی‌ست؛ زیرا پیامبر فرموده است: «وَمَنْ كَان يُؤْمِنُ بِاللَّهِ والْيَوْمِ الآخر، فَلْيكرِمْ ضَيْفَهُ»؛([[90]](#footnote-90)) یعنی: «هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد».

اما این‌که شخصیتی برجسته مانند عالِمی نام‌دار یا مسؤولی بلندپایه به جایی می‌رود و جلوی پایش گوسفند می‌کُشند تا او را بزرگ بدارند، شرک اکبر است و فاعلش را از دایره‌ی اسلام خارج می‌کند و الله متعال، بهشت را بر کسی که مرتکب شرک اکبر شود، حرام نموده است؛ و جایگاه چنین فردی، دوزخ می‌باشد و ستم‌کاران، هیچ یاوری ندارند به گفته‌ی صریح پیامبر، چنین فردی ملعون می‌باشد.

مولف/ نمونه‌ی دیگری از جایز بودن لعن و نفرین گنه‌کاران، بدون تعیین اشخاص ذکر کرده و به این حدیث اشاره نموده که پیامبر فرموده است: «مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً أَوْ آوَى مُحْدِثاً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالمَلاَئِكَة والنَّاسِ أجْمَعينَ»؛ یعنی: «هرکه در مدینه، بدعت- یا فتنه‌ای- ایجاد کند یا بدعت‌گذاری- یا فتنه‌گری- را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست».

واژه‌ی «حَدَث» در این حدیث به دو معناست:

**نخست:** بدعت؛ لذا مفهوم حدیث، این است که هرکس در مدینه، بدعتی ایجاد کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ در احادیث پیامبر «حَدَث» و «بدعت» به صورت مترادف ذکر شده است: «فإنَّ كُلَّ محدثةٍ بدعةٌ وكلَّ بدعةٍ ضلالةٌ»؛([[91]](#footnote-91)) یعنی: «هر عمل خودساخته‌ای، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی‌ست». آری؛ کسی که در مدینه، در شهر پیامبر که شهر سنت و هدایت است، بدعتی ایجاد کند، سزاوار لعن و نفرین پروردگار است؛ زیرا بدعت، در برابر سنت قرار دارد.

**دوم:** فتنه؛ یعنی واژه‌ی «حَدَث» در این روایت، به معنای فتنه و آشوب می‌باشد؛ از این‌رو مفهوم حدیث این خواهد بود که هرکس در مدینه فتنه و آشوب به‌پا کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ چه آشوب‌گری‌اش به قتل و خون‌ریزی بینجامد و چه به اختلاف و تفرقه یا کینه و دشمنی.

گفتنی‌ست: کسی که در مدینه مرتکب گناه و معصیت شود، مشمول این وعید نیست؛ بلکه ارتکاب گناه و معصیت در مدینه، از ارتکاب گناه و معصیت در سایر مکان‌ها بدتر است؛ ولی کسی که در مدینه مرتکب گناه و معصیت شود، سزاوار لعن و نفرین نیست. در این رابطه، کسی سزاوار لعن و نفرین است که در مدینه بدعتی بیاورد یا آشوبی به‌پا کند.

و اما مورد دیگری که مولف/ درباره‌ی جایز بودن لعن و نفرین کلّی بدان استدلال کرده، این است که پیامبر هم‌چنین سه قبیله از قبایل عرب را لعنت نمود و دعا کرد: «اللَّهُمَّ الْعَنْ رِعْلاً، وَذَكْوَانَ، وعُصَيَّةَ: عَصَوُا اللهَ وَرَسُولَهُ»؛ یعنی: «یا الله! رِعل، ذکوان و عُصَیّه را که از الله و فرستاده‌اش نافرمانی کردند، لعنت کن».

این سه قبیله به یاران پیامبر خیانت کردند و شماری از اصحاب# را کشتند؛ لذا رسول‌الله این سه قبیله را نفرین نمود و گفت: «یا الله! لعنتشان کن»؛ البته شخصِ معینی را نام نبرد؛ بلکه به‌طور کلی سه قبیله را ذکر کرد. لذا مفهومش این است که یا الله! بر آن‌دسته از افراد این سه قبیله یارانم را به‌قتل رساندند، لعنت بفرست و آنان را از رحمت خویش دور بگردان. لذا روشن است که این نفرین، آن‌دسته از افراد این سه قبیله که مرتکب این جنایت نشدند، نمی‌رسد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [الأنعام: ١٦٤]

و هیچ‌کس بارِ گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد.

\*\*\*

فرمود: «لَعَنَ اللهُ اليَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر یهودیان که قبرهای پیامبرانشان را محلّ عبادت قرار دادند». هم‌چنین پیامبر بر آن‌دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌گردانند، لعنت فرستاد. همه‌ی این الفاظ در احادیث صحیح آمده که برخی از آن‌ها در دو صحیح بخاری و مسلم و برخی هم در یکی از این دو صحیح، موجود است و بنده به‌قصد اختصار به این احادیث اشاره کردم و ان‌شاءالله تعالی بیش‌ترِ این احادیث را در همین کتاب در باب‌های مربوط به هر موضوع، ذکر خواهم کرد.

**شرح**

مولف/ درباره‌ی جایز بودن لعن و نفرین کلّی، بدون تعیین اشخاص، به این حدیث استدلال کرده که پیامبر فرموده است: «لَعَنَ اللهُ اليَهُودَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»؛ یعنی: «لعنت الله بر یهودیان که قبرهای پیامبرانشان را محلّ عبادت قرار دادند». یهودیان مدعی پیروی از موسی هستند و نصارا خود را پیروان عیسی می‌دانند؛ اما زمانی که پیامبر اسلام برانگیخته شد، به‌رغم این‌که آن بزرگوار را می‌شناختند و نشانه‌های صداقتش را می‌دانستند، به او ایمان نیاوردند؛ از این‌رو به‌خاطر روی‌گردانی از حق و حقیقت، مورد خشم پروردگار قرار گرفتند. پیامبر آنان را لعن و نفرین کرد و سببش را نیز بیان نمود و فرمود: «آنان قبرهای پیامبرانشان را محلّ عبادت قرار دادند». لذا هرکه مرتکب چنین عملی شود، چه یهودی و نصرانی باشد و چه کسی که ادعای اسلام می‌کند، ملعون می‌باشد و به زبان پیامبر نفرین شده است. حتی اگر کسی که عبادت‌گاهی بر سر قبر می‌سازد، در آن الله را عبادت کند، نه صاحب قبر را، نمازش باطل و حرام است و اعاده‌ی آن بر او واجب می‌باشد. تخریب بناها یا پرستش‌گاه‌هایی که در کنار قبور ساخته می‌شوند، واجب است و نماز خواندن در آن‌ها جایز نیست؛ زیرا مساجد برای عبادت و پرستش الله، و نماز و ذکر و قرائت قرآن ساخته می‌گردند، نه برای این‌که به مقبره تبدیل شوند. لذا اگر مسجدی، از پیش ساخته شده و سپس امیر یا وزیری را در آن‌جا دفن کرده‌اند، واجب است که قبرش را نبش نموده، جنازه را به قبرستان منتقل کنند و ابقای قبر در مسجد، جایز نیست؛ اما اگر شک و تردید بود که ابتدا مسجد بنا شده است یا قبر و سپس بر روی آن، مسجد ساخته‌اند، احتیاط این است که در چنین مسجدی نماز نخوانند و از آن دوری کنند تا نمازشان در معرض بطلان قرار نگیرد.

برخی از مردم، بر وجود قبر پیامبر اشکال می‌تراشند و می‌گویند: چرا قبر پیامبر در مسجد قرار گرفته است؟

اما هیچ ایرادی بر این مسأله وارد نیست؛ زیرا مسجد، بر سرِ قبر پیامبر بنا نشده است؛ بلکه با وجودِ توسعه‌ی مسجد، باز هم قبر، در خانه‌ای قرار دارد که از مسجد، جدا و مستقل می‌باشد و تنها باطل‌گرایان و کسانی که به دنبال باطل هستند، دلیل‌تراشی می‌کنند و چنین اعتراض‌هایی مطرح می‌نمایند. مشهور است که دو نفر قصد ربودنِ پیکر رسول‌الله را داشتند؛ لذا تونلی در زیرِ زمین حفر کردند تا به قبر پیامبر برسد و پیکر مبارکش را بربایند؛ یکی از پادشاهان، در خواب دید که دو نفر چنین قصدی دارند. وی به این خواب اهمیت داد و برای پی‌گیری به مدینه سفر کرد و برای این‌که آن‌دو را پیدا کند، به امیر مدینه گفت: همه‌ی اهالی مدینه را دعوت کن؛ گویا ویژگی‌های آن دو نفر را در خواب دیده بود و اگر آن‌‌ها را می‌دید، می‌توانست آنان را شناسایی کند. امیر مدینه، اهالی شهر را به ضیافت دعوت کرد؛ اما پادشاه آن دو نفر را در میان جمع نیافت؛ لذا از آن‌جا که به درستیِ خواب خود باور داشت، پرسید: گویا همه در این مهمانی حضور نداشتند؛ گفتند: چرا؛ همه‌ی اهالی مدینه در این مهمانی حاضر بودند، مگر دو نفر که در مسجد هستند. گفت: آن دو نفر را نزدم بیاورید. وقتی آن‌دو را نزد پادشاه آوردند، همان دو نفری بودند که پادشاه در خواب دیده بود و آنان را شناخت. سپس دستور داد که پیرامون قبر پیامبر را حفر کنند و با مس و سُرب و سنگ، حفاظی به دَوْرِ قبر بکشند تا کسی به پیکر مبارک دست نیابد و بدین‌سان قبر رسول‌الله از مسجد، جداست. لذا اهل شرک و قبرپرستان نمی‌توانند اشکالی‌تراشی کنند که قبر پیامبر در مسجد است؛ هرگز؛ بلکه قبر پیامبر از مسجد جداست.

مولف/ در تأیید سخنش درباره‌ی جایز بودن لعن و نفرین کلی، بدون تعیین اشخاص، روایتی بدین مضمون آورده است که پیامبر بر آن‌دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌گردانند، لعنت فرستاد. شبیه‌سازی خود به جنس مخالف، می‌تواند در روش حرف زدن، راه رفتن، و نیز در نحوه‌ی لباس پوشیدن و امثال آن باشد؛ مثلاً یک مرد، صدایش را مانند زنان، نازک کند و مانند زنان سخن بگوید؛ چنین کسی به زبان پیامبر لعنت شده است. یا این‌که لباس زنانه بپوشد یا بر سرش کلاه‌گیس بگذارد و خود را به شکل و قیافه‌ی زنان درآورَد یا ساعت زنانه به دست کند؛ زیرا ساعت‌های زنانه و مردانه، با هم تفاوت دارند. خلاصه این‌که اگر مردی به هر شکلی خود را شبیه زنان بسازد، مرتکب گناه بزرگی شده است. زن نیز همین‌گونه می‌باشد؛ یعنی اگر زنی در نحوه‌ی راه رفتن یا سخن گفتن و یا در موردی دیگر، خود را شبیه مردان بگرداند، مرتکب گناهی بزرگ شده است؛ اما آیا می‌توانیم به چنین مرد یا زنی بگویی: خدا لعنتت کند؟ خیر؛ بلکه به او یادآوری می‌کنیم که پیامبر بر آن‌دسته از مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و نیز بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌گردانند، لعنت فرستاده است. زیرا لعنت کردن فردی معین،- حتی اگر کافر و فاسق باشد- جایز نیست.

\*\*\*

266- باب: حرام بودن دشنام دادن به مسلمان، به‌ناحق

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

1567- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «سِبَابُ المُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتالُهُ كُفْرٌ». [متفقٌ عليه]([[92]](#footnote-92))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دشنام دادن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر».

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن دشنام دادن به مسلمان گشوده است؛ دشنام دادن یا ناسزاگویی، بدین معناست که انسان در حضور برادر مسلمانش به او بد بگوید یا بر او خرده بگیرد و از او عیب‌جویی نماید؛ اما اگر در پشت سرش چنین کاری بکند، غیبت به‌شمار می‌آید. سپس مولف/ این آیه را آورده است که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

منظور از تهمت و گناه آشکار، این است که باید پاسخ‌گوی چنین عملی باشند و مجازاتش را خواهند دید؛ این، شامل هرگونه گفتار و رفتار آزار‌دهنده‌ای می‌شود؛ هرچه انسان گرامی‌تر باشد، اذیت و آزارش، گناهِ بزرگ‌تری‌ست؛ لذا آزاررسانی به خویشاوند و نزدیک، از اذیت کردن بیگانگان بدتر است؛ هم‌چنان‌که اذیت کردن همسایه از آزاررسانی به غیرهمسایه بدتر و شدیدتر می‌باشد. از این‌رو قُبح و گناه آزاررسانی به این بستگی دارد که طرف مقابل چگونه و در چه وضعیتی باشد؛ پس جای بسی شگفت است که برخی از مردم همسایگان خود را می‌آزارند و در زندگیِ آن‌ها سَرَک می‌کشند! در صورتی که این، گناه بسیار بزرگی‌ست. ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «به الله سوگند، ایمان ندارد؛ به الله سوگند ایمان ندارد!» پرسیدند: چه کسی ای رسول‌خدا! فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شرّ او درامان نیست».([[93]](#footnote-93))

در این آیه آمده است: ﴿بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ﴾؛ یعنی: «آنان‌که مردان و زنان مومن را **بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند**، می‌آزارند...». از این آیه چنین برداشت می‌شود که آزار دادن زن یا مرد مومنی که مرتکب گناه شده است، ایرادی ندارد؛ به عبارت دیگر: اگر آزار رساندن شما به یک مسلمان، واکنشی به عملِ خودش باشد، اشکالی ندارد و شما می‌توانید در برابر اذیت و آزاری که به شما رسانده است، تلافی کنید؛ بلکه الله متعال درباره‌ی دو نفری که مرتکب زنا می‌شوند، فرموده است:

﴿وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَٰنِهَا مِنكُمۡ فَ‍َٔاذُوهُمَاۖ فَإِن تَابَا وَأَصۡلَحَا فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمَآ﴾ [النساء : ١٦]

و آن زن و مردی را که از میان شما مرتکب زنا می­شوند، آزار دهید و چون توبه نمودند و رو به نیکی آوردند، دست از آزارشان بردارید.

این حُکم مربوط به زمانی‌ست که هنوز فرمان کشتن هم‌جنس‌بازان اعم از فاعل و مفعول نازل نشده بود؛ یعنی زمانی که لواط‌کار را نه شلاق می‌زدند و نه می‌کشتند؛ بلکه او را آزار می‌دادند تا توبه کند. سپس الله متعال به زبان پیامبرش به کشتن لواط‌کار، اعم از فاعل و مفعول دستور داد و صحابه# نیز بر این اجماع کرده‌اند.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دشنام دادن به مسلمان، فسق است و جنگیدن با او، کفر». این حدیث نشان می‌دهد که فسق، از کفر کم‌تر است؛ زیرا پیامبر ناسزاگویی به مسلمان را فسق قلمداد کرد و جنگیدن با او را کفر دانست؛ لذا کسی که به برادر مسلمانش دشنام دهد، فاسق به‌شمار می‌آید؛ در نتیجه شهادتش پذیرفته نمی‌شود و حق سرپرستی‌ یا ولایتش بر دخترش نیز سلب می‌شود و نمی‌تواند در ازدواج دخترش نقشی داشته باشد یا در مقام امام و پیش‌نماز مسلمانان قرار گیرد یا مؤذن شود. این، باور بسیاری از علماست؛ البته پاره‌ای از این مسایل، محل اختلاف است. لذا هرکه به برادر مسلمانش دشنام دهد، فاسق است و هرکس به برادر مسلمان بجنگد، کافر می‌شود؛ البته در صورتی که جنگیدن به‌ناحق با برادر مسلمانش یا کشتن او را حلال بداند؛ و اگر کشتنش را روا نداند، از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌گردد؛ بدین دلیل که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: ٩، ١٠]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

بدین‌سان الله متعال دو گروه مسلمان را که با یک‌دیگر می‌جنگند، برادران گروه میانجی که در میانشان صلح و سازش برقرار می‌کنند، نامیده است و این، نشان می‌دهد که پیکار مسلمانان با یک‌دیگر، اگرچه خطر سقوط در کفر را دارد، اما از مرحله‌ی کفر، پایین‌تر است و آنان را از اسلام بیرون نمی‌کند.

\*\*\*

1568- وعن أَبي ذرٍّ أنَّهُ سَمِعَ رسُولَ اللهِ يَقُولُ: «لا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلاً بِالفِسْقِ أَوِ الكُفْرِ، إِلاَّ ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كذَلِكَ». [روايت بخاري]([[94]](#footnote-94))

**ترجمه:** از ابوذر روایت است که وی از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «هرکه، شخصی را به فسق یا کفر متهم کند و آن‌شخص این‌گونه نباشد، فسق و کفر به خودش برمی‌گردد».

1569- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «المُتَسَابَّانِ مَا قَالا فَعَلَى البَادِي منهُما حَتَّى يَعْتَدِي المَظْلُومُ». [روايت مسلم]([[95]](#footnote-95))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دو نفر که به‌ یک‌دیگر دشنام می‌دهند، گناهش بر آغازگر است تا آن‌که ستم‌دیده [یعنی نفر دوم] از حد بگذرد».

**شرح**

نووی/ در این باب حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه، شخصی را به فسق یا کفر متهم کند و آن‌شخص این‌گونه نباشد، فسق و کفر به خودش برمی‌گردد»؛ یعنی اگر به کسی بگویی: «تو، فاسقی» یا «تو کافری»، این اتهام به خودتان برمی‌گردد؛ مگر این‌که آن‌شخص واقعا فاسق یا کافر باشد. لذا متهم کردن کسی به فسق یا کفر، جزو گناهان بزرگ است؛ زیرا پیامبر خبر داده است که این اتهام‌ها به خودِ متهم‌کننده برمی‌گردد؛ مگر این‌که متهَم، یعنی کسی که این اتهام‌ها به او وارد می‌شود، واقعا فاسق یا کافر باشد و برای برحذر داشتن از او، فسق و کفرش را برملا می‌کنند. البته از این حدیث چنین برمی‌آید که تفسیق یا تکفیر مسلمانان، بدون دلیل شرعی، روا نیست؛ اگرچه برخی از مردم در این‌باره سهل‌انگاری و گستاخی می‌کنند و به اندک چیزی دیگران را به فسق و کفر متهم کرده، می‌گویند: این کار، فسق است؛ این کار، کفر است!

و اما حدیث دوم، حدیثی بدین مضمون است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دو نفر که به‌ یک‌دیگر دشنام می‌دهند، گناهش بر آغازگر است تا آن‌که ستم‌دیده [یعنی نفر دوم] از حد بگذرد». لذا دو نفر که به یک‌دیگر بد و بیراه می‌گویند، گناهش بر کسی‌ست که ناسزاگویی را آغاز می‌کند؛ البته تا زمانی که نفر دوم از حد نگذرد و فقط جواب دشنام‌دهنده را بدهد؛ اما اگر از حد تجاوز کند، آن‌گاه گناهش با هر دوی آن‌هاست. از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که برای انسان جایز است که ناسزاگوییِ شخص دشنام‌دهنده را تلافی کند و دشنام‌هایش را به خودش برگردانَد؛ البته نباید از حد تجاوز نماید؛ از این‌رو باری پیامبر فرمود: «لَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيهِ»؛ یعنی: «لعنت الله بر کسی که پدر و مادرش را لعنت کند»؛ صحابه# تعجب کردند و گفتند: مگر کسی پدر و مادرش را لعن و نفرین می‌کند یا به آن‌ها ناسزا می‌گوید؟! رسول‌الله فرمود: «نَعَمْ! يَسُبُّ أَبَا الرَّجُلِ فَيَسُبُّ أَبَاهُ، وَيَسُبُّ أُمَّهُ فَيَسُبُّ أُمَّهُ»؛([[96]](#footnote-96)) یعنی: «آری؛ بدین‌سان که شخصی به پدر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل به پدر وی ناسزا می‌گوید یا شخصی، به مادر شخص دیگری دشنام می‌دهد و او هم به مادر وی ناسزا می‌گوید». لذا اگر کسی آغازگرِ شر باشد، شر و بدی‌اش به خودش باز می‌گردد و از آن، بی‌نصیب نیست؛ چنان‌که اگر فردی به شخصی دیگر بد و بیراه بگوید، تا زمانی که نفر دوم از حد نگذرد، گناه ناسزاگویی به شخص اول، یعنی به آغازکننده می‌رسد؛ هم‌چنین روشن می‌شود که نفر دوم، مورد ستم قرار گرفته و می‌تواند در حد و اندازه‌ی حقِ خویش، تلافی کند و گناهی بر او نیست.

\*\*\*

1570- وعنه قال: أُتِيَ النَّبِيُّ بِرجلٍ قَدْ شرِب خَمْرًا قال: «اضْربُوهُ» قال أَبُوهُرَيْرةَ: فمِنَّا الضَّارِبُ بِيدهِ والضَّارِبُ بِنَعْله، والضَّارِبُ بِثوبِه؛ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَال بعْضُ الْقَوم: أَخْزاكَ اللَّه، قال: «لا تقُولُوا هَذا، لا تُعِينُوا عليه الشَّيْطانَ». [روایت بخاری]([[97]](#footnote-97))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر آوردند. پیامبر فرمود: «او را بزنید». ابوهریره می‌گوید: برخی از ما با دست خود، بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا لباس خود، او را زدند. هنگامی که آن مرد، رفت، یکی از حاضران گفت: خدا، تو را خوار و رسوا کند. پیامبر فرمود: «چنین نگویید و بر ضد او به شیطان، کمک نکنید».

**شرح**

مؤلف رحمه الله از ابوهریره نقل کرده است: «مردی را که شراب خورده بود، نزدِ پیامبر آوردند».

در این روایت، واژه‌ی «خمر» آمده است؛ خمر، شامل هر نوشیدنی مست‌کننده‌ای می‌شود. فرقی نمی‌کند که از آبِ انگور باشد یا از خرما یا از جو و گندم یا هر نوشیدنی مست‌کننده‌ی دیگری. اصل بر این است که همه‌ی نوشیدنی‌های مست‌کننده، حرام است؛ چه کم باشد و چه زیاد، چه اعتیادآور باشد و چه نباشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ ، وَكُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ»؛([[98]](#footnote-98)) یعنی: «هر مست‌کننده‌ای، خمر و حرام است».

مستی، خارج شدن از حالت عادی‌ست که با لذت و طرب یا شادی همراه است؛ از این‌رو "بنگ" اگرچه مخدر است، اما مست‌کننده نیست؛ یعنی جزو مواد مست‌کننده به‌شمار نمی‌آید؛ آدم مست، از حالت عادی به‌دَر می‌شود و گاه احساس می‌کند که فرمان‎روا یا مسؤولی بلند پایه است! باری پیامبر عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید که شراب خورده بود و با حمزه سخن ‌گفت؛ اما حمزه که شراب خورده و از حالت عادی به‌دَر شده بود، گفت: مگر شما غلامان پدرم نیستید؟ و چون مست بود، نمی‌دانست که چه می‌گوید؛ البته این، پیش از حرام شدن شراب بود؛ لذا گناهی بر او نیست. گفتنی‌ست که حُکم شراب، چهار مرحله داشته است:

**مرحله‌ی نخست:** ابتدا شراب، مباح بود. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلۡأَعۡنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنۡهُ سَكَرٗا وَرِزۡقًا حَسَنًا﴾ [النحل: ٦٧]

و از محصولات درختان خرما و انگور، گاهی شراب مست‌کننده می‌گیرید و گاهی رزق پاک و نیکو به‌دست می‌آورید.

**مرحله‌ی دوم:** این بود که الله متعال، آن‌را در آستانه‌ی تحریم قرار داد؛ اما حرامش نفرمود. چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡخَمۡرِ وَٱلۡمَيۡسِرِۖ قُلۡ فِيهِمَآ إِثۡمٞ كَبِيرٞ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثۡمُهُمَآ أَكۡبَرُ مِن نَّفۡعِهِمَا﴾ [البقرة: ٢١٩]

از تو درباره­­ی شراب و قمار می­پرسند. بگو: در هر دو گناه بزرگی‌ست و منافعی هم برای مردم دارد؛ اما گناهشان از سودشان بیش‌تر است.

الله متعال در این مرحله، از باده‌نوشی و شراب‌خواری، منع نفرمود.

**مرحله‌ی سوم:** الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ [النساء : ٤٣]

ای مومنان! در حالِ مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید.

الله متعال در این آیه از نزدیک شدن به نماز در حالت مستی نهی فرمود؛ لذا باده‌نوشی جز در هنگام نماز هم‌چنان مباح بود.

**مرحله‌ی چهارم:** الله متعال در سوره‌ی «مائده»، شراب را به‌کلی حرام فرمود و این، حُکم نهایی درباره‌ی شراب که نازل شد. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡخَمۡرُ وَٱلۡمَيۡسِرُ وَٱلۡأَنصَابُ وَٱلۡأَزۡلَٰمُ رِجۡسٞ مِّنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَٱجۡتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٩٠﴾ [المائ‍دة: ٩٠]

ای مؤمنان! شراب، و قمار، و بت­ها (و همه­ی معبودان باطل) و تیرهای قرعه، پلید و از کارهای شیطان است؛ پس، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

لذا مردم از باده‌نوشی منع شدند؛ اما از آن‌جا که نفس انسان به شراب و شراب‌خواری علاقه دارد، مجازاتی بازدارنده برای جلوگیری از شراب‌خواری قرار داده شد.

ابوهریره می‌گوید: مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر آوردند. پیامبر فرمود: «او را بزنید». پیامبر تعداد ضربه‌ها را معین نکرد؛ لذا مجازات شراب‌خوار، جزو حدود نیست؛ حدود به آن‌دسته از مجازات‌های شرعی گفته می‌شود که حد و اندازه‌اش، مشخص می‌باشد؛ پس مجازات شراب‌خواری جزو تعزیرات است. از این‌رو هنگامی که آن مرد شراب‌خوار را نزد پیامبر آوردند، فرمود: «او را بزنید»؛ ولی تعداد ضربه‌ها را معین نکرد. ابوهریره می‌گوید: برخی از ما با دست خود، بعضی هم با کفش خویش و عده‌ای نیز با پارچه یا لباس خود، او را زدند. هنگامی که آن مرد رفت، یکی از حاضران گفت: خدا، تو را خوار و رسوا کند. پیامبر فرمود: «چنین نگویید و بر ضد او به شیطان، کمک نکنید». بدین‌سان اگرچه آن مرد شراب خورده بود، اما پیامبر از ناسزاگویی به او منع فرمود؛ پس درباره‌ی شراب‌خوار چه موضعی باید داشته باشیم؟ آری؛ باید برایش درخواست هدایت و آمرزش نماییم. مثلاً بگوییم: پروردگارا! او را هدایت بفرما؛ پروردگارا! او را از این گناه، دور بگردان.

این حدیث نشان می‌دهد که شراب، حرام است و شراب‌خواری، مجازات دارد؛ در دوران عمر مردمان زیادی، اسلام را پذیرفتند؛ برخی از آن‌ها، مانند گذشتگان به اسلام و احکام آن، پای‌بند نبودند. لذا شراب‌خواری، زیاد شد. عمر در این‌باره با اصحاب مشورت کرد و از آن‌ها درباره‌ی حکمی شراب‌خواری و مجازات آن، نظر خواست. گفتنی‌ست که آن بزرگوار همه‌ی اصحاب# را جمع نکرد؛ بلکه از صاحب‌نظران و اهل مشورت، نظر خواست؛ زیرا عموم مردم صلاحیت اظهار نظر درباره‌ی چنین مسایلی را ندارند. در مسایل سیاسی نیز افراد صاحب‌نظرند که صلاحیت اظهار نظر دارند و هر کسی باید مطابق توانمندی‌های خود به ایفای نقش در جامعه بپردازد؛ «هر کسی را بهر چیزی ساخته‌اند». اگر هر کسی خود را در هر کاری صاحب‌نظر بداند، آن‌وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌آید؛ لذا هر کاری را باید به اهل آن سپرد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا جَآءَهُمۡ أَمۡرٞ مِّنَ ٱلۡأَمۡنِ أَوِ ٱلۡخَوۡفِ أَذَاعُواْ بِهِۦۖ وَلَوۡ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنۡهُمۡ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسۡتَنۢبِطُونَهُۥ مِنۡهُمۡ﴾ [النساء : ٨٣]

و هنگامی که خبر امیدبخش یا نگران‌کننده‌ای به آنان می‌رسد، آن را شایع می‌کنند. و اگر آن را به پیامبر و صاحبان امور خویش واگذار می‌کردند، آنان که اهل درک و استنباطند، حقیقتش را درک می‌نمودند.

مشارکت عمومی بدین معنا که هر کسی مطابق توانایی و تخصص خود ایفای نقش نماید، خوب و مفید است؛ اما بدین معنا که هر کسی در مسایل گوناگون از جمله مسایل سیاسی اظهار نظر و دخالت کند، بر خلاف روش صحابه و خلفای راشیدین# می‌باشد؛ بلکه روش سلف، بیان‌گر این است که هر کسی مطابق شایستگی‌های خود، نقشی را در جامعه بر عهده می‌گیرد.

خلاصه این‌که عمر فاروق که شخصیتی دوراندیش و باریک‌بین بود، صاحب‌نظران صحابه# را جمع کرد و درباره‌ی موضوع شراب‌خواری و گسترش این آسیب، از آنان نظر خواست. لذا روشن می‌شود که وقتی انگیزه‌ها و بازدارنده‌‌ها دینی و ایمانی ضعیف می‌گردد، وظیفه‌ی حاکم و فرمان‎روای مسلمان برای جلوگیری از آسیب‌های اجتماعی جدی‌تر و بیش‌تر می‌شود و وقتی این دو امر، یعنی بازدارنده‌های ایمانی و حکومتی در برخورد با چالش‌های اخلاقی و آسیب‌های اجتماعی ضعیف شوند، آسیب‌های اجتماعی افزایش یافته، امت و ملت رو به تباهی می‌نهند. عمر درباره‌ی چگونگی برخورد با گسترش شراب‌خواری از اهل نظر، مشورت خواست. عبدالرحمن بن عوف گفت: کم‌ترین مجازات، مجازات تهمت است که هشتاد تازیانه می‌باشد. لذا حدّ شراب‌خواري را به هشتاد شلاق، افزایش دهید. عمر پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف را پذیرفت و مجازات شراب‌خواری را که پیش‌تر به عنوان یک تعزیر، چهل شلاق بود به هشتاد شلاق افزایش داد و صحابه نیز این را پذیرفتند.

در سنت آمده است که اگر کسی شراب نوشید، او را می‌زنند؛ و اگر دوباره شراب خورد، باز هم او را می‌زنند؛ و چنان‌چه بار سوم شراب خورد، مجازاتش این است که او را بزنند؛ اما مرتبه‌ی چهارم كه شراب نوشيد، واجب است که او را بکُشند. در سنت، این‌گونه آمده است و ظاهریه همین دیدگاه را دارند و بر این باورند که شراب‌خوار در چهارمین مرتبه، کُشته می‌شود؛ زیرا به یک عنصر فاسد تبدیل شده است که امیدی به اصلاحش نیست؛ ولی جمهور علما گفته‌اند: شراب‌خوار را نباید کُشت و هر بار که مرتکب این عمل شود، شلاق می‌خورَد. شیخ‌الاسلام/ حد وسط را گرفته و گفته است: وقتی شراب‌خواری در جامعه زیاد شود و مردم جز از ترس اعدام دست از شراب‌خواری برندارند، در این صورت شراب‌خوار در چهارمین مرتبه‌ی مجازاتش، کُشته می‌شود. این، دیدگاه دقیق و عالمانه‌ای‌ست که هر دو مصلحت را در خود جمع کرده است: هم مصلحت متون صریح را و هم مصلحت جلوگیری از افزایش شراب‌خواری در جامعه را؛ زیرا عمر فاروق مجازات شراب‌خواری را تا حدّ اعدام قرار نداد؛ به‌ویژه این‌که علما در مورد حدیثی که در این‌باره روایت شده است، اختلاف نظر دارند و دیدگاه‌های متفاوتی درباره‌ی آن وجود دارد که آیا حُکمش باقی‌ست یا خیر، صحیح است یا نه و آیا منسوخ شده یا منسوخ نشده است؟ در هر صورت، دیدگاه شیخ‌الاسلام/ که حد وسط را گرفته است، دیدگاهی درست و دقیق می‌باشد. و ای کاش حکام و سران کشورهای اسلامی به اجرای مجازات‌ها و احکام شرعی از جمله برخورد با پدیده‌ی شراب‌خواری که رو به افزایش است، توجه می‌کردند و می‌دیدند که چه خیر و برکتی در پی دارد و از چه آسیب‌ها و منکراتی پیش‌گیری می‌کند! امروزه در برخی از کشورهای اسلامی، شراب‌خواری همانند نوشیدن آب پرتقال و آب لیمو و دیگر نوشیدنی‌های حلال، رواج پیدا کرده است. شکی نیست که این پدیده، جلوه‌ای غیراسلامی‌ست؛ بدین‌سان که مردم درب یخچال را باز می‌کنند و بطری شراب را از درون یخچال برداشته، سر می‌کشند! این، یعنی گسترش بی‌بند و باری که شایسته‌ی جامعه‌ی اسلامی نیست؛ بلکه مصداق فرموده‌ی پیامبر گرامی است که فرمود: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ»؛ یعنی: «در میان امتم مردمانی خواهند آمد که زنا، ابریشم، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌پندارند». و اینک مردم به این چهار آفت مبتلا شده‌اند؛ مفاسد اجتماعی از جمله زنا و لواط در برخی از کشورها به‌اندازه‌ای گسترش یافته است که انگار آن‌را مباح می‌پندارند. گفته می‌شود که در برخی از کشورها، همین‌که هواپیما فرود می‌آید، دختران و پسرانی جوان با جام‌های شراب از مسافران استقبال می‌کنند و حتی...! [پناه بر الله]

در برخی از کشورها، می‌بینیم که مردان همانند زنان لباس ابریشمی می‌پوشند؛ به‌ویژه ثروتمندان و افرادی که از رفاه اجتماعی بالایی برخوردارند! حتی استفاده از گردن‌بند، انگشترهای طلا و گوشواره و امثال آن برای مردان، عادی شده است.

درباره‌ی موسیقی که اصلاً بر کسی پوشیده نیست و موسیقی با انواع گوناگونش تقریباً در همه‌ی کشورهای اسلامی رواج و گسترش عجیب و غریبی پیدا کرده است. الله متعال همه را از این آفت‌ها در پناه خویش قرار دهد و سران و شهروندان کشورهای اسلامی را اصلاح بگرداند؛ به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1571- وعنه قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ بِالزِّنَى يُقَامُ عَلَيْهِ الحَدُّ يَومَ القِيَامَةِ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ كما قَالَ». [متفقٌ عليه]([[99]](#footnote-99))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه غلامش را به زنا متهم کند، روز قیامت حدّ شرعی بر او اجرا می‌شود؛ مگر آن‌که اتهامش صحت داشته باشد».

**شرح**

مولف/ در این باب حدیثی آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه غلامش را به زنا متهم کند، روز قیامت حدّ شرعی بر او اجرا می‌شود؛ مگر آن‌که اتهامش صحت داشته باشد».

**غلام**، همان برده‌ی زرخرید است که مانند کالا خرید و فروش می‌گردد یا به رهن داده می‌شود و وقف می‌گردد یا هبه می‌شود؛ البته احکام الهی درباره‌ی آزاد و برده، جز در امور مادی، یک‌سان است.

مالکِ برده، علاوه هم مالکیت برده را در دست دارد و هم منافع برده، از آنِ اوست؛ با این حال اگر برده‌اش را به زنا متهم کند، مثلاً بگوید: «ای زناکار»، در دنیا بر او حدّ شرعی اجرا نمی‌شود؛ می‌دانید که گفتن عبارت‌هایی مثل «ای زناکار» و «ای لواط‌کار»، قذف یا تهمت به‌شمار می‌آید و حدّ شرعی دارد. بر مالک برده که چنین عبارت‌هایی بگوید، حدّ قذف اجرا نمی‌گردد؛ اما در آخرت که عذابش سخت‌تر و شدیدتر است، حدّ شرعی را بر او اجرا می‌کنند. این، نشان می‌دهد که متهم کردن برده‌ی زرخرید به زنا، جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا همان‌گونه که علما رحمهم‌الله گفته‌اند: هر عملی که درباره‌ی به مجازاتش در آخرت تصریح شده، جزو گناهان بزرگ است.

پیامبر فرمود: «هرکه غلامش را به زنا متهم کند، روز قیامت حدّ شرعی بر او   
  
اجرا می‌شود؛ مگر آن‌که اتهامش صحت داشته باشد»؛ اما صحت اتهام چگونه ثابت می‌شود؟ درصورتی که چهار نفر با صراحت و بدون کنایه، گواهی دهند که شاهد دخول بوده‌ و دیده‌اند که عمل زنا انجام شده است یا این‌که خودِ شخص به انجام این عمل، اعتراف کند.

گفتنی‌ست: مجازات کنیزی که مرتکب زنا می‌شود، نصف مجازات افرادِ آزاد است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَآ أُحۡصِنَّ فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ﴾ [النساء : ٢٥]

و چون شوهر کردند و مرتکب عمل زشتی شدند، نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت.

حکمِ دوشیزه‌ی آزادی که مرتکب زنا می‌شود، این است که او را صد شلاق بزنند و به مدت یک سال تبعید کنند؛ اما اگر کنیزی زنا کند، او را پنجاه تازیانه می‌زنند و درباره‌ی تبعیدش، اختلاف نظر وجود دارد. برخی از علما گفته‌اند: او را نباید تبعید کرد؛ زیرا تبعیدش، به پایمال شدن حقوقِ صاحبش می‌انجامد. مالک یا صاحب برده می‌تواند حد را بر برده‌اش که مرتکب زنا شده است، اجرا کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «اگر کنیزی زنا کرد و زنایش ثابت شد، صاحبش (طبق احکام شرعی) او را شلاق بزند و او را سرزنش نکند؛ اگر دوباره زنا کرد، بی‌آن‌که او را سرزنش نماید، حد شرعی را بر او اجرا کند و اگر برای سومین بار، مرتکب زنا شد، او را بفروشد؛ اگرچه در برابرِ ریسمانی از مو باشد».([[100]](#footnote-100)) اما شلاق زدن به شخصِ آزادی که مرتکب زنا می‌شود، توسط قاضی یا نماینده‌ی وی انجام می‌گردد؛ از این‌رو اگر کسی که بالغ و عاقل است، مرتکب زنا شود، حتی برادرش نیز حق ندارد که حد شرعی را بر او اجرا کند؛ بلکه این، کارِ قاضی یا نماینده‌ی اوست. گفتنی‌ست: اگر برده‌ای مرتکب دزدی یا سرقتی شد که حدّش قطع دست است، صاحبش نمی‌تواند این حُکم را بر او اجرا کند؛ بلکه اجرای چنین احکامی با قاضی یا نماینده‌ی اوست. علما گفته‌اند: صاحب یا مالک برده، نمی‌تواند حد یا مجازاتی را بر برده‌ی خود اجرا کند؛ مگر مجازات شلاق را. والله اعلم.

267- باب: حرام بودن ناسزاگویی به مردگان به‌ناحق و بدون مصلحت شرعی

و مصلحت شرعی، این است که دیگران را از اقتدا کردن به او در بدعت یا فسقش برحذر دارند. آیه و احادیثی که در باب پیشین ذکر شد، در این باب نیز صادق است.

1572- وعن عائشة& قالتْ: قَالَ رسُولُ الله: «لا تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ، فَإنَّهُمْ قَدْ أفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا». [روايت بخاري]([[101]](#footnote-101))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به مردگان ناسزا نگویید؛ زیرا آن‌ها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: حرام بودن ناسزاگویی به مردگان به‌ناحق و بدون مصلحت شرعی».

منظور از مردگان، مردگان مسلمان هستند؛ نه کسانی که کافر از دنیا رفته‌اند؛ زیرا کافر هیچ حرمتی ندارد؛ مگر این‌که ناسزاگویی به کافرِ مرده، باعث دل‌خوری و ناراحتی نزدیکان و بازماندگانش شود؛ از این‌رو اگر این نگرانی وجود نداشته باشد، کافر هیچ حرمت و احترامی ندارد و همین، معنای سخنِ مولف/ می‌باشد که گفته است: «به‌ناحق»؛ زیرا این حق برای مسلمانان وجود دارد که از مردگان کافری که با مسلمانان جنگیده‌اند یا به آنان آزار رسانده‌ و کوشیده‌اند که در مسایل دینی بر مسلمانان فشار بیاورند، بد بگویند. هم‌چنین ناسزاگویی به مردگان، بنا بر مصلحت شرعی، ایرادی ندارد؛ بدین‌سان که مُرده، آدمی بدعتی بوده و بدعتش در میان مردم رواج یافته است؛ از این‌رو مصلحت در این است که بدی‌های آن مرده را بیان کنیم تا مردم به او فریفته نشوند و از راه و روش وی دوری نمایند.

سپس مولف/ به حدیثی بدین مضمون استدلال کرده است که عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به مردگان ناسزا نگویید»؛ نهی در اصل، برای تحریم است؛ از این‌رو ناسزاگویی به مردگان مسلمان، حرام می‌باشد. سپس پیامبر علتش را بیان نمود و فرمود: «زیرا آن‌ها به نتیجه‌ی اعمال خویش رسیده‌اند». بنابراین اگر به آنان ناسزا بگوییم، چه فایده دارد و چه چیزی را عوض می‌کند؟ آن‌ها که از سرای عمل به سرای مکافات منتقل شده و سزای اعمالشان را دیده‌اند؛ مرگِ هر کسی، قیامتِ اوست و هرکه می‌میرد، اعمالش قطع می‌شود؛ مگر در مواردی که سنت پیامبر مستثنا کرده است؛ مانند این حدیث که پیامبر فرموده است: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقةٍ جَاريَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ»؛([[102]](#footnote-102)) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، عملش قطع می‌شود؛ مگر در سه مورد: صدقه‌ی جاری، یا علمی که دیگران از آن نفع می‌برند یا فرزند صالحی که برایش دعا می‌کند».

حدیث عایشه& بیان‌گر این است که انسان باید زبانش را از گفتن سخنان بی‌مورد و بی‌فایده حفظ کند؛ این، روش پرهیزگاران و بندکان نیک خداست که از کنار سخنان و کارهای بیهوده، با بزرگواری و متانت می‌گذرند و به هیچ عنوان شهادت دروغین نمی‌دهند و جز سخن درست و به‌جا بر زبان نمی‌آورند.

\*\*\*

268- باب: نهی از مردم‌آزاری

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

1573- وعن عبد الله بن عَمْرو بن الْعاص$ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسانِهِ ويَدِه، والْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ ما نَهَى الله عَنْهُ». [متفق عليه]([[103]](#footnote-103))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مسلمان كسي‌ست كه ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر، كسي‌ست كه از آن‌چه که الله منع كرده است، دوری نمايد».

1574- وعنه قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «مَنْ أحَبَّ أنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّارِ، ويُدْخَلَ الجَنَّةَ، فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَاليَومِ الآخِرِ، وَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ». [روایت مسلم]([[104]](#footnote-104))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس دوست دارد كه از آتش دوزخ دور و واردِ بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار گردد».

**شرح**

مولف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن مردم آزاری».

مردم‌آزاری گونه‌های مختلفی دارد؛ چه با زبان باشد و چه با دست و عمل یا به‌صورت عملی یا به هرشکلی که سبب اذیت شدن دیگران شود. مثلاً انسان سخنی بگوید که برادر مسلمانش دل‌آزرده گردد؛ اگرچه به او زیانی نرسد. اما چنان‌چه به برادر مسلمانش زیانی برسد، گناهش بیش‌تر و شدیدتر است. و اما اذیت و آزار عملی؛ مثلاً جای نشستن یا راه رفتن را برای برادر مسلمانش تنگ کند. یا با چیزی برادر مسلمانش را بترساند. همه‌ی این‌ کارها حرام و مردم‌آزاری‌ست و وعید سختی دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

در این آیه آمده است: ﴿بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ﴾؛ یعنی: «آنان‌که مردان و زنان مومن را **بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند**، می‌آزارند...». از این آیه چنین برداشت می‌شود که آزار دادن زن یا مرد مومنی که مرتکب گناه شده است، ایرادی ندارد؛ به عبارت دیگر: اگر آزار رساندن شما به یک مسلمان، واکنشی به عملِ خودش باشد، اشکالی ندارد و شما می‌توانید در برابر اذیت و آزاری که به شما رسانده است، تلافی کنید؛ بلکه الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَٰنِهَا مِنكُمۡ فَ‍َٔاذُوهُمَاۖ فَإِن تَابَا وَأَصۡلَحَا فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمَآ﴾ [النساء : ١٦]

و آن زن و مردی را که از میان شما مرتکب زنا می­شوند، آزار دهید و چون توبه نمودند و رو به نیکی آوردند، دست از آزارشان بردارید.

این حُکم مربوط به زمانی‌ست که هنوز فرمان کشتن هم‌جنس‌بازان اعم از فاعل و مفعول نازل نشده بود؛ یعنی زمانی که لواط‌کار را نه شلاق می‌زدند و نه می‌کشتند؛ بلکه او را آزار می‌دادند تا توبه کند. سپس الله متعال به زبان پیامبرش به کشتن لواط‌کار، اعم از فاعل و مفعول دستور داد و صحابه# نیز بر این اجماع کرده‌اند چنان‌که پیامبر فرمود: «مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلَ قَوْمِ لُوطٍ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ بِهِ»؛([[105]](#footnote-105)) یعنی: هرکه را دیدید که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد، فاعل و مفعول را بکشید».

امام ابوالعباس حرانی/ می‌گوید: صحابه بر کُشتن لواط‌کار اعم از فاعل و مفعول، اجماع کرده‌اند؛ اما در کیفیت کشتنش اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند: سنگسار می‌شود و شماری دیگر گفته‌اند: باید او را از بلندترین نقطه‌ی منطقه (یا مکانی بلند، مانند قله‌ی کوه) به پایین بیندازند و سپس آن‌قدر به او سنگ بزنند تا بمیرد. و برخی هم گفته‌اند: باید او را آتش بزنند.

در هر حال اگر اذیت و آزار دیگران، به‌حق و به‌جا باشد، ایرادی ندارد؛ مثلاً شخصی از حق و حقیقت خوشَش نمی‌آید و شما با انجام حق و حقیقت، او را آزار می‌دهید؛ خُب، سزاوارش! زیرا برخی از مردم با دیدن کسانی که به سنت پای‌بندند، خودخوری می‌کنند و اذیت می‌شوند. سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر فرمود: «مسلمان كسي‌ست كه ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

لذا مسلمان کامل و راستین، مسلمانی‌ست که به دیگران دشنام نمی‌دهد، نفرینشان نمی‌کند، پُشت سرشان حرف نمی‌زند، نه غیبت می‌کند و نه سحن‌چینی؛ بلکه از همه‌ی آفت‌های زبان در رابطه با مردم دوری می‌نماید. هم‌چنین سایر مسلمانان از دست او درامان هستند؛ نه کتکشان می‌زند، نه اموالشان را تصاحب می‌کند و نه به اموالشان دست‌برد می‌زند. منظور این حدیث، این نیست که جز این، مسلمان دیگری وجود ندارد؛ بلکه این حدیث نشان می‌دهد که چنین رفتار و منشی، جزو ویژگی‌های اسلامی‌ست؛ و گرنه، مسلمان کسی‌ست که در ظاهر و باطن، تسلیم امرِ الله متعال است؛ ولی چنین تعابیری، جنبه‌ی تشویقی دارد تا انسان مسلمان رفتاری درست و شایسته با هم‌کیشان خود داشته باشد.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و مهاجر، كسي‌ست كه از آن‌چه که الله منع كرده است، دوری نمايد». می‌دانید که مهاجر به کسی گفته می‌شود که برای حفظ دین خود، از سرزمین کفر به سرزمین اسلام، هجرت می‌کند؛ اما هجرت، معنای دیگری هم دارد که در این حدیث بیان شده است؛ بدین معنا که انسان از آن‌چه که الله متعال منع فرموده، دوری نماید؛ لذا مهاجر کسی‌ست که دروغ نمی‌گوید، عمل حرام انجام نمی‌دهد، واجبی را ترک نمی‌کند و از محرمات می‌پرهیزد؛ چنین کسی، مهاجر است؛ زیرا از آن‌چه که الله متعال منع فرموده، دوری کرده است.

و اما دومین حدیث، حدیثی بدین مضمون است که پیامبر فرمود: «هرکس دوست دارد كه از آتش دوزخ دور و واردِ بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار گردد».

ساختار حدیث، برای تشویق است؛ زیرا همه دوست دارند که از آتش دوزخ دور و وارد بهشت شوند؛ لذا پیامبر با طرح این موضوع، راه‌کارش را فراروی انسان‌ها قرار داد و فرمود: «هرکس دوست دارد كه از آتش دوزخ دور و واردِ بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد»؛ از این‌رو انسان باید همواره در ذکر و یادِ الله و آخرتش باشد؛ زیرا نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرا می‌رسد. پس باید ایمان به الله و آخرت را پیشِ چشم خویش قرار دهیم و بر دین پروردگار استقامت ورزیم؛ این، حقّ پروردگار است که به او و آخرت ایمان داشته باشیم. در عین حال، باید مراقب باشیم که حقوق دیگران را رعایت کنیم؛ چنان‌که پیامبر برای نجات از دوزخ و ورود به بهشت، این راه‌کار و قانون را هم فراروی هر یک از انسان‌ها قرار داد که: «باید با مردم به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار گردد»؛ یعنی از مردم‌آزاری بپرهیزد؛ زیرا دوست ندارد که دیگران او را اذیت کنند یا حقش تجاوز نمایند یا در داد و ستد به او کَلَک بزنند! خلاصه این‌که رفتار هر کسی با دیگران باید به‌گونه‌ای باشد که دوست دارد دیگران با او همان رفتار را داشته باشند. اگر مردم در تعامل با یک‌دیگر به این رهنمود نبوی عمل کنند، آثار و نتایجش را در زندگی خویش خواهند دید. این حدیث، همانند حدیثی‌ست که پیامبر فرمود: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ»؛([[106]](#footnote-106)) یعنی: «ایمان هیچ‌یک از شما کامل نیست تا آن‌که برای برادر مسلمانش همان چیزی را بپسندد که برای خود می‌پسندد».

269- نهي از کینه‌توزی، از هم بریدن و روی‌گردانی از یک‌دیگر

**شرح**

مولف/ بابي تحت عنوان «نهی از کینه‌توزی، از هم بریدن و روی‌گردانی از یک‌دیگر» گشوده است.

کینه‌توزی، یعنی تنفر قلبی از یک‌دیگر؛ از هم بریدن یا قطع رابطه با یک‌دیگر، هم با زبان است و هم در عمل؛ روی‌گردانی از یک‌دیگر، نتیجه‌ی کینه‌توزی و از هم بریدن است. جایز نیست که مسلمان، کینه‌ی برادر مسلمانش را در دل داشته باشد؛ این، حرام است. اصلاً چه دلیل و معنایی دارد که مسلمانی از برادر مسلمانش متنفر باشد؟ اگر مرتکب گناه و نافرمانی از الله شده است، باز هم نباید به‌طور مطلق کینه‌اش را به دل بگیرید یا به‌کلی از او متنفر شوید. تنها کافران سزاوار چنین کینه و تنفری هستند و مسلمان باید کینه‌ی کافران را در دل داشته باشد؛ زیرا هیچ خیری در آن‌ها نیست؛ اما مسلمان، حتی اگر گنه‌کار باشد و بر گناهش پافشاری کند، باز هم به‌خاطر ایمانی که دارد، بر ما واجب است که دوستش بداریم و متناسب با فسق و معصیتی که مرتکب می‌شود، از او ناراحت باشیم. اما مگر حب و بغض یا دوستی و تنفر، با هم یک‌جا جمع می‌شوند؟ می‌گوییم: آری؛ به‌خاطر ایمانی که دارد، دوستش بداریم و به‌خاطر فسقی که مرتکب می‌شود، از او ناراحت باشیم. مانند بیمار که طعم و رایحه‌ی داروی تلخ را دوست ندارد؛ اما دوست دارد دارو بخورد تا بهبود بیابد. مومن نیز همین‌گونه است و بدین خاطر که شما و او در اصلِ ایمان، یکی هستید و هر دوی شما ایمان دارید، نباید به‌خاطر معصیتی که مرتکب می‌شود، به‌طور مطلق کینه‌اش را به دل بگیرید؛ در صورتی که اگر هر دو جنبه را در نظر بگیرید، یعنی او را به‌خاطر ایمانش دوست بدارید و متناسب با معصیتی که مرتکب می‌شود، از او دل‌خور باشید، نتیجه‌اش این خواهد بود که نصیحتش کنید و آن‌چه را که برای خود می‌پسندید، برای او نیز بپسندید. لذا با او قطع رابطه نکرده، به او سلام کنید؛ مگر آن‌که قهر کردن باعث شود که به خود بیاید و بیندیشد که چرا دوست یا برادر مسلمانم با من قهر کرده است؛ در نتیجه دست از معصیت بردارد.

و اما از هم بریدن بدین معناست که دو مسلمان یا یک‌دیگر قطع رابطه کنند؛ یکی از حقوق مسلمانان بر یک‌دیگر این است که با هم ارتباط داشته باشند و از هم بریدن یا قطع ارتباط با هم‌دیگر جایز نیست؛ حتی قطع ارتباط با مسلمانِ گنه‌کار. از این‌رو انسان همسایه‌اش را گرامی می‌دارد؛ هرچند همسایه‌اش مرتکب گناه و معصیت شود؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِالله وَاليَوْم الآخِرِ فَليُكْرِمْ جَارَهُ»؛ یعنی: «هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد، همسايه‌اش را گرامی بدارد». لذا در نیکی کردن به همسایه کوتاهی نکنید و گرامی‌اش بدارید؛ و اگر اهل گناه و معصیت است، نصیحتش کنید. هم‌چنین برخی از مردم با نزدیکان و خویشاوندان خود قطع رابطه می‌کنند؛ توجیهشان این است که فلانی، اهل گناه و معصیت می‌باشد. این، اشتباه است؛ بلکه با خویشاوندانتان ارتباط داشته باشید؛ هرچند اهل گناه و معصیت باشند یا با شما قطع ارتباط کنند. چنان‌که ابوهریره می‌گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آن‌ها با من ارتباط ندارند؛ و من به آنان نیکی می‌کنم، ولی آن‌ها به من بد می‌کنند؛ من در برابر بدی‌هایشان شکیبایی می‌ورزم، ولی آن‌ها باز هم به من بدی می‌کنند. پیامبر فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفتی، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابرِ آنان با تو خواهد بود».([[107]](#footnote-107)) لذا اگر خویشاوندانت با تو ارتباط ندارند یا به تو بد می‌کنند، باز هم با آنان ارتباط داشته باش؛ پیامبر فرموده است: پیامبر فرمود: «وصل‌کننده‌ی راستین پیوندِ خویشاوندی، کسی نیست که به‌خاطر ارتباطی که خویشاوندانش با او دارند، با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند؛ بلکه کسی است که وقتی با او قطع رابطه می‌کنند، او ارتباطش را با آن‌ها حفظ می‌نماید».([[108]](#footnote-108))

روی‌گردانی از یک‌دیگر نیز برای مسلمانان روا نیست؛ روی‌گردانی هم به دل‌خوریِ قلبی اطلاق می‌شود و هم جنبه‌ی عملی دارد؛ لذا اگر احساس کردید که برادر مسلمانتان از شما دل‌خور است، از او دل‌جویی کنید یا اگر از شما روی گرداند یا به شما بی‌محلی کرد، شما به او نزدیک شوید و به او نیکی کنید:

﴿ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ٣٤﴾

[فصلت: ٣٤]

(بدی را) به بهترین شیوه پاسخ بده که اگر چنین کنی، ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی‌ست، چنان می‌شود که گویا دوستی صمیمی و نزدیک است.

اگر به این رهنمودهای الاهی و نبوی عمل کنیم، به خیر و نیکی فراوانی دست می‌یابیم و نتیجه‌اش را می‌بینیم؛ اما شیطان، ما را به بازی می‌گیرد و می‌گوید: فلانی که با تو قطع رابطه کرده است؛ پس چرا می‌خواهی با او ارتباط داشته باشی؟ او از تو روی می‌گرداند و به تو بی‌محلی می‌کند؛ آن‌وقت تو می‌خواهی نزدش بروی!

این، وسوسه‌ی شیطان است؛ اما متون کتاب و سنت نشان می‌دهد که روی‌گردانی از برادر مسلمان، جایز نیست. یکی از نشانه‌ها و مصادیق روی‌گردانی از دیگران، این است که انسان به دیگران بی‌محلی می‌کند یا شخصی با او سخن می‌گوید و او بی‌توجه یا از روی غرور و تکبر، صورت خود را به سمت دیگری می‌گرداند! این، جایز نیست. برخی از افراد، ادب نشستن در جمع را نمی‌دانند و حتی مانند چارپایان پُشت به دیگران می‌نشینند؛ این، از ادب به‌دور است. الله متعال در توصیف بهشتیان فرموده است که برادروار بر تخت‌هایی روبه‌روی یک‌دیگر قرار دارند.([[109]](#footnote-109)) روبه‌روی هم نشستن، از ادب و کار پسندیده‌ای‌ست؛ اما پشت به هم نشستن، رفتار ناپسندی‌ست که از ادب به‌دور است؛ ولی افسوس که برخی از افراد از تربیت اسلامی بهره‌ای ندارند!

برخی از مردم پس از اتمام نماز، کمی جلوتر می‌روند؛ این هم نمونه‌ای از پشت کردن به مردم است. به‌گمان بنده چنین رفتاری از روی خودبزرگ‌بینی‌ست؛ لذا اگر کسی را دیدید که چنین کاری می‌کند، با حکمت به او تذکر دهید که این کار، نمونه‌ای از پشت کردن به دیگران است. و اگر بگوید: «جا، تنگ بود و می‌خواستم راحت بنشینم»، به او می‌گوییم: برادر عزیز! برای این‌که راحت باشی، برخیز و جلو برو و به دیوار تکیه بزن؛ بدین‌سان پشتت به مردم نیست و خودت هم راحت‌تری.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

و می‌فرماید:

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائ‍دة: ٥٤]

در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

و می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ٢٩]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان.

**شرح**

مولف/ درباره‌ی نهی از کینه‌توزی و از هم بریدن و روی‌گردانی از یک‌دیگر به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده است؛ از آن جمله، این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

این آیه در ادامه‌ی آیه‌ای‌ست که الله متعال در آن دو گروه از مومنان را ذکر می‌فرماید که با یک‌دیگر می‌جنگند و گروه سومی از مسلمانان، آنان را با هم آشتی می‌دهند:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٠﴾ [الحجرات: ٩، ١٠]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، میانشان صلح برقرار کنید. و اگر یکی از این دو گروه، به گروه دیگر تجاوز نمود، با گروه تجاوزگر بجنگید تا به حکم الله بازگردد. و اگر (به حکم الله) بازگشت، در میانشان به عدالت و انصاف، صلح برقرار کنید و عدالت و دادگری پیشه نمایید. بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد. جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

لذا گروه سوم، در میان دو گروه میانجی‌گری می‌کند و برای برقراری صلح و آشتی در میان آنان، تلفات جانی و مالیِ دو طرف را عادلانه محاسبه می‌نماید.

این آیه، بیان‌گر این است که مومنان با یكدیگر برادرند؛ حتی آن‌دسته از ایشان که رویاروی هم قرار می‌گیرند و با هم می‌جنگند. لذا این آیه ردّی صریح بر خوارج است که ارتکاب گناه کبیره را کفر می‌دانند و می‌گویند: هرکه مرتکب گناه کبیره‌ای شود، کافر است! در صورتی که یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، این است که مسلمانان با یک‌دیگر بجنگند؛ با این حال الله متعال از دو گروه ستیزه‌گر و نیز از گروه میانجی به عنوان مومنان یاد نموده و فرموده است:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

از آن‌جا که الله متعال به میانجی‌گری و برقراری صلح و آشتی در میان دو گروه ستیزه‌گر حکم فرموده، پس بر ما واجب است که در میان دو نفر که با هم کینه و دشمنی دارند و هنوز کارشان به درگیری و قتل و خون‌ریزی نینجامیده است، میانجی‌گری کنیم تا دل‌خوری‌ها و کینه‌ها را کنار بگذارند و با هم آشتی کنند. در چنین شرایطی، به‌خاطر مصلحت، دروغ گفتن نیز جایز است؛ البته بهتر است که به جای دروغ گفتن، توریه کنیم تا زمینه‌ی سازش این دو نفر فراهم شود و با هم آشتی کنند.

دومین آیه‌ای مولف/ در این باب ذکر کرده، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائ‍دة: ٥٤]

ای مؤمنان! آن‌دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

الله متعال در این آیه بیان می‌فرماید که در برابر کسانی که از دینشان برگردند و مرتد شوند، کسانی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند؛ چراکه آن‌ها الله را می‌پرستند و از پیامبر پیروی می‌کنند. می‌دانید که پیروی از رسول‌الله یکی از مهم‌ترین اسباب و دلایل محبت الاهی‌ست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾

[آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

لذا اگر می‌خواهی که الله متعال تو را دوست داشته باشد، از رسول‌الله پیروی کن؛ راه، واضح و روشن است. الله می‌فرماید:

﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائ‍دة: ٥٤]

...الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

این، ویژگیِ مومن است که در برابر برادران مسلمانش متواضع و فروتن می‌باشد و در برابر کافران، سخت و شدید؛ یعنی در برابر کافران، نرمش و خواری نشان نمی‌دهد. لذا سرسختی و شدت یک مسلمان، باید در برابر کافران باشد و چنین رفتاری در برابر مسلمانان، حرام است. هم‌چنین برای مسلمان، روا نیست که با کافران سازش و دوستی کند یا در برابرشان به ذلت و خواری تن دهد؛ زیرا الله متعال برای مسلمانان، دینی قرار داده که فراتر و برتر از همه‌ی ادیان است. بر ما واجب است که کینه‌ی کافران را در دل داشته باشیم و آنان را دشمنان خود بدانیم و از یاد نبریم که آنان هیچ اقدامی در جهت نافع ما انجام نمی‌دهند و هر کاری که در تعامل با ما می‌کنند، در جهت منافع خودشان است و در این بده‌بستان‌ها، به دنبال این هستند که به اهداف شوم خود برسند؛ زیرا آن‌ها دشمن ما هستند؛ مگر می‌شود از دشمن، طمع خیر داشت؟ دشمن هر‌ چه‌قدر اظهار دوستی کند، باز هم دشمن است و دروغ می‌گوید؛ هیچ‌کس از الله که راز سینه‌ها را می‌داند، راست‌گوتر نیست؛ الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ﴾ [الممتحنة : ١]

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود مگیرید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوۡلِيَآءَۘ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَإِنَّهُۥ مِنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥١﴾

[المائ‍دة: ٥١]

ای مؤمنان! یهود و نصارا را به دوستی نگیرید. آنان دوستان یک‌دیگرند. هر کس از شما با آنان دوستی نماید، از جرگه­ی آنان است. بی‎گمان الله، گروه ستم‌کار را هدایت نمی‌کند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلَن تَرۡضَىٰ عَنكَ ٱلۡيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمۡ﴾ [البقرة: ١٢٠]

و یهود و نصارا هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر آن‌که از آیینشان پیروی کنی.

امکان ندارد که یهود و نصارا از مسلمانان راضی شوند؛ مگر آن‌که مسلمانان از خواسته‌ها و آیینِ آنان پیروی کنند؛ از این‌رو به روش‌های گوناگون می‌کوشند که مسلمانان را از دینشان برگردانند؛ گاه از طریق و ترویج بی‌بند و باری به‌وسیله‌ی تولید و پخش فیلم‌های مبتذل و تبلیغات گسترده از طریق سینمای مبتذل و ویران‌گر و البته هدفمند خویش؛ و گاه آشکارا به سوی کفر فرا می‌خوانند. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ٤١ وَأَتۡبَعۡنَٰهُمۡ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا لَعۡنَةٗۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ ٱلۡمَقۡبُوحِينَ ٤٢﴾ [القصص: ٤١، ٤٢]

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به‌سوی آتش فرامی‌خوانند و روز قیامت یاری نمی‌شوند. و در دنیا پیاپی بر آنان لعنت و نفرین فرستادیم و روز قیامت در شمار رانده‌شدگان قرار دارند.

شاهد موضوع این‌جاست که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾؛ یعنی: «در برابر مومنان، فروتن و متواضع هستند».

در سومین آیه‌ای که مولف/ ذکر کرده، آمده است:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ٢٩]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان.

این، وصف اصحاب پیامبر است که در برابر کافران، سرسختند؛ با آنان نه دوستی می‌کنند و نه در برابرشان نرمش و سازش از خود نشان می‌دهند؛ بلکه با یک‌دیگر مهربان هستند: ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾؛ یعنی: به یک‌دیگر مهر می‌ورزند و رفتار نرم و مهربانی نسبت به هم‌دیگر دارند؛ این، ویژگیِ مومنان است و عکس این ویژگی، نقص در ایمان به‌شمار می‌آید؛ یعنی کسی که به برادران ایمانی‌اش مهر نمی‌ورزد، ایمانش ناقص است و چه‌بسا از رحمت الاهی محروم می‌شود؛ زیرا کسی که مهر نورزد، مورد مهر و محبت قرار نمی‌گیرد. لذا تا می‌توانید سعی کنید که آتش بغض و کینه نسبت به هم‌کیشان خود را در دلتان خاموش کنید و به‌خاطر کالای ناچیز دنیا کینه‌ی هیچ مسلمانی را به‌دل نگیرید. اگر برادر مسلمانتان روی خوشی به شما نشان نمی‌دهد، شما گذشت کنید و با گشاده‌رویی با او رفتار نمایید و دل‌خوری‌ها را کنار بگذارید و تا می‌توانید از آن‌چه به کینه و دل‌خوری می‌انجامد، دوری کنید.

\*\*\*

1575- وعن أنسٍ أنَّ النَّبيّ قَالَ: «لا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَلا تَقَاطَعُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إخْوَاناً، وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أنْ يَهْجُرَ أخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ». [متفق عليه]([[110]](#footnote-110))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید، به هم‌دیگر حسادت نورزید، به هم پشت نکرده، با یک‌دیگر قطع رابطه نکنید و برادروار بندگانِ (نیک و عبادت‌گزارِ) الله باشید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد».

**شرح**

مولف/ پس از ذکر آیاتی درباره‌ی حرام بودن کینه‌ورزی نسبت به یک‌دیگر حدیثی بدین مضمون آورده است که انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید، به هم‌دیگر حسادت نورزید، به هم پشت نکرده، با یک‌دیگر قطع رابطه نکنید و برادروار بندگانِ الله باشید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد».

پیامبر در این حدیث از چهار چیز نهی فرموده است:

**یکم:** کینه و دشمنی نسبت به یک‌دیگر؛ لذا اگر در دلت نسبت به مسلمانی، کینه افتاد یا از کسی دل‌خور شدی، سعی کن که کینه و دل‌خوری را از قلبت بیرون بیندازی؛ بدین منظور به خوبی‌های آن شخص بنگر تا بدی‌هایش را از یاد ببری؛ هم‌چنان‌که پیامبر فرموده است: «هیچ مردِ مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن- يعني از همسر خویش- بد نَبَرد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد».([[111]](#footnote-111)) این، یعنی رعایت توازن و انصاف درباره‌ی خوبی‌ها و بدی‌های دیگران. برخی از مردم، فقط بدی‌های دیگران را می‌بینند و بر همین اساس هم قضاوت می‌کنند؛ برخی دیگر، فقط خوبی‌ها را می‌بینند و بدی‌ها را از یاد می‌برند؛ اما عدل و انصاف، این است که هر دو روی سکه را ببینیم؛ یعنی هم بدی‌ها را ببینیم و هم خوبی‌ها را؛ اما در عین حال، اهل عفو و گذشت باشیم؛ زیرا الله متعال، کسانی را که از خطای دیگران گذشت می‌کنند، دوست دارد. پس همین‌که از کسی دل‌خور شدی یا در دلت نسبت به او کینه‌ای پیدا شد، سعی کن که دل‌خوری و کینه را از میان ببری و خوبی‌هایش را به‌خاطر بیاور؛ اگرچه در میان شما سوء تفاهم پیش آمده است؛ ولی چه‌بسا او فردی محترم و نیک باشد که خیر و نیکی را دوست دارد؛ پس خوبی‌هایش را به یاد بیاور تا اشتباه‌هایی که در تعامل با تو مرتکب شده است، از خاطرت محو شود.

هم‌چنین در حدیثی آمده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «وَلا تناجشُوا». یعنی: «قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید». «لاتناجشُوا»، یعنی «نَجَش» نکنید. نَجَش، بدین معناست که شخصی، بی‌آن‌که قصد خریدِ کالایی را داشته باشد، برای فریب دادن خریدار یا به‌قصد بالا بردن سودِ فروشنده یا به‌ هر دو نیت، چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد این کالا را به فلان‌قیمت خریداری نماید. به عنوان مثال: کالایی را در بازار در معرضِ فروش می‌گذارید و هرکس، قیمتی می‌گوید و بدین‌سان، کالای شما، عملاً به مزایده گذاشته می‌شود. آخرین قیمتی که برای این کالا گفته‌اند، صدهزار تومان است؛ در این میان، شخصی برمی‌خیزد و قصد خرید ندارد؛ ولی صد و ده‌هزار تومان قیمت‌گذاری می‌کند. قصدش، فقط این است که مشتری را به خریدِ آن جنس، تحریک نماید و به‌اصطلاح بازارگرمی کند و قیمت کالا را به‌نفع فروشنده بالا ببرد. این، حرام است. اما اگر کسی، واقعاً از ابتدا قصد خرید داشته باشد، ولی در جریان قیمت‌های پیشنهادی، قیمت آن جنس به‌اندازه‌ای بالا برود که از خریدِ آن منصرف شود، اشکالی ندارد؛ زیرا بسیاری از مردم، هنگام مزایده، قیمتِ پیشنهادیِ خود را مناسب می‌دانند، ولی وقتی قیمت، بالا می‌رود، از خریدِ آن جنس منصرف می‌شوند؛ هیچ ایرادی بر این کار وارد نیست و اشکالی ندارد.

**دوم:** «وَلا تَحَاسَدُوا»؛ یعنی: یه یک‌دیگر حسادت نورزید. پیش‌تر درباره‌ی حسادت به‌طور مفصل سخن گفتیم.

**سوم:** «وَلا تَدَابَرُوا»؛ یعنی: به هم پشت نکنید. در این‌باره نیز توضیحاتی ارائه گردید.

**چهارم:** «وَلا تَقَاطَعُوا»؛ یعنی با یک‌دیگر قطع رابطه نکنید. به عبارت دیگر هر مسلمانی باید مطابق عُرف و بنا بر انگیزه‌‌ی ارتباط با هم‌کیشان خود، با برادر مسلمان خویش آمد و شد داشته باشد؛ انگیزه‌ی ارتباط، می‌تواند پیوند خویشاوندی، همسایگی، دوستی و هم‌صحبتی و امثال این‌ها باشد؛ در هر صورت مسلمان با هم‌کیش خود، ارتباط دارد و می‌داند که الله متعال کسانی را که پیوند خویشاوندی را رعایت می‌کنند، دوست دارد. در ادامه‌ی حدیث آمده است: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد». قهر کردن، خود بارزترین مصداق قطع رابطه است؛ بدین سان که برادر مسلمانش را می‌بیند و به او سلام نمی‌گوید یا از او روی می‌گرداند؛ این، حرام است؛ البته پیامبر قهر کردنی را که بنا بر مصلحت باشد، جایز قرار داده است؛ مثلاً شخصی مرتکب گناهی شده است و با او قهر می‌کنیم تا به این بیندیشد که چرا دوستم با من سخن نمی‌گوید؟ و در نتیجه به خود بیاید و گناه و اشتباهش را جبران کند یا توبه نماید. چنان‌که شخص پیامبر با سه تن از اصحابش که از شرکت در غزوه‌ی تبوک تخلف ورزیدند، قهر و قطع رابطه کرد. البته قهر کردن در اصل، حرام است. برخی از علما گفته‌اند: قهر کردن با کسی که آشکارا معصیت می‌کند، جایز است؛ ولی این دیدگاه، جای بحث و تأمل بیش‌تری دارد و از نظر ما، قهر کردن بیش از سه شبانه‌روز جایز نیست؛ مگر آن‌که مصلحتی در آن باشد.

\*\*\*

1576- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «تُفْتَحُ أبْوابُ الجَنَّةِ يَوْمَ الإثْنَيْنِ ويَوْمَ الخَمْيِسِ، فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئاً، إِلاَّ رَجُلاً كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أخِيهِ شَحْناءُ، فَيُقَالُ: أنْظِرُوا هَذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا، أَنْظِرُوا هَذَينِ حَتَّى يَصْطَلِحَا». [روايت مسلم]([[112]](#footnote-112))

وفي روايةٍ لَهُ: «تُعْرَضُ الأعْمالُ في كُلِّ يَوْمِ خَمِيسٍ وإثْنَيْن».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دروازه‌های بهشت در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه گشوده می‌شود و هر بنده‌ای که به الله شرک نیاورده است، آمرزیده می‌گردد؛ مگر کسی که میان او و برادر مسلمانش کینه‌ای وجود دارد؛ گفته می‌شود: آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به‌تأخیر بیندازید؛ آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به‌تأخیر بیندازید».

در روایتی دیگر از مسلم آمده است: «اعمالِ (مردم) در روز دوشنبه و پنج‌شنبه- به الله متعال- عرضه می‌شود»؛ و سپس همین مضمون را آورده است.

**شرح**

مولف، نووی/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دروازه‌های بهشت در روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه گشوده می‌شود و هر بنده‌ای که به الله شرک نیاورده است، آمرزیده می‌گردد؛ مگر کسی که میان او و برادر مسلمانش کینه‌ای وجود دارد؛ گفته می‌شود: آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به‌تأخیر بیندازید؛ آمرزش این دو را تا زمانی که آشتی کنند، به‌تأخیر بیندازید». لذا درمی‌یابیم که بر انسان واجب است که به کنار گذاشتن دل‌خوری و کینه نسبت به برادران مسلمانش مبادرت ورزد؛ و اگر این کار، برای نفس انسان، سنگین و دشوار بود، باز هم در جهت برطرف شدن دل‌خوری‌ها بکوشد و با صبر و شکیبایی و به امید پاداش الاهی دلش را نسبت به برادران خویش، پاک و صاف بگرداند و توجه داشته باشد که چنین کاری، پاداش و فرجامی بس نیک دارد؛ آن‌گاه که انسان به پاداش عملش بیندیشد، انجامِ آن برای او آسان می‌شود؛ هم‌چنین اگر به پیامد یا فرجام بدِ عملی بیندیشد، ترک کردن آن برایش آسان می‌گردد. اگر خودش نمی‌توانست برای رفع کینه‌ها و دل‌خوری‌ها نزد برادرش برود، فرد قابل اعتمادی را که مورد قبول هر دو طرف است، واسطه قرار دهد.

\*\*\*

270- باب: حرام بودن حسد

حسد، آروزی زوال نعمت از صاحب آن است؛ چه نعمتی دینی باشد و چه نعمتی دنیوی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ﴾ [النساء : ٥٤]

یا به آنان که الله از فضل و کَرَمش به آنان بخشیده است، حسد می‌ورزند؟!

در این باب می‌توان به حدیث انس اشاره کرد که در باب پیشین گذشت.([[113]](#footnote-113))

1577- عن أَبي هريرةَ: أنَّ النَّبيَّ قَالَ: «إيَّاكُمْ وَالحَسَدَ؛ فَإنَّ الحَسَدَ يَأكُلُ الحَسَنَاتِ كَمَا تَأكُلُ النَّارُ الحَطَبَ» أَوْ قَالَ: «العُشْبَ». [روايت ابوداود]([[114]](#footnote-114))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از حسد بپرهیزید؛ زیرا حسد، نیکی‌ها را از میان می‌برد؛ همان‌گونه که آتش، هیزم- یا فرمود: گیاه- را نابود می‌کند».

**شرح**

نووی/ بابی درباره‌ی حرام بودن حسد گشوده است.

حسادت، این است که انسان، از بابت نعمتی که الله به کسی بخشیده است، ناراحت باشد. مثلاً الله متعال، به کسی مال و ثروت یا همسر و فرزندان نیکی عنایت کرده یا او را از علم و دانش، برخوردار نموده است؛ حال، اگر کسی ناراحت باشد که خداوند به این بنده، چنین نعمت‌هایی ارزانی داشته، در حقیقت به او حسد ورزیده است. حسد، یکی از گناهان بزرگ می‌باشد. حسادت، یکی از ویژگی‌های یهودیان است؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم﴾ [البقرة: ١٠٩]

بسیاری از اهل کتاب، به سبب حسادتی که در وجودشان ریشه کرده، دوست دارند شما را که ایمان آورده­اید، به کفر بازگردانند.

و نیز می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۖ فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمٗا ٥٤﴾ [النساء : ٥٤]

یا به آنان که الله از فضل و کَرَمش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟! به‌راستی ما، به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت عطا کردیم و به آنان حکومت بزرگی دادیم.

پیامبر از حسد برحذر داشته و بیان فرموده است: همان‌گونه که آتش هیزم را در کام خود فرو می‌خورَد، حسد نیز نیکی‌ها را می‌خورَد. حسد، نوعی اعتراض بر تقدیر الاهی است؛ زیرا مگر چه کسی، این نعمت را به این بنده، ارزانی داشته است؟ آری؛ الله. لذا کسی که از خوشیِ برادرِ مسلمانش ناراحت است، در حقیقت از تقدیر الله متعال، ناراحت می‌باشد. ناگفته پیداست که هرکس بر تقدیر الهی اعتراض کند، در خطرِ بزرگی قرار دارد و هر لحظه، ممکن است دین و ایمانش را از دست بدهد.- پناه بر الله- گویا به مقابله و رقابت با تدبیر و تقدیر رب‌الارباب برخاسته است!

گاه حسد، آدم حسود را به تجاوز و تعدی به برادر مسلمانش وا می‌دارد یا این‌که او را بر آن می‌دارد که نزد دیگران به‌دروغ یا به‌راست از کسی که دارای نعمتی‌ست، بدگویی کند؛ آتشِ حسد در قلبِ حسود، زبانه می‌کشد و او را در آه و افسوس، و غم و اندوه فرو می‌برد و او را ناآرام و بی‌قرار می‌گرداند؛ زیرا نعمت‌هایی که الله به بندگانش می‌بخشد، بی‌شمار است و از آن‌جا که آدمِ حسود، چشمِ دیدنِ این‌همه نعمت را ندارد، حسادت در قلبش به‌جوش می‌آید و تمام وجودش را می‌سوزاند.

حسد، هیچ تغییری در تقدیر الهی ایجاد نمی‌کند؛ آدمِ حسود، هرچه کند و به هر اندازه که ناراحت و ناخوش باشد، و هر چه برای زوال نعمت از دوستان و اطرافیانش، سعی و تلاش نماید، هیچ کاری از پیش نمی‌برد؛ پیامبر به عبدالله بن عباس$ فرمود: «واعلَم: أَنَّ الأُمَّةَ لَو اجتَمعتْ عَلَى أَنْ ينْفعُوكَ بِشيْء، لَمْ يَنْفعُوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَد كَتَبَهُ اللَّهُ لَك، وإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوك بِشَيْء، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاَّ بَشَيْءٍ قد كَتَبَهُ الله عليْك»؛([[115]](#footnote-115)) یعنی: «بدان که اگر همه‌ی مردم، جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آن‌چه را که الله، برایت مقدَّر کرده است. و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر زیانی که الله، برایت رقم زده است».

در هر حال بر انسان واجب است همین‌که احساس کرد که به کسی حسادت می‌ورزد، تقوای الهی پیشه سازد و نفس خود را توبیخ و سرزنش کند و به آن بگوید: چرا به نعمتی که الله به دیگران داده است، حسادت می‌کنی؟ اگر این نعمت به تو داده می‌شد، آیا دوست داشتی که دیگران به تو حسادت کنند؟ حسادت تو، زیانی برای دیگران ندارد؛ بلکه به ضرر خودِ توست. و بدین‌سان نفس خویش را سرزنش کند تا حسادت را ترک نماید و به اطمینان و آرامش برسد. پروردگارا! ما را به سوی بهترین اخلاق و کردار رهنمون شو که تنها تو به سوی بهترین کردار و اخلاق سوق می‌دهی؛ اخلاق زشت و ناپسند را از ما دور بگردان و این، تنها از تو ساخته است.

\*\*\*

271- باب: نهی از تجسس و گوش دادن به سخن کسی که دوست ندارد به سخنش گوش داده شود

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَ لَا تَجَسَّسُواْ﴾ [الحجرات: ١٢]

و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

1578- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «إيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الحَدِيثِ، ولا تحسَّسوا وَلا تَجَسَّسُوا وَلا تَنَافَسُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَبَاغَضُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إخْوَاناً كَمَا أَمَرَكُمْ اللهُ؛ المُسْلِمُ أَخُو المُسْلِمِ، لا يَظْلِمُهُ، وَلا يَخْذُلُهُ وَلا يَحْقِرُهُ، التَّقْوَى ههُنَا، التَّقْوَى ههُنَا» وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ؛ «بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أنْ يَحْقِرَ أخَاهُ المُسْلِمَ، كُلُّ المُسْلِمِ عَلَى المُسْلِمِ حَرَامٌ: دَمُهُ، وَعِرْضُهُ، وَمَالُهُ؛ إنَّ اللهَ لا يَنْظُرُ إِلَى أجْسَادِكُمْ، وَلا إِلَى صُوَرِكُمْ، وَلكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وأعْمَالِكُمْ».

وَفِي رواية: «لا تَحَاسَدُوا، وَلا تَبَاغَضُوا، وَلا تَجَسَّسُوا، وَلا تَحَسَّسُوا، وَلا تَنَاجَشُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إخْواناً».

وفي رواية: «لا تَقَاطَعُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَلا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إخْواناً».

وَفِي رِواية: «لا تَهَاجَرُوا وَلا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ». [مسلم، همه‌ی این احادیث را روایت کرده و بخاری نیز بیش‌تر آن‌ها را روایت نموده است.]([[116]](#footnote-116))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است. و در پی عیب‌جویی از یک‌دیگر نباشید و به کنجکاوی و تجسس در کارهای دیگران نپردازید و- بر سرِ دنیا- رقابت و چشم و هم‌چشمی نکنید و به هم‌دیگر حسادت نورزید و با یک‌دیگر دشمنی و کینه نداشته باشید و به هم پشت نکنید و همان‌گونه که الله به شما فرمان داده است، برادروار، بندگان (نیک و عبادت‌گزارِ) الله باشید. مسلمان، برادرِ مسلمان است؛ به او ستم و خیانت نمی‌کند و او را خوار نمی‌گرداند». و با اشاره به سينه‌اش فرمود: «تقوا، این‌جاست؛ تقوا، این‌جاست» و افزود: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد. آبرو، مال و خون (جانِ) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است. همانا الله به جسم‌ها و چهره‌های شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه به دل‌ها و اعمالتان می‌نگرد».

در روایتی دیگر آمده است: «به هم‌دیگر حسادت نورزید و نسبت به یک‌دیگر دشمنی و کینه نداشته باشید و به کنجکاوی و تجسس در کارهای دیگران نپردازید و در پی عیب‌جویی از یک‌دیگر نباشید و قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید و برادروار، بندگان (نیک و عبادت‌گزارِ) الله باشید».

و در روایتی آمده است: «با هم قهر و قطع رابطه نکنید؛ به هم پشت نکرده، نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید و به هم‌دیگر حسادت نورزید و برادروار، بندگان (نیک و عبادت‌گزارِ) الله باشید».

و در روایتی آمده است: «با يک‌دیگر قهر نکنید؛ و هیچ‌کس به‌خاطر خود، معامله‌ی شخص دیگری را به‌هم نزند».

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن تجسس و کنجکاوی در کارهای دیگران گشوده است.

تجسس، بدین معناست که انسان در کارهای دیگران تجسس کنجکاوی کند و در پی کشف عیب‌هایشان باشد؛ فرقی نمی‌کند که به‌طور مستقیم به تجسس در کارهای دیگران و عیب‌جویی از آنان بپردازد یا این‌که از دستگاه‌های ضبط صوت یا تلفن و ابزارآلات امروزی استفاده کند؛ در هر صورت، کنجکاوی در کارهای دیگران و عیب‌جویی از آنان حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَ لَا تَجَسَّسُواْ﴾ [الحجرات: ١٢]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است. و به کنجکاوی و تجسس (در کارهای دیگران) نپردازید.

از آن‌جا که تجسس و کنجکاوی در کارهای دیگران، آزاررسانی به آن‌ها به‌شمار می‌آید، مولف/ پس از این آیه، آیه‌ی دیگری را آورده است که درباره‌ی آزاررسانی به مومنان است؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

تجسس، نوعی آزاررسانی به کسی‌ست که در کارَش کنجکاوی می‌کنند. این امر به کینه و دشمنی می‌انجامد؛ تجسس در کار دیگران، خودآزاری نیز محسوب می‌شود؛ زیرا کسی که در کار دیگران کنجکاوی می‌کند، خودش را نیز در زحمت می‌اندازد و برای این‌که سر از کار دیگران درآورَد، ناگزیر است که گاه به این‌جا و گاه به آن‌جا سَرَک بکشد. یکی از نمونه‌های تجسس و فضولی در کار دیگران، این است که درب خانه‌ی مردم پا به گوش بایستد تا بشنود که چه می‌گویند! آن‌گاه بر اساس این استراق سمع، دروغ و تهمت و گمان بد، شکل می‌گیرد.

سپس مولف/ حدیث ابوهریره آورده است که دارای مضامین متعددی‌ست و پیش‌تر درباره‌ی بیش‌ترِ آن‌ها سخن گفتیم. یکی از مهم‌ترین مواردی که در این حدیث ذکر شده، این است که پیامبر فرمود: «از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است». همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ﴾ [الحجرات: ١٢]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است.

نفرمود: از همه‌ی گمان‌ها بپرهیزید؛ بلکه فرمود: از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید؛ زیرا گمانی که مبتنی بر شواهد و قراین باشد، ایرادی ندارد و سرشت انسان، به‌گونه‌ای‌ست که گمان نیک یا بدش بر اساسِ شواهد و قراین قوی شکل می‌گیرد و انسان نمی‌تواند نسبت به این شواهد، بی‌تفاوت باشد؛ اما گمان محض که پایه و اساسی ندارد، همان چیزی‌ست که پیامبر از آن نهی فرموده و آن‌را بدترین نوع دروغ برشمرده است؛ زیرا وقتی انسان به کسی، گمانی می‌برد، در دلش چیزهای زیادی می‌آید و نفسش به او می‌گوید: فلانی، چنین و چنان کرد؛ فلانی چنین قصدی دارد یا چنین چیزهایی به ذهنش خطور می‌کند؛ از این‌رو پیامبر ظن و گمان بی‌پایه را بدترین نوع دروغ برشمرد.

در این حدیث هم‌چنین آمده است: «برادروار، بندگان (نیک و عبادت‌گزارِ) الله باشید»؛ یعنی بر هر مسلمانی واجب است که به معنای واقعیِ کلمه، برای هم‌کیش خود به‌سان یک برادر باشد؛ نه این‌که با او دشمنی کند. برخی از مردم در اثر یک معامله و سوءتفاهم کینه‌ی برادر مسلمانشان را به‌دل می‌گیرند. در صورتی که کینه‌توزی و دشمنی نسبت به سایر مسلمانان، حرام می‌باشد و بر هر مسلمانی واجب است که برادر هم‌کیشِ خود باشد، به او محبت کند، از او دفاع و پشتیبانی نماید و وظایف یک برادر در حق برادرش را انجام دهد و نسبت به برادر مسلمانش آن‌گونه باشد که پیامبر فرموده است: «مسلمان، برادرِ مسلمان است؛ به او ستم و خیانت نمی‌کند، او را خوار نمی‌گرداند و به او دروغ نمی‌گوید».

سپس رسول‌الله فرمود: «تقوا، این‌جاست» و به سینه‌اش اشاره کرد؛ یعنی تقوا در دل است. وقتی دل باتقوا و پرهیزگار باشد، همه‌ی اندام و جوارح انسان، تقوا پیشه می‌کنند و اگر دل خداترس نباشد، سایر اندام و جوارح نیز بی‌تقوا خواهند بود. همان‌گونه که رسول‌الله فرموده است: «أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسدَ الجَسَدُ كُلُّه: أَلاَ وَهِي القَلْبُ».([[117]](#footnote-117)) یعنی: «بدانید که در بدن، پاره‌گوشتی‌ست که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». بنابراین اگر در دلِ انسان، تقوا و خوف و خشیت الاهی باشد، همه‌ی اعمال انسان، نیک و شایسته خواهد بود؛ زیرا اعمال انسان، تابع قلب اوست. برخی از مردم، این حدیث را دستاویز قرار داده‌اند و همین‌که آن‌ها را به انجام کار نیکی فرامی‌خوانیم، می‌گویند: اصل، نیت است؛ قلب انسان، باید پاک باشد؛ یا می‌گویند: تقوا در دل است. وقتی به شخصی تذکر می‌دهید که تراشیدن ریش، حرام و تقلید از مشرکان و مجوسیان است یا همین‌که می‌گویید: گذاشتن ریش، روش پیامبران و بندگان نیک خداست، در پاسخ می‌گوید: تقوا در دل است. در پاسخ چنین شخصی باید بگوییم: آری؛ تقوا در دل است؛ اما تو، دروغ می‌گویی؛ زیرا اگر راست می‌گفتی و باتقوا بودی، از خدا می‌ترسیدی و این عمل حرام را ترک می‌کردی؛ چون محال است که در قلب کسی تقوا باشد، ولی اندام و جوارح او، از الله متعال نافرمانی کنند.

این حدیث نبوی، رهنمود و آیین‌نامه‌ی جامعی‌ست که شایسته است هر مسلمانی، آن‌را اساسِ زندگیِ خویش قرار دهد و از رهنمودهای اخلاقی آن بهره برگیرد و از آن‌چه که پیامبر نهی فرموده است، دوری نماید تا به خیر و نیکیِ فراوانی دست یابد.

\*\*\*

1579- وعن معاويةَ قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «إنَّكَ إنِ اتَّبَعْتَ عَوْرَاتِ المُسْلِمينَ أفْسَدْتَهُمْ، أَوْ كِدْتَ أنْ تُفْسِدَهُمْ». [حدیث صحیحی‌ست كه ابوداود با اِسناد صحیح روایت کرده است.]([[118]](#footnote-118))

**ترجمه:** معاويه مي‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «اگر در پیِ آشکار کردن عیوب و مسایل پنهان مسلمانان برآیی، آنان را فاسد می‌کنی یا نزدیک است که ایشان را خراب بگردانی».

1580- عن ابن مسعودٍ أنَّهُ أُتِيَ بِرَجُلٍ فَقِيلَ لَهُ: هَذَا فُلاَنٌ تَقْطُرُ لِحْيَتُهُ خَمْراً، فَقَالَ: إنَّا قَدْ نُهِيْنَا عَنِ التَّجَسُّسِ، ولكِنْ إنْ يَظْهَرْ لَنَا شَيْءٌ، نَأخُذْ بِهِ». [حدیث حسن صحیحی‌ست كه ابوداود با اِسنادی بر طبق شرط بخاری و مسلم روایت کرده است.]([[119]](#footnote-119))

**ترجمه:** از ابن‌مسعود روایت است که مردی را نزد وی آوردند و گفتند: این، فلانی‌ست که ریشِ او آغشته به قطرات شراب است. فرمود: «ما از تجسس و کنکاش در کار دیگران منع شده‌ایم؛ ولی اگر چیزی برایمان نمایان شد، به موجب آن- به مجازات شرعی یا تعزیر- عمل می‌کنیم».

\*\*\*

272- باب: نهی از بدگمانی به مسلمانان بدون ضرورت

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞ﴾ [الحجرات: ١٢]

ای مؤمنان! از بسیاری از گمان‌های بد بپرهیزید که بی‌شک برخی از گمان‌ها، گناه است.

1581- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «إيَّاكُمْ والظَّنَّ، فإنَّ الظَّنَّ أكْذَبُ الحَدِيثِ». [متفق عليه]([[120]](#footnote-120))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا گمان بد، بدترین نوع دروغ است».

**شرح**

این احادیث، بیان‌گر این است که مسلمان به کنجکاوی درباره‌ی برادران مسلمانش نمی‌پردازد و در پیِ کشفِ عیوب و مسایل پنهانشان برنمی‌آید؛ بلکه متناسب با رفتارِ ظاهر و نمایانشان با آنان تعامل و برخورد می‌کند؛ لذا کاری به اسرارشان ندارد و در پیِ عیب‌جویی از آنان یا فضولی در کارهایشان نیست. همان‌گونه که در حدیث معاویه آمده است: اگر انسان در پیِ آشکار کردن عیوب و مسایل پنهان مسلمانان برآید، آنان را فاسد می‌کند یا نزدیک است که ایشان را خراب بگرداند»؛ زیرا بسیاری از مسایل، میان انسان و پروردگارِ اوست و کسی جز الله آن‌را نمی‌داند. در این صورت، ممکن است که الله آن بنده را در ستر و پوشش خود قرار دهد یا این‌که بنده توفیق توبه بیابد و وضعیتش خوب شود؛ اما اگر کسی در پی کنجکاوی از اسرار و اعمال پوشیده‌‌ی آن بنده برآید تا بفهمد که فلانی چه می‌کند یا چه می‌گوید، و پس از سَرک کشیدن در کار او، هر جایی به‌صراحت یا به‌کنایه بازگو نماید که فلانی چه گفته یا چه کرده است، در این صورت، آن بنده را خراب کرده و رازی را که میان او و پروردگارش بوده، برملا نموده است. این، در حالی‌ست که پیامبر فرموده است: «لا تُؤذُوا الْمُسْلِمِينَ وَلا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ، فَإِنَّهُ مَن تتبع عَوْرَاتِهِمْ، فضحهُ اللّهُ وَلَوْ فِي بَيْتِ أمِّهِ»؛ یعنی: «مسلمانان را میازارید و در پی عیب‌جویی و ریختن آبروی آن‌ها نباشید؛ به‌یقین هرکس، در پی ریختن آبروی برادرش باشد، الله متعال او را رسوا می‌گرداند؛ اگرچه در خانه‌ی مادرش باشد».

این، سزای کسی‌ست که آبروی برادر مسلمانش را می‌ریزد؛ لذا در و دیوار هم از آبروی چنین کسی حفاظت نمی‌کند و الله متعال چنین کسی را حتی در خانه‌ی مادرش نیز رسوا می‌گرداند.

در حدیث ابن‌مسعود آمده است: مردی را نزد وی آوردند و گفتند: این، فلانی‌ست که ریشِ او آغشته به قطرات شراب است. فرمود: «ما از تجسس و کنکاش در کار دیگران منع شده‌ایم؛ ولی اگر چیزی برایمان نمایان شد، به موجب آن- به مجازات شرعی یا تعزیر- عمل می‌کنیم». این، نشان می‌دهد که تجسس و کنجکاوی در کار دیگران، جایز نیست. مولف/ سپس در باب نهی از بدگمانی به مسلمانان، به حدیث ابوهریره و آیه‌‌ای از سوره‌ی «حجرات» اشاره کرده است؛ پیش‌تر درباره‌ی آیه و حدیث مذکور سخن گفتیم.

\*\*\*

273- باب: حرام بودن تحقیر مسلمانان

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّۖ وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِۖ بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن لَّمۡ يَتُبۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ١١﴾ [الحجرات: ١١]

ای مؤمنان! هیچ گروهی نباید گروه دیگری را مسخره کند؛ چه بسا (آن‌ها که مسخره می‌شوند) از این‌ها (که مسخره می‌کنند،) بهتر باشند. و نیز زنان نباید سایر زنان را مسخره نمایند؛ چه‌بسا زنانی که مسخره می‌شوند، از زنانی که مسخره‌ می‌کنند، بهتر باشند. و به عیب‌جویی از یک‌دیگر نپردازید و هم‌دیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید. پس از ایمان آوردن، فسق و بدکاری، نام و رسم بدی‌ست. و کسانی که توبه نکنند، ستم‌کارند.

و می‌فرماید:

﴿وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ١﴾ [الهمزة: ١]

وای بر هر عیب‌جوی مسخره‌گری!

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن تحقیر یا خوار شمردن مسلمانان گشوده است. تحقیر مسلمان، بدین معناست که او را به‌ریشخند بگیرند یا از جایگاه و منزلتش بکاهند یا به او طعنه بزنند. این، حرام و ستم و جفا در حق مسلمانی‌ست که الله متعال احترامش را بر دیگران واجب قرار داده است؛ زیرا به‌فرموده‌ی پیامبر اکرم، مسلمان، برادر مسلمان است و به او ستم نمی‌کند. سپس مولف/ این آیه را ذکر کرده که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَسۡخَرۡ قَوۡمٞ مِّن قَوۡمٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ وَلَا نِسَآءٞ مِّن نِّسَآءٍ عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهُنَّ﴾ [الحجرات: ١١]

ای مؤمنان! هیچ گروهی نباید گروه دیگری را مسخره کند؛ چه بسا (آن‌ها که مسخره می‌شوند) از این‌ها (که مسخره می‌کنند،) بهتر باشند. و نیز زنان نباید سایر زنان را مسخره نمایند؛ چه‌بسا زنانی که مسخره می‌شوند، از زنانی که مسخره‌ می‌کنند، بهتر باشند.

الله متعال در این آیه، مومنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾: «ای مومنان!»؛ این خطاب، بیان‌گر این است که دستوری که به شما داده می‌شود، جزو لوازم ایمان است و مخالفت با آن، یا عدم عمل به آن، نقص در ایمان به‌شمار می‌آید؛ زیرا بیان یک حُکم پس از ندا یا خطاب، برای جلب توجه مخاطب به پیامی‌ست که به او داده می‌شود. مسخره کردن یا به ریشخند گرفتن، اَشکال گوناگونی دارد؛ مانند این‌که چه ادای کسی را درآورند؛ یا چه شکل و قیافه‌ی کسی را مسخره کنند بر قد و قامت او خرده بگیرند! همه‌ی این‌ها استهزا و به‌ریشخند گرفتن دیگران است که حرام می‌باشد. الله متعال می‌فرماید: ﴿عَسَىٰٓ أَن يَكُونُواْ خَيۡرٗا مِّنۡهُمۡ﴾؛ یعنی: «چه‌بسا آنان‌که مسخره می‌شوند، از کسانی که مسخره می‌کنند، بهتر باشند». و همین تعبیر را درباره‌ی زنان نیز بیان می‌فرماید.

در ادمه‌ی این آیه آمده است: ﴿وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾؛ یعنی: «از خودتان عیب‌جویی نکنید». روشن است که انسان، عیب خودش را بیان نمی‌کند؛ لذا مفهوم آیه این است که از یک‌دیگر عیب‌جویی نکنید؛ اما این مفهوم را از آن جهت با واژه‌ی ﴿أَنفُسَكُمۡ﴾ بیان فرمود که مسلمان، برادر مسلمان است و هر کسی، برادرش را هم‌سان خود می‌داند. از این‌رو ﴿وَلَا تَلۡمِزُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ بدین معناست که از یک‌دیگر یا از برادران خود عیب‌جویی نکنید. و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنَابَزُواْ بِٱلۡأَلۡقَٰبِ﴾؛ یعنی: به‌قصد استهزا، هم‌دیگر را با لقب‌های زشت صدا نزنید. ﴿بِئۡسَ ٱلِٱسۡمُ ٱلۡفُسُوقُ بَعۡدَ ٱلۡإِيمَٰنِ﴾؛ یعنی: «پس از ایمان آوردن، فسق و بدکاری، اسم و رسم بدی‌ست». به عبارت دیگر: اگر انسان، از برادر مسلمانش عیب‌جویی کند یا او را به‌ریشخند بگیرد، فاسق و بدکار است. این، نشان می‌دهد که مسخره کردن دیگران و نیز صدا زدن آن‌ها با القاب زشت، جزو گناهان کبیره است. ﴿وَمَن لَّمۡ يَتُبۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾؛ یعنی کسی که به این گناهان ادامه دهد و به سوی الله توبه نکند، ستم‌کار است.

سپس مولف/ آیه‌ی دیگری ذکر کرده است:

﴿وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ ١﴾ [الهمزة: ١]

وای بر هر عیب‌جوی مسخره‌گری!

واژه‌ی ﴿وَيۡلٞ﴾ برای هشدار به‌کار می‌رود و در چند جای قرآن آمده است. ﴿هُمَزَةٖ﴾ یعنی عیب‌جویی که با زبانش از دیگران بدگویی می‌کند و ﴿لُّمَزَةٍ﴾ به مسخره‌گری اطلاق می‌گردد که با ادا و اطوار، دیگران را به‌ریشخند می‌گیرد.

\*\*\*

1582- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «بِحَسْبِ امْرِئٍ مِنَ الشَّرِّ أنْ يَحْقِرَ أخَاهُ المُسْلِم». [روايت مسلم]([[121]](#footnote-121))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد».

1583- وَعِن ابن مسعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ قال: «لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ مَنْ كَانَ في قَلْبِهِ مثْقَالُ ذَرَّةٍ مَنْ كِبرٍ»؛ فقال رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا، ونعلهُ حَسَنَةً؟ قال: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الجَمالَ؛ الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ». [روایت مسلم]([[122]](#footnote-122))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که در قلبش به‌اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود». شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است».

1584- وعن جُندب بن عبدِ الله قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «قَالَ رَجُلٌ: وَاللهِ لا يَغْفِرُ اللهُ لِفُلانٍ، فَقَالَ اللهُ: مَنْ ذا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أنْ لا أغْفِرَ لِفُلانٍ؟ إنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ، وَأحْبَطْتُ عَمَلَكَ». [روایت مسلم]([[123]](#footnote-123))

**ترجمه:** جندب بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی گفت: قسم به الله که الله، فلانی را نمی‌آمرزد؛ الله فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی حرام بودن تحقیر مسلمان یا خوار شمردن اوست. مولف/ در این‌باره به حدیثی بدین مضمون اشاره کرده است که ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «همین قدر بدی برای بد بودن شخص، کافی‌ست که برادر مسلمانش را کوچک بشمارد». لذا تحقیر مسلمان، به‌اندازه‌ای زشت و ناپسند است که اگر انسان فقط مرتکب همین یک عمل شود، برای بد بودن او کافی‌ست! پس هیچ‌گاه برادر مسلمانتان را خوار نکنید و او را کوچک نشمارید؛ نه در رابطه با پوشاک و لباسش و نه به‌خاطر شکل و قیافه یا وضعیت ظاهری‌اش. برادر مسلمانمان حق و حقوقی بر ما دارد و بر ما واجب است که احترامش را حفظ کنیم. حدیث ابن‌مسعود و جندب بن عبدالله$ نیز بیان‌گر حرام بودن تحقیر مسلمان است. ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که در قلبش به‌اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود». شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ پیامبر فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد». آری؛ الله متعال در ذات و صفات و افعالش زبیاست و زبیایی را دوست دارد؛ لذا انسان هرچه زیباتر باشد، نزد الله محبوب‌تر است؛ البته به‌شرطی که در چارچوب شریعت و در حدّ وسع و توان خویش، به خودش برسد؛ نه این‌که دست و بالَش بسته باشد و برای تجمل و شیک‌پوشی، از این و آن، قرض بگیرد! الله متعال دوست دارد که وقتی نعمتی به بنده‌اش می‌بخشد، اثرش را بر او ببیند.

جندب بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی گفت: قسم به الله که الله، فلانی را نمی‌آمرزد؛ الله فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم».

پناه بر الله! آن مرد کلمه‌ای گفت که با آن، دنیا و آخرت خود را تباه کرد؛ زیرا به خود فریفته شد و برادرش را تحقیر نمود و قسم خورد که الله متعال، فلانی را نمی‌بخشد! اما الله متعال بر خلافِ پندار این مرد، آن شخص را بخشید؛ زیرا گناهش کم‌تر از شرک بود یا این‌که الله متعال به آن‌شخص توفیق توبه داد و توبه‌اش را پذیرفت؛ اما عملِ کسی را که چنین جسارتی کرده و گفته بود که الله فلانی را نمی‌آمرزد، تباه و باطل گردانید. الله متعال بر همه چیز، چیره است و هیچ‌کس را یارای جسارت در برابر او نیست و نمی‌تواند به‌ناحق به نام پروردگار سوگند بخورد؛ ولی اگر سوگند کسی به‌حق و درست باشد، نه تنها جسارت به‌شمار نمی‌آید، بلکه الله متعال چنین سوگندی را تحقق می‌بخشد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «رُبَّ أَشْعثَ أغبرَ مدْفُوعٍ بالأَبْوَابِ لَوْ أَقْسمَ عَلَى اللَّهِ لأَبرَّهُ»؛([[124]](#footnote-124)) یعنی: «چه‌بسا شخصِ ژولیده‌موی، غبارآلود و رانده از هر دری، به نام الله سوگند یاد می‌کند و الله، سوگندش را محقق می‌سازد».

\*\*\*

274- باب: نهی از شماتت مسلمان و اظهار شادی در گرفتاری‌ها و مشکلاتش

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلۡفَٰحِشَةُ فِي ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [النور : ١٩]

به‌راستی آنان که دوست دارند کارهای خیلی زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت خواهند داشت.

1585- وعَن وَائِلَةَ بن الأسقعِ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لا تُظْهِرِ الشَّمَاتَةَ لأَخِيكَ فَيَرْحَمَهُ اللهُ وَيَبْتَلِيكَ». [و ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[125]](#footnote-125))

**ترجمه:** واثله بن اسقع مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برای ناراحتی و گرفتاریِ برادر مسلمانت اظهار شادی نکن که الله بر او رحم می‌کند (و او را از غم و غصه رهایی می‌بخشد) و تو را گرفتار می‌گرداند».

[نووی:] در این‌باره حدیث ابوهریره که در باب پیشین گذشت، صادق است: «كُلُّ المُسْلِمِ عَلَى المُسْلِمِ حَرَامٌ[: دَمُهُ، وَعِرْضُهُ، وَمَالُهُ]»؛([[126]](#footnote-126)) یعنی: «آبرو، مال و خون (=جانِ) هر مسلمانی بر سایر مسلمانان، حرام است».

\*\*\*

275- باب: حرام بودن طعنه زدن بر نسب‌های ثابت‌شده در ظاهر شریعت

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

1586- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «اثْنَتَان في النَّاسِ هُمَا بِهِم كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ، وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ». [روایت مسلم]([[127]](#footnote-127))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی‌ست: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

\*\*\*

276- باب: نهی از تقلب و دغل‌بازی

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [احزاب:58]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

1587- وعن أَبي هريرةَ: أنَّ رسول الله قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاَحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا». [روایت مسلم]([[128]](#footnote-128))

وَفِي روايةٍ لَهُ: أنَّ رسول الله مَرَّ عَلَى صُبْرَةِ طَعَامٍ فَأدْخَلَ يَدَهُ فِيهَا فَنَالَتْ أصابِعُهُ بَلَلاً، فَقَالَ: «مَا هذَا يَا صَاحِبَ الطَّعَامِ؟» قَالَ: أصَابَتهُ السَّمَاءُ يَا رسول الله؛ قَالَ: «أفَلا جَعَلْتَهُ فَوقَ الطَّعَامِ حَتَّى يرَاهُ النَّاسُ؟ مَنْ غشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا».

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که بر ضدّ ما اسلحه به‌دست گیرد، از ما نیست؛ و آن‌که با ما تقلب و دغل‌بازی کند، از ما نیست».

و در روایتی دیگر از مسلم آمده است: رسول‌الله از کنار توده‌ای گندم گذشت و دستش را در آن فرو بُرد؛ انگشتان مبارک، خیس شد؛ فرمود: «ای صاحب گندم! این، چیست؟» پاسخ داد: ای رسول‌خدا! آب باران به آن خورده است. فرمود: «پس چرا آن‌را در قسمت بالا نگذاشته‌ای تا مردم آن‌را ببینند؟ هرکه ما را فریب دهد، از ما نیست».

1588- وعنه: أنَّ رسول الله قَالَ: «لا تَنَاجَشُوا». [متفق عليه]([[129]](#footnote-129))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید».

1589- وعن ابن عمر$ أنَّ النَّبِيَّ نَهى عَنِ النَّجَشِ. [متفق عليه]([[130]](#footnote-130))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: پیامبر از "نَجَش" نهی فرمود.([[131]](#footnote-131))

1590- وعنه قَالَ: ذَكَرَ رَجُلٌ لِرَسُولِ الله أنَّهُ يُخْدَعُ في البُيُوعِ؟ فَقَالَ رسول الله: «مَنْ بَايَعْتَ، فَقُلْ: لا خِلاَبَةَ». [متفق عليه]([[132]](#footnote-132))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: مردی به رسول‌الله عرض کرد که در معاملات، فریبش می‌دهند. رسول‌الله فرمود: «با هرکه معامله می‌کنی، بگو: به‌شرطی که فریبی در کار نباشد».([[133]](#footnote-133))

1591- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ خَبَّبَ زَوْجَةَ امْرِئٍ، أَوْ مَمْلُوكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا». [روایت ابوداود]([[134]](#footnote-134))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه همسرِ کسی یا برده‌ی او را فریب دهد- و او را به نافرمانی تحریک کند-، از ما نیست».

**شرح**

مولف/ در دو باب پیشین به دو موضوع شماتت و طعنه زدن در نَسَب پرداخته است.

**شماتت،** یعنی شادمانی در برابر بیچارگی ناراحتی یا گرفتاریِ دیگران که حرام است و منافی با این فرموده‌ی الاهی‌ست که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند.

هیچ برادری دوست ندارد که برادرش را شماتت کند یا به‌خاطر گرفتاریِ برادرش شادی نماید. شماتت، نوعی مردم‌آزاری‌ست و نیز منافی با این فرموده‌ی الله می‌باشد که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که واثله بن اسقع مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برای ناراحتی و گرفتاریِ برادر مسلمانت اظهار شادی نکن که الله بر او رحم می‌کند (و او را از غم و غصه رهایی می‌بخشد) و تو را گرفتار می‌گرداند».

**طعنه زدن در نَسَب،** بدین معناست که مثلاً به کسی بگویند: تو از فلان‌خانواده هستی که هیچ خیری در آن‌ها نیست یا به هر نحوی به نسب کسی طعنه بزنند. مولف/ در این‌باره حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی‌ست: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

نوحه‌گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردنِ صداهایی از خود، مانندِ صدا و بقبقو کردنِ کبوتر است. نوحه‌گری یا شیون و فریاد بر مرگِ مرده، حرام می‌باشد و پیامبر، زنِ نوحه‌خوان و شنونده‌ی آن‌را نفرین کرده است. یکی از مصادیق نوحه‌گری بر مُرده، این است که امروزه مردم برای عزا یا پُرسه‌ی میّت در خانه‌اش جمع می‌شوند و بازماندگان میّت با غذا و خرما و امثالِ آن، از آن‌ها پذیرایی می‌کنند؛ این، نوعی نوحه‌گری و حرام است؛ زیرا صحابی بزرگوار، جریر بن عبدالله بَجَلی می‌گوید: «ما جمع شدن در خانه‌ی میّت و غذا درست کردن را جزو نوحه‌گری به‌شمار می‌آوردیم». صحابه# این عمل را نوحه‌گری به‌شمار می‌آوردند؛ از این‌رو بازماندگان مُرده، نباید درب خانه‌ی خود را برای عزا و پُرسه، بگشایند؛ زیرا بدعت و کاری ناشایست است و صحابه# چنین کاری نمی‌کردند؛ به‌ویژه این‌که این کار، نوعی اعتراض بر قضا و قَدَر الاهی‌ست. در صورتی که بر انسان واجب است که به تقدیر الاهی راضی باشد؛ لذا درب خانه‌اش را برای پُرسه و عزا باز نکند؛ هرکه خواسته باشد، به او تسلیت بگوید، در کوچه و بازار یا مسجد، او را می‌بیند و به او تسلیت می‌گوید. این در رابطه با مردان است؛ پُرسه و مجلس عزا به صورتی که امروزه مرسوم شده، برای زنان، بدتر است. خلاصه این‌که پیامبر فرموده است: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی‌ست: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

این‌که دلیل نمی‌شود که چون بیش‌تر مردم پُرسه می‌گیرند یا این کار را می‌کنند، ما هم این کار را انجام دهیم! الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [الأنعام: ١١٦]

و اگر از بیش‌تر مردمِ روی زمین پیروی کنی، تو را از راه الله منحرف می‏کنند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ وَلَوۡ حَرَصۡتَ بِمُؤۡمِنِينَ ١٠٣﴾ [يوسف: ١٠٢]

هر چقدر که مشتاق (و آرزومندِ ایمان آوردنشان) باشی، (باز هم) بیش‌تر مردم ایمان نمی‌آورند.

اساس، عمل‌کرد مردم نیست؛ بلکه مدار اعمال بر کتاب و سنت پیامبر و روش خلفای راشدین و عمل‌کرد صحابه# می‌باشد؛ هیچ‌یک از آن‌ها پُرسه نگرفت و درب خانه‌اش را برای عزا و پرسه باز نکرد؛ آن‌ها چیزی به نامِ غذای پُرسه نداشتند؛ بدین معنا که پس از مرگ کسی در خانه‌‌اش برای غذا خوردن جمع نمی‌‌شدند؛ بلکه این عمل را نمونه‌ای از نوحه‌گری می‌دانستند؛ لذا به‌شدت از آن دوری می‌کردند؛ زیرا نوحه‌گری یکی از خصلت‌های کفر و جاهلی‌ست و پیامبر زنِ نوحه‌خوان و شنونده‌اش را نفرین کرده است.

\*\*\*

277- باب: حرام بودن پیمان‌شکنی و خیانت

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ﴾ [المائ‍دة: ١]

ای مؤمنان! به پیمان‌ها وفا کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الإسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

**شرح**

نووی/ باب درباره‌ی حرام بودن پیمان‌شکنی و خیانت گشوده است.

خیانت یا نارو زدن، بر خلافِ امانت‌داری‌ست. نارو زدن، می‌تواند با پیمان‌شکنی باشد یا با خیانت در امانت؛ البته عهد و پیمان، خود یک نوع امانت است.

مولف/ درباره‌ی حرام بودن پیمان‌شکنی و خیانت به آیاتی استدلال کرده که درباره‌ی وجوب وفاداری‌ست؛ زیرا هر چیزی با ضدّ خود، شناخته می‌شود. نخستین آیه‌ای که مولف/ در این‌باره ذکر کرده، این فرموده‌ی الله متعال است که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ﴾ [المائ‍دة: ١]

ای مؤمنان! به پیمان‌ها وفا کنید.

یعنی: هر پیمانی که می‌بندید، به شروط آن، به‌طور کامل عمل کنید. این پیمان‌ها، شامل همه‌ی قراردادها می‌شود؛ از جمله قراردادهای مالی و معاملات یا داد و ستدها؛ لذا هنگامی که دو نفر با هم معامله می‌کنند، باید به شروطی که در ضمن معامله می‌پذیرند، پای‌بند باشند؛ مثلاً اگر خانه‌ای را به برادر مسلمانتان می‌فروشید و در ضمن معامله شرط می‌گذارید که یک سال در آن خانه سکونت کنید، بر خریدار واجب است که به این پیمان، وفادار باشد؛ یا به خریدار اعلام می‌کنید که خانه، فلان‌عیب را دارد و با وجود همان عیب، خانه را به او می‌فروشید و او هم می‌پذیرد؛ در این صورت، خریدار حق ندارد که به بهانه‌ی عیبی که خودش از آن اطلاع داشته و آن‌را پذیرفته است، معامله را به‌هم بزند.

شایان ذکر است که برخی از فروشندگان به‌رغم این‌که از عیبِ کالای خود باخبرند، به مشتری می‌گویند: کالا، همین است که می‌بینی؛ هر عیبی که داشته باشد، به خودت مربوط می‌شود؛ می‌خواهی پولش را بده و اگر عیبی داشت، به من ربطی ندارد. در صورتی که فروشنده از عیب کالایش باخبر است؛ این دغل‌بازی و تقلب است؛ زیرا اگر عیب کالایش را بگوید، قیمتش کاهش می‌یابد؛ لذا این‌که مشتری را متردد بگذارد و عیبب کالا را بیان نکند، حتی اگر مشتری، با همین شرط کالا را خریداری نماید، شخصِ فروشنده که نقص یا عیب کالا را کتمان کرده است، روز قیامت پاسخ‌گو خواهد بود و طرح این شرط، سودی به حالش ندارد؛ به عبارت دیگر: فروشنده، باید عیب کالایش را آشکارا بگوید و هیچ‌یک از عیوبی را که می‌داند، کتمان نکند؛ اما اگر کسی، کالایی را بفروشد و نبودِ عیب را شرط معامله قرار ندهد و بگوید: کالا همین است که می‌بینی،- سالم یا عیب‎ناک- آن را به تو فروختم؛ و واقعاً از عیبی که در آن بوده، خبر نداشته است. آن‌گاه پس از یک یا دو روز، آن عیب مشخص می‌شود؛ در این حالت، هیچ اِشکالی بر فروشنده وارد نیست و فروشنده، تقلب نکرده است.

خلاصه این‌که اگر عیبی در کالای مورد معامله وجود دارد، بر فروشنده واجب است که آن را به خریدار بگوید؛ و اگر عیبی سراغ نداشت، می‌تواند شرط بگذارد که جنس فروخته‌شده را پس نمی‌گیرد.

یکی از نمونه‌های وفای به عهد، پای‌بندی زن و مرد به شروط ضمن عقد است؛ یعنی پای‌بندی به شرط‌هایی که در عقد ازدواج، زن و مرد برای یک‌دیگر می‌گذارند؛ مثلاً زن شرط می‌گذارد که با خانواده‌ی شوهرش زندگی نکند و مسکن مستقلی داشته باشد و مرد نیز می‌پذیرد؛ پای‌بندی به این شرط، بر مرد واجب است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوۡفُواْ بِٱلۡعُقُودِ﴾ [المائ‍دة: ١]

ای مؤمنان! به پیمان‌ها وفا کنید.

یا بیوه‌زنی که از شوهر پیشینش فرزند دارد، در ازدواج جدید شرط می‌گذارد که در خانه‌ی خود بماند و خواستگارش می‌پذیرد؛ آن‌گاه که ازدواج کردند، بر مرد واجب است که به پیمان خود وفا کند و نباید آن زن را مجبور کند یا او را تحت فشار قرار دهد که خانه‌ی شخصیِ خود را ترک کند؛ به دلیل همان آیه‌ای که پیش‌تر ذکر شد. هم‌چنین مرد باید مهریه‌ی زنش را مطابق شرطی که در میان آن‌ها بوده است، بدهد. گفتنی‌ست که اگر شرط بی‌اساسی در میان آن دو باشد، اعتبار ندارد؛ مثلاً زنی برای ازدواج با مردی شرط بگذارد که آن مرد، همسر نخستش را طلاق دهد؛ چنین شرطی، باطل و بی اعتبار است و پای‌بندی به آن، واجب نیست؛ زیرا از اساس، باطل است؛ اما اگر زنی، ابتدا شرط بگذارد که شوهرش نباید دوباره ازدواج کند و مرد نیز بپذیرد، بر مرد واجب است که به این شرط عمل کند؛ زیرا در این شرط، به هیچ‌کس ستم نشده و پذیرش یا عدم پذیرش این شرط با خودِ مرد بوده است؛ و چون این شرط را قبول کرده، پس بر او واجب است که به آن، پای‌بند باشد؛ لذا اگر مردی این شرط را بپذیرد و سپس به آن عمل نکند و دوباره ازدواج نماید، همسر نخستش حق دارد و می‌تواند ازدواج دوم شوهرش را به هم بزند؛ چه شوهرش راضی باشد و چه راضی نباشد؛ زیرا خودش به شرط که پذیرفته، عمل نکرده است. در هر حال وفای به عهد و پیمان، واجب است و انسان باید از پیمان‌شکنی و تقلب و دغل‌بازی دوری کند.

\*\*\*

1592- وعن عبدِ اللَّهِ بن عمرو بن العاص$ أنَّ رسولَ اللَّه قال: «أرْبعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا؛ وَمَنْ كَانَتْ فِيه خَصلَةٌ مِنْهُنَّ كانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِن النِّفاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إذا اؤُتُمِنَ خَان، وإذَا حدَّثَ كذَب، وَإذا عَاهَدَ غَدَر، وَإذا خَاصَم فَجَرَ». [متفق عليه]([[135]](#footnote-135))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چهار ویژگی‌ست که در هرکس وجود داشته باشد، او منافقی خالص و تمام‌عيار است؛ و هرکس یکی از این ویژگی‌ها در او یافت شود، خصلتی از نفاق را دارد تا آن‌که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او بسپارند، در امانت، خیانت می‌نماید؛ هنگام سخن گفتن، دروغ می‌گوید؛ وقتی وعده می‌دهد، خُلف وعده می‌کند؛ و هنگامِ دعوا، حق‌کُشی می‌نماید».

1593- وعن ابن مسعودٍ، وابن عمرَ، وأنسٍ قالوا: قَالَ النَّبيّ: «لِكُلِّ غادِرٍ لِواءٌ يَوْمَ القِيَامَةِ، يُقَالُ: هذِهِ غَدْرَةُ فلانٍ». [متفق عليه]([[136]](#footnote-136))

**ترجمه:** ابن‌مسعود، ابن‌عمر و انس می‌گویند: پیامبر فرمود: «روز قیامت هر فردِ پیمان‌شکن (و خیانت‌کاری)، پرچمی دارد که گفته می‌شود: این، خیانت فلانی‌ست (و بدین‌سان رسوا می‌گردد)».

1594- عن أَبي سعيدٍ الخدريّ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ عِنْدَ أِسْتِهِ يومَ القِيَامَةِ يُرْفَعُ لَهُ بِقَدَرِ غَدْرِهِ، ألا وَلا غَادِرَ أعْظَمُ غَدْراً مِنْ أمِيرِ عَامَّةٍ». [روايت مسلم]([[137]](#footnote-137))

**ترجمه:** ابوسعيد خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «روز قیامت هر پیمان‌شکنی پرچمی در نشیمنگاه خود دارد که به‌اندازه‌ی خیانت و بی‌وفایی‌اش برافراشته می‌شود؛ هان! هیچ پیمان‌شکنی و خیانتی بزرگ‌تر از عهدشکنی نسبت به فرمان‎روای مردم نیست».([[138]](#footnote-138))

1595- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «قَالَ الله تَعَالَى: ثَلاَثَةٌ أنا خَصْمُهُمْ يَوْمَ القِيَامَةِ: رَجُلٌ أعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرَّاً فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأجَرَ أجيراً، فَاسْتَوْفَى مِنْهُ، وَلَمْ يُعْطِهِ أجْرَهُ». [روايت مسلم]([[139]](#footnote-139))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله متعال می‌فرماید: سه نفرند که من در روز قیامت، دشمن و طرف حساب ایشان هستم: کسی که به نام من پیمان ببندد و سپس خیانت کند؛ آن‌که شخصِ آزادی را بفروشد و پول فروش او را بخورد؛ شخصی که کارگری بگیرد و از او کار بکشد و مزدش را ندهد».

**شرح**

مولف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «باب: حرام بودن پیمان‌شکنی و خیانت». پیش‌تر مفهوم پیمان‌شکنی و بی‌وفایی بیان شد و پیرامون نخستین آیه‌ای که مولف/ در این باب ذکر کرده است، سخن گفتیم. و اما دومین آیه‌ای که نووی/ در این باب به آن اشاره کرده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الإسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

الله متعال در این آیه فرمان داده است که وقتی پیمانی می‌بندید، یا به کسی قول می‌دهید که فلان کار را انجام ندهید یا فلان خبر را به کسی نگویید، باید به عهد خویش وفا کنید؛ زیرا روز قیامت درباره‌ی عهد و پیمانتان بازخواست می‌شوید و باید پاسخ‌گو باشید.

سپس مولف/ احادیثی در این‌باره ذکر کرده است؛ از آن جمله، حدیثی بدین مضمون که «روز قیامت هر فردِ پیمان‌شکن (و خیانت‌کاری)، پرچمی دارد که گفته می‌شود: این، علامتِ خیانت فلانی‌ست»؛ و بدین‌سان فرد پیمان‌شکن، رسوا می‌گردد. پناه بر الله! روز قیامت مانند پرچمی که در جنگ‌ها برافراشته می‌شود، درفشی در نشیمنگاه فردِ پیمان‌شکن برافراشته می‌گردد که علامت خیانت‌کاریِ اوست؛ ارتفاع این درفش، متناسب با میزان پیمان‌شکنی و خیانتی‌ست که فرد مرتکب شده است و سپس گفته می‌شود: این، علامت خیانتِ فلانی‌ست. لذا خیانت و پیمان‌شکنی، جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا درباره‌اش این وعید شدید بیان گردیده است. هم‌چنین از این حدیث چنین برمی‌آید که مردم در آخرت نیز همانند دنیا به پدرانشان نسبت داده می‌شوند؛ نه به مادرانشان.

آخرین حدیث، بیان‌گر گناهی‌ست که امروزه در میان مردم، رواج فراوان یافته است؛ این‌که کارگرانی را به‌کار می‌گیرند و با این‌که از آنان کار می‌کشند، مزدشان را نمی‌دهند؛ روز قیامت، الله متعال دشمن و طرف‌حسابِ چنین کسانی‌ست؛ همان‌گونه که الله متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «سه نفرند که من در روز قیامت، دشمن و طرف‌حساب ایشان هستم: کسی که به نام من پیمان ببندد و سپس خیانت کند؛ آن‌که شخصِ آزادی را بفروشد و پول فروش او را بخورد؛ شخصی که کارگری بگیرد و از او کار بکشد و مزدش را ندهد».

امروزه بسیاری از مردم از کارگرانشان، کار می‌کشند؛ اما مزدشان را نمی‌دهند و به اشکال گوناگون، حقوق کارگران را پایمال می‌کنند. بسیاری از کارگران، نمی‌دانند که چگونه و از چه طریقی حقوق خود را مطالبه کنند و حتی مقررات و قوانین کار در پاره‌ای از موارد، به‌گونه‌ای‌ست که به پایمال شدن حقوق کارگران می‌انجامد. در هر حال، پایمال کردن حقوق کارگران، نوعی حرام‌خواری‌ست و هر جسمی که با حرام تغذیه کند، سزاوارِ آتش دوزخ است. پس پیمان‌کاران ستم‌گر چه توقعی دارند که دعاهایشان پذیرفته شود؟! زیرا پیامبر درباره‌ی شخصی سخن گفت که «سفری طولانی کرده و ژولیده‌موی و غبارآلود است؛ دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! پروردگار! در حالی که آب و غذا و لباسش، حرام می‌باشد و با حرام، تغذیه شده است؛ دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می‌شود؟»([[140]](#footnote-140)) لذا پیمان‌کارانی که حقوق کارگرانشان را پایمال می‌کنند، در حقیقت، حرام می‌خورند. انسان باید تقوای الله متعال پیشه سازد؛ لذا انتظار می‌رود که اگر کسی را می‌شناسید که حق و حقوق کارانشان را نمی‌دهد، نصیحتش کنید؛ چه‌بسا کسانی که مرتکب چنین عملی می‌شوند، به مجازاتی زودهنگام دچار گردند! یکی از مجازات‌های زودهنگام هر عملِ زشتی، این است که انسان به عمل زشتش ادامه می‌دهد و بر آن، پافشاری می‌کند و بدین‌سان بر گناهش افزوده می‌شود و گناهش روز به‌روز او را از الله متعال دور می‌گرداند و در ایمانش نقص و کاستی می‌آورَد؛ در نتیجه اگر توفیق توبه نیابد، مجازات سختی خواهد دید.

\*\*\*

278- باب: نهی از منت گذاشتن در برابر عطا و بخشش

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ﴾ [البقرة: ٢٦٤]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش­هایتان را با منت و آزار باطل نکنید.

و می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى﴾

[البقرة: ٢٦٢]

آنان که اموالشان را در راه الله انفاق می­کنند و به دنبالش منّتی نمی­گذارند و آزاری نمی‌رسانند....

1596- وعن أبي ذرٍّ عَنِ النَّبِىِّ قال: «ثلاثةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ القِيَامة، ولا يَنْظُرُ إِلَيْهم، وَلا يُزَكِّيهِم، وَلهُمْ عَذَابٌ أَليمٌ». قال: فقَرأَها رسولُ اللَّه ثَلاثَ مرّاتٍ. قال أَبو ذَرٍّ: خابُوا وخسِرُوا مَنْ هُمْ يا رسول اللَّه؟ قال: «المُسبِل، والمنَّانُ وَالمُنْفِقُ سِلْعَتَهُ بِالحَلفِ الكاذِبِ». [روایت مسلم]([[141]](#footnote-141))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر می‌گوید: پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر گفت: چقدر بدبخت و زیان‌کارند! ای رسول‌خدا! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبالِ ازار می‌کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین‌تر از دو قوزک پایش قرار می‌دهد] کسی که- در برابر نیکی‌اش بر دیگران- منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به‌ فروش می‌رساند».

**شرح**

مولف/ تعالي مي‌گوید: «باب: حرام بودن منت گذاشتن در برابر بخشش و صدقه و امثال آن». کسی که به دیگران صدقه می‌دهد، در حقیقت صدقه‌اش به‌خاطر الله و به فرمان اوست و آن‌که نیکی و احسان می‌نماید، نیکی‌اش امر پسندیده‌ای‌ست؛ پس چه دلیلی دارد که در برابر بذل و بخشش یا نیکی‌اش، منت بگذارد؟ لذا برای کسی جایز نیست که در برابر بذل و بخشش خویش بر دیگری منت بگذار و بگوید: من به تو فلان چیز را دادم؛ فرقی نمی‌کند که این‌را جلوی خودِ شخص بگوید یا پشت سرش؛ مثلاً به مردم بگوید: من به فلانی، فلان چیز را داده‌ام. سپس مولف/ در این‌باره به این آیه استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ﴾ [البقرة: ٢٦٤]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش­هایتان را با منت و آزار باطل نکنید.

این، نشان می‌دهد که منت گذاشتن، صدقه را باطل می‌گرداند و صدقه‌ای که با منت باشد، هیچ ثوابي در آن نیست؛ بلکه جزو گناهان بزرگ است. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتۡبِعُونَ مَآ أَنفَقُواْ مَنّٗا وَلَآ أَذٗى لَّهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٦٢﴾ [البقرة: ٢٦٢]

آنان که اموالشان را در راه الله انفاق می­کنند و به دنبالش منّتی نمی­گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان می­باشد و هیچ ترس و اندوهی بر آنان نخواهد بود.

سپس مولف/ حدیثی بدین آورده است که ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر می‌گوید: پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر گفت: چقدر بدبخت و زیان‌کارند! ای رسول‌خدا! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبالِ ازار می‌کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین‌تر از دو قوزک پایش قرار می‌دهد] کسی که- در برابر نیکی‌اش بر دیگران- منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به‌ فروش می‌رساند».

\*\*\*

279- باب: نهي از فخرفروشي (خودستایی) و ستم و گردن‌کشی

الله متعال مي‌فرمايد:

﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم : ٣٢]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده است، به‌طور کامل آگاهی دارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظۡلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٤٢﴾ [الشورى: ٤٢]

ایراد و عتاب تنها بر کسانی‌ست که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به‌ناحق به ستم و تبه‌کاری می‌پردازند. چنین کسانی عذاب دردناکی (در پیش) دارند.

1597- وعن عِيَاضِ بنِ حِمَارٍ قال: قال رسول اللَّه: «إِن الله تعَالی أَوحَى إِلیَّ أَنْ تَواضَعُوا حَتَّى لا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلى أَحَدٍ ولا يَبغِيَ أَحَدٌ على أَحَدٍ». [روایت مسلم]([[142]](#footnote-142))

**ترجمه:** عیاض بن حمار می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا الله متعال به من وحی نمود که نسبت به یک‌دیگر فروتن باشید تا هیچ‌کس به دیگری نه فخر بفروشد و نه ستم و گردن‌کشی کند».

**شرح**

نووي/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» باب درباره‌ی نهی از فخرفروشی و ستم و گردن‌کشی گشوده است.

فخرفروشی، این است که انسان به‌خاطر نعمت‌هایی چون مال و فرزند یا زور و قوت بازو که از آن برخوردار شده است، نزد دیگران خودستایی کند و خود را سر و گردنی از آن‌ها برتر بداند؛ اما بازگو کردن نعمت‌های الاهی از آن جهت که لطف و احسان پروردگار است، در صورتی که با تواضع و فروتنی باشد، ایرادی ندارد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحى: ١١]

و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن.

و نیز بدین دلیل که پیامبر فرموده است: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ فَخْر»؛([[143]](#footnote-143)) یعنی: «من، در روز قیامت سرور فرزندان آدم هستم و فخرفروشی و تکبر نمی‌کنم».

موضوع دیگری که مولف/ در این باب به آن پرداخته، ممنوعیت ستم و تبه‌کاری‌ست که گونه‌های مختلفی دارد؛ چه انسان به مالِ دیگران تعدی و تجاوز کند و چه به ناموس آن‌ها و چه به موقعیتشان یا این‌که به بدنِ کسی آسیبی برساند؛ همه‌ی این‌ها، حرام است. سپس مولف/ به این آیه‌ی قرآن استدلال کرده که الله می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم : ٣٢]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده است، به‌طور کامل آگاهی دارد.

الله متعال در این آیه، با عبارت ﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ از فخرفروشی و خودستایی نهی فرموده است؛ مانندِ این‌که کسی به دوستش بگوید: «من از تو داناترم»؛ یا «من از تو ثروتمندترم» یا با هر عبارت دیگری، بر دیگران فخرفروشی کند. در این آیه از فخرفروشی و خودستایی به «تزکیه‌ی نفس» تعبیر شده است؛ منظور از تزکیه‌ی نفس در این‌جا، این است که کسی خودستایی کند؛ لذا هیچ تعارضی میان این آیه با ششمین آیه‌ی سوره‌ی «شمس» وجود ندارد؛ زیرا منظور از تزکیه‌ی نفس در سوره‌ی شمس، خودسازی و پاک‌سازی خویشتن است؛ آن‌جا که الله متعال می‌فرماید:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩﴾ [الشمس: ٩]

به‌راستی کسی که نفس خود را پاک بدارد، رستگار است.

و هرکس خویشتن را با شرک و معصیت بیالاید، زیان‌کار است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾ [الشمس: ١٠]

و کسی که آن را (با شرک و معصیت) بیالاید، زیان‌کار است.

برخی از باطل‌گرایان برای فریفتن مردم، در پیِ آیات متشابه برمی‌آیند و چنین آیاتی را دستاویز قرار می‌دهند و می‌گویند: «در آیات قرآن، تعارض وجود دارد؛ قرآن در یک‌جا تزکیه‌ی نفس را می‌ستاید و در جایی دیگر می‌گوید: ﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾». به‌راستی کسانی که در قبال قرآن، چنین روی‌کردی دارند، به توصیف قرآن، در دل‌هایشان انحراف و میل به باطل وجود دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦ﴾ [آل عمران: ٧]

او، ذاتی‌ست که قرآن را بر تو فرو فر ستاد؛ بخشی از آن، آیات روشن و مشخصی هستند که اصل و اساس این کتاب­اند و بخشِ دیگر، آیات متشابه‌اند. کسانی که در دل‌هایشان انحراف (و میل به باطل) وجود دارد، برای فتنه­انگیزی و تأویل (نادرست) آیات، در پی آیاتِ متشابه بر می­آیند.

آری؛ امکان ندارد که در قرآن کریم، تعارض یا تناقضی وجود داشته باشد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء : ٨٢]

اگر قرآن از نزد غیر الله بود، به‌طور قطع در آن اختلاف فراوانی می‌یافتند.

ولی هیچ اختلاف و تناقضی در قرآن کریم وجود ندارد. سیوطی در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» آورده است: یکی از خوارج مشهور به نامِ نافع بن ازرق، در گفتگو با ابن‌عباس$ شماری از آیات متشابه قرآن را ذکر کرد که به‌ظاهر، در آن‌ها تعارض بود؛ اما ابن‌عباس$ درباره‌ی یکایک این آیات، توضیح گفت و شبهات نافع بن ازرق را پاسخ گفت.

سپس مولف/ درباره‌ی حرام بودن ستم و تبه‌کاری به این آیه استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظۡلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبۡغُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٤٢﴾ [الشورى: ٤٢]

ایراد و عتاب تنها بر کسانی‌ست که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به‌ناحق به ستم و تبه‌کاری می‌پردازند. چنین کسانی عذاب دردناکی (در پیش) دارند.

آری؛ کسانی سزاوارِ عتاب و سرزنش هستند که به مردم ستم روا می‌دارند و به مال و آبرو و جان و ناموس دیگران تعدی می‌کنند و در زمین به‌ناحق به ستم و تبه‌کاری می‌پردازند؛ قیدِ «به‌ناحق» برای بیان واقعیت است؛ زیرا هیچ ستمی، به‌حق نیست. موارد فراوانی از این دست در قرآن کریم وجود دارد؛ مانندِ این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١﴾ [البقرة: ٢١]

ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، پرستش کنید؛ باشد که پرهیزگار شوید.

غیر از پروردگاری که ما را آفریده است، پروردگار دیگری وجود ندارد؛ لذا این‌که فرمود: «پروردگاری را که شما و گذشتگانتان را آفریده است، بپرستید»، برای بیان واقعیت و بدین معناست که پروردگارمان، همان ذاتی‌ست که ما را خلق کرده و به ما روزی می‌دهد. در هر حال الله متعال بیان فرمود که عتاب و سرزنش، تنها متوجه کسانی‌ست که به مردم ستم می‌کنند و در زمین، به‌ناحق به ظلم و تبه‌کاری می‌پردازند. سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که عیاض بن حمار می‌گوید: پیامبر فرمود: «همانا الله متعال به من وحی نمود که نسبت به یک‌دیگر فروتن باشید تا هیچ‌کس به دیگری نه فخر بفروشد و نه ستم و گردن‌کشی کند». شاهد موضوع همین بخش حدیث است که: «کسی به دیگری نسبت به دیگری ستم و گردن‌کشی نکند»؛ لذا ستم و گردن‌کشی، امر ساده‌ای نیست و گناه بزرگی به‌شمار می‌آید. این حدیث اشاره‌ای‌ست به این‌که الله متعال به بندگانش عنایت دارد و برایشان بیان فرموده است که از ستم و گردن‌کشی دوری کنند و از یاد نبرند که باید در برابر حق فروتن باشند و در مقابل پروردگارشان، کُرنش نمایند.

\*\*\*

1598- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسول الله قَالَ: «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ: هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أهْلَكُهُمْ». [روایت مسلم]([[144]](#footnote-144))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه کسی بگوید: مردم هلاک شدند، خودش بیش از همه در هلاکت و نابودی‌ست».

[نووی: این نهی برای کسی‌ست که این سخن را از روی خودبزرگ‌بینی و تحقیر مردم و فخرفروشی بر آنان می‌گوید که حرام است؛ اما اگر کسی به سبب کاستی‌هایی که در پای‌بندی مردم به مسایل دینی مشاهده می‌کند، از روی غم‌خواری بر آنان و دین چنین سخنی بگوید، ایرادی ندارد. علما این حدیث را این‌گونه توضیح داده‌اند؛ مالک بن انس، خطابی، حمیدی و شماری دیگر از علما، از آن ‌دست امامان بزرگواری هستند که این نظر را داده‌اند و بنده، این را در کتاب «الاذکار» توضیح داده‌ام.]

\*\*\*

280- باب: حرام بودن قهر کردن مسلمانان با یک‌دیگر بیش از سه روز؛ مگر به سبب مشاهده‌ی بدعت یا فسق آشکار از کسی که با او قهر کرده‌اند

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡ﴾ [الحجرات: ١٠]

جز این نیست که مؤمنان با هم برادرند؛ پس در میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و هم‌دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

1599- وعن أنسٍ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «لا تَقَاطَعُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَلا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللهِ إخْوَاناً، وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَث». [متفق عليه]([[145]](#footnote-145))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نسبت به یک‌دیگر کینه و دشمنی نداشته باشید، به هم‌دیگر حسادت نورزید، به هم پشت نکرده، با یک‌دیگر قطع رابطه نکنید و برادروار بندگانِ (نیک و عبادت‌گزارِ) الله باشید؛ و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه ‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد».

1600- وعن أَبي أيوبَ أنَّ رسول الله قَالَ: «لا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ؛ يَلْتَقِيَانِ، فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وخَيْرُهُما الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلاَمِ». [متفق عليه]([[146]](#footnote-146))

**ترجمه:** ابوایوب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «براي هيچ مسلمانی جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ به‌گونه‌ای كه وقتی هم‌دیگر را می‌بینند، از هم روي می‌گردانند. و بهترينشان، كسي‌ست كه سلام (و آشتی) را آغاز می‌کند».

1601- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «تُعْرَضُ الأَعْمَالُ في كلِّ اثْنَيْنِ وَخَمْيسٍ، فَيَغْفِرُ اللهُ لِكُلِّ امْرِئٍ لا يُشْرِكُ باللهِ شَيْئاً، إِلاَّ امْرَءاً كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أخِيهِ شَحْنَاءُ، فَيقُولُ: اتْرُكُوا هذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا». [روايت مسلم]([[147]](#footnote-147))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: ««اعمالِ (مردم) در روز دوشنبه و پنج‌شنبه- به الله متعال- عرضه می‌شود و الله، هرکه را به او شرک نیاورده باشد، می‌آمرزد؛ مگر کسی را که میان او و برادر مسلمانش دشمنی و کینه وجود دارد؛- الله- می‌فرماید: این دو را تا زمانی که آشتی کنند، واگذارید».([[148]](#footnote-148))

1602- وعن جابرٍ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله يقولُ: «إنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ أَيسَ أنْ يَعْبُدَهُ المُصَلُّونَ فِي جَزِيرَةِ العَرَبِ، وَلَكِنْ في التَّحْرِيشِ بَيْنَهُمْ». [روايت مسلم]([[149]](#footnote-149))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «شیطان از این‌که نمازگزاران شبه‌جزیره‌ی عرب او را عبادت و پرستش کنند، ناامید شده است؛ ولی برای خراب کردن آنان با یک‌دیگر و برپا کردن فتنه و آشوب در میان آن‌ها می‌کوشد».

1603- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أنْ يَهْجُرَ أخَاهُ فَوْقَ ثَلاَثٍ، فَمَنْ هَجَرَ فَوْقَ ثَلاَثٍ فَمَاتَ دَخَلَ النَّارَ». [روايت ابوداود با اِسنادی که مطابق شرط مسلم است.]([[150]](#footnote-150))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد؛ و هرکه بیش از سه روز قهر کند و بمیرد، وارد دوزخ می‌شود».

1604- وعن أَبي خِراشٍ حَدْرَدِ بنِ أَبي حَدْرَدٍ الأسلميِّ، ويُقالُ: السُّلمِيُّ الصّحابي: أنَّه سَمِعَ النَّبِيَّ يَقُولُ: «مَنْ هَجَرَ أخَاهُ سَنَةً فَهُوَ كَسَفْكِ دَمِهِ». [روايت ابوداود با اِسناد صحیح]([[151]](#footnote-151))

**ترجمه:** از ابوخِراش، حَدْرَد بن ابوحدرد اسلمی- و گفته می‌شود: سُلَمی صحابی- روایت است که وی از پیامبر شنید که می‌فرمود: «هرکه یک سال با برادر مسلمانش قهر کند، مانند ریختن خون اوست».

1605- وعن أَبي هريرةَ أنًّ رسولَ الله قَالَ: «لا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أنْ يَهْجُرَ مُؤْمِناً فَوقَ ثَلاَثٍ، فإنْ مَرَّتْ بِهِ ثَلاَثٌ، فَلْيَلْقَهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَإنْ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلامَ فَقَدِ اشْتَرَكَا في الأجْرِ، وَإنْ لَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ فَقَدْ بَاءَ بِالإثْمِ، وَخَرَجَ المُسَلِّمُ مِنَ الهِجْرَةِ». [روايت ابوداود با اِسناد حسن]([[152]](#footnote-152))

**ترجمه:** از ابوهریره روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «برای هیچ مومنی جایز نیست که با مومنی دیگر، بیش از سه ‌روز قهر کند؛ پس از گذشتِ سه روز باید به دیدنش برود و به او سلام بگوید. اگر وی، جواب سلامش را داد، هر دو در پاداش شریک‌اند و اگر جواب نداد، مرتکب گناه شده و سلام‌کننده از قهر بودن، بیرون آمده است».

[ابوداود گوید: اگر قهر کردن به‌خاطر الله متعال باشد، مشمول این حُکم نمی‌شود.]

**شرح**

پیش‌تر درباره‌ی بیش‌تر این احادیث توضیح دادیم و اینک به نکات مهمی می‌پردازیم که در این بخش آمده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که ابوهريره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه کسی بگوید: مردم هلاک شدند، خودش بیش از همه در هلاکت و نابودی‌ست». این سخن، دو وجه دارد که هر دو وجهش را نووی/ به‌نقل از ائمه رحمهم‌الله ذکر کرده است. یک وجهش این است که فردی می‌گوید: مردم هلاک شدند؛ یعنی در ورطه‌ی گناهان و معاصی افتادند و هدفش از گفتنِ چنین سخنی، خودستایی و طعنه زدن به دیگران می‌باشد؛ چنین کسی بیش از همه در ورطه‌ی هلاکت و نابودی‌ست؛ زیرا بی‌آن‌که درک کند، اعمال خویشتن را تباه می‌گرداند. همان‌گونه که پیش‌تر حدیثی بدین مضمون گذشت که جندب بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی گفت: قسم به الله که الله، فلانی را نمی‌آمرزد؛ الله فرمود: چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم»؛([[153]](#footnote-153)) زیرا آن شخص، این سخن را از روی تکبر و خودبزرگ‌بینی و به‌خاطر تحقیر شخص گنه‌کار بر زبان آورد و چنین می‌پنداشت که آن مرد از رحمت الاهی، به‌دور است! در صورتی که فقط افراد بی‌خرد، چنین پنداری دارند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ٥٦﴾ [الحجر: ٥٦]

کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش ناامید نمی‌شود.

لذا کسی که به‌قصد تحقیر دیگران یا برای خودستایی، از هلاکت و فسق و فجور مردم سخن می‌گوید، خودش بیش از همه در ورطه‌ی هلاکت و نابودی‌ست.

مولف/ احادیثی درباره‌ی حرام بودن قهر کردن آورده است که پیش‌تر درباره‌ی آن‌ها به‌طور مفصل توضیح دادیم و بیان کردیم که برای هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر کند؛ این، بدین معناست که ترک سخن در کم‌تر سه روز جایز می‌باشد؛ اگرچه این هم کار شایسته‌ای نیست؛ ولی اگر کسی از برادر مسلمانش دل‌خور شد، تا سه روز می‌تواند با او حرف نزند و پیامبر چنین اجازه‌ای به او داده است؛ اما با گذشت سه روز، باید به او سلام کند. اما اگر قهر کردن به‌خاطر مصلحتی دینی باشد، مثلاً برای این‌که طرف مقابل به خود بیاید و به اشتباهش پی ببرد و دست از معصیت بردارد، قهر کردن با او هیچ ایرادی ندارد؛ بلکه در پاره‌ای از موارد، واجب است. همان‌گونه که پیامبر به یارانش دستور داد که با کعب بن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع# که از غزوه‌ی تبوک تخلف کرده بودند، قطع رابطه کنند. هنگامی که پیامبر از تبوک بازگشت، منافقان نزد آن بزرگوار می‌آمدند و به‌خاطر تخلف از شرکت در این غزوه عذر و بهانه می‌آوردند و سوگند یاد می‌کردند که معذور بوده‌اند. الله متعال می‌فرماید:

﴿سَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ لَكُمۡ إِذَا ٱنقَلَبۡتُمۡ إِلَيۡهِمۡ لِتُعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ فَأَعۡرِضُواْ عَنۡهُمۡۖ إِنَّهُمۡ رِجۡسٞۖ وَمَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٥ يَحۡلِفُونَ لَكُمۡ لِتَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡۖ فَإِن تَرۡضَوۡاْ عَنۡهُمۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يَرۡضَىٰ عَنِ ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡفَٰسِقِينَ ٩٦﴾ [التوبة: ٩٥، ٩٦]

هنگامی که (از تبوک) به نزدشان بازگردید، برایتان به نام الله سوگند یاد می‌کنند تا از آنان صرف نظر کنید؛ پس از آنان روی بگردانید؛ همانا آن‌ها، پلیدند و جایگاهشان به سبب آنچه مرتکب می‌شدند، دوزخ است. برایتان سوگند می‌خورند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنان راضی شوید، به‌طور قطع الله، از مردم فاسق و نابکار راضی نخواهد شد.

اما الله متعال بر این سه نفر- کعب بن مالک، مراره بن ربیع، هلال بن امیه- منت نهاد و توفیقشان داد که راست بگویند؛ لذا با صداقت به رسول‌الله عرض کردند که هیچ عذری نداشته‌اند. در این میان، کعب بن مالک که جوانی چابک بود، با صداقت تمام اظهار داشت که هیچ عذری نداشته است؛ زمانی که اصحاب# رهسپار تبوک شدند، دو شتر داشت و از هر زمانی آماده‌تر بود؛ اما آن‌قدر امروز و فردا کرد که از حضور در این غزوه بازماند تا این‌که رسول‌الله از تبوک بازگشت و کعب بن مالک نزد آن بزرگوار رفت و گفت: «به الله سوگند که اگر نزد کسی جز شما نشسته بودم، می‌توانستم عذري بیاورم و خود را از خشمش برهانم؛ زیرا من از فن سخنوری برخوردارم، ولي به الله سوگند، يقين دارم كه اگر امروز با کذب و دروغ، رضایت شما را جلب کنم، به‌زودي خداوند شما را از من ناخشنود می‌گرداند. و اگر به شما راست بگويم، از من مي‌رنجيد؛ اما راست مي‌گويم و اميدوارم كه خداوند مرا ببخشد. والله که هیچ عذري نداشتم. به‌خدا سوگند، هنگامي كه از جهاد بازماندم، از هر زمان ديگری قوي‌تر و سرمايه‌دارتر بودم. رسول‌الله فرمود: «اين شخص راست گفت. برخيز (و برو) تا خداوند درباره‌ات قضاوت كند». و آن‌گاه مسلمانان را از سخن گفتن با این سه نفر که تخلف کرده بودند، منع فرمود؛ حتی خویشاوندان و نزدیکانشان نیز با این‌ها قطع رابطه کردند و شخص پیامبر که از همه خوش‌اخلاق‌تر بود، با ایشان سخن نمی‌گفت. کعب بن مالک می‌گوید: «وقتی رسول‌الله پس از نماز مي‌نشست، نزدش مي‌رفتم و به او سلام مي‌کردم و با خود مي‌گفتم: آيا لب‌هايش را براي جواب سلام حركت مي‌دهد يا خير؟ آن‌گاه نزديكش نماز مي‌خواندم و زیرچشمی به او نگاه مي‌كردم. هنگامي كه نماز مي‌خواندم، به من نگاه مي‌كرد؛ ولي وقتي زیرچشمی، نگاهش مي‌نمودم، صورتش را از من برمي‌گرداند». پنجاه شب را بدین‌حال سپری کردند. كعب مي‌گوید: «باری از ديوار باغ ابوقتاده كه پسرعمويم و محبوب‌ترين مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام کردم؛ ولی به‌خدا سوگند كه جواب سلامم را نداد». ابوقتاده به‌خاطر فرمان‌برداری از الله و رسولش، جواب سلامِ کعب را نداد:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ [النساء : ٨٠]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

کعب گریست و گفت: «اي ابوقتاده! تو را به‌خدا سوگند، آيا مي‌داني كه من، الله و رسولش را دوست دارم؟» او، هیچ نگفت. كعب او را دوباره سوگند داد. باز هم ابوقتاده سكوت كرد و كعب بار ديگر او را سوگند داد. اين بار ابوقتاده گفت: الله و رسولش بهتر مي‌دانند. اشك از چشمان كعب جاري شد و برگشتم و از باغ بيرون رفت؛ اما با آزمون دیگری مواجه شد. نامه‌اي از پادشاه «غسان» به كعب رسيد که در آن نوشته بود: «به ما خبر رسيده كه رفیقت (محمد)، به تو ستم كرده است. خداوند، تو را در وضعیتی قرار نداده که خوار و زبون شوی و حقّت ضايع گردد. نزد ما بيا تا از تو قدرداني كنيم». كعب مي‌گوید: «پس از خواندن نامه، با خود گفتم: اين هم بخشي از آزمايش است. پس آن‌را در تنور انداختم و سوزاندم». وي، نامه را از آن جهت سوزاند که هرگونه روزنه‌ای را ببندد تا مبادا وسوسه شود و به این دعوت پادشاه غسان تن دهد.

پس از اين‌كه چهل شب از پنجاه شب گذشت، پیک رسول‌الله نزد كعب رفت و گفت: رسول‌الله به تو دستور داده است كه از همسرت، كناره‌گيري كني. كعب پرسيد: چه كار كنم؟ او را طلاق دهم؟ گفت: خیر؛ بلكه با او نزدیکی نکن. قاصد رسول‌الله به همسر كعب$ گفت: نزد خانواده‌ات برو و آن‌جا باش تا اين‌كه خداوند در اين‎باره، حکم كند. همسر كعب نزد خانواده‌اش رفت و کعب ده روز دیگر را نیز در سختی و تنگنا سپری کرد؛ الله متعال در توصیف حال و روزِ این سه نفر در این ایام می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا ضَاقَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ وَضَاقَتۡ عَلَيۡهِمۡ أَنفُسُهُمۡ وَظَنُّوٓاْ أَن لَّا مَلۡجَأَ مِنَ ٱللَّهِ إِلَّآ إِلَيۡهِ﴾ [التوبة: ١١٨]

آن‌گاه که زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر آنان تنگ شد و از خود به تنگ آمدند و دریافتند که در برابر الله هیچ پناهگاهی جز او نیست.

کعب می‌گوید: «بدین‌سان ده شب ديگر نيز صبر كردم و پنجاه شب كامل، از زماني كه رسول‌خدا‌ مردم را از سخن گفتن با ما منع کرده بود، گذشت. نماز صبح پنجاهمين شب را خوانده و بر بام يكي از خانه‌هايم نشسته بودم و همان حالی را داشتم كه الله متعال، ذكر کرده است؛ يعني زمين با تمام وسعتش بر من تنگ شده بود و از خود، به‌تنگ آمده بودم. ناگهان فریاد شخصی را شنيدم كه بالاي كوه «سَلع» رفته بود و با صداي بلند مي‌گفت: اي كعب بن مالك! تو را بشارت باد. از شنيدن اين سخن، به سجده افتادم و دانستم كه گشايشي حاصل شده و رسول‌الله پس از نماز صبح، پذيرش توبه‌ی ما را از سوی الله، به مردم اعلام نموده است. لذا مردم، به‌راه افتادند تا به ما مژده دهند. مژده‌دهندگان، نزد دوستانم (هلال و مراره$) رفتند. مردي به‌قصد مژده، سوار بر اسبش به‌سوي من تاخت و شخص ديگري از طايفه‌ی «اسلم»، پياده دويد و بر بالای کوه رفت و صدايش زودتر از سوارکار به من رسيد. وقتی آن شخصي كه صدايش را شنيده بودم، براي تبريك نزدم آمد، لباس‌هايم را درآوردم و به‌خاطر مژده‌ای كه به من داده بود، به او بخشیدم. به‌خدا سوگند، در آن وقت، لباس ديگري نداشتم؛ از این‌رو دو لباس (ازار و ردايي) به‌امانت گرفتم و پوشيدم و به‌سوي رسول‌خدا به‌راه افتادم. مردم، گروه‌گروه برای تبریک و تهنیت به خاطر قبولی توبه‌ام، به استقبالم مي‌آمدند و می‌گفتند: پذيرش توبه‌ات از سوی الله، مباركت باد. تا اين‌كه وارد مسجد شدم. ديدم رسول‌الله نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. هنگامي كه به پیامبر سلام کردم، در حالي كه چهره‌اش از خوش‌حالي مي‌درخشيد، فرمود: «تو را به بهترين روزي مژده باد كه از وقتی متولد شده‌ای، چنین روزی بر تو نگذشته است». پرسيدم: اي رسول‌خدا!‌ آيا اين مژده، از سوی شماست يا از سوي الله؟ فرمود: «خير؛ بلكه از سوی الله».

كعب به‌شكرانه‌ي اين لطف پروردگار، سجده‌ی شُکر به‌جای آورد. آری؛ در نتیجه‌ی شکیبایی بر تنگنایی که به‌خاطر پایداری بر صداقت و ایمانشان متحمل شدند، آیاتی نازل گردید که تا روز قیامت تلاوت می‌شود و مسلمانان داستانشان را در خلوت و تنهایی خویش در تهجدها و نمازهایشان می‌خوانند و با تلاوت این آیات به الله نزدیکی می‌جویند و با خواندن هر یک از حروفش ده نیکی به‌دست می‌آورند. به‌راستی چه کسی به چنین امتیازی دست می‌یابد؟ آری؛ این دست‌آورد بازگشت به سوی الله متعال است و الله متعال، کسی را که به سوی او روی بیاورد، ناامید نمی‌گرداند. خلاصه این‌که قهر کردن مسلمانان با کعب بن مالک و دو دوستش که به فرمان رسول‌الله بود، این فایده‌ی بزرگ را در پی داشت که آنان به الله پناه ببرند و با الله و رسولش صادق باشند و بر ایمانشان پایداری کنند. بنابراین اگر قهر کردن یا قطع رابطه با کسی که واجبی شرعی را ترک می‌کند یا مرتکب معصیتی می‌شود، او را بر آن دارد که به خود بیاید، باید با او قهر یا قطع رابطه کنیم تا این نتیجه‌ی بزرگ به‌دست آید؛ ولی اگر قهر کردن هیچ نتیجه‌ای نداشت یا شرایط را بدتر می‌کرد و آن فرد را از نیکوکاران و مصلحان دور می‌گردانید، در این صورت با او قهر و قطع رابطه نمی‌کنیم؛ بلکه به او سلام می‌گوییم و جواب سلامش را هم می‌دهیم؛ هرچند به نافرمانی از الله ادامه دهد؛ زیرا قهر کردن با مسلمان بیش از سه روز روا نیست.

مایه‌ی تأسف است که امروزه دو مسلمان از کنار یک‌دیگر رد می‌شوند و حتی شانه‌هایشان به هم می‌خورد، اما به هم سلام نمی‌کنند؛ گویا هر یک از آن‌ها از کنار یک مردار یا از کنار یک یهودی یا نصرانی می‌گذرد! در صورتی که برادر دینیِ اوست و اگر به او سلام کند، ده نیکی می‌برد و ایمان و الفت و محبت در دلش جای می‌گیرد و نتیجه‌اش بهشت برین خواهد بود؛ پیامبر فرموده است: «وَاللَّهِ لا تَدْخُلُوا الجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، ولا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَفَلا أُخْبِرُكُمْ بِشَيءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوه تَحَابَبْتُم؟ أَفْشُوا السَّلامَ بينَكم».([[154]](#footnote-154)) یعنی: «سوگند به الله که وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یک‌دیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید، هم‌دیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید». بدین‌سان پیامبر بیان فرمود که سلام کردن مردم به یک‌دیگر و ترویج آن در میانشان، یکی از زمینه‌های افزایش محبت و ورود به بهشت است. واقعا تأسف‌آور است که مسلمانان به این رهنمود نبوی و ارزش اخلاقی، اهمیت نمی‌دهند؛ حتی گاه دو هم‌کلاسی در مسجد یا دانشکده‌ی علوم دینی از کنار هم بی‌تفاوت می‌گذرند و به یک‌دیگر سلام نمی‌کنند! پس فایده‌ی کسب علم چیست؟ وقتی یک دانشجوی علوم دینی نسبت به آموزه‌ها و رهنمودهای کتاب و سنت بی‌توجه باشد، پس، از دیگران چه انتظاری‌ست؟ از این‌رو از شما می‌خواهم که به سلام کردن به برادران دینی خود اهمیت دهید که نه تنها ضرری ندارد، بلکه دارای فواید فراوانی‌ست؛ یک جمله به زبان می‌گویید و به نیکی‌های بسیاری دست می‌یابید؛ کارِ خسته‌کننده‌ای هم نیست.

\*\*\*

281- باب: نهی از درگوشی صحبت کردن دو نفر در حضور شخصی دیگر بدون کسب اجازه از او، مگر به‌ضرورت؛ منظور از درگوشی صحبت کردن، این است که دو نفر به صورت آرام و پنهانی با هم حرف بزنند که سومی نشنود یا به زبانی که شخص سوم نمی‌فهمد، با هم سخن بگویند

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلنَّجۡوَىٰ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ [المجادلة: ١٠]

درِ گوشی سخن‌گفتن و گفتگوی محرمانه، تنها از سوی شیطان است.

1606- وعن ابن عمرَ$ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «إِذَا كانُوا ثَلاثَةً، فَلا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّالِثِ». [متفق عليه]([[155]](#footnote-155))

ورواه أَبُو داود وزاد: قَالَ أَبُو صالح: قُلْتُ لابنِ عُمرَ: فَأرْبَعَةً؟ قَالَ: لا يَضُرُّكَ.

ورواه مالك في «الموطأ»: عن عبد الله بن دينارٍ، قَالَ: كُنْتُ أنَا وابْنُ عُمَرَ عِنْدَ دَارِ خَالِدِ بنُ عُقْبَةَ الَّتي في السُّوقِ، فَجَاءَ رَجُلٌ يُريدُ أنْ يُنَاجِيَهُ، وَلَيْسَ مَعَ ابْنِ عُمَرَ أَحَدٌ غَيْرِي، فَدَعَا ابْنُ عُمَرَ رَجُلاً آخَرَ حَتَّى كُنَّا أَرْبَعَةً، فَقَالَ لِي وَللرَّجُلِ الثَّالِثِ الَّذِي دَعَا: اسْتَأْخِرَا شَيْئاً، فَإنِّي سَمِعْتُ رسولَ الله يقُولُ: «لا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ وَاحِدٍ».

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه سه نفر با هم باشند، دو نفر از آن‌ها نباید بدون (رضایت و در حضورِ) شخص سوم، با یک‌دیگر درِگوشی سخن بگویند».

ابوداود افزون بر این آورده است: ابوصالح می‌گوید: از ابن‌عمر$ پرسیدم: اگر چهار نفر بودند، چه؟ فرمود: اِشکالی ندارد.

مالک در «الموطأ» این روایت را بدین‌سان آورده است که عبدالله بن دینار می‌گوید: با ابن‌عمر$ در بازار دربِ خانه‌ی خالد بن عقبه که در بازار بنشسته بودم که مردی آمد و می‌خواست درِگوشی با ابن‌عمر سخن بگوید و کسی جز من با ابن‌عمر$ نبود؛ ابن‌عمر$ شخص دیگری را فراخواند تا این‌که چهار نفر شدیم؛ آن‌گاه به من و شخصی که صدایش زده بود، گفت: کمی عقب بروید؛ من از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «دو نفر نباید بدون (رضایت و در حضور) شخص سوم، با یک‌دیگر درِگوشی سخن بگویند».

1607- وعن ابن مسعودٍ أنَّ رسول اللهِ قَالَ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاَثَةً، فَلا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الآخَرِ حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ، مِنْ أجْلِ أنَّ ذَلِكَ يُحْزِنُهُ». [متفق عليه]([[156]](#footnote-156))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه سه نفر با هم بودید، دو نفر نباید بدون مشارکت شخص سوم با یک‌دیگر درِگوشی صحبت کنند تا این‌که در جمع مردم قرار بگیرید؛ زیرا این کار، شخص سوم را نگران و غمگین می‌گرداند».

**شرح**

یکی از آدابی که اسلام به آن تشویق کرده و نووی/ نیز در این کتاب به آن اشاره کرده، این است که از درِگوشی صحبت کردن دو نفر با یک‌دیگر در جمع سه نفره نهی شده است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلنَّجۡوَىٰ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ﴾ [المجادلة: ١٠]

درِ گوشی سخن‌گفتن و گفتگوی محرمانه، تنها از سوی شیطان است.

الله متعال در این آیه، علت این ممنوعیت و هدف شیطان را بیان نموده و فرموده است:

﴿لِيَحۡزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيۡسَ بِضَآرِّهِمۡ شَيۡ‍ًٔا﴾ [المجادلة: ١٠]

...تا مؤمنان را اندوهگین کند؛ و جز به خواستِ الله، نمی‌تواند هیچ زیانی به آنان برساند.

منافقان و کافران همواره می‌کوشیدند که مسلمانان را غمگین کنند و هرگاه مسلمانان را می‌دیدند، درِگوشی به یک‌دیگر می‌گفتند: این‌ها تصمیم‌های بدی برای ما گرفته‌اند. و بدین‌سان مسلمانان را غمگین و نگران می‌کردند؛ این، همان انتظاری‌ست که شیطان از دشمنانِ الله دارد؛ یعنی توقعش این است که مسلمانان را غمگین و نگران بگرداند و به هر شکلی که شده به آنان آسیب برساند؛ اما الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَيۡسَ بِضَآرِّهِمۡ شَيۡ‍ًٔا﴾: «و جز به خواستِ الله، نمی‌تواند هیچ آسیبی به آنان برساند». آری؛ هرکه بر الله توکل کند و امید و اعتمادش به الله باشد، شیطان نمی‌تواند هیچ زیانی به او برساند؛ همان‌گونه که پیامبر به ابن‌عباس$ فرمود: «واعلَم: أَنَّ الأُمَّةَ لَو اجتَمعتْ عَلَى أَنْ ينْفعُوكَ بِشيْء، لَمْ يَنْفعُوكَ إِلاَّ بِشَيْءٍ قَد كَتَبَهُ اللَّهُ لَك، وإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَضُرُّوك بِشَيْء، لَمْ يَضُرُّوكَ إِلاَّ بَشَيْءٍ قد كَتَبَهُ الله عليْك»؛([[157]](#footnote-157)) یعنی: «بدان که اگر همه‌ی مردم، جمع شوند تا نفعی به تو برسانند، نمی‌توانند؛ مگر آن‌چه را که الله، برایت مقدَّر کرده است. و اگر همه‌ی مردم جمع شوند تا زیانی به تو برسانند، نمی‌توانند مگر زیانی که الله، برایت رقم زده است».

سپس مولف/ دو حدیث از ابن‌عمر و ابن‌مسعود# در همین‌باره ذکر کرده است؛ بدین مضمون که پیامبر از درِگوشی صحبت کردن دو نفر در میان یک جمع سه نفره نهی فرمود؛ یعنی هرگاه سه نفر با هم باشند، دو نفر از آن‌ها نباید بدون (رضایت و در حضورِ) شخص سوم، با یک‌دیگر درِگوشی سخن بگویند؛ زیرا شخصِ سوم، ناراحت و نگران می‌گردد و با خود می‌گوید: «چرا به من چیزی نگفتند؟» این، در صورتی‌ست که به آن‌دو خوش‌بین باشد؛ اما چه‌بسا به آن دو بدبین شود. از این‌رو پیامبر از درِگوشی حرف زدن دو نفر با هم در حضور یک نفرِ دیگر منع فرموده است و این، یکی از آداب ارزشمند می‌باشد.

حال اگر سخن محرمانه یا مسأله‌ای بین یک نفر و دوستش باشد و نخواهد که شخص دیگری از آن اطلاع یابد، چه باید بکند؟ می‌گوییم: مانند ابن‌عمر$ یک نفر دیگر را هم صدا بزن تا جمع شما به چهار نفر برسد؛ بدین‌سان دو نفر، حرفشان را آرام و درِگوشی به هم می‌زنند و دو نفر دیگر با هم سخن می‌گویند؛ همان‌گونه که ابن‌عمر$ این کار را انجام داد و رهنمود نبوی نیز بیان‌گر همین راه‌کار است؛ چنان‌که فرمود: «تا این‌که در جمع مردم قرار بگیرید». یکی دیگر از نمونه‌های درِگوشی حرف زدن دو نفر در یک گروه سه نفره، این است که دو نفر با هم به زبانی سخن بگویند که نفرِ سوم نمی‌فهمد یا آن زبان را یاد ندارد؛ در این حالت حتی اگر دو نفر با صدای بلند سخن بگویند، نفر سوم نمی‌فهمد و این، یعنی درِگوشی حرف زدن. لذا راهش این است که مانند ابن‌عمر$ عمل کنند یا این‌که صبر نمایند تا در جمع مردم قرار بگیرند و اگر امکانش نبود، از شخص اجازه بخواهند و به او بگویند: آیا اجازه می‌دهی که ما دو نفر با هم حرف بزنیم؟ و اگر اجازه داد، ایرادی ندارد که به زبان دل‌خواهشان با یکد‌یگر سخن بگویند؛ زیرا در این صورت، باعث نگرانیِ شخص سوم نگران نمی‌شوند.

\*\*\*

282- باب: نهی از زدنِ زن و فرزند، و برده و حیوان بدون سبب شرعی یا افزون بر حدّ تأدیب

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ٣٦﴾ [النساء : ٣٦]

و به پدر و مادر نیکی نمایید و به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافرِ در راه‌مانده و آن‌که مالکش شده‌اید (نیز نیکی کنید). بی‌گمان الله هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد.

1608- وعن ابن عمرَ$ أنَّ رسول الله قَالَ: «عُذِّبَتِ امْرَأَةٌ في هِرَّةٍ سَجَنَتْها حَتَّى مَاتَتْ، فَدَخَلَتْ فِيهَا النَّارَ، لا هِيَ أَطْعَمَتْهَا وَسَقَتْهَا، إذْ هِيَ حَبَسَتْهَا، وَلا هِيَ تَرَكَتْهَا تَأكُلُ مِنْ خَشَاشِ الأَرْضِ». [متفق عليه]([[158]](#footnote-158))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «زنی به‌خاطر یک گربه عذاب داده شد؛ زیرا گربه را زندانی نمود تا اين‌كه گربه مُرد و بدین‌خاطر آن زن وارد دوزخ گردید. آن‌گاه که گربه را زندانی کرد، به او آب و غذا نداد و آزادش نکرد که از جانوران زمین- شکار کند و- بخورد».

1609- وَعَنْهُ أنَّهُ مَرَّ بِفِتْيَانٍ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ نَصَبُوا طَيراً وَهُمْ يَرْمُونَهُ، وَقَدْ جَعَلُوا لِصَاحِبِ الطَّيْرِ كُلَّ خَاطِئَةٍ مِنْ نَبْلِهمْ، فَلَمَّا رَأَوْا ابْنَ عُمَرَ تَفَرَّقُوا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ لَعَنَ اللهُ مَنْ فَعَلَ هَذَا، إنَّ رسولَ الله لَعَنَ مَنِ اتَّخَذَ شَيْئاً فِيهِ الرُّوحُ غَرَضاً. [متفق عليه]([[159]](#footnote-159))

**ترجمه:** از ابن‌عمر$ روايت است كه وی از کنار تعدادی از جوانان قریش گذشت که پرنده‌ای را- به عنوان نشانه- آویزان کرده بودند و به سوی او تیراندازی می‌نمودند. آن‌ها همین‌که ابن‌عمر$ را دیدند، پراکنده شدند. ابن‌عمر$ فرمود: چه کسی این کار را کرده است؟ لعنت الله بر کسی که این عمل را انجام داده است؛ رسول‌الله بر کسی که از جان‌داری به‌عنوان هدف و نشانه‌ی تیراندازی استفاده کند، لعنت فرستاد.

1610- وعن أنسٍ قَالَ: نَهَى رسُولُ الله أن تُصْبَرَ البَهَائِمُ. [متفق عليه]([[160]](#footnote-160))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله از این‌که جانوران زنده و دربند را هدف و نشانه‌ی تیراندازی قرار دهند، نهی فرمود.

1611- وعن أَبي عليٍّ سويدِ بن مُقَرِّنٍ قَالَ : لَقَدْ رَأَيْتُنِي سَابِعَ سَبْعَةٍ مِنْ بَنِي مُقَرِّنٍ مَا لَنَا خَادِمٌ إِلاّ وَاحِدَةٌ لَطَمَهَا أصْغَرُنَا فَأَمَرَنَا رسولُ الله أنْ نُعْتِقَهَا. [روايت مسلم]([[161]](#footnote-161))

**ترجمه:** ابوعلي، سوید بن مقرِّن می‌گوید: من یکی از هفت پسر مقرّن بودم؛ ما فقط یک خدمت‌کار داشتیم. به‌یاد دارم که کوچک‌ترین برادر، به آن کنیز سیلی‌ زد؛ لذا رسول‌الله به ما امر فرمود که آن کنیز را آزاد کنیم.

در روایتی آمده است: من هفتمین برادر بودم.

**شرح**

مولف/ در این باب به این آیه استدلا کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ٣٦﴾ [النساء : ٣٦]

و به پدر و مادر نیکی نمایید و به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافرِ در راه‌مانده و آن‌که مالکش شده‌اید (نیز نیکی کنید). بی‌گمان الله هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد.

برخی از علما ﴿وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ﴾ را یارِ هم‌نشین و هم‌سفر معنا کرده‌اند و برخی دیگر گفته‌اند: منظور از ﴿وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ﴾، «همسر» است.

شاهد موضوع از این آیه، این‌جاست که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ﴾: «و به آن‌که مالکش شده‌اید، نیکی کنید» که هم شاملِ بردگان می‌شود و هم شامل چارپایان. انسان دستور دارد که به برده‌ی زرخرید خود یا به خدمت‌کار ویژه‌‌ی خود که شبانه‌روز در خدمتش می‌باشد، نیکی کند؛ بدین‌سان که از همان غذایی که خود می‌خورد، به برده‌اش نیز بخوراند و مانند لباسی که خود می‌پوشد، به او نیز بپوشاند و خانه و استراحت‌گاهی درخور و شایسته در اختیارش دهد و او را به کارهای که در توانش نیست، وادار نسازد. سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «زنی به‌خاطر یک گربه به دوزخ رفت؛ زیرا گربه را زندانی نمود و به او نه آب و غذا داد و نه آزادش کرد که از جانوران زمین شکار کند و بخورد؛ در نتیجه گربه مُرد و آن زن به‌سزای این کردار به دوزخ رفت و مجازات شد». هرچند حیوانی که آن زن به او ستم کرد، یک گربه بود که عدد و رقمی به‌شمار نمی‌آمد؛ اما همین‌که به آن گربه آب و غذا نداد، کافی بود تا زمینه‌ی ورودش به دوزخ فراهم شود. از این حدیث چنین برمی‌آید که اگر به گربه آب و غذای کافی می‌داد، ایرادی نداشت و به چنین فرجامی دچار نمی‌شد. نگه داشتن پرندگان در قفس نیز همین حُکم را دارد؛ یعنی نگه‌داری پرندگان در قفس در صورتی که آب و غذای کافی به آن‌ها بدهند و آن‌ها را از گرما و سرما حفاظت کنند، ایرادی ندارد؛ اما اگر کسی در نگه‌داری و مراقبت از حیوانات کوتاهی نماید و باعثِ مرگشان شود، باید پاسخ‌گو باشد و مجازاتش را خواهد دید؛ مانند آن زن که گربه را زندانی کرد. این حدیث، نشان می‌دهد که بر انسان واجب است که حقّ آن‌که را که مالکش شده است- چه انسان و چه حیوان- به‌خوبی ادا کند؛ روشن است که ادای حقِ انسان‌ها در اولویت قرار دارد؛ زیرا گرامی‌ترند و شرافت انسانی دارند.

دومین حدیثی که مولف/ ذکر کرده بدین مضمون است که ابن‌عمر$ از کنار تعدادی از جوانان قریش گذشت که پرنده‌ای را- به عنوان نشانه- بسته بودند و به سوی او تیراندازی می‌کردند. آن‌ها همین‌که ابن‌عمر$ را دیدند، پراکنده شدند. ابن‌عمر$ فرمود: «چه کسی این کار را کرده است؟ لعنت الله بر کسی که این عمل را انجام داده است؛ رسول‌الله بر کسی که از جان‌داری به‌عنوان هدف و نشانه‌ی تیراندازی استفاده کند، لعنت فرستاد»؛ زیرا این کار باعث اذیت و آزار حیوان است و مرگش را سخت و دشوار می‌گرداند؛ یکی به بالش می‌زند و دیگری به سر و گردن پرنده و آن یکی، به سینه و پهلویش و بدین‌سان پرنده یا حیوان زبان‌بسته رنج و درد فراوانی می‌کشد و سپس می‌میرد؛ اما حیوانی که مرده باشد، دردی حس نمی‌کند. در حدیث انس آمده است: «رسول‌الله از این‌که جانوران زنده و دربند را هدف و نشانه‌ی تیراندازی قرار دهند، نهی فرمود»؛ یعنی این کار، جایز نیست؛ زیرا می‌توان حیوان دربند و بسته را ذبح کرد؛ از این‌رو نیازی به نشانه‌گیری‌اش نیست؛ تیراندازی به سوی چنین حیوانی علاوه بر این‌که برایش دردآور است، تباه شدن یک نعمت را هم در پی دارد.

\*\*\*

1612- وعن أَبي مسعودٍ البدْرِيِّ قال: كُنْتُ أضْرِبُ غُلامَاً لِي بالسَّوْطِ، فَسَمِعْتُ صَوْتاً مِنْ خَلْفِي: «اعْلَمْ أَبَا مَسْعُودٍ» فَلَمْ أفْهَمِ الصَّوْتِ مِنَ الغَضَبِ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي إِذَا هُوَ رسولُ الله فإذا هُوَ يَقُولُ: «اعْلَمْ أَبَا مَسْعُودٍ أنَّ اللهَ أقْدَرُ عَلَيْكَ مِنْكَ عَلَى هَذَا الغُلامِ». فَقُلتُ: لا أضْرِبُ مَمْلُوكاً بَعْدَهُ أَبَداً.

وَفِي روايةٍ: فَسَقَطَ مِنْ يَدِي السَّوْطُ مِنْ هَيْبَتِهِ.

وفي روايةٍ: فَقُلتُ: يَا رسولَ الله، هُوَ حُرٌّ لِوَجْهِ اللهِ تَعَالَى، فَقَالَ: «أمَا لَوْ لَمْ تَفْعَلْ، لَلَفَحَتْكَ النَّارُ، أَوْ لَمَسَّتْكَ النَّارُ». [روايت مسلم]([[162]](#footnote-162))

**ترجمه:** ابومسعود بدری می‌گوید: غلام خود را با شلاق می‌زدم که از پُشت سر صدایی شنیدم که به من می‌گفت: «هان! ای ابومسعود!»؛ اما از شدت خشم صدا را نشناختم. وقتی نزدیک شد، دریافتم که رسول‌الله است و می‌فرماید: «ای ابومسعود! بدان که الله نسبت به تو از قدرت و توانی که نسبت به این غلام داری، تواناتر است». گفتم: پس از این، هرگز هیچ غلامی را نمی‌زنم.

و در روایتی آمده است: از هیبتش شلاق از دستم افتاد.

و در روایت آمده است: گفتم: ای رسول‌خدا! او برای رضای الله متعال، آزاد است. پیامبر فرمود: «اگر این کار را نمی‌کردی، آتش تو را می‌سوزاند یا آتش تو را لمس می‌کرد».

1613- وعن ابن عمر$ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ ضَرَبَ غُلاَمَاً لَهُ حَدّاً لَمْ يَأتِهِ، أَوْ لَطَمَهُ، فإنَّ كَفَارَتَهُ أنْ يُعْتِقَهُ». [روايت مسلم]([[163]](#footnote-163))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه غلامی را به جُرم نکرده، حد یا سیلی بزند، کفاره‌اش این است که او را آزاد کند».

1614- وعن هِشام بن حكيمِ بن حِزَامٍ$ أنَّه مَرَّ بالشَّامِ عَلَى أُنَاسٍ مِنَ الأَنْبَاطِ، وَقَدْ أُقيِمُوا فِي الشَّمْسِ، وَصُبَّ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الزَّيْتُ! فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قيل: يُعَذَّبُونَ في الخَرَاجِ- وفي رواية: حُبِسُوا في الجِزْيَةِ- فَقَالَ هِشَامٌ: أشهدُ لَسَمِعْتُ رسولَ الله يقولُ: «إنَّ اللهَ يُعَذِّبُ الَّذِينَ يُعَذِّبُونَ النَّاس في الدُّنْيَا». فَدَخَلَ عَلَى الأمِيرِ، فَحَدَّثَهُ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَخُلُّوا. [روايت مسلم]([[164]](#footnote-164))

**ترجمه:** از هشام بن حكيم بن حزام$ روایت است که وی در شام بر عده‌ای از کشاورزان غیرعرب گذشت که آن‌ها را در آفتاب نگه داشته و روی سرشان روغن ریخته بودند! پرسید: ماجرا چیست؟ گفتند: به‌خاطر خراج، مجازات می‌شوند.- و در روایتی آمده است: به‌خاطر جزیه حبس شده‌اند.- هشام گفت: گواهی می‌دهم که از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «همانا الله، کسانی را که در دنیا مردم را شکنجه می‌کنند، عذاب می‌دهد». آن‌گاه نزد امیر رفت و حدیث را بازگو کرد. امیر دستور آزادی آنان را صادر نمود و بدین ترتیب آزاد شدند.

1615- عن ابن عباسٍ$ قَالَ: رأى رسولُ الله حِمَاراً مَوْسُومَ الوَجْهِ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: «واللهِ لا أسِمُهُ إِلا أقْصَى شَيْءٍ مِنَ الوَجْهِ»؛ وأمَرَ بِحِمَارِهِ فَكُوِيَ في جَاعِرَتَيْهِ، فَهُوَ أوَّلُ مَنْ كَوَى الجَاعِرَتَيْنِ. [روايت مسلم]([[165]](#footnote-165))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله درازگوشی دید که صورتش داغ شده   
  
بود و این كار- يعني داغ کردن صورت- را ناپسند شمرد. ابن‌عباس$ گفت: «به الله سوگند که من فقط جایی را داغ می‌کنم که از صورت حیوان دور باشد».([[166]](#footnote-166)) سپس دستور داد که الاغش را بیاورند و آن‌گاه دو کَپَلش را داغ کردند. و او، نخستین کسی بود که داغ کردن دو کپل حیوانات را- برای نشانه‌گذاری- انجام داد.

1616- وعنه$ أنَّ النَّبِيَّ مَرَّ عَلَيْهِ حِمَارٌ قَدْ وُسِمَ في وَجْهِهِ، فَقَالَ: «لَعَنَ اللهُ الَّذِي وَسَمَهُ». [روايت مسلم]([[167]](#footnote-167))

وفي رواية لمسلم أَيضاً: نَهَى رسولُ الله عَنِ الضَّرْبِ في الوَجْهِ، وَعَنِ الوَسْمِ في الوَجْهِ.

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید:([[168]](#footnote-168)) درازگوشی که صورتش داغ شده بود، از کنار رسول‌الله گذشت. رسول‌الله فرمود: «لعنت الله بر کسی که او را داغ کرده است».

هم‌چنین در روایتی دیگر از مسلم آمده است: رسول‌الله از زدن به صورت و از داغ کردن آن نهی فرمود.

**شرح**

می‌دانید که هدف از زدن، اصلاح و ادب کردن است؛ نه ایجاد درد و رنج یا اذیت و آزارِ کسی که او را می‌زنند؛ به همین خاطر نیز از کتک زدن به "تنبیه" تعبیر می‌شود. لذا تا زمانی که ادب کردن فرزند با روشی غیر از زدن ممکن باشد، زدنش جایز نیست؛ اما اگر واقعاً راهِ دیگری نبود، ایرادی ندارد که او را کتک بزنند؛ البته مشروط به این‌که زدن، خشونت‌آمیز نباشد و آسیبی به او نرساند. به‌یاد داشته باشید که الله متعال درباره‌ی تنبیه زنان می‌فرماید:

﴿وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء : ٣٤]

و زنانی را که از نافرمانیشان بیم دارید، ابتدا نصیحت نمایید و آن‌گاه از هم‌خوابی با آن‌ها دوری کنید و (اگر مطیع نشدند) تنبیهشان نمایید؛ آن‌گاه اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آنان در پی بهانه نباشید.

می‌بینید که الله متعال تنبیه کردن زنانِ نافرمان را در مرحله‌ی سوم قرار داده است. همان‌گونه که بیان شد، هدف از زدن، اصلاح است و نباید به مرز درد و آسیب برسد.

مولف/ در این باب حدیثی بدین مضمون آورده است که ابومسعود بدری غلام خود را با شلاق می‌زد که از پُشت سر صدایی شنید که به او می‌گفت: «هان! ای ابومسعود!»؛ اما ابومسعود از شدت خشم صدا را نشناخت. وقتی گوینده‌ی این سخن نزدیک شد، ابومسعود دریافت که رسول‌الله است و می‌فرماید: «ای ابومسعود! بدان که الله نسبت به تو از قدرت و توانی که نسبت به این غلام داری، تواناتر است»؛ یعنی توان و قدرت پروردگار متعال را به او یادآوری کرد. این، همان مفهومی‌ست که الله متعال در آیه‌ای که پیش‌تر ذکر کردم، بیان فرموده است:

﴿فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًاۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ٣٤﴾ [النساء : ٣٤]

آن‌گاه اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آنان در پی بهانه نباشید. همانا الله بلندمرتبه‌ی بزرگ است.

بدین‌سان رسول‌الله به ابومسعود یادآوری کرد که قدرت پروردگار بلندمرتبه و بزرگ را به‌خاطر بیاورد و دست از زدن غلامش بردارد؛ هیبت رسول‌الله و تذکرش باعث شد که همان‌دم شلاق از دست ابومسعود به زمین بیفتد؛ از این‌رو ابومسعود غلامش را آزاد کرد. این، بیان‌گر فهم و بینش دقیق آن بزرگوار است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾ [هود: ١١٤]

بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند.

لذا ابومسعود که غلامش را زده بود، به جبران این کار ناسزا به او نیکی کرد و آزادش نمود؛ پیامبر نیز بیان فرموده است که «هرکس غلامش را به جُرم نکرده، حد یا سیلی بزند، کفاره‌اش این است که او را آزاد کند».

سپس مولف/ روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که هشام بن حكيم بن حزام$ در شام بر عده‌ای از کشاورزان غیرعرب گذشت که آن‌ها را در آفتاب نگه داشته و روی سرشان روغن ریخته بودند! پرسید: ماجرا چیست؟ گفتند: به‌خاطر خراج، مجازات می‌شوند گویا آن‌ها خراج و مالیات نداده بودند؛ از این‌رو برای مجازاتشان روی سرشان روغن ریخته و آن‌ها را در آفتاب نگه داشته بودند؛ و این، شکنجه‌ی دردآوری بود؛ زیرا روغن آغشته به سر باعث می‌شد که حرارت خورشید را بیش‌تر احساس کنند. هشام گفت: گواهی می‌دهم که از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «همانا الله، کسانی را که در دنیا مردم را شکنجه می‌کنند، عذاب می‌دهد». آن‌گاه نزد امیر رفت و حدیث را بازگو کرد. امیر دستور آزادی آنان را صادر نمود و بدین ترتیب آزاد شدند.

این روایت، بیان‌گر خیرخواهی و حُسن رفتار سلف# در تعامل با حکام است؛ چنان‌که نزدشان می‌رفتند و نصیحتشان می‌کردند؛ بدین‌سان اگر حاکم، حرفشان را می‌پذیرفت و سر به‌راه می‌شد، خوب و پسندیده بود؛ و گرنه، تکلیف یا مسؤولیت خیرخواهی، از دوشِ نصیحت‌کننده برداشته می‌شد و مسؤولیت متوجه حاکم می‌گردید؛ حکام خداترس همین‌که با آیات الهی پند داده شوند یا احکام الهی به آن‌ها یادآوری گردد، از کنارش بی‌توجه نمی‌گذرند؛ بلکه به آن عمل می‌کنند؛ مانند همین حاکم که به نصیحت هشام عمل کرد و دستور آزادیِ کشاورزان را صادر نمود.

هم‌چنین از این حدیث چنین برمی‌آید که شکنجه و مجازاتی که از حدّ تنبیه و اصلاح خارج شود و به این حد برسد، جایز نیست.

مولف/ احادیثی هم درباره‌ی نهی از داغ کردن صورت حیوانات ذکر کرده است؛ داغ کردن صورت حیوانات، حرام و جزو گناهان کبیره می‌باشد؛ زیرا پیامبر بر کسی که صورت حیوانات را داغ کند، لعنت فرستاد. داغ کردن حیوانات به‌قصد نشانه‌گذاری و شناساییِ آن‌ها انجام می‌شود؛ در عربی به این عمل «وَسم» می‌گویند که هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «السِّمْة» می‌باشد که به معنای نشانه و علامت است. دام‌داران برای نشانه‌گذاریِ دام‌هایشان، آن‌ها را داغ می‌کنند و هر ایل و طایفه‌ای، علامت ویژه‌ی خودش را دارد تا در صورتی‌که دام‌هایشان با گله یا حیوانات دیگری درآمیزند، بتوانند آن‌ها را شناسایی کنند. هم‌چنین وجود این نشانه‌ی مخصوص، سند مالکیت نیز محسوب می‌شود؛ لذا اگر کسی، دامی را در دست شخص دیگری ببیند و ادعای مالکیت آن حیوان را بکند، وجود داغ مخصوصش بر روی دام، بیان‌گر صداقت مدعی‌ست. داغ کردن حیوانات به‌قصد نشانه‌گذاری، در سنت پیامبر و خلفای راشدین# ثابت است؛ چنان‌که در آن زمان شترهای زکات را علامت‌گذاری و داغ می‌کردند؛ اما همان‌گونه که بیان شد، داغ کردن صورت حیوانات، جایز نیست؛ بلکه بدین منظور، ران، کَپَل و گردن شترها را داغ می‌کنند.

گفتنی‌ست: اگر کسی، حیوانی ببیند که صورتش را داغ کرده بودند، می‌تواند بر کسی که صورت حیوان را داغ کرده است، لعنت بفرستد و بگوید: «لعنت الله بر کسی که صورت حیوان را داغ کرده است»؛ البته ذکر نامِ شخص، جایز نیست؛ یعنی روا نیست که بگوییم: خداوند، فلانی را لعنت کند! بلکه همانند پیامبر، به‌طور کلی و بدون ذکر نامِ کسی می‌گوییم: لعنت الله بر آن‌که صورت حیوان را داغ کرده است. هم‌چنین اگر در کوچه و بازار، مدفوع یا نجاستی دیدیم، می توانیم بدون ذکر نام کسی، بگوییم: لعنت الله بر کسی که این کار را کرده است؛ زیرا پیامبر فرموده است: «اتَّقُوا الْمَلاعِنَ الثَّلاثَةَ: الْبَرَازَ فِي الْمَوَارِدِ وَقَارِعَةِ الطَّرِيقِ وَالظِّلِّ»؛ یعنی: از سه کار که مایه‌ی لعن و نفرین است، دوری کنید: مدفوع کردن بر سرِ چشمه‌ها، در راه‌ها و گذرگاه‌ها و نیز در سایه‌ها».

\*\*\*

283- باب: حرام بودن شکنجه و آزار هرگونه حیوانی، حتی مورچه و امثالِ آن با آتش

1617- عن أَبي هريرةَ قَالَ: بَعَثَنا رسولُ الله في بَعْثٍ فَقَالَ: «إنْ وَجَدْتُمْ فُلاَناً وَفُلاناً»- لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمَا- «فَأَحْرِقُوهُمَا بالنَّارِ »؛ ثُمَّ قَالَ رسولُ الله حِيْنَ أرَدْنَا الخرُوجَ: «إنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أنْ تُحْرِقُوا فُلاناً وفُلاناً، وإنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إِلاّ اللهُ، فإنْ وَجَدْتُمُوهُما فاقْتُلُوهُما». [روايت بخاري]([[169]](#footnote-169))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله ما را در قالب لشکری به جهاد فرستاد و دو نفر از قریش را نام برد و فرمود: «اگر فلانی و فلانی را یافتید، آن‌ها را آتش بزنید»؛ سپس هنگام حرکت به ما فرمود: «به شما دستور داده بودم که فلانی و فلانی را آتش بزنید؛ ولی عذاب دادن با آتش، ویژه‌ی الله می‌باشد؛ پس اگر آن‌دو را یافتید، آن‌ها را بکُشید».

1618- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: كنَّا مَعَ رسول الله في سَفَرٍ، فانْطَلَقَ لحَاجَتِهِ، فَرَأيْنَا حُمَّرَةً مَعَهَا فَرْخَانِ، فَأَخَذْنَا فَرْخَيْهَا، فَجَاءتِ الحُمَّرَةُ فَجَعَلَتْ تَعْرِشُ فَجَاءَ النَّبِيُّ فَقَالَ: «مَنْ فَجَعَ هذِهِ بِوَلَدِهَا؟ رُدُّوا وَلَدَهَا إِلَيْها»؛ ورأَى قَرْيَةَ نَمْلٍ قَدْ حَرَّقْنَاهَا، فَقَالَ: «مَنْ حَرَّقَ هذِهِ؟» قُلْنَا: نَحْنُ؛ قَالَ: «إنَّهُ لا يَنْبَغِي أنْ يُعَذِّبَ بالنَّارِ إِلا رَبُّ النَّارِ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[170]](#footnote-170))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: در سفری همراه رسول‌الله بودیم؛ آن بزرگوار به قضای حاجت رفت که در این میان، پرنده‌ای دیدیم که دو جوجه داشت؛ جوجه‌هایش را گرفتیم. پرنده‌ی مادر، اطراف جوجه‌هایش می‌گشت. پیامبر تشریف آورد و فرمود: «چه کسی این پرنده را با گرفتن جوجه‌هایش آزرده است؟ بچه‌هایش را به او برگردانید». پیامبر لانه‌ی مورچه‌هایی را دید که آن‌را آتش زده بودیم؛ پرسید: «چه کسی این را آتش زده است؟» پاسخ دادیم: ما. فرمود: «شایسته- و روا- نیست که کسی با آتش، عذاب دهد؛ مگر پروردگارِ آتش».

**شرح**

مولف/ در این باب به موضوع حرام بودن شکنجه با آتش پرداخته است؛ یعنی باری انسان، جایز نیست که موجود زنده‌ای را با آتش، شکنجه کند؛ زیرا حتی اگر هدف باشد، امکانش به روش‌های دیگری ممکن می‌باشد و آتش زدن یا سوزاندن، شکنجه‌ی شدیدی و سختی‌ست که هیچ نیازی به آن نیست.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله ما را در قالب لشکری به جهاد فرستاد و دو نفر از قریش را نام برد و فرمود: «اگر فلانی و فلانی را یافتید، آن‌ها را آتش بزنید»؛ سپس هنگام حرکت به ما فرمود: «به شما دستور داده بودم که فلانی و فلانی را آتش بزنید؛ ولی عذاب دادن با آتش، ویژه‌ی الله می‌باشد؛ پس اگر آن‌دو را یافتید، آن‌ها را بکُشید». بدین‌سان پیامبر دستور نخستش را با فرمان دوم خویش لغو کرد؛ فرمان نخستش این بود که آن دو قریشی را پس از دست‌گیری آتش بزنند؛ اما با فرمان دومش این را لغو کرد و دستور داد که آن‌دو را فقط بُکشند. از این حدیث چنین برمی‌آید که اگر کسی سزاوار مرگ باشد، نباید او را به آتش کشید و سوزاندن او، جایز نیست؛ بلکه مطابق آموزه‌ها و دستورهای شرعی، با روش‌های عادی کُشته می‌شود.

هم‌چنین در حدیثی که ابوداود/ روایت کرده، آمده است که پیامبر به قضای حاجت رفت؛ در این بین، صحابه# پرنده‌ای دیدند که دو جوجه داشت وجوجه‌هایش را گرفتند؛ از این‌رو پرنده‌ی مادر در اطراف جوجه‌هایش پرواز می‌کرد؛ زیرا الله متعال در دل جانوران نسبت به فرزندانشان مهر و محبت عجیبی گذاشته است؛ از همین‌روست که جانور، سُم خود را بالا می‌گیرد تا مبادا به بچه‌اش آسیبی برسد و اين، از حکمت الله می‌باشد. خلاصه این‌که پیامبر دستور داد که بچه‌های آن پرنده را آزاد کنند و آن‌ها نیز همین کار را کردند؛ سپس پیامبر لانه‌ی مورچه‌هایی را دید که آتش زده بودند؛ پرسید: «چه کسی این را آتش زده است؟» پاسخ دادند: ما، ای رسول‌خدا! پیامبر فرمود: «شایسته- و روا- نیست که کسی با آتش، عذاب دهد؛ مگر پروردگارِ آتش». لذا اگر خانه‌ی شما مورچه افتاده باشد، نباید آن‌ها را آتش بزنید؛ بلکه با روشی که خود می‌دانید کاری بکنید که مورچه‌ها آن‌جا را ترک کنند و اگر امکان دفعششان وجود نداشت و آن‌جا را ترک نکردند، می‌توانید- به‌صورت عادی، نه با آتش- آن‌ها را بکُشید؛ زیرا در این صورت، کُشتنشان به‌خاطر دفع جانوران و حشرات موذی‌ست؛ و گرنه، پیامبر از کشتن مورچه‌ها نهی فرموده است؛ اما اگر وجود مورچه‌‌ها به حدّ اذیت و آزار رسید و امکان دفعشان جز با کُشتن وجود نداشت، ایرادی ندارد که آن‌ها را بکُشید؛ البته نه با آتش.

\*\*\*

284- باب: حرام بودن تأخیر توان‌گر در پرداخت بدهی‌اش (در زمان سررسیدِ آن یا) هنگامی که بستانکار حقش را مطالبه کند

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء : ٥٨]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

و می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ أَمِنَ بَعۡضُكُم بَعۡضٗا فَلۡيُؤَدِّ ٱلَّذِي ٱؤۡتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ﴾ [البقرة: ٢٨٣]

و اگر به یک‌دیگر اطمینان داشتید، پس آن‌که امین قرار گرفت، باید امانتش را پس دهد.

1619- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسول الله قَالَ: «مَطْلُ الغَنِيِّ ظُلْمٌ، وَإِذَا أُتْبعَ أَحَدُكُمْ عَلَى مَلِيءٍ فَلْيَتْبَعْ». [متفق عليه]([[171]](#footnote-171))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است؛ و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند».

**شرح**

مولف/ در کتابش بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن تأخیر توان‌گر در بازپرداخت بدهی‌اش»؛ یعنی کسی که توانایی پرداخت بدهی‌اش را دارد و آن را پرداخت نمی‌کند، ستم‌کار است؛ زیرا در انجام وظیفه یا حقی که بر گردن اوست، کوتاهی می‌نماید و این، حرام می‌باشد. در کشورهایی که نیروی کار از خارج می‌‌آورند، این آفت وجود دارد که کفیل یا صاحبِ کار از پرداخت حقوق کارگرش استنکاف می‌ورزد و پرداخت حقوق کارگر یا کارگرانش را به‌تأخیر می‌اندازد و امروز و فردا می‌کند؛ کارگر بینوا نیز که کشور و خانواده‌اش را در طلب لقمه‌ای نان رها کرده است، جرأت ندارد چیزی بگوید؛ زیرا از این می‌ترسد که صاحب کارش، ویزا یا روادید کارِ او را لغو کند. آیا کسانی که چنین برخوردی با زیردستان و کارگران خود دارند، نمی‌دانند که الله فراتر از آن‌هاست و بیم آن می‌رود که ایشان را پیش از مرگشان به عذابی سخت و دردناک گرفتار کند؟! زیرا این کارگران بینوا، فقیر و درمانده‌اند و پیامبر فرموده است: «الله متعال می‌فرماید: ثَلاَثَةٌ أنا خَصْمُهُمْ يَوْمَ القِيَامَةِ: رَجُلٌ أعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرَّاً فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأجَرَ أجيراً، فَاسْتَوْفَى مِنْهُ، وَلَمْ يُعْطِهِ أجْرَهُ»؛([[172]](#footnote-172)) یعنی: «سه نفرند که من در روز قیامت، دشمن و طرف حساب ایشان هستم: کسی که به نام من پیمان ببندد و سپس خیانت کند؛ آن‌که شخصِ آزادی را بفروشد و پول فروش او را بخورد؛ شخصی که کارگری بگیرد و از او کار بکشد و مزدش را ندهد». این، ظلمِ آشکاری‌ست که روز قیامت تاریکی‌های فراوانی در پی خواهد داشت؛ هر ساعت یا هر لحظه‌ای که بر چنین بدهکاری سپری می‌شود و او، نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نمی‌کند، در حقیقت بر بارِ گناهش می‌افزاید و هر آن امکان دارد تنگ‌دست شود و از ادای بدهی‌اش بازبماند یا بخلش او را به‌کلی از ادای بدهی‌اش بازدارد.

سپس مولف/ به این آیه استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا﴾ [النساء : ٥٨]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید.

یکی از امانت‌ها، قیمت یا پول کالایی‌ست که انسان خریداری می‌کند و بر انسان واجب است که این پول را بدهد و در پرداختِ آن تأخیر نکند؛ سپس مولف/ به حدیثی بدین مضمون استدلال کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است؛ و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند». پیامبر در این حدیث هم جانبِ بستانکار را گرفته است و هم جانبِ بدهکار را؛ یعنی بازپرداخت نیک و به‌موقع بدهی را مورد تأکید قرار داده و هم روشِ نیکِ مطالبه‌ی حق یا بستان‌کاری را. آن‌جا که فرمود: «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است»، اشاره‌ای‌ست به پرداختِ نیک و به‌موقعِ بدهی؛ به عبارت دیگر: این فرموده‌ی نبوی بدین معناست که انسان باید نسبت به پرداخت بدهی‌اش مبادرت ورزد؛ نه این‌که پرداختِ آن‎را به‌تأخیر بیندازد. چه بسیارند بدهکارانی که از آن‌ها قیمت کالایی که خریده‌اند یا دست‌مزد خدمتی که دریافت کرده‌اند، مطالبه می‌شود و آن‌ها به‌رغم این‌که دستشان باز است و گاوصندوقشان پُر از پول، امروز و فردا می‌کنند! کسی‎که در پرداخت بدهی‌اش چنین روی‌کردی دارد، ستم‌کار است؛ در واقع شیطان، این افراد را به‌بازی گرفته است؛ این‌ها با خود چه فکر می‌کنند؟ انگار اگر پول را نزد خویش نگه دارند، بیش‌تر می‌گردد یا این‌که این دَیْن از گردنشان برداشته می‌شود! هرگز؛ بلکه این حق بر عهده‌ی آن‌هاست و باید سرانجام، بدهیِ خود را پرداخت کنند؛ در دنیا ندهند، در آخرت، از آنان می‌گیرند؛ اما به‌راستی که این‌ها بازی‌چه‌ی دست شیطان شده‌اند.

رسول‌الله فرمود: «تأخیر نمودن **ثروتمند** برای ادای بدهی‌اش، ظلم است»؛ لذا فقیری که دست و بالش بسته است و نمی‌تواند بدهی‌اش را پرداخت کند ستم‌کار نیست؛ بلکه ستم‌کار، همان بستان‌کار است که شرایط بدهکارش را می‌داند و با این حال، طلب خود را از او مطالبه می‌کند؛ باید دانست که مهلت دادن به افراد تنگ‌دست، واجب می‌باشد و برای بستان‎کار روا نیست که بدهکار تنگ‌دست خود را زیر فشار قرار دهد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

این بخشِ حدیث که پیامبر فرمود: «و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند»، اشاره‌ای‌ست به روشِ نیکِ مطالبه‌ی حق یا بستانکاری؛ به‌عنوان مثال: سعید، سی هزار تومان از حسن بستانکار است؛ حسن نیز همین مبلغ را از عامر طلب دارد. حال حسن، سعید را به عامر حواله می‌دهد و می‌گوید: من از عامر بستانکارم؛ نزدِ او برو و طَلبت را از او بگیر. در این حالت برای سعید شایسته نیست که نه بگوید یا نپذیرد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «و چون یکی از شما برای دریافت طلبش به شخص توان‌گری حواله داده شد، بپذیرد و به او مراجعه کند»؛ مگر این‌که عامر، فقیر و تنگ‌دست یا بدحساب باشد و پرداختِ این مبلغ را به‌تأخیر بیندازد یا این‌که عامر از نزدیکان سعید باشد و سعید نتواند به طرفیت عامر شکایت کند؛ ولی اگر مانعی وجود نداشت، پیامبر دستور داده است که بستانکار، حواله‌ی بدهکارش را بپذیرد.

علما در این‌باره که این دستور نبوی، جنبه‌ی وجوبی دارد یا مستحب است، اختلاف نظر دارند:

حنبلی‌ها این را واجب دانسته‌اند؛ یعنی بر این باورند که اگر بستانکاری به شخص دیگری حواله داده شد، بر او واجب است که بپذیرد و برای مطالبه‌ی طلبش به آن شخص مراجعه کند؛ ولی بیش‌تر علما پذیرش این حواله را مستحب دانسته‌ و گفته‌اند: بر بستانکار واجب نیست که این حواله را بپذیرد؛ زیرا چه‌بسا مطالبه‌ی بستانکاری‌اش از شخصِ اول، ساده‌تر باشد تا این‌که به شخصِ دومی که به او حواله داده شده است، مراجعه کند؛ اما شکی نیست که اگر مانعی وجود نداشت، بهتر است که حواله‌ی بدهکارش را بپذیرد.

\*\*\*

285- باب: کراهت پشیمان شدن انسان از بخششی که هنوز آن‌را به شخص مورد نظرش نداده است؛ و نیز کراهت پس گرفتن چیزی که انسان به فرزندش بخشیده است، چه آن‌را به او تسلیم کرده و چه تسلیم نکرده باشد؛ هم‌چنین خریدن چیزی که انسان به‌عنوان زکات یا کفاره و امثال آن به کسی داده است، از خودِ آن شخص کراهت دارد؛ ولی ایرادی ندارد که آن‌را از شخص دیگری که به او انتقال یافته است، خریداری کند

1620- وعن ابن عباسٍ$ أنَّ رسولَ الله قَالَ: «الَّذِي يَعُودُ في هِبَتِهِ كَالكَلْبِ يَرْجِعُ في قَيْئِهِ». [متفق عليه]([[173]](#footnote-173))

وفي روايةٍ: «مَثَلُ الَّذِي يَرْجِعُ في صَدَقَتِهِ، كَمَثَلِ الكَلْبِ يَقِيءُ، ثُمَّ يَعُودُ في قَيْئِهِ فَيَأكُلُهُ».

وفي روايةٍ: «العائِدُ في هِبَتِهِ كالعائِدِ في قَيْئِهِ».

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که بخششِ خود را پس می‌گیرد، مانند سگی‌ست که استفراغ خود را می‌خورَد».

و در روایتی آمده است: «مثال کسی که صدقه و بخشش خود را پس می‌گیرد، مانند سگی‌ست که استفراغ می‌کند و آن‌گاه به سراغ استفراغش می‌رود و آن‌را می‌خورد».

و در روایتی آمده است: «کسی که بخشش خود را پس می‌گیرد، مانند کسی‌ست که استفراغ خود را می‌خورد».

1621- وعن عمرَ بن الخطاب قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ في سَبيلِ اللهِ فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِندَهُ، فَأَرَدْتُ أن أشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ فَقَالَ: «لا تَشْتَرِهِ وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ وإنْ أعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ؛ فَإنَّ العَائِدَ في صَدَقَتِهِ كَالعَائِدِ في قَيْئِهِ». [متفقٌ عليه]([[174]](#footnote-174))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: اسبي را به یکی از مجاهدان راهِ الله بخشیدم؛ ولی او در نگه‌داری از آن کوتاهی کرد. از این‌رو با این گمان که او، آن‌را به قیمتی ارزان می‌فروشد، تصمیم گرفتم که آن‌را بخرم. از پیامبر پرسیدم؛ فرمود: «آن‌را نَخَر و در پیِ بازپس‌گیریِ صدقه‌ات نباش؛ هرچند آن‌را به یک درهم به تو بدهد؛ زیرا کسی که صدقه‌ی خود را پس می‌گیرد، مانند کسی‌ست که استفراغ خود را می‌خورد».

**شرح**

نووی در این باب به موضوع حرام بودن پس گرفتن بخشش پرداخته است؛ یعنی اگر چیزی را به داوطلبانه و به‌ دل‌خواه خود به کسی ببخشید، دیگر برای شما جایز نیست که آن را پس بگیرید؛ چه اندک و کم‌ارزش باشد و چه فراوان یا قیمتی؛ زیرا پیامبر کسی را که بخشش خود خود را پس می‌گیرد به سگی تشبیه فرموده که آن‌چه را در شکم دارد، بالا می‌آورد و سپس آن را می‌خورد؛ این تشبیه، نشان می‌دهد که پس‌گرفتن بخشش، کار بسیار زشتی‌ست و انسان باید به‌شدت از چنین کاری پرهیز نماید. فرقی نمی‌کند که به خویشاوند یا یکی از نزدیکان خود، بخشش کند یا به کسی که خویشاوندی و قرابتی با او ندارد؛ مگر این‌که بخواهد که چنین مثالی درباره‌اش صادق باشد؛ لذا اگر فرد ثروتمندی، خانه‌ای به پدر خود ببخشد، برایش جایز نیست که خانه را پس بگیرد؛ اما بر عکس، اگر پدری به فرزند خویش خانه‌ای هدیه کند، می‌تواند و برایش رواست که هدیه‌اش را پس بگیرد؛ چراکه پیامبر فرموده است: «لاَ يَحِلُّ لِوَاهِبٍ أَنْ يَرْجِعَ فِيمَا وَهَبَ إلاَّ الْوَالِدَ فِيمَا وَهَبَ لِوَلَدِهِ»؛ یعنی: «برای هیچ بخشنده‌ای روا نیست که بخشش خود را پس بگیرد؛ مگر پدر که برایش رواست هدیه‌ی خویش به فرزندش را بازپس بستاند»؛ زیرا هر پدری می‌تواند به‌اندازه‌ای که فرزندش زیان نبیند، از مالِ وی، حتی از مالی که به او نبخشیده است، بردارد.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که عمر بن خطاب می‌گوید: اسبي را به یکی از مجاهدان راهِ الله بخشیدم؛ ولی او نمی‌توانست از آن به‌خوبی نگه‌داری کند. از این‌رو با این گمان که او، آن‌را به قیمتی ارزان می‌فروشد، تصمیم گرفتم که آن‌را بخرم. از پیامبر پرسیدم؛ فرمود: «آن‌را نَخَر و در پیِ بازپس‌گیریِ صدقه‌ات نباش؛ هرچند آن‌را به یک درهم به تو بدهد»؛ زیرا تو، آن را در راه الله صدقه داده‌ای و برای هیچ‌کس روا نیست که آن‌چه را صدقه داده است، دوباره بخرد؛ از این‌رو فرمود: «کسی که صدقه‌ی خود را پس می‌گیرد، مانند کسی‌ست که استفراغ خود را می‌خورد». این در صورتی‌ست که انسان، آن‌چه را که قصد هدیه‌اش را داشته است، به فرد مورد نظرش تحویل داده باشد؛ اما اگر هنوز آن‌را به او تحویل نداده است، می‌تواند از تصمیمش منصرف شود؛ ولی اگر آن‌را به او تسلیم نکرده، اما به او خبر داده است که چنین تصمیمی دارد، باید به وعده‌اش عمل کند؛ زیرا خُلف وعده، یکی از خصلت‌های نفاق می‌باشد و برای انسان روا نیست که خصلتی از ویژگی‌های نفاق را به خود راه دهد.

\*\*\*

286- باب: شدت حرام بودن مالِ یتیم

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ١٠﴾ [النساء : ١٠]

به‌راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می­خورند، در حقیقت آتشِ (جهنم) را در شکم­هایشان فرو می­برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

و مي‌فرمايد:

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ١٥٢﴾ [الأنعام: ١٥٢]

به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید.

و می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ قُلۡ إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ ٱلۡمُفۡسِدَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِ﴾ [البقرة: ٢٢٠]

و از تو درباره­ی یتیمان می‌پرسند. بگو: اصلاح امورشان بهتر است. و اگر با آنان مشارکت کنید، برادرانتان هستند. الله، مفسد را از مصلح می‏شناسد

1622- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ المُوبِقَاتِ»؛ قالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ باللهِ، والسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بالحَقِّ، وأكلُ الرِّبَا، وأكْلُ مَالِ اليَتِيمِ، والتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وقَذْفُ المُحْصَنَاتِ المُؤْمِنَاتِ الغَافِلاَتِ». [متفقٌ عليه]([[175]](#footnote-175))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از هفت گناه مُهلک بپرهیزید»؛ گفتند: ای رسول‌خدا! آن‌ها چه گناهانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق،([[176]](#footnote-176)) رباخواری، خوردن مالِ یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «حرام بودن مال یتیم».

یتیم به هر دختر یا پسری گفته می‌شود که قبل از بلوغ پدرش را از دست بدهد. هر یتیمی، سزاوارِ مهر و عطوفت و مهربانی‌ست؛ زیرا با مرگِ پدرش، دل‌شکسته شده و سرپرستی جز الله ندارد؛ از این‌رو الله متعال در کتابش نسبت به یتیم‌ها سفارش فرموده و در آیات فراوانی به مهرورزی به آنان تشویق نموده است؛ هم‌چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا ١٠﴾ [النساء : ١٠]

به‌راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می­خورند، در حقیقت آتشِ (جهنم) را در شکم­هایشان فرو می­برند و به زودی در آتش فروزان خواهند افتاد.

متأسفانه دیده می‌شود که فردی می‌میرد و برادرش سرپرستیِ فرزندان خردسالِ وی را بر عهده می‌گیرد؛ اما با مال و ثروتی که از آن فرد برجای مانده است، به نفع خود یا برای خویشتن داد و ستد می‌کند و دخل و تصرفش در ارث به‌جامانده برای بچه‌ها، در جهت منافع آنان نیست. روشن است که چنین کسانی، مشمول این وعید هستند و در حقیقت، آتش دوزخ را در شکم‌های خویش فرو می‌برند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ١٥٢﴾ [الأنعام: ١٥٢]

به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید.

یعنی: با اموال یتیم به نفع خودِ وی و به‌گونه‌ای داد و ستد کنید که برایش سودمندتر باشد؛ و گرنه، حق هیچ‌گونه دخل و تصرفی را در آن ندارید؛ اگر دو کار یا طرح اقتصادی و درآمدزا پیش رویِ شماست و می‌خواهید مال یتیم را در کار بیندازید، همان کاری را انتخاب کنید که به مصلحت یتیم است و سودِ بیش‌تری برای او دارد و برای شما روا نیست که در این زمینه در پیِ منفعت خود یا نزدیکان دیگر باشید. حتی اگر متردد و دودل بودید که آیا فلان‌کار به نفع یتیم است یا خیر، اصلاً سرمایه‌ی یتیم را در کار نیندازید و در آن دخل و تصرف نکنید؛ بلکه از آن به‌عنوان یک امانت نگه‌داری کنید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ١٥٢﴾ [الأنعام: ١٥٢]

به مال یتیم جز به بهترین شکل نزدیک نشوید.

گفتنی‌ست: به قرض دادنِ مال یتیم به دیگران، جایز نیست؛ یعنی اگر کسی نزدتان آمد و مثلاً بیست میلیون تومان وام خواست، برای شما جایز نیست که از پول یتیم، به آن‌شخص وام بدهید؛ زیرا این کار به مصلحت یتیم نیست و چه‌بسا وام‌گیرنده از بازپرداخت آن، ناتوان شود. تأسف‌آور است که برخی از افراد، با سرمایه‌ی یتیم برای خود تجارت می‌کنند و ریالی از درآمد حاصل از این تجارت را که با سرمایه‌ی یتیم صورت گرفته است، به یتیم نمی‌دهند! گفتنی‌ست: اگر بنا بر محاسبات و انتظارات شما، کاری سودمند بود و سرمایه‌ی یتیم را در آن کار انداختید، اما به‌رغم تلاشتان زیان کردید، گناهی بر شما نیست؛ زیرا در چنین مواردی، مجتهد و تلاش‌گری که به نتیجه می‌رسد، دو پاداش می‌برد و به آن‌که اشتباه می‌کند یا به خطا می‌رود، یک ثواب می‌رسد؛ اما اگر این زیان، نتیجه‌ی غفلت و کوتاهی باشد، گنه‌کارید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ قُلۡ إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡۚ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ ٱلۡمُفۡسِدَ مِنَ ٱلۡمُصۡلِحِ﴾ [البقرة: ٢٢٠]

و از تو درباره­ی یتیمان می‌پرسند. بگو: اصلاح امورشان بهتر است. و اگر با آنان مشارکت کنید، برادرانتان هستند. الله، مفسد را از مصلح می‏شناسد

این آیه در پاسخِ صحابه# نازل شد که از رسول‌الله پرسیدند: ای رسول‌خدا! اموال یتیمان نزد ماست؛ با یک‌دیگر در یک خانه زندگی می‌کنیم و با هم بر سرِ یک سفره می‌نشینیم؛ جدا کردن غذایشان برای ما مشکل است و چه‌بسا برای آنان نیز زیان‌بار باشد؛ پس چه کنیم؟ الله این آیه را فرو فرستاد و فرمود: ﴿إِصۡلَاحٞ لَّهُمۡ خَيۡرٞۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمۡ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ﴾؛ یعنی: همان کاری را بکنید که به صلاحِ آن‌هاست و در غذا با آنان مشارکت کنید؛ پس قصد اصلاح داشته باشید و به صلاحِ یتیمان بیندیشید، چراکه الله متعال، مفسد را از مصلح می‌شناسد و اگر می‌خواست، شما را در رنج و مشقت می‌انداخت؛ اما الله متعال نسبت به مومنان، مهربان است.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از هفت گناه مُهلک بپرهیزید»؛ گفتند: ای رسول‌خدا! آن‌ها چه گناهانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله...».

شرک به الله، بزرگ‌ترین گناهِ مهلکی‌ست که دینِ انسان را به تباهی می‌کشاند؛ آری؛ هلاکت‌بارترین گناه این که به الله که تو را آفریده و در مراحل مختلف زندگی‌ات، از شکم مادر گرفته تا دوران کودکی‌ات و پس از آن، به تو نعمت داده است، شرک بیاوری و کسی یا چیزی را با او شریک سازی. پناه بر الله! این، بزرگ‌ترین ظلم می‌باشد؛ بزرگ‌ترین ظلم و بزرگ‌ترین گناهِ مهلک، این است که به الله که تو را آفریده، شرک بورزی.

شرک به الله، انواع گوناگونی دارد؛ از جمله این‌که انسان همان‌گونه که آفریننده‌اش را بزرگ می‌دارد، مخلوق و آفریده‌ای چون خود را نیز تعظیم کند و او را به‌سان پروردگارش، بزرگ بدارد؛ چنان‌که برخی از افراد مانندِ خدمت‌کاران برای آقا و خان و رییس خویش بیش از تعظیم پروردگار، تعظیم می‌کنند! اگر جناب رییس در وقت نماز به او دستوری بدهد، برای اجرای دستورش نماز را ترک می‌کند و پروایی ندارد؛ این، بدین معناست که مخلوق را بیش از آفریدگار متعال بزرگ داشته است.

برخی هم در زمینه‌ی محبت، به الله شرک می‌ورزند؛ مثلاً مخلوقی را همانند الله متعال و حتی بیش از الله متعال دوست دارند. این شرک در کسانی که عاشق و دل‌باخته‌ی کسی می‌شوند، بیش‌تر وجود دارد و دل‌هایشان آکنده از محبت غیرالله می‌گردد و حتی معشوقشان را از الله متعال نیز بیش‌تر دوست دارند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ﴾ [البقرة: ١٦٥]

برخی از مردم معبودانی غیر از الله بر می­گزینند که آن‌ها را همانند الله دوست می‌دارند؛ اما مؤمنان، الله را بیش‌تر دوست دارند.

ریا نیز یکی از نمونه‌های شرک به الله متعال می‌باشد که امری پوشیده و خفی‌ست؛ مثلاً انسان به نماز می‌ایستد و چون فلانی او را می‌بیند، نمازش را بهتر و به‌ظاهر با خضوع و خشوع بیش‌تری می‌خوانَد! این، ریا و خودنمایی‌ست که نوعی شرک می‌باشد؛ یا به‌عنوان مثال: کسی روزه می‌گیرد تا دیگران درباره‌اش بگویند: عجب آدم عبادت‌گزاری‌ست و چه همه روزه می‌گیرد! یا صدقه می‌دهد تا از او به‌عنوان فردی بخشنده یاد کنند؛ این هم ریاست. الله متعال در حدیثی قدسی می‌فرماید: «أنا أغنی الشُّرَکاء عَنِ الشِّركِ، مَن عَمِلَ عَمَلاً أَشرَكَ فِيه مَعِیَ غَيرِي تَرَكتُه وَشِركَهُ».([[177]](#footnote-177)) یعنی: «من بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هرکس عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌‌گذارم».

یکی دیگر از نمونه‌های شرک خفی، این است که دنیا و محبتش فکر و تمام وجود انسان را بگیرد؛ بدین‌سان که خواب و خوراک و فکر و خیال انسان، همه‌اش دنیا باشد و به این بیندیشد که امروز چه به‌دست آوردم، چه‌قدر فایده کردم و چه مقدار زیان دیدم؟ از این‌رو شیفته و فریفته‌ی دنیا می‌شود و می‌کوشد تا از هر راهی که شده، چه با دروغ و کلاه‌برداری زر و ثروتی به هم بزند و اصلاً برایش مهم نیست که کاری که انجام می‌دهد، حلال است یا حرام؛ زیرا دنیا او را اسیر خود کرده است. دلیل اینِ نوع شرک، این است که پیامبر فرمود: «تَعِسَ عبْدُ الدِّينَارِ»؛ یعنی: «بنده‌ی دینار، نابود باد»! فرمود: «بنده‌ی دینار»؛ مگر کسی برای دینار سجده می‌کند؟ خیر؛ اما از آن جهت که محبت مال و پول، تمام وجودش را تسخیر می‌کند، از چنین کسی به بنده‌ی دینار یاد فرمود: «تَعِسَ عبْدُ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ وَالقطيفَةِ وَالخَمِيصَةِ، إِنْ أُعطِيَ رضي، وَإِنْ لَمْ يُعطَ لَمْ يَرْضَ»؛([[178]](#footnote-178)) «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های زیبا،([[179]](#footnote-179)) نابود باد. اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد». چنین کسی، بنده و برده‌ی زر و زیبایی‌ست و آن‌قدر که به پول و لباس و فرش خود اهمیت می‌دهد، به نماز و دیگر عبادت‌ها اهمیت نمی‌دهد؛ آن‌گاه که الله متعال نعمتی به او می‌بخشد، خشنود می‌شود و می‌گوید: چه پروردگار بزرگ و بخشنده‌ای دارم؛ اما اگر به آن‌چه می‌خواهد، نرسد یا از آن برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ١١﴾

[الحج : ١١]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند. اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، روی‌گردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

نابودیِ چنین کسی بدین معناست که الله متعال به امور وی سر و سامان نمی‌دهد و کسی که چنین ویژگی‌هایی دارد، همواره پریشان و بی‌قرار ا‌ست؛ چنان‌که پیامبر در ادامه فرمود: «وَإِذَا شِيكَ فَلا انْتَقَشَ»؛ یعنی: «اگر خاری به پایش بخَلَد، نمی‌تواند آن‌را از پای خود بیرون بکشد»؛ زیرا مشغول زراندوزی‌ست یا فقط به انباشتن زر و پول می‌اندیشد. سپس پیامبر فرمود: «طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ»؛([[180]](#footnote-180)) یعنی: «زندگی نیک و پاکیزه در دنیا و آخرت از آنِ بنده‌ای‌ست که با سری ژولیده و پاهایی غبارآلود افسار اسبش را در راه الله به‌دست می‌گیرد؛ اگر به نگهبانی گماشته گردد، انجام وظیفه می‌کند و چنان‌چه در بخش تدارکات و پشتیبانی به‌کار گرفته شود، باز هم در انجام وظیفه‎اش کوتاهی نمی‌کند»؛ به عبارت دیگر: آن‌چه برایش مهم است، انجام وظیفه و کسبِ رضایت پروردگار می‌باشد؛ خوشا به حالِ چنین کسی که به زندگی نیک و پاکیزه‌ای در دنیا و آخرت دست می‌یابد؛ بر خلافِ شخص نخست که فقط به زر و سیم می‌اندیشد.

خلاصه این‌که برخی از مردم، ندانسته به شرک مبتلا می‌شوند؛ لذا اگر احساس کردی که دنیا بر قلبت چنبره زده و به چیزی جز دنیا نمی‌اندیشی، در فکر و اندیشه‌ی زر و سیم می‌خوابی و با همین فکر و خیال بیدار می‌شوی، در این صورت بدان که قلبت به شرک آلوده شده است و در معرض نابودی قرار گرفته‌ای؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «تَعِسَ عبْدُ الدِّينَارِ»؛ یعنی: «بنده‌ی دینار، نابود باد»! این، ویژگیِ کسی‌ست که فقط به کسب پول و ثروت می‌اندیشد و برایش مهم نیست که از راه حلال به این خواسته دست یابد یا از راه حرام؛ زیرا حرص و آز، چشم و دلش را کور کرده است.

اما کسی که الله متعال را به‌درستی عبادت می‌کند، امکان ندارد که به کسب حرام روی بیاورد؛ زیرا می‌داند که حرام خواری، خشم و غضب پروردگار را در پی دارد و رضایت الله در کسب حلال است؛ لذا کسی که الله متعال را به‌درستی عبادت و پرستش می‌کند، می‌گوید: تنها از راه درست و حلال، کسب درآمد می‌کنم و آن‌را تنها در راه درست و حلال به مصرف می‌رسانم.

لذا شرک به الله، یکی از گناهان مهلک است که پیامبر به پرهیز از آن‌ها سفارش فرمود و ان‌شاءالله درباره‌ی شش مورد دیگر که در این حدیث آمده است، سخن خواهیم گفت.

\*\*\*

287- باب: شدت حرام بودن ربا

الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧٥ يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِ﴾ [البقرة: ٢٧٥، ٢٧٦]

آنان که ربا می­خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می­خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است؛ زیرا می­گفتند: «داد و ستد مانند رباست»؛ حال آن‌که الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. بنابراین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگارش (درباره­ی ربا،) از این عمل باز آید، آن‌چه پیش‌تر کسب کرده، از آنِ اوست و کارش با اللهِ (متعال) است و کسانی که دوباره به رباخواری بپردازند، دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند. الله، ربا را نابود می­کند و صدقات را افزایش می­دهد...

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ ٢٧٨﴾ [البقرة: ٢٧٨]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و آن‌چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید.

احادیث مشهوری در این‌باره در کتاب‌های صحیح آمده است؛ از جمله حدیث ابوهریره که در باب پیشین گذشت.

**شرح**

مولف‌/ بابی درباره‌ی شدت حرام بودن ربا گشوده است.

ربا یعنی زیاد شدن و افزایش یافتن چیزی بر اصل یک چیز و یا تأخیر در دریافت آن؛ الله متعال در کتابش حُکم ربا و وعیدِ آن را بیان فرموده است؛ پیامبر نیز ماهیت و کیفیت ربا را بیان نموده و یادآور شده است که ربا در شش نوع کالاست: طلا، نقره، گندم، جو، خرما و نمک.([[181]](#footnote-181)) لذا وقتی که یک جنس را با کالایی از همان جنس معامله می‌کنید، صحت معامله به دو شرط بستگی دارد: برابر بودن هر دو کالا، و معاوضه‌ی هر دو کالا پیش از جدا شدن؛ یعنی اگر طلا را با طلا معامله می‌کنید، هم وزن هر دو باید برابر باشد و هم هر دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، کالای مورد معامله‌ی خود را بگیرند؛ و همین‌طور در معامله‌ی نقره با نقره. در معامله‌ی گندم با گندم نیز پیمانه‌ی هر دو باید برابر باشد و داد و ستد یا مبادله در میان دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، به صورت پایاپای و دست‌ به دست انجام شود. معامله‌ی خرما با خرما، و نیز معامله‌ی جو با جو، و نمک با نمک نیز همین‌گونه است.

این، در رابطه با شش کالایی‌ست که در حدیث آمده است؛ اما اگر معامله‌ی یک کالا با کالایی از جنس دیگر باشد، در این حالت مساوی بودن، شرط نیست؛ بلکه مبادله‌ی کالاهای مورد معامله به‌صورت پایاپای شرط است؛ یعنی معامله‌ی یک صاع گندم با دو صاع جو ایرادی ندارد؛ به‌شرطی که مبادله‌ی گندم و جو پیش از جدا شدن دو طرف معامله از یک‌دیگر، انجام شود؛ هم‌چنین معامله‌ی طلا با نقره با تفاوت در وزن، ایرادی ندارد؛ اما مبادله باید به‌صورت پایاپای و دست به دست و پیش از جدا شدن طرفین معامله باشد.

این، حُکم کالاهای شش‌گانه‌ای‌ست که رسول‌الله به واقع شدن ربا در آن‌ها تصریح فرموده است؛ گفتنی‌ست: کالاهای جای‌گزین نیز همین حُکم را دارند؛ منظور از کالاهای جای‌گزین، کالاهایی‌ست که شبیه هر یک از این کالاهای شش‌گانه هستند؛ زیرا شریعت اسلامی میان کالاهای هم‌سان و شبیه به یک‌دیگر، تفاوتی نمی‌گذارد؛ هم‌چنان‌که دو چیز جدا و پراکنده، یک‌سان به‌شمار نمی‌آیند. رباخواری، یکی از هفت گناه مهلک و جزو گناهان کبیره است. کسی که ربا می‌خورَد، به یهودیان شباهت دارد که پلیدترین انسان‌ها هستند؛ زیرا یکی از ویژگی‌های یهودیان، حرام‌خواری و رباخواری‌ بوده و هست؛ از این‌رو هر مسلمانی که مرتکب این عمل حرام شود، شبیه یهودیان است.

یکی از وعیدهای رباخواری، این است که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّ﴾ [البقرة: ٢٧٥]

آنان که ربا می­خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می­خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است.

این، حُکم افراد رباخوار است که شیطان بر آنان چیره می‌شود. آری؛ شیطان بر انسان‌ها مسلط می‌گردد، مگر آنان‌که لطف و منت الهی شامل حالشان می‌شود و با پای‌بندی بر اذکار شرعی مانندِ خواندن آیۀ‌الکرسی در شب‌ها از شرّ شیطان مصون می‌مانند. انسانِ جن‌زده، دچار بیهوشی و صرع می‌شود و از حالت عادی بیرون می‌آید؛ رباخوران نیز همین‌گونه‌اند و حرکاتشان مانند افراد جن‌زده، غیرعادی‌ست.

علما دو دیدگاه دارند که آیا منظور از برخاستن رباخواران در این آیه، برخاستن از قبرهایشان در روز قیامت می‌باشد یا این‌که رفتارشان در دنیا همانند افراد جن‌زده می‌باشد و در آخرت نیز حرکاتشان غیرعادی‌ست؟

صحیح این است که وقتی آیه، محتمل هر دو معناست، پس هر دو معنا را بر آن حمل می‌کنیم؛ یعنی رباخوران در دنیا همانند افراد جن‌زده رفتاری غیرعادی دارند و در آخرت نیز همانند کسی از قبرشان برمی‌خیزند که شیطان، او را دچار جنون و اختلال حواس کرده است. پناه بر الله!

سپس الله بیان می‌فرماید که این‌ها با منطقی بی‌اساس و قیاسی نادرست به رباخواری روی می‌آورند؛ چنان‌که می‌گویند: ﴿إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْ﴾؛ یعنی: ادعا می‌کنند که داد و ستد، مانند رباست و فرقی در میان ربا و داد و ستد وجود ندارد! به‌ادعای این‌ها کارِ کسی که گوسفندی را به صدهزار تومان می‌فروشد، مانند کارِ کسی‌ست که صد هزار تومان را با صد و ده هزار تومان مبادله می‌کند! قیاس این‌ها، مانند قیاس شیطان است که خود را با آدم مقایسه کرد؛ الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ٧٦﴾ [ص : ٧٦] یعنی: «(ابلیس) گفت: من از آدم بهترم؛ مرا از آتش و او را از گِل آفریده‌ای». افراد رباخوار نیز همانند شیطان به قیاسی بی‌پایه روی می‌آورند و می‌گویند: «داد و ستد، مانند رباست»! اما الله بیان می‌فرماید که با وجود حُکم شرعی، چنین قیاسی بی‌پایه است: ﴿وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ﴾؛ یعنی: «حال آن‌که الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است» و این، بیان‌گر تفاوت فراوانی‌ست که خرید و فروش، با ربا دارد؛ یعنی این دو یک‌سان نیستند؛ اما کسی که قلبش وارونه شده است، باطل را حق و حق را باطل می‌بیند. الله متعال درباره‌ی کسی که درک و قلبش محو و وارونه شده است، می‌فرماید:

﴿إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ١٣﴾ [المطففين: ١٣]

و چون آیات ما بر او خوانده شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است.

سبحان‌الله! کسی که بینش سالم ندارد، بزرگ‌ترین، واضح‌ترین و رساترین کلام را افسانه‌های پیشینیان می‌نامد؛ الله دلیلش را بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٤﴾ [المطففين: ١٤]

هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهانی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

کسی که بر قلبش زنگار گناه نشسته است، حق را باطل و باطل را حق می‌بیند؛ مانند رباخواران که داد و ستد و ربا را یک‌سان می‌پندارند و می‌گویند: «خرید و فروش، مانند رباست»؛ حال آن‌که الله متعال، خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است.

سپس الله متعال راه توبه را فراروی رباخواران قرار داده است؛ و این، سنت پروردگار متعال می‌باشد که راه توبه را فراروی هر گنه‌کاری می‌نهد تا توبه کند و به سوی پروردگار بازگردد؛ زیرا الله متعال توبه‌کنندگان را دوست دارد. همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «للَّهُ أَشدُّ فرحاً بِتَوْبةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بِرَاحِلَتِهِ...».([[182]](#footnote-182)) یعنی: «الله، از توبه‌ي بنده‌اش بيش‌تر از فردی شادمان مي‌شود كه در بیابانی بر شتر خود سوار است؛ شترش که آب و غذای او را بر پشت دارد، از او می‌رَمَد و فرار می‌کند و او، از- زندگی- و از یافتن شترش ناامید می‌شود؛ لذا زیر سایه‌ی درختی می‌رود و ناامید دراز می‌کشد. در آن حال که به‌کلی ناامید شده، ناگهان شترش را می‌بیند که کنارش ایستاده است. افسار شتر را می‌گیرد و از شدت خوشحالی، به‌اشتباه می‌گوید: پروردگارا! تو، بنده‌ی منی و من، پروردگار تو هستم». بدین‌سان از فرط خوشحالی اشتباه می‌کند! که می‌داند که این فرد که خود را در آستانه‌ی مرگ می‌بیند و سپس نجات می‌یابد، چه‌قدر خوشحال می‌گردد؟! الله متعال به‌خاطر توبه‌ی بنده‌اش از چنین فردی نیز بیش‌تر شادمان می‌شود. بنگرید که الله متعال در آیه‌ی تحریم ربا، می‌فرماید: ﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ﴾؛ یعنی: «بنابراین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگارش (درباره­ی ربا) از این عمل باز آید، آن‌چه پیش‌تر کسب کرده، از آنِ اوست»؛ لذا الله متعال توبه‌ی رباخواری را که با شنیدن فرمان پروردگارش از این عمل حرام دست می‌کشد، می‌پذیرد؛ آن‌چه پیش‌تر کسب کرده، از آن اوست؛ ولی اگر از بابت ربا از کسی بستانکار است، باید از آن بگذرد و رهایش کند؛ از این‌رو رسول‌الله در حج وداع اعلام فرمود: «آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیرِ پاهای من است»؛ یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی‌اساس می‌باشد. در دوران جاهلیت، در سررسیدِ بازپرداخت وامی که به فقیر داده بودند، به او می‌گفتند: وامِ خود را پرداخت کن، وگرنه، مقداری دیگر روی آن می‌کشیم و برای بازپرداختش به تو فرصت می‌دهیم. پیامبر به عنوان حاکم و مبلغ شریعت، ربای دوران جاهلیت را لغو کرد و فرمود: «نخستین ربایی که باطل اعلام می‌کنم، ربای عباس بن عبدالمطلب است». یعنی بدهی همه‌ی کسانی که از بابت دریافت وام ربوی، بدهکار بودند، بخشیده شد؛ اما این نیروی بزرگ ایمانی را بنگرید که چگونه پیامبر احکام الاهی را اجرا می‌نماید و نخستین ربایی که لغو می‌کند، ربای عمویش عباس است و تنها به اجرای دستورهای الله متعال می‌اندیشد و در این راستا به قرابت و خویشاوندی هیچ‌کس یا جایگاه و موقعیت او اهمیت نمی‌دهد؛ بر خلاف آقازادگان امروزی که زیر چتر موقعیتشان، هر کار که بخواهند انجام می‌دهند و از دیپلوماسی و نفوذ سیاسی خود برای پیش‌برد اهداف شخصی، سوءاستفاده می‌کنند؛ اما در دوران پیامبر این‌گونه نبود؛ بلکه نخستین ربایی که رسول‌الله باطل اعلام کرد، ربای عمویش عباس بود. عمر بن خطاب نیز هرگاه مردم را از کاری باز می‌داشت، خانواده و نزدیکانش را جمع می‌کرد و می‌گفت: من، مردم را از فلان کار منع کرده‌ام؛ اینک نگاه مردم به شما، مانند نگاه پرنده‌ی شکاری به شکارش می‌باشد؛ مبادا به من خبر برسد که کسی از شما فلان کار ممنوع را انجام داده است که او را دوچندان مجازات خواهم کرد. به همین خاطر بود که ملت‌های گوناگون به حکومت و خلافت اسلامی تن دادند و بدین‌سان آن بزرگواران بر مشرق‌زمین تا مغرب‌زمین حُکم راندند و از خاور تا باختر را در قلمرو خلافت اسلامی درآوردند؛ این، ویژگی متمایز امت و خلافت اسلامی‌ست که احکام و قوانین، ابتدا بر نزدیکان و خانواده‌ی حاکم جاری می‌شود تا کسی بهانه‌تراشی نکند که دستور حاکم به نفع نزدیکان اوست و برای آن‌ها حاشیه‌ی امنی در برابر مجازات‌ها ایجاد کرده است.

خلاصه این‌که الله متعال به لطف و کَرمَ و رحمت خویش راه توبه را فراروی گنه‌کاران قرار داده است: ﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ﴾.([[183]](#footnote-183))

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَتُوبُواْ فَلَهُمۡ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمۡ عَذَابُ ٱلۡحَرِيقِ ١٠﴾ [البروج: ١٠]

کسانی که مردان و زنان باایمان را شکنجه دادند و سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ و عذاب آتش سوزان، برایشان (آماده) است.

می‌دانید که این آیه به داستان "اصحاب اخدود" اشاره دارد که گودال‌هایی در زمین حفر کردند و در آن آتش برافروختند و زنان و مردان باایمان را در این کوره‌های آدم‌سوزی به آتش کشیدند و به تماشا می‌نشستند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَهُمۡ عَلَىٰ مَا يَفۡعَلُونَ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ شُهُودٞ ٧ وَمَا نَقَمُواْ مِنۡهُمۡ إِلَّآ أَن يُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ٨﴾ [البروج: ٧، ٨]

و شکنجه و عذابی را که به مؤمنان می‌رساندند، تماشا می‌کردند. و از مؤمنان ایرادی جز این نگرفتند که آن‌ها به الله توانا و ستوده ایمان آورده بودند.

با این‌که آن‌ها مومنان و دوستان الله را می‌سوزاندند، الله متعال به آنان فرصت توبه داده بود: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَتُوبُواْ﴾: «کسانی که مردان و زنان باایمان را شکنجه دادند و سپس توبه نکردند». به‌راستی که الله متعال توبه‌کنندگان را دوست دارد؛ از این‌رو درباره‌ی گنه‌کاران رباخوار نیز می‌فرماید: ﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ﴾: «بنابراین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگارش (درباره­ی ربا) از این عمل باز آید، آن‌چه پیش‌تر کسب کرده، از آنِ اوست»؛ اما اگر کسی پس از حرام شدن ربا، به این عمل حرام روی بیاورد و حرام بخورد و توبه نکند، دوزخی خواهد. الله متعال در این‌باره می‌فرماید: ﴿وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾: «و کسانی که دوباره به رباخواری بپردازند، دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند». این، مجازات رباخواران در آخرت می‌باشد؛ اما مجازات دنیوی رباخواران، این است که الله متعال می‌فرماید: ﴿يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ﴾: «الله، ربا را نابود می‌کند» و آن‌را از میان می‌برد؛ نابود کردن ربا بر دو گونه می‌باشد:

نابود کردن حسی و ظاهری؛ بدین معنا که الله متعال بر مال و ثروت شخص، آفتی چون بیماریِ خودش یا عزیزانش می‌اندازد و رباخوار ناگزیر می‌شود که برای دارو و درمان، پول فراوانی هزینه کند یا این‌که آتش به مالش می‌افتد یا دزدی، همه‌ی داراییِ او را به‌سرقت می‌برد. این، مجازاتی دنیوی‌ست.

نابودیِ معنوی و نامحسوس ربا، این است که خیر و برکتی در ثروت رباخوار نیست؛ چه‌بسا کیسه‌هایی پُر از پول دارد، اما خودش از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برد و مانند فقرا زندگی می‌کند. آیا چنین کسی را می‌‌توان ثروتمند دانست؟ هرگز؛ بلکه وضع چنین کسی از هر فقیری بدتر است؛ زیرا کیسه‌ها پول دارد و آن‌را برای وارثانش ذخیره می‌کند؛ ولی خودش هیچ استفاده‌ای از آن نمی‌برد. این، همان بی‌خیری و نابودیِ معنوی‌ست.

الله متعال در ادامه‌ی این ایه می‌فرماید: ﴿وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِ﴾: «الله، صدقات را افزایش می‌دهد». یعنی: صدقه، رشد و افزایش مال و ثروت را در پی دارد. پیامبر فرموده است: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعِدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّب، ولا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ فَإِنَّ الله يقْبَلُهَا بِيَمِينِه، ثُمَّ يُرَبِّيها لِصَاحِبَها، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ حتى تَكُونَ مِثْلَ الجَبلِ»؛([[184]](#footnote-184)) یعنی: «هرکس به‌اندازه‌ی یک خرما از مال حلال صدقه دهد،- و الله، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد- الله متعال، آن را به دست راست خویش می‌گیرد و آن را چنان پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما، کره‌اسب خود را پرورش می‌دهید». الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖ﴾ [البقرة: ٢٦١]

مثال کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می­کنند، همانند دانه­ای‌ست که از آن هفت خوشه به ثمر می­رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است.

پس صدقه، احسان و نیکوکاري‌ست و عبادتی بزرگ به‌شمار می‌آید و انسان هر صدقه‌ای که بدهد، اجر و ثواب صدقه‌اش چندین برابر می‌شود و در باقی‌مانده‌ی ثروتش نیز برکت می‌افتد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ»؛([[185]](#footnote-185)) یعنی: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد»؛ بلكه مايه‌ي بركت است.

الله متعال صدقات را در کنارِ ربا ذکر فرموده است؛ زیرا ربا، ظلم و ستم و نوعی حرام‌خواری‌ست؛ اما صدقه دادن، احسان و نیکوکاری‌ست؛ از این‌رو صدقه و ربا را در کنارِ هم ذکر فرمود تا روشن شود که نیکوکاران و ستم‌کاران رباخوار، یک‌سان نیستند. سپس الله متعال در ادامه‌ی این آیات می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٢٧٧﴾ [البقرة: ٢٧٧]

پاداش کسانی که ایمان آورده و اعمال شاسیته انجام داده و نماز را بر پا داشته و زکات داده­اند، نزد پروردگارشان است و هیچ ترس و اندوهی بر آنان نیست.

و بدین‌سان پس از تشویق به ایمان و عمل صالح، می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨﴾

[البقرة: ٢٧٨]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه سازید و اگر به راستی ایمان دارید، آن‌چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید.

بدین‌ترتیب پس از یک حُکم عام و فراگیر که همان تقواست، این فرمان خاص، یعنی نهی از ربا را بیان فرمود؛ زیرا تقوا، به‌طور عموم به اجتناب از کارهای حرام و انجامِ واجبات اطلاق می‌شود.‌

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٩﴾

[البقرة: ٢٧٨، ٢٧٩]

و اگر به راستی ایمان دارید، آن‌چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته­اید؛ و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید.

لذا اگر در یک وام ربوی، بیست و پنج هزار تومان را در برابر سی هزار تومان به کسی داده‌اید و به‌راستی می‌خواهید توبه کنید، فقط باید اصل پولِ خود را بگیرید و از گرفتن فرع، خودداری کنید؛ یعنی فقط همان بیست و پنج هزار تومان را دریافت نمایید.

برخی از مردم به‌اشتباه می‌گویند: اگر کسی در بانک‌های ربوی از جمله در بانک‌های غربی سپرده‌گذاری کند، می‌تواند سودِ پولش را بگیرد و آن‌را صدقه دهد! این، قیاس و پندار باطلی‌ست. چه معنا دارد که کسی، دست خود را به نجاست آلوده کند و سپس آن‌را بشوید؟ چرا از همان ابتدا از نجاست دوری نکند؟ چنین قیاسی اعتبار ندارد. وقتی چنین بانک‌هایی به تو سود می‌دهند، بگو: ربا در شریعت ما حرام است. برخی از مردم می‌گویند: اگر ما این پول را نگیریم، آن‌را برای جنگ با مسلمانان و ساختن کلیساها هزینه می‌کنند. می‌گوییم: نمی‌توان قاطعانه چنین سخنی گفت؛ اگرچه شاید کارمند بانک آن‌را برای خود یا خانواده‌اش بردارد. تازه اگر از آن پول برای ساختن کلیسا استفاده کنند، چه ربطی به شما دارد؟ پولی که اصلاً در اختیار شما یا از آنِ شما نبوده است، اگر در چنین راهی هزینه شود، نمی‌توان گفت که شما به آن‌ها کمک کرده‌اید. از این‌رو آن‌ها در حقیقت، بهره‌ی حاصل از پولتان را به شما نمی‌دهند؛ بلکه از همان ابتدا بر اساس توافق انجام‌شده، سودِ مشخصی به سپرده‌ی شما تعلق می‌گیرد و چنین نیست که شما در سود و زیانِ سرمایه‌گذاری، شریک باشید؛ پس سودی که به سپرده‌ی شما می‌دهند، بهره‌ی حاصل از پولتان نیست که بگویید: اگر من این سود را از آنان نگیرم، آن‌ها آن‌را در راه حرام هزینه می‌کنند. اصلاً این‌طور نیست که شما در سرمایه‌گذاریِ حرامشان، سهیم باشید؛ تازه اگر سود پول شما همین مبلغی باشد که به شما می‌دهند یا حتی بیش‌تر از آن، باز هم شما که به آن‌ها دستور نداده‌اید که این پول را برای ساختن کلیسا یا جنگ با مسلمانان هزینه کنند؛ پس تقوا پیشه سازید و با این بهانه‌تراشی به گرفتن اصلِ سرمایه‌ی خود بسنده نمایید تا نه با گرفتن ربا، مرتکب ظلم و ستم شوید و نه با از دست دادن سرمایه‌ی خویش مورد ستم قرار گیرید. حکایت این‌ها که بدین‌سان برای گرفتن ربا بهانه‌تراشی می‌کنند، مانند حکایت کسی‌ست که دستش را در نجاست فرو می‌برد و آن‌گاه درخواست آب می‌کند تا دستش را بشوید؛ این، درست نیست. تازه چه کسی ضمانت می‌کند که اگر چند ملیون پول از طریق ربا یا بهره‌ی بانکی به کسی برسد، او آن‌را صدقه دهد؟ چه‌بسا حرص و آز، او را از این کار باز بدارد و با خود بگوید: چگونه این‌همه پول را بذل و بخشش کنم؟ و آن‌قدر امروز و فردا می‌کند که مرگش فرا می‌رسد و آن‌را برای دیگران می‌گذارد. این کار برای دیگران نیز بدآموزی دارد؛ دیگران خواهند گفت: «فلانی که آدم خداترسی‌ست، پولش را در بانک گذشته، سودش را می‌گیرد و صدقه می‌دهد؛ پس لابد چنین کاری ایرادی ندارد». وقتی مزه‌ی این کار به کامِ برخی از مسلمانان بنشیند، دیگر در پیِ تأسیس و راه‌اندازی بانک اسلامی نخواهند بود؛ زیرا تأسیس بانک اسلامی، موانع و مشکلاتی دارد و کارِ دشواری‌ست و حتی برخی از سودجویان برای راه‌اندازیِ بانک اسلامی، مانع‌تراشی می‌کنند؛ در نتیجه مردم که فقط به بانک‌های ربوی دست‌رسی دارند، می‌گویند: ناگزیریم در بانک‌های ربوی سپرده‌گذاری کنیم. در هر حال، این‌که خودمان از بهره‌ی بانکی استفاده نکنیم و آن‌را بذل و بخشش نماییم، دلیل موجهی برای جواز سپرده‌گذاری در بانک‌های ربوی و گرفتنِ سودِ بانکی نیست؛ بلکه این کار، حرام است. کسانی که قایل به جایز بودن این کار هستند، به قیاسی باطل در برابر نصّ آشکار قرآن روی آورده‌اند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید».

هم‌چنین پیامبر ربای رایج در دوران جاهلیِ پیش از اسلام را باطل و مردود اعلام کرد؛ در صورتی که این ربا پیش از نزول احکام شرعی رواج داشت و مردمان آن دوران، این ربا را در میان خود درست می‌دانستند؛ ولی پیامبر آن‌را باطل کرد و فرمود: ن دورزانآن

«آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیرِ پاهای من است»؛ یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی‌اساس می‌باشد. لذا چگونه یک مسلمان با این‌که ربا را حرام می‌داند، می‌گوید: ربا می‌گیرم و آن را صدقه می‌دهم؟!

متأسفانه برخی از علمای نام‌داری که با انگشت به آن‌ها اشاره می‌شود، چنین پنداری دارند؛ در صورتی‌که با اندکی دقت و تفکر، درمی‌یابند که در اشتباه هستند؛ به‌راستی روز قیامت در نزد الله متعال چه دلیلی خواهیم داشت که می‌فرماید: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست»؟ الله متعال در این آیه، معامله با کفار را مستثنا نفرمود؛ بلکه به‌طور مطلق معامله‌ی ربوی را حرام کرد و فرمود: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید». لذا تأسف‌آور است که برخی از علمایی که به آن‌ها اشاره می‌گردد، فتوا می‌دهند که معامله‌ی ربوی با بانک‌های غربی و کافران در صورتی که سود حاصل از این معامله صدقه داده شود، جایز می‌باشد! حال آن‌که پروردگار متعال بیان فرموده است که رباخوار باید برای توبه، به اصل پول یا سرمایه‌ی خود بسنده کند و از فرعِ آن بگذرد تا بدین‌سان نه با گرفتن ربا مرتکب ظلم و ستم گردد و نه با از دست دادن سرمایه‌اش مورد ستم قرار گیرد. دلیل کسانی که می‌گویند: باید این پول را از دستِ کفار به‌دَر آوریم تا در ساختن کلیسا یا برای جنگ مسلمانان از آن استفاده نکنند، بی‌اعتبار است؛ زیرا مگر این هزینه‌ها فقط با همین پول تأمین می‌شود؟ این، تصور و توهمی بیش نیست که برخاسته از وسوسه و فریب شیطان می‌باشد؛ تازه حال که این‌همه مسلمان بر اساس چنین فتوایی عمل می‌کنند، آیا سرکوب مسلمانان و ساختن کلیساها، متوقف شده است؟ در هر حال، این کتابِ خداست که میان ما حُکم می‌کند: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید».

اگر از شریعت الهی پیروی کنیم، الله متعال برای ما گشایش و برون‌رفتی از هر مشکل و تنگنایی قرار می‌دهد؛ ولی درست نیست که خودسرانه و بدون توجه به آموزه‌های دینی عمل نماییم یا بر پایه‌ی قیاسی بی‌پایه، خرید و فروش را با ربا یک‌سان بدانیم؛ این، اشتباه بزرگی‌ست؛ زیرا مسأله، کاملا روشن است و نیازی به اجتهاد و اظهار نظر شخصی ندارد؛ زیرا الله متعال به‌وضوح می‌فرماید: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید».

اگر شخصِ بدهکار، در هنگام سررسید بدهی‌اش تنگ‌دست بود و چیزی نداشت، بر بستانکار واجب است که به او مهلت دهد؛ البته بی‌آن‌که چیزی بر اصلِ طلبش بیفزاید؛ نه این‌که بگوید: به جای دویست و پنجاه هزار تومانی که اینک به من بدهکاری، یک سال دیگر به تو وقت می‌دهم؛ اما به‌شرطی که سیصد هزار تومان به من بدهی! این، درست نیست؛ زیرا الله متعال در ادامه می‌فرماید:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

این، حُکم الله می‌باشد؛ اوست که به انسان مال و ثروت بخشیده و تصرف در آن‌را برای او مباح گردانیده است؛ حال برای بستانکار روا نیست که بدهکارش را به زندان، تهدید کند یا به او بگوید: «همین حالا پولم را بده؛ یا اگر مهلت می‌خواهی، باید درصدی سود بپردازی؛ و گرنه، تو را به دادگاه و زندان می‌برم». پس ایمان و فرمان‌برداری از الله کجاست؟ بنده‌ی راستین، بنده‌ای‌ست که از پروردگارش فرمان می‌برد؛ بر خلافِ بنده‌ی درهم و دینار یا غلامِ زر و سیم که به چیزی جز پول و ثروت نمی‌اندیشد؛ می‌دانید که پیامبر برای بنده‌ی زر و سیم، دعای نابودی کرده است. تا این‌جا دو مرحله شد:

**نخست:** مطالبه‌ی اصلِ طلب، بدون فرع یا بی‌آن‌که چیزی بر آن بیفزایند.

**دوم:** مهلت دادن به بدهکارِ تنگ‌دست تا زمانی که دستش باز شود.

و اما **مرحله‌ی سوم** که از مهلت دادن نیز بهتر است: ﴿وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾؛ یعنی: «و اگر (بدهی­اش را) ببخشید، برایتان بهتر است».

لذا چه خوبست که از بدهکارِ تنگ‌دستِ خویش بگذری و بدهی‌اش را ببخشی؛ آیا وقتی به دنیا آمدی، هزار دست لباس و هزار کیسه زر و سیم داشتی؟ هرگز؛ بلکه وقتی به دنیا آمدی، برهنه بودی. چه کسی، تو را به این‌جا رساند و این‌همه نعمت به تو ارزانی داشت؟ آری؛ الله. همو می‌فرماید: ﴿وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾؛ یعنی: «و اگر (بدهی­اش را) ببخشید، برایتان بهتر است». سپس می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٢٨١﴾ [البقرة: ٢٨١]

و از روزی بترسید که در آن، به سوی الله بازگردانده می­­شوید و سپس نتیجه­ی عمل هر شخصی به‌طور کامل به او داده می­­شود و به آنان هیچ ستمی نمی­شود.

آری؛ باید از آن روز بزرگ ترسید که همه، لخت و پابرهنه برانگیخته می‌گردند:

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس : ٣٤، ٣٧]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندانش. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

تنها با اطاعت و فرمان‌برداری از الله متعال است که می‌توان از سختی‌های آن روز نجات یافت.

1/1623- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ المُوبِقَاتِ»؛ قالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ باللهِ، والسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بالحَقِّ، وأكلُ الرِّبَا، وأكْلُ مَالِ اليَتِيمِ، والتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وقَذْفُ المُحْصَنَاتِ المُؤْمِنَاتِ الغَافِلاَتِ». [متفقٌ عليه]([[186]](#footnote-186))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از هفت گناه مُهلک بپرهیزید». گفتند: ای رسول‌خدا! آن‌ها چه گناهانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق،([[187]](#footnote-187)) رباخواری، خوردن مالِ یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه».

**شرح**

مولف/ در باب حرام بودن ربا، حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر فرمود: «از هفت گناه مُهلک بپرهیزید». بدین‌سان پیامبر هفت گناه مهلک را نام برد تا مردم به شناختن گناهان مُهلک، اشتیاق بیش‌تری پیدا کنند و آماده‌ی شنیدن رهنمود نبوی شوند؛ از این‌رو عرض کردند: ای رسول‌خدا! آن‌ها چه گناهانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله». پیش‌تر درباره‌ی انواع شرک، سخن گفتیم.

دومین گناه مُهلک، سحر و جادوست که عبارتست از گره بستن و دمیدن؛ بدین‌سان که جادوگر با خواندنِ افسون‌ و دمیدن در آن، شخصِ مورد نظرش را اذیت می‌کند یا درصددِ آسیب زدن به او برمی‌آید یا این‌که او را از هدفش منع می‌کند یا او را بر آن می‌دارد که کاری ناخواسته انجام دهد؛ حتی جادوگر برای رسیدن به هدفش از شیطان‌ها و جن‌های پلید و زشت کمک می‌گیرد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ١٠٢﴾ [البقرة: ١٠٢]

و (یهودیان) از آن‌چه شیاطین درباره­ی پادشاهی سلیمان (به هم می­بافتند و برای مردم) می­خواندند، پیروی کردند؛ در حالی که سلیمان هیچ‌گاه کفر نورزید؛ بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر می‌آموختند و نیز آن‌چه را که بر دو فرشته­ی بابل (به نام­های) هاروت و ماروت نازل شد، (به مردم آموزش می‌دادند). (آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم می‌آموختند) و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی­دادند مگر این‌که (ابتدا) به او می‏گفتند: ما وسیله­ی آزمایشیم؛ مبادا کافر شوی. ولی آن‌ها از آن‌دو مطالبی می‏آموختند که بتوانند با آن، میان مرد و همسرش جدایی بیندازند؛ اما جز به اجازه و خواست الله نمی‌توانند به کسی زیانی برسانند. آن‌ها چیزهایی می­آموختند که برایشان ضرر داشت، نه فایده؛ و به‌قطع می‏دانستند که هرکس خریدار چنین کالایی باشد، هیچ بهره­ای در آخرت نخواهد داشت. و آن‌چه خود را به آن فروختند، خیلی زشت و ناپسند است؛ اگر می­دانستند.

سحر و جادو، یکی از گناهان بزرگ است. هم‌چنین کُشتن ساحر، واجب می‌باشد؛ چه از سحر و جادوگری توبه کند و چه توبه نکند. این، به‌خاطر جسارت و گستاخی‌اش و نیز به سبب زیان بزرگی‌ست که به مردم می‌رساند. از این‌رو در حدیث آمده است: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»؛([[188]](#footnote-188)) یعنی: «مجازات ساحر، این است که او را با شمشیر بزنند (و بکُشند)». و در روایتی دیگر آمده است: «ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ» که به همین معناست. برخی از انواع سحر و جادو، کفُر می‌باشد؛ یعنی سحری که به کمک شیطان‌ها یا با توسل به جن‌ها انجام می‌شود؛ مانند جدایی انداختن در میان زن و شوهرش که پیش‌تر آیه‌ی 102 سوره‌ی بقره در این‌باره ذکر شد. لذا سحری که به کمک شیطان‌ها انجام شود، کُفر است؛ زیرا امکان ندارد که شیاطین با چیزی غیر از شرک، در خدمت انسان قرار بگیرند یا به خواسته‌ی انسان تن دهند. باری پیامبر نیز جادو شد؛ یهودی پلیدی به نامِ لبید بن اعصم، آن بزرگوار را سحر کرد؛ وی جادویش را در چاهی گذاشت؛ اگرچه جادوی آن پلید هیچ تأثیری بر رسالت رسول‌الله نداشت، اما باعث شده بود که پیامبر در پاره‌ای از کارهای شخصیِ خود، دچار مشکل شود تا این‌که الله متعال سوره‌های ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ را بر آن بزرگوار فرو فرستاد و جبرئیل این دو سوره را بر پیامبر خواند و بدین‌ترتیب الله سحر و جادو را از پیامبرش دور کرد. رسول‌الله به خواست پروردگار بهبود یافت و این سحر را از چاه بیرون آورد و آن‌را از میان بُرد و بدین‌سان سحر و جادوی آن یهودیِ پلید، باطل شد. این، نشان‌گر خباثت یهودیان و دشمنیِ آنان با اسلام است؛ بلکه الله متعال می‌فرماید:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ ٱلنَّاسِ عَدَٰوَةٗ لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلۡيَهُودَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ﴾ [المائ‍دة: ٨٢]

به‌قطع سرسخت­ترین مردم را در دشمنی با مومنان، یهود و مشرکان می­یابی.

در این آیه، ابتدا یهود را به عنوان سرسخت‌ترین دشمن مومنان ذکر فرمود و سپس مشرکان را؛ لذا یهودیان، سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان هستند؛ به همین خاطر نیز پیامبر را سحر کردند و الله را حمد و سپاس که سحرشان را باطل نمود.

پس، سحر و جادو بر دو گونه است:

* سحری که با کمک گرفتن از ارواح شیطانی به انجام می‌رسد و کُفر است.
* و سحری که کفر نیست؛ اما گناهی بزرگ می‌باشد و با گره بستن و داروها و چوب‌های عجیب و غریب و امثالِ آن انجام می‌گردد.

حُکم جادوگر، این است که او را بکُشند؛ اگر جادویش از نوعِ کُفر باشد، به‌خاطر ارتدادش کشته می‌شود و اگر سحرش از نوع دوم باشد، او را به‌خاطر تبه‌کاری و جنایتی که در حقّ دیگران مرتکب می‌گردد، اعدام می‌کنند. الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [المائ‍دة: ٣٣]

سزای کسانی که با الله و رسولش می­جنگند و در زمین برای فساد و تبه‌کاری می­کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یک‌دیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

سومین گناه مهلک، قتل نفسی‌ست که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق. کسانی که الله متعال، کُشتن آن‌ها را حرام فرموده، عبارتند از: مسلمان، کافرِ ذمی، کافرِ هم‌پیمان و کافرِ پناه‌جو.

ذمی، به کافری گفته می‌شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم‌پیمان، کافری‌ست که خارج از قلمروِ حکومت اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، هم‌پیمان است، و در جنگ نیست؛ اگرچه وارد قلمرو اسلامی شود.

کافرِ پناه‌جو به کافری گفته می‌شود که به مسلمانان پناهنده شده و مسلمانی، او را در پناهِ خویش قرار داده است؛ مثلاً بازرگان است و برای داد و ستد به او امان می‌دهیم که به سرزمین اسلامی بیاید یا این‌که می‌خواهد درباره‌ی اسلام جست‌وجو کند تا اسلام را بشناسد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥ﴾ [التوبة: ٦]

و اگر مشرکی از تو امان خواست، به او امان بده تا کلام الله را بشنود و آن­گاه او را به جایگاه امنش برسان.

اما کافر حربی یا ستیزه‌گر، کافری‌ست که میان ما و او جنگ است و هیچ عهد و پیمانی میان ما و او نیست؛ کُشتن چنین کافری، جایز می‌باشد؛ همان‌گونه که او برای کُشتن مسلمانان، تلاش می‌کند. رسول‌الله در بیان سومین گناه مهلک، فرمود: «قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق» و در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. لذا گاه کُشتن افرادی که الله متعال کُشتن آن‌ها را حرام نموده، روا و بلکه واجب می‌گردد؛ پیامبر فرموده است: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إلاَّ بِإِحْدَى ثَلاثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ»؛([[189]](#footnote-189)) یعنی: «کشتن هیچ مسلمانی روا نیست، مگر در یکی از این سه مورد: متأهلی که مرتکب زنا می‌شود، کسی که مرتکب قتل می‌گردد و قصاص می‌شود، آن‌که دینش را ترک می‌کند و از جماعت مسلمانان جدا می‌گردد».

لذا اگر مسلمانی که ازدواج کرده و با همسرش نزدیکی نموده است، مرتکب زنا شود، سنگ‌سار می‌گردد؛ بدین‌سان که مردم در اطرافش جمع شده، با سنگ او را هدف قرار می‌دهند؛ البته سنگ‌ها نباید آن‌قدر بزرگ باشد که کارش به‌یک‌باره تمام شود و آن‌قدر کوچک هم نباشد که سنگ‌سار وی طول بکشد و درد و رنجش طولانی و بیش از حد گردد. هم‌چنین سنگ‌ها را به نقاط حساس بدن، یعنی به جاهایی که باعث مرگ زودهنگام می‌شود، نزنند؛ بلکه پُشت، شکم، شانه و رانِ او را هدف قرار دهند تا آن‌که بمیرد. همان‌گونه که پیامبر به سنگ‌سار کردن زنی از غامدی‌ها و نیز ماعز بن مالک حُکم فرمود.

همان‌گونه که در این حدیث آمده است: اگر کسی، شخصی را به‌عمد بکُشد و شرایط قصاص کامل شود، قصاص می‌گردد؛ اگرچه مسلمان باشد.

همین‌طور کسی که دینش را ترک می‌کند و از جماعت مسلمانان جدا می‌گردد، مرتد است و باید کُشته شود.

تا این‌جا درباره‌ی سه گناه مُهلک سخن گفتیم. پیامبر «رباخواری» را چهارمین گناه مهلک برشمرد؛ پیش‌تر ربا را تعریف کردیم و اجناس و کالاهایی را که ربا در آن‌ها جریان دارد، برشمردیم و بیان کردیم که ربا، یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است.

سپس رسول‌الله «خوردن مال یتیم» را یکی از هفت گناه مهلک برشمرد. یتیم، کسی‌ست که قبل از بلوغ پدرش را از دست مي‌دهد. اگر سرپرست یتیم، از اموال وی سوءاستفاده کند یا از آن به نفع خود و نزدیکانش هزینه نمایند، مرتکب گناهِ مهلکی شده است. فرقی نمی‌کند که یتیم، دختر باشد یا پسر؛ در هر صورت خوردن مالِ یتیم، یکی از هفت گناه مهلک به‌شمار می‌آید.

«فرار از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن»، ششمین گناه مهلک است؛ زیرا دو پیامد منفی دارد: نخست این‌که روحیه‌ی مسلمانان را در هم می‌شکند و دوم این‌که تقویت روحیه‌ی دشمن را به دنبال دارد. گفتنی‌ست: الله پشت کردن به میدان نبرد را در دو مورد، مستثنا فرموده است:

﴿وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٦﴾ [الأنفال: ١٦]

هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند- جز (به عنوان یک تاکتیک) برای حمله­ی دوباره یا به منظور پیوستن به گروهی دیگر- سزاوار خشم الله می­شود و جایگاهش دوزخ است و چه بد جایگاهی‌ست!

اگر پُشت کردن به دشمن، یک تاکتیک جنگی در جهت غلبه بر دشمن باشد و نه به‌خاطر فرار از میدان نبرد، ایرادی ندارد؛ به‌عنوان مثال: عده‌ای از رزمندگان در محاصره‌ی دشمن قرار می‌گیرند و برای بیرون آمدن از محاصره‌، تغییر موقعیت می‌دهند یا برای تجدید قوا، عقب‌نشینی می‌کنند.

و اما هفتمین گناه مهلک: «تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه»؛ این هم یکی از گناهان بزرگ و مهلک است؛ مثلاً کسی بگوید: فلان زن، زناکار یا بدکار است. گوینده‌ی چنین سخنی را هشتاد شلاق می‌زنند؛ چنین شخصی از عدالت خارج شده، فاسق به‌شمار می‌آید و دیگر، شهادتش قابل قبول نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤﴾ [النور : ٤]

و به آنان که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهند و آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی آنان را نپذیرید. و چنین کسانی فاسق‌اند.

البته حُکمِ به فسق چنین افرادی یا اسقاط عدالت از آنان، حُکمی تعلیقی‌ست؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥﴾ [النور : ٥]

مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح و نیکوکاری در پیش بگیرند؛ پس به‌یقین الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.

البته ادعای توبه و پشیمانی، کافی نیست و باید با گذشتِ زمان، ثابت شود که این شخص، واقعاً توبه کرده و اصلاح و نیکوکاری در پیش گرفته است.

گفتنی‌ست: تهمت زنا به مرد پاک‌دامن و بی‌خبر از گناه نیز همین حکم را دارد و جزو گناهان مهلک است. از الله متعال می‌خواهیم که همه‌ی ما را از فتنه‌ها در پناه خویش قرار دهد؛ به‌یقین الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

2/1623- وعن ابن مسعودٍ قالَ: لَعَنَ رسول الله آكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ. [روايت مسلم]([[190]](#footnote-190))

زاد الترمذي وغيرُهُ: وَشَاهِدَيْهِ وَكَاتِبَهُ.

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله رباخوار و ربادهنده را لعنت کرد.

ترمذی و دیگران افزوده‌اند: دو شاهد و نویسنده‌ی آن را نیز لعنت نمود.

**شرح**

مولف/ در باب حرام بودن ربا، روایتی بدین مضمون آورده است که ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله رباخوار و ربادهنده را لعنت کرد.

رباخوار به کسی گفته می‌شود که ربا می‌گیرد؛ چه از آن تغذیه کند و چه آن‌را برای لباس یا مسکن یا فرش و یا سواری‌اش استعمال نماید؛ مهم، همان گرفتن رباست که حرام می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی یهود می‌فرماید:

﴿وَأَخۡذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدۡ نُهُواْ عَنۡهُ﴾ [النساء : ١٦١]

و (نیز) به سبب رباخواریِ آن‌ها، در حالی که از آن نهی شده بودند (از نعمت‌های پاک، محروم گشتند).

خلاصه این‌که رباخوار و ربادهنده به زبان پیامبر لعنت شده‌اند.

آری؛ ربادهنده نیز به زبان پیامبر لعنت شده است؛ اگرچه از آن جهت که از او ربا می‌گیرند، مورد ستم قرار می‌گیرد و مظلوم می‌باشد؛ زیرا کسی که ربا می‌گیرد، ستم‌کار است؛ از این‌رو آن‌که ربا می‌دهد، اگرچه مظلوم می‌باشد، ما به زبان پیامبر نفرین شده است؛ چراکه به ستم‌کار یا رباخوار در زمینه‌ی گناه و ستم‌کاری کمک کرده است؛ این، در حالی‌ست که پیامبر فرموده است: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا»؛ یعنی: «برادرت را یاری کن؛ چه ظالم باشد و چه مظلوم». شخصی، پرسید: ای رسول‌خدا! اگر مظلوم باشد، او را یاری می‌کنم؛ ولی اگر ظالم باشد، چگونه یاری‌اش نمایم؟ فرمود: «بدین‌سان که او را از ظلم و ستم باز داری؛ این، یاری دادن به اوست».([[191]](#footnote-191)) اگر کسی به دو ملیون و پانصد هزار تومان پول نیاز داشته باشد و کسی این مبلغ را به او بدهد و شرط بگذارد که باید به جایش سه میلیون تومان پس بدهد، وام‌دهنده و وام‌گیرنده، هر دو به زبان بهترین و برگزیده‌ترین بنده‌ی الله، نفرین شده‌اند؛ و به‌راستی لعن و نفرین رسول‌الله چه‌قدر به اجابت، نزدیک است! می‌دانید که منظور از لعن و نفرین، دوری از رحمتِ الاهی‌ست و کسی که از رحمتِ الاهی رانده شود، در این لعن و نفرین، شریک شیطان است؛ زیرا شیطان نیز نفرین گردید و از رحمت الاهی رانده شد؛ هم‌چنان‌که الله متعال به او فرمود: ﴿وَإِنَّ عَلَيۡكَ ٱللَّعۡنَةَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ﴾؛ یعنی: «و تا روز جزا بر تو لعنت خواهد بود».

کسی که ربا می‌خورد، هم از رحمت الاهی دور و رانده می‌شود و هم مرتکب حرام‌خواری می‌گردد؛ می‌دانید هر جسمی که با حرام، تغذیه شود، سزاوار آتش دوزخ است. علاوه بر این، خیر و برکت را از مال و ثروتی که با ربا آمیخته گردد، برداشته می‌شود و چه‌بسا به آفت‌های گوناگون دچار شده، از میان می‌رود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن رِّبٗا لِّيَرۡبُوَاْ فِيٓ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرۡبُواْ عِندَ ٱللَّهِ﴾ [الروم: ٣٩]

و آن‌چه به قصد افزایش می‌دهید تا در میان اموال مردم افزایش یابد (و بیش‌تر از آن‌چه که داده‌اید، دریافت کنید)، نزد الله فزونی نخواهد یافت.

کسی که ربا می‌دهد، از آن جهت ملعون و نفرین‌شده می‌باشد که در زمینه‌ی رباخواری به رباخوار، کمک کرده است. اگر کسی بپرسد: آیا کسی که این عمل حرام را انجام داده و پشیمان شده است، می‌تواند توبه کند؟ می‌گوییم: بله؛ امکان توبه برایش وجود دارد و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع از توبه‌اش شود؛ اما باید صادقانه و با اخلاص توبه کند و بر گناهش پشیمان باشد و تصمیم جدی بگیرد که دوباره این عمل حرام را انجام ندهد. هم‌چنین مبلغ ربا از رباخوار گرفته شده، به ربادهنده مسترد می‌شود یا یا به نفع خزانه‌ی عمومی مصادره می‌گردد؛ البته اگر ربادهنده از آن استفاده کرده باشد، مبلغ ربا به او مسترد نمی‌شود؛ زیرا در صورتی که از آن استفاده کرده است، نمی‌توانیم هم مبلغ ربا را به او بدهیم و هم حقّ بهره‌بری از آن را.

ترمذی و دیگران در روایتی دیگر آورده‌اند: پیامبر علاوه بر رباخوار و ربادهنده، دو شاهد و نویسنده‌ی آن را نیز لعنت کرد؛ اگرچه هیچ نفعی متوجه دو شاهد و نویسنده‌ی ربا نیست؛ اما از آن‌جا که به انجام گناه و معصیت کمک کرده‌اند، خود نیز گنه‌کارند. بدین‌ترتیب پنج نفر درباره‌ی ربا، به زبان پیامبر نفرین شده‌اند: «رباخوار، ربادهنده، دو شاهد، و نویسنده‌اش». از این حدیث چنین برمی‌آید که هرکس به ارتکاب گناه و معصیت کمک کند، در گناهِ انجام‌دهنده‌ی آن، سهیم است؛ قرآن کریم نیز این موضوع را تأیید می‌کند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَ ٱلَّذِينَ يَخُوضُونَ فِيٓ ءَايَٰتِنَا فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦۚ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٦٨﴾

[الأنعام: ٦٨]

و چون کسانی را دیدی که درباره­ی آیاتمان بر خلاف حق سخن می‏گویند، از آنان روی ­بگردان تا به سخن و موضوع دیگری بپردازند. و اگر شیطان تو را دچار فراموشی کرد، پس از یادآوری، با ستم‌کاران منشین.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ وَٱلۡكَٰفِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ١٤٠﴾ [النساء : ١٤٠]

و الله (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که چون شنیدید گروهی آیات الاهی را انکار و استهزا می­کنند، با آنان ننشینید تا آن‌که به گفتار دیگری بپردازند؛ زیرا در این صورت شما نیز همانند آنان هستید. الله، همه­ی منافقان و کافران را در دوزخ جمع می­کند.

لذا کسی که در انجام گناه با شخصِ گنه‌کار مشارکت می‌کند- حتی اگر با نشستن باشد- خود نیز همانند آن‌ها گنه‌کار می‌گردد.

روایت ابن‌مسعود هشداری جدی درباره‌ی رباست که بیان‌گر وجوب دوری از آن است. امروزه به‌خاطر گسترش و رواج رباخواری، زیان‌های فراوانی به مسلمانان وارد شده است؛ فقیر بینوایی را می‌بینی که که به‌سادگی وام ربوی می‌گیرد و حتی ممکن است قصد بازپرداخت وامش را نداشته باشد. الله از نیت این فقیر بینوا آگاه‌تر است؛ اما بینوا آن‌قدر وام می‌گیرد که بدون هیچ ضرورتی، زیرِ بار قرض می‌رود. حتی برخی از افراد برای فرش کردن پله‌های ساختمانشان، وام می‌گیرند! آیا به‌راستی چنین کاری، ضرورت دارد؟ متأسفانه زندگی تجملاتی و چشم و هم‌چشمی باعث شده که برخی از مردم، به وام‌های ربوی روی بیاورند؛ در صورتی که نفس قرض گرفتن، جز در ضرورت شدید، کار پسندیده‌ای نیست؛ چه رسد به وام‌های ربوی که از اساس، حرام است. حتی برخی از افراد، بی‌توجه به این‌که بستانکار، رحم و مروت نخواهد داشت، از این و آن قرض می‌گیرند و کارشان به زندان می‌انجامد؛ زیرا بستانکارِ بی‌رحم، پولِ خود را می‌خواهد و اگر طَلبش وصول نشود، بر بدهکار خود فشار می‌آورد یا او را به دادن ربا مجبور می‌کند و یا از او شکایت کرده، او را به زندان می‌اندازد؛ چراکه بسیاری از بستانکاران، به فرمان الهی اهمیت نمی‌دهند که فرموده است:

﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسۡرَةٖ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيۡسَرَةٖ﴾ [البقرة: ٢٨٠]

باید تنگ‌دست را تا زمانی که دستش باز شود، مُهلت داد.

مسکین بینوایی که به‌سادگی قرض می‌گیرد، گویا نمی‌داند که اگر مدیون و بدهکار از دنیا برود، تا زمانی که بدهی‌اش پرداخت نشود، بلاتکلیف خواهد بود؛ پیامبر عادت داشت که وقتی جنازه‌ای می‌آوردند تا بر آن نماز بخواند، می‌پرسید: «آیا بدهکار است؟» و اگر پاسخ، منفی بود، جلو می‌رفت و بر او نماز می‌خواند؛ اما اگر می‌گفتند که بدهکار است، خود، بر او نماز نمی‌خواند. چنان‌که یک بار جنازه‌ی یکی از انصار را آوردند تا بر او نماز بخواند. چند قدمی جلو رفت؛ آن‌گاه پرسید: «آیا بدهکار است؟» گفتند: آری؛ سه دینار بدهکار بوده و ادا نکرده است. لذا رسول‌خدا به عقب برگشت و فرمود: «بر رفیقتان نماز بخوانید». رنگ چهره‌ی حاضران عوض شد که چرا رسول‌الله بر رفیقشان نماز نخواند؟ ابوقتاده جلو رفت و عرض کرد: ای رسول‌خدا! بدهی‌اش را من می‌پردازم. لذا رسول‌الله جلو رفت و بر جنازه‌ی آن شخص، نماز خواند.([[192]](#footnote-192))

این، نشان می‌دهد که دَیْن و بدهکاری، موضوع کم‌اهمیتی نیست. کسانی که به‌سادگی از این و آن قرض می‌گیرند، گویا نمی‌دانند که شهادت در راه الله، کفاره‌ی همه‌ی گناهان است؛ یعنی اگر کسی در راهِ الله به شهادت برسد، همه‌ی گناهانش بخشیده می‌شود؛ اما بدهی‌اش بخشیده نمی‌شود. با این حال، برخی از افرادِ کم‌فکر، تواناییِ خریدن ماشینی به قیمت هفت میلیون تومان را دارند، اما به‌خاطر پُذرفتاری، زیر بار قرض می‌روند تا ماشینی بیست میلیونی بخرند! شگفتا از کسانی که بدین منظور وام ربوی می‌گیرند! یا به خرید اقساطی روی می‌آورند و با انواع حیله، به‌اصطلاح کلاه شرعی می‌سازند تا پُذِ ماشینی را بدهند که پولش را ندارند! مثلاً نزد ثروتمندی می‌روند و می‌گویند: فلان ماشین را بِخَر و به من بفروش؛ آقای پول‌دار هم که فقط به جیب خود می‌اندیشد و قصد خرید ماشین را ندارد، ماشین را می‌خَرَد و سپس هرچه بخواهد، روی قیمتش می‌کشد و می‌گوید: حقّ دلاّلی‌ام را می‌گیرم. روشن است که قصد جناب خریدار، کمک کردن به این بینوا نیست؛ بلکه حتی یک‌دیگر را نمی‌شناسند؛ فقط می‌خواهند با حیله‌ای که سرِ هم کرده‌اند، این معامله را جفت و جور کنند! گویا می‌خواهند پروردگار جهانیان را بفریبند؛ پناه بر الله! ﴿يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ﴾؛ یعنی: «(به پندار خود) الله را می‌فریبند؛ و الله، کیفر نیرنگشان را به خودشان باز می‏گرداند».

این در حالی‌ست که اگر بدون حیله‌سازی، ربا می‌گرفتند و ربا می‌دادند، گناهش کم‌تر بود؛ زیرا با رویه‌ای که آن‌ها در پیش می‌گیرند، علاوه بر گناه ربا، گناه حیله‌گری و نیرنگ نیز بر آن‌هاست؛ کسی که بدون حیله، به ربا روی می‌آورد، اعتراف دارد که عمل حرامی انجام می‌دهد و چه‌بسا از این عمل پشیمان شده، توبه کند؛ اما کسی که با حیله‌گری و نیرنگ، معامله‌ی ربوی انجام می‌دهد، عملش را حلال می‌داند و به این عمل ادامه می‌دهد. از خودمان بپرسیم؛ نه از کسی دیگر؛ آیا به‌راستی این کار، رواست؟ رسول‌الله فرموده است: «اسْتَفْتِ قَلْبَكَ، البِرُّ: ما اطْمَأَنَّتْ إِلَيْهِ النَّفْس، واطْمَأَنَّ إِلَيْهِ القَلْب، والإِثمُ: ما حاكَ فِي النَّفْسِ وتَرَدَّدَ في الصَّدْرِ، وإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوكَ»؛([[193]](#footnote-193))یعنی: «از قلب خود بپرس؛ نیکی، عبارت است از چیزی که درون و قلب انسان به آن مطمئن و آرام باشد؛ و بدی، چیزی‌ست که در درون و قلبِ انسان تردید ایجاد کند؛ هرچند مردم، بارها- درباره‌ی صحتش- اظهار نظر کنند». از کسی دیگر نپرس؛ بلکه از خودت بپرس: آیا به‌راستی تو قصد خرید این ماشین را داری و می‌خواهی از طریق معامله‌ی این ماشین، سود کنی؟ اگر واقعاً فلان فقیر نزدت نمی‌آمد، باز هم این ماشین را می‌خریدی؟ واقعا ماشین، مقصود توست یا پول‌های آن بیچاره؟ آری؛ ماشین را به‌صورت نقدی به ده میلیون خریدی تا به صورت قسطی به پانزده میلیون به این بینوا بدهی. هر منصفی می‌داند که اصلاً بحث داد و ستد در میان نیست؛ بلکه بحث پانزده میلیون در برابر ده میلیون در میان می‌باشد؛ پس بر کسی پوشیده نیست که این کار، حرام است؛ اگرچه مردم بارها درباره‌ی صحت این کار اظهار نظر کنند و هرکسی، فتوا دهد که این کار، درست است. امام ابوالعباس حرانی/ چنین معامله‌ای را ناروا و نوعی حیله و معامله‌ای ربوی دانسته است که در اصطلاح به آن «الْعِيْنَة» گفته می‌شود و رسول‌الله از آن نهی فرموده است: «إذَا تَبَايَعْتُمْ بِالعِينَةِ، وَأخَذتُمْ بِأذنابَ البَقَرِ، ورَضيتُمْ بِالزَّرعِ، وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ، سَلطَ الله عَلَيْكُم ذُلاًّ لا يَنْزِعُهُ عَنكُم حَتّى تَرْجِعُوا إلَى دِينكُم»؛([[194]](#footnote-194)) یعنی: «آن‌گاه که معامله‌ی عینه([[195]](#footnote-195)) را انجام دهید و دم‌های گاوها را بگیرید([[196]](#footnote-196)) و به زراعت و کشاورزی راضی شوید و جهاد را ترک کنید، الله متعال خواری و ذلتی بر شما چیره می‌گرداند که تا به دین خویش باز نگردید، این ذلت را از شما برنمی‌دارد». لذا به‌یاد داشته باشیم که هر حیله‌ای که به‌کار بریم تا فتوای جوازِ این کار را بگیریم، سرانجام با پروردگار یکتا ملاقات خواهیم کرد و آن‌جا دیگر مفتی و غیرمفتی با ما نخواهد بود و باید در برابر الله که از راز سینه‌ها آگاه است، پاسخ‌گو باشیم.

پس از هر معامله‌ای که ذره‌ای شائبه‌ی ربا در آن وجود دارد، دوری کنیم.

288- باب: حرام بودن ریا

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾ [البينة: ٥]

و فرمان نیافتند جز آن‌که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: ٢٦٤]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش­هایتان را با منت و آزار باطل نکنید؛ مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‏کند.

و نیز می‌فرماید:

﴿يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [النساء : ١٤٢]

و در برابر مردم ریا و خودنمایی می­کنند و الله را جز اندکی یاد نمی­کنند.

**شرح**

امام نووی/ بابی درباره‌ی حرام بودن ریا گشوده است؛ ریا به معنای خودنمایی‌ست؛ بدین‌سان که انسان هنگامِ عبادتِ پروردگارش چنین وانمود کند که عبادتش را به‌نیکی انجام می‌دهد تا مردم او را ببینند و بگویند: عجب آدمِ عبادت‌گزاری‌ست! چه خوب عبادت می‌کند! لذا هدفش از عبادت، این است که مردم از او تعریف کنند و عبادت را وسیله‌ای برای نزدیک شدن به مردم قرار می‌دهد؛ می‌دانید که اگر بخواهد مردم را عبادت کند تا به آن‌ها نزدیک شود، مرتکب شرک اکبر شده است؛ ولی هدفِ آدم ریاکار، این است که عبادتِ الله متعال را وسیله‌ای قرار دهد که مردم او را بستایند و بگویند: فلانی عابد و پارساست؛ یا بگویند: فلانی، زیاد روزه می‌گیرد! یا زیاد صدقه می‌دهد و آدمِ سخاوتمند و بخشنده‌ای‌ست! بدین‌سان عملی که انجام می‌دهد، خالص برای الله نیست و در پیِ این است که مردم از او تعریف کنند؛ از این‌رو خودنمایی می‌کند. ریا و خودنمایی در صورتی که اندک باشد، شرک اصغر است و چنان‌چه مستمر و فراوان باشد، شرک اکبر به‌شمار می‌آید. سپس مولف/ به آیاتی از قرآن کریم استدلال کرده است؛ از آن جمله این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾ [البينة: ٥]

و فرمان نیافتند جز آن‌که الله را مخلصانه و بر پایه‌ی آیین توحیدی، در حالی عبادت کنند که دین و عبادت را ویژه‌ی او بدانند.

آری؛ مردم فرمان یافته‌اند که تنها الله را مخلصانه و بدور از شرک و ریا عبادت کنند؛ بدین‌سان که دین و عبادت را ویژه‌ی الله قرار دهند؛ نمازشان فقط برای الله متعال باشد؛ صدقه‌ای که می‌دهند، تنها برای الله متعال باشد و با اخلاص و پاکیِ نیت برای الله روزه بگیرند؛ حجی که به‌جا می‌آورند، تنها برای الله باشد و چون به کسی کمک می‌کنند، خالص برای الله کمک نمایند؛ خلاصه این‌که هر کارِ نیکی که انجام می‌دهند، مخلصانه و تنها برای الله باشد. الله در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾؛ یعنی: نماز را به کامل‌ترین شکل، ادا نمایند؛ این، معنای اقامه‌ی نماز است. ﴿وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾؛ یعنی: زکات اموالشان رابدهند. سپس می‌فرماید: ﴿وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ﴾؛ یعنی: این، همان آیین استوار و راستین است.

در قلبِ آدمِ مخلص هیچ جایی برای ریا نیست؛ زیرا او با عبادتی که انجام می‌دهد، تنها رضایت و خشنودی الله را می‌جوید و خواهان اجر و ثواب الاهی و رستگاری در سرای آخرت است. الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: ٢٦٤]

ای مؤمنان! صدقات و بخشش­هایتان را با منت و آزار باطل نکنید؛ مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‏کند.

شاهدِ موضوع از این آیه، این‌جاست که می‌فرماید: ﴿كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ﴾: مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‏کند»؛ یعنی مالش را انفاق می‌کند تا مردم از او تعریف کنند وبگویند: چه آدمِ بخشنده‌ای‌ست! چه همه صدقه می‌دهد!

الله متعال می‌فرماید:

﴿يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [النساء : ١٤٢]

و در برابر مردم ریا و خودنمایی می­کنند و الله را جز اندکی یاد نمی­کنند.

این، جزو ویژگی‌های منافقان است که تنها از روی کسالت و تنبلی به‌نماز می‌ایستند و نمازی که می‌خوانند، از روی نشاط و علاقه نیست؛ بلکه برای خودنمایی و نشان دادن به مردم، به نماز می‌ایستند. از این‌رو سخت‌ترین و دشوارترین نمازها برای منافقان در آن زمان که برق و امکانات امروزی وجود نداشت، نمازهای صبح و عشا بود؛ زیرا معلوم نمی‌شد که چه کسی به مسجد آمده و چه کسی نیامده است؛ یعنی منافقان فقط برای خودنمایی و نشان دادن به مردم، در نمازها حاضر می‌شدند. انفاق و بذل و بخششِ آن‌ها و نیز خروجشان برای جهاد، فقط برای خودنمایی بود؛ از این‌رو آن‌که اهل ریا و خودنمایی‌ست، به منافقان شباهت دارد. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ٥ ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ ٦﴾ [الماعون: ٤، ٦]

پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند! آنان که خودنمایی می‌کنند.

پس ریا، یکی از ویژگی‌های منافقان، و بخشی از شرک است و در پاره‌ای از موارد، شرک اکبر می‌باشد. از الله می‌خواهیم که همه‌ی ما را از شرک و نفاق در پناه خویش قرار دهد.

\*\*\*

1624- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله يَقُولُ: «قَالَ الله تَعَالَى: أنَا أغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلاً أشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ». [روايت مسلم]([[197]](#footnote-197))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله متعال می‌فرماید: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌‌گذارم».

1625- وعنه قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «إنَّ أَولَ النَّاسِ يُقْضَى يَومَ القِيَامَةِ عَلَيْهِ رَجُلٌ اسْتُشْهِدَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَّفَهُ نِعْمَتَهُ، فَعَرَفَهَا، قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: قَاتَلْتُ فِيكَ حَتَّى اسْتُشْهِدْتُ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ قَاتَلْتَ لأَنْ يُقَالَ: جَرِيءٌ! فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ في النَّارِ. وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ العِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ القُرآنَ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ فَعَرَفَهَا. قال: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ العِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأتُ فِيكَ القُرآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ لِيُقَالَ: عَالِمٌ! وَقَرَأتَ القُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِئٌ؛ فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ في النَّارِ. وَرَجُلٌ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ، وَأعْطاهُ مِنْ أصْنَافِ المَالِ، فَأُتِيَ بِهِ فَعَرَّفَهُ نِعَمَهُ، فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قالَ: مَا تَرَكْتُ مِنْ سَبيلٍ تُحِبُّ أنْ يُنْفَقَ فِيهَا إِلاَّ أنْفَقْتُ فِيهَا لَكَ. قَالَ: كَذَبْتَ، وَلكِنَّكَ فَعَلْتَ لِيُقَالَ: هُوَ جَوَادٌ! فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ بِهِ فَسُحِبَ عَلَى وَجْهِهِ ثُمَّ أُلْقِيَ في النَّارِ». [روايت مسلم]([[198]](#footnote-198))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «نخستین کسی که روز قیامت درباره‌ی او حُکم می‌شود، مردی‌ست که شهید شده است؛ او را می‌آورند و پروردگار، نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او هم آن‌ها را می‌شناسد (و به آن‌ها اعتراف می‌کند. الله) می‌فرماید: در برابر این‌همه نعمت، چه کردی؟ می‌گوید: در راه تو جنگیدم تا این‌که شهید شدم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه پیکار کردی تا بگویند: فلانی، دلاور است! و گفته شد. آن‌گاه درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را بر چهره‌اش بکشانند و در آتش دوزخ بیندازند. سپس درباره‌ی شخصی حُکم می‌شود که دانش آموخته و به دیگران نیز آموزش داده و قرآن خوانده است. او را می‌آورند و پروردگار، نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او هم آن‌ها را می‌شناسد (و به آن‌ها اعتراف می‌کند. الله) می‌فرماید: در برابر این‌همه نعمت، چه کردی؟ پاسخ می‌دهد: دانش آموختم و آن را به دیگران آموزش دادم و به‌خاطر تو قرآن خواندم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه دانش آموختی تا دیگران بگویند: فلانی، عالِم است! و گفته شد. آن‌گاه درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را بر چهره‌اش بکشانند و در آتش دوزخ بیندازند. سپس درباره‌ی شخصی حُکم می‌شود که الله به او ثروت و روزیِ فراوان داده است. او را می‌آورند و پروردگار، نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او هم آن‌ها را می‌شناسد (و به آن‌ها اعتراف می‌کند. الله) می‌فرماید: در برابر این‌همه نعمت، چه کردی؟ پاسخ می‌دهد: هیچ موردی که انفاق در راه آن‌را دوست داشتی، فرو نگذاشتم، مگر آن‌که برای خشنودیِ تو انفاق کردم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه این کار را انجام دادی تا بگویند: فلانی، بخشنده است! و گفته شد. آن‌گاه درباره‌اش فرمان می‌رسد که او را بر چهره‌اش بکشانند و در آتش دوزخ بیندازند».

**شرح**

مولف/ در باره‌ی حرام بودن شرک و ریا حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله متعال می‌فرماید: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وا می‌‌گذارم». علما به چنین حدیثی، حدیث قدسی می‌گویند؛ یعنی حدیثی که پیامبر از پروردگارش روایت می‌کند و می‌گوید: الله متعال چنین فرموده است؛ زیرا احادیثی که از پیامبر روایت می‌شود، یا بدین صورت است که رسول‌الله آن‌را از طرف الله متعال نقل می‌کند که به آن، حدیث قدسی گفته می‌شود؛ یا بدین‌شکل می‌باشد که پیامبر آن‌را به الله متعال نسبت نمی‌دهد که در این صورت، حدیث نبوی نامیده می‌گردد.

در این حدیث قدسی آمده است: «الله متعال می‌فرماید: من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم؛ هر کس، عملی انجام دهد و جز من را در آن عمل، شریکم بسازد، او را با شرکش (عمل شرک‌آمیزش) وامی‌‌گذارم». هر دو نفری که با هم شریکند، به یک‌دیگر نیاز دارند و هیچ‌یک از آن‌ها از سهم خود نمی‌گذرد. مثلاً دو نفر در یک خانه شریکند؛ اگر خانه به تعمیر نیاز داشته باشد، هریک از آن‌ها متناسب با سهمش هزینه می‌کند و به شریکش می‌گوید: سهمِ خود را بده تا خانه را تعمیر کنیم؛ اما الله متعال از هر چیزی، از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است و اگر انسان، عملی را برای الله انجام دهد و در آن، کسی را با الله شریک بسازد، الله او را رها می‌کند؛ مثلاً اگر کسی برای الله و مردم نماز بخواند، الله متعال نمازش را نمی‌‌پذیرد و این‌طور نیست که الله متعال نصف چنین نمازی را قبول کند و نصفِ دیگرش را مپذیرد. هم‌چنین اگر انسان به‌خاطر ریا و خودنمایی صدقه دهد، صدقه‌اش قبول نمی‌گردد؛ زیرا الله متعال بر خلافِ شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیاز است و اگر کسی عملی انجام دهد و جز الله را در آن عمل، شریک بسازد، الله آن‌شخص را با عمل شرک‌آمیزش رها می‌کند. این، بدین معناست که هر عبادتی که ریا در آن داخل شود، پذیرفته نمی‌گردد؛ لذا کسی که از همان ابتدا نیت نمازش را بر این استوار می‌گرداند که مردم بگویند: «ما شاءالله؛ فلانی چه همه نماز نافله می‌خواند»، هیچ بهره‌ای از نمازش نمی‌بَرَد و الله آن‌را نمی‌پذیرد؛ اگرچه رکوع و سجود و قیام و قعودش را طولانی به‌جای آورَد و خاشع و بی‌حرکت باشد و به سجده‌گاهش نگاه کند، باز هم نمازش قبول نمی شود؛ زیرا در نمازی که برای خداست، مردم را شریک گردانیده است و الله متعال نیازی به عبادت این فرد ندارد؛ از این‌رو آن‌را نمی‌پذیرد. هم‌چنین کسی که به میان فقرا می‌رود و چیزی به آنان می‌بخشد تا مردم بگویند: «عجب آدمِ سخاوتمند و بخشنده‌ای‌ست»، هیچ بهره‌ای از صدقه‌اش نخواهد داشت؛ اگرچه همه‌ی مال و ثروتش را بذل و بخشش کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: «من، بر خلاف شریکان، به‌طور مطلق از شرک بی‌نیازم». همه‌ی اعمال را بر همین اساس، ارزیابی کنید؛ اما اگر فردِ مخلصی نمازش را با اخلاص آغاز کند و سپس چیزی از ریا در دلش بیاید، اگر آن‌را از خود دور نماید و به آن توجه نکند، وسوسه‌ای که در دلش خطور کرده است، زیانی ندارد؛ زیرا شیطان در هنگامی که انسان پروردگارش را مخلصانه عبادت می‌کند، به سراغش می‌آید تا عبادتش را به ریا بیالاید؛ ولی اگر انسان این وسوسه‌ها را دفع کند و به آن اهمیت ندهد، هیچ زیانی به او نمی‌رسد؛ البته شایسته نیست که انسان در برابر چنین وسوسه‌هایی از خود، خواری و سستی نشان دهد؛ بلکه باید استوار و پایدار باشد و به عبادتش ادامه دهد و نگوید: «ریا به دلم آمده است» یا بدین‌سان دست از عبادت بکشد؛ بلکه به عبادتش ادامه دهد. زیرا اگر شیطان را از خود براند، شیطان از او دور می‌شود:

﴿مِن شَرِّ ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ٤﴾ [الناس: ٤]

از شرّ (شیطانِ) وسوسه‌گر و کمین‌گرفته که (چون انسان، الله را یاد نماید، دیگر توان وسوسه ندارد و) عقب‌نشینی می‌کند (به الله ببر).

شیطان وسوسه‌گر کمین می‌گیرد تا در هر فرصتی انسان را وسوسه کند؛ اما اگر انسان به وسوسه‌های شیطان توجه نکند، شیطان به هدفش نمی‌رسد و توان وسوسه را از دست می‌دهد و عقب‌نشینی می‌کند؛ لذا اگر به وسوسه‌های شیطان، توجه نکنیم، بی‌اثر می‌شوند. گفتنی‌ست: اگر کسی نمازی را مخلصانه آغاز کند و در اثنای نماز ریا به دلش بیاید و او نیز به این ریا توجه کرده، نمازش را با ریا ادامه دهد، نمازش از ابتدا تا انتها باطل می‌گردد. پس به‌هوش باشید که عبادت خویش را به ریا آلوده نکنید؛ هم‌چنین مبادا از ترسِ ریا، عبادت را ترک نمایید؛ زیرا چه‌بسا شیطان به‌سراغ انسان می‌رود و او را وسوسه می‌کند و می‌گوید: به نماز نایست یا قرآن نخوان که ریا می‌شود! یا به او می‌گوید: سر به‌زیر و وخاشعانه و با تواضع و فروتنی راه نرو که ریا می‌شود! شیطان از آن جهت انسان را بدین شکل وسوسه می‌کند که او را از عبادت و انجامِ کار شایسته باز دارَد؛ لذا عرصه را بر شیطان تنگ کنیم و به او مجال وسوسه ندهیم؛ در این صورت، شیطان عقب‌نشینی می‌کند و توان وسوسه را از دست می‌دهد. بنابراین انسان از دو جهت در احاطه‌ی وسوسه‌ی شیطان قرار دارد:

نخست، پیش از شروع عبادت؛ یعنی پیش از ان‌که انسان عبادتی را آغاز کند، شیطان او را از انجام عبادت باز می‌دارد و می‌گوید: «این عمل را انجام نده که ریا می‌شود؛ چون مردم تو را می‌بینند و از تو تعریف می‌کنند».

دوم، پس از این‌که انسان عبادتی را آغاز می‌کند، شیطان دوباره به سراغش می‌آید و او را وسوسه می‌کند. در این حالت نیز انسان باید به الله پناه ببرد و به عبادتش ادامه دهد و خسته و درمانده نشود.

حال این پرسش به میان می‌آید که اگر کسی عبادتی را انجام دهد و سپس از مردم بشنود که از او تعریف می‌کنند، آیا این امر برایش زیان دارد؟

**پاسخ:** خیر؛ زیرا عبادت، سالم و بدور از ریا انجام شده و پایان یافته است؛ بلکه مدح و تعریف مردم، جزو مژده‌های زودهنگامی‌ست که به مومن می‌رسد؛ البته شایسته است که انسان در چنین حالتی متوجه الله شود و باری‌تعالی را حمد و ستایش کند که بر سرِ زبان دیگران افتاده و دیگران از او تعریف می‌کنند.

هم‌چنین کسی که عبادتی را انجام می‌دهد و پس از فراغت از عبادت، خشنود می‌شود، آیا این خشنودی، نشانه‌ی غرور و خودبزرگ‌بینی نیست؟ و آیا عبادتش باطل نمی‌شود؟

**پاسخ:** خیر؛ عُجب و غرور، این است که انسان با انجام عملی، منتش را بر الله متعال بگذارد؛ ولی کسی که به‌طور عادی از انجام عبادتی خشنود می‌شود و الله را به‌خاطر توفیقی که به او داده است، حمد و سپاس می‌گوید، این‌گونه نیست و این شادی، هیچ زیانی به عبادتش نمی‌رساند؛ از این‌رو در حدیث آمده است: «مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ»؛([[199]](#footnote-199)) یعنی: «کسی که نیکی‌اش او را خوش‌حال و بدی‌اش او را ناراحت کند، مومن است».

دومین حدیث ابوهریره بدین مضمون است که روز قیامت ابتدا درباره‌ی سه گروه حُکم می‌شود: دانش‌آموخته، رزمنده، و صدقه‌دهنده؛ کسی که علم و دانش آموخته و قرآن را فراگرفته و آموخته‌هایش را به دیگران آموزش داده است، آورده می‌شود و آن‌گاه الله متعال نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او نیز به نعمت‌های الاهی اعتراف می‌کند؛ سپس الله از او می‌پرسد: در برابر این‌همه نعمت چه کرده است؟ یعنی: آیا شکر این‌همه نعمت را به‌جای آورده است؟ و او پاسخ می‌دهد: به‌خاطر تو دانش آموختم و قرآن را فراگرفتم. الله متعال به او می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه دانش آموختی تا به تو عالِم بگویند و قرآن را خواندی تا بگویند: فلانی، قاری‌ست. تو این کارها را به‌خاطر الله نکردی؛ بلکه این کارها از روی ریا و خودنمایی انجام دادی. سپس او را به دستور پروردگار، بر چهره‌اش به‌سوی دوزخ می‌کشانند و او را در آتش می‌اندازند. این، نشان می‌دهد که طلبه ودانشجو یا پژوهش‌گر علوم اسلامی، باید نیتش را برای الله قرار دهد و به این نیندیشد که آیا مردم او را با عناوینی چون: عالِم و استاد یاد می‌کنند یا خیر؟ فقط به رضایت و خشنودی الله اهمیت دهد و چیزی جز پاسداری از شریعت الهی و زدودن جهل و نادانی برایش مهم نباشد و بکوشد که آموخته‌هایش را به دیگران منتقل سازد تا بدین‌سان در جرگه‌ی شهیدانی قرار گیرد که رتبه و جایگاهشان پس از جایگاه صدیقان است:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩]

آنان که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

اما کسی که به کسب علم و دانش می‌پردازد تا به او عالِم، استاد و یا علامه بگویند، عملش برباد است و او نخستین کسی‌ست که روز قیامت درباره‌اش حُکم می‌شود و اورا به فرمان پروردگار متعال بر چهره به سوی دوزخ می‌کشانند و او را در آتش می‌اندازند. دومین کسی که درباره‌اش حُکم می‌گردد، رزمنده‌ای‌ست که در میدان نبرد و جهاد، پیکار کرده و کشته شده است؛ روز قیامت او را نزد پروردگار می‌آورند. آن‌گاه الله متعال نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او نیز به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کند؛ سپس الله از او می‌پرسد: در برابر این‌همه نعمت چه کرده است؟ و او پاسخ می‌دهد: پروردگارا! به‌خاطر تو جهاد کردم و جان بر کف، در راه تو جنگیدم تا این‌که کشته شدم. الله متعال به او می‌فرماید: دروغ گفتی؛ بلکه جنگیدی تا دیگران بگویند: فلانی، چه دلاور است! سپس او را به دستور پروردگار، بر چهره‌اش به‌سوی دوزخ می‌کشانند و در آتش می‌اندازند. انگیزه‌های و نیت‌های گوناگونی برای رزمندگان وجود دارد؛ اما به فرموده‌ی پیامبر اکرم رزمنده و مجاهد، کسی‌ست که در راه الله پیکار می‌کند تا کلمه و شریعتِ الله برتر و چیره باشد؛ اما کسی که از روی وطن‌دوستی و بدون انگیزه‌ی ایمانی می‌جنگد، جنگش در راه طاغوت است؛ هم‌چنین کسی که از روی تعصب نژادی و قومی پیکار می‌کند، نبردش در راه طاغوت و معبودان باطل می‌باشد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّٰغُوتِ﴾ [النساء : ٧٦]

مومنان در راه الله می‌جنگند و کافران در راه معبودان باطل.

گفتنی‌ست: اگر مسلمان برای دفاع از سرزمین اسلامی خود بجنگد، پیکارش در راه الله متعال است؛ زیرا ثمره‌ی دفاع از سرزمین اسلامی در برابر کفار، پاس‌داری از شریعت الهی و سرافرازی و غلبه‌ی کلمه و شریعت الله می‌باشد؛ اما کسی که فقط با نیت کُشته شدن می‌جنگد، پیکارش در راه الله متعال نیست؛ امروزه برخی از جوانان به جنگ می‌روند و هدفی جز این ندارند که کُشته شوند تا به گمان خودشان به رتبه‌ی شهدا برسند؛ این، نیت نادرستی‌ست؛ بلکه هدف فقط باید اعلای کلمۀ‌الله باشد؛ در این صورت اگر رزمنده زنده هم بماند، پیکارش در راه الله بوده است.

سومین شخصی که درباره‌اش حُکم می‌شود، شخص توان‌گر و ثروتمندی‌ست که الله متعال نعمت و ثروت فراوانی به او داده است و او صدقه می‌دهد و بذل و بخشش می‌کند؛ روز قیامت او را نزد پروردگار می‌آورند؛ آن‌گاه پروردگار نعمت‌هایش را به او یادآوری می‌نماید و او نیز به نعمت‌های الهی اعتراف می‌کند. الله متعال از او می‌پرسد: در برابر این‌همه نعمت چه کرده‌ای؟ و او پاسخ می‌دهد: صدقه دادم و چنین و چنان کردم. می‌فرماید: دروغ گفتی؛ تو این کارها را انجام دادی تا درباره‌ات گفته شود: فلانی، آدمِ بخشنده‌ای‌ست! و گفته شد. سپس او را به دستور پروردگار، بر چهره‌اش به‌سوی دوزخ می‌کشانند و در آتش می‌اندازند. چنین کسی نیز جزو سه گروهی‌ست که آتش دوزخ برای آنان برافروخته می‌گردد. از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان باید نیتش را در همه‌ی کارهای بدنی، مالی و علمی و امثال آن، خالص بگرداند و چنانچه هدفی جز رضایت و خشنودیِ الله داشته باشد، گنه‎کار است.

\*\*\*

1626- وعن ابن عمرَ$: أن نَاساً قَالُوا لَهُ: إنَّا نَدْخُلُ عَلَى سَلاَطِيننَا فَنَقُولُ لَهُمْ بِخِلاَفِ مَا نَتَكَلَّمُ إِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِندِْهِمْ. قَالَ ابنُ عُمَرَ$: كُنَّا نَعُدُّ هَذَا نِفاقاً عَلَى عَهْدِ رسول الله. [روايت بخاري]([[200]](#footnote-200))

**ترجمه:** از ابن‌عمر$ روایت است که عده‌ای از مردم به او گفتند: ما هنگامی که نزد حاکمان خویش هستیم، سخنانی بر زبان می‌رانیم که بر خلاف سخنانی‌ست که در غیابِ آن‌ها می‌گوییم. ابن‌عمر$ فرمود: «ما این را در دوران رسول‌الله نفاق می‌دانستیم».

**شرح**

مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که عده‌ای از مردم به ابن‌عمر$ گفتند: ما هنگامی که نزد حاکمان خویش هستیم، سخنانی بر زبان می‌رانیم که بر خلاف سخنانی‌ست که در غیابِ آن‌ها می‌گوییم. ابن‌عمر$ فرمود: «ما این را در دوران رسول‌الله نفاق می‌دانستیم»؛ زیرا چنین روی کردی درباره‌ی حاکمان، از نصیحت و و خیرخواهی به‌دور می‌باشد؛ بلکه بر کسی که نزد حاکم یا کارگزاری می‌رود، واجب است که حقایق را بگوید و واقعیت‌های جامعه را برای حاکمان و مسؤولان بازگو کند و وضعیت دینی، اجتماعی و اقتصادیِ مردم را به‌درستی و همان‌گونه که هست، به آن‌ها برساند؛ نه این‌که به‌دروغ بگوید که مساجد، پُر از نمازگزار است یا مردم وضعیت اقتصادی خوبی دارند؛ این، یعنی فریفتن حکام که حرام است؛ زیرا حاکم، خورشید نیست که به همه جا سر بزند؛ حتی خورشید نیز به همه جا نمی‌تابد. ادراک و اطلاعات هر حاکمی مانند سایر انسان‌ها محدود است و اگر آدمی دغل‌باز و دروغ‌گو، گزارش‌های دروغینی از وضعیت مردم به حاکم برساند، باعث می‌شود که حاکم به چنین گزارش‌هایی فریفته شود و چه‌بسا تصمیم‌هایی بگیرد که با وضعیت واقعی مردم، سازگار نباشد یا برای اصلاح کم‌بودها و مشکلاتی که از آن بی‌اطلاع است، هیچ اقدامی نکند. لذا صراحت و راست‌گویی با حکام، ضرورت ویژه‌ای دارد و نباید چنین پنداشت که درمان زخم‌ها و مشکلات جامعه، با کتمان واقعیت‌ها ممکن می‌باشد؛ بلکه برای درمان هر زخمی، آن را ابتدا می‌شکافند تا خون و چرک از آن خارج شود و سپس آن را پانسمان می‌کنند؛ درمان زخم‌های جامعه نیز همین‌گونه است؛ یعنی کتمان مشکلات، راه‌کار مناسبی برای رویارویی با چالش‌ها و مشکلات موجود در جامعه نیست؛ لذا وارونه جلوه دادن واقعیت‌ها، خیانت و نفاق است و جایز نمی‌باشد. از سطح کلان سیاسی و حکومتی که بگذریم، در یک محیط دانشجویی نیز همین‌گونه است؛ یعنی واجب است که واقعیت‌ها همان‌گونه که هستند، به مسؤولان خوابگاه و دانشگاه منتقل شوند و کتمان مشکلات و حقایق، روا نیست؛ بلکه ضروری‌ست که مشکلات هر دانشجو و طلبه‌ای به‌طور دقیق به مسؤولان ذی‌ربط منعکس شود تا تصمیم‌های درست و شایسته‌ای برای رفع مشکلات، اتخاذ گردد؛ زیرا ذکر معایب و کاستی‌ها برای رفع آن‌ها، عینِ اصلاح و خیرخواهی‌ست و غیبت به‌شمار نمی‌آید؛ چنان‌که فاطمه بنت قیس& برای مشورت و نظرخواهی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: اسامه بن زید، معاویه بن ابی‌سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند. پیامبر به او فرمود: «ابوجهم دستِ بزنی دارد و زنان را می‌زند؛ معاویه فقیر است و چیزی ندارد؛ با اسامه ازدواج کن».([[201]](#footnote-201))

امکان نداشت که پیامبر از کسی غیبت کند؛ پس این، از سرِ خیرخواهی و راهنمایی بود؛ لذا اگر با کسی نه از سرِ کینه و بدخواهی، بلکه به‌قصد اصلاح و به‌کردِ وضعیتش در نزد ولی یا سرپرست او سخن بگویید و به سرپرست وی خبر دهید که فلانی، چنین مشکلی دارد، در حقیقت برایش خیرخواهی کرده‌اید و این کارتان ثواب دارد. لذا اصلاح مشکلات و رفع چالش‌های هر محیط و جامعه‌ای، با بیان حقایق و ترسیم صورتِ واقعیِ آن امکان‌پذیر است و کتمان مسایل و مشکلات، روا نیست؛ لذا اگر یک دانشجو مشکلی اخلاقی یا انحرافِ رفتاری دارد، بر شما واجب است که ابتدا او را نصیحت کنید و اگر افاده نکرد، موضوعش را به مدیر یا ناظم دانشکده خبر دهید تا تا نسبت به اصلاحِ وضعیتش اقدام کنند؛ زیرا چنین دانشجو یا طلبه‌ای مانند میکروب، سایر دانشجویان و طلاب را هم خراب می‌کند. اگرچه در همه‌ی این موارد، بهتر است که پیش از رسیدن خبرها و مشکلات به مسؤولان، نسبت به رفع یا اصلاحِ آن‌ها اقدام شود و اگر اقدامی جدّی از سوی کارگزاران محلی و رده‌ی پایین برای رفع مشکلات صورت نگرفت، در این صورت، همان بهتر که مسایل را به مسؤولان رده‌ی بالا خبر دهیم تا اقدامات لازم را انجام دهد. در هر حال از این روایت، چنین برداشت می‌شود که انسان نباید نزد کسی، یک رو و پُشت سرش، روی دیگری داشته باشد؛ این، خصلتی از نفاق است که حرام می‌باشد. بدترش، این است که شخصی پیش روی کسی دیگر بگوید: تو آدم خوب و شایسته‌ای هستی؛ و بدین‌سان با چاپلوسی و زبان‌بازی و البته با دلی پر از کینه، در صدد فریفتن آن فرد باشد تا او را خام کند و چیزی از او بگیرد؛ و چه‌بسا آن فرد، آدم پاک‌دلی باشد و به شخص متملق و چاپلوس، احسان کند! شگفتا از چنین فردی که پیشِ روی آن شخص چاپلوسی می‌کند و پشت سرش از او بد می‌گوید! لذا بر انسان واجب است که از پروردگارش بترسد و تقوا پیشه کند و از دروغ‌گویی و دغل‌بازی بپرهیزد و رُک و صریح باشد تا الله متعال، اصلاح مشکلات را به‌دست او رقم بزند.

\*\*\*

1627- وعن جُندب بن عبد اللهِ بن سفيان قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ الله بِهِ، وَمَنْ يُرائِي يُرائي اللهُ بِهِ». [متفق عليه؛ و نیز روایت مسلم به‌نقل از ابن‌عباس$]([[202]](#footnote-202))

**ترجمه:** جندب بن عبدالله بن سفیان می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس (با بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله، دستش را رو می‌کند؛ و هرکس ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد».

1628- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْماً مِمَّا يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللهِ لا يَتَعَلَّمُهُ إِلاَّ لِيُصِيبَ بِهِ عَرَضاً مِنَ الدُّنْيَا، لَمْ يَجِدْ عَرْفَ الجَنَّةِ يَوْمَ القِيَامَةِ». [روایت ابوداود با اِسناد صحيح]([[203]](#footnote-203))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: ‌رسول‌الله فرمود: «هرکس علمی را که تنها برای رضای الله فرا گرفته می‌شود، به‌خاطر دست‌یابی به چیزی از دنیا بیاموزد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد».

احادیث فراوان و مشهوری در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون روایت کرده است که جندب بن عبدالله می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس (با بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله، دستش را رو می‌کند؛ و هرکس ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد»؛ یعنی اگر کسی هنگام قرائت قرآن یا ذکرِ الله صدایش را بلند کند تا دیگران بشنوند و بگویند که فلانی آدم عبادت‌گزاری‌ست، الله او را رسوا می‌گرداند و عیبش را برای مردم برملا می‌سازد و بدین‌سان مردم درمی‌یابند که آدم ریاکاری‌ست. در این حدیث قید نشده که این رسوایی در دنیا خواهد بود یا در آخرت؛ لذا احتمال می‌رود که در دنیا یا در آخرت یا در هر دو سرا باشد؛ اما به‌طور قطع رسواییِ آخرت، شدیدتر و خفت‌بارتر است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰۖ وَهُمۡ لَا يُنصَرُونَ ١٦﴾ [فصلت: ١٦]

و به‌طور قطع عذاب آخرت، خفت‌بارتر است؛ و آنان یاری نخواهند شد.

هم‌چنین هرکه ریاکاری یا خودنمای کند، الله متعال ریاکاریِ او را برملا می‌سازد و او را نزد مردم رسوا می‌گرداند و بدین‌سان برای مردم روشن می‌شود که او، آدم ریاکاری‌ست. این حدیث، هشداری جدی‌ست که ریا هرطور که باشد و ریاکار هرچه نیت باطلش را پنهان کند، باز هم حقیقت امرش برملا می‌شود؛ زیرا الله متعال برملا کردن عیب و نیت چنین فردی را بر عهده گرفته است.

و اما حدیث ابوهریره بدین مضمون است که پیامبر فرمود: «هرکس علمی را که تنها برای رضای الله فرا گرفته می‌شود، به‌خاطر دست‌یابی به چیزی از دنیا بیاموزد، روز قیامت بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد».

علوم بر دو گونه است: نوعی از آن تنها برای رضای الله فرا گرفته می‌شود که همان علوم دینی و علوم پایه‌ی آن، مانند زبان عربی‌ست. و نوعِ دیگر علومی مانند هندسه، معماری، میکانیک و امثال آن است که از آن، به علوم دنیوی یاد می‌شود و کسب آن با هدف دست‌یابی به مال و ثروت دنیا و امثال آن، هیچ ایرادی ندارد؛ مثلاً کسی در یکی از رشته‌های مهندسی تحصیل می‌کند تا به شغل مورد علاقه‌اش دست یابد یا در رشته‌ی میکانیک درس می‌خواند تا به کار و حقوق دل‌خواه خود برسد. لذا ایرادی ندارد که انسان از فرا گرفتن چنین علومی، هدف دنیوی داشته باشد؛ اما چه خوب است که در تحصیل این علوم، نیت نماید که علاوه بر اشتغال، به مسلمانان نیز خدمت نماید و هدفش این باشد که وابستگیِ مسلمانان در رشته‌ی مورد نظرش به کفار برداشته شود و دیگر ناگزیر نباشند که برای پیش‌برد برنامه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی خود و امثال آن، از نیروهای بیگانه کار بگیرند. با این حال اگر هدف کسی از تحصیل در چنین علومی، صرفا اشتغال و دست‌یابی به کار و حقوق باشد، ایرادی ندارد و گناهی بر او نیست که چرا با هدف دنیوی درس خوانده است و مانند کسی‌ست که برای افزایش مال و ثروتش داد و ستد می‌کند؛ اما علوم شرعی را تنها باید برای رضایت الله فرا گرفت و اگر کسی با هدف دست‌یابی به چیزی از دنیا به تحصیل در این علوم بپردازد، بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد؛ این، هشدار شدیدی‌ست و نشان می‌دهد که هرکس دین و علوم دینی را وسیله‌ی ارتزاق خود قرار دهد یا با هدفی دنیوی به کسب این علوم بپردازد، مرتکب گناه کبیره شده است و هیچ برکتی در علمِ او نیست؛ مثلاً کسی بگوید: «برای این‌که توجه مردم را به‌سوی خود جلب کنم یا به نام و نانی برسم، به تحصیل در این علوم می‌پردازم»؛ یا بگوید: «در این رشته درس می‌خوانم تا مدرکی بگیرم و مشغول تدریس شوم و حقوقی بگیرم» یا با چنین اهدافی به تحصیل علوم دینی بپردازد؛ بوی بهشت به مشام چنین کسی نخواهد رسید. در رابطه با نظام‌های آموزشیِ فعلی که کسی در دانشکده‌ها و مراکز آموزش عالی به تحصیل در رشته‌های علوم اسلامی می‌پردازد و مدرکی می‌گیرد، قابل یادآوری‌ست که گرفتن مدرک نباید فقط به‌خاطر دنیا باشد؛ لذا اگر دانش‌جویی بگوید: «من درس می‌خوانم تا مدرکی بگیرم و به کرسی تدریس دست یابم و از این طریق به مردم خدمت کنم» یا با چنین اهدافی مدرک بگیرد، این، نیت خوب و پسندیده‌ای‌ست و هیچ ایرادی ندارد.

289- باب: آن‌چه به‌اشتباه ریا قلمداد می‌شود، اما ریا نیست

1629- وعن أَبي ذرٍّ قَالَ: قِيلَ لِرسولِ الله: أرَأيْتَ الرَّجُلَ الَّذِي يَعْمَلُ العَمَلَ مِنَ الخَيْرِ، وَيَحْمَدُهُ النَّاسُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى المُؤْمِنِ». [روایت مسلم]([[204]](#footnote-204))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: از رسول‌الله سوال شد: درباره‌ی مردی که کارِ نیکی انجام می‌دهد و مردم او را به‌خاطر آن کار می‌ستایند، چه می‌فرمایی؟ فرمود: «این، مژده‌ای زودهنگام برای مومن است».

**شرح**

مولف/ با گشودن این باب بدین موضوع پرداخته است که گاه انسان چیزی را ریا می‌پندارد و گمان می‌برد که ریاست؛ اما ریا نیست. وی در این‌باره حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوذر می‌گوید: از رسول‌الله سوال شد: درباره‌ی مردی که کارِ نیکی انجام می‌دهد و مردم او را به‌خاطر آن کار می‌ستایند، چه می‌فرمایی؟ فرمود: «این، مژده‌ای زودهنگام برای مومن است». صورت مسأله، این است که شخصی خالصانه و بدون توجه به این‌که مردم می‌دانند و می‌بینند یا خیر، کار نیکی انجام می‌دهد؛ سپس بی‌آن‌که خودش خواسته باشد، مردم از او تعریف می‌کنند و می‌گویند: فلانی، آدم نیکوکاری‌ست؛ پیامبر این را مژده‌ای زودهنگام برای مومن قلمداد فرمود که نشان از مژده‌ای اخروی برای چنین شخصی دارد؛ زیرا مردم، گواهان و شاهدان الاهی در زمین پروردگارند؛ هم‌چنان‌که صحابه# از کنار جنازه‌ای گذشتند و از او به‌نیکی یاد کردند. پیامبر فرمود: «واجب شد». سپس از کنار جنازه‌ی دیگری گذشتند و او را نکوهش کردند. پیامبر فرمود: «واجب شد». عمر بن خطاب پرسید: چه چیزی واجب شد؟ فرمود: «شخص نخست را ستودید؛ پس بهشت برایش واجب شد و از شخص دوم به‌بدی یاد کردید؛ پس آتش دوزخ بر او واجب گشت. شما، گواهانِ الله در زمین هستید».([[205]](#footnote-205)) تفاوت مژده‌ی زودهنگامِ مومن با ریا، در این است که شخصِ ریاکار عمل نیکی را تنها از آن جهت انجام می‌دهد که مردم او را ببینند و بدین‌سان در نیتش شرک به الله وجود دارد و غیرالله را در نیت خود شریک می‌کند؛ اما نیت مومن، خالص برای الله می‌باشد و به هیچ عنوان برایش مهم نیست که مردم از او تعریف یا او را نکوهش نمایند؛ اما انسان هرچه‌قدر پنهان‌کار باشد و عملی را مخفیانه انجام دهد و گمان کند که مردم نمی‌دانند، باز هم مردم سر از کارَش درمی‌آورند؛ اگر کار نیک و شایسته‌ای انجام دهد، او را می‌ستایند و از او به‌نیکی یاد می‌کنند؛ این، ریا نیست؛ بلكه مژده‌ای زودهنگام برای مومن می‌باشد. و هرکه مردم از او به‌نیکی یاد کنند، امید است که بهشتی باشد. لذا به تفاوت مژده‌ی زودهنگام مومن و ریا پی بردیم.

\*\*\*

290- باب: حرام بودن نگریستن به زن بیگانه و نوجوان زیبا بدون ضرورتی شرعی

الله متعال می‌فرماید:

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ﴾ [النور : ٣٠]

به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦]

بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

و می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ١٩﴾ [غافر: ١٩]

(الله) خیانت چشم‌ها و آن‌چه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

و مي‌فرمايد:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: ١٤]

بی‌گمان پروردگارت در کمین‌گاه است.

**شرح**

نووي/ بابي بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن نگریستن به زن بیگانه و نوجوان زیبا بدون ضرورتی شرعی»؛ منظور از زن بیگانه، زنی‌ست که هیچ‌گونه محرمیتی میان شما و او نیست؛ چه خویشاوند باشد و چه غریبه. نگاه کردن به زن بیگانه حرام می‌باشد؛ زیرا الله متعال به پایین گرفتن چشم‌ها دستور داده است:

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠﴾ [النور : ٣٠]

به مردان مؤمن بگو: چشمانشان را پایین بگیرند و شرمگاه‌هایشان را حفظ کنند. این، برایشان پاکیزه‌تر است. بی‌گمان الله به کردارشان آگاه است.

بدین ترتیب پایین گرفتن چشم‌ها را پیش از حفظ شرمگاه ذکر فرمود و این، نشان می‌دهد عدم حفاظت چشم‌ها به عدمِ حفاظت شرمگاه می‌انجامد و کسی که چشم‌‌چرانی نماید یا چشمانش را از نگریستن به زنان بیگانه حفاظت نکند، به زنان دل‌بستگی پیدا کرده، نگاه‌ها ادامه می‌یابد و به سخن گفتن و خلوت، و در نهایت به فحشا و بدکاری می‌انجامد؛ از این‌رو نگاه به نامحرم، انگیزه‌‌ای به سوی بدکاری‌ست و به همین سبب الله متعال به پایین گرفتن چشم‌ها دستور داده است. الله می‌فرماید:

﴿يَعۡلَمُ خَآئِنَةَ ٱلۡأَعۡيُنِ وَمَا تُخۡفِي ٱلصُّدُورُ ١٩﴾ [غافر: ١٩]

(الله) خیانت چشم‌ها و آن‌چه را سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند.

منظور از خیانت چشم‌ها، دزدانه نگاه کردن یا نگریستنی‌ست که مردم، متوجه نشوند؛ اما الله از چنین نگاهی آگاه است و می‌داند که در دلِ هر کسی چه می‌گذرد و از نیت‌های نیک و بدِ همگان آگاهی دارد؛ بلکه آینده‌ی هر کسی و وسوسه‌های درونیِ او را می‌داند. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: ٣٦]

بی‌گمان گوش و چشم و دل، همه، بازخواست خواهند شد.

آری؛ انسان درباره‌ی آن‌چه شنیده است، بازخواست می‌شود و باید پاسخ دهد که با گوش‌هایش چه چیزهایی شنیده است؟ آیا به سخنان حرام گوش سپرده یا با گوش کردن به صدای زنی نامحرم و بیگانه، لذت برده است؟ هم‌چنین هرکسی درباره‌ی چشم و دلش بازخواست می‌گردد و باید پاسخ‌گو باشد؛ لذا بر انسان، واجب است که خویشتن را از هرگونه گناهی حفاظت کند. گفتنی‌ست: نگاه کردن به صورت، سر، دست‌ها، ساعد و ساق پای زنی که بیگانه نیست و ازدواج با او برای انسان، حرام می‌باشد، ایرادی ندارد؛ مگر این‌که انسان دچار وسوسه شود و در فتنه بیفتد؛ در این صورت نباید به او نگاه کند. مثلاً انسان، خواهر رضاعی دارد که زیباست؛ می‌دانید که خواهر رضاعی، مانندِ خواهر نَسَبی‌ست؛ اما اگر کسی می‌ترسد که با نگاه کردن به خواهر رضاعی‌اش دچار فتنه و وسوسه شود، نباید به او نگاه کند؛ بلکه بر او واجب است که نگاهش را پایین بگیرد و بر خواهرش نیز واجب می‌باشد که از او حجاب بگیرد؛ زیرا وجوب حجاب برای درامان ماندن از فتنه است و اگر خوف فتنه یا وسوسه وجود داشت، حجاب گرفتن از محارم نیز واجب است. لذا نگاه کردن به دخترعمه، دخترخاله، و نیز خواهرزن و زن‌برادر و دیگر زنان نامحرم، جایز نیست. خلاصه این‌که نگریستن به زنان نامحرم، به‌طور مطلق ناروا می‌باشد و نگاه کردن به محارم در صورتی‌ نارواست که خوف فتنه باشد.

\*\*\*

1630- وعن أَبي هريرةَ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «كُتِبَ عَلَى ابْن آدَمَ نَصِيبُهُ مِنَ الزِّنَا مُدْرِكٌ ذَلِكَ لا مَحَالَةَ: العَيْنَانِ زِنَاهُمَا النَّظَرُ، وَالأُذُنَانِ زِنَاهُمَا الاسْتِمَاعُ، وَاللِّسَانُ زِناهُ الكَلاَمُ، وَاليَدُ زِنَاهَا البَطْشُ، وَالرِّجْلُ زِنَاهَا الخُطَا، والقَلْبُ يَهْوَى وَيَتَمَنَّى، وَيُصَدِّقُ ذَلِكَ الفَرْجُ أَوْ يُكَذِّبُهُ». [متفق عليه؛ این، لفظ مسلم می‌باشد و روایت بخاری، مختصر است.]([[206]](#footnote-206))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «نصیب آدمی‌زاد از زنا نوشته شده است که ناگزیر به آن دچار می‌شود: زنای چشم، نگاه کردن و زنای گوش، گوش دادن و زنای زبان، سخن گفتن و زنای دست، گرفتن و زنای پا، گام نهادن می‌باشد؛ و قلب- به سوی حرام- میل و آزرو می‌کند و این شرمگاه است که آن‌را تصدیق یا تکذیب می‌نماید».

**شرح**

مولف/ پس از ذکر آیاتی در این باب، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «نصیب آدمی‌زاد از زنا نوشته شده است که ناگزیر به آن دچار می‌شود»؛ یعنی هر انسانی به بخشی از زنا دچار می‌گردد؛ مگر آن‌که الله او را حفاظت کند. سپس پیامبر نمونه‌هایی از زنا را بیان نمود و فرمود: «زنای چشم، نگاه کردن است»؛ یعنی مردی به زنی نامحرم نگاه کند؛ اگرچه نگاهش از روی شهوت نباشد. این، نوعی زناست که از آن، به زنای چشم یاد فرمود و افزود: «و زنای گوش، گوش دادن می‌باشد»؛ بدین معنا که انسان به صدای زنی نامحرم گوش دهد و لذت ببرد. در ادامه فرمود: «و زنای زبان، سخن گفتن و زنای دست، گرفتن است»؛ بدین‌سان که انسان به زنِ نامحرم دست بزند. آن‌گاه فرمود: «و زنای پا، گام نهادن می‌باشد؛ و قلب- به سوی حرام- میل و آزرو می‌کند و این شرمگاه است که آن‌را تصدیق یا تکذیب می‌نماید»؛ یعنی اگر انسان زنا کند، در واقع زنای چشم و گوش و دست و پایش را تحقق بخشیده است و چنان‌چه مرتکب زنا نشود و از زنای شرمگاه خودداری کند، زنای سایر اندامش را محقق نکرده است. این حدیث، از وابستگی و ارتباط با زنان نامحرم برحذر می‌دارد؛ یعنی انسان باید از گوش دادن به صدای زنان، و نیز از نگریستن و دست زدن به آن‌ها یا از رفتن به سوی آن‌ها بپرهیزد و به هوش باشد که مبادا به زنی نامحرم دل ببندد یا به او میل کند؛ همه‌ی این‌ها، نمونه‌هایی از زناست. لذا بر انسان خردمند و پاک‌دامن واجب است که هر یک از اندامش را از زنای مربوط به آن محافظت کند و اگر وسوسه یا احساسی به او دست داد، از گناه و معصیت خودداری کند؛ زیرا شیطان، همانند خون در وجودِ انسان جریان می‌یابد و نگاه، تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است. گاه انسان در نگاهِ نخست به زنی وابستگی پیدا نمی‌کند؛ اما نگاه دوم و سوم که ادامه می‌یابد، مرد را به‌قدری شیفته و دل‌باخته‌ی زن می‌گرداند که همواره در فکر و خیالِ آن زن به سر می‌برد و آن زن، همه‌ی ذکر و فکرش می‌شود؛ هنگام برخاستن از آن زن یاد می‌کند و چون می‌نشیند، در ذکر و فکر معشوقه‌اش می‌باشد و آن‌گاه که سر بر بالین خواب می‌نهد، به آن زن می‌اندیشد و وقتی از خواب برمی‌خیزد، از معشوقه‌اش یاد می‌کند! و بدین‌سان در فتنه می‌افتد.

\*\*\*

1631- وعن أَبي سعيدٍ الخُدريِّ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إيّاكُمْ والجُلُوس فِي الطُّرُقَاتِ»؛ قالوا: يَا رسولَ الله، مَا لَنَا مِنْ مَجَالِسِنَا بُدٌّ، نَتَحَدَّثُ فِيهَا. فَقَالَ رسولُ الله: «فَإذَا أبَيْتُمْ إِلاَّ المَجْلِسَ، فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهُ»؛ قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّريقِ يَا رسولَ اللهِ؟ قَالَ: «غَضُّ البَصَرِ، وَكَفُّ الأَذَى، وَرَدُّ السَّلاَمِ، والأمرُ بالمَعْرُوفِ، والنَّهيُ عنِ المُنْكَرِ». [متفقٌ عليه]([[207]](#footnote-207))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «از نشستن بر سرِ راه‌ها (و معابر عمومی) بپرهیزید». اصحاب عرض کردند: ای رسول‌خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. رسول‌الله فرمود: «حال که چنین است، پس حقّ راه را رعایت کنید». پرسیدند: ای رسول‌خدا! حقّ راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم‌ها (و خودداری از نگاه کردن به عابران)، اجتناب از اذیت و آزار رهگذران، جواب سلام، و امر به معروف و نهی از منکر».

1632- وعن أَبي طلحة زيد بن سهلٍ قَالَ: كُنَّا قُعُوداً بالأفْنِيَةِ نَتَحَدَّثُ فِيهَا فَجَاءَ رسولُ اللهِ فَقَامَ عَلَینَا فَقَالَ: «مَا لَكُمْ وَلِمَجَالسِ الصُّعُدَاتِ؟ اجْتَنِبُوا مَجَالِسَ الصُّعُدَاتِ»؛ فقُلْنَا: إنَّمَا قَعَدْنَا لِغَيْرِ مَا بَأسٍ، قَعَدْنَا نَتَذَاكَرُ وَنَتَحَدَّثُ. قَالَ: «إمَّا لا فَأَدُّوا حَقَّهَا: غَضُّ البَصَرِ، وَرَدُّ السَّلاَمِ، وَحُسْنُ الكَلاَمِ». [روایت مسلم]([[208]](#footnote-208))

**ترجمه:** ابوطلحه، زید بن سهل می‌گوید: در جلوی خانه‌های خود نشسته بودیم که رسول‌الله تشریف آورد و بالای سرمان ایستاد و فرمود: «چرا بر سرِ راه‌ها می‌نشینید؟» گفتیم: ما به‌خاطر کاری نشسته‌ایم که ایرادی ندارد؛ نشسته‌ایم و با هم صحبت و گفتگو می‌کنیم. فرمود: «حال که این عمل را ترک نمی‌کنید، پس حقِ راه را رعایت نمایید که عبارتست از: پایین انداختن چشم، جواب سلام، و سخن نیک».

**شرح**

مولف/ پس از ذکر آیاتی درباره‌ی وجوب فروهشتن چشم، به ذکر احادیثی در این‌باره پرداخته است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «از نشستن بر سرِ راه‌ها (و معابر عمومی) بپرهیزید». اصحاب عرض کردند: ای رسول‌خدا! چاره‌ای جز این نداریم؛ زیرا می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. آن‌ها مانند بسیاری از مردم امروزی در حیاط یا جلوی خانه‌های خود می‌نشستند و با هم درباره‌ی مسایل دینی و دینوی صحبت می‌کردند. رسول‌الله فرمود: «حال که چنین است، پس حقّ راه را رعایت کنید». پرسیدند: ای رسول‌خدا! حقّ راه چیست؟ فرمود: «حفاظت چشم‌ها»؛ یعنی: خودداری از نگاه کردن به عابران؛ زیرا برخی از مردم در کوچه و در معابر می‌نشینند و هر رهگذری را از همان لحظه‌ای که می‌آید تا زمانی که می‎رود، زیرِ نظر می‌گیرند. این بر خلافِ فرمان نبوی مبنی بر خودداری از نگریستن به رهگذران است؛ به‌ویژه نگاه کردن به زنان که خیلی بدتر است. لذا حفاظت چشم در این حدیث دو جنبه دارد: خودداری از نگاه کردن به زنان رهگذر؛ و نیز پرهیز از زیر نظر گرفتن هر رهگذری که از آن‌جا عبور می‌کند؛ زیرا چه‌بسا خجالت می‌کشد و اذیت می‌شود.

دومین حقّ راه، «اجتناب از اذیت و آزار رهگذران» می‌باشد و نباید هیچ رهگذری را با گفتار یا رفتارِ خود اذیت کنید؛ یعنی نباید سخنی بگویید که به گوشَش برسد و ناراحت شود یا مبادا با دراز کردن پاهای خود، راه را بر او تنگ کنید. سومین حقّ راه، این است که اگر کسی سلام کرد، «پاسخ سلامِ» او را مطابق آموزه‌های دینی بدهید؛ یعنی اگر به شما السلام‌علیکم گفت، بر شما واجب است که لااقل به او بگویید: وعلیکم‌السلام؛ و گفتنِ عبارت‌هایی از قبیل: «به‌به! خوش‌ آمدی» و امثال آن، برای ادای این واجب شرعی، کافی نیست؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٖ فَحَيُّواْ بِأَحۡسَنَ مِنۡهَآ أَوۡ رُدُّوهَآ﴾ [النساء : ٨٦]

و هنگامی که به شما سلام می‌گویند، بهتر یا همانند آن پاسخ دهید.

چهارمین حقّ راه، «امر به معروف و نهی از منکر» می‌باشد؛ یعنی اگر دیدید که کسی در انجام کار نیک و پسندیده‌ای کوتاهی کرد، به او تذکر دهید و امر به معروف نمایید؛ معروف، همان کار یا روش پسندیده‌ای‌ست که مورد تأیید شریعت می‌باشد و در عُرف مردم به عنوان امری نیک و پسندیده، پذیرفته شده است، ناگفته نماند که در این میان، تأیید شریعت، اعتبار دارد؛ یعنی آن‌چه شریعت تأیید کند، پسندیده است و آن‌چه که تأیید نکند، ناپسند می‌باشد؛ اگرچه مردم، آن را نیک بپندارند. لذا اگر نماز خوانده و در کوچه نشسته بودید و شخصی را دیدید که نماز نمی‌خوانَد، به او یادآوری کنید که نمازش را با جماعت ادا نماید و به همین ترتیب درباره‌ی سایر کارها نیز امر به معروف و نهی از منکر کنید. حدیث زید بن سهل نیز به همین مضمون است و شاهد موضوع، حفاظت و فروهشتن چشم می‌باشد که در هر دو حدیث آمده است.

\*\*\*

1633- وعن جريرٍ قَالَ: سألْتُ رسولَ الله عن نَظَرِ الفَجْأَةِ، فَقَالَ: «اصْرِفْ بَصَرَكَ». [روایت مسلم]([[209]](#footnote-209))

**ترجمه:** جریر می‌گوید: از رسول‌الله درباره‌ی نگاه ناگهانی و ناخواسته پرسیدم؛ فرمود: «چشمَت را برگردان».

1634- عن أُم سَلَمَة& قالَتْ: كنتُ عِنْدَ رسول الله وعندهُ مَيْمُونَة، فَأقْبَلَ ابنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَذَلِكَ بَعْدَ أنْ أُمِرْنَا بِالحِجَابِ؛ فَقَالَ النَّبِيُّ: «احْتَجِبَا مِنْهُ»؛ فَقُلْنَا: يَا رسولَ اللهِ، ألَيْسَ هُوَ أعْمَى لا يُبْصِرُنَا، وَلا يَعْرِفُنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ: «أفَعَمْيَاوَانِ أنتُما أَلَسْتُمَا تُبْصِرَانِهِ»؟! [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[210]](#footnote-210))

**ترجمه:** ام‌سلمه& مي‌گوید: پس از این‌که به ما دستور حجاب داده شده بود، با میمونه& در حضور پیامبر بودم که ابن‌ام‌مکتوم آمد. پیامبر فرمود: «از او حجاب بگیرید». گفتیم: ای رسول‌خدا! مگر او نابینا نیست؛ نه ما را می‌بیند و نه ما را می‌شناسد؟ پیامبر فرمود: «آیا شما هم نابینا هستید و او را نمی‌بینید؟»

1635- وعن أَبي سعيدٍ أنَّ رسول الله قَالَ: «لا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ، وَلا المَرْأَةُ إِلَى عَوْرَةِ المَرْأَةِ، وَلا يُفْضِي الرَّجُلُ إِلَى الرَّجُلِ في ثَوْبٍ وَاحِدٍ، وَلا تُفْضي المَرْأةُ إِلَى المَرْأَةِ في الثَّوْبِ الواحِدِ». [روایت مسلم]([[211]](#footnote-211))

**ترجمه:** ابوسعید می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مرد نباید به عورتِ مرد دیگری نگاه کند و زن نیز نباید به عورت زنی دیگر بنگرد؛ دو مرد نباید زیرِ یک پارچه- یا در یک بستر- قرار گیرند و دو زن نیز نباید زیر یک پارچه قرار گیرند (یا در یک بستر بخوابند)».([[212]](#footnote-212))

**شرح**

مولف/ در ادامه‌ی این باب، حدیثی بدین مضمون آورده است که جریر می‌گوید: از رسول‌الله درباره‌ی نگاه ناگهانی و ناخواسته پرسیدم؛ فرمود: «چشمَت را برگردان». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که نگاه ناگهانی و ناخواسته‌ی مرد به زن نامحرم، موردی ندارد؛ زیرا بدون قصد و اراده‌ی انسان است. حدیث دیگری که مولف/ ذکر کرده، بدین مضمون است که ام‌سلمه& مي‌گوید: پس از این‌که به ما دستور حجاب داده شده بود، با میمونه& در حضور پیامبر بودم که ابن‌ام‌مکتوم آمد. پیامبر فرمود: «از او حجاب بگیرید». گفتیم: ای رسول‌خدا! مگر او نابینا نیست؛ نه ما را می‌بیند و نه ما را می‌شناسد؟ پیامبر فرمود: «آیا شما هم نابینا هستید و او را نمی‌بینید؟» اما این حدیث، ضعیف است و همه‌ی احادیث صحیح، این حدیث را رد می‌کنند؛ چنان‌که رسول‌الله به فاطمه بنت قیس& فرمود: «عده‌ی خود را در خانه‌ی پسرعمویت، ابن‌ام‌مکتوم سپری کن که نابیناست و می‌توانی لباست را درآوری». این حدیث، در "صحیحین" آمده است؛ وی امام احمد/ درباره‌ی حدیثی که مولف/ ذکر کرده، فرموده است: رفعِ این حدیث، اشتباه می‌باشد؛ یعنی از پیامبر ثابت نشده است؛ از این‌رو نگاه کردن زن به مرد نامحرم اشکالی ندارد؛ البته به‌شرطی که نگاهی عادی باشد، نه از روی شهوت یا لذت. به همین خاطرست که مردان بدون این‌که صورت خود را بپوشانند، در کوچه و بازار راه می‌روند و زن‌ها نیز آن‌ها را می‌بینند؛ اگر دیدن مرد برای زن حرام بود، پس مردها نیز باید صورت خود را می‌پوشاندند و مانند زن‌ها حجاب می‌گرفتند. اما ناگفته نماند که نگاه کردن مرد به زن، نارواست.

مولف/ حدیثی بدین مضمون نیز آورده است که ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «مرد نباید به عورتِ مرد دیگری نگاه کند و زن نیز نباید به عورت زنی دیگر بنگرد؛ دو مرد نباید زیرِ یک پارچه- یا در یک بستر- قرار گیرند و دو زن نیز نباید زیر یک پارچه قرار گیرند (یا در یک بستر بخوابند یا بدن‌هایشان با هم تماس پیدا کند)». در این حدیث آمده است: «لا تَنْظُر الْمَرْأَة إِلَى عَوْرَة الْمَرْأَة»؛ یعنی: «زن به عورتِ زن نگاه نکند». رسول‌الله در این حدیث زنِ بیننده یا زنی را مخاطب قرار داده است که نگاه می‌کند، نه زنی که به او نگاه می‌شود و لباس پوشیده است؛ یعنی چه‌بسا زنی که لباس به تن دارد، برای قضای حاجت، لباسش را دربیاورد؛ و هیچ زنی حق ندارد به عورتِ هم‌جنس خود نگاه کند. حدیث، این را می‌گوید؛ نه این‌که عورت زن از ناف تا زانوست. کسی که چنین پنداری دارد، فریب شیطان را خورده است؛ لذا باید ببینیم که نحوه‌ی پوشش زنان در دوره‌ی پیامبر چگونه بوده است. زن در دوران پیامبر در خانه‌اش، یعنی در حضورِ زنان یا مردانی که محرمش بودند، لباسی می‌پوشید که از کف دست تا قوزک پا را می‌پوشاند.

در این حدیث آمده است: «لا يَنْظُر الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ»؛ یعنی: «مرد نیز نباید به عورتِ مرد نگاه کند». با این حال مردها در دوران پیامبر ازار و ردا- پیراهن و شلوار- می‌پوشیدند و فقط به ازار یا شلوار بسنده نمی‌کردند؛ اگرچه برهنه بودن سینه و شانه‌ی مرد در مقابل مردی دیگر جایز است؛ خوبست به حدیثی در این‌باره اشاره کنم؛ سهل بن سعد  مي‌گويد: زني، خودش را به نبي اكرم عرضه كرد. مردي گفت: اي رسولخدا! او را به ازدواج من درآور. رسول‌الله از آن مرد پرسید: «آیا چيزي برای مهرش داري»؟ گفت: «تنها چیزی که دارم، ازارِ من است». چگونه می‌توانست ازارش را به عنوان مهریه به آن زن بدهد؟ اگر ازارش را به آن زن می‌داد، خود چیزی برای پوشیدن نداشت و اگر خود آن را می‌‌پوشید، آن زن بدون مهر می‌ماند! لذا رسول‌الله به او فرمود: «برو چيزي پيدا كن؛ اگر چه انگشتري آهني باشد».([[213]](#footnote-213)) شاهد موضوع، این‌جاست که برای مرد ایرادی ندارد که به پوشیدنِ لُنگ یا ازاری که پایین‌تنه‌اش را می‌پوشاند، بسنده کند.

**نکته:** رعایت حجاب برای خدمت‌کاران خانگی، اهمیت و ضرورت فراوانی دارد و خطر بی‌حجابی برای چنین زنانی، به‌مراتب بیش‌تر و شدیدتر است؛ به‌ویژه در رابطه با خدمت‌کاران جوان و زیبا یا در حالتی که صاحب‌خانه پسران جوانی دارد.

\*\*\*

291- باب: حرام بودن خلوت کردن با زن نامحرم

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡ‍َٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖ﴾ [الأحزاب : ٥٣]

و چون از همسران پیامبر، چیزی می‌خواستید، از پشت پرده بخواهید.

1636- وعن عقبةَ بن عامرٍ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «إيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ»؛ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأنْصَارِ: أفَرَأيْتَ الحَمْوَ؟ قَالَ: «الحَمْوُ المَوْتُ». [متفق علیه]([[214]](#footnote-214))

**ترجمه:** عقبه بن عامر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از رفتن به نزد زنان بیگانه بپرهیزید». مردی از انصار عرض کرد: درباره‌ی خویشاوندان شوهر چه می‌فرمایی؟ فرمود: «فتنه‌اش (بیش‌تر و مانندِ) مرگ است».

1637- وعن ابن عباسٍ$ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «لا يَخْلُونَّ أَحَدُكُمْ بامْرَأَةٍ إِلاَّ مَعَ ذِي مَحْرَمٍ». [متفق عليه]([[215]](#footnote-215))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله ‌فرمود: «هیچ مردی با هیچ زنِ بیگانه‌ای خلوت نکند؛ مگر آن‌که محرمی با زن باشد».

1638- وعن بُريدَةَ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «حُرْمَةُ نِسَاءِ المُجَاهِدِينَ عَلَى القَاعِدِينَ كَحُرْمَةِ أُمَّهَاتِهِمْ، مَا مِنْ رَجُلٍ مِنَ القَاعِدِيْنَ يَخْلُفُ رَجُلاً مِنَ المُجَاهِدِينَ في أهْلِهِ، فَيَخُونُهُ فِيهِمْ إِلاَّ وَقَفَ لَهُ يَوْمَ القِيَامَةِ، فَيَأْخُذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ مَا شَاءَ حَتَّى يَرْضى»؛ ثُمَّ التَفَتَ إلَيْنَا رسولُ اللهِ فَقال: «مَا ظَنُّكُمْ؟» [روايت مسلم]([[216]](#footnote-216))

**ترجمه:** بریده می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «حرمت زنان مجاهدان بر مردان خانه‌نشین، مانند حرمت مادرانشان می‌باشد؛ چنان‌چه مرد خانه‌نشینی- که به عذری به جهاد نرفته است- به‌عنوان جانشینِ یک مجاهد، خانواده‌ی او را سرپرستی ‌کند و درباره‌ی آنان به مجاهد، خیانت ‌ورزد، روز قیامت مجاهد بالای سرِ خیانت‌کننده می‌ایستد و آن‌قدر از نیکی‌هایش می‌گیرد تا این‌که راضی شود». سپس رسول‌الله به ما رو کرد و فرمود: «گمان شما چیست؟ (آیا چیزی از نیکی‌های خیانت‌کننده باقی می‌مانَد؟)»

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن خلوت کردن با زن بیگانه گشوده است؛ منظور از زن بیگانه، زنِ نامحرم مانند دخترعمو، دخترعمه، دخترخاله و امثالِ آن‌ها یا زنی‌ست که از نزدیکان و محارم انسان نیست؛ خلوت کردن با زن بیگانه، حرام می‌باشد و هر زن و مردی که با یک‌دیگر خلوت کنند، سومینشان شیطان است؛ شما درباره‌ی دو نفر که سومینشان شیطان است، چه گمانی دارید؟ بدون شک این دو نفر در معرض فتنه و فساد قرار دارند. پناه بر الله!

سپس مولف/ این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡ‍َٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖ﴾ [الأحزاب : ٥٣]

و چون از همسران پیامبر، چیزی می‌خواستید، از پشت پرده بخواهید.

این حُکم، عام است و بدین معناست که از رفتن به نزد زنان نامحرم بپرهیزید و آن‌گاه که از آن‌ها چیزی می‌خواهید، از پُشت پرده بخواهید تا خلوت صورت نگیرد. سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که عقبه بن عامر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از رفتن به نزد زنان بیگانه بپرهیزید». مردی از انصار عرض کرد: درباره‌ی خویشاوندان شوهر چه می‌فرمایی؟ فرمود: «فتنه‌اش (بیش‌تر و مانندِ) مرگ است».

منظور از خویشاوندان شوهر، برادر، عمو و داییِ اوست؛ اما پدرشوهر و پسرِ شوهر از همسرِ دیگرش، جزو محارم هستند. رسول‌الله فرمود: تنه‌ی خویشان شوهر، مانند مرگ است. این، تعبیر دقیق و جامعی‌ست؛ یعنی همان‌گونه که انسان از مرگ می‌گریزد، باید از خلوت کردن خویشان و نزدیکان خویش با همسر خود جلوگیری کند. این، هشداری شدید و جدی‌ست؛ زیرا خلوت کردن خویشاوندان انسان با همسرش از خلوت کردن بیگانگان با همسرِ وی خطرناک‌تر است؛ با این حال، برخی از مردم در این‌باره کوتاهی و سهل‌انگاری می‌کنند و به سادگی اجازه می‌دهند که برادر بالغشان در خانه، با همسرشان تنها باشد؛ این، حرام و نارواست؛ زیرا شیطان همانند خون در بدن انسان جریان می‌یابد. اگر خانه مشترک باشد، راهش این است که محل زنان و مردان را با درب از هم جدا کند و کلید را نزد خود نگه دارد؛ البته با نصب درب و جدا کردن خانه‌ی برادرش، درب را قفل کند و کلید را بردارد تا هرگونه زمینه‌ای برای فساد، از میان برود. یکی از نمونه‌های خلوت حرام، این است که خانواده‌های مرفهی که راننده‌ی شخصی دارند، اجازه می‌دهند که راننده با همسر یا دخترشان تنها شود؛ این، حرام است و بلکه خلوت کردن در ماشین به‌مراتب از خلوت کردن در خانه بدتر می‌باشد؛ زیرا این امکان برای آن‌ها وجود دارد که با هم بر سر فساد و بدکاری توافق کنند و به محلّ دل‌خواهشان بروند و بدون هیچ مانعی مرتکب آن عمل زشت شوند. لذا هیچ مرد باغیرتی نباید اجازه دهد که همسر یا خواهر یا دخترش به‌تنهایی با راننده- حتی برای پنج دقیقه- سوار ماشین شود. درباره‌ی کسی که به هر بهانه‌ای ناموس خود را با بیگانگان تنها می‌گذارد، بیمِ آن می‌رود که دیّوث و بی‌غیرت باشد؛ زیرا زمینه‌ی فساد و بدکاری را برای ناموس خود فراهم می‌سازد.

\*\*\*

292- باب: حرام بودن همانند شدنِ مردان به زنان و زنان به مردان در لباس و حرکت و سایر امور

1639- عن ابن عباسٍ$ قَالَ: لَعَنَ رسُولُ اللهِ المُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالمُتَرَجِّلاَتِ مِنَ النِّسَاءِ.

وفي روايةٍ: لَعَنَ رَسُولُ اللهِ المُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بالنِّسَاءِ ، والمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بالرِّجَالِ. [روايت بخاري]([[217]](#footnote-217))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله بر مردانی که خود را به شکل زنان درمی‌آورند و بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند، لعنت فرستاد.

در روایتی دیگر، الفاظ دیگری آمده که به همین مضمون است.

1640- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: لَعَنَ رسُولُ الله الرَّجُلَ يَلْبَسُ لِبْسَةَ المَرْأَةِ، والمَرْأَةَ تَلْبِسُ لِبْسَةَ الرَّجُلِ. [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[218]](#footnote-218))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله بر مردی که لباس زنانه می‌پوشد و بر زنی که مانند مردان لباس بپوشد، لعنت فرستاد.

1641- وعنه قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «صِنْفَانِ مِنْ أهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَومٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأذْنَابِ البَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ، وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلاَتٌ مَائِلاَتٌ، رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ البُخْتِ المائِلَةِ لا يَدْخُلْنَ الجَنَّةَ، وَلا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وإنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكذَا». [روايت مسلم]([[219]](#footnote-219))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دو گروه از دوزخیان هستند که آن‌ها را ندیده‌ام: گروهی که تازیانه‌هایی چون دُم گاو با خود دارند و با آن مردم را می‌زنند. و (گروه دوم:) زنانِ نیم‌برهنه‌ای که لباس دارند، اما در حقیقت برهنه‌‌اند و از راه درست- و از مسیر اطاعت پروردگار- منحرف هستند و دیگران را نیز به انحراف و فتنه می‌کشانند؛ سرهایشان را مانند کوهان شتر برآمده می‌سازند؛ این‌ها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت به مشامشان نمی‌رسد؛ در حالی که بوی بهشت از مسافتی دور احساس می‌شود».

**شرح**

نووی/ بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن همانند شدنِ مردان به زنان و زنان به مردان در لباس و حرکت و سایر امور»؛ زیرا الله متعال به هر یک از جنس زن و مرد، ویژگی‌های خاصی داده است؛ از این‌رو زن‌ها در آفرینش و دین و اخلاق و سایر موارد، تفاوت‌هایی با مردها دارند و و مردها نیز از لحاظ جسمی، خُلق و خوی و رفتار و امثال آن با زن‌ها متفاوتند؛ در نتیجه کسی که می‌کوشد زنان را هم‌سان مردان و مردان را مانند زنان قرار دهد، به رویارویی با قدرت و شریعت الاهی برخاسته است؛ زیرا در آن‌چه الله آفریده یا مشروع گردانیده، حکمت‌هاست و خَلق و شرع الهی، بی‌حکمت نیست. به همین سبب در متون و داده‌های دینی وعید شدیدی در این‌باره وارد شده است؛ تا حدّی که رسول‌الله بر مردانی که خود را به شکل زنان درمی‌آورند و بر زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند، لعنت فرستاده است. لعن و نفرین، به معنای دوری و محرومیت از رحمت الهی‌ست؛ از این‌رو مردی که لباس زنانه بپوشد یا از پوشش زنانه به‌ویژه لباس ابریشمی و طلا استفاده کند یا همانند زنان سخن بگوید و مثلِ زن‌ها راه برود، به زبان بهترین و برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، محمد مصطفی، نفرین شده است؛ هم‌چنین زنی که خود را شبیه مردان بسازد و در نحوه‌ی لباس پوشیدن، حرف زدن و راه رفتن، خود را شبیه مردان بگرداند، ملعون و نفرین‌شده می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث ابن‌عباس$ بدین نکته تصریح شده است.

سپس مولف/ حدیثی آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «صِنْفَانِ مِنْ أهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا: قَومٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأذْنَابِ البَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ»؛ یعنی: «دو گروه از دوزخیان هستند که آن‌ها را ندیده‌ام: گروهی که تازیانه‌هایی چون دُم گاو با خود دارند و با آن مردم را می‌زنند». این وعید درباره‌ی کسانی‌ست که مردم را بی‌دلیل و به‌ناحق می‌زنند؛ ولی اگر شلاق زدن به‌حق باشد، مشمول این وعید نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النور : ٢]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن‌دو دچار دل‌سوزی شوید.

ولی کسی که مردم را به‌ناحق می‌زند، دوزخی‌ست. پیامبر در این حدیث در معرفیِ دومین گروهِ دوزخی فرمود: «وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلاَتٌ مَائِلاَتٌ، رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ البُخْتِ المائِلَةِ لا يَدْخُلْنَ الجَنَّةَ، وَلا يَجِدْنَ رِيحَهَا، وإنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ كَذَا وَكذَا»؛ یعنی: «و (گروه دوم:) زنانِ نیم‌برهنه‌ای که لباس دارند، اما در حقیقت برهنه‌ و عشوه‌گرند و (از اطاعت پروردگار روی‌گردان هستند و) دیگران را نیز در فتنه می‌اندازند؛ سرهایشان را مانند کوهان شتر برآمده می‌سازند؛ این‌ها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت به مشامشان نمی‌رسد؛ در حالی که بوی بهشت از مسافتی دور احساس می‌شود».

«كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ»؛ یعنی لباس دارند، اما از لباس تقوا، عاری‌اند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلِبَاسُ ٱلتَّقۡوَىٰ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ﴾ [الأعراف: ٢٦]

و لباس تقوا بهتر است.

لذا این حدیث، هم شامل زنانی می‌شود که لباس نازک یا تنگ و بدن‌نما می‌پوشند و هم شامل زنان بدکاری‌ست که هرچند لباس فراخ به‌تن دارند، اما از لباس تقوا و پرهیزگاری محروم و عاری‌اند. هم‌چنین عبارت «كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ» به زنان نیم‌برهنه‌ای تعبیر شده است که لباس‌هایشان تنگ و کوتاه، یا نازک و بدن‌نماست.

«مُمِيلاَتٌ مَائِلاَتٌ»؛ یعنی: زنان عشوه‌گری که با طنازی و آرایش‌های عجیب و غریب، دچار فتنه شده و با خودآرایی و استعمال انواع وسایل آرایشی، در انظار عمومی عرض اندام می‌کنند و با انحرافی که خود دارند، دیگران را نیز منحرف می‌گردانند. متأسفانه امروزه این آفت در میان زنان، رواج فراوانی یافته است؛ «مَائِلاَتٌ»، بدین معناست که این زن‌ها از حق و حقیقت و از شرم و حیایی که بر آن‌ها واجب است، منحرف شده‌اند و وقتی در کوچه و خیابان راه می‌روند، پای خود را همانند سربازان به زمین می‌کوبند و بی‌پروا نسبت به پیرامون خود، با دوستان و همراهان خود قهقهه سر می‌دهند؛ هم‌چنین هنگام که چیزی می‌خرند، با کمال بی‌شرمی بر سرِ هزار تومان با فروشنده چانه می‌زنند!

«رُؤُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ البُخْتِ المائِلَةِ»؛ یعنی: «سرهایشان را مانند کوهان شتر برآمده می‌سازند». «البُخْت» نوعی شتر است که کوهان بلندی دارد و کوهانش در هنگام حرکت، به چپ و راست متمایل می‌شود. این زنان دوزخی نیز در دنیا موهایشان را مانندِ کوهان شتر برآمده می‌سازند؛ حتی بدین منظور از گیره‌های مخصوص استفاده می‌کنند.

رسول‌الله پس از بیان ویژگی‌های چنین زنانی فرمود: «این‌ها وارد بهشت نمی‌شوند و بوی بهشت به مشامشان نمی‌رسد؛ در حالی که بوی بهشت از مسافتی دور احساس می‌شود». آری؛ بوی بهشت از مسافتی به طول هفتاد سال و بیش‌تر، به‌ مشام می‌رسد؛ اما زنی که چنین ویژگی‌های داشته باشد، آن‌قدر از بهشت دور می‌گردد که بوی بهشت را نمی‌شنود.

این حدیث، بیان‌گر حرام بودن نوع پوششی‌ست که در حدیث به آن تصریح شده است؛ و نیز نشان می‌دهد که پوشیدن چنین لباس‌هایی، گناه کبیره است. هم‌چنان‌که عملِ مردانی که خود را به شکل زنان درمی‌آورند و نیز عمل زنانی که خود را شبیه مردان می‌سازند، حرام می‌باشد. برخی از زن‌هایی که چنین روی‌کردی دارند، می‌گویند: نیت ما، این نیست که خود را به شکل مردان درآوریم یا از زنان بدکار و از زنان غربی تقلید کنیم. در پاسخ چنین کسانی باید بگوییم که نفس این کار، حرام است؛ چه به‌قصد باشد و چه بدون قصد؛ اما اگر به‌قصد باشد، بدتر است.

\*\*\*

293- باب: نهی از شبیه کردن خود به شیطان و کافران

1642- عن جابرٍ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «لا تَأكُلُوا بِالشِّمَالِ، فَإنَّ الشَّيْطَانَ يَأكُلُ بِالشِّمَالِ». [روايت مسلم]([[220]](#footnote-220))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «با دست چپ چیزی نخورید؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورَد».

1643- وعن ابن عمرَ$ أنَّ رسُولَ الله قَالَ: «لا يَأكُلَنَّ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ، وَلا يَشْرَبَنَّ بِهَا، فَإنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَبُ بِهَا». [روايت مسلم]([[221]](#footnote-221))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما با دستِ چپش نخورد و نیاشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد».

1644- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسُولَ اللهِ قَالَ: «إنَّ اليَهُودَ وَالنَّصَارى لا يَصْبغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ». [متفق عليه]([[222]](#footnote-222))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یهود و نصارا- موهای خود را- رنگ نمی‌کنند؛ شما بر خلاف آنان عمل کنید».

[نووی: منظور از رنگ کردن، رنگ کردن ریش و موی سفید به رنگ زرد یا قرمز می‌باشد؛ اما همان‌گونه که ان‌شاءالله تعالی در باب بعدی ذکر خواهیم کرد، از رنگ کردن به رنگ سیاه نهی شده است.]

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: نهی از شبیه کردن خود به شیطان و کافران».

شیطان، رأس کفر است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٤﴾ [البقرة: ٣٤]

و زمانی (را یادآوری کن) که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید؛ پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که سر باز زد و سرکشی کرد و در زمره­ی کافران قرار گرفت.

آن‌دسته از انسان‌هایی که کافرند، دشمنان الله و دوستان شیطان هستند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِ﴾ [البقرة: ٢٥٧]

الله، یاور و کارساز مؤمنان است؛ آنان را از تاریکی­ها(ی کفر و شرک) به سوی نور هدایت می­کند. اما اولیای کسانی که کفر ورزند، معبودان باطل و طغیان‌گرانی هستند که آ‌ن‌ها را از نورِ (حق و هدایت) به تاریکی­ها(ی کفر و تردید) می­کشانند.

خود را شبیه کردن به شیطان و کافران بدین معناست که انسان، کارهای آن‌ها را انجام دهد یا لباسی را بپوشد که ویژه‌ی آن‌هاست یا خود را به شکل و قیافه‌ی آن‌ها درآورد؛ چه به‌قصد باشد و چه بدون قصد. لذا پوشیدن لباسی که گفته می‌شود: لباس کافران است، حرام می‌باشد؛ زیرا بر مسلمان حرام است که خود را شبیه کافران بگرداند.

هم‌چنین بر مسلمان حرام است که کارهای شیطان را انجام دهد؛ اما از آن‌جا شیطان که در جهان غیب زندگی می‌کند و ما او را نمی‌بینیم، تنها اطلاعاتی که از کارهایش داریم، همان مواردی‌ست که پیامبر برای ما بیان فرموده است؛ همان‌گونه که در حدیث ابن‌عمر$ آمده است: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما با دستِ چپش نخورد و نیاشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد».

پیامبر در این حدیث از خوردن و نوشیدن با دست چپ نهی نود و علتش را چنین بیان فرمود که «شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد» و ما از پیروی شیطان نهی شده‌ایم؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [النور : ٢١]

ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی ‌کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد.

این حدیث بیان‌گر حرام بودن خوردن و نوشیدن با دست چپ است و نشان می‌دهد که هرکس با دست چپش بخورد یا بنوشد، شبیه شیطان که دشمن ما و دشمن خداست، عمل کرده است.

شگفتا از کسانی که از غرب و فرهنگ غربی اثر گرفته و به‌پیروی از پیشوای کافران، شیطان ملعون با دست چپ خود می‌خورند و می‌نوشند؛ شگفتا از این‌ها که روش وپیامبر را ترک گفته، به روش شیطان و کافران روی آورده‌اند! گاه دیده می‌شود که برخی از افراد، در غذا خوردن رعایت می‌کنند و با دست راست غذا می‌خورند، اما لیوان را در دستِ چپ می‌گیرند و با دست چپ آب می‌نوشند؛ می‌گویند: دست راستِ ما چرب است و ناچاریم لیوان را در دستِ چپ بگیریم تا آلوده نشود؛ می‌گوییم: این، یک مسأله‌ی ساده‌ و مستحب نیست که از کنارِ آن به‌سادگی بگذریم؛ زیرا آشامیدن با دست چپ، حرام است و آن‌چه حرام می‌باشد، فقط در ضرورت شدید و شرایط خاص و گریزناپذیر جایز می‌گردد و آلوده شدن یا چرب شدن لیوان، ضرورت نیست؛ بلکه امکانِ شستنِ لیوان وجود دارد. این، کار دشواری نیست؛ به‌ویژه امروزه که از لیوان‌های یک بار مصرف استفاده می‌کنیم؛ اما شیطان، کارهای زشت را در نگاهِ انسان، زیبا جلوه می‌دهد. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [فاطر: ٨]

آیا کسی که کردار زشتش در نظرش آراسته شده و آن را نیک می‌بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ به‌یقین الله هر که را بخواهد، گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد، هدایت می‌بخشد.

در هر حال خوردن و نوشیدن با دست چپ، حرام است؛ مگر آن‌که به ضروت باشد؛ مثلاً دست راست انسان، شکسته یا فلج است و یا انگشت ندارد. در چنین شرایطی، خوردن و نوشیدن با دست چپ ایرادی ندارد؛ زیرا الله متعال در دین هیچ‌گونه سختی و حرجی نگذاشته است. سلمه بن اکوع می‌گوید: شخصی، نزد رسول‌الله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر به او فرمود: «با دست راستِ خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی».([[223]](#footnote-223)) این دعای پیامبر بیان‌گر این است که غذا خوردن با دستِ چپ، حرام می‌باشد و چون کبر، آن مرد را از اطاعت بازداشت، پیامبر چنین دعایی کرد و آن مرد از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

هم‌چنین کسی که چیزی را با دستِ چپش می‌گیرد یا چیزی را با دست چپش به دیگران می‌دهد، شبیه شیطان عمل می‌کند؛ اما متأسفانه امروزه بسیاری از مردم- حتی اهل علم و مردمی که به نیکی و زهد مشهورند- اشیا را با دست چپ می‌گیرند یا به دیگران می‌دهند؛ این، بر خلاف ادب و آموزه‌های دینی‌ست؛ بلکه به حُکم ادب و آموزه‌های دینی، دادن و گرفتن اشیا باید با دست راست انجام شود؛ مگر این‌که دست راستِ انسان، بند باشد؛ مثلاً کالای سنگینی در دست راست انسان است و جابه‌جاییِ آن و گذاشتنش در دست چپ دشوار باشد. ولی اگر می‌خواهیم به روش پیامبر عمل کنیم، باید به چنین مواردی اهمیت دهیم.

\*\*\*

294- باب: نهی مرد و زن از رنگ کردن مو به رنگ سیاه

1645- عن جابرٍ قَالَ: أُتِيَ بِأَبِي قُحَافَةَ والِدِ أَبي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ$، يَومَ فَتْحِ مَكَّةَ وَرَأسُهُ وَلِحْيَتُهُ كَالثَّغَامَةِ بَيَاضاً. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «غَيِّرُوا هَذَا وَاجْتَنِبُوا السَّوَادَ». [روايت مسلم]([[224]](#footnote-224))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: روز فتح مکه، ابوقحافه، پدر ابوبکر$ را آوردند و سر و ریشِ او مانند گیاه "درمنه" سفید بود. رسول‌الله فرمود: «این را تغییر دهید و از رنگ سیاه بپرهیزید».

**شرح**

مولف/ در باب حرام بودن شبیه کردن خود به شیطان و کافران، حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یهود و نصارا- موهای خود را- رنگ نمی‌کنند؛ شما بر خلاف آنان عمل کنید»؛ یعنی موهای خود را رنگ نمایید. روایت جابر تأییدی بر همین معناست؛ جابر می‌گوید: روز فتح مکه، ابوقحافه، پدر ابوبکر$ را آوردند و سر و ریشِ او مانند گیاه "درمنه" سفید بود. رسول‌الله فرمود: «این را تغییر دهید و از رنگ سیاه بپرهیزید». لذا درمی‌یابیم که بهتر است که انسان موهای سفیدش را رنگ کند؛ البته غیر از رنگ سیاه؛ مثلاً با حنا، زرد می‌شود یا با آمیخته‌ای از "وسمه" و حنا به‌رنگ قهوه‌ای تیره و سوخته درمی‌آید؛ اما با وسمه به‌تنهایی، سیاه می‌گردد. رسول‌الله فرمود: «از رنگ سیاه بپرهیزید»؛ لذا از سیاه کردن موها منع شده است؛ زیرا چهره‌ی انسان را به‌کلّی عوض می‌کند و او را جوان، جلوه می‌دهد و این، بر خلاف فطرت الله و قانون الهی در آفریده‌هایش می‌باشد؛ چون قاعدتاً هرچه از عمر انسان می‌گذرد، موهایش سفید می‌شود و سیاهیِ موهایش از میان می‌رود؛ پیامبر فقط از رنگ سیاه نهی فرمود؛ البته استفاده از رنگ‌هایی که مخصوص زنان کفار است، ناروا می‌باشد و برای زنان مسلمان جایز نیست که از چنین رنگ‌هایی استفاده کنند؛ زیرا مسلمان، از شبیه کردن خود به کافران نهی شده است.

295- باب: نهی از تراشیدن بخشی از سر و گذاشتن بخشی دیگر؛ و مباح بودن تراشیدن تمام سر برای مرد، نه برای زن

1646- عن ابن عمرَ$ قَالَ: نَهَى رسولُ الله عَنِ القَزَعِ. [متفق عليه]([[225]](#footnote-225))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله از تراشیدن بخشی از موهای سر و گذاشتن بخشی دیگر، نهی فرمود.

1647- وعنه قَالَ: رأَى رسُولُ اللهِ صَبِيّاً قَدْ حُلِقَ بَعْضُ شَعْرِ رَأسِهِ وَتُرِكَ بَعْضُهُ، فَنَهَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ، وقال: «احْلِقُوهُ كُلَّهُ، أَوِ اتْرُكُوهُ كُلَّهُ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح بنا بر شرط بخاري و مسلم]([[226]](#footnote-226))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله پسربچه‌ای دید که بخشی از موهای سَرَش را تراشیده و بخش دیگر را گذاشته بودند. فرمود: «همه‌اش را بتراشید یا همه‌اش را بگذارید».

1648- وعن عبد الله بن جعفرٍ$ أنَّ النَّبِيَّ أمْهَلَ آلَ جَعْفَر ثَلاَثاً ثُمَّ أتَاهُمْ فَقَالَ: «لا تَبْكُوا عَلَى أخِي بَعْدَ اليَوْمِ» ثُمَّ قَالَ: «ادْعُوا لِي بَنِي أَخِي»؛ فَجِيءَ بِنَا كَأنَّا أفْرُخٌ فَقَالَ: «ادْعُوا لِي الحَلاّقَ»؛ فَأمرَهُ، فَحَلَقَ رُؤُوسَنَا. [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح بنا بر شرط بخاري و مسلم]([[227]](#footnote-227))

**ترجمه:** عبدالله بن جعفر$ می‌گوید: پیامبر پس از گذشتِ سه روز از شهادت جعفر نزد خانواده‌ی وی آمد و فرمود: «از امروز به بعد بر برادرم گریه نکنید»؛ سپس فرمود: «پسران برادرم را نزدم بیاورید». ما را که مانند بچه‌های پرندگان- موهای آشفته‌ای داشتیم- آوردند. فرمود: «سلمانی را به نزدم فراخوانید». و آن‌گاه به سلمانی دستور داد که سرهای ما را بتراشد و او هم این هم این کار را انجام داد.

1649- وعن عليٍّ قَالَ: نَهَى رسُولُ اللهِ أنْ تَحْلِقَ المَرْأةُ رَأسَهَا. [روايت نسائی]([[228]](#footnote-228))

**ترجمه:** علی می‌گوید: رسول‌الله از این‌که زن سرش را بتراشد، نهی فرمود.

**شرح**

مولف/ در این باب، روایتی آورده است که ابن‌عمر$ می‌گوید: «نَهَى رسولُ الله عَنِ القَزَعِ»؛ یعنی: رسول‌الله از "قَزَع" نهی فرمود. قَزَع بدین معناست که بخشی از سر را بتراشند و بخشی دیگر را بگذارند؛ فرقی نمی‌کند که از یک طَرف سر باشد یا از همه طَرَف یا از سمت راست باشد و یا از سمت چپ یا بالا و پایینِ سر؛ بلکه قَزَع، این است که بخشی از سر را بتراشند و بخشی دیگر را بگذارند.

مولف/ روایت دیگری نیز از ابن‌عمر$ آورده است که می‌گوید: رسول‌الله پسربچه‌ای دید که بخشی از موهای سَرَش را تراشیده و بخش دیگر را گذاشته بودند. فرمود: «همه‌اش را بتراشید یا همه‌اش را بگذارید».

نووی پس از ذکر این دو روایت، حدیثی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن جعفر$ می‌گوید: پیامبر پس از گذشتِ سه روز از شهادت جعفر نزد خانواده‌ی وی آمد و فرمود: «از امروز به بعد بر برادرم گریه نکنید». پیامبر این سه روز را به آنان مُهلت داد تا غم از دست دادن جعفر بر آنان سبک و آسان شود و سپس نزدشان رفت و آنان را از گریستن بر جعفر منع نمود و سپس فرمود: «پسران برادرم را نزدم بیاورید». پسران جعفر# را که مانند بچه‌های پرندگان بودند، نزد پیامبر آوردند. فرمود: «سلمانی را به نزدم فراخوانید». و آن‌گاه به سلمانی دستور داد که سرهایشان را بتراشد؛ زیرا بچه‌ها خیلی زود، نامرتب و ژولیده‌مو می‌شوند؛ از این‌رو امر نمود که موهایشان را بتراشند. البته این، در رابطه با پسربچه‌هاست؛ و گرنه، از تراشیدنِ موی زنان و از جمله دختربچه‌ها نهی شده است. به همین سبب سرِ نوزاد پسر را در روز هفتم، هم‌زمان با عقیقه، می‌تراشند و موهای نوزاد دختر را نمی‌تراشند.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که گذاشتن موی سر، سنت نیست؛ بلکه به عادتِ انسان بستگی دارد؛ زیرا اگر گذاشتن مو سنت بود، پیامبر سرِ پسران جعفر# را نمی‌تراشید.

هم‌چنین ناگفته نماند که موی دختران را- چه خردسال باشند و چه بزرگ‌سال- نباید تراشید؛ مگر به‌ضرورت؛ مثلاً سرِ دختربچه‌ای شکسته است؛ در این صورت، ایرادی ندارد که سَرَش را برای پانسمان بتراشند؛ زیرا باری پیامبر در احرام بود و چون قصد حجامت داشت، سَرَش را تراشید؛ اگرچه تراشیدن موی سر در حالت احرام، روا نیست؛ اما در هنگامِ ضرورت، حُکمش فرق می‌کند.

\*\*\*

296- باب: حرام بودن وصل مو، خال‌کوبی و تراش دندان

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِن يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثٗا وَإِن يَدۡعُونَ إِلَّا شَيۡطَٰنٗا مَّرِيدٗا ١١٧ لَّعَنَهُ ٱللَّهُۘ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنۡ عِبَادِكَ نَصِيبٗا مَّفۡرُوضٗا ١١٨ وَلَأُضِلَّنَّهُمۡ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمۡ وَلَأٓمُرَنَّهُمۡ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ وَلَأٓمُرَنَّهُمۡ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلۡقَ ٱللَّهِ﴾ [النساء : ١١٧، ١١٩]

(مشرکان) به جای الله، تنها (بت‌هایی را که نام) دختران را (برآن‌ها نهاده‌اند) به فریاد می‌خوانند و جز شیطان سرکش را به فریاد نمی‌خوانند. الله، شیطان را از رحمتش دور کرد. (شیطان) گفت: از بندگانت سهم معینی را خواهم گرفت و آنان را گمراه و دچارِ آرزوها(ی دور و دراز) می‏گردانم. و وادارشان می‌کنم تا (بر اساس باورهای دوران جاهلیت) گوش­های چارپایان را بشکافند و آنان را به تغییر آفرینش الاهی وا می­دارم.

1650- وعن أسماءَ& أنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ فَقَالَتْ: يا رسولَ اللهِ إنَّ ابْنَتِي أصَابَتْهَا الحَصْبَةُ، فَتَمَرَّقَ شَعْرُهَا، وإنّي زَوَّجْتُهَا، أفَأَصِلُ فِيهِ؟ فقالَ: «لَعَنَ اللهُ الوَاصِلَةَ وَالمَوْصُولَةَ». [متفق عليه]([[229]](#footnote-229))

وفي روايةٍ: «الوَاصِلَةَ، والمُسْتوْصِلَةَ».

**ترجمه:** اسماء& می‌گوید: زنی از پیامبر پرسید: ای رسول‌خدا! دخترم به بیماری حصبه دچار شد و موهای سَرَش ریخت؛ اینک او را شوهر داده‌ام؛ آیا می‌توانم به موی سرش، مو پیوند بزنم؟ پیامبر فرمود: «الله، پیوندزننده و کسی را که مویش پیوند زده می‌شود، لعنت کرده است».

و در روایتی دیگر آمده است: «الله، پیوندزننده و زنی را که درخواست پیوند مو می‌کند، لعنت کرده است».

1651- وعن عائشة& نَحوهُ. [متفق عليه]([[230]](#footnote-230))

**ترجمه:** روایتی به همین مضمون از عایشه& نیز روایت شده است.

1652- وعن حُميدِ بنِ عبد الرحْمنِ أنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ عامَ حَجَّ على المِنْبَرِ وَتَنَاوَلَ قُصَّةً مِنْ شَعْرٍ كَانَتْ في يَدِ حَرَسِيٍّ فَقَالَ: يَا أهْلَ المَدِينَةِ أيْنَ عُلَمَاؤُكُمْ؟! سَمِعتُ النَّبِيَّ يَنْهَى عَنْ مِثْلِ هذِهِ، ويقُولُ: «إنَّمَا هَلَكَتْ بَنُو إسْرَائِيلَ حينَ اتَّخَذَ هَذِه نِسَاؤُهُمْ». [متفق عليه]([[231]](#footnote-231))

**ترجمه:** حُمید بن عبدالرحمن می‌گوید: از معاویه در سالی که- آخرین- حجش را گزارد، شنیدم که بر روی منبر پس از گرفتن یک دسته مو که در دست یک نگهبان بود، فرمود: ای اهالی مدینه! علمای شما کجایند؟ از پیامبر شنیدم که بریدن مو و پیوند آن به دیگری، نهی می‌نمود و می‌فرمود: «بنی‌اسرائیل زمانی به هلاکت رسیدند که زن‌هایشان چنین کاری را شروع کردند».

1653- وعن ابن عمرَ$ أنَّ رسُولَ الله لَعَنَ الوَاصِلَةَ والمُسْتَوْصِلَةَ، والوَاشِمَةَ والمُسْتَوشِمَةَ. [متفق عليه]([[232]](#footnote-232))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله بر پیوندزننده و زنی که درخواست پیوند مو می‌کند و نیز بر زنی که خال‌کوبی می‌نماید و زنی که درخواست خال‌کوبی می‌نماید، لعنت فرستاد.

1654- وعن ابن مسعودٍ قال: لَعَنَ اللهُ الوَاشِمَاتِ والمُسْتَوشِمَاتِ وَالمُتَنَمِّصَاتِ، والمُتَفَلِّجَاتِ لِلْحُسْنِ، المُغَيِّرَاتِ خَلْقَ الله، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَةٌ في ذَلِكَ فَقَالَ: وَمَا لِي لا ألْعَنُ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللهِ وَهُوَ فِي كِتَابِ اللهِ؟ قالَ اللهُ تعالى: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر:7] [متفق عليه]([[233]](#footnote-233))

**ترجمه:** ابن‌مسعود فرمود: نفرینِ الله بر زنانِ خال‌کوب و زنانی که درخواست خال‌کوبی می‌کنند و بر زنانی که موی ابروی خود را می‌گیرند و بر زنانی که برای زیبایی، دندان‌هایشان را می‌تراشند و میان دندان‌هایشان فاصله می‌اندازند. زنی به ابن‌مسعود تذکر داد که لعنت نفرستد. ابن‌مسعود فرمود: چرا بر کسی که رسول‌الله لعنتش کرد، لعنت نفرستم؟ در حالی که الله متعال در کتابش درباره‌ی آن بزرگوار می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾؛ [یعنی: «آن‌چه پیامبر به شما داد، آن ‌را بگیرید و از آن‌چه شما را بازداشت، بازآیید».]

\*\*\*

297- باب: نهی از کَندن موهای سفیدِ ریش و سر و دیگر موهای سفید؛ و نیز نهی نوجوان تازه‌بالغ از کندن موهای تازه‌روییده‌ی ریش خود

1655- عن عمرو بن شعيب عن أبيهِ عن جَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ قال: «لا تَنْتِفُوا الشَّيْبَ؛ فَإنَّهُ نُورُ المُسْلِمِ يَوْمَ القِيَامَةِ». [روایت ابوداود، ترمذی و نسائی با سندهای حسن؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[234]](#footnote-234))

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب از پدرش از پدربزرگش روایت است که پیامبر فرمود: «موهای سفیدِ (سر و صورت) را نَکَنید؛ زیرا نورِ مسلمان در روز قیامت است».

1656- وعن عائشةَ& قالت: قال رسولُ اللهِ: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ علَيْهِ أمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». [روایت مسلم]([[235]](#footnote-235))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس عملی انجام دهد که امر (دین) ما بر آن نیست، عملش مردود است».

\*\*\*

298- باب: کراهت استنجا و لمس شرمگاه با دست راست بدون عذر

1657- وعن أبي قتادةَ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «إذا بَالَ أَحَدُكُمْ، فَلا يَأخُذَنَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ، وَلا يَسْتَنْجِ بِيَمِينِهِ، وَلا يَتَنَفَّسْ فِي الإنَاءِ». [متفق عليه]([[236]](#footnote-236))

**ترجمه:** ابوقتاده می‌گوید: پیامبر فرمود: «هیچ‌یک از شما هنگام ادرار کردن، آلت خود را با دست راست نگیرد و با دست راست استنجا نکند؛ (و هنگام نوشیدنِ آب) در ظرف آب نفس نکشد».

احادیث فراوان و صحیحی در این باره وجود دارد.

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی کراهت استنجا با دست راست گشوده است؛ استنجا به شستن یا تمیز کردن محل ادرار و مدفوع با آب گفته می‌شود و گاه با سنگ و اشیای جای‌گزین از قبیل: خاکستر، چوب و خاک انجام می‌گردد که به آن، "استجمار" می‌گویند. استجمار شرایطی دارد که علما رحمهم‌الله ذکر کرده‌اند؛ اما شرط استنجا با آب این است که اثر نجاست از میان برود؛ وقتی اثر نجاست از میان رفت و محل ادرار و مدفوع، مانند اول شد، طهارت حاصل می‌شود.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوقتاده می‌گوید: «هیچ‌یک از شما هنگام ادرار کردن، آلت خود را با دست راست نگیرد و با دست راست استنجا نکند»؛ زیرا دست راست، شرافت دارد؛ از این‌رو علما گفته‌اند: دست راست بر دست چپ مقدّم می‌باشد؛ مگر در مواردی که برای پاک کردن آلودگی‌ست. لذا هنگام استنجا با دست راست آب می‌ریزند و با دست چپ، پاک می‌کنند. و هنگام استجمار، سنگ را به‌دست چپ می‌گیرند و محل مدفوع را با دست چپ تمیز می‌کنند.

در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «(و هنگام نوشیدنِ آب) در ظرف آب نفس نکشد»؛ یعنی: سنت، این است که با سه نفس آب بخورد؛ جرعه‌ای بنوشد و لیوان را از دهانش جدا کند؛ سپس جرعه‌ای دیگر سر بکشد و پس از جدا کردن لیوان از دهانش، جرعه‌ی سوم را بنوشد. این، روش سنت در آشامیدن آب است و برای معده نیز مفیدتر می‌باشد؛ زیرا تشنگی، در معده التهاب و حرارت ایجاد می‌کند؛ از این‌رو اگر به‌یک‌باره آب بنوشیم، بر روی معده اثر منفی می‌گذارد. هم‌چنین اگر هنگام نوشیدن آب نفس بکشیم، آبی که از دهان فرو می‌رود با بازدم برخورد می‌کند و ممکن است در گلو گیر نماید یا به نای برود و باعث خفگی شود. هم‌چنین ممکن است که آب با میکروب‌هایی که در بازدم وجود دارد، آمیخته شود و بدین‌سان این میکروب‌ها وارد معده شده، باعث بیماری شوند. در هر حال، به فرمان پیامبر اکرم در ظرف آب تنفس نمی‌کنیم.

\*\*\*

299- باب: کراهت راه رفتن با یک لنگه‌ی کفش یا یک موزه (جوراب) بدون عذر؛ و نیز کراهت پوشیدنِ کفش و موزه در حالت ایستاده بدون عذر

1658- عن أبي هريرةَ أنَّ رسُولَ الله قالَ: «لا يَمشِ أحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيَنْعَلْهُمَا جَمِيعاً، أو لِيَخْلَعْهُمَا جَمِيعاً».

وفي روايةٍ: «أو لِيُحْفِهِمَا جَمِيعاً». [متفق عليه]([[237]](#footnote-237))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما با یک لنگه‌ی کفش راه نرود؛ یا هر دو لنگه را بپوشد یا این‌که هر دو را درآورَد».

در روایتی دیگر الفاظ دیگری آمده که به همین معناست.

1659- وعنه قال: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «إذا انْقَطَعَ شِسْعُ نَعْلِ أَحَدِكمْ، فَلا يَمْشِ فِي الأُخْرَى حَتَّى يُصْلِحَهَا». [روايت مسلم]([[238]](#footnote-238))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه بند کفش یکی از شما پاره شد، نباید با لنگه‌ی دیگر راه برود تا آن‌که لنگه‌ی خراب را تعمیر کند».

1660- عن جابرٍ أنَّ رسولَ اللهِ نَهَى أنْ يَنْتَعِلَ الرَّجُلُ قَائِماً. [روایت ابوداود با اِسنادِ حسن]([[239]](#footnote-239))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله از این‌که کسی در حالت ایستاده کفش بپوشد، نهی فرمود.

**شرح**

این احادیث درباره‌ی کراهت راه رفتن با یک لنگه‌ی کفش یا پوشیدنِ یک لنگه‌ی موزه است؛ بلکه انسان باید هر دو لنگه‌ی کفش را بپوشد یا این‌که هر دو را درآورَد.

می‌دانید که کفش پوشیدن و پابرهنه راه رفتن، هر دو سنت است؛ از این‌رو پیامبر از تن‌پروری نهی نموده و دستور داده که گاهی از اوقات، پابرهنه راه برویم؛ اما مردم پابرهنه راه رفتن را بد می‌دانند و اگر کسی را ببینند که پابرهنه راه می‌رود، او را سرزنش می‌کنند؛ این، اشتباه است؛ زیرا پیامبر از تن‌پروری نهی نموده و دستور داده که گاهی از اوقات، پابرهنه راه برویم. هنگامی که می‌خواهید کفش بپوشید، ابتدا از پای راست آغاز کنید و هنگام درآوردن کفش، ابتدا پای چپ خود را درآورید؛ هم‌چنین هنگامی که می‌خواهید نماز بخوانید، کفش‌های خود را تکان دهید و آن را به زمین بمالید تا از هرگونه آلودگی‌ای پاک شود؛ زیرا نماز خواندن با کفش در سنت نبوی ثابت شده است؛ پیامبر فرموده است: «صَلُّوا فِي نِعَالِكُمْ، خَالِفُوا الْيَهُودَ»؛ یعنی: «با یهود مخالفت کنید و با کفش‌هایتان نماز بخوانید».؛ زیرا یهودیان با کفش‌هایشان نماز نمی‌خوانند. گفتنی‌ست: هیچ فرقی میانِ نماز خواندن با موزه یا جوراب و نماز خواندن با کفش وجود ندارد؛ این، در حالی‌ست که بسیاری از مردم با جوراب و موزه نماز می‌خوانند؛ ولی نماز خواندن با کفش را ناپسند می‌پندارند و بدین‌سان این سنت، ترک شده است. البته فقط در مساجدی می‌توان با کفش نماز ‌خواند که مانند مساجد گذشته با ریگ و ماسه فرش شده‌اند؛ زیرا ناگفته پیداست که بردن کفش به درون مساجدی که با موکت و قالی فرش شده‌اند، غیربهداشتی‌ست و فرش‌ها را آلوده می‌گرداند؛ لذا کسی که می‌خواهد به سنت نماز خواندن با کفش عمل کند، شایسته است که نمازهای سنت یا نافله را در خانه‌اش بخواند و با پوشیدن کفش به این سنتِ ترک‌شده عمل نماید.

حدیث بعدی، حدیثی بدین مضمون است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما با یک لنگه‌ی کفش راه نرود؛ یا هر دو لنگه را بپوشد یا این‌که هر دو را درآورَد»؛ علتش این است که دین اسلام، دین عدالت می‌باشد و حتی درباره‌ی پوشش نیز به عدل و عدالت سفارش کرده و از راه رفتن با یک لنگه‌ی کفش منع نموده است؛ چراکه این کار، جفایی در حقّ پای برهنه می‌باشد؛ علما رحمهم‎الله گفته‌اند: نباید با یک لنگه‌ی کفش راه رفت؛ حتی اگر به‌خاطر تعمیر لنگه‌ای باشد که خراب شده است؛ از این‌رو در حدیثی که ابوهریره روایت کرده، آمده است که پیامبر فرمود: «هرگاه بند کفش یکی از شما پاره شد، نباید با لنگه‌ی دیگر راه برود تا آن‌که لنگه‌ی خراب را تعمیر کند».

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که جابر می‌گوید: «رسول‌الله از این‌که کسی در حالت ایستاده کفش بپوشد، نهی فرمود». این، درباره‌ی کفش‌هایی‌ست که انسان ناگزیر است که از دست خود برای پوشیدنِ آن کمک بگیرد و بدین منظور خودش را خَم کند؛ در این حالت، ممکن است که انسان به زمین بیفتد؛ اما بسیاری از کفش‌های امروزی به‌گونه‌ای‌ هستند که به‌سادگی می‌توانیم آن‌ها را در حالتِ ایستاده بپوشیم و نیازی نیست که پای خود را بالا بگیریم یا خود را خَم کنیم.

\*\*\*

300- باب: نهی از روشن گذاشتن آتش در خانه به‌هنگام خواب و امثال آن، چه آتش چراغ باشد و چه آتشی دیگر

1661- عن ابن عمرَ$ عَنِ النَّبِيِّ قال: «لا تَتْرُكُوا النَّارَ فِي بُيُوتِكُمْ حِينَ تَنَامُونَ». [متفق عليه]([[240]](#footnote-240))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هنگامی که می‌خوابید، آتش را در خانه‌هایتان روشن نگذارید».

1662- وعن أبي موسى الأشعريِّ قال: احْتَرَقَ بَيْتٌ بالمَدِينَةِ عَلَى أهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا حُدِّثَ رَسُولُ اللهِ بِشَأنِهِم، قالَ: «إنَّ هذِهِ النَّارَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإذا نِمْتُمْ، فَأطْفِئُوهَا». [متفق عليه]([[241]](#footnote-241))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: شبی خانه‌ای در مدینه با ساکنانش آتش گرفت. وقتی این خبر به رسول‌الله رسید، فرمود: «این آتش، دشمن شماست؛ هنگامی که می‌خواهید بخوابید، آن ‌را خاموش کنید».

1663- وعن جابرٍ عن رسولِ اللهِ قال: «غَطُّوا الإنَاءَ، وَأَوْكِئُوا السِّقَاءَ، وَأَغْلِقُوا الأَبْوَابَ وَأطْفِئُوا السِّرَاجَ، فإنَّ الشَّيْطَانَ لا يَحُلُّ سِقَاءً، وَلا يَفْتَحُ بَاباً، وَلا يَكْشِفُ إنَاءً؛ فإنْ لَمْ يَجِدْ أَحَدُكُمْ إلاَّ أنْ يَعْرُضَ عَلَى إنَائِهِ عُوداً، وَيَذْكُرَ اسْمَ اللهِ، فَلْيَفْعَل، فإنَّ الفُوَيْسِقَةَ تُضْرِمُ عَلَى أهْلِ البَيْتِ بَيْتَهُمْ». [روايت مسلم]([[242]](#footnote-242))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ظرف‌ها را بپوشانید و دهانه‌ی ظرف آب و نیز درها را ببندید و چراغ‌ها را خاموش کنید؛ شیطان، درب ظرفِ آب را نمی‌گشاید و درِ بسته را باز نمی‌کند و پوششِ ظرف‌ها را برنمی‌دارد. اگر کسی از شما چیزی نیافت که آن را روی ظرف‌هایش بگذارد و فقط چوبی در اختیار داشت، پس بسم‌الله بگوید و همان چوب را روی ظرف‌ها بگذارد؛ زیرا موش- که تبه‌کاری کوچک است- خانه را به روی ساکنانش به آتش می‌کشد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: نهی از روشن گذاشتن آتش در خانه به هنگام خواب»؛ زیرا همان‌گونه که پیامبر بیان فرمود: آتش، دشمن انسان است؛ یعنی برای انسان خطر دارد و چه‌بسا هنگامی که در خواب فرو رفته است، یک موش کوچک باعث شود که آتشِ چراغ شعله‌ور شود و خانه آتش بگیرد؛ چنان‌که در گذشته از چراغ‌هایی استفاده می‌شد که سوختِ آن‌ها پیهِ حیوانات و روغن بود؛ لذا این امکان وجود داشت که موشی به سوختِ چراغ آغشته شود یا چراغ را واژگون کند و بدین‌سان خانه با ساکنانش آتش بگیرد؛ از این‌رو پیامبر دستور داد که پیش از خوابیدن، آتش را خاموش کنند تا آتش‌سوزی روی ندهد؛ البته امروزه از وسایل برقی استفاده می‌شود و نوع سوخت مردم، تغییر کرده است و برای روشنایی نیز از لامپ‌های برقی استفاده می‌شود. لذا استفاده از چراغ خواب یا لامپ شب، ایرادی ندارد؛ فقط باید توجه داشت که نکات ایمنی در استفاده از این امکانات رعایت شود. وسایل گرمایشی مانند بخاری نفتی و گازی، خطرهای خاصّ خودش را دارد؛ لذا لازمه‌ی استفاده از چنین وسایلی، رعایت نکات ایمنی‌ست.

هم‌چنین شایسته است که انسان پیش از خوابیدن، درب خانه‌اش را قفل کند و ظرف‌ها را بپوشاند؛ حتی با گذاشتن یک چوب بر روی آن‌ها؛ زیرا رعایت چنین نکاتی، او را از آسیبِ شیطان حفظ می‌کند.

\*\*\*

301- باب: نهی از تکلف که عبارتست از گفتار یا کردارِ بی‌فایده یا بی‌موردی که با دشواری انجام شود

الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦﴾ [ص : ٨٦]

بگو: در برابر تبلیغ قرآن هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم و من، اهل تکلف و از کسانی نیستم که خودسرانه و بدون امر الاهی به دعوت شما بپردازم.

1664- وعن عمرَ قالَ: نُهِينَا عَنِ التَّكَلُّفِ. [روايت بخاري]([[243]](#footnote-243))

**ترجمه:** عمر می‌گوید: از تکلف منع شده‌ایم.

1665- عن مسروقٍ قال: دَخَلْنَا على عبدِ اللهِ بْنِ مَسعُودٍ فقال: يا أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَلِمَ شَيْئاً فَلْيَقُلْ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يَعْلَمْ، فَلْيَقُلْ: اللهُ أعْلَمُ، فَإنَّ مِنَ العِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لا يَعْلَمُ: اللهُ أعْلَمُ. قالَ اللهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ: ﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ﴾ [روايت بخاري]([[244]](#footnote-244))

**ترجمه:** مسروق می‌گوید: نزد عبدالله بن مسعود رفتیم؛ فرمود: ای مردم! هرکه چیزی می‌داند، آن را بگوید و اگر چیزی نمی‌داند، بگوید: الله داناتر است؛ زیرا بخشی از علم، این است که انسان درباره‌ی چیزی که نمی‌داند، بگوید: الله داناتر می‌باشد. الله متعال به پیامبرش فرموده است: ﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ﴾.([[245]](#footnote-245))

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: نهی از تکلف».

تکلف، بدین معناست که کسی خود را درباره‌ی چیزی به زحمت بیندازد و سعی کند که آن‌را بشناسد یا چنین وانمود که آن‌را می‌شناسد؛ در صورتی که در حقیقت، شناخت دقیق و درستی نسبت به آن ندارد. سپس مولف/ این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید: ﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ﴾؛ یعنی: «بگو که من در برابر تبلیغ قرآن هیچ مزد و پاداشی از شما نمی‌خواهم». این، سخنی بود که همه‌ی پیامبران الهی به اقوام و پیروان خویش اعلام می‌کردند و می‌گفتند که در برابر تبلیغ پیام الهی هیچ مزدی از مردم نمی‌خواهند. ﴿وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ﴾؛ یعنی: من جزو کسانی نیستم که بخواهم بر شما سخت بگیرم یا سخنی به شما بگویم که دانشی نسبت به آن ندارم؛ به عبارت دیگر پیامی که به شما می‌رسانم، از روی خودسری و از پیشِ خودم نیست؛ بلکه از سوی الله و به تأیید و فرمانِ اوست و من به امر پروردگار متعال، شما را دعوت می‌دهم. سپس حدیث عمر آمده که فرموده است: «از تکلف منع شدیم». منع‌کننده، رسول‌الله بوده است؛ وقتی یک صحابی چنین عبارتی می‌گوید، در حقیقت منع کردن را به رسول‌الله نسبت می‌دهد و می‌گوید: پیامبر ما را از فلان‌کار منع فرمود. چنان‌که عمر بدین نکته اشاره می‌کند که پیامبر از تکلف نهی نمود.

سپس مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن مسعود می‌گوید: اگر از انسان سوالی شد که پاسخش را نمی‌داند، بگوید: الله داناتر است؛ و فقط پرسش‌هایی را پاسخ دهد که جوابش را می‌‌داند. آن بزرگوار، این را نشانه‌ی علم و آگاهی فرد برشمرد؛ زیرا کسی که می‌داند که نمی‌داند، در حقیقت، آدمِ دانایی‌ست و قدر و اندازه‌ی خودش را درک می‌کند و جایگاهش را می‌شناسد و ندانسته، چیزی نمی‌گوید. مردم به کسی که ندانسته چیزی نمی‌گوید یا فتوایی نمی‌دهد، اطمینان می‌کنند و می‌فهمند که او، فقط درباره‌ی مسایلی که به آن آگاهی دارد، اظهار نظر می‌نماید و از پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی که نمی‌داند، خودداری می‌کند. این، باعث می‌شود که انسان، حق‌پذیر باشد و خودسرانه و ندانسته فتوا ندهد؛ بر خلافِ روی‌کرد برخی از مردم که امروزه، دانسته و ندانسته فتوا می‌دهند؛ این‌ها به‌راستی نیمه‌ملاهایی هستند که هم خودشان گمراهند و هم دیگران را به گمراهی می‌کشانند. شیخ‌الاسلام/ در کتاب «الفتوی الحمویة» می‌گوید: «چهار گروه، دین و دنیا را به تباهی می‌کشانند: نصف متکلم، نصف فقیه، نصفِ لغوی، و نصف طبیب».

متکلم یا کسی که به علم کلام و منطق روی می‌آورد، باورها و عقاید را به تباهی می‌کشاند؛ زیرا متکلمان، بخشی از کلام را گرفته و پیش از رسیدن به پایان آن، به آموخته یا مبحث کلامیِ خویش فریفته می‌شوند؛ البته آنان که به پایان این خط می‌رسند، حقیقت را درمی‌یابند و به سوی حق بازمی‌گردند.

نصف فقیه یا نیمه‌ملا، با قضاوت‌ها و اظهار نظرهای نادرست خود، حق را ناحق می‌کند؛ بدین‌سان که حقّ این را به آن، و حقّ آن را به این می‌دهد و بدین‌ترتیب جامعه را تباه می‌گرداند.

نصفِ لغوی یا کسی که شناخت دقیقی به زبان عربی ندارد، زبان و دستور زبان عربی را با برداشت‌های نادرست خود درباره‌ی صرف و نحو، به تباهی می‌کشاند.

و نصف طبیب که شناخت دقیقی نسبت به بیماری‌ها و روش‌های درمان ندارد، چه‌بسا نسخه‌ی نادرستی می‌پیچد و بیمار را به کام مرگ فرو می‌برد.

در هر حال، روا نیست که انسان خارج از ضوابط علمی، فتوا دهد؛ اگر خواست الهی بر آن باشد که کسی در مقام و موقعیت یک عالِم چیره‌دست و توانا قرار گیرد و پیشوا و راهنمای مردم شود، این امر تحقق می‌یابد؛ ولی اگر برای کسی چنین چیزی مقدر نشده باشد، هرچه فتوا دهد و شکل و شمایل مفتیان را به خود بگیرد، هیچ فایده‌ای نمی‌برد. سپس ابن‌مسعود بدین آیه استدلال نمود که الله متعال به پیامبرش فرموده است:

انسان درباره‌ی چیزی که نمی‌داند، بگوید: الله داناتر می‌باشد. الله متعال به پیامبرش فرموده است:

﴿قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦﴾ [ص : ٨٦]

بگو: در برابر تبلیغ قرآن هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهم و من، اهل تکلف و از کسانی نیستم که خودسرانه و بدون امر الاهی به دعوت شما بپردازم.

\*\*\*

302- باب: حرام بودن نوحه‌خوانی و شیون بر مُرده، و نیز حرام بودن زدن به سر و صورت و چاک دادن گریبان و کَندن موها و سر دادن آه و واویلا

1666- عن عُمَرَ بنِ الخَطّابِ قالَ: قالَ النَّبِيُّ: «الْمَيِّتُ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ».

وَفِي روايةٍ: «مَا نِيحَ عَلَيْهِ». [متفق عليه]([[246]](#footnote-246))

**ترجمه:** ‌عمر بن خطاب می‌گوید: پیامبر فرمود: «مرده در قبر خود به سبب نوحه‌خوانی بر او و به‌خاطر شیونی که برای او سر می‌دهند، عذاب داده می‌شود».

و در روایتی آمده است: «تا زمانی که بر او نوحه بخوانند و برایش شیون و زاری کنند».

1667- وعن ابن مسعودٍ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الخُدُودَ، وَشَقَّ الجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الجَاهِلِيَّةِ». [متفق عليه]([[247]](#footnote-247))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه- در هنگام مصیبت- بر گونه‌هایش بزند و گریبان چاک کند و مانند دوران جاهلیت آه و واویلا سر دهد- و سخن جاهلی بر زبان بیاورد-، از ما نیست».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: حرام بودن نوحه‌خوانی و شیون و زاری بر مُرده».

نوحه‌گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردنِ صداهایی از خود، مانندِ صدا و بقبقو کردنِ کبوتر است.

گریستن بر مُرده، دو نوع می‌باشد:

**یکم:** گریه‌ی طبیعی که به‌اقتضای طبیعت انسان است و ایرادی ندارد؛ چنان‌که پسربچه‌ای در حالِ مرگ بود و نفسش، تند می‌زد و سینه‌اش بالا و پایین می‌رفت؛ او را به پیامبر دادند. آن بزرگوار بچه را در آغوش گرفت و اشك از چشمانش سرازير شد. سعد گفت: اي رسول‏خدا! اين چيست؟ پيامبر اكرم فرمود: «اين، رحمتي‌ست که الله متعال در دل بندگانش نهاده است». و در روایتی آمده که فرمود: «این، رحمتی‌ست که الله متعال در دل هر بنده‌ای که بخواهد، قرار می‌دهد و الله، به بندگاني رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند». گریه‌ی پیامبر بر آن کودک از سرِ بی‌صبری نبود؛ بلکه به خاطر مهر و شفقتی بود که در قلب آن بزرگوار وجود داشت؛ زیرا دلِ پیامبر به آن کودک که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد، سوخت.

یکی دیگر از گریه‌های طبیعی، این است که انسان به‌خاطر جدا شدن از دوست و محبوب خود، بگرید؛ چنان‌که پیامبر بر فراق و مرگ فرزندش ابراهیم گریست؛ ابراهیم از ماریه‌ی قبطی& زاده شد؛ ماریه& را پادشاه قبط به پیامبر بخشیده بود. ابراهیم تقریباً یک‌سال و چهار ماه داشت که از دنیا رفت. پیامبر به‌خاطر علاقه‌ی وافرش به ابراهیم خلیل، نام فرزند خود را ابراهیم گذاشت؛ هنگامی که ابراهیم وفات کرد، پیامبر در حالی که می‌گریست، فرمود: «إنَّ العَيْنَ تَدْمَعُ والقَلبَ يَحْزَنُ، وَلا نَقُولُ إِلا مَا يُرْضِي رَبَّنَا، وَإنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إبرَاهِيمُ لَمَحزُونُونَ»؛([[248]](#footnote-248)) یعنی: «چشم می‌گرید و قلب، اندوهگین است؛ و ما سخنی جز آن‌چه پروردگارمان را خشنود سازد، نمی‌گوییم. ای ابراهیم! ما به‌خاطرِ جداییِ تو اندوهگین هستیم». بدین ترتیب پیامبر بر مرگ این کودک، گریست. این نوع گریه، هیچ ایرادی ندارد و نشانه‌ی نارضایتی انسان از تقدیر الهی نیست؛ زیرا طبیعت انسان چنین اقتضا می‌کند.

**دوم:** گریه‌ای‌ست که با نوحه و شیون و زاری‌ست ومُرده در قبر خود به‌خاطر شیون و زاریِ نزدیکانش، عذاب داده می‌شود؛ یعنی وقتی مُرده‌ را در قبر می‌گذارند، تا زمانی که بر او نوحه بخوانید و شیون و زاری کنید، مرده عذاب داده می‌شود و بدین ترتیب شما، سبب عذاب شدن او هستید؛ همان‌گونه که در حدیث عمر بن خطاب آمده است که پیامبر فرمود: «مرده در قبر خود به سبب نوحه‌خوانی بر او و به‌خاطر شیونی که برای او سر می‌دهند، عذاب داده می‌شود». لذا بر انسان واجب است که صبر و شکیبایی ورزد و بداند که مصیبت بزرگ، پاداش فراوان در پی دارد و هرچه مصیبت بزرگ‌تر باشد، ثوابش بیش‌تر است.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه- در هنگام مصیبت- بر گونه‌هایش بزند و گریبان چاک کند و مرتکب امور جاهلی شود، از ما نیست»؛ امور جاهلی، این است که آه و واویلا سر دهد یا برای خود دعای هلاکت کند یا بگوید: «ای وای! کمرم شکست». پیامبر از چنین کسانی بیزاری جسته است؛ زیرا قلب مومن، به تقدیر الهی باور دارد و می‌داند که بی‌صبری و شیون و فریاد، هیچ چیزی را عوض نمی‌کند؛ بلکه آن‌چه روی داده، تقدیر الهی‌ست که پنجاه هزار سال پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین مقدّر گردیده و اینک تحقق یافته است؛ بلکه کار نوشتن تقدیر به‌وسیله‌ی قلم‌ها، پایان یافته و نامه‌ها، خشک شده است. پس بی‌صبری و داد و فریاد، هیچ فایده‌ای ندارد؛ فایده‌ی نارضایتی و بی‌صبری در برابر تقدیر الهی چیست؟ این، فقط وسوسه‌ی شیطان است که از یک‌سو انسان را از اجر و ثواب محروم می‌گرداند و از سوی دیگر، سبب رنج و عذاب مُرده در قبر است.

لذا ای خواهر و برادر گرامی! از الله پروا کن و صبر و شکیبایی در پیش گیر و همان سخنی را بگو که صابران و شکیبایان در هنگام مصیبت می‌گویند؛ آنان‌که الله متعال در قرآن کریم آن‌ها را ستوده و فرموده است:

﴿وَبَشِّرِ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٥٥ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَٰبَتۡهُم مُّصِيبَةٞ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ١٥٦﴾

[البقرة: ١٥٥، ١٥٦]

و به صابران مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی به آنان می­رسد، می­گویند: ما از آنِ الله هستیم و به سوی الله باز می­گردیم.

ام‌سلمه& می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده‌ای که مصیبتی به او برسد و بگوید: "إنّا للهِ وَإنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، اللَّهُمَّ اؤْجُرْنِي فِي مُصِيبَتي وَأَخْلِفْ لِي خَيراً مِنْهَا"،([[249]](#footnote-249)) الله متعال به‌خاطرِ مصیبتش به او اجر می‌دهد و جای‌گزینی بهتر از آن، به او عنایت می‌کند».([[250]](#footnote-250)) ام‌سلمه& که شوهر، یعنی پسرعموی عزیزش را از دست داده بود، با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه بهتر خواهد بود؟ البته او به فرموده‌ی رسول‌الله باور داشت، اما با خود می‌گفت: چه کسی برایم از ابوسلمه بهتر است؟ لذا همین‌که عده‌اش پایان یافت، پیامبر از او خواستگاری کرد و بی‌شک پیامبر برای ام‌سلمه& از ابوسلمه بهتر بود و بدین ترتیب فرزندان ام‌سلمه& تحت سرپرستی پیامبر قرار گرفتند. خوبست در این‌باره به ماجرای دیگری نیز اشاره کنم؛ ام‌سلمه& مي‌گويد: رسول‌الله نزدِ ابوسلمه آمد که- مُرده و- و چشمانِ وی باز مانده بود. پیامبر فرمود: «وقتی روح از تَن جدا می‌شود، چشم آن را دنبال می‌کند». برخی از افراد خانواده‌ی ابوسلمه آه و واویلا سر دادند (و آرزوی مرگ کردند). آن‌گاه پیامبر «برای خود جز دعای نیک نکنید؛ زیرا فرشتگان بر دعای شما، آمین می‌گویند». سپس افزود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَبِي سَلَمَةَ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي الْمَهْدِيِّينَ، وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَافْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ، وَنَوِّرْ لَهُ فِيهِ»؛([[251]](#footnote-251)) بدین سان پیامبر برای ابوسلمه پنج دعا کرد که با همه‌ی دنیا برابری می‌کند:

1. «یا الله! گناهان ابوسلمه را بیامرز».
2. «درجه‌اش را در میان بندگان هدایت‌یافته‌ات در بهشت، بلند بگردان».
3. «خود حامی بازماندگانش باش».
4. «قبرش را فراخ بگردان».
5. «قبرش را نورانی بفرما».

اینک می‌دانیم که الله متعال، دعای پیامبر را در حقِّ ابوسلمه پذیرفت و به پذیرفته شدن همه‌ی این دعا امیدواریم. آن بخشِ دعا که پذیرفته شدن آن برای ما نمایان شده، این است که پیامبر درباره‌ی ابوسلمه دعا کرد و فرمود: «وَاخْلُفْهُ فِي عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ». یعنی: «...یا الله! خود حامیِ فرزندانش باش». و همین‌طور هم شد؛ زیرا الله متعال، بهترین شخص، یعنی رسول‌الله را جای‌گزین پدرشان کرد و پیامبر با ام‌سلمه& ازدواج نمود؛ بدین‌سان فرزندانِ ابوسلمه در دامانِ پیامبر پرورش یافتند. لذا امیدواریم که الله متعال چهار دعای دیگرِ پیامبرش را درباره‌ی این مرد نیکوکار پذیرفته باشد.

خلاصه اين‌كه بر انسان واجب است كه در هنگام مصیبت، شکیبایی ورزد و دعایی را که در حدیث ام‌سلمه& آمده است، بگوید؛ البته همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، گریه‌ی طبیعی که بدون نوحه و شیون و زاری باشد، ایرادی ندارد؛ زیرا این نوع گریه، از پیامبر ثابت است.

\*\*\*

1668- وَعَنْ أبي بُرْدَةَ قال: وَجعَ أبو مُوسَى فَغُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأسُهُ فِي حِجْرِ امْرَأَةٍ مِنْ أهْلِهِ، فَأَقْبَلَتْ تَصِيحُ بِرَنَّةٍ فَلَمْ يَسْتَطِعْ أنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئاً، فَلَمَّا أفَاقَ قَالَ: أنَا بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِئَ مِنْهُ رسُولُ اللهِ؛ إنَّ رسُولَ اللهِ بَرِيءٌ مِنَ الصَّالِقَةِ، والحَالِقَةِ، والشَّاقَّةِ. [متفق عليه]([[252]](#footnote-252))

**ترجمه:** ابوبرده می‌گوید: ابوموسی بیمار بود و در حالی که سرش در دامان زنی از افراد خانواده‌اش قرار داشت، بی‌هوش شد. آن زن شروع به شیون و فریاد کرد؛ ولی ابوموسی نتوانست او را از این کار باز دارد و چون به هوش آمد، فرمود: من از کسی که رسول‌الله از او بیزاری جُست، بیزارم؛ رسول‌الله از زنی که- در هنگام مصیبت- شیون و فریاد سر می‌دهد، و از زنی که موهایش را می‌کَنَد و از زنی که گریبان می‌دَرَد، اظهار بیزاری کرد.

1669- وعن المغيرة بن شعبة قالَ: سَمِعتُ رسُولَ اللهِ يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ، فَإنَّهُ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيهِ يَومَ القِيَامَةِ». [متفق عليه]([[253]](#footnote-253))

**ترجمه:** مغیره بن شعبه می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه بر مرگش نوحه بخوانند، روز قیامت بدان سبب که بر مرگش شیون و زاری کرده‌اند، عذاب داده می‌شود».

1670- وعن أُمِّ عَطِيَّةَ نُسَيْبَةَ- بِضَمِّ النّون وفتحها-& قالت: أخَذَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ عِندَ البَيْعَةِ أنْ لا نَنُوحَ. [متفق عليه]([[254]](#footnote-254))

**ترجمه:** ام‌عطیه، نُسَیبه& می‌گوید: رسول‌الله هنگام بیعت از ما پیمان گرفت که- در وقت مصیبت- نوحه نخوانیم و شیون و زاری نکنیم».

1671- وعن النُّعمان بن بشيرٍ& قالَ: أُغْمِيَ عَلَى عَبدِ اللهِ بْنِ رَوَاحَةَ، فَجَعَلَتْ أُخْتُهُ تَبْكِي، وَتَقُولُ: وَاجَبَلاهُ، وَاكَذَا، وَاكَذَا: تُعَدِّدُ عَلَيْهِ. فقالَ حِينَ أفَاقَ: مَا قُلْتِ شَيْئاً إلاَّ قِيلَ لِي أنْتَ كَذَلِكَ؟ [روايت بخاري]([[255]](#footnote-255))

**ترجمه:** نعمان بن بشیر$ می‌گوید: عبدالله بن رواحه بی‌هوش شد؛ خواهرش شروع به گریه کرد و می‌گفت: ای دریغ بر برادرم که مثل کوه، پشتیبان من بود! ای دریغ بر او که چنین و چنان بود! و چندین ویژگی را برایش برشمرد. هنگامی که عبدالله بن رواحه به هوش آمد، به خواهرش گفت: هرچه می‌گفتی، از من می‌پرسیدند که تو واقعاً این‌گونه بودی؟

1672- وعن ابن عمرَ& قالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بنُ عُبَادَةَ شَكْوَى، فَأتاهُ رسُولُ الله يَعُودُهُ مَعَ عَبدِ الرَّحمنِ بْنِ عَوفٍ، وَسَعْدِ بن أبي وقَّاصٍ، وعبدِ اللهِ بن مسعودٍ#. فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ، وَجَدَهُ في غَشْيَةٍ فَقالَ: «أقَضَى؟» قالوا: لا يا رسول اللهِ؛ فَبكَى رسولُ اللهِ فَلَمَّا رَأى القَوْمُ بُكَاءَ النَّبِيِّ بَكَوْا، قال: «ألا تَسْمَعُونَ؟ إنَّ اللهَ لا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ العَيْنِ، وَلا بِحُزْنِ القَلْبِ، وَلكِنْ يُعَذِّبُ بِهذَا- وَأشَارَ إلَى لِسَانِهِ- أو يَرْحَمُ». [متفق عليه]([[256]](#footnote-256))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: سعد بن عباده بیمار شد. رسول‌الله به‌همراهِ عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن مسعود به عیادتِ سعد بن عباده آمد و دید که بی‌هوش است. پرسید: آیا تمام کرده است؟ گفتند: خیر، ای رسول‌خدا! رسول‌الله به گریه افتاد. مردم نيز با دیدنِ گریه‌ی پیامبر گریستند. پیامبر فرمود: «مگر نمی‌دانید که الله به‌خاطر اشکِ چشم و غمِ دل، عذاب نمی‌کند؛ بلکه به‌خاطر این، عذاب می‌دهد یا رحم می‌فرماید»؛ و به زبان خود اشاره کرد.

1673- وعن أبي مالكٍ الأشعريِّ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «النَّائِحَةُ إذا لَمْ تَتُبْ قَبلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَومَ القِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِربَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ، وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ». [روايت مسلم]([[257]](#footnote-257))

**ترجمه:** ابومالك اشعري مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر زن نوحه‌خوان پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که شلواری از قطران (= ماده‌ای بدبو، قیرمانند و قابل اشتعال) و پیراهنی خشن بر تن خواهد داشت که بدنش را همانند بیمارِ مبتلا به گَری، آزار می‌دهد)».

1674- وعن أَسِيد بن أبي أَسِيدٍ التابِعِيِّ، عن امْرَأةٍ مِنَ المُبَايِعاتِ قالت: كان فِيما أخَذَ عَلَيْنَا رسُولُ اللهِ فِي المَعْرُوفِ الَّذِي أخَذَ عَلَيْنَا أنْ لا نَعْصِيَهُ فِيهِ: أنْ لا نَخْمِشَ وَجْهَاً، وَلا نَدْعُوَ وَيْلاً، وَلا نَشُقَّ جَيْباً، وأنْ لا نَنْثُرَ شَعْراً. [روایت ابوداود با اِسنادِ حسن]([[258]](#footnote-258))

**ترجمه:** اُسَید بن ابی‌اُسَید ‌تابعی می‌گوید: یکی از زنانی که با پیامبر بیعت کرده بود، می‌گفت: از جمله مواردی که رسول‌الله بر کارهای نیک از ما پیمان گرفت، این بود که- در هنگام مصیبت- چهره نخراشیم و فریاد و واویلا سر ندهیم و گریبان پاره نکنیم و موهای خود را پراکنده نگردانیم.

1675- وعن أبي موسى أنَّ رسُولَ الله قالَ: «مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ بَاكِيهِمْ فَيَقُولُ: وَاجَبَلاَهُ، واسَيِّدَاهُ، أو نَحْوَ ذلِكَ إلاَّ وُكِّلَ بِهِ مَلَكَانِ يَلْهَزَانِهِ: أهكَذَا كُنْتَ؟». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[259]](#footnote-259))

**ترجمه:** ابوموسي مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر که بمیرد و نوحه‌خوان خانوادگیِ او بایستد و بگوید: ای دریغ بر او که چون کوه پشتیبان ما بود! ای دریغ بر سرور و آقایمان! یا چنین چیزهایی بگوید، دو فرشته بر میّت گماشته می‌شوند و با مُشت گره‌کرده بر سینه‌اش می‌زنند و می‌گویند: تو واقعاً این‌گونه بودی؟»

1676- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسول الله: «اثْنَتَان في النَّاسِ هُمَا بِهِم كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ، وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ». [روایت مسلم]([[260]](#footnote-260))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دو رفتار در میان مردم رواج دارد که هر دو، از خصلت‌های کفر و جاهلی‌ست: طعنه زدن در نسب و نوحه‌گری بر مُرده».

**شرح**

همه‌ی این احادیث، بیان‌گر حرام بودن نوحه‌گری بر مُرده و نیز مرثیه‌خوانی بر او با گریه و زاری‌ست.

نوحه‌گری به معنای گریستن با شیون و فریاد و درآوردنِ صداهایی از خود، مانندِ صدا و بقبقو کردنِ کبوتر است. و مرثیه‌خوانی بدین معناست که ضمن شیون و زاری بر مُرده، نیکی‌های او را یاد کنند. نووی/ احادیثی درباره‌ی حرام بودن نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی آورده است؛ از آن جمله: حدیثی بدین مضمون که ابوموسی بیمار بود و در حالی که سرش در دامان زنی از افراد خانواده‌اش قرار داشت، بی‌هوش شد. آن زن شروع به شیون و فریاد کرد؛ ولی ابوموسی نتوانست او را از این کار باز دارد و چون به هوش آمد، فرمود: من از کسی که رسول‌الله از او بیزاری جُست، بیزارم؛ رسول‌الله از زنی که- در هنگام مصیبت- شیون و فریاد سر می‌دهد، و از زنی که موهایش را می‌کَنَد و از زنی که گریبان می‌دَرَد، اظهار بیزاری کرد.

ما نیز به‌پیروی از رسول‌الله از چنین کسانی بیزاری می‌جوییم. پیش از اسلام، زمانی که کسی می‌مُرد، زن‌ها شیون و فریاد و آه و فغان سر می‌دادند؛ هم‌چنین عادت داشتند که به علامتِ عزا و غم و اندوه، موهای خود را می‌کَندند؛ در صورتی که موی بلند و انبوه، زینت زن است، اگرچه امروزه برخی از زنان به‌تقلید از زنان کفار، موهای خود را مانند موهای مردان، کوتاه می‌کنند!

هم‌چنین در دوران جاهلیت، زنان در هنگام مصیبت گریبان خود را پاره می‌کردند؛ در هر حال هر عملی که علامت بی‌صبری‌ست، حرام می‌باشد و رسول‌الله از چنین اعمالی اظهار بیزاری نموده است.

در یکی از این احادیث آمده است که «اگر زن نوحه‌گر پیش از مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که شلواری از قطران (= ماده‌ای بدبو، قیرمانند و قابل اشتعال) و پیراهنی خشن بر تن خواهد داشت که بدنش را همانند بیمارِ مبتلا به گَری، آزار می‌دهد)»؛ ولی اگر پیش از مرگش توبه کند الله متعال نیز توبه‌اش را می‌پذیرد.

هم‌چنین در یکی از این روایت‌ها آمده است: رسول‌الله به‌همراهِ عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن مسعود به عیادتِ سعد بن عباده رفت. پیامبر به گریه افتاد. مردم با دیدنِ گریه‌ی پیامبر گریستند. پیامبر فرمود: «مگر نمی‌دانید که الله به‌خاطر اشکِ چشم و غمِ دل، عذاب نمی‌کند؛ بلکه به‌خاطر این، عذاب می‌دهد یا رحم می‌فرماید»؛ و به زبان خود اشاره کرد؛ مثلاً اگر انسان به مصیبتی دچار شود و ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ بگوید و باور داشته باشد که فرمان‎روایی، تقدیر و تدبیر همه‌ی امور از آنِ الله متعال است و همه‌ی ما به سوی او باز می‌گردیم، و نیز دعایی را که در حدیث ام‌سلمه& آمده است، بر زبان بیاورد، در برابر مصیبتی که به او رسیده است، اجر و پاداش می‌یابد؛ اما اگر آه و واویلا سر دهد یا شیون و زاری کند، به سببش مجازات خواهد شد.

گزیده‌ی این احادیث، این است که اگر گریستن بر مرگ کسی، صرفاً به‌اقتضای طبیعت بشری باشد، ایرادی ندارد؛ اما نوحه‌گری و شیون و زاری، زدن بر صورت، پاره کردن گریبان و کَندن موها یا پریشان کردن آن‌ها، حرام می‌باشد و پیامبر از چنین کارهایی اظهار بیزاری کرده است.

\*\*\*

303- باب: نهی از رفتن به نزد کاهنان، منجمان، فال‌گیران، و رمالانی که با ریگ و جو و امثال آن، رمالی می‌کنند

1677- عن عائشة& قالَت: سأل رسُولَ اللهِ أنَاسٌ عَنِ الكُهَّانِ، فَقَالَ: «لَيْسُوا بِشَيءٍ»؛ فَقَالُوا: يا رَسُولَ اللهِ إنَّهُمْ يُحَدِّثُونَا أحْيَاناً بِشَيءٍ، فَيَكُونُ حَقّاً؟ فقالَ رسُولُ اللهِ: «تِلْكَ الكَلِمَةُ مِنَ الحَقِّ يَخْطَفُهَا الجِنِّيُّ فَيَقُرُّهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ، فَيَخْلِطُونَ مَعَهَا مئَةَ كَذْبَةٍ». [متفق عليه]([[261]](#footnote-261))

وفي روايةٍ للبخاري عن عائشة& أنَّها سَمِعَتْ رسُولَ اللهِ يقولُ: «إنَّ المَلائِكَةَ تَنْزِلُ فِي العَنَانِ- وَهُوَ السَّحَابُ- فَتَذْكُرُ الأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّماءِ، فَيَسْتَرِقُ الشَّيْطَانُ السَّمْعَ، فَيَسْمَعُهُ، فَيُوحِيهِ إلَى الكُهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِئَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ».

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: مردمانی از رسول‌الله درباره‌ی کاهنان پرسیدند؛ فرمود: «آن‌ها چیزی نیستند». عرض کردند: ای رسول‌خدا! آن‌ها گاهی اوقات چیزهایی به ما می‌گویند که درست از آب درمی‌آید؟! رسول‌الله فرمود: «آن سخن، جزو سخنان راستینی‌ست که یک جن- از عالَم فرشتگان- می‌رباید و آن را در گوش دوست خود- یعنی کاهن- القا می‌کند و کاهنان صد دروغ بر آن می‌افزایند».

در روایتی از بخاری آمده است که عایشه& از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود می‌آیند و کارهایی را که در آسمان مقرّر شده است، با هم بازگو می‌کنند؛ شیطان مخفیانه گوش می‌دهد و آن را می‌شنود و سپس آن را به کاهنان القا می‌کند؛ آن‌ها نیز صد دروغ از پیش خود بر آن می‌افزایند».

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن رفتن به نزد کاهنان و منجمان و امثال آنان گشوده است.

کاهن به کسی می‌گویند که ادعای پیش‌گویی می‌کند و از آن‌چه در آینده روی خواهد داد، خبر می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید: در فلان روز، فلان اتفاق می‌افتد! یا به کسی می‌گوید: در فلان روز بخت به تو رو می‌کند! یا در فلان روز فلان‌اتفاق برایت می‌افتد.

منجم به کسی گفته می‌شود که ستاره‌شناسی را شغل و حرفه‌ی خویش قرار می‌دهد؛ البته ناگفته نماند که علم نجوم یا ستاره‌شناسی، بر دو نوع است که نوعی از آن، جایز می‌باشد و نوع دیگر، حرام.

آن دسته از انسان‌هایی که کاهن یا پیش‌گو هستند دوستانی از جن‌ها دارند. می‌دانید که الله سرعت و قدرت فراوانی به جن‌ها داده است؛ آن‌ها می‌توانند به آسمان‌ها بالا بروند؛ هریک از آن‌ها کرسی ویژه‌ای در آسمان دارد و همان‌جا به استراق سمع می‌نشیند و سخنانی را که در میان فرشتگان رد و بدل می‌شود، مخفیانه گوش می‌دهد. فرشتگان درباره‌ی امری که الله مقرر کرده است، با هم سخن می‌گویند؛ آن‌گاه شیاطین جنّی، این اخبار را می‌ربایند و آن‌را به شیطان‌های انسی که همان پیش‌گویان هستند، القا می‌کنند و این کاهنان و پیش‌گویان نیز صد دروغ را به آن می‌افزایند و آن را به خوردِ مردم می‌دهند؛ البته گاهی از اوقات، همان سخن راستینی را بازگو می‌کنند که از شیطان جنی شنیده‌اند و بدین‌سان سخن یا ادعای آن‌ها درست از آب درمی‌آید.

عایشه& می‌گوید: «مردمانی از رسول‌الله درباره‌ی کاهنان پرسیدند»؛ زیرا در آستانه‌ی ظهور پیامبر اکرم مدعیان پیش‌گویی زیاد شده بودند و حتی گاه ادعا می‌‌کردند که بر آن‌ها وحی می‌شود. می‌دانید که در این میان، جن‌ها نقش پررنگی داشتند؛ همان‌گونه که الله متعال از زبانِ آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقۡعُدُ مِنۡهَا مَقَٰعِدَ لِلسَّمۡعِۖ فَمَن يَسۡتَمِعِ ٱلۡأٓنَ يَجِدۡ لَهُۥ شِهَابٗا رَّصَدٗا ٩﴾

[الجن: ٩]

و ما در بخش‌هایی از آسمان برای استراق سمع و شنیدن (اخبار آسمان) می‌نشستیم و هر کس که اینک به استراق سمع بپردازد، برای خویش شهابی آماده می‌یابد.

وقتی از رسول‌الله درباره‌ی کاهنان پرسیدند، فرمود: «آن‌ها چیزی نیستند»؛ یعنی: به آن‌ها اهمیت ندهید؛ بلکه به آن‌ها بی‌اعتنا باشید و حرفشان را قبول نکنید. عرض کردند: ای رسول‌خدا! آن‌ها گاهی اوقات چیزهایی به ما می‌گویند که درست از آب درمی‌آید؟! رسول‌الله فرمود: «آن سخن، جزو سخنان راستینی‌ست که یک جن- از عالَم فرشتگان- می‌رباید و آن را در گوش دوست خود- یعنی کاهن- القا می‌کند و کاهنان صد دروغ بر آن می‌افزایند». لذا بر ما واجب است که این کاهنان و مدعیان پیش‌گویی را تکذیب کنیم و بدانیم که هرکه نزدشان برود و تصدیقشان کند، به قرآنی که بر محمد نازل شده، کفر ورزیده است؛ از آن‌رو که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [نمل:65]

بگو: جز الله هیچ‌یک از موجودات آسمان‌ها و زمین، غیب نمی‌‌داند.

اما کاهنان و مدعیان پیش‌گویی، ادعا می‌کنند که غیب می‌دانند؛ از این‌رو کسی که دعای این‌ها را تصدیق کند، گویا به این آیه کفر ورزیده است.

اما منجمان، كساني هستند كه به علم نجوم مي‌پردازند؛ البته علم نجوم، بر دو گونه است: نوعی از آن ایرادی ندارد که از آن برای تعیین موقعیت‌های مکانی و زمانی استفاده می‌شود؛ مثلاً ستاره‌ی قطبی، جهت شمال را نشان می‌دهد و برای تعیین جهت قبله نیز کار برد دارد. الله متعال در قرآن کریم یکی از فواید ستارگان را جهت‌یابی برشمرده و فرموده است:

﴿وَبِٱلنَّجۡمِ هُمۡ يَهۡتَدُونَ ١٦﴾ [النحل: ١٦]

و به‌وسیله‌ی ستارگان راهشان را می‌یابند.

این بخش از علم نجوم که رواست و از آن می‌توان به ستاره‌شناسی و کیهان‌شناسی یاد نمود، کاربردهای فراوانی در تعیین موقعیت‌های زمانی، مانند فصول سال و نیز در تعیین موقعیت‌های مکانی یا جهت‌یابی دارد.

اما نوع دوم علم نجوم که نارواست، ادعای کسانی‌ست که ستارگان را در روی‌دادهای زمینی، مؤثر می‌دانند؛ مانند کسانی که در دوره‌ی جاهلی می‌گفتند: اقبال فلان ستاره بود که باران بارید! گفتن چنین سخنانی، نارواست؛ بلکه هیچ ربطی میان روی‌دادهای آسمان و زمین نیست. آسمان، آفریده‌ای مستقل است و آن‌چه در آن روی می‌دهد، تأثیری بر زمین ندارد؛ به عبارت دیگر: اجرام آسمانی و ستارگان خود مخلوقند و بر پیش‌آمدها اثر نمی‌گذارند. برخی از مردم می‌گویند: در ستاره‌ی فلانی این‌طور افتاده است که فرزندش آدم خوش‌بختی باشد! این، همان طالع‌بینی‌ست که حرام می‌باشد. هرکه شخصِ طالع‌بین را تصدیق کند، مانند کسی‌ست که کاهنی را تصدیق کرده است و پیش‌تر حُکمش بیان شد.

\*\*\*

1678- وعن صَفِيَّةَ بِنتِ أبي عُبيدٍ، عن بعض أزواجِ النَّبِيِّ و& عَنِ النَّبِيِّ قال: «مَنْ أَتَى عَرَّافاً فَسَأَلَهُ عنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ، لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلاَةٌ أرْبَعِينَ يَوماً». [روایت مسلم]([[262]](#footnote-262))

**ترجمه:** صفيه دخت ابوعبید به‌نقل از یکی از همسران پیامبر و & می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه نزد فال‌گیر یا پیش‌گویی برود و درباره‌ی چیزی از او بپرسد و تصدیقش کند، نماز چهل روزِ وی پذیرفته نمی‌شود».

1679- وعَنْ قَبِيصَةَ بنِ المُخَارِقِ قالَ: سَمِعْتُ رسُولَ الله يَقُولُ: «العِيَافَةُ، وَالطِّيَرَةُ، والطَّرْقُ مِنَ الجِبْتِ». [روايت ابوداود با اِسناد حسن]([[263]](#footnote-263))

**ترجمه:** از قبیصه بن مُخارق روایت شده که گفته است: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «فال‌گیری با پراندن پرنده، فال‌گیری با صداها ورنگ‌های پرندگان یا جهتی که حرکت می‌کنند و فال‌گیری و رمالی با کشیدنِ خط و نشان یا انداختن سنگ‌ریزه، جزو شرک و خرافات و جادوگری‌ست».

1680- وعن ابن عباسٍ$ قالَ: قال رسولُ الله: «مَنِ اقْتَبَسَ عِلْماً مِنَ النُّجُوم، اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السِّحْرِ زَادَ ما زَادَ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[264]](#footnote-264))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که بخشی از علم نجوم را فرا بگیرد، بخشی از سحر و جادوگری را فرا گرفته است و به هر اندازه که از علم نجوم بیش‌تر بیاموزد، سحر و جادوگری را نیز بیش‌تر آموخته است».

1681- وعن مُعاوِيَةَ بنِ الحَكَمِ قالَ: قُلْتُ: يا رسُولَ اللهِ إنِّي حديثُ عَهْدٍ بالجاهِليَّةِ، وَقَدْ جَاءَ اللهُ تَعَالَى بالإسْلاَمِ، وإنَّ مِنَّا رِجَالاً يَأتُونَ الكُهَّانَ؟ قال: «فَلا تأتِهِمْ»؛ قُلْتُ: وَمِنَّا رِجَالٌ يَتَطَيَّرُونَ؟ قَالَ: «ذَلِكَ شَيْءٌ يَجِدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ، فَلا يَصُدُّهُمْ»؛ قُلْتُ: وَمِنَّا رِجَالٌ يَخُطُّونَ؟ قَالَ: «كَانَ نَبِيٌّ مِنَ الأنْبِيَاءِ يَخُطُّ، فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ فَذَاكَ». [روایت مسلم]([[265]](#footnote-265))

**ترجمه:** معاويه بن حَکَم می‌گوید: عرض کردم: ای رسول‌خدا! من تازه‌مسلمانم و الله متعال اسلام را- برای ما- فرستاده است؛ در میان ما کسانی هستند که نزد کاهنان می‌روند. رسول‌الله فرمود: «تو نزد آن‌ها نرو». گفتم: در میان ما کسانی هستند که فال بد می‌گیرند؟ فرمود: «این، چیزی‌ست که آن‌ها در دل‌هایشان احساس می‌کنند؛ اما این، نباید ایشان را از تصمیمشان منصرف سازد». گفتم: در میان ما کسانی هستند که با کشیدنِ خط، فال می‌گیرند؟ فرمود: یکی از پیامبران نیز با کشیدنِ خط، فال می‌گرفت؛ لذا کسی که خطش درست از آب درمی‌آید، با خط آن پیامبر موافق افتاده است».([[266]](#footnote-266))

**شرح**

از احادیث و آثاری که مولف/ ذکر کرده، چنین برداشت می‌شود که رفتن به نزد کاهنان و غیب‌گویان و تصدیقشان، حرام است؛ چنان‌که اگر کسی نزد فال‌گیر یا پیش‌گویی برود و او را تصدیق کند، نماز چهل روزش قبول نمی‌شود. کسی که پیش‌گویان و مدعیان علم غیب را تصدیق نماید، به قرآنی که بر محمد نازل شده، کفر ورزیده است؛ اما ایرادی ندارد که کسی به‌قصد رسوا کردن کاهن و فاش نمودن دروغ‌های او نزدش برود؛ بلکه کار پسندیده‌ای‌ست؛ همان‌گونه که پیامبر نزد کاهن و جادوگری به نامِ ابن‌صیاد رفت و با او سخن گفت و از او پرسید: «من، چیزی برای تو پنهان کرده‌ام؛ آیا می‌توانی بگویی که چیست؟» ابن‌صیاد پاسخ داد: «دُخ»؛ اما نتوانست کلمه را به‌طور کامل ادا کند؛ زیرا پرسش پیامبر درباره‌ی [دخانِ مورد اشاره در آیه‌ی 10] سوره‌ی «دُخان» بود، اما ابن‌صیاد از پاسخ‌گویی به پیامبر درماند. پیامبر به او فرمود: «اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ»؛([[267]](#footnote-267)) «خوار و ذلیل شوی؛ تو نمی‌توانی از حدّ خود تجاوز کنی».([[268]](#footnote-268)) لذا اگر انسان از کاهن سؤال کند تا رسوایش نماید و دروغ و دغلش را برای مردم آشکار سازد، ایرادی ندارد؛ بلکه چنین عملی، نیک و پسندیده است و روشن‌گری و ابطالِ باطل به‌شمار می‌آید.

یکی از روش‌های فال‌گیری که در دوره‌ی جاهلی رواج داشت، این بود که وقتي عرب‌ها تصميمي مي‌گرفتند، ابتدا پرنده‌ای را پرواز می‌دادند؛ آن‌ها بنا بر خرافاتی که به آن باور داشتند، معتقد بودند که اگر پرنده به هر سمتی پرواز کند، حالت و صورتِ قضیه یا تصمیمشان فرق می‌کند؛ لذا اگر پرنده به سمتِ راست پرواز می‌کرد، نزدشان تعبیرِ خودش را داشت و اگر به سمت چپ می‌پرید، تعبیرِ دیگری برایش داشتند؛ و چنان‌چه مستقیم یا در جهت مقابل پرواز می‌کرد، نظرِشان متفاوت بود و اگر پرنده برمی‌گشت و به جهت مخالف می‌پرید، طورِ دیگری تعبیرش می‌کردند! آن‌ها بدین‌سان فال می‌گرفتند و این، جهتِ پروازِ پرندگان بود که نقشی اساسی در تصمیم‌گیری‌های عرب‌های پیش از اسلام داشت و باعث می‌شد که کاری را انجام دهند یا از کاری منصرف شوند! مثلاً اگر کسی قصدِ سفر می‌کرد و پرنده‌ی فالَش به سمت چپ می‌پرید، می‌گفت: این، یک هشدار است؛ پس به سفر نمی‌روم. ولی اگر پرنده‌اش به سمت راست پرواز می‌کرد، می‌گفت: این، سفرِ خوبی است. یعنی به چنین خرافه‌هایی معتقد بودند. پیامبر همه‌ی این کار را باطل و مردود اعلام فرمود تا انسان به کسی یا چیزی جز الله دل نبندد؛ بلکه آن بزرگوار دستور داد که «هرگاه هر یک از شما قصد انجام كاري را كرد، دو ركعت نماز نفل بخواند و سپس بگوید: ﴿اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي﴾ یا فرمود: ﴿عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي﴾ یا فرمود: ﴿فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ﴾؛ سپس حاجت خود را بگوید**»**.([[269]](#footnote-269)) آنگاه اقدامی که بنده انجام دهد، برای او به خیرِ اوست؛ زیرا با توکل بر الله متعال و طلب خیر از او، وارد عمل شده است؛ هم‌چنین اگر الله متعال، او را از تصمیم مورد نظرش منصرف سازد، باز هم به خیر اوست؛ اما در انواع فال‌گیری و نیز در استخاره با مصحف قرآن، هیچ خیری نیست.

\*\*\*

1682- وعن أَبي مَسعودٍ البدريِّ أنَّ رسُولَ اللهِ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الكَلْبِ، وَمَهْرِ البَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الكاهِنِ. [متفق عليه]([[270]](#footnote-270))

**ترجمه:** ابومسعود بدری می‌گوید: رسول‌الله از درآمد حاصل از فروش سگ، و نیز از اجرت زناکار و از دست‌مزد کاهن منع فرمود.

**شرح**

این، آخرین حدیثی‌ست که مولف/ در باب آورده است؛ روایتی بدین مضمون که ابومسعود بدری می‌گوید: «رسول‌الله از درآمد حاصل از فروش سگ، و نیز از اجرت زناکار و از دست‌مزد کاهن منع فرمود». نگه‌داری از سگ، حرام است؛ مگر در سه حالت:

1- سگ کشاورزی (سگ نگه‌بان).

2- سگِ چوپانی (سگ گلّه).

3- و سگ شکاری؛ یعنی سگِ دست‌آموزی که از آن، برای شکار استفاده می‌کنند. لذا اگر کسی سگِ دست‌آموزی داشته باشد و آن‌را به دنبال خرگوشی بفرستد و آن سگ، خرگوش را شکار کرده، آن را بکشد، ایرادی ندارد و شکارش، حلال است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا عَلَّمۡتُم مِّنَ ٱلۡجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُۖ فَكُلُواْ مِمَّآ أَمۡسَكۡنَ عَلَيۡكُمۡ وَٱذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٤﴾ [المائ‍دة: ٤]

و صیدِ جانوران شکاری که آن‌ها را مطابق آن‌چه الله به شما آموخته است، برای شکار کردن پرورش می­دهید (برای شما حلال است). پس، از آن‌چه برای شما می­گیرند، بخورید و نام الله را بر آن یاد کنید و تقوای الاهی پیشه سازید. به‌راستی که الله خیلی زود به حساب بندگانش رسیدگی می­کند.

لذا نگه‌داری از این سه نوع سگ، رواست و نگه داشتن سایر سگ‌ها، حرام می‌باشد. سگ، پلیدترین و نجس‌ترین حیوان است؛ زیرا نجاستش، نجاست غلیظه می‌باشد و اگر ظرفی را بلیسد یا از آبِ درون آن بنوشد، واجب است که آن ظرف را هفت بار بشویند که البته یکی از مراحل شستشو، باید با خاک باشد. البته بهتر است که در شستشوی نخست، استفاده شود. بنا بر حدیث ابومسعود بدری اگر کسی، سگ شکاری یا سگ گلّه یا سگِ کشاورزی داشته باشد، جایز نیست که آن‌را بفروشد؛ یعنی درآمدِ حاصل از فروش این سگ‌ها نیز حرام است. لذا چنان‌چه دیگر به سگ شکاری یا سگ گلّه یا سگِ کشاورزی نیاز نداشت، آن را به صورت رایگان به کسی بدهد که به آن نیاز دارد؛ زیرا پیامبر درآمد حاصل از فروش سگ را ممنوع فرموده است.

در ادامه‌ی روایت ابومسعود آمده است که پیامبر از دست‌مُزد کاهن، منع فرمود؛ کاهن به کسی می‌گویند که ادعای پیش‌گویی می‌کند و از آن‌چه در آینده روی خواهد داد، خبر می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید: در فلان روز، فلان اتفاق می‌افتد! یا به کسی می‌گوید: در فلان روز بخت به تو رو می‌کند! یا در فلان روز فلان‌اتفاق برایت می‌افتد. در دوران جاهلیت، مردم نزد کاهنان می‌رفتند و کاهنان نیز در برابر دروغ‌های که به نام پیش‌گویی به خوردِ مردم می‌دادند، مُزدهای زیاد و سنگینی از آنان می‌گرفتند؛ لذا پیامبر دست‌مُزد کاهنان را ممنوع قرار داد؛ زیرا پیش‌گویی، از اساس، حرام است؛ از این‌رو مزد گرفتن و مزد دادن نیز در برابرِ آن حرام می‌باشد.

در این روایت هم‌چنین آمده است که پیامبر از دادن اجرت به زنِ زناکار منع نمود؛ زیرا این دست‌مُزد در برابرِ یک عمل حرام است. هرچه حرام باشد، دست‌مُزد و نیز درآمد حاصل از آن، حرام است. آیا کاهن یا غیب‌گویی که از این عمل حرام پولی به‌دست آورده است و سپس توبه می‌کند، باید آن پول را به مراجعه‌کنندگان خود برگردانَد؟ می‌گوییم: خیر؛ زیرا آن‌ها عوضش را دریافت کرده‌اند؛ بلکه باید برای رهایی از این پولِ حرام، آن را صدقه دهد یا در صورت امکان به خزانه‌ی عمومی واریز کند.

هم‌چنین کسی که به فروش سگ- حتی سگ‌های شکاری، گله و نگه‌بانی- اشتغال داشته و سپس توبه کرده است، برای رهایی از پولِ حرامی که از این راه به‌دست آورده، آن را صدقه دهد یا در صورت امکان به حساب خزانه‌ی عمومی واریز کند؛ نه این‌که آن را به خریداران خود برگردانَد؛ زیرا آن‌ها عوضِ پول خود را دریافت کرده‌اند.

هم‌چنین زنی که از عمل فحشا توبه کرده است، باید پولِ حاصل از این عمل حرام را صدقه دهد یا آن را در هر راه نیکی که ممکن است، هزینه نماید؛ نه این‌که آن را به شخصِ زناکار برگردانَد.

\*\*\*

304- باب: نهی از بدشگونی یا فال بد زدن

در این‌باره احادیث باب پیشین نیز صادق است.

1683- وعن أنسٍ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ، وَيُعْجِبُني الفَألُ»؛ قالُوا: وَمَا الفَألُ؟ قَالَ: «كَلِمَةٌ طَيِّبَةٌ». [متفق عليه]([[271]](#footnote-271))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ ولی به فال نیک گرفتن را می‌پسندم». پرسیدند: به فال نیگ گرفتن، چیست؟ فرمود: «سخنی نیکوست (که به انسان روحیه و شادابی می‌دهد)».

1684- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: قَالَ رسول الله: «لا عَدْوَى وَلا طِيَرَةَ؛ وإنْ كَانَ الشُّؤمُ في شَيْءٍ فَفِي الدَّارِ، وَالمَرْأَةِ، والفَرَسِ». [متفق عليه]([[272]](#footnote-272))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ اگر شومی در چیزی وجود داشته باشد، در خانه، زن و اسب است».

1685- وعن بُريْدَةَ أنَّ النَّبِيَّ كَانَ لا يَتَطَيَّرُ. [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[273]](#footnote-273))

**ترجمه:** بريده می‌گوید: پیامبر هیچ چیزی را بدشگون و شوم نمی‌دانست (و هیچ‌گاه فال بد نمی‌زد).

1686- وعن عُروة بن عامرٍ قالَ: ذُكِرَتِ الطِّيَرَةُ عِنْدَ رَسولِ اللهِ؛ فقالَ: «أحْسَنُهَا الفَألُ؛ وَلا تَرُدُّ مُسْلِماً فإذا رَأى أحَدُكُمْ ما يَكْرَهُ، فَليْقلْ: اللَّهُمَّ لا يَأتِي بِالحَسَناتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِكَ». [حدیث صحیحی‌ست که ابوداود با اِسنادِ صحيح روایت كرده است.]([[274]](#footnote-274))

**ترجمه:** عروه بن عامر می‌گوید: نزد رسول‌الله سخن از بدشگونی به میان آمد؛ فرمود: بهترینش به فال نیک گرفتن (و سخن نیکویی‌ست که به انسان روحیه می‌دهد)؛ البته بدشگونی نباید مسلمان را از تصمیمش منصرف کند؛ هرگاه هریک از شما چیزی دید که نمی‌پسندید، بگوید: اللَّهُمَّ لا يَأتِي بِالحَسَناتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إلاَّ أنْتَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلا بِكَ».([[275]](#footnote-275))

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: نهی از بدشگونی یا به فال بد گرفتن».

بدشگونی، این است که انسان، چیزی را که می‌بیند یا می‌شنود یا زمان و مکانی را بدشگون و شوم بداند؛ در عربی به بدشگونی، "تَطَیُّر" گویند که به معنای پریدن یا پرواز کردن است؛ زیرا عرب‌ها بیش‌تر بدین شکل فال می‌گرفتند که ابتدا پرنده‌ای را پرواز می‌دادند؛ آن‌ها بنا بر خرافاتی که به آن باور داشتند، معتقد بودند که اگر پرنده به هر سمتی پرواز کند، حالت و صورتِ قضیه یا تصمیمشان فرق می‌کند؛ لذا اگر پرنده به سمتِ راست پرواز می‌کرد، نزدشان تعبیرِ خودش را داشت و اگر به سمت چپ می‌پرید، تعبیرِ دیگری برایش داشتند؛ و چنان‌چه مستقیم یا در جهت مقابل پرواز می‌کرد، نظرِشان متفاوت بود و اگر پرنده برمی‌گشت و به جهت مخالف می‌پرید، طورِ دیگری تعبیرش می‌کردند! آن‌ها بدین‌سان فال می‌گرفتند و این، جهتِ پروازِ پرندگان بود که نقشی اساسی در تصمیم‌گیری‌های عرب‌های پیش از اسلام داشت و باعث می‌شد که کاری را انجام دهند یا از کاری منصرف شوند! مثلاً اگر کسی قصدِ سفر می‌کرد و پرنده‌ی فالَش به سمت چپ می‌پرید، می‌گفت: این، یک هشدار است؛ پس به سفر نمی‌روم. ولی اگر پرنده‌اش به سمت راست پرواز می‌کرد، می‌گفت: این، سفرِ خوبی‌ست؛ یعنی به چنین خرافه‌هایی معتقد بودند.

آن‌ها هم‌چنین برخی از روزها و برخی از ماه‌ها را بدشگون می‌دانستند و برخی از صداها و حتی برخی از اشخاص را به فالِ بد می‌گرفتند. چنان‌که امروزه نیز برخی از مردم، به چنین خرافاتی باور دارند؛ مثلاً اگر هنگام خروج از خانه، با شخصی بدسیما روبه‌رو شوند، آن روز را بد می‌پندارند و می‌گویند: امروز، روزِ بدشانسی‌ست و اگر شخصِ خوش‌سیمایی ببینند، می‌گویند: امروز، روزِ خوش‌شانسی است!

عرب‌ها ازدواج در ماه شوال را بدشگون می پنداشتند و می‌گفتند: کسی که در ماه شوال ازدواج کند، در ازدواجش دچارِ شکست می‌شود! این، پندارِ عرب‌ها درباره‌ی ازدواج در ماه شوال بود. ام‌المؤمنین عایشه& می‌گوید: پیامبر در شوال با من ازدواج کرد؛ یعنی عقد نکاح ایشان در شوال بود و در ماه شوال نیز عایشه را به خانه بُرد. لذا عایشه& می‌فرمود: هیچ‌کس خوش‌بخت‌تر از من نیست.

بدون شک رسول‌الله پس از این‌که با عایشه& ازدواج کرد، او را بیش از سایر همسرانش دوست داشت؛ گرچه عقد نکاح و نیز ازدواج آن‌ها هر دو در ماه شوال بود. اما عرب‌ها از روی نادانی و بی‌خردی، می‌گفتند: ازدواج در ماه شوال، فرجامِ نیکی ندارد. در صورتی که ما بسیاری از مردم را می‌بینیم که در ماه شوال ازدواج می‌کنند و ازدواج موفّق و مبارکی دارند. هم‌چنین برخی از مردم عدد سیزده را شوم می‌دانند؛ این‌، خرافه است و هیچ اصلی ندارد.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر از بدشگونی و به فال بد گرفتن نهی نمود و فرمود: «سرایت بیماری و نیز بدشگونی، حقیقت ندارند؛ ولی به فال نیک گرفتن را می‌پسندم». پرسیدند: به فال نیگ گرفتن، چیست؟ فرمود: «سخنی نیکوست (که به انسان روحیه و شادابی می‌دهد)». سخن نیکو، انسان را فراخ‌بال می‌گرداند؛ لذا چه خوبست که هر چیزی را به فال نیک بگیریم و به جای بدبینی، خوش‌بین باشیم؛ همان‌گونه که پیامبر در جریان صلح حدیبیه، با خوش‌بینی عمل کرد؛ قریشیان در چند مرحله نمایندگانی را برای مذاکره‌ی صلح نزد پیامبر فرستادند؛ سرانجام سهیل بن عمرو که هنوز مسلمان نشده بود، به نمایندگی از سوی قریش برای مذاکره نزد رسول‌الله آمد. رسول‌الله همین‌که سهیل را دید، فرمود: این *سهیل* است؛ به‌گمانم الله این امر را برای شما *سهل* گردانیده است و بدین‌سان نام سهیل را به فال نیک گرفت. پس به فال نیک گرفتن، خوب و پسندیده است؛ زیرا به انسان روحیه می‌دهد و باعث می‌شود که انسان عزم خویش را برای کارهای نیک جزم بگرداند؛ ولی بدشگونی و به فال بد گرفتن، وسوسه‌ای‌ست که در دلِ انسان خطور می‌کند و نتیجه‌ی معکوس دارد؛ از این‌رو باید این وسوسه را از قلب و درون خود محو کنیم و همواره خوش‌بین باشیم و دنیا را در برابر خویش، گسترده ببینیم و راهِ پیشِ روی خود را همواره باز بدانیم و اگر چیزی دید که نمی‌پسندید یا این چنین وسوسه‌ای به شما دست داد، بگویید: «اللَّهُمَّ لا خَيْرَ إِلاَّ خَيْرُكَ وَلا طَيْرَ إِلاَّ طَيْرُكَ وَلا إِلَهَ غَيْرُكَ»؛([[276]](#footnote-276)) یعنی: «یا الله! هیچ خیری جز آن‌چه تو آن را خیر گردانیده‌ای و نیز هیچ شرّی جز آن‌چه تو مقدّرش فرموده‌ای، وجود ندارد و هیچ معبود راستینی جز تو نیست».

در حدیث انس آمده است: رسول‌الله فرمود: «...اگر شومی در چیزی وجود داشته باشد، در خانه، زن و اسب است»؛ زیرا خانه، زن و سواریِ انسان، در بیش‌تر اوقات با او هستند؛ زن بدخُلق و ناسازگار مشکلات فراوانی برای شوهرش ایجاد می‌کند؛ خانه‌ی کوچک و تنگی که امکانات کافی ندارد، رنج‌آور است و امروزه که به جای اسب از ماشین استفاده می‌کنیم، می‌بینیم که اگر ماشینِ انسان خراب شود، چه همه برای انسان، خسته‌کننده و رنج‌آور می‌باشد؛ سنگینی ترافیک، حوادث رانندگی و آلودگی هوا به جای خود! لذا اگر انسان به چنین مصایبی گرفتار شد، باید از شرّ شیطان رانده‌شده به الله پناه ببرد و دعای مذکور را بگوید.

\*\*\*

305- باب: حرام بودن تصویر موجود زنده بر روی فرش، سنگ، لباس، پول، بالش و امثالِ آن، و امر به از میان بردن آن

1687- عن ابن عمرَ$ أنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «إنَّ الَّذينَ يَصْنَعُونَ هذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ القِيامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ».‌ [متفق عليه]([[277]](#footnote-277))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آنان‌که این اشکال را می‌سازند، روز قیامت عذاب داده شده، به آن‌ها گفته می‌شود: آن‌چه را ساخته‌اید، زنده کنید».

1688- وعن عائشةَ& قالت: قَدِمَ رسُولُ الله مِنْ سَفَرٍ، وَقَدْ سَتَرْتُ سَهْوَةً لِي بِقِرامٍ فِيهِ تَمَاثيلُ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللهِ تَلَوَّنَ وَجْهُهُ، وقال: «يَا عائِشَةُ، أشَدُّ النَّاسِ عَذَاباً عِندَ اللهِ يَوْمَ القِيَامَةِ الَّذينَ يُضَاهُونَ بِخَلْقِ اللهِ»؛ قَالَتْ: فَقَطَعْنَاهُ فَجَعَلْنَا مِنهُ وِسَادَةً أوْ وِسَادَتَيْنِ. [متفق عليه]([[278]](#footnote-278))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله از سفری بازگشت و من، بر سردرِ خانه‌ام پرده‌ای نصب کرده بودم که روی آن تصاویر جان‌داران بود. رسول‌الله هنگامی که آن را دید، رنگ چهره‌اش دگرگون شد و فرمود: «ای عایشه! روز قیامت سخت‌ترین عذاب را در نزد الله، کسانی دارند که آفرینش الهی را (با ترسیم جان‌داران یا ساختن مجسمه‌ی آنان) شبیه‌سازی می‌کنند». عایشه& می‌گوید: آن پرده را بریدیم و از آن، یک یا دو بالش درست کردیم.

1689- وعن ابن عباسٍ$ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «كُلُّ مُصَوِّرٍ في النَّارِ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ فَيُعَذِّبُهُ في جَهَنَّمَ». قال ابنُ عباسٍ$: فإنْ كُنْتَ لا بُدَّ فَاعِلاً، فَاصْنعِ الشَّجَرَ وَمَا لا رُوحَ فِيهِ. [متفق عليه]([[279]](#footnote-279))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر تصویرگری در آتش است و در برابر هر جان‌داری که آن را به‌تصویر کشیده، موجودی در دوزخ است که او را عذاب می‌کند». ابن‌عباس$ فرموده است: «اگرناگزیر هستی که این کار   
  
را انجام دهی، پس درخت و موجودات بی‌جان را به‌تصویر بکش».

**شرح**

مولف/ احادیثی درباره‌ی حرام بودن مجسمه‌سازی و به تصویر کشیدن جان‌داران ذکر کرده است؛ گفتنی‌ست که تصویرگری بر دو گونه می‌باشد:

**نخست:** مجسمه‌سازی؛ یعنی ساختن تصاویر حجم‌دار که منظور از آن، ساختن چهره‌ی انسان یا حیوان می‌باشد؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که با هدفی حرام انجام شود یا با هدفی مباح؛ در هر دو صورت، حرام است؛ بلکه جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا پیامبر تصویرگران و مجسمه‌سازان را نفرین نموده و بیان فرموده که سخت‌ترین عذاب را در روز قیامت، چنین کسانی دارند.

**دوم:** نقاشی یا کشیدنِ تصاویر بر روی کاغذ و امثال، بی‌آن‌که دارای حجم یا جسم باشند. علما در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ برخی از آن‌ها این نوع تصویرگری را جایز دانسته و گفته‌اند: ایرادی ندارد؛ مگر آن‌که قصدِ تصویرگر، هدفی حرام مانند تعظیم و گرامی‌داشتِ کسی باشد که صورتش را به تصویر کشیده است. در چنین موردی بیمِ آن می‌رود که با گذشتِ زمان، این تعظیم و گرامی‌داشت به شرک بینجامد؛ هم‌چنان‌که درباره‌ی قوم نوح همین‌گونه شد و آنان نیک‌مردانی را به‌تصویر کشیدند و پس از گذشت مدتی طولانی تصاویر این مردان را پرستیدند! برخی از علما میان مجسمه‌سازی یا حجم‌سازی تصاویر جان‌دار و کشیدنِ نقاشیِ آن‌ها فرق گذاشته و به حدیث زید بن خالد استدلال کرده‌اند که در آن آمده است: «إِلاَّ مَا كَانَ رَقْمًا فِي ثَوْب»؛([[280]](#footnote-280)) یعنی: مگر آن‌چه که به‌صورت نقاشی بر روی پارچه به‌تصویر کشیده شود». این دسته از علما گفته‌اند: در حدیث، نقاشی بر روی پارچه مستثنا شده است؛ لذا فقط به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار را حرام دانسته‌اند؛ ولی دیدگاه راجح این است که در این باره فرقی بین مجسمه‌سازی و نقاشی وجود ندارد و هر دو حرام است؛ زیرا کسی که با دست خویش نقاشی می‌کشد، می‌کوشد که اثرش در حدّ امکان شبیه به آفریده‌ی پروردگار باشد؛ لذا به تصویر کشیدن موجودات جان‌دار به صورت نقاشی نیز حرام است. اما عکس‌برداری با ابزارهای فتوگرافی که در دوران پیامبر وجود نداشت و جزو ابزارهای نوساخته‌ی بشر است، با نقاشی کردن و به‌تصویر کشیدن چشم و بینی و لب‌ها که با دست انجام می‌شود، متفاوت است؛ تصویر حاصل از این ابزار، نتیجه‌ی نوری‌ست که بر چیزی می‌تابد و سپس چاپ می‌شود؛ یعنی عکس‌برداری از طریق نور انجام می‌گردد و روشن است که نقاشی یا تصویرگری با عکس‌برداری تفاوت دارد؛ لذا عکس‌برداری‌، یعنی برداشتن تصویرِ یک مخلوق بدون دخالت دست بشر. به‌عنوان مثال: اگر کسی، کتابی به دست خود بنویسد و سپس کسی دیگر با دوربین عکس‌برداری یا با دستگاه کُپی از آن عکس بگیرد یا کپی‌ بردارد، درباره‌ی کپی یا عکس به‌دست‌آمده نمی‌گویند که این، کتابِ آقای عکاس یا تصویربردار است؛ بلکه می‌گویند: این، کتاب آقای نویسنده است. تفاوت نقاشی و عکس در همین است. البته ناگفته نماند که اگر عکس‌برداری با ابزارهای امروزی با هدفی حرام انجام شود، بنا بر قاعده‌ی "سد ذرایع" که برای پیش‌گیری از ارتکاب حرام است، عکس‌برداری با دوربین و ابزار مربوطه حرام می‌باشد و حکمش مانند خریدن تخم مرغ برای قماربازی‌ست؛ یعنی اگرچه خریداریِ تخم مرغ در اصل خود جایز است، اما آن‌گاه که با هدف قماربازی باشد، حرام است؛ ولی اگر عکس گرفتن برای گواهی‌نامه‌ی رانندگی یا کارت شناسایی و امثالِ آن باشد، ایرادی ندارد؛ اما امروزه مردم به عکس‌برداری به‌عنوان یک تفریح و ثبت خاطرات نگاه می‌کنند و این، مثل یک آفت در میان آن‌ها رواج پیدا کرده است؛ در این میان، بر ما واجب می‌باشد که میان آن‌چه که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند و آن‌چه که آشکارا حرام نشده است، فرق بگذاریم تا از یک‌سو مردم را در تنگنا قرار ندهیم و از سوی دیگر، آنان را به حرام مبتلا نکنیم.

خلاصه این‌که روز قیامت به تصویرگر دستور می‌دهند که در آن‌چه به تصویر کشیده است، روح بدمد؛ اما به تصویر کشیدن اشیای بی‌روح مانند درختان، ماه و خورشید، کوه‌ها و رودخانه‌ها ایرادی ندارد. البته برخی از علما گفته‌اند: به تصویر کشیدن چیزهایی که رشد می‌کنند،- مانند درختان و گیاهان- جایز نیست؛ زیرا در حدیث آمده است: «فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً وَلْيَخْلُقُوْا شَعِيْرَةً»؛([[281]](#footnote-281)) یعنی: «پس دانه‌ای گندم یا   
  
دانه‌ای جو بیافرینند» و گندم و جو اگرچه روح ندارند، اما رشد می‌کنند. این نظریه بر خلاف دیدگاه جمهور علماست و صحیح، این است که به تصویر کشیدن چنین چیزهایی ایرادی ندارد. هم‌چنین به تصویر کشیدن آن‌چه که انسان می‌سازد، درست است؛ مانند به تصویر کشیدن خودروها، خانه‌ها، دروازه‌ها و دیگر ساخته‌های دست بشر؛ هم‌چنین نقاشی کردن ان‌دسته از آفریده‌های الهی که رشد نمی‌کنند، مانند ماه و خورشید و کوه‌ها و امثال آن، به‌اتفاق علما رواست؛ جمهور علما بر این باورند که نقاشی کردن مخلوقاتی که رشد می‌کنند، اما روح ندارند، جایز است؛ ولی برخی از علما مانند مجاهد بن جبر/ که تابعی مشهوری‌ست، این را حرام دانسته‌اند؛ ولی قول راجح، این است که ایرادی ندارد؛ ولی به‌تصویر کشیدن چیزهایی که روح دارند، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر تصویرگران را نفرین نموده است.

اما عکس‌برداری را به‌طور مطلق نمی‌توان در تصویرگریِ ممنوع داخل کرد؛ زیرا فرآیند عکس‌برداری با تصویرگری متفاوت است؛ البته مشروط به این‌که عکس‌برداری آمیخته به عملی حرام یا با هدفی حرام نباشد.

\*\*\*

1690- وعنه قالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا، كُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ يَومَ القِيَامَةِ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». [متفق عليه]([[282]](#footnote-282))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه در دنیا- موجود جان‌داری را در قالب نقاشی یا مجسمه- به‌تصویر بکشد، روز قیامت مکلّف می‌شود که در آن روح بدمد؛ اما هرگز دمیدن روح، از او ساخته نیست».

1691- وعن ابن مسعودٍ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «إنَّ أشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَومَ القِيَامَةِ المُصَوِّرُونَ». [متفق عليه]([[283]](#footnote-283))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «سخت‌ترین عذاب را روز قیامت، تصویرگران دارند».([[284]](#footnote-284))

1692- وعن أبي هريرة قالَ: سَمِعْتُ رسُولَ اللهِ يقولُ: «قال اللهُ تَعَالَى: وَمَنْ أظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي؟ فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً، أوْ لِيَخْلُقُوا شَعِيرَةً». [متفق عليه]([[285]](#footnote-285))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله متعال می‌فرماید: چه کسی ستم‌کارتر از کسی‌ست که می‌رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟ پس- اگر راست می‌گویند- یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند».

1693- وعن أبي طلحةَ أنَّ رسُولَ اللهِ قالَ: «لا تَدْخُلُ المَلاَئِكَةُ بَيْتاً فيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ». [متفق عليه]([[286]](#footnote-286))

**ترجمه:** ابوطلحه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن، سگ یا تصویر باشد، وارد نمی‌شوند».

1694- وعن ابن عمرَ$ قالَ: وَعَدَ رسُولَ اللهِ جِبْرِيلُ أنْ يَأتِيَهُ، فَرَاثَ عَلَيْهِ حَتَّى اشْتَدَّ عَلَى رَسُولِ اللهِ فَخَرَجَ فَلَقِيَهُ جِبريلُ فَشَكَا إلَيهِ، فَقَالَ: إنَّا لا نَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ. [روايت بخاري]([[287]](#footnote-287))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: جبرئیل()به رسول‌الله وعده داد که نزدش بیاید؛ ولی دیر کرد و این بر رسول‌الله سخت آمد؛ لذا از خانه بیرون رفت. آن‌گاه جبرئیل نزدش آمد. رسول‌الله از او گلایه کرد. جبرئیل پاسخ داد: ما فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ یا تصویر باشد، وارد نمی‌شویم.

1695- وعن عائشة& قالَتْ: واعدَ رسولَ اللهِ جبريلُ في سَاعَةٍ أنْ يَأتِيَهُ، فَجَاءتْ تِلْكَ السَّاعَةُ وَلَمْ يَأتِهِ! قَالَتْ: وَكَانَ بِيَدِهِ عَصاً، فَطَرَحَهَا مِنْ يَدِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «ما يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ وَلا رُسُلُهُ»؛ ثُمَّ التَفَتَ فإذَا جَرْوُ كَلْبٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ. فقالَ: «يا عائشة! مَتَى دَخَلَ هَذَا الكَلْبُ؟» فَقُلْتُ: واللهِ مَا دَرَيْتُ بِهِ، فَأمَرَ بِهِ فَأُخْرِجَ، فَجَاءهُ جِبْرِيلُ، فقال رسُولُ اللهِ: «وَعَدْتَنِي، فَجَلَسْتُ لَكَ وَلَمْ تَأتِنِي»؛ فقالَ: «مَنَعَنِي الكَلْبُ الَّذِي كانَ في بَيْتِكَ، إنَّا لا نَدْخُلُ بَيْتاً فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ». [روايت مسلم]([[288]](#footnote-288))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: جبرئیل به رسول‌الله وعده داد که در فلان وقت نزدش بیاید؛ آن وقت فرا رسید و جبرئیل نیامد. عایشه& می‌گوید: عصایی در دست رسول‌الله بود؛ آن را از دستش انداخت و می‌فرمود: «الله و فرستادگانش، خُلف وعده نمی‌کنند». سپس نگاهی به اطرافش انداخت و متوجه شد که توله‌سگی زیر تخت اوست. پرسید: «این سگ کی وارد خانه شده است؟» گفتم: به الله سوگند که متوجه آمدنش نشدم. آن‌گاه دستور داد که بیرونش کنند. سپس جبرئیل آمد. رسول‌الله فرمود: «به من وعده دادی و من به‌انتظار آمدنت نشستم و نیامدی؟» جبرئیل پاسخ داد: سگی که در خانه‌ات بود، مرا- از ورود به خانه- باز داشت؛ زیرا ما فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ یا تصویر باشد، وارد نمی‌شویم.

1696- وعن أبي الهَيَّاجِ حَيَّانَ بِن حُصَيْن قال: قال لِي عَليُّ بن أبي طالب: ألا أبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ؟ أن لا تَدَعَ صُورَةً إلاَّ طَمَسْتَهَا، وَلا قَبْراً مُشْرفاً إلاَّ سَوَّيْتَهُ. [روايت مسلم]([[289]](#footnote-289))

**ترجمه:** ابوالهياج، حیّان بن حُصَین مي‌گوید: علی بن ابی‌طالب به من فرمود: «آیا تو را به مأموریتی بفرستم که رسول‌الله مرا به انجامِ آن دستور داد؟ هر تصویری که دیدی، از میان ببر و هر قبر مرتفع و بلندی را با خاک یک‌سان کن».

از احادیثی که مولف/ در این بخش از کتابش آورده است، چنین برداشت می‌شود که به تصویر کشیدن جان‌داران در قالب نقاشی و مجسمه، جزو گناهان بزرگ می‌باشد؛ زیرا وعید سخت و شدیدی در این‌باره وارد شده و پیامبر بر تصویرگران لعنت فرستاده است؛ یعنی نفرینشان کرده که از رحمت الهی، محروم و به‌دور باشند. هم‌چنین فرموده است: «هرکه در دنیا- موجود جان‌داری را در قالب نقاشی یا مجسمه- به‌تصویر بکشد، روز قیامت مکلّف می‌شود که در آن روح بدمد؛ اما هرگز نمی‌تواند چنین کاری انجام دهد»؛ لذا تا زمانی که الله بخواهد، این عذاب از او برداشته نمی‌شود.

هم‌چنین در حدیث قدسی آمده است که الله متعال می‌فرماید: «چه کسی ستم‌کارتر از کسی‌ست که می‌رود تا چیزی همچون آفریده‌ی من بسازد؟»؛ یعنی هیچ‌کس از چنین فردی ستم‌کارتر نیست. در ادامه‌ی این حدیث امده است که الله می‌فرماید: «پس- اگر راست می‌گویند- یک مورچه یا یک دانه گندم یا جو بیافرینند»؛ یعنی اگر واقعاً در پیِ آفرینش اثری هم‌چون آفریده‌ی الاهی هستند، دانه‌ای گندم یا جو بیافرییند؛ ولی اگر همه‌ی ساکنان آسمان و زمین جمع شوند که دانه‌ای گندم بیافرینند، نمی‌توانند و چنین کاری از آنان ساخته نیست؛ حتی با قالب‌ریزی آرد و خمیر هم نمی‌توانند دانه‌ای گندم بسازند و به‌فرض این‌که چنین کاری بکنند، مانند دانه‌ی گندم، قابلیت رشد ندارد و اگر آن را در زمین بکارند، نمی‌روید. دانه‌ی گندم و جو و نیز مورچه، سمبل مثال زدن برای اشیای کوچک و ناچیز هستند؛ وقتی انسان، توانایی آفرینش چنین چیزهایی را ندارد، روشن است که دیگر نمی‌تواند درباره‌ی آفرینش آثار بزرگ‌تر لاف بزند.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که تصویرگری و نیز نگه داشتن تصویر در خانه، حرام است؛ زیرا فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ و تصویر باشد، وارد نمی‌شوند. خانه‌ای که فرشتگان وارد نشوند، چگونه خانه‌ای خواهد بود؟! البته وجود اسکناس‌ها و پول‌هایی که تصویر حکام و رهبران بر روی آن‌هاست، مستثناست؛ یعنی مردم که از این پول‌ها به‌ضرورت استفاده می‌کند، گناهی ندارند و ایراد بر کسانی وارد است که این تصاویر را بر روی پول‌ها چاپ می‌کنند. بر روی برخی از سکه‌ها، تصاویر برجسته حک شده که به‌مراتب بدتر از تصاویر موجود بر روی اسکناس‌هاست؛ با این حال، بدان سبب که استفاده از این پول‌ها، ضرورت گریزناپذیر زندگی‌ست، علما استفاده از این پول‌ها را در مبادلات تجاری و زندگی روزمره، ممنوع و نادرست نمی‌دانند؛ هم‌چنان‌که استفاده از عکس و تصویر در کارت‌های شناسایی، گواهی‌نامه‌ها و مواردی از این قبیل به یک ضرورت گریزناپذیر تبدیل شده، و چون به‌اقتضای ضرورت است، ایرادی ندارد؛ زیرا الله متعال هیچ سختی و تنگنایی در دین نگذاشته است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: ٢٨٦]

الله، هیچ‌کس را جز به اندازه­ی توانش تکلیف نمی­دهد.

لذا وجود سکه‌ها و پول‌های مذکور در خانه، مانع از ورود فرشتگان نیست. هم‌چنین وجود تصویر بر روی چیزهایی چون فرش و بالش که زیر دست و پا قرار می‌گیرند و مورد احترام نیستند، ایرادی ندارد و بیش‌تر علما، این را مباح دانسته‌اند؛ البته بهتر است که از چنین وسایلی پرهیز شود؛ زیرا برخی از علما رحمهم‌الله، این را هم ناروا دانسته‌اند؛ اگرچه جمهور علما بر این باورند که استفاده از پتویی که تصویر موجودات جان‌داری مانند شیر بر روی آنست، ایرادی ندارد؛ البته با این شرط که از آن به عنوان زیرانداز استفاده شود .

در رابطه با تصاویری که بچه‌ها با آن‌ها بازی می‌کنند نیز رخصت وجود دارد و مانع از ورود فرشتگان به خانه نیستند؛ زیرا ام‌المومنین عایشه‌ی صدیقه& عروسکی داشت که با آن بازی می‌کرد و پیامبر او را از این کار باز نداشت؛ البته شایسته است که از عروسک‌های امروزی که با کیفیتی بالا ساخته می‌شوند، پرهیز گردد؛ زیرا بیمِ آن می‌رود که استفاده از چنین عروسک‌هایی، در ممنوعیت مذکور داخل باشد.

بر کسی که تصویر یا مجسمه‌ای می‌بیند، واجب است که آن‌را از میان ببرد؛ زیرا علی به ابوالهیاج اسدی فرمود: «آیا تو را به مأموریتی بفرستم که رسول‌الله مرا به انجامِ آن دستور داد؟ هر تصویری که دیدی، از میان ببر و هر قبر مرتفع و بلندی را با خاک یک‌سان کن». منظور از قبر مرتفع و بلند، قبری‌ست که با ارتفاعش از زمین یا با چیزهایی که بر سرِ آن نصب می‌کنند، از سایر قبرها متمایز می‌باشد؛ چنان‌که امروزه استفاده از سنگ قبر رواج پیدا کرده است و حتی بر روی آن، آیاتی از قرآن کریم را می‌نویسند؛ این کار، روا نیست و کسی که چنین قبری می‌بیند، باید به‌پیروی از فرمان پیامبر و به‌تأسی از علی مرتضی پیرامون قبر را بکَنَد و آن را تا حدّ امکان پایین بیاورد تا آیات نوشته‌شده بر روی سنگ، در زیر خاک قرار گیرد و بدین‌سان، هم ارتفاع قبر از میان برود و هم آیات قرآن، از بی‌حرمتی مصون بمانند؛ زیرا بزرگ‌ترین بلا که شرک است، از تعظیم قبرها برمی‌خیزد.

\*\*\*

306- باب: حرام بودن نگه داشتن سگ، مگر برای شکار یا نگه‌بانیِ گلّه یا زراعت

1697- عن ابن عمرَ$ قالَ: سَمِعتُ رسُولَ اللهِ يقولُ: «مَنِ اقْتَنَى كَلْباً إلاَّ كَلْبَ صَيْدٍ أوْ مَاشِيَةٍ فَإنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ أجْرِهِ كُلَّ يَومٍ قِيرَاطَانِ». [متفق عليه]([[290]](#footnote-290))

وفي روايةٍ: «قِيرَاطٌ».

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه سگی نگه دارَد، روزانه دو قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود؛ مگر آن‌که سگ شکار یا سگِ گلّه باشد».

و در روایتی دیگر آمده است: «روزانه یک قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود».

1698- وعن أبي هريرةَ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «مَنْ أمْسَكَ كَلْباً، فَإنَّهُ ينْقُصُ كُلَّ يَومٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إلاَّ كَلْبَ حَرْثٍ أوْ مَاشِيَةٍ». [متفق عليه]([[291]](#footnote-291))

وفي روايةٍ لِمسلمٍ: «مَنْ اقْتَنَى كَلْباً لَيْسَ بِكَلْبِ صَيْدٍ، وَلا مَاشِيَةٍ وَلا أرْضٍ، فَإنَّهُ يَنْقُصُ مِنْ أجْرِهِ قِيرَاطَانِ كُلَّ يَوْمٍ ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه سگی نگه دارَد، روزانه یک قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود؛ مگر سگی که برای نگه‌بانی زراعت یا گلّه باشد».

در روایتی از مسلم آمده است: «هرکه سگی نگه دارَد که سگِ شکار یا برای نگه‌بانیِ گلّه یا زمین کشاورزی نباشد، روزانه دو قیراط از پاداش اعمالش کاسته می‌شود».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: حرام بودن نگه‌داشتن سگ، مگر برای شکار یا نگه‌بانیِ گلّه یا زراعت».

سگ، نژاد و رنگ‌های گوناگونی دارد؛ اما به‌طور ویژه از نگه داشتن سگِ سیاه منع شده است؛ زیرا سگِ سیاه از همه بدتر است؛ حتی به‌فرموده‌ی پیامبر اگر از جلوی نمازگزار عبور کند یا از فاصله‌ی میان نمازگزار و سُتره‌اش رد شود، نمازش باطل می شود و باید آن را از ابتدا بخواند؛ از این‌رو از پیامبر پرسیدند: مگر سگ سیاه چه تفاوتی با سگ‌های دیگر دارد؟ فرمود: «الْكَلْبُ الأَسْوَدُ شَيْطَانٌ»؛([[292]](#footnote-292)) یعنی: «سگِ سیاه، شیطان است». بیش‌تر علما بر این باورند که سگ سیاه نمی‌تواند سگ شکار باشد و شکارش، جایز نیست؛ یعنی اگر سگِ سیاهی، دست‌آموز باشد و چیزی شکار کند، شکارش حلال نیست؛ همان‌گونه که شکارِ کافران، جز یهود و نصارا، حلال نمی‌باشد؛ البته شکارِ سایر سگ‌ها بنا بر شروطی که علما ذکر کرده‌اند، حلال است و اگر سگی غیر از سگ سیاه، مثلاً سگِ زرد از جلوی نمازگزار عبور کند، نمازِ انسان باطل نمی‌شود.

اما نگه داشتن سگ، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به شمار می‌آید؛ زیرا در حدیث تصریح شده است که نگه‌داشتن سگ، باعث می‌شود که روزانه دو قیراط از پاداش اعمال انسان کسر گردد؛ البته نگه داشتن برخی از سگ‌ها از این وعید مستثناست. حد و اندازه‌ی هر قیراط در حدیثی دیگر بیان شده است؛ چنان‌که پیامبر فرمود: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إيماناً وَاحْتِسَاباً، وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيُفرَغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإنَّهُ يَرْجعُ مِنَ الأَجْرِ بِقيراطَيْنِ كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ»؛([[293]](#footnote-293)) یعنی: «هرکس از روی ایمان و به نیت پاداش، در تشییع جنازه‌ی مسلمانی شرکت کند و تا پایان نماز جنازه و خاک‌سپاریِ وی حاضر باشد، با دو قیراط پاداش باز می‌گردد که هر قیراط، مانندِ کوهِ احد است». لذا کسی که سگ نگه می‌دارد- اگر سگِ شکار، یا سگِ گلّه یا برای نگه‌بانی زمین کشاورزی نباشد- روزانه از پاداش اعمالش به اندازه‌ی یک یا دو کوهِ اُحُد کاسته می‌شود و این، بدین معناست که نگه‌داشتن سگ، گناه بزرگی‌ست. همان‌گونه که در حدیث آمده است و پیش‌تر نیز بیان شد، نگه داشتن سگِ شکار، سگ گلّه و سگ نگه‌بانی از زمین کشاورزی، جایز است؛ هم‌چنین جایز است که انسان برای نگه‌بانی از املاک و وسایل خود که در جایی که دورافتاده هستند، از سگ استفاده کند.

این، از حکمت الله می‌باشد که افراد بدطینت و ناپاک با هم‌نوع خود اُنس می‌گیرند و افراد پاک‌سرشت با هم‌نوع خویش؛ و چه خوب گفته‌اند که:

کند هم‌جنس با هم‌جنس پرواز کبـوتـر با کبـوتر، باز بـا بـاز

از این‌رو کافران را می‌بینیم که از نحله‌های مختلف، علاقه‌ی عجیبی به داشتنِ سگ دارند؛ حتی گاه دیده می‌شود که سگ را بر خود ترجیح می‌دهند و گوشت خوب و مرغوب را پیشِ سگ می‌گذارند تا بخورد و خودشان از گوشت نامرغوب تغذیه می‌کنند! یک کافر آن‌قدر به سگ خود علاقه دارد که روزانه او را در وان حمام می‌شوید و از انواع صابون و تمیزکننده‌ها استفاده می‌کند تا سگش را تمیز نماید؛ اما چه فایده که سگ، نجس‌العین است و با این چیزها پاک نمی‌شود. کفار به کارهای شیطانی، علاقه‌ی فراوانی دارند؛ به امر شیطان است که هرگونه بزهی از آنان سر می‌زند و انواع فسادها را مرتکب می‌شوند و به کفر و ضلالت روی می‌آورند و به بردگیِ شیطان تن می‌دهند و از امیال نفسانی خویش پیروی می‌کنند و بدین‌سان با انواع آلودگی‌ها، اُنس دارند. از الله متعال می‌خواهیم که ما و آنان را در مسیر هدایت قرار دهد.

خلاصه این‌که نگه‌داشتن سگ بدون ضرورت یا سبب شرعی، یکی از گناهان بزرگ است و نجاست سگ، پلیدترین نوع نجاست می‌باشد؛ لذا اگر یک سگ ظرفی را بلیسد، واجب است که آن ظرف را هفت بار بشویند و در یکی از مراحل شستشو، از خاک استفاده کنند؛ در صورتی که سایر نجاست‌ها به‌گونه‌ای‌ست که اگر اثرش از میان برود، محل نجاست، پاک است؛ اما نجاست سگ فقط با روشی که بیان شد، از میان می‌رود.

307- باب: کراهت بستن زنگوله در گردن چارپایان و کراهت همراه داشتن سگ و زنگ در سفر

1699- عن أبي هريرةَ قالَ: قالَ رسولُ الله: «لا تَصْحَبُ المَلاَئِكَةُ رُفْقَةً فِيهَا كَلْبٌ أوْ جَرَسٌ». [روايت مسلم]([[294]](#footnote-294))

**ترجمه:** ابوهریره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «فرشتگان با کاروانی که در آن سگ یا زنگ است، همراه نمی‌شوند».

1700- وعنه أنَّ النَّبِيَّ قالَ: «الجَرَسُ مِن مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ». [روايت ابوداود با اِسناد صحیحی که مطابق شرط مسلم است.]([[295]](#footnote-295))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «زنگ، از آوازهای شیطان است».

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی کراهت بستن زنگوله به گردن چارپایان و نیز کراهت همراه داشتن سگ و زنگ در سفر، گشوده و سپس حدیثی از ابوهریره در این‌باره ذکر کرده است. زنگوله، همان زنگی‌ست که در گردن دام‌ها می‌بندند و در نتیجه‌ی حرکت و جابه‌جا شدن حیوان، صدای خاصّی دارد که در حقیقت، نوعی موسیقی‌ست و موسیقی، حرام می‌باشد؛ از این‌رو پیامبر از استفاده از زنگ و زنگوله نهی نموده و خبر داده است که «فرشتگان با کاروانی که در آن سگ یا زنگ است، همراه نمی‌شوند».

دلیل ممنوعیت به همراه داشتن سگ نیز روشن است؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، فرشتگان به خانه‌ای که در آن سگ باشد، وارد نمی‌شوند که البته سگ شکار، سگ گلّه و سگِ نگه‌بانی مستثناست. گفتنی‌ست زنگِ هشدارِ ساعت‌ها و امثال آن، در این نهی داخل نیست؛ زیرا فقط در وقتِ مشخصی که تنظیم شده است، زنگ می‌زند و مانند زنگوله نیست که بر گردن چارپا بسته شود.

زنگِ دربِ منازل نیز ایرادی ندارد و در این نهی، داخل نمی‌باشد و آن‌قدر طولانی و پیوسته نیست که مانندِ صدای زنگوله، طرب‌انگیز باشد یا به‌صورت موسیقی درآید.

برخی از افراد، روی بوق انتظار تلفن خود، موسیقی می‌گذارند؛ یعنی وقتی با تلفن آن‌ها تماس می‌گیرید، در هنگام انتظار، صدای آواز و موسیقی می‌شنوید؛ این، حرام است. البته تماس‌گیرنده‌ای که راه دیگری برای تماس ندارد، معذور است و گناهی بر او نیست؛ ولی شایسته است که صاحب تلفن را نصیحت کند و به او یادآوری نماید که این کار، روا نیست.

هم‌چنین نصب قرائت قرآن بر روی انتظار تلفن، ناجایز و بی‌احترامی به قرآن کریم است؛ زیرا قرآن برای این نازل نشده که از آن به‌عنوان بوق انتظار مکالمه استفاده شود؛ بلکه برای اصلاح دل‌ها و کردار ما نازل شده است. هم‌چنین چه‌بسا تماس‌گیرنده به آیاتی که می‌شنود، اهمیت ندهد یا حتی شنیدن آیات الهی برایش سنگین باشد یا کسی که تماس می‌گیرد، مسلمان نباشد و گمان کند که آن‌چه می‌شنود، یک ترانه است؛ لذا به کسانی که تلاوت‌ها و صداهای قرآنی را به عنوان آهنگ انتظار مکالمه بر روی تلفن خود نصب می‌کنند، می‌گوییم: از الله بترسید و بدانید که شرافت کلام الهی بیش از آنست که از آن استفاده‌ی ابزاری شود.

گفتنی‌ست: استفاده از احادیث کوتاه و حکمت‌های نبوی و دیگر سخنان حکمت‌آمیز در تلفن به‌جای آهنگ انتظار مکالمه ایرادی ندارد.

\*\*\*

308- باب: کراهت سوار شدن بر شتری که نجاست می‌خورَد؛ و چون علف پاکی خورد و گوشتش پاک شد، کراهت از میان می‌رود

1701- عن ابن عمرَ$ قالَ: نَهَى رسُولُ اللهِ عَنِ الجَلالَةِ في الإبِلِ أنْ يُرْكَبَ عَلَيْهَا. [روايت ابوداود با اِسناد صحیح]([[296]](#footnote-296))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‌گوید: رسول‌الله از سوار شدن بر شترِ نجاست‌خوار نهی فرمود.

**شرح**

مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر از سوار شدن بر شترِ نجاست‌خوار نهی فرمود؛ گفتنی‌ست که از خوردن گوشتِ حیوانی که نجاست می‌خورَد، نهی شده است؛ لذا خوردن گوشت مرغی که نجاست می‌خورَد، مکروه می‌باشد؛ با این توضیح که برخی از علما، آن را مکروه تنزیهی دانسته‌اند و شماری دیگر گفته‌اند: مکروه تحریمی‌ست.

گفتنی‌ست: اگر حیوانی هم غذای پاک بخورد و هم از نجاست تغذیه کند، ولی تغذیه‌اش با علف یا غذای پاک بیش از نجاستی‌ست که می‌خورد، در این صورت حیوانِ نجاست‌خوار به‌شمار نمی‌آید. کراهت سوار شدن بر حیوان نجاست‌خوار، کراهت تنزیهی‌ست و درباره‌ی گوشت آن، علما اختلاف نظر دارند که مکروه تنزیهی‌ست یا تحریمی؛ اما اگر غذای غالبش، علف و غذای پاک باشد، هیچ کراهتی در آن نیست.

\*\*\*

309- باب: نهی از انداختن آب دهان در مسجد، و امر به پاک کردن مسجد از آلودگی‌ها

1702- عن أنسٍ أنَّ رسولَ اللهِ قالَ: «البُصاقُ فِي المَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا». [متفق عليه]([[297]](#footnote-297))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناهی‌ست که کفاره‌‌اش، دفن آن در زیر خاک- یا پاک کردن آن با شستن و امثالِ آن- است».

1703- وعن عائشةَ& أنَّ رسولَ اللهِ رَأَى في جِدَارِ القِبْلَةِ مُخَاطاً، أَوْ بُزَاقاً، أَوْ نُخَامَةً، فَحَكَّهُ. [متفق عليه]([[298]](#footnote-298))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: رسول‌الله در دیوار قبله‌ی مسجد، آب بینی یا آب دهان یا بلغم دید و آن را پاک کرد.

1704- وعن أنسٍ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «إنَّ هذِهِ المَسَاجِدَ لا تَصْلُحُ لِشَيءٍ مِنْ هَذَا البَوْلِ وَلا القَذَرِ، إنَّمَا هي لِذِكْرِ اللهِ تَعَالَى، وَقِراءةِ القُرْآنِ» أَوْ كَمَا قَالَ رسُولُ اللهِ. [روايت مسلم]([[299]](#footnote-299))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چيزهايي مانند ادرار و نجاست شايسته‌ی اين مساجد نيست؛ بلكه اين مساجد براي ذكر الله متعال و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». يا سخنی به همین مفهوم فرمود.

**شرح**

مولف/ در این باب به وجوب پاک کردن مسجد از هرگونه آلودگی از قبیل: آب دهان و بینی وامثال آن پرداخته و سپس حدیثی بدین مضمون آورده است که انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناهی‌ست که کفاره‌‌اش، دفن آن در زیر خاک- یا پاک کردن آن با شستن و امثالِ آن- است». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که انداختن آب دهان و بینی در مسجد، حرام است؛ به دو سبب:

**نخست:** این‌که سبب اذیت و آزار سایر نمازگزاران می‌باشد.

**دوم:** اهانت و بی‌احترامی به خانه‌ی خداست؛ در صورتی که الله به ارج نهادن به مساجد امر فرموده است.

بنابراین انداختن آب دهان و بینی در مسجد، جایز نیست؛ و اگر کسی مرتکب چنین عملی شد، کفاره‌اش این است که آن را زیر خاک دفن کند یا پاکش نماید. عایشه& می‌گوید: «رسول‌الله در دیوار قبله‌ی مسجد، آب بینی یا آب دهان یا بلغم دید و آن را پاک کرد»؛ اما امروزه که مساجد ما فرش دارند، باید چنین آلودگی‌هایی را با دستمال، پاک کنیم و در صورت نیاز، با آب بشوییم. در هر حال انداختن آب دهان و بینی در مسجد، حرام می‌باشد و اگر کسی مرتکب چنین عملی شد، کفاره‌اش همان است که بیان شد.

در روایتی آمده است: صحرانشیني وارد مسجد شد، به گوشه‌ای از مسجد رفت و ادرار کرد. مردم تصمیم گرفتند با او برخورد کنند؛ اما رسول‌الله آن‌ها را نهی کرد و فرمود: «او را به حالِ خود رها کنید»؛ یعنی بگذارید کارش را بکند. و افزود: «یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید؛ زیرا شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت». وقتی صحرانشین کارش را تمام کرد، دلوی آب در محل ادرارش ریختند تا پاک شود. سپس رسول‌الله آن صحرانشین را صدا زد و به او فرمود: «چيزهايي مانند ادرار و نجاست شايسته‌ی اين مساجد نيست؛ بلكه اين مساجد براي ذكر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». لذا بر هر مومنی واجب است که احترام خانه‌های الله را حفظ کند و در آن، آب دهان و بینی نیندازد و صدابلندی نکند؛ بلکه آداب مربوط به مسجد را رعایت نماید؛ زیرا مسجد، خانه‌ی خدا و محل حضور فرشتگان است.

\*\*\*

310- باب: کراهت دعوا و درگیری در مسجد و بلند کردن صدا در آن و اعلامِ نشانیِ گم‌شده برای یافتنِ آن و نیز کراهت خرید و فروش و اجاره و سایر معاملات

1705- وعن أَبي هريرة أنَّه سَمِعَ رسُولَ اللهِ يَقُولُ: «مَنْ سَمِعَ رَجُلاً يَنْشُدُ ضَالَّةً في المَسْجِدِ فَلْيَقُلْ: لا رَدَّها اللهُ عَلَيْكَ، فإنَّ المَسَاجِدَ لَمْ تُبْنَ لِهذَا». [روايت مسلم]([[300]](#footnote-300))

**ترجمه:** از ابوهريره روايت است كه از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «هرکه از کسی شنید که در مسجد، گم‌شده‌ای را اعلام می‌کند، بگوید: الله آن را به تو برنگرداند؛ زیرا مساجد برای این ساخته نشده‌اند».

1706- وعنه أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «إِذَا رَأيْتُمْ مَنْ يَبِيعُ أَوْ يَبْتَاعُ في المَسْجِدِ، فَقُولُوا: لا أرْبَحَ اللهُ تِجَارَتَكَ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ مَنْ يَنْشُدُ ضَالَّةً فَقُولُوا: لا رَدَّهَا الله عَلَيْكَ». [ترمذي روايتش كرده و گفته است: حدیثي حسن می‌باشد.]([[301]](#footnote-301))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه دیدید که کسی در مسجد چیزی می‌فروشد یا می‌خَرَد، بگویید: الله در تجارت تو سود ندهد؛ و هرگاه دیدید که کسی در مسجد گم‌شده‌ای را اعلام می‌کند، بگویید: الله آن را به تو برنگرداند».

1707- وعن بُريَدَةَ أنَّ رَجُلاً نَشَدَ في المَسْجِدِ فَقَالَ: مَنْ دَعَا إِلَى الجَمَلِ الأَحْمَرِ؟ فَقَالَ رسولُ اللهِ: «لا وَجَدْتَ؛ إنَّمَا بُنِيَتِ المََسَاجِدُ لِمَا بُنِيَتْ لَهُ». [روايت مسلم]([[302]](#footnote-302))

**ترجمه:** بريده مي‌گوید: مردی در مسجد اعلام کرد که آیا کسی شترِ سرخِ مرا ندیده است؟ رسول‌الله فرمود: «آن را نیابی؛ همانا مساجد فقط برای همان هدفی بنا شده که برای آن ساخته شده‌اند».

1708- وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدِّهِ أنَّ رسولَ اللهِ نَهَى عَن الشِّراءِ والبَيْعِ فِي المَسْجِدِ، وَأنْ تُنْشَدَ فِيهِ ضَالَّةٌ؛ أَوْ يُنْشَدَ فِيهِ شِعْرٌ. [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[303]](#footnote-303))

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب از پدرش از پدربزرگش روایت است که رسول‌الله از خرید و فروش در مسجد و از اعلام گم‌شده در آن، و نیز از این‌که در مسجد شعر بخوانند، نهی فرمود.

1709- وعن السِّائبِ بن يزيدَ الصَّحابِيِّ قَالَ: كُنْتُ في المَسْجِدِ فَحَصَبَنِي رَجُلٌ، فَنَظَرْتُ فَإذَا عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ فَقَالَ : اذْهَبْ فَأتِنِي بِهذَينِ، فَجِئْتُهُ بِهِمَا، فَقَالَ: مِنْ أيْنَ أَنْتُمَا؟ فَقَالا: مِنْ أهْلِ الطَّائِفِ، فَقَالَ : لَوْ كُنْتُمَا مِنْ أهْلِ البَلَدِ، لأَوْجَعْتُكُمَا، تَرْفَعَانِ أصْوَاتَكُمَا في مَسْجِدِ رَسُولِ الله! [روايت بخاري]([[304]](#footnote-304))

**ترجمه:** سائب بن یزید صحابی می‌گوید: در مسجد بودم که کسی سنگ‌ریزه‌ای به سوی من انداخت؛ و چون نگاه کردم، دیدم که عمر بن خطاب می‌باشد. فرمود: برو و آن دو نفر را نزدم بیاور. آن دو را نزد عمر آوردم. از آن‌ها پرسید: شما اهل کجا هستید؟ گفتند: اهل طائفیم. فرمود: اگر از اهالی این‌جا بودید، شما را تنبیه می‌کردم؛ صدایتان را در مسجد پیامبر بلند می‌کنید!

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی کراهت صدابلندی در مسجد و اعلامِ گم‌شده در آن و نیز کراهت خرید و فروش در آن گشوده است.

الله متعال، مساجد را در کنار نام خود ذکر فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَآ﴾

[البقرة: ١١٤]

و کیست ستم‌کارتر از کسی است که از بردن نامِ الله (و عبادتش) در مساجدِ الله جلوگیری می­کند و در خراب کردن آن‌ها می‌کوشد؟

پیامبر اکرم نیز واژه‌ی مسجد را در کنارِ نام الله ذکر کرده است و این، بیان‌گر اهمیت و شرافت مساجد می‌باشد؛ چنان‌که فرموده است: «لاَ تَمْنَعُوا إِمَاءَ الله مَسَاجِدَ اللهِ»؛([[305]](#footnote-305)) یعنی: «کنیزان الله (زنان) را از رفتن به مساجدِ الله منع نکنید». الله متعال می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ [النور : ٣٦، ٣٧]

(این چراغ و نورش) در خانه‌هایی(ست) که الله اجازه داده ارج داده شوند و نامش در آن‌ها، بامداد و شامگاه یاد گردد. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد الله باز نمی‌دارد.

بنابراین مساجد، شرافت و احترام ویژه‌ای دارند؛ از این‌رو برای جُنُب روا نیست که بدون وضو در مسجد بماند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ جُنُبٌ»؛([[306]](#footnote-306)) یعنی: «فرشتگان به خانه‌ای که در آن شخصِ جُنُبی باشد، وارد نمی‌شوند». مسجد نیز از این مستثنا نیست؛ یعنی اگر جُنُبی در مسجد باشد، فرشتگان وارد مسجد نمی‌شوند یا اگر وارد شوند، اذیت می‌گردند؛ از این‌رو فردِ جُنُب نباید در مسجد بماند یا وارد مسجد شود؛ مگر آن‌که وضو بگیرد؛ زیرا صحابه# در مسجد می‌خوابیدند و چه‌بسا فردی از آنان جُنُب می‌شد و از مسجد بیرون می‌رفت و سپس وضو می‌گرفت و به مسجد باز می‌گشت؛ و پیامبر نیز این عمل را تأیید فرمود.

یکی از آداب مسجد، این است که انسان هنگام ورود به مسجد، پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند؛ هر وقت که باشد؛ حتی هنگام طلوع یا غروب خورشید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «إِذَا دَخَلَ أحَدُكُمُ المَسْجِدَ، فَلا يَجْلِسْ حَتَّى يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ»؛([[307]](#footnote-307)) یعنی: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد، پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند». هم‌چنین پیامبر روز جمعه سخنرانی می‌کرد که شخصی، وارد مسجد شد و نشست. رسول‌الله از او پرسید: «آیا نماز خوانده‌ای؟» پاسخ داد: خیر. پیامبر فرمود: «قُم فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَتَجَوَّزْ فِيهِمَا»؛([[308]](#footnote-308)) یعنی: «برخیز و دو رکعت، نمازِ کوتاه بخوان». برخی از علما با استناد به این حدیث، تحیۀالمسجد را واجب دانسته‌اند؛ زیرا با این‌که گوش کردن به خطبه‌ی جمعه واجب است، پیامبر به آن مرد دستور داد که دو رکعت تحیۀالمسجد بخوانَد. لذا کسی که وارد مسجد می‌شود و بدون خواندن می‌نشیند، از پیامبر نافرمانی کرده است؛ چراکه پیامبر فرمود: «هرگاه یکی از شما وارد مسجد شد، پیش از نشستن دو رکعت نماز بخواند».

یکی از احکام مسجد، این است که خرید و فروش در آن، جایز نیست؛ چه معامله‌ی کوچکی باشد و چه معامله‌ی بزرگی. و چون معامله‌ی باطلی‌ست، کالای مورد معامله به خریدار تحویل نمی‌گردد و مبلغ معامله نیز به فروشنده داده نمی‌شود؛ بلکه بر خریدار و فروشنده واجب است که معامله را به هم بزنند؛ بدین‌سان که فروشنده، پول خریدار را پس دهد و خریدار، کالای فروشنده را برگرداند. مبادله‌ی پول در مسجد در صورتی‌که به‌قصدِ معامله یا خرید و فروش نباشد، ایرادی ندارد؛ مثلاً فقیری از شما درخواست کمک می‌کند و شما یک اسکناس پنج هزار تومانی دارید؛ ایرادی ندارد که این اسکناس را به او بدهید و چهار هزار تومان پس بگیرید.

آری؛ خرید و فروش در مسجد، حرام است و اگر کسی را دیدید که در مسجد داد و ستد می‌کند، به فرموده‌ی پیامبر به او بگویید: «الله در تجارت تو سودی ندهد»؛ یعنی برایش دعای ضرر و زیان ‌کنید؛ رسول‌الله در ادامه فرمود: «زیرا مساجد برای این ساخته نشده‌اند». احتمال می‌رود که این فرموده‌ی پیامبر از آن جهت باشد که انسان، این جمله را نیز به کسی که در مسجد خرید و فروش می‌کند، بگوید؛ و نیز احتمال می‌رود که پیامبر این عبارت را از آن جهت فرموده است که علت حُکم را بیان نماید؛ در این صورت نیازی به گفتنِ این عبارت به آن شخص نیست؛ مگر آن‌که گفتن این عبارت به او، باعث شود که با طیب خاطر، سخن شما را بپذیرد و از این بابت که برای تجارتش دعای بی‌برکتی و زیان کرده‌اید، ناراحت نشود؛ بلکه می‌توانید به او یادآوری کنید که مساجد برای نماز، کسب علم، تلاوت قرآن و ذکر الله متعال ساخته شده‌اند. بدین ترتیب برایش روشن می‌شود که بددعایی شما برای تجارتش از روی خیرخواهی بوده است. حتی می‌توانید برایش توضیح دهید که به‌پیروی از فرمان پیامبر چنین دعایی کرده‌اید؛ آری؛ به فرمان کسی که الله متعال به فرمان‌برداری‌اش دستور داده و اطاعت از او را به‌سان اطاعت از خویش قرار داده است:

﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ [التغابن : ١٢]

و از الله اطاعت کنید و فرمان‌بردار پیامبر باشید.

هم‌چنین اعلام گم‌شده در مسجد، روا نیست؛ لذا اگر کسی کیف پولش را گم کرد و حتی گمان غالبش این بود که آن را دزدیده‌اند، باز هم جایز نیست که در مسجد اعلام کند که کیف پولم را گم کرده‌ام؛ بلکه می‌تواند بیرون مسجد بایستد و از نمازگزاران بپرسد که آیا کیفش را ندیده‌اند؟

پیامبر فرموده است: و هرگاه دیدید که کسی در مسجد گم‌شده‌ای را اعلام می‌کند، بگویید: الله آن را به تو برنگرداند». باری مردی در مسجد اعلام کرد که آیا کسی شترِ سرخِ مرا ندیده است؟ رسول‌الله فرمود: «آن را نیابی»؛ زیرا مساجد برای این ساخته نشده‌اند. گفتنی‌ست: اگر کسی در مسجد چیزی مانند دسته‌کلید پیدا کرد، بنا بر دیدگاه برخی از علما ایرادی ندارد که در مسجد اعلام کند که دسته‌کلیدی پیدا کرده است؛ زیرا این، احسان و نیکی‌ست؛ اما برخی از علما این را هم مکروه دانسته‌اند؛ لذا اگر امکان یافتن صاحبش در بیرون از مسجد وجود داشت، بهتر است که از اعلام یافته‌اش در درون مسجد خودداری کند. در هر حال، بر ما واجب است که احترام مساجد را نگه داریم؛ باری امیرالمومنین، عمر بن خطاب در مسجدالنبی بود و دید که دو نفر صدایشان را بلند کرده‌اند؛ آن دو را به حضور خواست و از آنان پرسید: اهل کجا هستید؟ گفتند: اهل طائفیم. فرمود: اگر از اهالی این‌جا بودید، شما را تنبیه می‌کردم؛ صدایتان را در مسجد پیامبر بلند می‌کنید!

هم‌چنین از خواندن شعر و سرود در مساجد، نهی شده است؛ البته اشعار بیهوده‌ای که هیچ خیری در آن‌ها نیست؛ یعنی خواندن اشعار پرمحتوا که حاوی نکات شرعی و آموزنده‌ای‌ست، ایرادی ندارد؛ زیرا حسان بن ثابت در مسجد پیامبر شعر می‌خواند و پیامبر نیز گوش می‌داد. باری عمر بن خطاب حسان را از خواندن شعر در مسجد منع کرد. حسان گفت: من در مسجد، در حضور کسی که از شما بهتر بود- یعنی در حضور پیامبر- شعر می‌خواندم. لذا اگر شعری با مضمامین دینی و آموزشی باشد، مثلاً به اطاعت و فرمان‌برداری از الله و رسولش فرا بخواند یا به جهاد در راه الله تشویق کند، خواندن آن در مسجد اشکالی ندارد.

**نکته:** اگر کسی در مسجد خوابیده بود و محتلم شد، برای ماندن در مسجد کافی‌ست که وضو بگیرد؛ اما برای نماز، باید غُسل کند.

\*\*\*

311- باب: نهی از ورود به مسجد پس از خوردن سیر، پیاز، تره و دیگر خوراکی‌های بدبو، مگر به‌ضرورت

1710- عن ابن عمرَ$ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ أكَلَ مِنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ- يعني: الثُّومَ- فَلا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا». [متفق عليه]([[309]](#footnote-309))

وفي روايةٍ لمسلم: «مَساجِدَنا».

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه از این گیاه- یعنی سیر- خورد، نباید به مسجدمان بیاید».

و در روایتی از مسلم آمده است: «نباید به مساجدِ ما بیاید».

1711- وعن أنسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ فَلا يَقْرَبَنَّا، وَلا يُصَلِّيَنَّ مَعَنَا». [متفق عليه]([[310]](#footnote-310))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه از این گیاه- یعنی سیر- خورد، به ما نزدیک نشود و با ما نماز نخواند».

1712- وعن جابرٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ أكَلَ ثُوماً أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزلنا، أو فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا». [متفق عليه]([[311]](#footnote-311))

وفي روايةٍ لمسلمٍ: «مَنْ أكَلَ البَصَلَ، والثُّومَ، والكُرَّاثَ، فَلا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا، فَإنَّ المَلاَئِكَةَ تَتَأَذَّى مِمَّا يَتَأَذَّى مِنْهُ بَنُو آدَمَ».

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه سیر یا پیاز خورد، از ما یا از مسجدمان کناره بگیرد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «هرکه پیاز، سیر و تره خورد، به مسجدمان نزدیک نشود؛ زیرا از چیزی که انسان‌ها اذیت می‌شوند، فرشتگان نیز اذیت می‌گردند».

1713- وعن عمرَ بن الخَطّاب أنَّه خَطَبَ يومَ الجمْعَةِ فَقَالَ في خُطبَتِهِ: ثُمَّ إنَّكُمْ أيُّهَا النَّاسُ تَأكُلُونَ شَجَرتَيْنِ مَا أرَاهُمَا إِلاَّ خَبِيثَتَيْن: البَصَلَ ، وَالثُّومَ. لَقَدْ رَأَيْتُ رسولَ الله إِذَا وَجدَ ريحَهُمَا مِنَ الرَّجُلِ في المَسْجِدِ أَمَرَ بِهِ، فَأُخْرِجَ إِلَى البَقِيعِ، فَمَنْ أكَلَهُمَا، فَلْيُمِتْهُمَا طَبْخاً. [روايت مسلم]([[312]](#footnote-312))

**ترجمه:** از عمر بن خطاب روایت است که وی، روز جمعه سخنرانی کرد و در خطبه‌اش فرمود: ای مردم! شما دو گیاه می‌خورید که بوی بدی دارند: پیاز و سیر؛ من رسول‌الله را دیدم که وقتی بوی آن را از کسی می‌شنید، دستور می‌داد که او را از مسجد به سوی بقیع بیرون کنند؛ لذا کسی که می‌خواهد پیاز و سیر بخورد، باید بویشان را با پختن از میان ببرد.

**شرح**

بابی که مولف/ در این بخش از کتابش گشوده، درباره‌ی پاره‌ای از احکام و آداب مربوط به مسجد است؛ این باب درباره‌ی نهی از ورود به مسجد پس از خوردن سیر و پیاز و تره و دیگر خوراکی‌هایی‌ست که بوی بد دارند. سپس مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که عمر بن خطاب در خطبه‌ی جمعه به مردم فرمود: «ای مردم! شما پیاز و سیر می‌خورید که بوی بدی دارند؛ من، رسول‌الله را دیدم که وقتی بوی آن را از کسی می‌شنید، دستور می‌داد که او را از مسجد به سوی بقیع بیرون کنند»؛ یعنی اگرچه اخراجش از مسجد کافی بود، اما برای این‌که تنبیهش نمایند، او را تا بقیع، از مسجد دور می‌کردند. سپس عمر فاروق در ادامه فرمود: «کسی که می‌خواهد پیاز و سیر بخورد، باید بویشان را با پختن از میان ببرد». از این روایت چنین برداشت می‌شود که سیر و پیاز، حرام نیستند و برای انسان رواست که سیر و پیاز بخورد؛ اما کسی که سیر و پیاز خورد، نباید برای نماز جماعت یا حضور در کلاس درسی که در مسجد برگزار می‌شود، به درون مسجد برود؛ زیرا فرشتگان از بوی بد سیر و پیاز اذیت می‌شوند.

هم‌چنین علما گفته‌اند: کسی که دهانش بوی بد می‌دهد، نباید پیش از زدودن بوی بد، وارد مسجد شود؛ زیرا علت اذیت شدن فرشتگان است، به‌قوت خود باقی‌ست.

حال اگر کسی چیزی بخورد که بوی بد می‌دهد و سپس بویش رفع شود، آیا ورودش به مسجد رواست؟ می‌گوییم: آری؛ در صورتی‌که بوی دهانش به‌کلی از میان برود، ایرادی ندارد که شخص وارد مسجد شود؛ زیرا مدار حُکم بر وجود و عدم وجودِ علت است؛ اما آیا رواست که کسی بدین قصد که به مسجد نرود، سیر و پیاز بخورد؟ می‌گوییم: خیر؛ برای انسان روا نیست که خودش برای اسقاط واجبی چون نماز جماعت، زمینه‌سازی کند؛ ولی اگر اشتهای خوردن سیر و پیاز داشت، روشن است که خوردن سیر و پیاز، مباح می‌باشد؛ ولی تا زمانی که بویش نرفته است، نباید به مسجد نزدیک شود.

\*\*\*

312- باب: کراهت چمباتمه زدن در روز جمعه در حالی که امام خطبه می‌خواند؛ زیرا این حالت، خواب‌آور است و گوش دادن به خطبه از دست می‌رود و ترس باطل شدن وضوست

1714- عن مُعاذِ بن أنسٍ الجُهَنِيِّ أنَّ النَّبِيَّ نَهَى عَنِ الحِبْوَةِ يَومَ الجُمعَةِ وَالإمَامُ يَخْطُبُ. [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[313]](#footnote-313))

**ترجمه:** معاذ بن انس جُهَنی می‌گوید: پیامبر از چمباتمه زدن در روز جمعه، در حالی که امام سخنرانی می‌کند، منع فرمود.

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: کراهت چمباتمه زدن در روز جمعه در حالی که امام خطبه می‌خواند»؛ چمباتمه زدن، بدین معناست که انسان، ساق‌ها و زانوان خود را در بغل بگیرد و روی نشیمنگاه خود بنشیند؛ پیامبر از چمباتمه زدن در روز جمعه که امام خطبه می‌خواند، نهی فرموده است؛ زیرا:

1. این حالت، خواب‌آور است و گوش دادن به خطبه از دست می‌رود و ترس باطل شدن وضوست.
2. در آن زمان پوششِ مردم، بیش‌تر با ازار (لُنگ) و ردا (بالاپوش) بود؛ لذا بیم آن می‌رفت که وقتی کسی چمباتمه می‌زند، عورتش نمایان شود؛ اما اگر چنین ترسی وجود نداشته باشد، نهی نیز مرتفع می‌گردد؛ زیرا با رفع علت، نهی نیز برداشته می‌شود.

313- باب: کسی که قصد قربانی دارد، از این‌که در دهه‌ی نخست ذی‌الحجه و پیش از قربانی کردن، موها و ناخن‌هایش را بگیرد، نهی شده است

1715- عن أُمِّ سَلَمَةَ& قالَتْ: قَالَ رسولُ اللهِ: «مَنْ كَانَ لَهُ ذِبْحٌ يَذْبَحُهُ، فَإذَا أَهَلَّ هِلاَلُ ذِي الحِجَّةِ، فَلا يَأخُذَنَّ من شَعْرِهِ وَلا مِنْ أظْفَارِهِ شَيْئاً حَتَّى يُضَحِّيَ». [روايت مسلم]([[314]](#footnote-314))

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که حیوانِ قربانی دارد، پس از رؤیت هلال ماه ذی‌الحجه چیزی از موها و ناخن‌هایش را نگیرد تا این‌که قربانی کند».

**شرح**

در اين باب آمده است: «کسی که قصد قربانی دارد، از این‌که در دهه‌ی نخست ذی‌الحجه و پیش از قربانی کردن، موها و ناخن‌هایش را بگیرد، نهی شده است»؛ مولف/ در این‌باره حدیثی بدین مضمون آورده است که ام‌سلمه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که حیوانِ قربانی دارد، پس از رؤیت هلال ماه ذی‌الحجه چیزی از موها و ناخن‌هایش را نگیرد تا این‌که قربانی کند»؛ یعنی وقتی ماه ذی‌الحجه فرا رسید و شما قصد داشتید که از مال خویش، از طرف خود یا کسی دیگر قربانی کنید، نباید چیزی از موهای زاید و موهای سر و سبیل خود را بگیرید تا این‌که قربانی خود را انجام دهید. هم‌چنین نباید پیش از قربانی کردن، چیزی از ناخن‌های دست و پای خود را بگیرید. در روایتی غیر از مسلم، آمده است که چنین شخصی چیزی از موهای پوستش را نیز نباید بگیرد؛ گفتنی‌ست: این به سبب احترامِ قربانی‌ و بدین منظور است که آنان‌که در احرام حج نیستند، از بابت نگه داشتن موها، از اجر و ثوابِ آنان‌که در احرام هستند، برخوردار شوند؛ زیرا حج‌گزار پیش از رسیدن قربانی‌ها به قربان‌گاه، موهای سرش را نمی‌تراشد. لذا الله به لطف خویش برای آن دسته از بندگانش که توفیق حج و عمره نمی‌یابند، نصیبی از این اعمال ارزشمند قرار داده است.

314- باب: نهی از سوگند خوردن به هر مخلوقی مانند پیامبر، کعبه، فرشتگان، آسمان، نیاکان، زندگی، روح و...؛ و از سوگند خوردن به امانت، بیش از همه نهی شده است

1716- عَنِ ابن عمرَ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إنَّ الله تَعَالَى يَنْهَاكُمْ أنْ تَحْلِفُوا بِآبائِكُمْ، فَمَنْ كَانَ حَالِفاً، فَلْيَحْلِفْ بِاللهِ، أَوْ لِيَصْمُتْ». [متفق عليه]([[315]](#footnote-315))

وفي روايةٍ فِي الصحيح: «فَمَنْ كَانَ حَالِفاً فَلا يَحْلِفْ إِلاَّ بِاللهِ، أَوْ لِيَسْكُتْ».

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «همانا الله متعال شما را از این‌که به نامِ پدرانتان سوگند بخورید، نهی فرموده است؛ پس هرکه می‌خواهد سوگند بخورد، تنها به نامِ الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید».

در روایتی دیگر در صحیح، آمده است: «پس هرکه می‌خواهد سوگند بخورد، جز به نامِ الله سوگند نخورد یا سکوت کند».

1717- وعن عبد الرَّحمنِ بن سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «لا تَحْلِفُوا بِالطَّوَاغِي، وَلا بِآبَائِكُمْ». [روايت مسلم]([[316]](#footnote-316))

**ترجمه:** عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به بت‌ها و- معبودان باطل و نیز- به پدرانتان سوگند نخورید».

1718- وعن بُريدَةَ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِالأمَانَةِ فَلَيْسَ مِنَّا». [حدیث صحیحی‌ست كه ابوداود با اِسناد صحیح روایت کرده است.]([[317]](#footnote-317))

**ترجمه:** بريده مي‌‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس به امانت سوگند یاد کند، از ما نیست».([[318]](#footnote-318))

1719- وعنه قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ: إنِّي بَرِيءٌ مِنَ الإسْلاَمِ، فَإنْ كَانَ كَاذِباً، فَهُوَ كمَا قَالَ، وإنْ كَانَ صَادِقاً، فَلَنْ يَرْجِعَ إِلَى الإسْلاَمِ سَالِماً». [روايت ابوداود با اِسناد صحیح]([[319]](#footnote-319))

**ترجمه:** بریده می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه- به آیینی غیر از اسلام- سوگند یاد کند و بگوید: (اگر دروغ می‌گویم،) مسلمان نباشم، در صورتی که دروغ گفته باشد، بر همان آیینی‌ست گه گفته است و اگر راست گفته باشد، سالم به اسلام باز نمی‌گردد (و مسلمان کاملی نیست)».

1720- وعن ابن عمرَ$ أنَّهُ سَمِعَ رَجُلاً يقُولُ: لا وَالكَعْبَةِ، قَالَ ابنُ عُمَرَ: لا تَحْلِفْ بَغَيْرِ اللهِ، فَإنِّي سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يقولُ: «مَنْ حَلَفَ بِغَيرِ اللهِ، فقد كَفَرَ أَوْ أشْرَكَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[320]](#footnote-320))

**ترجمه:** شخصي نزد ابن‌عمر$ به كعبه قَسَم خورد؛ ابن‌عمر$ فرمود: به غیرالله سوگند نخور؛ من از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکه به غیرالله سوگند یاد کند، کفر یا شرک ورزیده است».

[نووی: برخی از علما عبارتِ "کفر یا شرک ورزیده است" را بدین‌گونه توضیح داده‌اند که سوگند خوردن به نام غیرالله، گناه بسیار بزرگی‌ست؛ یعنی این عبارت را بیان‌گر بزرگیِ این گناه قلمداد کرده‌اند؛ همان‌گونه که درباره‌ی ریا و خودنمایی نیز روایت شده است: «الرِّياءُ شِرْكٌ».([[321]](#footnote-321))]

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی نهی از قَسَم خوردن به مخلوق گشوده است؛ انسان زمانی قسم می‌خورد یا سوگند یاد می‌کند که می‌خواهد بر موضوع مهم یا بزرگی تأکید کند؛ از این‌رو به چیزی قسم می‌خورَد که آن‌را بزرگ می‌داند. بنابراین تنها ذاتی که به او سوگند یاد می‌شود، الله متعال است؛ یعنی فقط به اسما و صفات الله سوگند یاد می‌کنیم که می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ١٨٠]

و بهترین نام­ها از آنِ الله است.

و می‌فرماید:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱللَّهَ أَوِ ٱدۡعُواْ ٱلرَّحۡمَٰنَۖ أَيّٗا مَّا تَدۡعُواْ فَلَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾

[الإسراء: ١١٠]

بگو: الله را بخوانید یا رحمن را بخوانید؛ هر کدام را که بخوانید، (خوبست) به‌راستی که بهترین نام‌ها ازآنِ اوست.

لذا قَسَم خوردن به هر یک از اسما و صفات الله جایز است. حروف قَسَم عبارتند از: «واو»، «باء» و «تاء»؛ مثلاً می‌گویید: "والله" که فلان کار را خواهم کرد؛ یا با واژه‌های "تالله" و "بالله" قَسَم می‌خورید. یا می‌گویید: «به الله قسم که....».

قسم خوردن به نام غیرالله، شرک یا کفر است؛ گاه کفر اکبر یا شرک اکبر می‌باشد و گاه کفر اصغر یا شرک اصغر؛ اگر کسی که به غیرالله سوگند می‌خورد، آن‌چه را که به آن سوگند یاد کرده است، همانند الله سزاوارِ تعظیم می‌داند، مرتکب شرک اکبر شده است؛ اما اگر عظمتش را کم‌تر از عظمت الله بداند، شرک اصغر از او سر زده است؛ البته ناگفته نماند که شرک اصغر، مقدمه‌ی شرک اکبر است.

مردم در دوران جاهلیت به پدران و نیاکان خود سوگند یاد می‌کردند؛ پیامبر آنان را از این کار منع نمود و فرمود: « به پدرانتان سوگند نخورید»؛ و همین‌طور به برادران، رؤسا و بزرگانتان. قسم خوردن به پدران را از آن جهت به‌طور ویژه بیان فرمود که در آن زمان سوگند خوردن به پدران، رواج فراوانی داشت. پیامبر فرموده است: «هرکه می‌خواهد سوگند بخورد، تنها به نامِ الله سوگند یاد کند یا سکوت نماید».

هم‌چنین قسم خوردن به پیامبر که برترین و برگزیده‌ترین آفریده‌ی الهی‌ست، حرام است؛ یعنی اگر کسی بگوید: به نام محمدِ نبی قسم می‌خورم، کافر یا مشرک است؛ و همین‌طور کسی که به نام هر یک از فرشتگان مانند جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و نگه‌بان دوزخ (=مالک) قَسَم می‌خورد، کافر یا مشرک می‌باشد؛ البته پیش‌تر بیان کردیم که در چه صورت، مرتکب شرک اصغر شده و در چه صورت مرتکب شرک اکبر گردیده است.

گفتنی‌ست: قسم خوردن به هر یک از صفات الهی رواست؛ مثلاً جایز است که بگوید: به رحمت الله سوگند که چنین خواهم کرد؛ یا به حکمت الهی قسم که فلان کار را انجام خواهم داد.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که بریده می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه- به آیینی غیر از اسلام- سوگند یاد کند و بگوید: (اگر دروغ می‌گویم،) مسلمان نباشم، در صورتی که دروغ گفته باشد، بر همان آیینی‌ست گه گفته است و اگر راست گفته باشد، سالم به اسلام باز نمی‌گردد (و مسلمان کاملی نیست)»؛ مثلاً شخصی به دوستش می‌گوید: فلانی امروز از مسافرت برگشته و به خانه رسیده است. و دوستش قبول نمی‌کند و می‌گوید: خیر؛ هنوز برنگشته و به خانه نرسیده است. شخص اول برای تأکید بر سخن خویش می‌گوید: «یهودی باشم، اگر فلانی به خانه نرسیده باشد». اگر به‌دروغ چنین چیزی بگوید و مدعی شود که دوستشان به خانه رسیده است، این شخص، یهودی‌ست؛ و حتی اگر راست گفته باشد، به فرموده‌ی پیامبر اکرم، سالم به اسلام برنمی‌گردد.

خلاصه این‌که اگر می‌خواهید قَسَم بخورید، تنها به الله، یعنی به نام‌ها و صفات والایش سوگند یاد کنید یا سکوت نمایید و به غیرالله قسم نخورید. شاید کسی بگوید: مگر الله متعال به برخی از آفریده‌اهیش سوگند یاد نکرده است؟ مثلاً فرموده است:

﴿وَٱلضُّحَىٰ ١ وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ ٢ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ٣﴾ [الضحى: ١، ٣]

سوگند به روز (هنگام برآمدن آفتاب)، و سوگند به شب، هنگامی که آرام گیرد (و همه جا را بپوشاند)که پروردگارت، تو را رها نکرده و مورد خشم قرار نداده است.

هم‌چنین فرموده است:

﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا ١ وَٱلۡقَمَرِ إِذَا تَلَىٰهَا ٢ وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا ٣ وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰهَا ٤ وَٱلسَّمَآءِ وَمَا بَنَىٰهَا ٥ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا طَحَىٰهَا ٦ وَنَفۡسٖ وَمَا سَوَّىٰهَا ٧ فَأَلۡهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقۡوَىٰهَا ٨ قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾

[الشمس: ١، ١٠]

سوگند به خورشید و روشنایی آن؛ و سوگند به ماه، هنگامی که پس از خورشید، درآید؛ و سوگند به روز، هنگامی که خورشید را نمایان کند؛ و سوگند به شب، هنگامی که خورشید را بپوشاند؛ و سوگند به آسمان و ذاتی که آن را گستراند؛ و به زمین و به آن‌که آن را بگسترد. و سوگند به جان آدمی و ذاتی که آن را منظم و نیکو ساخت و به آن، نافرمانی و تقوایش را الهام کرد، به‌راستی کسی که آن را پاک بدارد، رستگار است. و کسی که آن را (با شرک و معصیت) بیالاید، زیان‌کار می‌باشد.

می‌گوییم: الله متعال هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و به هر یک از آفریده‌هایش که بخواهد، سوگند یاد می‌کند و هیچ چیز و هیچ‌کس جلودار او نیست؛ بلکه هر مخلوقی که الله به آن سوگند یاد کند، نشانه‌ی عظمت آن مخلوق است؛ چراکه بزرگی و عظمتِ هر آفریده‌ای، نشان از بزرگی و عظمت الله متعال است. البته اگر کسی بگوید: قسم به آیات الهی، باید ببینیم که منظورش از آیات الهی چیست؟ اگر منظورش، ماه و خورشید یا روز و شب و دیگر آفریده‌های الهی باشد، به غیرالله سوگند خورده و بدین‌سان مرتکب شرک یا کفر شده است؛ زیرا الله متعال، از آفریده‌هایش به‌عنوان آیات خویش یاد فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ﴾ [فصلت: ٣٧]

و از نشانه‌های او، شب و روز و خورشید و ماه است.

اما اگر منظور آن شخص از آیات الهی، قرآن کریم باشد، مرتکب شرک و کفر نشده است و سوگندش، هیچ ایرادی ندارد؛ زیرا قرآن کریم، کلام الهی‌ست و کلام الله متعال، جزو صفات اوست. لذا اگر کسی به آیات الهی سوگند یاد کند و منظورش قرآن کریم باشد، مرتکب عمل حرامی نشده است؛ اما اگر منظورش از آیات الهی، ماه و خورشید باشد، سوگندش ناروا و شرک یا کفر است.

\*\*\*

315- باب: وعید شدید بر سوگند دروغ

1721- عن ابن مسعودٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مَالِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِغَيرِ حَقِّهِ، لَقِيَ اللهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ». قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ مِصْدَاقَهُ مِنْ كِتَابِ الله: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ. [متفق عليه]([[322]](#footnote-322))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه- به‌دروغ- سوگند یاد کند تا مالِ مسلمانی را تصاحب نماید، الله را در حالی ملاقات می‌کند که از او خشمگین است». سپس رسول‌الله مصداقش را از کتاب‌الله برای ما خواند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٧٧﴾ [آل عمران: ٧٧]

کسانی که پیمان الاهی و سوگندهایشان را به بهای اندکی می­­فروشند، در آخرت بهره­­ای ندارند و الله با آنان سخن نمی­­گوید و روز رستاخیز به آن‌ها نظر نمی­­کند و عذاب دردناکی، (در پیش) دارند.

1722- وعن أَبي أُمَامةَ إِيَاسِ بنِ ثعْلَبَةَ الْحَارِثِيِّ أَنَّ رسولَ‌اللَّه قال: «مَنِ اقْتَطَعَ حَقَّ امْريءٍ مُسْلمٍ بيَمِينِهِ فَقدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَه النَّارَ، وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». فقال رَجُلٌ: وإِنْ كَانَ شَيْئاً يسِيراً يا رسولَ‌اللَّه؟ فقال: «وإِنْ قَضِيباً مِنْ أَرَاكٍ». [روایت مسلم]([[323]](#footnote-323))

**ترجمه:** ابوامامه، ایاس بن ثعلبه‌ی حارثی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که حق مسلمانی را با سوگند دروغ، تصاحب کند، الله، دوزخ را بر او واجب، و بهشت را بر او حرام می‌گرداند». مردی پرسید: ای رسول‌خدا! حتی اگر چیزِ اندکی باشد؟ فرمود: «اگرچه چوبِ مسواکی باشد».

1723- وعن عبد اللهِ بن عمرو بن العاصِ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «الكَبَائِرُ: الإشْرَاكُ بِاللهِ، وَعُقُوقُ الوَالِدَيْنِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، واليَمِينُ الغَمُوسُ». [روایت بخاري]([[324]](#footnote-324))

وفي روايةٍ لَهُ: أنَّ أعْرابِياً جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ: يا رسولَ اللهِ مَا الكَبَائِرُ؟ قَالَ: «الإشْرَاكُ بِاللهِ»؛ قَالَ: ثُمَّ مَاذا؟ قَالَ: «اليَمِينُ الغَمُوسُ»؛ قُلْتُ: وَمَا اليَمِينُ الغَمُوسُ؟ قَالَ: «الَّذِي يَقْتَطِعُ مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ»؛ يعني بِيَمِينٍ هُوَ فِيهَا كَاذِبٌ.

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «گناهان کبیره، عبارتند از: شرک به الله، نافرمانی پدر و مادر، قتل نفس، و سوگند دروغ (که صاحبش را در گناه و دوزخ، غوطه‌ور می‌گرداند)».

و در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «بادیه‌نشینی نزد پیامبر آمد و پرسید: ای رسول‌خدا! گناهان کبیره کدامند؟ فرمود: «شرک به الله». عرض کرد: سپس چه چیزی؟ فرمود: «سوگند غموس (که صاحبش را در گناه و دوزخ غوطه‌ور می‌گرداند)». گفتم: سوگند غموس چیست؟ فرمود: «سوگند دروغی که انسان با آن، مال مسلمانی را تصاحب کند».

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن سوگند دروغ گشوده است؛ به‌ویژه سوگندی که انسان، با آن مالِ مسلمانی را تصاحب می‌کند؛ زیرا بر انسان واجب است که وقتی به نام الله قسم می‌خورد، راست‌گو باشد؛ چه درباره‌ی خودش سوگند یاد کند و چه سوگند مربوط به کسی دیگر باشد. لذا اگر سوگند دروغ بخورد تا مالِ مسلمانی را تصاحب کند، روز قیامت به خشم الهی گرفتار می‌شود. به‌عنوان مثال: کسی ادعا می‌کند و می‌گوید: من به فلانی صدهزار تومان داده‌ام؛ اما آن شخص انکار کرده، می‌گوید: این‌طور نیست. مدعی هم هیچ دلیلی ندارد؛ قاضی به خوانده یا انکارکننده می‌گوید: تو قسم بخور که فلانی این مبلغ را به تو نداده است؛ زیرا ارائه‌ی دلیل با مدعی (خواهان) است و سوگند، با مدعی علیه (خوانده) می‌باشد. حال اگر خوانده، به‌دروغ سوگند یاد کند و بگوید که فلانی، یعنی خواهان چیزی نزدم ندارد، سزاوار خشم و غضب الهی می‌گردد و الله متعال، بهشت را بر او حرام و او را وارد دوزخ می‌گرداند؛ از پیامبر سؤال شد: «حتی اگر مالی که شخص با سوگند دروغ تصاحب کرده است، چیز اندکی باشد، چه؟» فرمود: «اگرچه چوبِ مسواکی باشد»، باز هم کسی که به‌دروغ قسم خورده است، سزاوار خشم و غصب پروردگار می‌گردد؛ اما اگر کسی در رابطه با خوش سوگند دروغ یاد کند، اگرچه گنه‌کار است، اما مشمول این وعید شدید نیست و از آن جهت که هم دروغ گفته است و هم به‌دروغ به‌نام الله سوگند یاد کرده ، مرتکب گناه بزرگی شده است؛ لذا بر هر مسلمان واجب است که به‌احترام الله زیاد قسم نخورد و اگر می‌خواست سوگند یاد کند، راست بگوید تا گنه‌کار نشود.

\*\*\*

316- باب: اگر کسی سوگند یاد کند و سپس خلافِ سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آن‌چه بهتر است، عمل نماید و به‌خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد

1724- عن عبد الرحمن بن سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ لي رَسُولُ اللهِ: «...وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأيْتَ غَيْرَهَا خَيْراً مِنْهَا، فَأتِ الَّذِي هُوَ خَيرٌ وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ». [متفقٌ عليه]([[325]](#footnote-325))

**ترجمه:** عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «...و هرگاه بر انجامِ کاری سوگند خوردی و سپس خلافِ آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفّاره‌ی سوگندت را ادا کن».

1725- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمينٍ، فَرَأى غَيْرَهَا خَيْراً مِنْهَا، فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِينِهِ، وَلْيَفْعَلِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». [روايت مسلم]([[326]](#footnote-326))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه بر انجامِ کاری سوگند یاد کند و سپس خلافِ آن را بهتر ببیند، کفاره‌ی سوگندش را ادا نماید و همان کارِ بهتر را انجام دهد».

1726- وعن أَبي موسى أنَّ رسولَ اللهِ قَالَ: «إنِّي واللهِ إنْ شاءَ اللهُ لا أحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، ثُمَّ أَرَى خَيراً مِنْهَا إِلاَّ كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي، وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». [متفقٌ عليه]([[327]](#footnote-327))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به الله سوگند، اگر خواست الله باشد که من بر انجام کاری قسم بخورم و سپس خلاف آن را بهتر ببینم، کفاره‌ی سوگندم را ادا می‌کنم و همان کارِ بهتر را انجام می‌دهم».

1727- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ : «لأَنْ يَلَجَّ أَحَدُكُمْ في يَمِينِهِ فِي أهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى مِنْ أنْ يُعْطِي كَفَّارَتَهُ الَّتي فَرَضَ اللهُ عَلَيْهِ». [متفقٌ عليه]([[328]](#footnote-328))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر یکی از شما در رابطه با خانواده‌اش سوگندی یاد کند- که به زیان آن‌هاست و حاضر نشود که سوگندش را بشکند، بدان جهت که نام الله را دست‌آویز سوگندش قرار داده- گناهش در نزد الله متعال بیش از آنست که کفاره‌ی سوگندش را که الله بر او فرض کرده است، ادا کند».([[329]](#footnote-329))

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «اگر کسی سوگند یاد کند و سپس خلافِ سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آن‌چه بهتر است، عمل نماید و به‌خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد»؛ زیرا هنگامی که انسان بر انجام کاری سوگند یاد می‌کند، بهتر است که به سوگند خویش پای‌بند باشد و آن را نشکند؛ اما اگر بر ترک یک واجب شرعی قَسَم بخورد، بر او واجب است که سوگند خویش را بشکند و کفاره بدهد؛ مثلاً پدری به فرزند خویش می‌گوید: برو و نمازت را با جماعت بخوان؛ اما پسرش از روی لج‌بازی می‌گوید: «به خدا قسم که امروز نمازم را با جماعت نمی‌خوانم». این، حرام است؛ زیرا نماز جماعت، واجب می‌باشد و کسی که چنین سوگندی یاد می‌کند، باید سوگندش را بشکند، یعنی نمازش را با جماعت بخواند و کفاره بدهد. هم‌چنین حرام است که کسی بنا بر سوءتفاهمی که میان او و پسرعمویش پیش آمده، بگوید: قسم به الله که با پسرعمویم سخن نخواهم گفت. مثالِ دیگری عرض می‌کنم: اگر پدری به فرزندش بگوید: برخیز و سنت ظهر را بخوان؛ اما فرزند از روی لج‌بازی بگوید: به الله سوگند که امروز سنت ظهر را نمی‌خوانم، شکستنِ سوگند بر او واجب نیست؛ زیرا نفل ظهر، واجب نیست؛ بلکه بهتر و افضل، این است که سوگندش را بشکند و سنت ظهر را بخواند و کفاره‌ی سوگندش را بدهد. در هر حال اگر کسی سوگند یاد کند و سپس خلافِ سوگندش را بهتر ببیند، مستحب است که به آن‌چه بهتر است، عمل نماید و به‌خاطر شکستن سوگندش کفاره بدهد؛ ناگفته نماند که فرقی نمی‌کند که ابتدا کفاره‌ی سوگند را ادا کند و سپس آن عملِ بهتر را انجام دهد یا این‌که ابتدا سوگندش را بشکند و سپس کفاره بدهد؛ اختیار با خودِ اوست. مولف/ در این باره احادیثی ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «...و هرگاه بر انجامِ کاری سوگند خوردی و سپس خلافِ آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفّاره‌ی سوگندت را ادا کن». اين، سنت گفتاریِ پیامبر است؛ و اما سنت کرداریِ آن بزرگوار: ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به الله سوگند، اگر خواست الله باشد که من بر انجام کاری قسم بخورم و سپس خلاف آن را بهتر ببینم، کفاره‌ی سوگندم را ادا می‌کنم و همان کارِ بهتر را انجام می‌دهم». لذا مضمون و پیامِ این باب، هم با سنت گفتاریِ پیامبر ثابت است و هم با سنت کرداریِ آن بزرگوار؛ ولی اگر انسان بر انجام کاری سوگند یاد کند و خلافِ آن را بهتر نیابد، شایسته است که بر سوگند خویش پای‌بند باشد و آن را نشکند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٨٩]

سوگندهایتان را پاس بدارید.

\*\*\*

317- باب: بخشودگی سوگند لغو و این‌که کفاره ندارد؛ سوگند لغو، سوگندی‌ست که بدون قصد بر زبان جاری می‌شود

الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَۖ فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطۡعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنۡ أَوۡسَطِ مَا تُطۡعِمُونَ أَهۡلِيكُمۡ أَوۡ كِسۡوَتُهُمۡ أَوۡ تَحۡرِيرُ رَقَبَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيۡمَٰنِكُمۡ إِذَا حَلَفۡتُمۡۚ وَٱحۡفَظُوٓاْ﴾ [المائ‍دة: ٨٩]

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و لغو­تان بازخواست نمی‏کند؛ ولی شما را به خاطر سوگندهایی که از روی قصد و اراده می‎خورید، بازخواست می­نماید. کفاره­اش این است که از غذای متوسطی که به خانواده­ی خویش می­دهید، ده مسکین را غذا دهید یا به آنان لباس دهید یا برده­ای آزاد کنید. کسی که (هیچ‌یک از این‌ها) را نیابد، سه روز روزه بگیرد. این، کفاره­ی سوگندهایی‌ست که یاد می­کنید. سوگندهایتان را پاس بدارید.

1728- وعن عائشةَ& قالت: أُنْزِلَتْ هذِهِ الآية: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ﴾ فِي قَوْلِ الرَّجُلِ: لا واللهِ، وَبَلَى واللهِ. [روايت بخاري]([[330]](#footnote-330))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: آیه‌ی ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ﴾([[331]](#footnote-331)) درباره‌ی شخصی نازل شد که- از روی عادت و بدون قصد بر زبانش، سوگند جاری می‌شود و- می‌گوید: «بله، به‌خدا سوگند» و «خیر، به خدا سوگند».‌

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «بخشودگیِ سوگند لغو و این‌که کفاره ندارد».

سوگند لغو، سوگندی‌ست که بدون قصد قلبی بر زبان انسان جاری می‌شود و الله متعال آن را بخشیده است؛ زیرا بسیار پیش می‌آید که انسان ندانسته و بدون قصد به نام الله سوگند می‌خورَد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغۡوِ فِيٓ أَيۡمَٰنِكُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٨٩]

الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و لغو­تان بازخواست نمی‏کند.

ام‌المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه& در تفسیر این آیه می‌گوید: «این آیه درباره‌ی شخصی نازل شد که- از روی عادت و بدون قصد بر زبانش، سوگند جاری می‌شود و- می‌گوید: "بله، به‌خدا سوگند" و "خیر، به خدا سوگند"».‌

لذا کسی که بر زبانش سوگند جاری می‌شود، اما قصد سوگند ندارد، گنه‌کار نمی‌گردد و کفاره‌ی سوگند نیز بر او واجب نیست؛ اما اگر کسی به‌قصد، بر انجام کاری یا انجام ندادن آن سوگند بخورد و سپس به سوگندش عمل نکند، واجب است که کفاره‌ی سوگند را ادا کند؛ کفاره‌ی سوگند عبارتست از آزاد کردن یک برده، یا غذا دادن به ده بینوا و یا لباس دادن به ده بینوا. الله متعال از جهت آسان‌گیری بر بندگانش ابتدا غذا دادن به ده بینوا را ذکر فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلۡأَيۡمَٰنَۖ فَكَفَّٰرَتُهُۥٓ إِطۡعَامُ عَشَرَةِ مَسَٰكِينَ مِنۡ أَوۡسَطِ مَا تُطۡعِمُونَ أَهۡلِيكُمۡ أَوۡ كِسۡوَتُهُمۡ أَوۡ تَحۡرِيرُ رَقَبَةٖۖ فَمَن لَّمۡ يَجِدۡ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٖۚ ذَٰلِكَ كَفَّٰرَةُ أَيۡمَٰنِكُمۡ إِذَا حَلَفۡتُمۡ﴾

ولی شما را به خاطر سوگندهایی که از روی قصد و اراده می­خورید، بازخواست می­نماید. کفاره­اش این است که از غذای متوسطی که به خانواده­ی خویش می­دهید، ده مسکین را غذا دهید یا به آنان لباس دهید یا برده­ای آزاد کنید. کسی که (هیچ‌یک از این‌ها) را نیابد، سه روز روزه بگیرد. این، کفاره­ی سوگندهایی‌ست که یاد می­کنید.

سپس می‌فرماید: ﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾: «سوگندهایتان را پاس بدارید»؛ یعنی زیاد قسم نخورید و وقتی سوگندتان را شکستید، کفاره‌اش را بدهید؛ اهمیت پای‌بندی به سوگند به‌اندازه‌ای‌ست که رسول‌الله شکستن قسم را «حِنث» نامیده است؛ و حِنث، یعنی پیمان‌شکنی و به معنای گناه و معصیت نیز می‌باشد. لذا اگر لطف و رحمت پروردگار نبود، کسی که سوگند یاد می‌کرد در مشقت می‌افتاد و چه‌بسا در آستانه‌ی نابودی قرار می‌گرفت؛ اما الله متعال بر بندگانش آسان گرفته و این امکان را برای آن‌ها فراهم ساخته که اگر سوگند خوردند، بتوانند در چارچوب این احکام، بر خلاف سوگندشان عمل کنند؛ البته مشروط به این‌که سوگندشان، نامشروع و معصیت نباشد.

**نکته:** برای هر نفر، یک کیلو برنج، کافی و بلکه زیاد است.

\*\*\*

318- باب: کراهت سوگند خوردن در معاملات، حتی اگر راست بگوید

1729- عن أبي هريرةَ قالَ: سَمِعتُ رسُولَ اللهِ يَقُولُ: «الحَلِفُ مَنْفَقَةٌ لِلسِّلْعَةِ، مَمْحَقَةٌ لِلْكَسْبِ». [متفقٌ عليه]([[332]](#footnote-332))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «سوگند، وسیله‌ای برای بازارگرمی و فروش کالاست؛ اما برکتش را از میان می‌برد».

1730- وعن أبي قتادة أنَّه سَمِعَ رسولَ اللهِ يقولُ: «إيَّاكُمْ وَكَثْرَةَ الحَلِفِ فِي البَيْعِ، فَإنَّهُ يُنَفِّقُ ثُمَّ يَمْحَقُ». [روايت مسلم]([[333]](#footnote-333))

**ترجمه:** از ابوقتاده روایت است که از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «از سوگند خوردنِ زیاد در معامله بپرهیزید؛ زیرا این کار- اگرچه در ظاهر، به معامله- رونق می‌دهد، اما برکتش را از میان می‌برد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کراهت سوگند خوردن در معاملات، حتی اگر راست باشد»؛ مثلاً فروشنده به‌راست می‌گوید: «به‌خدا سوگند که این کالا صدهزار تومان برایم تمام شده است»؛ این، مکروه است؛ اما اگر دروغ باشد، ظلم و گناه بزرگی‌ست؛ مثلاً به‌دروغ می‌گوید: «به‌خدا سوگند که این کالا را صدهزار تومان خریده‌ام»؛ در صورتی که هشتاد هزار تومان خریده است! این، گناهِ بسیار بزرگی‌ست؛ زیرا در معامله، سوگند دروغ خورده است؛ پیامبر از سوگند خوردن در معامله، حتی اگر راست باشد، منع فرموده است؛ ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سوگند، وسیله‌ای برای بازارگرمی و فروش کالاست؛ اما برکتش را از میان می‌برد».

آری؛ در چنین کسبی، برکت نیست؛ زیرا با نافرمانی از رسول‌الله انجام شده است و نافرمانی از رسول‌الله، نافرمانی از الله متعال می‌باشد. متأسفانه بسیاری از مردم به این آفت مبتلا هستند؛ چنان‌که فروشنده به خریدار می‌گوید: به الله سوگند که جنس خوبی‌ست؛ خودم آن‌را به فلان‌قیمت خریده‌ام. گفتنی‌ست که چه راست بگوید و چه دروغ، از سوگند خوردن در معاملات منع شده است؛ لذا اگر می‌خواهید که الله متعال در معاملات شما خیر و برکت قرار دهد، از سوگند خوردن بپرهیزید؛ همان‌گونه که ابوقتاده می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از سوگند خوردنِ زیاد در معامله بپرهیزید؛ زیرا این کار- اگرچه در ظاهر، به معامله- رونق می‌دهد، اما برکتش را از میان می‌برد».

هر دو حدیث، به یک معناست و از جمع‌بندی دو حدیث، به این نتیجه می‌رسیم که فرقی نمی‌کند که انسان در معامله، زیاد سوگند بخورد یا اندک؛ اما کثرت سوگند در معاملات بدین معناست که انسان، چه در مقام خریدار و چه در مقام فروشنده، هر معامله‌ای را با سوگند و قَسَم به‌انجام می‌رساند و حتی در یک معامله نیز زیاد سوگند می‌خورَد! لذا کسی که خواهان برکت در معامله می‌باشد، از سوگند خوردن بپرهیزد.

\*\*\*

319- باب: مکروه است که انسان با توسل به وجه و ذات ذوالجلالِ الله، چیزی جز بهشت را درخواست کند؛ و نیز کراهت دریغ داشتن از کسی که به نام الله چیزی را درخواست می‌کند و نامِ او را به میان می‌آورَد

1731- عن جابرٍ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «لا يُسْأَلُ بِوَجْهِ اللهِ الاَّ الجَنَّةُ». [روایت ابوداود]([[334]](#footnote-334))

**ترجمه:** از جابر روایت شده است که می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «با توسل به وجه و ذات ذوالجلال الله، چیزی جز بهشت درخواست نمی‌شود».

1732- وعن ابن عمرَ$ قالَ: قال رسُولُ اللهِ: «مَنِ اسْتَعَاذَ بِاللهِ، فَأعِيذُوهُ، وَمَنْ سَأَلَ بِاللهِ، فأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ، فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إلَيْكُمْ مَعْرُوفاً فَكَافِئُوهُ، فَإنْ لَمْ تَجِدُوا ما تُكَافِئُونَهُ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَد كَافَأْتُمُوهُ». [حدیث صحیحی‌ست که ابوداود و نسائی با سندهای صحیحین روایت کرده‌اند.]([[335]](#footnote-335))

ترجمه: ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هركه به الله پناه جُست، پناهش دهید و هرکه به نام الله چیزی درخواست کرد، به او بدهید؛ و هر که شما را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرید؛ و هرکه به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن‌قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: مکروه است که انسان با توسل به وجه و ذات ذوالجلالِ الله، چیزی جز بهشت را درخواست کند. وجه، یکی از صفات الهی‌ست؛ همان‌گونه که   
  
الله متعال می‌فرماید:

﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ﴾ [الرحمن: ٢٦، ٢٧]

همه‌ی کسانی که روی زمین هستند، فناپذیرند؛ و وجه- یا ذاتِ- باشکوه و گرامیِ پروردگارت باقی می‌ماند.

از این‌رو برخی از علما گفته‌اند: شایسته است که انسان، آیه‌ی دوم را متصل به آیه‌ی قبلی بخواند که بیان‌گر کمالِ الله می‌باشد و نشان می‌دهد که فنا برای آن ذاتِ همیشه‌باقی، غیرممکن است؛ پس وجه و ذات الله، بزرگ می‌باشد و بزرگ‌ترین چیزی که انسان درخواست می‌کند، بهشت است؛ لذا شایسته نیست که انسان با توسل به ذات بزرگ الهی، چیزِ کوچکی درخواست نماید. و به‌راستی که بهشت، آرزوی هر بنده‌ی مومنی‌ست:

﴿فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَ﴾ [آل عمران: ١٨٥]

پس هرکس از آتش دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود، به‌تحقيق كه رستگار است.

ورود به بهشت، رستگاری بزرگی‌ست که هیچ رستگاری و موفقیتی با آن برابری نمی‌کند؛ پس با توسل به ذاتِ الله هیچ چیزِ حقیر را درخواست نکن و نگو: «یا الله! من با توسل به ذات باشکوهت از تو می‌خواهم که به من خانه‌ای برای سکونت، یا ماشین سواری، عطا فرمایی».؛ زیرا وجه و ذات ذوالجلال الهی، فراتر و بزرگ‌تر از آن است که با توسل به آن، چیزی از دنیای حقیر و فناپذیر درخواست شود. در هیچ چیزِ دنیا، هیچ خیری نیست؛ مگر در آن‌چه که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر: ١، ٣]

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یک‌دیگر را به حق (=توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

همه‌ی انسان‌ها زیان‌کارند، مگر کسانی که دارای این چهار ویژگی باشند: ایمان بیاورند، کارهای نیک انجام دهند، و یک‌دیگر را به پایداری بر حقيقت و توحید و نیز صبر و شکیبایی در مسیر دعوت به سوی توحید سفارش کنند؛ هم‌چنین هم‌دیگر را به صبر و شکیبایی بر مصایب و آزمون‌های الهی توصیه نمایند.

اگرچه سند حدیثی که گذشت، ضعیف است؛ اما معنایش صحیح می‌باشد.

در حدیث عبدالله بن عمر$ آمده است: رسول‌الله فرمود: «هركه به الله پناه جُست، پناهش دهید»؛ یعنی اگر کسی گفت: «از تو به الله پناه می‌برم»، رهایش کنید و کاری به او نداشته باشید؛ چنان‌که پیامبر زنی را به نکاح خویش درآورد؛ همین‌که به او نزدیک شد، آن زن گفت: از تو به الله پناه می‌برم. رسول‌الله فرمود: «لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ الْحَقِي بِأَهْلِكِ»؛([[336]](#footnote-336)) يعني: «به ذات بزرگی پناه بردی؛ نزد خانواده‌ات برو». لذا اگر کسی، از شما به الله پناه برد، پناهش دهید؛ مگر آن‌که درباره‌ی حق واجبی باشد؛ مثلاً حقّ خود را از کسی که به شما بدهکار است، مطالبه می‌کنید و او می‌گوید: «از تو به الله پناه می‌برم»، در این صورت به او پناه ندهید و رهایش نکنید؛ زیرا بدان سبب که با وجود توانایی، از پرداخت بدهی‌اش طفره می‌رود، گنه‌کار است و الله متعال به هیچ گنه‌کاری پناه نمی‌دهد؛ اما اگر کسی درباره‌ی کاری که حرام نیست، پناه بخواهد، به‌خاطر تعظیمِ الله پناهش دهید.

در ادامه‌ی حدیث آمده است: «و هرکه به نام الله چیزی درخواست کرد، به او بدهید»؛ مگر آن‌که خواسته‌اش حرام باشد؛ مثلاً از کسی بخواهد که اسرارِ زناشویی خود را به او بگوید. بازگوییِ اسرار زناشویی، جایز نیست؛ بلکه آن‌شخص باید درخواست‌کننده را نصیحت کند و به او بگوید که طرح چنین خواسته‌ای، بیهوده می‌باشد و پیامبر فرموده است: «مِنْ حُسْنِ إِسْلامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَالاَ يَعْنِيهِ»؛**([[337]](#footnote-337))** یعنی: «از نیکی و زیبایی اسلام شخص، ترک کارهای بیهوده‌ای‌ست که فایده‌ای برایش ندارد». هم‌چنین اگر کسی به شما گفت: «تو را به‌خدا قَسَم به من پول بده تا سیگار بخَرَم»، جایز نیست که به او پول بدهید؛ زیرا او برای انجام یک عمل حرام کمک خواسته است. هم‌چنین اگر کسی به نامِ الله چیزی از شما خواست که به زیان شماست، به او ندهید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «لا ضَرَرَ وَلا ضِرَارَ»؛([[338]](#footnote-338)) یعنی: آغازگر زیان رساندن به کسی نباشید و اگر کسی به شما زیان رساند، در تلافی‌اش زیاده‌روی و تعدی نکنید.([[339]](#footnote-339))

در ادامه‌ی حدیث ابن عمر$ آمده است که پیامبر فرمود: «و هرکه به شما نیکی کرد، نیکی‌اش را جبران کنید؛ و اگر چیزی برای جبران بخشش و نیکی‌اش نیافتید، آن‌قدر برایش دعا نمایید که خودتان احساس کنید که نیکی‌اش را جبران کرده‌اید».

و نیز پیامبر فرمود: «هر که شما را دعوت کرد، دعوتش را بپذیرید»؛ یعنی اگر کسی شما را به خانه‌اش یا به مهمانی و جشنی کوچک یا بزرگ دعوت نمود، دعوتش را قبول کنید؛ البته مشروط به این‌که قبول کردن دعوتش به زیانِ شما نباشد؛ هم‌چنین دعوت‌کننده جزو کسانی نباشد که با آن‌ها قطع رابطه می‌شود. اگر اموال دعوت‌کننده آمیخته به حرام است و مصلحتی در قبول نکردن دعوتش وجود دارد، دعوتش را نپذیرید؛ یعنی اگر دعوتش را قبول نکنید، ممکن است به خود بیاید و دست از حرام‌خواری بردارد، در این صورت دعوتش را نپذیرید؛ ناگفته نماند که پیامبر درباره‌ی ولیمه‌ی عروسی فرموده است: «مَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوةَ فَقَدْ عَصَى الله ورَسُولَه»؛([[340]](#footnote-340)) یعنی: «هرکس، دعوت- ولیمه- را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». اگر در میهمانی با سیگار، قلیان و موسیقی و امثال آن، پذیرایی می‌کنند و شما نمی‌توانید از این کارهای حرام، منع نمایید، در این صورت قبول کردن دعوت، جایز نیست؛ ولی اگر می‌توانید با حضور خود، از این کارها بازدارید، بر شما واجب است که چنین دعوتی را بپذیرد؛ به دو دلیل: اول این‌که از منکر نهی کنید و دوم این‌که دعوت برادرِ مسلمان خود را اجابت نمایید؛ اما اگر نمی‌توانید با حضور خود در این میهمانی، از این اعمال زشت منع کنید، شرکت در چنین ضیافتی حرام است.

\*\*\*

320- باب: حرام بودن به‌کار بردن واژه‌ی «شاهنشاه» یا «مَلِک الملوک» برای سلطان و غیر او؛ زیرا این صفت، تنها ویژه‌ی الله متعال است

1733- وعن أبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «إنَّ أَخْنَعَ اسْمٍ عِنْدَ اللهِ رَجُلٌ تَسَمَّى مَلِكَ الأَمْلاَكِ». [متفق عليه]([[341]](#footnote-341))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «خوارترین نام‌ها نزد الله، نام کسی‌ست که "شاهنشاه" نامیده شود».

321- باب: نهی از مورد خطاب قرار دادن فاسق و بدعت‌گر و امثالشان با عنوان سرور و آقا

1734- عن بُريَدَةَ قالَ: قالَ رسُولُ الله: «لا تَقُولُوا لِلْمُنَافِقِ سَيِّدٌ، فَإنَّهُ إنْ يَكُ سَيِّداً فَقَدْ أسْخَطْتُمْ رَبَّكُمْ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[342]](#footnote-342))

**ترجمه:** بریده می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به منافق، سرور و آقا نگویید؛ زیرا اگر او را سرور و آقا قلمداد کنید، پروردگارتان را- که صاحب عزت و جلال است- خشمگین کرده‌اید».

322- باب: کراهت دشنام دادن به تب

1735- عن جابرٍ أنَّ رسُولَ اللهِ دَخَلَ على أُمِّ السَّائِبِ- أو أُمِّ المُسَيّبِ- فَقَالَ: «مَا لَكِ يَا أُمَّ السَّائِبِ- أو يَا أُمَّ المُسَيَّبِ- تُزَفْزِفِينَ؟» قَالَتْ: الحُمَّى لا بَارَكَ اللهُ فِيهَا! فَقَالَ: «لا تَسُبِّي الحُمَّى فَإنَّهَا تُذْهِبُ خَطَايَا بَنِي آدَمَ كَمَا يُذْهِبُ الكِيْرُ خَبَثَ الحَدِيدِ». [روايت مسلم]([[343]](#footnote-343))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله نزد ام‌سائب- یا ام‌مُسَیّب- رفت و فرمود: «ای ام‌سائب!- یا ای ام‌مُسَیّب!- چرا می‌لرزی؟» پاسخ داد: به‌خاطر تَب که الله به آن برکت ندهد. پیامبر فرمود: «به تب بد نگو؛ زیرا تب، گناهان را از میان می‌برد؛ همان‌گونه که دمه‌ی آهن‌گر، زنگ و ناخالصیِ آهن را می‌زداید».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کراهت دشنام دادن به تب».

تب، بالا رفتن حرارت بدن است و انواع گوناگونی دارد که همگی به خواست و تقدیر الهی‌ست و الله، خود آن را برطرف می‌سازد. دشنام دادن به هیچ‌یک از افعال الهی روا نیست؛ زیرا ناسزاگویی به آفریننده‌ی آن به‌شمار می‌آید؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «لاَ تَسُبّوا الدّهْرَ؛ فَإِنّ اللّهَ هُوَ الدّهْرُ»؛([[344]](#footnote-344)) یعنی: به روزگار ناسزا نگویید که آن‌چه روی می‌دهد، به خواست و مشیت الله متعال است.

در این‌جا حدیثی بدین مضمون آمده است که جابر می‌گوید: رسول‌الله نزد ام‌سائب- یا ام‌مُسَیّب- رفت و فرمود: «ای ام‌سائب!- یا ای ام‌مُسَیّب!- چرا می‌لرزی؟» پاسخ داد: به‌خاطر تَب که الله به آن برکت ندهد. پیامبر فرمود: «به تب بد نگو؛ زیرا تب، گناهان را از میان می‌برد؛ همان‌گونه که دمه‌ی آهن‌گر، زنگ و ناخالصیِ آهن را می‌زداید».

برای درمان تب راه‌های گوناگونی وجود دارد که از آن جمله: پاشویه و استفاده از آب سرد برای کاهش دمای بدن می‌باشد و پیامبر نیز بدین روش تصریح فرموده است؛ پزشکان هم این را بهترین روش درمان تب دانسته‌اند. در هر حال، شایسته است که انسان در هنگام ابتلا به بیماری، شکیبایی ورزد و به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد و از ناسزاگویی به بیماری بپرهیزد.

\*\*\*

323- باب: نهی از دشنام دادن به باد؛ و بیان دعایی که در هنگام وزیدن باد گفته می‌شود

1736- عن أبي المنذِرِ أُبي بن كعب قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «لا تَسُبُّوا الرِّيحَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ، فَقُولُوا: اللَّهُمَّ إنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[345]](#footnote-345))

**ترجمه:** ابوالمنذر، اُبی بن کعب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به باد دشنام ندهید و هرگاه بادی را دیدی که نمی‌پسندید، بگویید: اللَّهُمَّ إنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ؛ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ».([[346]](#footnote-346))

1737- وعن أبي هريرةَ قالَ: سَمِعتُ رسُولَ اللهِ يقولُ: «الرِّيحُ مِنْ رَوحِ اللهِ، تَأتِي بِالرَّحْمَةِ، وَتَأتِي بِالعَذَابِ، فَإذَا رَأَيْتُمُوهَا فَلا تَسُبُّوهَا، وَسَلُوا اللهَ خَيْرَهَا، وَاسْتَعِيذُوا باللهِ مِنْ شَرِّهَا». [روایت ابوداود با اِسنادِ حسن]([[347]](#footnote-347))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «باد، از رحمتِ الله- نسبت به بندگانش- می‌باشد که گاهی با خود رحمت به همراه دارد و گاهی هم عذاب. وقتی آن را دیدید، به آن بد نگویید؛ بلکه از الله، خیر و منفعتش را درخواست نمایید و از شرّ آن به الله پناه ببرید».

1738- وعن عائشةَ& قالَت: كان النَّبِيُّ إذا عَصَفَتِ الرِّيحُ قالَ: «اللَّهُمَّ إنِّي أسْألُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ، وأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ». [روايت مسلم]([[348]](#footnote-348))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: هنگامی که باد می‌وزید، پیامبر- این دعا را- می‌گفت: «اللَّهُمَّ إنِّي أسْألُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ، وأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ».([[349]](#footnote-349))

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی نهی از دشنام دادن به باد گشوده است.

باد، یکی از نشانه‌های الهی‌ست. وزش باد، چگونگی پیدایش آن و نیز آثار و نتایج آن، از نشانه‌های الهی‌ست؛ زیرا تنها آفریننده‌ی باد است که آن را به حرکت درمی‌آورد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي ٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَّقُونَ ٦﴾ [يونس : ٦]

همانا در گردش شب و روز و در آن‌چه الله در آسمان‌ها و زمین آفریده است، نشانه‌هایی برای افراد پرهیزگار وجود دارد.

و می‌فرماید:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦ﴾ [الأعراف: ٥٧]

او ذاتی‌ست که بادها را پیشاپیش (بارانِ) رحمتش، با نوید نزول رحمت می‌فرستد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرۡسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٖ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ﴾ [الروم: ٤٦]

و از نشانه‌های اوست که بادها را با مژده‌ی باران می‌فرستد تا از رحمت خود (باران) به شما بچشاند.

بادها بر دو گونه‌اند:

1. بادهای عادی که ترسناک نیستند و ذکرِ مسنونی درباره‌ی چنین بادهایی ثابت نیست.
2. بادهای تُند و ترسناک؛ همان‌گونه که الله متعال، قوم عاد را با بادی بی‌خیر هلاک گردانید.

لذا هنگامی که تندباد می‌وزد، جایز نیست که آن را دشنام دهیم؛ زیراالله متعال آن را فرستاده است؛ از این‌رو دشنام دادن به باد، ناسزاگویی به الله متعال به‌شمار می‌آید؛ بلکه باید به‌پیروی از رهنمود نبوی بگوییم: «اللَّهُمَّ إنِّي أسْألُكَ خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا فِيهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ، وأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ»؛ چراکه تندباد، درها را به‌صدا درمی‌آورد و درختان را تکان می‌دهد و چه‌بسا ممکن است که خرابی و ویرانی هم در پی داشته باشد؛ از این‌‌رو خیر و منفعت باد و نیز خیرِ آن‌چه را که در آن است، مسألت می‌کنیم: «اللَّهُمَّ إنِّي أسْألُكَ خَيْرَهَا»؛ زیرا یک باد، هم منافعی در خود دارد و هم ممکن است که زیان‌بار باشد. «وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ»؛ هم‌چنین خیر و منفعتی را که این باد با آن فرستاده شده است، از الله درخواست می‌کنیم.

گفتنی‌ست: جایز نیست که انسان، نزول باران را به‌گونه‌ای به وزش باد مرتبط بداند که وزش باد را مسبب و عامل بارش باران قلمداد کند؛ زیرا این، به پندار دوره‌ی جاهلی می‌مانَد که به اقبال باد و ستارگان و تأثیر آن‌ها در نزول باران اعتقاد داشتند! امروزه نیز برخی از مردم همین‌که باد جنوبی می‌وزد، دل به نزول باران خوش می‌کنند؛ در صورتی‌که چه‌بسا باد جنوبی می‌وزد و قطره‌ای باران هم نمی‌بارد؛ و برعکس، بادِ شمالی می‌وزد و کرانه‌ی آسمان آکنده از ابر می‌شود و باران می‌بارد. در هر حال، بارش باران به دست پروردگار متعال است و تنها الله متعال است که دل به او می‌بندیم؛ خلاصه این‌که نباید به باد که آفریده‌ی الهی‌ست، دل ببندیم یا به آن دشنام دهیم.

324- باب: کراهت دشنام دادن به خروس

1739- عن زيد بن خالدٍ الجُهَنِيِّ قالَ: قال رسُولُ اللهِ: «لا تَسُبُّوا الدِّيكَ فَإنَّهُ يُوقِظُ لِلصَّلاَةِ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[350]](#footnote-350))

**ترجمه:** زید بن خالد جُهَنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به خروس دشنام ندهید؛ زیرا- مسلمانان را- برای نماز بیدار می‌کند».

325- باب: نهی از گفتن این سخن که به برکت و اقبال فلان‌ستاره بر ما باران بارید

1740- عن زيد بن خالدٍ قالَ: صلَّى بنا رسولُ اللهِ صَلاَةَ الصُّبْحِ بِالحُدَيْبِيَّةِ في إثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أقْبَلَ عَلَى النَّاسِ، فقالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قالَ رَبُّكُمْ؟» قالُوا: اللهُ وَرَسُولُهُ أعْلَمُ. قالَ: «قالَ: أصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذلِكَ مُؤْمِنٌ بِي كَافِرٌ بِالكَوَاكِبِ، وأَما مَنْ قَالَ مُطِرْنَا بِنَوءِ كَذَا وَكَذَا، فَذلكَ كَافِرٌ بِي مُؤْمِنٌ بِالكَوْكَبِ». [متفق عليه]([[351]](#footnote-351))

**ترجمه:** زيد بن خالد مي‏گويد: رسول‌‏الله در صبحگاه يك شب باراني، پس از اقامه‌ي نماز صبح در حديبيه، رو به مردم كرد و فرمود: «آيا مي‌دانيد كه پروردگارتان چه فرمود»؟- صحابه- گفتند: الله و رسولش بهتر مي‌دانند. پیامبر گفت: «الله فرمود: بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند كه برخي از آن‌ها به من مومن و برخي هم كافر بودند؛ آن‌ها كه گفتند: به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید، به من ايمان آوردند و به تأثير ستارگان كافر گرديدند؛ و اما كساني كه گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید- و ريزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من كافر شدند و به ستارگان ايمان آوردند».

**شرح**

مولف/ مي‌گوید: «باب: نهی از دشنام دادن به خروس».

خروس، پرنده‌ای خانگی‌ست و برخی از انواعِ آن، در هنگام نماز بانگ سر می‌دهند. پیامبر دستور داده است که هرکه صدای خروس را شنید، فضل و رحمتِ الله را درخواست کند؛ زیرا خروس هنگام دیدنِ فرشته‌ای از فرشتگان الهی، بانگ سر می‌دهد. برخی از خروس‌ها در ابتدای وقت نماز شروع به خواندن می‌کنند و برخی هم اندکی پیش از دخول وقت تا آنان‌که خوابیده‌اند، برای نماز بیدار شوند؛ لذا با توجه به این امتیاز و ویژگی این حیوان خانگی، پیامبر از دشنام دادن به آن نهی فرموده است؛ همان‌گونه که از کُشتن مورچه منع نموده است. این، از کمال عدل الله می‌باشد که در برخی از حیوانات ویژگی‌ها و منافع مخصوصی برای بندگانش قرار داده و بدین‌سان برخی از حیوانات را بر برخی دیگر برتری بخشیده است. برخی از مردم همین‌که صدای خروس را می‌شنوند، بدان سبب که از خواب بیدار می‌شوند، به خروس دشنام می‌دهند؛ پیامبر از این کار منع نموده و فرموده است: «به خروس دشنام ندهید؛ زیرا- مسلمانان را- برای نماز بیدار می‌کند».

لذا شایسته است که انسان برای بیدار شدن در وقت نماز، از وسایلی چون ساعت استفاده کند تا نمازش را سرِ وقت به‌جای آورَد؛ برخی از مردم در این زمینه کوتاهی می‌کنند و با این پندار که سرِ وقت بیدار خواهند شد، از هیچ وسیله‌ای استفاده نکرده، در نتیجه خواب می‌مانند و نمازشان فوت می‌شود. همان‌گونه که می‌دانید مقدمه‌ی واجب، واجب است؛ به عبارت دیگر استفاده از ابزار و مقدمات لازم برای انجام واجبات، واجب می‌باشد و اجر و ثواب فراوان دارد.

دومین بابی که مولف/ در این بخش گشوده، بدین عنوان است: «نهی از گفتن این سخن که به برکت و اقبال فلان‌ستاره بر ما باران بارید». مولف/ در این باب نیز حدیثی از زید بن خالد جُهَنی آورده است که آن‌ها در حدیبیه با پیامبر بودند. ماجرای حدیبیه، مشهور است؛ پیامبر به همراه یارانش با شترهای قربانی رهسپار عمره شد. هنگامی که به منطقه‌ی حدیبیه رسیدند، کفار قریش آنان را از ورود به مکه بازداشتند. همان‌جا پیمان صلحی میان پیامبر و قریش منعقد گردید که به صلح حدیبیه مشهور است. رسول‌‏الله در صبحگاه يك شب باراني، پس از اقامه‌ي نماز صبح در حديبيه، رو به مردم كرد و فرمود: «آيا مي‌دانيد كه پروردگارتان چه فرمود»؟ پیامبر این پرسش را مطرح نمود تا دقت و توجه صحابه# را جلب کند. صحابه# گفتند: «الله و رسولش بهتر مي‌دانند». لذا برای کسی که پاسخِ پرسشی را نمی‌داند، شایسته است که همین عبارت را بگوید؛ یعنی بگوید: «الله و رسولش بهتر مي‌دانند». البته در صورتی که پرسش درباره‌ی مسایل شرعی باشد؛ اما اگر پرسش درباره‌ی مسایل تکوینی و هستی باشد، فقط بگوید: «الله بهتر می‌داند»؛ زیرا پیامبر غیب نمی‌داند و از چنین مسایلی آگاه نیست. مثلاً اگر کسی بپرسد: به گمانت آیا فردا باران خواهد آمد؟ در پاسخ می‌گوییم: الله بهتر می‌داند و نمی‌گوییم: الله و رسولش بهتر مي‌دانند؛ زیرا پیامبر از چنین مسایلی آگاه نیست. ولی اگر کسی بپرسد که فلان چیز حلال است یا حرام؟ در پاسخ گفته می‌شود: «الله و رسولش بهتر مي‌دانند».؛ زیرا پیامبر علم شریعت را می‌داند. در هر حال صحابه# از روی ادب گفتند: «الله و رسولش بهتر مي‌دانند». پیامبر گفت: «الله فرمود: بندگانم شب را در حالی به صبح رساندند كه برخي از آن‌ها به من مومن و برخي هم كافر بودند؛ آن‌ها كه گفتند: به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید، به من ايمان آوردند و به تأثير ستارگان كافر شدند؛ و اما كساني كه گفتند: به سبب اقبال فلان و فلان ستاره بر ما باران بارید- و ريزش باران را به ستارگان نسبت دادند- به من كافر گردیدند و به ستارگان ايمان آوردند». لذا اگر کسی ستارگان را سبب نزول باران تلقی کند و بگوید: این، ستاره‌ی خیر و برکت است و باران خواهد آمد، مرتکب عملی حرام و کفرآمیز شده و مسبب باران را که الله می‌باشد، فراموش کرده است؛ اما ایرادی ندارد که بگوییم: در فلان وقت که فلان ستاره نمایان شد، به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید؛ زیرا باران را از فضل و رحمتِ الله دانسته‌ایم و ذکر ستاره در این عبارت، از جهتِ بیان وقتی‌ست که باران آمده است. اما اگر کسی ستارگان را در نزول باران- و دیگر روی‌دادهای زمین- موثر بداند، مرتکب عملی کفرآمیز شده است؛ با این توضیح که اگر ستارگان را مسبب نزول باران قلمداد کند، مرتکب کفر اکبر گردیده و از دایره‌ی اسلام خارج است؛ اما اگر ستارگان را سبب بداند و در عین حال معتقد باشد که مسبب و آفریننده‌ی این روی‌دادها الله می‌باشد، به نعمت الهی کفر ورزیده که همان ناسپاسی‌ست؛ اما کفری نیست که او را از دایره‌ی اسلام اخراج کند. بنا بر این حدیث، شایسته است که انسان در هنگام بارش باران بگوید: به فضل و رحمتِ الله بر ما باران بارید.

326- باب: گفتنِ «ای کافر» به مسلمان، حرام است

1741- عن ابن عمرَ$ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «إذَا قَالَ الرَّجُلُ لأَخِيهِ: يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا، فَإنْ كانَ كَمَا قَالَ وَإلاَّ رَجَعَتْ عَلَيْهِ». [متفق عليه]([[352]](#footnote-352))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ مي‏گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه شخصی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر، نسبت کفر سزاوار یکی از آن دو می‌باشد؛ اگر چنان است که او می‌گوید (نسبت کفر وصله‌ی آن‌شخص خواهد بود) و گرنه، این نسبت به خودش برمی‌گردد».

1742- وعن أبي ذرٍّ أنَّهُ سَمِعَ رسُولَ اللهِ يَقُولُ: «مَنْ دَعَا رَجُلاً بالكُفْرِ، أو قالَ: عَدُوَّ اللهِ، وَلَيْسَ كَذلكَ إلاَّ حَارَ عَلَيْهِ». [متفق عليه]([[353]](#footnote-353))

**ترجمه:** از ابوذر روایت است که وی از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «هرکه شخصی را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا، و آن‌شخص این‌گونه نباشد، این ویژگی‌ها به خودِ وی برمی‌گردد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «گفتنِ "ای کافر" به مسلمان، حرام است».

حُکمِ مسلمان و کافر با الله متعال می‌باشد و تنها الله متعال است که به کفر و اسلام بندگانش حُکم می‌کند؛ هم‌چنین تنها اوست که حکم حلال و حرام را صادر می‌فرماید و ما حق نداریم که حرام الهی را حلال، و حلالش را حرام کنیم؛ و نیز حق نداریم که کسی را که در حکم پروردگار متعال، کافر نیست، تکفیر نماییم یا آن‌که را که نزد الله مسلمان نیست، مسلمان بدانیم. مسأله‌ی تکفیر، مسأله‌ای بسیار خطرناک است که با پیدایش آن، آسیب‌های فراوانی به امت اسلامی رسیده است. خوارج، نخستین کسانی بودند که این روش پلید را بنا نهادند؛ پیامبر از نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، شب‌زنده‌داری، گریه و تهجّدِ خوارج خبر داده است؛ حتی صحابه# نماز خود را در مقایسه با نماز آن‌ها ناچیز می‌پنداشتند؛ ولی با این حال، رسول‌الله درباره‌ی آنان فرموده است: «لا يُجَاوِز إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ»؛([[354]](#footnote-354)) یعنی: «ایمانشان از حنجره‌های آنان، نمی‌گذرد»؛ به عبارت دیگر، به‌زبان شهادتین را می‌گویند، اما ایمان به دل‌هایشان نمی‌رسد. گرچه در ظاهر، نیکوکارند؛ ولی سودی به حالشان ندارد. آنان جان، مال و ناموس مسلمانان را حلال دانستند؛ این مذهب و روش منحرف در این دوران نیز وجود دارد برخی از گمراهانِ بدعت‌گر، به‌پیروی از امیال و خواسته‌های نفسانی خویش کسانی راتکفیر می‌کنند که در چارچوب شریعت اسلام قرار دارند و الله و رسولش آن‌ها را تکفیر نکرده‌اند؛ افراد گمراه و بدعت‌گر، به‌سادگی می‌گویند: فلانی، کافر است؛ فلانی، بدعتی‌ست و آن یکی فاسق است! پیشینه‌ی خوارج را می‌دانید؛ آن‌ها ابتدا با چهارمین خلیفه‌ی بزرگوار از خلفای راشدین، یعنی با علی بن ابی‌طالب همراه شدند و با اهل شام جنگیدند؛ اما پس از این‌که علی برای جلوگیری از قتل و کشتار مسلمانان در جریان این جنگ‌ها، با اهل شام صلح کرد، خوارج اعتراض کردند و به علی مرتضی گفتند: چرا با این‌ها صلح کرده‌ای؟ این‌ها کافرند و تو نیز همانند این‌ها کافر شدی! لذا بر آن بزرگوار شوریدند و در برابرش شمشیر کشیدند؛ اما الحمدلله که شکست سختی از علی مرتضی خوردند و بیش‌تر آنان مانند عاد و ارم، نابود شدند. با این حال این فرقه‌ی ناپاک هم‌چنان در میان امت اسلامی موجود است و کسانی یافت می‌شوند که به‌رغم حرمت و احترامی که جان و مال و ناموس مسلمانان دارد، آن را حلال می‌دانند و می‌گویند: هرکه مرتکب زنا شود، کافر است؛ هرکه دزدی کند، کافر است؛ و هرکس شراب بنوشد، کافر است! این‌ها کسی را که مرتکب گناه کبیره شود، کافر می‌پندارند؛ اما این وصله به خودشان می‌چسبد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «هرگاه شخصی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر، نسبت کفر سزاوار یکی از آن دو می‌باشد؛ اگر چنان است که او می‌گوید (نسبت کفر وصله‌ی آن‌شخص خواهد بود) و گرنه، این نسبت به خودش برمی‌گردد».

از این‌رو انسان باید زبان و قلب خویش را از تکفیر مسلمانان، پاک بگرداند؛ یعنی بدون دلیل و بر پایه‌ی تصور و میلِ نفسانیِ خویش، به‌زبان نگوید که فلانی، کافر است و به قلب نیز به کافر بودن هیچ مسلمانی معتقد نباشد. حُکم تکفیر، حقّ این و آن نیست؛ بلکه از آنِ الله و رسولش می‌باشد. هرکس که الله و پیامبر تکفیرش کرده باشند، کافر است؛ اگرچه ما، او را مسلمان بنامیم. و آن‌که الله و رسولش او را تکفیر نکرده‌اند، مسلمان می‌باشد؛ اگرچه کسی بگوید که فلانی، کافر است. در حدیث آمده است: «هرکه شخصی را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا، و آن‌شخص این‌گونه نباشد، این ویژگی‌ها به خودِ وی برمی‌گردد». لذا نسبت دادن عناوینی چون «کافر» و «دشمن خدا» به مسلمانان جایز نیست و یکی از گناهان بزرگ می‌باشد؛ چنان‌که مولف/ نیز این موضوع را قاطعانه در عنوان باب مطرح نموده است. از الله متعال می‌خواهیم که دل‌ها و زبان‌هایمان را از باورها و سخنان زیان‌آوری که خشم او را در پی دارد، محافظت بفرماید؛ به‌یقین که الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

327- نهی از گفتار و کردار ناپسند و بدزبانی

1743- وعن ابن مسعودٍ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «لَيْسَ المُؤْمِنُ بالطَّعَّانِ، وَلا اللَّعَّانِ، وَلا الفَاحِشِ، وَلا البَذِيِّ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[355]](#footnote-355))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مومن طعنه‌زن، لعنت‌كننده، بددهن و بدرفتار (و بی‌شرم) نیست».

1744- وعن أنسٍ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «مَا كَانَ الفُحْشُ فِي شَيْءٍ إلاَّ شَانَهُ، وَمَا كَانَ الحَيَاءُ فِي شَيْءٍ إلا زَانَهُ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[356]](#footnote-356))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بدگفتاری و بی‌ادبی در هر چیزی باشد، آن را زشت و معیوب می‌گرداند و شرم و حیا در هر چیزی باشد، به آن زینت می‌بخشد».

328- باب: کراهت ادیبانه حرف زدن و تکلف در سخن گفتن با عوام با به‌کار بردن واژه‌های نامأنوس

1745- عن ابنِ مسعودٍ أنَّ النَّبيَّ قال: «هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ» قالَهَا ثلاثًا. [روایت مسلم]([[357]](#footnote-357))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری و زیاده‌روی می‌کنند، هلاک می‌شوند». و این جمله را سه بار تکرار نمود.

1746- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ أنَّ رسُولَ اللهِ قالَ: «إنَّ اللهَ يُبْغِضُ البَلِيغَ مِنَ الرِّجَالِ الَّذي يَتَخَلَّلُ بِلِسَانِهِ كَمَا تَتَخَلَّلُ البَقَرَةُ». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[358]](#footnote-358))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، افراد زبان‌آوری را که به‌سان گاو زبان‌هایشان را در دهان می‌چرخانند، دشمن می‌دارد».

1747- وعن جابر بن عبد الله$ أنَّ رسُولَ الله قالَ: «إنَّ مِنْ أحَبِّكُمْ إِلَيَّ، وأقْرَبِكُمْ مِنِّي مَجْلِساً يَومَ القِيَامَةِ، أحَاسِنُكُمْ أَخْلاَقَاً، وإنَّ أَبْغَضَكُمْ إلَيَّ، وأبْعَدَكُمْ مِنِّي يَومَ القِيَامَةِ، الثَّرْثَارُونَ وَالمُتَشَدِّقُونَ وَالمُتَفَيْهِقُونَ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[359]](#footnote-359))

**ترجمه:** جابر بن عبدالله$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «جزو محبوب‌ترین افراد نزد من و نزدیک‌ترینشان به من در قیامت از نظر مجلس، کسانی هستند که خوش‌اخلاق‌ترند؛ و مبغوض‌ترین شما نزد من و دورترین شما از من در قیامت، افرادِ پُرحرف- يا ورّاج- و لاف‌زنی هستند که با دهانِ پُر و ژستِ افراد سخنور سخن می‌گویند و نیز متكبران».

**شرح**

اين احادیث درباره‌ی نحوه‌ی سخن گفتن هستند و بدین نکته اشاره دارند که بر انسان واجب است که جز به‌نیکی سخن نگوید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛([[360]](#footnote-360)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید». به‌عبارت دیگر: انسان سخنی بگوید که در ذات خود نیکوست یا نتیجه‌ی نیکی داشته و مایه‌ی الفت و محبت دوستان و هم‌نشینان با‌ یک‌دیگر باشد؛ لذا سخن نیک دو جنبه دارد:

یا در اصل خود نیکوست؛ مانندِ تلاوت قرآن، ذکر، امر به معروف، نهی از منکر و امثال آن.

یا سخن مباحی‌ست که در ذاتِ خود، اجر و ثواب ندارد؛ اما نتیجه‌‌اش نیکوست و از این جهت گوینده‌اش سزاوار اجر و ثواب می‌شود. اگر در مجلسی بنشینید و هیچ نگویید، سکوت شما هم‌نشینانتان را آزار می‌دهد؛ اما گفتن سخنان مباح، الفت و محبت می‌آورد و این، خوب است.

عکسِ این حالت، طعنه زدن و بدزبانی‌ست. پیامبر فرموده است: «مومن طعنه‌زن، لعنت‌كننده، بددهن و بدرفتار (و بی‌شرم) نیست». طعنه‌زن، کسی‌ست که از مردم عیب‌جویی می‌کند و به نَسَب و تبار دیگران طعنه می‌زند. پیامبر از کسانی که دارای این چهار ویژگی باشند، نفی ایمان فرموده است. لذا مومن نرم‌خو، آرام و متین است و بدون تکلف سخن می‌گوید. یکی از آفات زبان، این است که انسان ورّاج و پرحرف باشد و ژست افراد سخنور را به خود بگیرد و حتی با عموم مردم نیز ادیبانه سخن بگوید و از واژه‌های سخت و نامأنوس استفاده کند تا دیگران بگویند: عجب آدم باسوادی‌ست! لذا شایسته است که انسان به زبان خودِ مردم، یعنی بدون تکلف سخن بگوید؛ اما اگر مخاطبانش باسواد و اهل علم و ادب‌اند، شایسته است که انسان با آن‌ها ادیبانه سخن بگوید.

مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر سه بار فرمود: «کسانی که (در کارهای دینی و دنیوی) سخت‌گیری و زیاده‌روی می‌کنند، هلاک می‌شوند»؛ یعنی: کسانی که در کارهای دینی و دنیوی مانند عبادت و سخن گفتن روی‌کرد نامأنوسی دارند و بی‌مورد سخت‌گیری می‌کنند یا بر خود فشار می‌آورند، هلاک می‌شوند. در هر حال اسلام، در ابعاد گوناگون، رهنمودهای ارزشمندی دارد که هر یک از آن‌ها راه‌گشای انسان به سوی سعادت و رستگاری‌ست. ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ.

\*\*\*

329- باب: گفتنِ «وضعیت درونی‌ام پلید و خراب است»، کراهت دارد

1748- عن عائشة& عَنِ النَّبِيَّ قالَ: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: خَبُثَتْ نَفْسي، وَلكِنْ لِيَقُلْ: لَقِسَتْ نَفْسي». [متفق عليه]([[361]](#footnote-361))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر فرمود: «هیچ‌یک از شما نگوید: حالَم پلید و خراب است؛ بلکه بگوید: حالَم به هم خورده است».

[علما گفته‌اند: «خَبُثَتْ» و «لَقِسَتْ»، هر دو بدین معناست که سرِ دل سنگین شد و به تهوع افتاد؛ اما واژه‌ی «خَبُثَتْ» به مفهوم پلیدی هم می‌باشد؛ از این‌رو استفاده از چنین واژه‌هایی ناپسند است.]([[362]](#footnote-362))

330- باب: به‌کار بردن عنوانِ «کَرْم» برای انگور، کراهت دارد

1749- عَن أبي هريرة قالَ: قال رسولُ اللهِ: «لا تُسَمُّوا العِنَبَ الكَرْمَ، فَإنَّ الكَرْمَ المُسْلِمُ». [متفق عليه؛ اين، لفظ مسلم است.]([[363]](#footnote-363))

وفي روايةٍ: «فَإنَّمَا الكَرْمُ قَلْبُ المُؤمِنِ». وفي روايةٍ للبخاري ومسلم: «يَقُولُونَ الكَرْمُ، إنَّمَا الكَرْمُ قَلْبُ المُؤْمِنِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «انگور را کَرْم ننامید؛ زیرا کَرْم،- عنوانی‌ست که شایسته‌ی- مسلمان است».

در روایتی دیگر آمده است: «زیرا کَرْم فقط قلب مومن می‌باشد». و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است: «(مردم به انگور) کَرْم می‌گویند؛ در حالی که کَرْم، جز- شایسته‌ی- قلب مومن نیست».([[364]](#footnote-364))

1750- وعن وائلِ بنِ حُجرٍ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «لا تَقُولُوا: الكَرْمُ، وَلكِنْ قُولُوا: العِنَبُ، والحَبَلَةُ». [روايت مسلم]([[365]](#footnote-365))

**ترجمه:** وائل بن حُجر می‌گوید: پیامبر فرمود: «(به انگور) "کَرْم" نگویید؛ بلکه "عِنَب" و "حَبَله" بگویید».([[366]](#footnote-366))

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «كراهة قوله: خَبُثَتْ نَفْسي»؛ یعنی: «کراهت دارد که انسان بگوید: وضعیت درونی‌ام، پلید و خراب است».

گاه وضعیت درونیِ انسان به‌هم می‌خورد؛ اما کراهت دارد که انسان در چنین حالتی از این وضعیتِ درونی‌اش به پلیدی یاد کند یا بگوید: نفسم، خبیث شده است؛ بلکه اگر می‌خواهد چیزی درباره‌ی وضعیت خود بگوید، از عبارت‌های هم‌معنایی استفاده کند که مفاهیم بدی ندارند؛ مثلاً به جای این‌که بگوید: «حالَم، خراب و پلید است»، بگوید: «حالَم خوش نیست»؛ زیرا واژه‌ی پلید و خراب، سزاوار نفس‌های کافران است که به‌راستی خبیث و پلیدند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡمُشۡرِكُونَ نَجَسٞ فَلَا يَقۡرَبُواْ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ﴾ [التوبة: ٢٨]

ای مؤمنان! مشرکان پلیدند و نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.

و نیز می‌فرماید:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ وَٱلۡخَبِيثُونَ لِلۡخَبِيثَٰتِۖ وَٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِ﴾ [النور : ٢٦]

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک و مردان ناپاک، سزاوار زنان ناپاکند. و زنان پاک، سزاوار مردان پاکند و مردان پاک، سزاوار زنان پاک.

هم‌چنین پیامبر هنگامی که برای قضای حاجت می‌رفت، این دعا را می‌گفت: «أَعُوْذُ باللهِ مِنَ الْخُبُثِ والْخَبائِثِ»؛ یعنی از پلیدی و نیز از شرّ شیاطین به الله پناه می‌جُست. در هر حال، کراهت دارد که انسان واژه‌های ناشایست را برای مفاهیم خوب و شایسته به‌کار ببرد؛ بلکه باید به‌جای آن، از واژه‌های نیک و شایسته استفاده کند.

مولف/ می‌گوید: «به‌کار بردن عنوان کَرْم برای انگور، کراهت دارد»؛ [زیرا کَرْم هم‌خانواده‌ی واژه‌ی کَرَم مي‌باشد كه به معناي بخشندگی و بزرگواری‌ست. عرب‌ها به شراب، کَرْم می‌گفتند؛ زیرا در پیِ باده‌نوشی از سرِ مستی دست به سخاوت می‌گشودند. از آن‌جا که واژه‌ی کَرْم براي عرب‌ها يادآورِ شراب بود و چه‌بسا آنان را تحریک می‌کرد، پیامبر از به‌کار بردن این واژه برای انگور، منع نمود و بیان فرمود که این واژه، شایسته‌ی مومن و قلب اوست؛ زیرا مومن، بخشنده و بزرگوار است.]

331- باب: نهی از وصف زیبایی‌های زن برای مرد، مگر آن‌که به‌ضرورت و با هدفی شرعی مانند ازدواج باشد

1751- عن ابن مسعودٍ قالَ: قال رسولُ الله: «لا تُبَاشِرِ المَرْأَةُ المَرْأَةَ، فَتَصِفَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إلَيْهَا». [متفق علیه]([[367]](#footnote-367))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ زنی نباید بدنِ زنی دیگر را لمس کند- یا به آن بنگرد- و سپس او را برای شوهرش چنان وصف نماید که گویا شوهرش به آن زن می‌نگرد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «نهی از وصف زیبایی‌های زن برای مرد، مگر آن‌که به‌ضرورت و با هدفی شرعی مانند ازدواج باشد»؛ یعنی برای انسان روا نیست که ویژگی‌ها و زیبایی‌های زنی را نزد مردِ نامحرم بازگو نماید؛ مگر آن‌که آن مرد خواستگار آن زن باشد و بخواهد با او ازدواج کند؛ چنان‌که برای خواستگار جایز است که در هنگامِ خواستگاری به دختر یا زن مورد علاقه‌اش نگاه کند تا در نهایت، تصمیم خود را بگیرد که آیا با وی ازدواج نماید یا خیر. البته حرام است که زنی نزد شوهر خود، زیبایی‌های زنی نامحرم را بیان نماید؛ چه‌بسا این کار به ضررِ خودش تمام شود و شوهرش، آن زن را به‌عنوان هوو بر سرِ وی بیاورد و بدین‌سان مشکلاتی در میان آن‌ها پدید آید؛ البته این، بدان معنا نیست که انسان از تجدید فراش یا چندهمسری خودداری کند؛ بلکه برای کسی که تواناییِ جسمی و مالی دارد، تعدد همسر یا ازدواج با چهار زن، رواست تا نسل امت اسلامی بیش‌تر شود؛ اما به‌شرطی که عدالت را در میان آنان رعایت نماید؛ ولی اگر کسی در خود این توانایی را نمی‌دید که عدالت را رعایت کند، برایش روا نیست که همسر دیگری بگیرد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا تَعۡدِلُواْ فَوَٰحِدَةً أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۚ ذَٰلِكَ أَدۡنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُواْ ٣﴾ [النساء : ٣]

اگر می­ترسید که نتوانید به عدالت رفتار نمایید، پس به یک زن یا کنیزانی که مال شما هستند، بسنده کنید؛ این کار به آن‌که ستم نکنید، نزدیک­تر است.

خلاصه این‌که برای انسان روا نیست که زنی را نزد مردی بیگانه وصف کند؛ مگر آن‌که انگیزه یا ضرورتی شرعی وجود داشته باشد. برخی از افراد سبک‌سر نزد دوستانشان با ‌افتخار از زیبایی‌های همسر خویش سخن می‌گویند! این، حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر از این کار منع فرموده است.

\*\*\*

332- باب: این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: «یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز»؛ بلکه باید قاطعانه و جدی درخواستش را مسألت کند

1752- عن أبي هريرةَ أنَّ رسول اللهِ قالَ: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إنْ شِئْتَ؛ لِيَعْزِم المَسْأَلَةَ، فَإنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ». [متفق علیه]([[368]](#footnote-368))

وفي روايةٍ لمسلمٍ: «وَلكِنْ لِيَعْزِمْ وَلْيُعَظمِ الرَّغْبَةَ فَإنَّ اللهَ تَعَالَى لا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاهُ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله را- به کاری- مجبور سازد».([[369]](#footnote-369))

در روایتی از مسلم آمده است: «بلکه باید بااصرار و پافشاری و به‌جزم دعا نماید و رغبت و امیدش را بزرگ و جدی نشان دهد؛ زیرا الله متعال مجبور به دادن چیزی نیست و دادن هیچ چیزی برایش دشوار نمی باشد».

1753- وعن أنسٍ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «إذا دَعَا أحَدُكُمْ فَلْيَعْزِم المَسْأَلَةَ، وَلا يَقُولَنَّ: اللَّهُمَّ إنْ شِئْتَ فَأَعْطِنِي، فَإنَّهُ لا مُسْتَكْرِهَ لَهُ». [متفق علیه]([[370]](#footnote-370))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر یک از شما هنگامی که دعا می‌کند، باید در درخواست خود جدّی و مُصِر باشد و نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز؛ یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله را- به کاری- مجبور سازد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «این روش دعا مکروه است که انسان بگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز؛ بلکه باید درخواستش را قاطعانه و جدی مسألت کند».

روشن است که انسان برای دست‌یابی به خیر و نیکی یا رهایی از شر و بدی، هیچ پناه‌گاهی جز الله متعال ندارد و الله متعال یگانه ذاتی‌ست که بندگان دل به او می‌بندند و دل‌ها رو به سویش می‌نهند و همگان به او پناه می‌برند؛ از این‌رو شایسته نیست که انسان در هنگام راز و نیاز با پروردگارش، بگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز؛ یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه این روش دعا کردن، حرام است؛ زیرا نوعی بی‌ادبی‌ست؛ گویا بنده با گفتن چنین عبارتی می‌گوید: اگر می‌خواهی، مرا بیامرز؛ و گرنه، برایم مهم نیست! گویا به زبانِ حال می‌گوید: من، از تو بی‌نیازم! چنان‌که شخصی به دوستش می‌گوید: «خواستی، به دیدنم بیا و خواستی، نیا؛ مهم نیست!» از این‌رو همان‌گونه که مولف/ گفته، این روش دعا کردن، کراهت دارد؛ یعنی مکروه تحریمی‌ست. انسان باید در دعایش جدی و سرسخت باشد و درخواستش را با پافشاری مسألت نماید؛ زیرا به‌عنوان بنده‌ای نیازمند، به پیش‌گاه ذاتی بی‌نیاز، بخشنده و ستوده عرض نیاز می‌کند؛ لذا درخواست آمرزش، رحمت و هدایت از الله نباید مقیّد به عبارت مذکور باشد؛ هم‌چنین روا نیست که انسان بگوید: «ان‌شاءالله که الله تو را هدایت کند»؛ یا «ان‌شاءالله که الله تو را ببخشد»؛ بلکه هر دعا و درخواستی باید عاجزانه و در عین حال، جدی و قاطعانه باشد. لذا دعا نباید با بی‌رغبتیِ دعاکننده یا به‌گونه‌ای باشد که بیان‌گر بی‌اهمیت بودنِ آن برای دعاکننده است؛ بلکه دعاکننده باید با حسن ظن به الله متعال و امیدواری به اجابتش، دعا کند؛ زیرا همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «هیچ‌کس نمی‌تواند الله را- به کاری- مجبور سازد»؛ یعنی اگر الله تو را بیامرزد، به اراده و مشیت او بوده است و اگر نیامرزد، باز هم به اراده و خواستِ خودش بوده است و هیچ‌کس نمی‌تواند الله را مجبور سازد که بنده‌ای را بیامرزد یا مجازاتش کند؛ بلکه الله هرچه بخواهد، انجام می‌دهد. هم‌چنین هیچ کاری برای الله متعال دشوار نیست؛ لذا وقتی بنده می‌گوید: «اگر خواستی، مرا بیامرز»، گویا آمرزیدن را برای الله متعال، دشوار می‌پندارد! در صورتی که هیچ کاری برای الله متعال، دشوار نیست. خلاصه این‌که هیچ درخواست یا دعایی نباید مقیّد به چنین عبارتی باشد و برای انسان روا نیست که بگوید: «یا الله! *اگر خواستی*، مرا وارد بهشت بگردان»، «یا الله! *اگر خواستی*، به من فرزند بده»، «یا الله! *اگر خواستی*، همسری شایسته به من عنایت بفرما»؛ این روش دعا کردن، جایز نیست. گاه شنیده می‌شود که برخی از مردم، در دعاهایشان می‌گویند: «یا الله! من از تو نمی‌خواهم که تقدیرِ مرا برگردانی؛ بلکه فقط از تو می‌خواهم که در تقدیری که برایم رقم زده‌ای، به من لطف کنی». گفتنِ این دعا یا عبارت، درست نیست؛ پیامبر فرموده است: «لا يَرُدّ الْقَضَاءَ إلاَّ الدّعاء»؛([[371]](#footnote-371)) یعنی: «تقدیر را چیزی جز دعا برنمی‌گرداند». این بدین معنا نیست که دعا، سرنوشت یا تقدیر را دگرگون نماید یا آن‌را برگرداند؛ بلکه یکی از آثار دعا، این است که اگر دعا کنید و از الله متعال بخواهید که مشکلِ شما را برطرف سازد، در حقیقت، در لوح محفوظ برای شما مقدّر بوده است که برای برطرف شدن مشکل خود دعا کنید؛ در نتیجه بنا بر تقدیری که برای شما رقم خورده است، الله متعال با این دعا، مشکلتان را برطرف می‌سازد؛ البته نفسِ این دعا نیز برای شما مقدّر بوده است. لذا وقتی که می‌گویید: «من نمی‌خواهم که تقدیر مرا برگردانی»، گویا این را می‌گویید که برایم مهم نیست که آیا مشکلم را حل کنی یا خیر؛ در صورتی‌که انسان خواهانِ برطرف شدن همه‌ی مشکلاتش می‌باشد. از این‌رو به جای گفتنِ این عبارت نادرست، با عبارت‌های درست و شایسته دعا کنید؛ بگویید: پروردگارا! به من تن‌درستی بده؛ یا الله! مرا از فقر وتنگ‌دستی رهایی بخش؛ یا الله! توفيقم دِه که بدهی‌هایم را ادا کنم. خلاصه این‌که با عبارت‌های درست و شایسته دعا کنید؛ زیرا الله متعال هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ‌کس جلودارِ او نیست و این ماییم که به او نیاز داریم؛ زیرا انسان در دعا باید با قاطعیت و یقین، درخواستِ خود را مطرح کند؛ نه این‌که بگوید: اگر می‌خواهی، چنین کن. پیامبر فرموده است: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئتَ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ».([[372]](#footnote-372)) یعنی: «هیچ‌یک از شما نگوید: یا الله! اگر خواستی، مرا بیامرز یا اگر خواستی، به من رحم کن؛ بلکه با یقین و قاطعیت بخواهد؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند الله را - به کاری- مجبور سازد» و هیچ کاری برای الله متعال، دشوار نیست.

گفتنی‌ست: پیامبر هنگامی که به عیادت بیماری می‌رفت، می‌فرمود: «لا بَأسَ؛ طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ».

«لا بَأسَ» یعنی: مشکل و رنجی بر تو نیست. «طَهُورٌ إنْ شَاءَ اللهُ» یعنی: ان‌شاءالله که این بیماری، پاک‌کننده‌ی گناهان است. پیامبر از آن جهت «ان‌شاءالله» فرمود که این جمله، جمله‌ی خبری‌ست؛ نه دعایی؛ لذا مفهوم این عبارت، این است که امیدوارم که این بیماری، پاک‌کننده‌ی گناهانت باشد و این جمله‌ی نبوی، با رهنمودِ آن بزرگوار که در احادیثی که این‌جا بیان شد، هیچ تعارضی ندارد.

\*\*\*

333- باب: کراهت دارد که انسان بگوید: «آن‌چه الله بخواهد و فلانی بخواهد»

1754- عن حُذَيْفَةَ بنِ اليَمانِ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «لا تَقُولُوا: مَا شَاءَ اللهُ وَشَاءَ فُلاَنٌ؛ وَلكِنْ قُولُوا: مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ شَاءَ فُلاَنٌ». [روایت ابوداود با اِسنادِ صحيح]([[373]](#footnote-373))

**ترجمه:** حذیفه بن یَمان می‌گوید: پیامبر فرمود: «نگویید: آن‌چه الله بخواهد و فلانی بخواهد؛ بلکه بگویید: آن‌چه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کراهت دارد که انسان بگوید: آن‌چه الله بخواهد و فلانی بخواهد»؛ منظور از کراهت در این‌جا، کراهت تحریمی‌ست؛ یعنی حرام می‌باشد که انسان چنین چیزی بگوید؛ زیرا حرف «واو» در این عبارت، مفهوم برابری را می‌رساند؛ لذا وقتی کسی چنین عبارتی می‌گوید، گویا فلان‌شخص را با الله در اراده و مشیت، یک‌سان و برابر دانسته است؛ در صورتی‌که اراده‌ی کامل و مطلق از آنِ الله متعال می‌باشد و او هرچه بخواهد، انجام می‌دهد؛ از این‌رو پیامبر از گفتنِ چنین عبارتی منع فرمود و با رهنمود خویش مردم را به گفتنِ سخنی مباح راهنمایی نمود و فرمود: «بگویید: آن‌چه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد»؛ زیرا واژه‌ی «سپس» یا حرف «ثُمَّ»، مفهوم ترتیب با فاصله را می‌رساند؛ لذا عبارتِ «آن‌چه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد»، بدین مفهوم است که اراده و خواستِ الهی فراتر از اراده و خواستِ فلانی‌ست؛ همین‌طور روا نیست که به کسی بگوییم: «آن‌چه خواست الله و تو باشد»؛ زیرا شخصی به پیامبر گفت: «آن‌چه خواستِ الله و شما باشد»؛ پیامبر فرمود: «أجعلتنی للهِ ندًّا، بل قُل: ما شاء الله وَحدَهُ»؛([[374]](#footnote-374)) یعنی: «آیا مرا با الله، شریک ساختی؟ بلکه بگو: هرچه الله یگانه، بخواهد». لذا در این‌‌باره سه حالت وجود دارد:

**نخست:** این‌که انسان بگوید: هرچه اللهِ یکتا بخواهد؛ این، یعنی تفویض و واگذاری امر به الله متعال که مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است؛ چنان‌که مسلمانان بر این باورند که هرچه الله بخواهد، روی می‌دهد و آن‌چه او نخواهد، پدید نمی‌آید.

**دوم:** آن‌چه الله، سپس فلانی بخواهد؛ گفتنِ این عبارت به‌فرموده‌ی صریح پیامبر رواست.

**سوم:** این‌که انسان بگویند: آن‌چه خواستِ الله و فلانی باشد؛ یا آن‌چه الله و فلانی بخواهند. گفتنِ چنین عبارتی جایز نیست؛ بلکه حرام می‌باشد؛ زیرا مخلوق را در زمینه‌ی اراده و مشیت، هم‌سانِ الله قرار می‌دهد.

البته اگر در بین لفظ جلاله‌ی الله و نامِ مخلوق، از حرفِ ترتیب «فاء» در زبان عربی استفاده شود، محل بحث و نظر است؛ زیرا حرفِ «فاء» اگرچه برای ترتیب می‌باشد، اما افاده‌ی فاصله نمی‌کند و در رهنمود پیامبر نیز جوازِ استفاده از این حرف در عبارت مذکور نیامده است.

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر انسان، امر ناجایزی را برای مردم بیان می‌کند، باید جای‌گزینی شرعی و جایز نیز به آنان معرفی کند؛ چنان‌که پیامبر مردم را گفتنِ عبارتِ ناجایز منع نمود و سپس عبارتِ جایز را به آنان آموزش داد. برخی از مردم عادت دارند که می‌گویند: این، حرام است؛ آن، حرام است؛ اما راه‌ها و موارد جایز را بیان نمی‌کنند. چنین روی‌کردی باعث می‌شود که مخاطبان دچار سرخوردگی شوند؛ بلکه روشِ شرعی در بیان ممنوعیت‌ها، این است که انسان، راه‌ها و مواردِ جایز را نیز بیان نماید؛ بنگرید که لوط به قومش فرمود:

﴿أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٥ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ ١٦٦﴾ [الشعراء : ١٦٥، ١٦٦]

آيا از ميان جهانیان، با مردها آميزش مى‏كنيد؟! و همسرانى را كه پروردگارتان براى شما آفريده، وا مى‏گذاريد؟ بلكه شما مردم تجاوزكاري هستید.

همین‌طور پیامبر نیز فرمود: «نگویید: آن‌چه الله بخواهد و فلانی بخواهد؛ بلکه بگویید: آن‌چه الله بخواهد، سپس فلانی بخواهد».

بلکه بنگرید که الله، خود می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرۡنَا﴾ [البقرة: ١٠٤]

ای کسانی که ایمان آورده­اید! (خطاب به پیامبر) نگویید: **راعنا** (مراعاتمان را بکن که این لفظ در زبان عبری، اهانت­آمیز است)؛ بلکه بگویید: أنظرنا (که به همان معناست و اهانت­آمیز نیست).

در این‌باره به نمونه‌ای از سنت نبوی اشاره می‌کنم: خرماي مرغوبی نزد رسول‌‏الله آوردند. رسول‌الله پرسيد: «آيا همه‌ی خرماهاي خيبر، اين‌گونه مرغوب‌اند»؟ گفتند: خير. ما، يك صاع از اين خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهاي ديگر، خریداری می‌کنیم. رسول‌‏الله فرمود: «چنين نكنيد؛ بلکه ابتدا خرمايی را که کیفیت پایین‌تری دارد، بفروشيد و از پول آن، خرماي مرغوب خریداری کنید».([[375]](#footnote-375)) می‌‌بینیم که اگر رسول‌الله از یک‌سو از معامله‌ی خرما به‌خرما منع نمود، از سوی دیگر، راه‌کار و جای‌گزینی برای خریداری خرمای مرغوب ارائه فرمود.

\*\*\*

334- باب: کراهت سخن گفتن (یا مجلس کردن) پس از نماز عشا

منظور از آن، سخنی‌ست که در سایر اوقات مباح می‌باشد و گفتن یا نگفتنِ آن، یک‌سان است؛ اما سخن حرام یا مکروه، به‌گونه‌ای‌ست که کراهت یا حرمتش پس از نماز عشا، بیش‌تر و شدیدتر می‌باشد؛ ولی سخن گفتن در امور خیر مانند مباحث علمی یا حکایات صالحان و نکات ارزشمند اخلاقی، و نیز سخن گفتن با مهمان یا شخصی که کار دارد و امثالِ آن، مکروه نیست؛ بلکه مستحب است. هم‌چنین سخن گفتنی که به‌‌ضرورت یا عذر یا به‌صورت اتفاقی باشد، کراهت ندارد. این امور، در احادیث صحیح به‌روشنی بیان شده است.

1755- عن أبي بَرْزَةَ أنَّ رسولَ الله كان يكرهُ النَّومَ قَبْلَ العِشَاءِ والحَديثَ بَعْدَهَا. [متفق علیه]([[376]](#footnote-376))

**ترجمه:** ابوبرزه می‌گوید: رسول‌الله خوابِ پیش از عشا و سخن گفتن پس از آن را ناپسند می‌داشت.

1756- وعن ابن عمرَ$ أنَّ رسولَ اللهِ صَلَّى العِشَاء في آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قالَ: «أرأيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هذِه؟ فَإنَّ عَلَى رَأسِ مِئَةِ سَنَةٍ لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ علَى ظَهْرِ الأرْضِ اليَومَ أحَدٌ». [متفق علیه]([[377]](#footnote-377))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله در واپسین روزهای عمرش نماز عشا را خواند و چون سلام داد، فرمود: «امشب را به‌خاطر داشته باشید؛ پس از گذشت صد سال هیچ‌یک از کسانی که اینک روی زمین هستند، باقی نخواهد ماند».([[378]](#footnote-378))

1757- وعن أنسٍ أنَّهُم انْتَظَرُوا النَّبِيَّ فَجَاءهُمْ قَريباً مِنْ شَطْرِ اللَّيْلِ فَصَلَّى بِهِمْ- يَعْنِي: العِشَاءَ- ثُمَّ خَطَبنا فقالَ: «ألا إنَّ النَّاسَ قَدْ صَلُّوا، ثُمَّ رَقَدُوا، وَإنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا فِي صَلاَةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلاَةَ». [روایت بخاری]([[379]](#footnote-379))

**ترجمه:** انس می‌گوید: صحابه# برای نماز عشا منتظر پیامبر بودند تا این‌که آن بزرگوار نزدیک نیمه‌شب تشریف آورد و با آنان نماز عشا را خواند؛ سپس برای ما سخنرانی نمود و فرمود: «توجه کنید! مردم نماز خواندند و خوابیدند؛ و شما- که بیدار مانده‌اید- از زمانی‌که در انتظار نماز نشسته‌اید، هم‌چنان در حالِ نماز هستید».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کراهت سخن گفتن پس از نماز عشا». وی سپس انواع سخن را برشمرده است:

* سخنی که مکروه تحریمی یا حرام می‌باشد.
* سخنی که پسندیده است.
* و سخنِ مباح.

سخن حرام یا مکروه، به‌گونه‌ای‌ست که کراهت یا حرمتش پس از نماز عشا، بیش‌تر و شدیدتر است؛ اما سخن نیک و پسندیده، زیانی ندارد؛ اگرچه پس از نماز عشا باشد؛ ولی پیامبر سخنِ مباح را پس از نماز عشا ناپسند می‌داشت.

غیبت، تهمت، سخن‌چینی، دروغ، گوش دادن به موسیقی و مشاهده‌ی فیلم‌ها و تصاویر حرام، نمونه‌هایی از اعمال و سخنان حرام‌اند که در هر زمانی ناشایست و حرام هستند؛ البته گناه چنین اعمالی پس از نماز عشا بیش‌تر است؛ زیرا پرداختن به سخنان مباح پس از عشا کراهت دارد، چه رسد به سخنان حرام و ناشایست.

سخن مباح- یعنی سخنی که نه مکروه است، نه حرام، و نه مستحب- بخش اعظم سخنان مردم را تشکیل می‌دهد؛ اما پیامبر مجلس کردن برای چنین سخنی پس از عشا را ناپسند می‌داشت؛ زیرا اگر انسان پس از عشا مجلس کند، چه‌بسا تا دیرهنگام نخوابد و در نتیجه به سبب غلبه‌ی خواب، از قیام شب و نماز صبح خواب بماند. همان‌گونه که می‌دانید هر کاری که به سستی و سهل‌انگاری در کاری شرعی بینجامد، مکروه است.

البته پرداختن به مباحث و فعالیت‌های علمی از قبیل مطالعه، حفظ و یادگیری متون علمی، و نیز نشستن با مهمان از جهت مهمان‌نوازی یا نشستن با خانواده به منظور استحکام هرچه بیش‌تر روابط خانوادگی و هم‌چنین نشستن اتفاقی و مقطعی پس از نماز عشا، ایرادی ندارد؛ بلکه اگر با هدفی نیکو باشد، مستحب است.

سپس مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که ابوبرزه می‌گوید: «پیامبر خوابِ پیش از عشا و سخن گفتن پس از آن را ناپسند می‌داشت»؛ زیرا خوابِ پیش از عشا کسالت‌آور است و باعث می‌شود که شخص، نماز عشا را با کسالت بخواند یا حتی خواب بماند و نمازش به‌تأخیر بیفتد؛ از این‌رو پیامبر خواب پیش از عشا را ناپسند می‌داشت؛ اما این‌که انسان را چُرت می‌گیرد، به‌اختیارش نیست و ایرادی ندارد.

شاهد موضوع از این روایت، آن‌جاست که ابوبرزه می‌گوید: «پیامبر سخن گفتن پس از عشا را ناپسند می‌داشت»؛ اما اگر خیری در سخن گفتن پس از عشا باشد، ایرادی ندارد؛ چنان‌که پیامبر گاه پس از عشا با یارانش می‌نشست و نصیحتشان می‌کرد.

\*\*\*

335- باب: حرام بودن سر باز زدن زن از هم‌خوابی با شوهرش، آن‌گاه که او را بدین منظور فرا می‌خواند؛ مگر آن‌که عذری شرعی داشته باشد

1758- عن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأبَتْ، فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا، لَعَنَتْهَا المَلاَئِكَةُ حَتَّى تُصْبحَ». [متفق علیه]([[380]](#footnote-380))

وفي روايةٍ: «حَتَّى تَرْجعَ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر خود فرابخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (نارضایتی) از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می‌کنند».

و در روایتی دیگر آمده است: «تا آن‌که زن- به بستر شوهرش- برگردد».

336- باب: حرام است که زن در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وی، روزه‌ی نفل بگیرد

1759- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رسُولَ الله قَالَ: «لا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلاَّ بِإذْنِهِ، وَلا تَأذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلاَّ بِإذْنِهِ». [متفق علیه]([[381]](#footnote-381))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه(ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد».

**شرح**

امام نووي/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر خود فرابخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (و نارضایتی) از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می‌کنند» يا فرمود: «تا آن‌که زن- به بستر شوهرش- برگردد»؛ زیرا بر زن واجب است که خواسته‌ی شوهرش را بپذیرد؛ مگر آن‌که عذری شرعی داشته باشد، مثلاً بیمار باشد و برایش هم‌‌بستری ممکن نباشد. البته این حق، دو سویه است و مرد باید نیازهای عاطفی همسرش را درک کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [النساء : ١٩]

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

در باب دوم آمده است: برای زن روا نیست که در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وي روزه‌ی نفل بگیرد و نیز جایز نیست که کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد.

در این باب دو مسأله مطرح شده است: نخست مسأله‌ی روزه؛ ناگفته نماند که روزه‌ی واجب از این حُکم مستثناست و هر زنی حق دارد بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی واجبِ خود را ادا کند؛ مثلاً زنی از رمضان گذشته، ده روز روزه‌ی قضایی دارد و تا رمضان بعدی فقط ده روز مانده است؛ در این صورت بر او واجب است که قضای این ده روز را به‌جاي آورَد؛ چه شوهرش اجازه دهد و چه راضی نباشد؛ اما اگر زنی ده روز روزه‌ی قضایی دارد و تا فرا رسیدن رمضان، یک یا دو ماه و یا بیش‌تر مانده است، شوهرش می‌تواند او را از روزه گرفتن منع کند؛ در این حالت نیز برای زن روا نیست که در حضور شوهرش بدون اجازه‌ی وی روزه بگیرد؛ زیرا وقت کافی هست و نباید با روزه گرفتن، شوهرش را در تنگنا قرار دهد. اگر مرد به همسرش اجازه داد که روزه بگیرد و زن نیز با موافقت وی روزه گرفت، چنان‌چه روزه‌ی واجب باشد، بر مرد حرام است که از طریق هم‌بستری با زن، روزه‌ی وی را بشکند؛ زیرا خودش به او اجازه داده است که روزه بگیرد و حال که زن روزه‌ی واجب را آغاز کرده، تمامِ آن بر او واجب می‌باشد؛ اما اگر زن بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی نفل بگیرد، مرد می‌تواند در طول روز با همسرِ روزه‌دار نزدیکی کند؛ اگرچه روزه‌ی زن می‌شکند؛ زیرا کامل کردن روزه‌ی نفل، الزامی نیست. البته ناگفته نماند که اگر زنی که با اجازه‌ی شوهرش روزه نفل گرفته و حال، شوهرش قصدِ نزدیکی با او را دارد، بگوید: خودت اجازه دادی که روزه بگیرم؛ این بدان معناست که قول داده‌ای که روزه‌ام را نشکنی؛ در این صورت بر مرد واجب است که به وعده‌اش عمل کند و باطل کردن روزه‌ی زنش حرام می‌باشد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِٱلۡعَهۡدِۖ إِنَّ ٱلۡعَهۡدَ كَانَ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٤﴾ [الإسراء: ٣٤]

و به پیمان‌ها وفا نمایید که درباره‌ی عهد و پیمان سؤال خواهد شد.

ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه(ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد». لذا اگر مردی، شخص معینی را نام ببرد و به همسرش بگوید: فلانی حق ندارد وارد خانه‌ام شود، بر زن حرام است که به آن‌شخص اجازه‌ی ورود به خانه‌ی شوهر خود را بدهد؛ اما اگر مردی، دل و سینه‌ی فراخی دارد، زن می‌تواند در چارچوب شریعت به محارم خود یا به کسانی که ورودشان به خانه‌ بلامانع است، اجازه‌ی ورود بدهد و لازم نیست که برای ورود تک‌تک افراد، از شوهرش اجازه بخواهد.

337- باب: حرام است که مأموم (مقتدی) سَرَش را پیش از امام از رکوع یا سجده بلند کند

1760- عن أَبي هريرةَ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «أمَا يَخْشَى أحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأسَهُ قَبْلَ الإمَامِ أنْ يَجْعَلَ اللهُ رَأسَهُ رَأسَ حِمَارٍ، أَوْ يَجْعَلَ اللهُ صُورَتَهُ صُورَةَ حِمَارٍ؟» [متفق علیه]([[382]](#footnote-382))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که سَرَش را پیش از امام بلند می‌کند، آیا نمی‌ترسد که الله سرش را به سر الاغ یا صورتش را به صورت الاغ، تبدیل نماید؟»

**شرح**

مولف/ درادامه‌ی کارهای حرامی که پیامبر بیان نموده، با ذکر حدیثی یادآور شده است که بلند کردن سر از رکوع و سجده پیش از امام حرام می‌باشد؛ زیرا مقتدی باید پیرو پیش‌نماز باشد و اعمال نماز را پس تکبیرهای امام، انجام دهد؛ یعنی در انجام اعمالِ نماز، نه بر پیش‌نماز پیشی بگیرد و نه تأخیر کند و نه هم‌زمان با امام به رکوع و سجده برود؛ بلکه تابع امام باشد؛ اگر پیش‌دستی بر امام در هنگام تکبیر احرام باشد، نمازش از اساس، بسته نمی‌شود؛ یعنی اگر مقتدی تکبیرِ احرام- یا تکبیر آغازین نماز- را پیش از امام بگوید، حتی اگر از روی سهو یا فراموشی باشد، نمازش منعقد نمی‌گردد و باید نمازش را دوباره بخواند یا آن را از سر بگیرد. اما اگر مقتدی پیش از امام به رکوع یا سجده برود و این عمل را به‌عمد انجام دهد و بداند که این کار، حرام است، نمازش باطل می‌باشد؛ زیرا در نماز، مرتکب عملِ حرامی شده است؛ مانند حرف زدن در نماز که حرام می‌باشد و باطل‌کننده‌ی نماز است. اما اگر کسی اعمال نماز را هم‌زمان با امام انجام دهد، مثلاً همین‌که امام به رکوع می‌رود، رکوع کند یا همین‌که امام به سجده می‌رود، سجده نماید، از دیدگاه برخی از علما، مکروه و از نظر برخی دیگر از علما، حرام است؛ گفتنی‌ست: چنان‌چه مقتدی در تکبیر احرام بدین‌گونه عمل نماید، نمازش از اساس، منعقد نمی‌شود. پیشی گرفتن از امام تکبیر احرام نیز همین حُکم را دارد؛ درباره‌ی پیشی گرفتن از امام در بلند کردن سر از رکوع و سجده هشدار داده و فرموده است: «کسی که سَرَش را پیش از امام بلند می‌کند، آیا نمی‌ترسد که الله سرش را به سر الاغ یا صورتش را به صورت الاغ، تبدیل نماید؟»

پیامبر، از میان چارپایان الاغ را از آن جهت ذکر فرمود که الاغ را کودن‌ترین حیوان برشمرده‌اند؛ از این‌رو آن‌دسته از یهود که تورات را فراگرفتند و به آن عمل نکردند، به الاغ تشبیه شده‌اند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢا﴾

[الجمعة: ٥]

مثال کسانی که به عمل کردن به تورات مکلّف شدند و به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی‌ست که کتاب‌هایی حمل می‌کند.

این حدیث نشان می‌دهد که برای مأموم یا مقتدی حرام است که سَرَش را پیش از امام از رکوع و سجده بلند کند؛ برخی از مردم عادت دارند که در بلند شدن از رکوع و سجده، بیش از حد تأخیر می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که امام سر از سجده برداشته است و آنان هم‌چنان در سجده هستند و به گمان خود دعا می‌کنند! می‌گوییم: آری؛ آن‌گاه که به تنهایی نماز می‌خوانی، هرچه می‌خواهی، دعا کن؛ اما هنگامی که به پیش‌نماز اقتدا کرده‌ای، اگر در بلند شدن از رکوع و سجده تأخیر کنی، بر خلاف رهنمود نبوی عمل کرده‌ای؛ زیرا پیامبر فرموده است: «فإذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا»؛([[383]](#footnote-383)) یعنی: «هنگامی که امام رکوع کرد، شما نیز به رکوع بروید». حرفِ «فاء» در واژه‌ی «فَارْكَعُوا» بیان‌گر ترتیب با اندکی فاصله است؛ لذا مقتدی باید از پیش‌نماز یا امام جماعت، در نمازش تبعیت کند؛ بدین‌سان که پس از تکبیر امام، نه تأخیر کند و نه پیش از امام به رکوع و سجده برود؛ هم‌چنین نباید پیش از امام سر از رکوع و سجده بردارد.

\*\*\*

338- باب: کراهت گذاشتن دست بر کمر یا پهلو در نماز

1761- عن أَبي هريرةَ قالَ: نُهِيَ عن الخَصْرِ في الصَّلاَةِ. [متفق علیه]([[384]](#footnote-384))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از گذاشتن دست بر کمر- یا پهلو- در نماز منع شد. [یعنی پیامبر از این کار منع فرمود.]

339- باب: كراهت نماز گزاردن در حالی که غذا حاضر است و انسان اشتهای خوردن دارد و نیز در حالی که انسان، تنگ‌وضوست

1762- عن عائشة& قالَت: سَمِعْتُ رسولَ الله يَقُولُ: «لا صَلاَةَ بِحَضْرَةِ طَعَامٍ، وَلا وَهُوَ يُدَافِعُهُ الأَخْبَثَانِ». [روایت مسلم]([[385]](#footnote-385))

**ترجمه:** عايشه& می‌گويد: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «نماز خواندن در هنگامی که غذا حاضر است و نیز در هنگامی‌که دو پلیدی- یعنی ادرار و مدفوع- به انسان فشار می‌آورند، درست نیست».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کراهت گذاشتن دست بر پهلو یا کمر در نماز»؛ زیرا نمازگزار باید دست راستش را روی ساعد دست چپ یا روی حد فاصلِ مچ و ساعد دست چپ بگذارد و هر دو دستش را روی سینه‌اش قرار دهد. سنت است که در قیامِ پیش از رکوع و نیز در قیامِ پس از رکوع، دستانش را بدین شکل ببندد؛ اما پیامبر از گذاشتن دست بر روی کمر یا پهلو منع فرموده است؛ اما برخی از مردم در هنگامِ نماز، دستانشان را روی پهلوی چپ و نزدیکی قلب، می‌گذارند؛ این، اشتباه می‌باشد و از پیامبر ثابت نشده است؛ مسایل شرعی باید مستند به آموزه‌ها و داده‌های کتاب و سنت باشد و نمی‌توان به‌عقل و پندار خویش، چیزی را به دین نسبت داد؛ همان‌گونه که مولف/ گفته است: در نماز، گذاشتن دست بر پهلو کراهت دارد.

سپس مولف/ باب دیگری بدین عنوان گشوده است: «كراهت نماز گزاردن در حالی که غذا حاضر است و انسان اشتهای خوردن دارد و نیز در حالی که انسان، تنگ‌وضوست»؛ وی سپس حدیثی بدین مضمون آورده است که عايشه& می‌گويد: پیامبر فرمود: «نماز خواندن در هنگامی که غذا حاضر است و نیز در هنگامی‌که ادرار و مدفوع به انسان فشار می‌آورند، درست نیست»؛ یعنی: درست نیست که انسان در چنین شرایطی نماز بخواند؛ چنان‌که ابن‌عمر$ صدای قرائت امام را می‌شنید، اما شام می‌خورد و پیش از سیر شدن از سرِ سفره بلند نمی‌شد؛ زیرا اگر انسان در چنین شرایطی به نماز بایستد، فکر و حواسش جمع نیست و نمی‌تواند با خشوع و خضوع نماز بگزارد؛ بلکه حواسش به غذاست؛ از این‌‌رو شایسته است که انسان با خیالی آسوده و پس از فراغت از کارهایش به نماز بایستد:

﴿فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ٧ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ٨﴾ [الشرح: ٧، ٨]

پس هنگامی که فراغت یافتی، (به عبادت و نیایش) بکوش و خالصانه به سوی پروردگارت روی بیاور.

البته شایسته نیست که کسی، این را عادت خویش بسازد؛ بدین‌سان که سفره‌ی شام یا نهار را هنگام اقامه‌ی نماز، پهن کند!

وقتی که انسان تنگ‌وضوست و ادرار و مدفوع بر او فشار می‌آورند، نمی‌تواند با آرامش نماز بخواند؛ ضمن این‌که نگه داشتن ادرار و مدفوع، ضرر بدنی هم دارد. شاید کسی بگوید: اگر برای قضای حاجت بروم، نماز جماعت را از دست می‌دهم. می‌گوییم: ایرادی ندارد؛ برو و قضای حاجت کن؛ اگرچه نماز جماعت فوت شود. اما آن‌گاه که وقتِ نماز تنگ است و کسی چنین حالتی دارد، چه کند؟ آیا با وجودی که وقتِ نماز تمام می‌شود، قضای حاجت کند یا در همان حال که تنگ‌وضوست، نماز بخواند؟ علما در این‌باره اختلاف نظر دارند؛ دیدگاه شیخ‌الاسلام، این است که ابتدا قضای حاجت کند، اگرچه نمازش قضا گردد؛ اما بیش‌تر علما گفته‌اند: ابتدا نمازش را کوتاه بخواند و سپس قضای حاجت کند.

\*\*\*

340- باب: نهی از نگاه کردن به سوی آسمان در نماز

1763- عن أنس بن مالكٍ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «مَا بَالُ أقْوامٍ يَرْفَعُونَ أبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ في صَلاَتِهِمْ- فَاشْتَدَّ قَولُهُ في ذَلِكَ حَتَّى قَالَ:- لَيَنْتَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَتُخطفَنَّ أَبْصَارُهُمْ». [روایت بخاری]([[386]](#footnote-386))

**ترجمه:** انس بن مالك می‌گويد: رسول‌الله فرمود: «چرا برخی از مردم در نمازشان به سوی آسمان نگاه می‌کنند؟!» و در این‌باره سخنان سختی گفت و فرمود: «یا از این کار باز آیند؛ یا این‌که بیناییِ آنان ربوده و زایل می‌شود».

**شرح**

گاه دیده می‌شود که برخی از افراد، هنگامی که از رکوع برمی‌خیزند و «سمع‌الله لمن حمده» را می‌گویند، چشم‌ها و صورتشان را به سوی آسمان بلند می‌کنند! این، حرام است؛ حتی برخی از علما گفته‌اند: نمازِ چنین افرادی باطل است؛ زیرا مرتکب عملی می‌شوند که از آن نهی شده است و این، قاعده‌ای شرعی‌ست که اگر کسی عملی انجام دهد که از آن به‌طور خاص در عبادتی نهی شده، عبادتش باطل می‌گردد؛ علما هم‌چنین دلیل دومی هم ذکر کرده‌اند؛ این‌که بلند کردن چشم‌ها و صورت به آسمان، نوعی بی‌ادبی در برابر الله می‌باشد؛ بلکه شایسته است که انسان نمازش را با خشوع به‌جای آورَد و سَرش را پایین بگیرد. علما دلیل دیگری هم درباره‌ی باطل بودن نماز این افراد، آورده‌اند؛ این‌که انسان باید در هنگام نماز با تمام بدنش به سوی قبله روی بیاورد و اگر سَرَش را به سوی آسمان بلند کند، صورتش به سمتی غیر از قبله برمی‌گردد و بدین سان نمازش باطل می‌شود؛ لذا این مسأله اهمیت فراوانی دارد و به همین سبب نیز پیامبر این موضوع را با تأکید فراوانی مطرح نمود و فرمود: «یا از این کار باز آیند؛ یا این‌که بیناییِ آنان ربوده و زایل می‌شود».

پس در هنگام نماز به کجا بنگریم؟

**پاسخ:** باید نگاهمان به سجده‌گاه باشد؛ البته در هنگام بلند کردن انگشت اشاره در تشهد، در حالی که این انگشت را حرکت می‌دهیم، به آن نگاه می‌کنیم؛ زیرا پیامبر همین کار را می‌کرد و آن‌گاه که انگشت اشاره‌اش را حرکت می‌داد، نگاهش از آن برداشته نمی‌شد.

برخی از علما رحمهم‌الله نگاه کردن مقتدی به پیش‌نماز را- به‌ویژه در هنگامی که صدای امام را نمی‌شنود- مستثنا کرده‌اند؛ یعنی اگر مقتدی صدای امام را نمی‌شنود، می‌تواند به امام نگاه کند؛ زیرا باری پیامبر بالای منبر رفت و نماز خواند و صحابه# نیز به آن بزرگوار نگاه می‌کردند؛ سپس پیامبر فرمود: «إِنِّي صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا بِي وَلِتَعَلَّمُوا صَلاتِي»؛([[387]](#footnote-387)) یعنی: «این کار را انجام دادم تا به من اقتدا کنید و روش نماز خواندن مرا یاد بگیرید». در آن هنگام صحابه# فقط از طریق نگاه کردن به پیامبر می‌توانستند روش نماز را یاد بگیرند. هم‌چنین صحابه# تکان خوردن ریش پیامبر را در نمازهای سرّی گزارش داده‌اند؛ و این، نشان می‌دهد که آنان به روبه‌روی خود نگاه می‌کردند. گفتنی‌ست: برخی از علما نماز خواندن در مسجدالحرام را نیز- که کعبه در مقابل انسان است- مستثنا کرده‌اند؛ یعنی نمازگزاری که در مسجدالحرام نماز می‌خواند، می‌تواند به کعبه نگاه کند؛ اما این استثنا، ضعیف می‌باشد و دیدگاه صحیح، این است که انسان در مسجدالحرام نیز در حالِ نماز، نگاهش را پایین بگیرد و به کعبه نگاه نکند؛ زیرا این کار از پیامبر به ثبوت نرسیده است؛ به‌ویژه این‌که مردم در حالِ طواف هستند و این، حواسِ نمازگزار را پَرت می‌کند. برخی‌ها به‌اشتباه نگریستن به کعبه را عبادت پنداشته‌اند؛ در صورتی که-تا آن‌جا که بنده می‌دانم- هیچ حدیث صحیح و حتی ضعیفی وجود ندارد که نگاه کردن به کعبه را عبادت برشمرده باشد.

\*\*\*

341- باب: کراهت نگاه کردن به اطراف در نماز بدون عذر

1764- عن عائشةَ& قالَت: سألتُ رسُولَ الله عَنِ الالتفَاتِ في الصَّلاَةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلاَسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلاَةِ العَبْدِ». [روایت بخاری]([[388]](#footnote-388))

**ترجمه:** عايشه& می‌گويد: از رسول‌الله درباره‌ی نگاه کردن به اطراف در نماز پرسیدم؛ فرمود: «این، نوعی سرقت است که شیطان از نماز بنده می‌رباید».

1765- وعن أنسٍ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «إيَّاكَ والالتِفَاتَ فِي الصَّلاَةِ، فَإنَّ الالتفَاتَ فِي الصَّلاَةِ هَلَكَةٌ، فَإنْ كَانَ لا بُدَّ، فَفِي التَّطَوُّعِ لا فِي الفَريضَةِ». [ترمذی ضمن روایت این حدیث گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[389]](#footnote-389))

**ترجمه:** از انس روايت شده است که رسول‌الله فرمود: «از نگاه کردن به اطراف در هنگام نماز بپرهیز؛ زیرا نگاه کردن به اطراف در نماز، موجب هلاکت است. و اگر چاره‌ای نبود، در نماز نفل این کار را بکن، نه در نماز فرض».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کراهت نگاه کردن به اطراف در نماز بدون ضرورت». انسان در هنگام نماز در حقیقت در پیش‌گاه الله می‌ایستد؛ پس شایسته نیست که با قلب و صورتش به سوی دیگری التفات کند؛ التفات با قلب، این است که انسان به چیزی غیر از نماز فکر کند؛ مانند وسوسه‌ها و خیال‌هایی که از ذهن و قلب بسیاری از نمازگزاران می‌گذرد و ضررش از التفات با چشم‌ها یا نگاه کردن به اطراف، بدتر و شدیدتر است؛ به‌گونه‌ای که چه‌بسا نمازگزار، نمازش را به پایان می‌رساند و فقط یک‌دهم ثواب نماز و حتی کم‌تر از آن برایش ثبت می‌شود و این، متناسب با حضور قلبش می‌باشد. نگاه کردن به اطراف یا گرداندن صورت به پیرامون، بدین معناست که نمازگزار، گردنش را به چپ و راست بگرداند؛ در صورتی‌که باید صورتش به‌سوی قبله باشد و به چپ و راست نگردد؛ اما اگر این کار را کرد، چه می‌شود؟ پاسخش را از رسول‌الله می‌شنویم که عایشه& از ایشان در این‌باره سوال کرد. رسول‌الله فرمود: «این، نوعی اختلاس و سرقت است که شیطان از نماز بنده می‌رباید»؛ یعنی شیطان در نماز انسان دست‌بُرد می‌زند و او را بر آن می‌دارد که به چپ و راست بنگرد و بدین‌سان از ثواب نمازش کاسته شود؛ الله رو به سوی بنده‌اش دارد و آن‌گاه که بنده از پروردگارش روی می‌گرداند، بیمِ آن می‌رود که الله متعال نیز از او روی بگرداند؛ همان‌گونه که در حدیث انس آمده است: «نگاه کردن به اطراف در نماز، موجب هلاکت است»؛ اما اگر از روی ضرورت باشد، ایرادی ندارد؛ مثلاً صدای حیوانی را می‌شنوید و از ترس این‌که آسیبی به شما نرساند، لحظه‌ای نگاه می‌کنید. یا زمانی که ضرورتی شدید ایجاب می‌کند، ایرادی ندارد که انسان نگاهش را به سمتی که می‌خواهد، برگداند؛ البته به‌شرطی که فقط سرِ انسان حرکت کند؛ نه این‌که بدن انسان از سمت قبله برگردد؛ و گرنه، نمازش باطل می‌شود؛ زیرا یکی از شرایط صحت نماز، این است که انسان رو به قبله باشد. برخی از مردم بی‌آنکه سرِ خود را بگردانند نگاهشان به این سو و آن‌سو می‌گردد و چشمانشان به چپ و راست حرکت می‌کند؛ شکی نیست که این کار، از ثواب نماز می‌کاهد؛ از این‌رو شایسته است که انسان در هنگام نماز به سجده‌گاهش بنگرد و به چپ و راست، نگاه نکند.

\*\*\*

342- باب: نهی از نماز خواندن به سوی قبرها

1766- عن أَبي مَرْثَدٍ كَنَّازِ بْنِ الحُصَيْنِ قَالَ: سَمِعْتُ رسُولَ اللهِ يَقُولُ: «لا تُصَلُّوا إِلَى القُبُورِ، وَلا تَجْلِسُوا عَلَيْهَا». [روایت مسلم]([[390]](#footnote-390))

**ترجمه:** ابومرثد، کنّاز بن حُصین می‌گويد: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «به‌سوی قبرها نماز نخوانید و روی آن‌ها ننشینید».

343- باب: حرام بودن عبور از جلوی نمازگزار

1767- عن أَبي الجُهَيْمِ عبد اللهِ بن الحارِثِ بن الصِّمَّةِ الأنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رسُولُ الله: «لَوْ يَعْلَمُ المَارُّ بَيْنَ يَدَيِ المُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ لَكَانَ أنْ يَقِفَ أرْبَعِينَ خَيْراً لَهُ مِنْ أنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ قَالَ الراوي: لا أدْرِي قَالَ: أرْبَعينَ يَوماً، أَوْ أرْبَعِينَ شَهْراً، أَوْ أرْبَعِينَ سَنَةً. [متفق علیه]([[391]](#footnote-391))

**ترجمه:** ابوجُهَیم، عبدالله بن حارث بن صمّه‌ی انصاری می‌گويد: رسول‌الله فرمود: «اگر کسی که از جلوی نمازگزار می‌گذرد، می‌دانست که با این کار چه‌قدر گنه‌کار می‌شود، چنان‌چه چهل- روز یا ماه یا سال- توقف می‌کرد، برایش بهتر از آن بود که از جلوی نمازگزار عبور کند». روای می‌گوید: نمی‌دانم چهل روز گفت یا چهل ماه یا چهل سال.

344- باب: کراهت آغاز کردن نماز نفل پس از شروع مؤذن به اقامه‌ی نماز، چه سنت راتبه‌ی همان نماز باشد و چه نماز نفل دیگری

1768- عن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاَةُ فَلا صَلاَةَ إِلاَّ المَكْتُوبَةَ». [روایت مسلم]([[392]](#footnote-392))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «هنگامی که- اقامه‌ی نماز گفته شد یا- نماز فرض برپا گردید، هیچ نماز دیگری درست نیست».

345- باب: کراهت تخصیص روز جمعه برای روزه‌ و شب جمعه برای نماز و قیام

1769- عن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لا تَخُصُّوا لَيْلَةَ الجُمُعَةِ بِقِيَامٍ مِنْ بَيْنِ اللَّيَالِي، وَلا تَخُصُّوا يَومَ الجُمُعَةِ بِصِيَامٍ مِنْ بَيْنِ الأَيَّامِ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ فِي صَومٍ يَصُومُهُ أحَدُكُمْ». [روایت مسلم]([[393]](#footnote-393))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از میان شب‌ها شب جمعه را مخصوص قیام و عبادت نگردانید و از میان روزها، روز جمعه را ویژه‌ی روزه قرار ندهید؛ مگر این‌که روز جمعه مصادف با ایامی باشد که یکی از شما طبق عادتش آن را روزه می‌گیرد».

1770- وعنه قَالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «لا يَصُومَنَّ أحَدُكُمْ يَوْمَ الجُمُعَةِ إِلاَّ يَوماً قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ». [متفق علیه]([[394]](#footnote-394))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گويد: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هیچ‌یک از شما روز جمعه را روزه نگیرد، مگر آن‌که روزِ قبل یا بعد از آن را هم روزه بگیرد».

1771- وعن محمّد بن عَبَّادٍ قَالَ: سَأَلْتُ جَابِراً: أنَهَى النَّبِيُّ عَنْ صَومِ يَوْمِ الجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. [متفق علیه]([[395]](#footnote-395))

**ترجمه:** محمد بن عبّاد می‌گوید: از جابر پرسیدم: آیا پیامبر از روزه‌ی روز جمعه نهی فرمود؟ پاسخ داد: بله.

1772- وعن أُمِّ المُؤمِنِينَ جويرية بنت الحارث& أنَّ النَّبيَّ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الجُمُعَةِ وهِيَ صَائِمَةٌ، فَقَالَ: «أَصُمْتِ أمْسِ»؟ قالت: لا، قالَ: «تُرِيدِينَ أنْ تَصُومِي غَداً؟» قالتْ: لا. قَالَ: «فَأَفْطِرِي». [روایت بخاری]([[396]](#footnote-396))

**ترجمه:** ام‌المؤمنین، جویریه بنت حارث& می‌گوید: پیامبر روز جمعه به خانه‌ام آمد و من روزه بودم؛ فرمود: «آیا دیروز روزه گرفتی؟» گفتم: خیر. پرسید: «فردا قصد روزه داری؟» پاسخ دادم: خیر. فرمود: «پس روزه‌ات را باز کن».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: پس از این‌که اقامه‌ی نماز گفته می‌شود، آغاز کردن نماز نفل درست نیست و مشروعیت ندارد؛ فرقی نمی‌کند که این نماز نفل، تحیۀ‌المسجد باشد یا سنت راتبه‌ی همان نماز یا هر نفل دیگری. مثلاً هنگام نماز صبح همین‌که وارد مسجد می‌شوید، نماز فرض برپا می‌گردد؛ در این حالت جایز نیست که سنت صبح را آغاز کنید؛ زیرا نماز فرض برپا شده است؛ دلیلش حدیثی‌ست بدین مضمون که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «وقتی نماز برپا شد، هیچ نمازی جز نماز فرض درست نیست». این حُکم شامل هرگونه نمازی می‌شود؛ حتی اگر انسان نماز قضایی داشته باشد، مثلاً نماز ظهر را از روی فراموشی نخوانده و همین‌که نماز عصر برپا می‌شود، به‌یادش می‌آید که نماز ظهر را نخوانده است؛ در این حالت به نیت نماز ظهر به امام اقتدا می‌کند و از جماعت، جدا نمی‌شود و آن‌گاه که نماز جماعت پایان یافت و انسان از نماز ظهرش که با جماعت عصر خوانده است، فراغت یافت، نماز عصرش را به‌تنهایی به‌جا می‌آورَد. اما اگر کسی نماز نفل را شروع کرده بود و در این میان، نماز فرض برپا شد، چه کند؟ علما در این‌باره دو دیدگاه دارند:

**دیدگاه نخست:** این است که نماز نفل را قطع کند و از ادامه‌ی آن به‌طور مطلق بپرهیزد.

**دیدگاه دوم:** این است که نماز نفل را تمام کند؛ اگرچه یک یا دو رکعت از نماز جماعت را از دست بدهد؛ فقط کافی‌ست که تکبیر احرامِ نماز فرضِ خود را با جماعت دریابد.

اما **دیدگاه درست،** این است که اگر نماز نفل را شروع کرده‌اید و در این میان، نماز فرض برپا شد و شما هنوز در رکعت اول نفل هستید، نماز نفل را قطع کنید و به جماعت بپیوندید؛ اما اگر در رکعت دوم هستید، نماز نفل را کوتاه بخوانید تا هرچه زودتر به جماعت فرض برسید؛ بدین‌سان امکانِ جمع‌بندی در بین دلایل وجود دارد.

سپس مولف/ بابی درباره‌ی روزه‌ی روز جمعه گشوده و بیان داشته است که مخصوص گردانیدن روز جمعه برای روزه و نیز شب آن برای نماز و قیام، مکروه می‌باشد. روز جمعه، عیدی هفتگی‌ست که در هفته‌‌ای یک بار تکرار می‌شود و پیامبر از روزه گرفتن در این روز نهی فرموده است؛ گفتنی‌ست که این نهی، نهی تحریمی نیست؛ زیرا در سال، حدودِ پنجاه بار تکرار می‌گردد؛ اما نهی از روزه گرفتن در عید فطر و قربان، نهی تحریمی‌ست؛ زیرا در هر سال، فقط یک روز، عید فطر و یک روز هم عید قربان است؛ اما روز جمعه بارها تکرار می‌شود و از این‌رو نهی از روزه گرفتن آن، نهی کراهت است؛ البته اگر روز قبل از جمعه یا روز بعد از آن را هم روزه بگیرید، این کراهت برطرف می‌گردد. ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از میان شب‌ها شب جمعه را مخصوص قیام و عبادت نگردانید و از میان روزها، روز جمعه را ویژه‌ی روزه قرار ندهید؛ مگر این‌که روز جمعه مصادف با ایامی باشد که یکی از شما طبق عادتش آن را روزه می‌گیرد». لذا اگر کسی به قیام شب عادت دارد، ایرادی ندارد که شب جمعه را نیز به قیام و عبادت سپری کند؛ زیرا در این صورت، شب را به قیام و عبادت مخصوص نکرده است. هم‌چنین کسی که یک روز در میان روزه می‌گیرد و روز جمعه با روزِ روزه‌اش مصادف می‌شود، ایرادی ندارد که آن را روزه بگیرد. و نیز اگر روز جمعه با روز عرفه یا روز عاشورا مصادف گردد، روزه گرفتن آن اشکالی ندارد؛ زیرا این روزه از جهت تخصیص جمعه نیست؛ بلکه به‌خاطر روزه‌ی روزی‌ست که با جمعه مصادف شده است؛ ناگفته نماند که درباره‌ی روز عاشورا شایسته است که با یهودیان مخالفت کنیم؛ بدین‌سان که روز پیش از آن- یعنی روز تاسوعا- یا روز پس از آن را هم روزه بگیریم؛ زیرا یهودیان فقط روز عاشورا را روزه می‌گیرند.

پیامبر درباره‌ی روز جمعه نیز فرمود: «هیچ‌یک از شما روز جمعه را روزه نگیرد، مگر آن‌که روزِ قبل یا بعد از آن را هم روزه بگیرد».

ام‌المؤمنین، جویریه بنت حارث& می‌گوید: پیامبر روز جمعه به خانه‌ام آمد و من روزه بودم؛ فرمود: «آیا دیروز روزه گرفتی؟» گفتم: خیر. پرسید: «فردا قصد روزه داری؟» پاسخ دادم: خیر. فرمود: «پس روزه‌ات را باز کن». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر روزِ قبل یا بعد از جمعه را روزه بگیریم، روزه‌ی روز جمعه کراهت ندارد. پیامبر از همسر بزرگوارش پرسید: «فردا- یعنی روز شنبه- قصد روزه داری؟» که خود، دلیلی بر جایز بودن روزه‌ی نفل در روز شنبه است و نشان می‌دهد که روزه‌ی روز شنبه، کراهت ندارد؛ البته در صورتی که روز جمعه را نیز روزه گرفته باشیم؛ چنان‌که در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: «لا تَصُومُوا يَوْمَ السَّبْتِ إلاَّ فِيمَا افْتُرِضَ عَلَيْكُمْ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَحَدُكُمْ إلاَّ عُودَ عِنَبٍ أَوْ لِحَاءَ شَجَرَةٍ فَلْيَمْضُغْهُ»؛([[397]](#footnote-397)) یعنی: «روز شنبه را روزه نگیرید، مگر روزه‌ای که بر شما فرض شده است؛ و اگر کسی از شما- در روز شنبه- چیزی جز دانه‌ای انگور یا پوستِ درختی ندید، آن را بجَوَد». البته علما درباره‌ی صحت این حدیث، اختلاف نظر دارند و برخی از آن‌ها از جمله استادِ محدثمان، علامه عبدالعزیز بن باز این حدیث را ضعیف و شاذ دانسته و گفته‌اند: به آن عمل نمی‌شود. و برخی از علما گفته‌اند: این حدیث، منسوخ است؛ عده‌ی دیگری از جمله امام احمد گفته‌اند: از روزه‌ی روز شنبه به‌تنهایی نهی شده است؛ لذا اگر کسی روز جمعه یا روز یک‌شنبه را با روز شنبه روزه بگیرد، روزه‌ی روز شنبه هیچ کراهتی ندارد.

در هر حال اگر کسی روز شنبه را روزه بگیرد، گنه‌کار نمی‌شود؛ اما بهتر است که با روز شنبه، جمعه یا یک‌شنبه را هم روزه بگیرد. حدیث محمد بن عباد در «صحیحین» آمده و حدیث ام‌المؤمنین، جویریه& در صحیح بخاری؛ و در هر دو حدیث، بیان‌گر این هستند که روزه‌ی روز شنبه، حرام نیست؛ بلکه اگر کسی روز جمعه را روزه بگیرد، شایسته است که روز شنبه را نیز روزه بگیرد. لذا درمی‌یابیم که شایسته نیست که انسان هردمبیل‌مزاج باشد و هر دم و ساعت، هرچه را که می‌شنود، بپذیرد یا بدون بررسی و جمع‌بندیِ دلایل، از دیگران تقلید کند؛ زیرا برخی از علما به ظاهرِ سند می‌نگرند و بدون توجه به متن حدیث، به صحت آن حکم می‌کنند؛ در حالی که بررسی متن نیز حایز اهمیت است؛ لذا برای هر دانش‌جو و پژوهش‌گری، به‌ویژه‌ی برای دانش‌جوی علوم حدیث شایسته است که در پژوهش خود، همه‌ی ابعاد را در نظر بگیرد و صرفاً به‌خاطر ظاهر سند، به صحت حدیثی حُکم نکند؛ بلکه بنگرد که آیا متن روایت، مطابقِ قواعدِ ثابت شرعی‌ست یا این‌که با احادیثی که ثقات روایت کرده‌اند، مخالفت دارد تا بدین‌سان به شاذ بودن روایت حُکم نماید و به‌سادگی آن را نپذیرد؛ زیرا یک خطا در نقل کجا و خطا از روش ائمه‌ی ثابت و ثقه در حدیث و نیز خطا از قواعدِ ثابت شرعی کجا؟

در هر حال، روزه‌ی نفل در روز شنبه، حرام نیست؛ اما شایسته است که انسان روز قبل یا بعد از آن را نیز روزه بگیرد.

\*\*\*

346- حرام بودن روزه‌ی وصال یا به‌هم‌پیوسته؛ بدین‌سان که کسی دو روز پیاپی یا بیش‌تر، روزه بگیرد و در میان آن‌ها چیزی نخورد و نیاشامد

1773- عن أَبي هريرة وعائشة$ أنَّ النَّبِيَّ نَهَى عَنِ الوِصَالِ.[متفقٌ عليه]([[398]](#footnote-398))

**ترجمه:** ابوهریره و عایشه$ می‌گویند: پیامبر از روزه‌ی «وصال»- یعنی روزه گرفتن دو روز پیاپی یا بیش‌تر، بدون افطار یا خوردن چیزی- منع فرمود.

1774- وعن ابن عمرَ$ قَالَ: نَهَى رسُولُ اللهِ عَنِ الوِصَالِ. قالوا: إنَّكَ تُواصِلُ؟ قَالَ: «إنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إنِّي أُطْعَمُ وَأُسْقَى». [متفقٌ عليه؛ این، لفظ بخاری‌ست.]([[399]](#footnote-399))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله از روزه‌ی «وصال»- یعنی روزه گرفتن دو روز پیاپی یا بیش‌تر، بدون افطار یا خوردن چیزی- منع فرمود. اصحاب عرض کردند: شما، خود روزه‌ی «وصال» می‌گیرید؟ فرمود: «من با شما فرق دارم؛ به من آب و غذا داده می‌شود».([[400]](#footnote-400))

347- باب: حرام بودن نشستن بر روی قبر

1775- عن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «لأنْ يَجْلِسَ أحَدُكُمْ عَلَى جَمْرَةٍ، فَتُحْرِقَ ثِيَابَهُ فَتَخْلُصَ إِلَى جِلْدِهِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أنْ يَجْلِسَ عَلَى قَبْرٍ».[روايت مسلم]([[401]](#footnote-401))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر یکی از شما بر روی پاره‌ای از آتش بنشیند و لباسش بسوزد و به پوستش برسد، برایش بهتر از آنست که بر روی قبری بنشیند».

348- باب: نهی از گچ‌کاری قبر و ساختن بنا بر آن

1776- عن جابرٍ قَالَ: نَهَى رسولُ الله أن يُجَصَّصَ القَبْرُ، وأنْ يُقْعَدَ عَلَيْهِ، وَأنْ يُبْنَى عَلَيْهِ.[روايت مسلم]([[402]](#footnote-402))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله از گچ‌کاریِ قبر و نشستن بر روی آن و نیز ساختن بنا بر آن منع فرمود.

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «حرام بودن روزه‌ی وصال یا به‌هم‌پیوسته».

روزه‌ی وصال، این است که کسی دو روز پیاپی یا بیش‌تر، روزه بگیرد و در میان آن‌ها چیزی نخورد و نیاشامد؛ در صورتی که الله متعال آغاز و پایان هر روزه‌ای را بیان فرموده است:

﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِ﴾ [البقرة: ١٨٧]

و تا زمانی که رشته­ی سفید (صبح) از رشته­ی سیاه (شب) برایتان نمایان شود، بخورید و بیاشامید و سپس روزه را تا شب به پایان برسانید

پیامبر نیز فرموده است: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ»؛([[403]](#footnote-403)) یعنی: «مردم در خیر و نیکی به‌سر می‌برند تا زمانی که در افطار کردن عجله کنند» یا بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار نمایند. آری؛ رهنمود و دستور شریعت، این است که انسان در افطار کردن تأخیر نکند؛ هم‌چنین برای کسی روا نیست که دو روزِ پیاپی بدون خوردن و آشامیدن روزه بگیرد؛ زیرا پیامبر از روزه‌ی وصال نهی فرمود. البته در حدیثی آمده است: «فَأَيُّكُمْ أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ إلَى السَّحَرِ»؛ یعنی: «هرکه از شما می‌خواست روزه‌اش را- بدون افطار- ادامه دهد، می‌تواند تا سَحَر بعدی، این کار را بکند». از این‌رو روزه‌دار، سه حالت دارد:

**یکم:** بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار کند؛ این، سنت، و برترین حالت است.

**دوم:** افطار نکند و تا سحر، تأخیر نماید. این، جایز است؛ اما بر خلاف فضیلت است.

**سوم:** دو روز پیاپی، چیزی نخورد و نیاشامد. این، حرام است؛ زیرا پیامبر از چنین روزه‌ای که روزه‌ی وصال نامیده می‌شود، منع فرمود. برخی از صحابه# گمان کردند که پیامبر از روی دل‌سوزی بر آنان، از روزه‌ی وصال منع فرموده است؛ از این‌رو با خود گفتند: ما که توانایی‌اش را داریم، و- در ماه رمضان- روزه‌ی وصال گرفتند. پیامبر کاری به کارشان نگرفت و با آنان سه روزِ پیاپی روزه گرفت تا این‌که هلال ماه شوال رؤیت شد. پیامبر فرمود: «لَوْ تَأَخَّرَ الْهِلالُ لَزِدتُكُمْ»؛([[404]](#footnote-404)) یعنی: «اگر هلال رؤیت نمی‌شد، چند روزِ دیگر نیز بر آن می‌افزودم». این را از آن جهت فرمود که تنبیهشان کند؛ زیرا حاضر نشدند از روزه‌ی وصال بازآیند. این، بیان‌گر حرام بودن روزه‌ی وصال است؛ اما برخی از علما آن را مکروه دانسته‌اند؛ دلیلشان این است که نهی از روزه‌ی وصال، به‌خاطر آسان‌گیری بر مردم است و هرکسی، اختیار خودش را دارد. ولی دیدگاه درست، این است که روزه‌ی وصال، حرام می‌باشد و آن‌چه درباره‌ی عبدالله بن زبیر$ روایت شده است که پانزده روز پیاپی روزه می‌گرفت، اجتهاد و برداشت خودِ آن بزرگوار می‌باشد و اعتبار ندارد؛ بلکه دیدگاه درست، همان است که در سنت پیامبر بیان شد.

سپس مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن نشستن بر روی قبر گشوده است؛ زیرا مسلمانی محترم در قبر قرار دارد و نشستن بر روی قبر، بی‌احترامی به اوست؛ از این‌رو پیامبر در حدیثی که ابوهریره روایت کرده است، فرمود: «اگر یکی از شما بر روی پاره‌ای از آتش بنشیند و لباسش بسوزد و به پوستش برسد، برایش بهتر از آنست که بر روی قبری بنشیند». از این حدیث چنین برداشت می‌شود که نشستن بر روی قبر مسلمان، حرام می‌باشد. هم‌چنین اهمیت دادنِ بی‌مورد به قبرها یا غُلو و زیاده‌روی درباره‌ی قبور، حرام است؛ زیرا پیامبر از گچ‌کاریِ قبر- یا سنگ‌کاری و سیمان‌کاریِ آن- و نیز از ساختن بنا بر قبر و نوشتن بر روی آن منع فرموده است؛ انجام چنین کارهایی، بزرگ‌داشت قبرهاست و چه‌بسا به شرک می‌انجامد. البته ساختن بنا بر قبر، به‌مراتب بدتر است؛ اما درباره‌ی نوشتن بر روی قبر:

اگر فقط نام مُرده نوشته شود و هدف دیگری نباشد، ایرادی ندارد؛ اما حرام است که به روش دوران جاهلی عمل شود و با نام مُرده، اشعار و مطالبی هم در تعریف از او بنویسند. یکی از کارهای حرامی که برخی از افرادِ ناآگاه انجام می‌دهند، این است که سوره‌ی «فاتحه» یا آیاتی از قرآن را بر روی سنگ قبر می‌نویسند. بر کسی که چنین منکرهایی می‌بیند، واجب است که آن‌ها را از میان ببرد.

\*\*\*

349- باب: شدت تحریم گریختنِ برده از آقایش

1777- عن جريرٍ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «أَيُّمَا عَبْدٍ أَبَقَ، فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ الذِّمَّةُ». [روايت مسلم]([[405]](#footnote-405))

**ترجمه:** جریر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر برده‌ای فرار کند، حرمت و امان ایمانی‌اش از او زایل می‌شود».([[406]](#footnote-406))

1778- وعنه عَنِ النَّبِيِّ: «إِذَا أَبَقَ العَبْدُ، لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلاَةٌ». [روايت مسلم]([[407]](#footnote-407))

وفي روايةٍ: «فَقَدْ كَفَرَ».

**ترجمه:** جریر می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه برده فرار کند، نمازش قبول نمی‌شود».

و در روایتی آمده است: «کافر می‌گردد».

350- باب: حرام بودن میانجی‌گری و شفاعت در حدود (مجازات‌های شرعی)

الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النور : ٢]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن‌دو دچار دل‌سوزی شوید.

1779- وعن عائشةَ&: أنَّ قُرَيْشاً أهَمَّهُمْ شَأْنُ المَرْأَةِ المَخْزُومِيَّةِ الَّتي سَرَقَتْ، فقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا رَسُولَ اللهِ؟ فقالوا: وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلا أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، حِبُّ رَسُولِ اللهِِ. فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ، فَقَالَ رسُولُ اللهِ: «أتَشْفَعُ في حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللهِ تَعَالَى؟!» ثُمَّ قَامَ فاخْتَطَبَ، ثُمَّ قَالَ: «إنَّمَا أهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيِهمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ، أَقَامُوا عَلَيْهِ الحَدَّ، وَايْمُ اللهِ لَوْ أنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». [متفقٌ عليه]([[408]](#footnote-408))

وفي روايةٍ: فَتَلوَّنَ وَجْهُ رَسُولِ الله فَقَالَ: «أتَشْفَعُ في حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللهِ!؟» فَقَالَ أُسَامَةُ: اسْتَغْفِرْ لِي يَا رَسُولَ اللهِ. قَالَ: ثُمَّ أَمَرَ بِتِلْكَ المَرْأَةِ فَقُطِعَتْ يَدُهَا.

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: ماجرای زنی از «بنی‌مخزوم» که سرقت کرده بود، باعثِ نگرانی قریش شد؛ گفتند: چه کسی در این‌باره با رسول‌الله صحبت کند؟ و بدین نتیجه رسیدند که کسی جز اسامه بن زید$ که محبوبِ پیامبر است، جرأت میانجی‌گری و شفاعت ندارد. لذا اسامه با پیامبر صحبت کرد- و از ایشان درخواست نمود که دستِ این زن را قطع نکنند.- رسول‌الله فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون الله متعال، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و سخنر‌انی نمود؛ فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، حد را بر او جاری می‌نمودند. به الله سوگند، اگر دخترم فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

و در روایتي آمده است: رنگ چهره‌ی رسول‌الله تغییر کرد و فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون الله متعال، سفارش می‌کنی؟» اسامه عرض کرد: ای رسول‌خدا! برایم آمرزش بخواهید. راوی می‌گوید: سپس به دستور رسول‌الله، دست آن زن قطع شد.

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «شدت تحریم گریختن برده از آقایش»؛ زیرا برده و منافعش، به آقای وی تعلق دارد؛ لذا گریختن برده به زیانِ آقای اوست و به همین سبب نیز وعید شدید در این‌باره وارد شده است: اگر برده‌ای از آقایش فرار کند، کافر می‌شود؛ البته کفری که به معنای نقص ایمان است؛ لذا از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌گردد؛ هم‌چنین نمازش پذیرفته نمی‌شود و حرمت و امان ایمانی‌اش نیز زایل می‌گردد. این‌ها، سه عقوبت گریختن برده از آقای اوست. علما رحمهم‌الله اختلاف نظر دارند که اگر برده‌ای از آقایش فرار کند، کدام‌یک از نمازهایش پذیرفته نمی‌شود: نمازهای فرض یا نمازهای نفل یا هیچ‌یک از نمازهایش؟ برخی از علما گفته‌اند: نمازهای فرضش قبول می‌شود؛ زیرا مدت‌زمانِ لازم برای نماز فرض مستثناست و برده‌ چه در نزد آقایش باشد و چه نباشد، در این وقت نماز می‌خواند و این زمان به خودش اختصاص دارد؛ برخی از علما گفته‌اند: این حدیث، عام است و منظور از پذیرفته نشدن نماز، این است که نمازهای نفلش از اساس، درست نیست و پذیرفته نمی‌گردد؛ اما نمازهای فرضش اگرچه ادا می‌شود، اما هیچ ثوابی در آن نیست.

سپس مولف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «حرام بودن میانجی‌گری و شفاعت در حدود»؛ منظور از حدود، همان مجازات‌های شرعی یا احکامِ کیفریِ اسلام است. ناگفته نماند که مجازات گناهان بر دو نوع می‌باشد:

**مجازات‌های اخروی**؛ البته با خداست که بنده‌اش را در آخرت مجازات کند یا او را ببخشد؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء : ٤٨]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک، هر گناهی را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

لذا امید است که الله با فضل و رحمت خويش، هر گناهی جز شرک را بيامرزد.

**مجازات‌های دنیوی** که انواع گوناگونی دارد؛ مانند مجازات‌های مشخصی که در شریعت، بیان شده و ایجاد هرگونه تغییر و دگرگونی در آن‌ها، حرام است؛ مانند قطع کردن دستِ دزد؛ یعنی در شریعت بیان شده است که دست دزد را قطع کنند؛ از این‌رو قطع کردن پایش یا کشیدنِ چشمانش جایز نیست. هم‌چنین اگر شخصِ مجردی که پیش‌تر ازدواج نکرده است، زنا کند، حُکمش این است که او را صد شلاق بزنند و به مدت یک سال تبعیدش کنند؛ این، حدّ شرعی درباره‌ی زناکارِ مجرد است و افزودن بر این حُکم یا کاستن از آن، جایز نیست.

حُکم محاربان با الله و رسولش نیز جزو همین نوع مجازات‌هاست که در قرآن کریم به‌روشنی بیان شده است:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [المائ‍دة: ٣٣]

سزای کسانی که با الله و رسولش می­جنگند و در زمین برای فساد و تبه‌کاری می­کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یک‌دیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند.

گفتنی‌ست: مجازات‌های دیگری هم وجود دارد که حد و اندازه‌ی آن‌ها مشخص نشده است و به نظرِ قاضیِ شرع بستگی دارد که در قالب جرایم نقدی، انفصال از خدمت و زندان و امثالِ آن، می‌باشد.

پس از این‌که جرایم مربوط به مجازات‌های تعیین‌شده به اطلاع حاکم یا قاضی شرع رسید، سفارش یا میانجی‌گری برای لغو حُکم مربوطه جایز نیست؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «إذَا بَلَغْت الحُدودُ السُّلْطَانَ فَلَعَنَ اللَّهُ الشَّافِعَ وَالْمُشَفَّعَ لَهُ»؛([[409]](#footnote-409)) یعنی: «وقتی حدود (یا جرم‌هایی که مجازات مشخصی دارند) به امام برسد (و کسی درباره‌ی لغو آن سفارش کند)، الله متعال سفارش‌کننده و کسی که برای او سفارش می‌شود، هر دو را از رحمت خود دور می‌گرداند». هم‌چنین فرموده است: «مَنْ حَالَتْ شَفَاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ فَقَدْ ضَادَّ اللَّهَ فِي أَمْرِهِ»؛([[410]](#footnote-410)) یعنی: «هرکس، شفاعتش مانع از اجرای حد یا مجازاتی از حدود و مقررات الهی شود، با فرمان الله، مخالفت کرده است».

اما پیش از آن‌که موضوع جُرم به اطلاع قاضی برسد، سفارش کردن رواست؛ مثلاً شخصی، فردی را در حال ارتکاب زنا می‌بیند و چهار شاهد هم دارد؛ ولی مصلحت را در این می‌بینند که به او فرصت توبه بدهند و رازِ آن‌شخص را پوشیده نگه دارند و خبرش را به قاضی نرسانند؛ این، جایز است؛ اما پس از اطلاع قاضی، جایز نیست که درباره‌ی لغو حُکمش سفارش کنند؛ همان‌گونه که مولف/ حدیث عایشه& را در باب حرام بودن سفارش درباره‌ی عدم اجرای حدود شرعی ذکر کرده است. حدود شرعی، همان مجازات‌هایی‌ست که الله و رسولش برای مجرمان تعیین کرده‌اند که از آن جمله می‌توان به حدّ زنا، حدّ تهمتِ زنا، حدّ سرقت و حدّ محاربه با الله و رسولش اشاره کرد. گفتنی‌ست که حُکم اعدام درباره‌ی مرتد و از دین‌برگشته، جزو حدود نیست؛ زیرا اگر کسی که مرتد شده است، توبه نماید، حُکم اعدامش لغو می‌گردد؛ اما در حدود شرعی، همین‌که مجرم تحویل قاضی شرع شود، حُکم اجرا می‌گردد؛ البته اگر مجرم پیش از دست‌گیری‌اش توبه کند، عملاً هیچ حُکمی بر او اجرا نمی‌شود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٣٣ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهِمۡۖ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣٤﴾ [المائ‍دة: ٣٣، ٣٤]

سزای کسانی که با الله و رسولش می­جنگند و در زمین برای فساد و تبهکاری می­کوشند، تنها این است که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یکدیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند. این، خواری و رسوایی آنان در دنیاست و عذاب بزرگی در آخرت (پیش رو) دارند. مگر کسانی که پیش از آن‌که بر آنان دست یابید، توبه نمایند. پس بدانید که الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه& می‌گوید: زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مشک را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند؛ زیرا بنی‌مخزوم، یکی از بزرگ‌ترین طوایف قریش بود. لذا از اسامه بن زید درخواست کردند که نزد پیامبر سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. آن‌ها، از ابوبکر و عمر و عثمان# و دیگر کسانی که مقامشان والاتر از اسامه بود، درخواست وساطت نکردند؛ زیرا می‌دانستند که این‌ها درباره‌ی حُکم و حدی شرعی سفارش نمی‌کنند؛ شاید هم از ابوبکر و عمر و عثمان# چنین چیزی خواستند؛ اما موفق نشدند و آن بزرگواران به این خواسته تن ندادند. اسامه فرزندِ زید بود و زید غلامی بود که خدیجه& به پیامبر بخشید و پیامبر آزادش نمود. اسامه و پدرش زید$ محبوبیت زیادی نزد پیامبر داشتند؛ از این‌رو قریش از اسامه درخواست کردند که نزد پیامبر برای لغو این حکم درباره‌ی زنِ مخزومی، سفارش کند. اسامه نزد پیامبر رفت و سفارش کرد. رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی بلیغی ایراد نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». از این حدیث درمی‌یابیم که سرقت و دزدی در میان امت‌های گذشته نیز رواج داشته است. سپس پیامبر سوگند یاد کرد و فرمود: «لَوْ أنَّ فَاطِمَة بنت محمد سَرَقَت لَقَطَعْتُ يَدَهَا»؛([[411]](#footnote-411)) یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». مگر این زن مخزومی، از فاطمه دختر محمد، بهتر است که به‌خاطر او، حکم الهی را اجرا نکنم؟ به‌یقین، نسب، جایگاه و دین و ایمان فاطمه& به‌مراتب بالاتر از آن زنِ مخزومی بود؛ زیرا فاطمه& سرورِ زنانِ بهشتی‌ست. پیامبر سوگند یاد کرد تا همگان اهمیت این موضوع را دریابند و بدانند که شفاعت یا سفارش درباره‌ی احکام و مجازات‌های شرعی، بی‌اعتبار است؛ زیرا به‌روشنی بیان فرمود که «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». و این، نشان‌گر کمالِ عدل پیامبر است و نیز نشان می‌دهد که آن بزرگوار در اجرای احکام الهی، جدّی بود و در این راستا، از خواسته‌های هیچ‌کس پیروی نمی‌کرد؛ از این‌رو فرمود: «لَوْ أنَّ فَاطِمَة بنت محمد سَرَقَت لَقَطَعْتُ يَدَهَا»؛ یعنی: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». در این‌باره دو معنا گفته‌اند: نخست: این‌که خودم دستانش را قطع می‌کنم. و دوم این‌که دستور می‌دهم دستانش را قطع کنند؛ گرچه معنای نخست، دقیق‌تر است. در هر حال، شرافت و جایگاه والای هیچ‌کس، پیامبر را از اجرای احکام شرعی باز نمی‌داشت؛ زیرا حدود و مجازات‌های شرعی، حقّ الهی‌ست. به همین خاطر نیز پیامبر دستور داد که دستان آن زن مخزومی را که از اشراف قریش بود، قطع کند و موقعیت آن زن، مانع از اجرای حُکم نشد. این، درس و آموزه‌ی بزرگی برای زمام‌داران مسلمانان است و بدین‌سان بر آنان واجب می‌باشد که در زمینه‌ی اجرای احکام، به همه‌ی مردم با یک دیده بنگرند و قرابت و خویشاوندی یا مقام و ثروتِ کسی، نباید مانع از اجرای حُکم شریعت باشد؛ بلکه حدود و مجازات‌اهی شرعی، حقّی الهی‌ست که اجرای آن، واجب است. دقت بفرمایید که الله می‌فرماید:

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ﴾ [النور : ٢]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن‌دو دچار دل‌سوزی شوید.

یکی از دل‌سوزی‌های بی‌مورد در این زمینه، این است که برای عدم اجرای حُکم شرعی، سفارش شود؛ هرگز در چنین مواردی، برای هیچ‌کس سفارش نکنید و نگویید: فلانی، آدمِ آبرومندی‌ست! یا فلانی، آدمِ ضعیفی‌ست! او چندین فرزند دارد؛ اگر مرد متأهلی مرتکب زنا شد، حدّ شرعی را بر او اجرا کنید؛ هرچند فرزندان خردسال یا همسرانی داشته باشد که پس از او، یتیم و بیوه می‌شوند؛ هرکه گناهی مرتکب گردد که مستوجب حد است، باید حد را بر او جاری کرد. تا زمانی‌که امت اسلامی، عدالت را رعایت می‌کرد و نسبت به اجرای حدود و احکام شرعی، از سرزنشِ هیچ سرزنش‌گری نمی‌هراسید، در قله‌ی عزت و سرافرازی قرار داشت؛ اما از زمانی که از اجرای احکام و حدود شرعی تخلف ورزید و میانجی‌گری‌های ناروا برای اجرای مجازات‌های شرعی سربرآورد و امت اسلامی نسبت به اجرای احکام و مجازات‌های الهی کوتاهی ورزید، به حال و روزی گرفتار شد که اینک می‌بینید. امید است که الله شوکت و پای‌بندیِ مسلمانان به دین و احکام الهی را به آنان بازگردانَد؛ به‌یقین که الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

351- باب: نهی از قضای حاجت در راه مردم یا در سایه‌هایی که زیر آن می‌نشینند و نیز در مجاریِ آب و امثالِ آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

1780- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «اتَّقُوا اللاَّعِنَيْنِ»؛ قالوا: وَمَا اللاَّعِنَانِ؟ قَالَ: «الَّذِي يَتَخَلَّى في طَرِيقِ النَّاسِ أَوْ في ظِلِّهِمْ». [روايت مسلم]([[412]](#footnote-412))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از دو کار که موجب لعن و نفرین است، بپرهیزید». پرسیدند: آن دو کارِ نفرین‌آور چیست؟ فرمود: «آن‌که در راه مردم یا در سایه‌ای که مردم زیر آن می‌نشینند، قضای حاجت می‌کند».

352- باب: نهی از ادرار کردن و امثالِ آن در آب راکد

1781- عن جابرٍ أنَّ رسولَ اللهِ نَهَى أنْ يُبَالَ في المَاءِ الرَّاكِدِ. [روايت مسلم]([[413]](#footnote-413))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله از ادرار کردن در آبِ راکد، منع فرمود.

**شرح**

مولف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» می‌گوید: «حرام بودن قضای حاجت در معابر یا در سایه‌هایی که مردم زیر آن می‌نشینند و نیز در مجاریِ آب و امثالِ آن»؛ گفتنی‌ست: مکان‌هایی که مردم در زمستان برای استفاده از گرمای آفتاب در آن می‌نشینند، از این حُکم، مستثنا نیست؛ زیرا انجام چنین کاری، مردم‌آزاری‌ست و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

آزاررسانی، شامل هرگونه گفتار و رفتار آزار‌دهنده‌ای می‌شود؛ مانند طعنه زدن، سرزنش، دشنام دادن و نیز قضای حاجت و سخنان و کارهای آزاردهنده‌ی دیگر.

در این آیه آمده است: ﴿بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ﴾؛ یعنی: «آنان‌که مردان و زنان مومن را **بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند**، می‌آزارند...». از این آیه چنین برداشت می‌شود که آزار دادن زن یا مرد مومنی که مرتکب گناه شده است، ایرادی ندارد؛ به عبارت دیگر: اگر آزار رساندن شما به یک مسلمان، واکنشی به عملِ خودش باشد، اشکالی ندارد و شما می‌توانید در برابر اذیت و آزاری که به شما رسانده است، تلافی کنید.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «از دو کار که موجب لعن و نفرین است، بپرهیزید». پرسیدند: آن دو کارِ نفرین‌آور چیست؟ فرمود: «آن‌که در راه مردم یا در سایه‌ای که مردم زیر آن می‌نشینند، قضای حاجت می‌کند». لذا اگر کسی در راه یا سایه‌ی مورد استفاده‌ی مردم، ادرار یا مدفوع دید، برایش رواست که بگوید: لعنت خداوند بر کسی که این کار را کرده است؛ زیرا کسی که در راه مردم یا در سایه‌ی مورد استفاده‌ی آنان قضای حاجت می‌کند، ملعون و نفرین‌شده است.

همان‌گونه که در حدیث جابر به روایت امام مسلم/ آمده است، ادرار کردن در آب راکد نیز، مثلاً در برکه روا نیست؛ ناگفته نماند که ادرار کردن در آب جاری و روانی که برای شُرب و شستشو استفاده می‌شود، همین حُکم را دارد.

\*\*\*

353- باب: کراهتِ این‌که پدر، برخی از فرزندانش را در هدیه و بخشش بر برخی دیگر برتری دهد

1782- عَنِ النُّعمانِ بنِ بشيرٍ$ أنَّ أباه أتَى بِهِ رسُولَ اللهِ فَقَالَ: إنِّي نَحَلْتُ ابْنِي هَذَا غُلاماً كَانَ لِي، فقال رسولُ الله: «أكُلَّ وَلَدِكَ نَحَلْتَهُ مِثْلَ هَذَا؟» فقال: لا، فقالَ رسولُ اللهِ: «فَأرْجِعهُ».

وفي روايةٍ: فقال رسولُ اللهِ: «أَفَعَلْتَ هذَا بِوَلَدِكَ كُلِّهِمْ؟» قالَ: لا، قالَ: «اتَّقُوا الله واعْدِلُوا فِي أوْلادِكُمْ»؛ فَرَجَعَ أبي، فَرَدَّ تِلْكَ الصَّدَقَةَ.

وفي روايةٍ: فقالَ رسولُ اللهِ: «يَا بَشيرُ ألَكَ وَلَدٌ سِوَى هَذَا؟» قالَ: نَعَمْ، قالَ: «أكُلَّهُمْ وَهَبْتَ لَهُ مِثْلَ هذَا؟» قالَ: لا، قال: «فَلا تُشْهِدْنِي إذاً فَإنِّي لا أشْهَدُ عَلَى جَوْرٍ».

وفي روايةٍ: «لا تُشْهِدْنِي عَلَى جَوْرٍ».

وفي روايةٍ: «أشْهِدْ عَلَى هذَا غَيْرِي»؛ ثُمَّ قالَ: «أيَسُرُّكَ أنْ يَكُونُوا إلَيْكَ في البِرِّ سَواءً؟» قالَ: بَلَى، قالَ: «فَلا إذاً». [متفق علیه]([[414]](#footnote-414))

**ترجمه:** نُعمان بن بشیر$ می‌گوید: پدرم مرا نزد رسول‌الله بُرد و گفت: من، غلام خود را به این پسرم بخشیدم. رسول‌الله فرمود: «آیا به همه‌ی فرزندانت چنین هدیه‌ای داده‌ای؟» پدرم پاسخ داد: خیر. رسول‌الله فرمود: «پس هدیه‌ی خود را پس بگیر».

و در روایتی آمده است: رسول‌الله فرمود: «آیا این کار را در حقّ همه‌ی فرزندانت انجام داده‌ای؟» بشیر عرض کرد: خیر. رسول‌الله فرمود: «تقوای الله پیشه سازید و در میان فرزندانتان عدالت را رعایت کنید». آن‌گاه پدرم برگشت و آن بخشش را برگرداند.

در روایتی دیگر آمده است: رسول‌الله فرمود: «ای بشیر! آیا جز این پسر، فرزند دیگری هم داری؟» بشیر پاسخ داد: بله. رسول‌الله پرسید: «آیا به همه‌ی آن‌ها چنین هدیه‌ای داده‌ای؟» عرض کرد: خیر. رسول‌الله فرمود: «پس در این صورت مرا شاهد مگیر؛ زیرا من شاهدِ ناحقی و ستم نمی‌شوم».

و در روایتی آمده است: «مرا بر ستم و ناحقی، شاهد مگیر».

و در روایتی آمده است: «بر این امر، کسی دیگر را گواه بگیر»؛ سپس فرمود: «آیا دوست داری که فرزندانت در احسان و خوبی به تو، یک‌سان و مثلِ هم باشند؟» پاسخ داد: بله. رسول‌الله فرمود: «پس در این صورت، چنین کاری مکن».

**شرح**

مولف/ بابی درباره‌ی حرام بودن برتری دادن برخی از فرزندان بر برخی دیگر در هدیه و بخشش، گشوده است.

فرزند، شامل دختر و پسر می‌شود؛ و منظور از هدیه، بخششی غیر از نفقه است؛ زیرا هر پدری، نفقه‌ی فرزندش را می‌دهد و بر او واجب است که هزینه‌های فرزندش را تأمین کند. اگر فرزندی، دانش‌جوست و به کتاب و دیگر لوازم تحصیل نیاز دارد، و فرزندِ دیگر دانش‌جو نیست، ایرادی ندارد که پدر، هزینه‌های دانش‌جو را تأمین کند و این، تبعیض در میان فرزندان به‌شمار نمی‌آید؛ هم‌چنین یکی از آن‌ها به لباس نو نیاز دارد و دیگری نیاز ندارد؛ این هم تبعیض نیست که پدرِ خانواده، برای فرزندی که به لباس نو نیاز دارد، لباس بخَرَد. و نیز یکی از فرزندان، بیمار است؛ تأمین هزینه‌های درمانِ این فرزند، وظیفه‌ی پدر می‌باشد و این، تبعیض نیست. همین‌طور یکی از فرزندان به سن ازدواج می‌رسد و پدر، هزنه‌های ازدواج این فرزند را تأمین می‌کند؛ این هم تبعیض نیست. مهم، این است که پدر، نیاز هریک از فرزندانش را بشناسد و نیازهای هریک از آن‌ها را تأمین کند. علما اختلاف نظر دارند که آیا باید هدیه و بخشش پدر به فرزندان دختر و پسرش برابر باشد؟ یعنی اگر به پسرش صدهزار تومان می‌دهد، باید به دختر نیز همین مبلغ را بدهد؟ دیدگاه راجح، این است که مطابق حُکم الله درباره‌ی میراث، عمل کند؛ یعنی به پسر، دو برابر دختر بدهد. اگر به پسرش صدهزار تومان بخشید، به دخترش پنجاه هزار تومان ببخشد؛ زیرا تقسیم پروردگار متعال، عادلانه‌ترین تقسیم است؛ اما اگر پدری در میان فرزندانش تبعیض قایل شد و به یکی از آن‌ها بیش از دیگران داد یا این تناسب را در میان فرزندان دختر و پسرش رعایت نکرد، باید آن‌چه را که بیش‌تر داده است، پس بگیرد؛ اگر به یکی صدهزار تومان داد و به دیگری هیچ نداده است، باید این مبلغ را پس بگیرد یا همین مبلغ را به دومی هم بدهد یا این‌که رضایت آنان را جلب کند؛ البته رضایت بچه‌ها باید واقعی باشد، نه این‌که از روی خجالت، این تبعیض را بپذیرند.

لذا اگر پدری در هدیه و بخشش، برخی از فرزندانش را بر برخی دیگر برتری داد، برای رعایت عدالت سه راه دارد:

1. سهمِ بیش‌تری را که به هریک از فرزندانش داده است، پس بگیرد.
2. به همان اندازه به دیگران نیز بدهد؛ البته با رعایت این فرمان و رهنمود الاهی که:

﴿لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ﴾ [النساء : ١١]

سهم پسر دوبرابر سهم دختر است.

1. از سایر فرزندانش حلالیت بخواهد و رضایتشان را جلب کند؛ البته مشروط به این‌که با رضایت کامل، او را حلال کنند؛ نه از روی شرم و رودربایستی.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که نعمان بن بشير$ مي‌گوید: «پدرم، غلامی را به من هديه كرد». و در روایتی دیگر آمده است: «باغي را به من بخشيد». شاید ابتدا باغ را به او داد و سپس غلامی هم به او بخشید تا در کارهای باغ، کمک کند. مادرِ نعمان، عَمره بنت رواحه$ كه بانويي دانا بود، به شوهرش بشیر گفت: حال كه چنین هدیه‌ای به دیگر برادران نعمان نداده‌ای، تنها در صورتی به این هدیه راضی‌ام که رسول‌‏الله را گواه بگيري. بشیر نزد رسول‌الله رفت تا آن بزرگوار را بر این هدیه، گواه بگیرد. رسول‌الله پرسید: «آیا فرزندان دیگری هم داری؟» بشیر پاسخ داد: بله. رسول‌الله فرمود: «آیا به همه‌ی آن‌ها چنین هدیه‌ای داده‌ای؟» عرض کرد: خیر. رسول‌الله فرمود: «پس در این صورت مرا شاهد مگیر؛ زیرا من شاهدِ ناحقی و ستم نمی‌شوم». و در روایتی آمده است که فرمود: «بر این امر، کسی دیگر را گواه بگیر»؛ سپس افزود: «آیا دوست داری که فرزندانت در احسان و خوبی به تو، یک‌سان و مثلِ هم باشند؟» پاسخ داد: بله. رسول‌الله فرمود: «پس در این صورت، چنین کاری مکن» و به همه یک‌سان و برابر، ببخش؛ زیرا اگر یکی از آن‌ها را بر دیگران برتری دهی، چه‌بسا در دلِ آن‌ها چیزی بیاید و مهرشان نسبت به تو کم شود و آن‌گونه که باید، به تو نیکی نکند؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «تقوای الله پیشه سازید و در میان فرزندانتان عدالت را رعایت کنید». لذا شایسته است که به این رهنمود نبوی عمل کنیم؛ اگر به یکی از فرزندان خود، دوهزار تومان می‌دهیم، به آن یکی هم همین مبلغ را بدهیم و نگوییم: دوهزار تومان که چیزی نیست. سلف صالح# در بوسیدن فرزندانشان نیز عدالت را رعایت می‌کردند؛ اگر یکی را می‌بوسیدند، محبت و بوسه‌ی خود را از سایر فرزندانشان نیز دریغ نمی‌داشتند؛ هم‌چنین در نحوه‌ی نگاه کردن به آن‌ها نیز باید عدالت را رعایت کرد؛ نه این‌که بی‌دلیل، نگاهمان به یکی از آن‌ها محبت‌آمیز و به دیگری، خشم‌آلود باشد؛ مگر این‌که سبب و دلیلی برای این کار وجود داشته باشد؛ مثلاً در آن لحظه، یکی از آن‌ها کار زشتی انجام داده باشد.

**نکته:** برخی از مردم، فرزند بزرگشان را داماد می‌کنند و به گمان خود برای رعایت عدالت، درباره‌ی فرزند خردسال خود وصیت می‌نمایند که از ارثشان معادل همان مبلغی که برای بزرگ‌تر هزینه کرده‌اند، کنار گذاشته شود؛ این، حرام و نارواست؛ زیرا زمانی که فرزند بزرگ‌تر را داماد کرده‌اند، فرزندِ دیگر، خردسال بوده یا به سن ازدواج نرسیده است. گفتنی‌ست که چنین وصیتی اعتبار ندارد و آن‌چه وصیت کرده‌اند، به ترکه‌ی آنان برمی‌گردد و هرکس، سهم ارثش را می‌بَرَد.

گفتنی‌ست: برخی از فرزندان به پدر خود در کاری که دارد، کمک می‌کنند؛ از این‌رو پدر، به فرزندی که در کشاورزی یا تجارت یا هر حرفه‌ی دیگری با اوست، چیزی به عنوان پاداش می‌دهد و به سایر فرزندانش نمی‌دهد؛ این هم حرام است؛ زیرا کمک کردن فرزند به پدر، به خواست خودِ او و نوعی نیکی به پدرش می‌باشد و ثوابش در آخرت، محفوظ است؛ اما اگر شغلِ فرزندش، همان است که پیش پدرش کار کند، این، موضوع دیگری‌ست و پدر، باید دست‌مزد وی را مشخص نماید؛ همان‌گونه که به کارگر بیگانه حقوق می‌دهد؛ چه به صورت ماهیانه و چه به‌صورت درصدی؛ اما این‌که سهمی از اموالش را برای چنین فرزندی جدا کند، تبعیض در میان فرزندان به‌شمار می‌آید و حرام است.

یکی از فرزندان یک نفر، به حفظ قرآن اشتغال دارد و پدرش هدیه‌ای به او می‌بخشد؛ دادن این هدیه و اختصاص آن به این فرزند، در صورتی جایز است که پدر این فرصت را در اختیار سایر فرزندانش نیز بگذارد و به آن‌ها بگوید: در صورتی که مانند برادرتان قرآن را حفظ کنید، به شما نیز چنین هدیه‌ای خواهم داد؛ در این صورت، این خودِ بچه‌ها هستند که قدر این فرصت را بدانند یا خیر؛ لذا هریک از آنان که در حفظ قرآن کوتاهی کند، حقی از این پاداش ندارد؛ اما جایز نیست که یک پدر، این زمینه را فقط برای برخی از فرزندانش فراهم سازد یا این درب را به روی برخی از آن‌ها بگشاید.

رسول‌الله فرمود: «تقوای الله پیشه سازید و در میان فرزندانتان عدالت را رعایت کنید». لذا درمی‌یابیم که رعایت برابری در بذل و بخشش به سایر ورثه، واجب نیست؛ یعنی انسان می‌تواند در زندگانی‌اش به یکی از برادران خود بیش از سایر برادرانش بخشش و هدیه کند یا حتی به یکی از آن‌ها چیزی بدهد و به دیگران ندهد؛ زیرا در متن این حدیث، فقط به رعایت عدالت در میان فرزندان تصریح شده است؛ لذا این دیدگاه برخی از علما که رعایت تساوی را در میان وارثان، متناسب با سهم ارثشان واجب دانسته‌اند، هیچ دلیلی ندارد و رعایت عدالت فقط در میان فرزندان، واجب است.

\*\*\*

354- باب: حرام بودن بیش از سه روز سوگ‌نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز است

1783- عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أبي سَلَمَةَ$ قالتْ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَبِيبَةَ& زَوجِ النَّبِيِّ حِينَ تُوُفِّيَ أبُوهَا أبُو سُفْيَانَ بنُ حربٍ، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فِيهِ صُفْرَةُ خَلُوقٍ أوْ غَيرِهِ، فَدَهَنَتْ مِنهُ جَارِيَةً ثُمَّ مَسَّتْ بِعَارِضَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: واللهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيْرَ أنِّي سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يقُولُ عَلَى المِنْبَرِ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ أنْ تُحِدَّ على مَيِّتٍ فَوقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ، إلاّ علَى زَوْجٍ أرْبَعَةَ أشْهُرٍ وَعَشْراً».

قالَتْ زَيْنَبُ: ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى زَيْنَبَ بنْتِ جَحْشٍ& حينَ تُوُفِّيَ أَخُوهَا، فَدَعَتْ بِطِيبٍ فَمَسَّتْ مِنْهُ ثُمَّ قَالَتْ: أمَا وَاللهِ مَا لِي بِالطِّيبِ مِنْ حَاجَةٍ، غَيرَ أنِّي سَمِعْتُ رسُولَ اللهِ يقُولُ عَلَى المِنْبَرِ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللهِ وَاليَوْمِ الآخِرِ أنْ تُحِدَّ على مَيِّتٍ فَوقَ ثَلاَثٍ، إلاَّ علَى زَوْجٍ أرْبَعَةَ أشْهُرٍ وَعَشْراً». [متفق علیه]([[415]](#footnote-415))

**ترجمه:** زینب دختر بنت ابی‌سلمه$ می‌گوید: هنگامِ وفات ابوسفیان بن حرب نزدِ- دخترش- ام‌حبیبه&، همسر پیامبر رفتم؛ ام‌حبیبه& عطری خواست که زردرنگ و آمیخته به زعفران یا چیزِ دیگری داشت و از آن به کنیز خویش مالید و سپس به صورت و گونه‌های خود زد و گفت: من احتیاجی به عطر ندارم؛ اما از رسول‌الله شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «برای زنی که به الله و روز واپسین- آخرت- ایمان دارد، حلال نیست که بر مُرده‌ای بیش از سه شب، سوگوار باشد؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند».

زینب- بنت ابی‌سلمه$- می‌گوید: نزد زینب بنت جَحش& رفتم که برادرش فوت کرده بود؛ او نیز عطری خواست و به خود عطر زد و سپس گفت: من احتیاجی به عطر ندارم؛ اما از رسول‌الله شنیدم که بر منبر می‌فرمود: «برای زنی که به الله و روز واپسین- آخرت- ایمان دارد، حلال نیست که بر مُرده‌ای بیش از سه شب، سوگوار باشد؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «حرام بودن بیش از سه روز سوگ‌نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز است». منظور از سوگواریِ زن، ترک زینت و آرایش شرعی در عزای مرده است؛ زیرا خودآرایی، نشان از سرور و شادی‌ست. در دوره‌ی جاهلیِ پیش از اسلام، وقتی که عزیزشان را از دست می‌دادند، تا مدتی که می‌توانستند، از عطر و آرایش خودداری می‌کردند؛ پیامبر در این حدیث که دو همسر بزرگوارش، یعنی ام‌حبیبه و زینب بنت حجش$ روایت کرده‌اند، بیان فرمود که سوگ‌نشینی زن و ترک آرایش در عزای مرده، بیش از سه شبانه‌روز روا نیست؛ مگر بر مرگ شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند. به عنوان مثال: فرزند کسی می‌میرد؛ بر این آقای فرزندمرده، واجب است که شکیبایی ورزد و به اجر و ثواب الهی امیدوار باشد و امور زندگی‌اش روالِ عادیِ خود را داشته باشد؛ اگر مغازه‌دار است، مثل گذشته به مغازه‌اش برود و به کار و کاسبیِ خود ادامه دهد و اگر کشاورز است، کار و کشاورزی‌اش را تعطیل نکند و چنان‌چه کارمند یا معلم و دانش‌آموز است، سرِ کار و درسِ خویش حاضر شود. یعنی مصیبتی که به وی رسیده است، زندگی‌اش را از روالِ عادی خارج نکند. این، رهنمود سنت و شریعت می‌باشد که مصلحت فرد و جامعه در آن رعایت شده است؛ حتی اگر پدر یا پسر یا مادر و برادرش مرده باشد، دنیا که به آخر نرسیده است و نباید کار و بارش را رها کند؛ همه چیز به اراده و خواست الله می‌باشد که فرمان‎روای مطلق است. پس، به خواستِ الهی راضی باش، شکیبایی ورز و به اجر و ثوابش چشم بدوز؛ بی‌صبری نکن و غصه نخور. آری؛ انسان، قلب دارد و غمگین می‌شود؛ ولی نباید بی‌صبری کند و زندگیِ خویش را تباه بگرداند؛ لذا از آن‌جا که انسان در چنین شرایطی غمگین می‌شود، رسول‌الله فقط به مدت سه شبانه‌روز، اجازه‌ی سوگواری داده است؛ یعنی اگر دوست یا عزیزِ کسی بمیرد و غم و اندوه شدیدی بر او چیره شود و حال و حوصله‌ی دیدن مردم را نداشته باشد، ایرادی ندارد که سه شبانه‌روز در خانه‌اش بماند و بیرون نرود؛ اما بر او واجب است که در نمازهای جماعت، حاضر شود.

برای زن نیز جایز است که بر مرگ هر یک از عزیزانش سه شبانه‌روز به سوگ بنشیند و از عطر و خودآرایی در خانه خودداری کند؛ اما بیش از سه‌شبانه‌روز جایز نیست؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند؛ پیامبر فرموده است: «برای زنی که به الله و آخرت ایمان دارد، حلال نیست که بر مُرده‌ای بیش از سه شب، سوگوار باشد؛ مگر برای شوهرش که چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند». شوهر حقّ بزرگی دارد؛ حتی پیامبر فرموده است: «لَوْ كُنْتُ آمِرًا أحَدًا أَنْ يسْجُدَ لأَحدٍ لأَمَرْتُ المرْأَة أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا»؛([[416]](#footnote-416)) یعنی: «اگر به کسی فرمان می‌دادم که کسی را سجده کند، به زن فرمان می‌دادم که برای شوهرش سجده نماید»؛ اما سجده، فقط مخصوص پروردگار جهانیان است.

خلاصه این‌که زن، برای شوهرش چهار ماه و ده روز به سوگ می‌نشیند؛ این در صورتی‌ست که باردار نباشد؛ ولی زنِ باردار تا وضع حملش- هر چه‌قدر که طول بکشد- در عده‌ به‌سر می‌برد. بنابراین زنِ شوهرمرده، چهار ماه و ده روز عده دارد؛ حتی اگر شوهرش در حیات خود با او نزدیکی نکرده باشد یا این‌که بلافاصله پس عقد ازدواج، مَرد از دنیا برود؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا يَتَرَبَّصۡنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرۡبَعَةَ أَشۡهُرٖ وَعَشۡرٗا﴾ [البقرة: ٢٣٤]

آن دسته از شما که می­میرند و همسرانی به جا می­گذارند، همسرانشان باید چهار ماه و ده روز عِدّه نگه دارند

و اگر زنِ شوی‌مرده باردار باشد، همین‌که وضع حمل نماید، عده‌اش پایان می‌یابد؛ حتی اگر پیش از غسل و خاک‌سپاریِ شوهرش زایمان کند، عده‌اش تمام می‌شود و می‌تواند ازدواج کند؛ یعنی اگر فاصله‌ی مرگ شوهر و تولد فرزندش کم‌تر از چند دقیقه باشد، عده‌اش تمام است و می‌تواند پیش از خاک‌سپاریِ شوهرش ازدواج نماید؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأُوْلَٰتُ ٱلۡأَحۡمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّ﴾ [الطلاق : ٤]

و عده‌ی زنان باردار، این است که وضع حمل کنند.

اما منظور از سوگواری یا سوگ‌نشینیِ زن چیست؟

منظور از سوگواری زن، این است که از کارهای ذیل پرهیز نماید:

**یکم:** لباس زینتی نپوشد و به لباس‌های عادی‌اش به هر رنگی که باشد- زرد، سبز یا قرمز- بسنده نماید؛ اما از پوشیدنِ لباسی که لباس زینتی به‌شمار می‌آید، بپرهیزد؛ زیرا پوشیدنِ چنین لباس‌هایی برای زنی که در عده‌ی شوهرِ مرده‌اش به‌سر می‌برد، جایز نیست.

**دوم:** هیچ‌گونه عطری استعمال نکند؛ البته زمانی که از عادت ماهانه‌اش پاک می‌شود، می‌تواند برای رفع بوی بد، اندکی عطر استعمال نماید.

**سوم:** از هیچ‌گونه زیورآلاتی مانند دست‌بند، پای‌برنجن، گوشواره و گردن‌بند استفاده نکند؛ و چنان‌چه از قبل، زیورآلاتی بر سر و گردن داشته باشد، باید بیرون بیاورد؛ البته در صورتی که به ضررش نباشد و آن‌ها را از دست ندهد؛ و گرنه، آن‌ها را مخفی نگه دارد.

**چهارم:** از خانه‌اش بدون ضرورت بیرون نرود؛ نه در شب و نه در روز؛ بلکه بر او واجب است که در خانه‌‌ی شوهرش بماند. حال اگر زنی بگوید: «در روز یا اول شب به دیدن همسایه‌ام می‌روم تا غم و غصه‌ام را فراموش کنم و سپس به خانه‌ام برمی‌گردم»، می‌گوییم: خیر؛ در خانه‌ی شوهرت بمان و همسایگانت به دیدنت بیایند. گفتنی‌ست: زنی که به همراه شوهرش، برای درمان وی به شهر دیگری رفته است و شوهرش می‌میرد، باید بلافاصله به شهر و خانه‌ی خویش بازگردد.

**پنجم:** باید از آرایش و سرمه کشیدن و امثالِ آن خودداری کند؛ حتی نمی‌تواند به بهانه‌ی بیماری و دردی که در چشمش وجود دارد، از سرمه استفاده کند؛ بلکه قطره‌های چشمی یا سرمه‌های بی‌رنگ استعمال نماید؛ زیرا زنی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! شوهرِ دخترم فوت کرده است و چشمان دخترم درد می‌کند؛ آیا می‌توانیم چشمانش را سرمه بکشیم؟ پیامبر فرمود: «خیر». ابن‌حزم/ گفته است: زن در چنین شرایطی، حتی اگر چشمانش را هم از دست بدهد، حق سرمه کشیدن ندارد؛ زیرا پیامبر به زنی که چشمانش درد می‌کرد، چنین اجازه‌ای نداد. استفاده از تمام مواد آرایشی برای زنِ شوهرمرده در طول عده‌اش، همین حُکم را دارد؛ اما استفاده از صابون‌های بی‌بو برای استحمام جایز است.

گفتنی‌ست: این‌که برخی از عوام می‌گویند: زن شوهرمرده، فقط باید جمعه به جمعه استحمام کند، هیچ اصلی ندارد.

هم‌چنین برخی از مردم به‌اشتباه گمان می‌کنند که زن نمی‌تواند در شب به حیاط خانه‌اش برود و حتماً باید در محلّ سقف‌داری باشد. این هم، پایه‌ای ندارد.

برخی هم آن‌قدر خرافه‌ای هستند که ماه را مردی چشم و گوش‌دار می‌پندارند و می‌گویند: زنی که در عده به‌سر می‌برد، نباید در شب‌های مهتابی بیرون برود؛ این، حرفِ بی‌اساسی‌ست و زن می‌تواند در شب‌های مهتابی و هر وقتی که می‌خواهد، خارج از محل‌های سرپوشیده باشد؛ اما نباید از خانه‌اش بیرون برود.

هم‌چنین برخی از مردم به‌اشتباه گمان می‌کنند که این زن، فقط حقّ صحبت کردن با محارم خود را دارد؛ در صورتی که با حفظ حجاب می‌تواند با کسی که درب می‌زند، سخن بگوید یا جواب تلفن را بدهد؛ هم‌چنین می‌تواند با نزدیکان شوهرش که به خانه‌اش می‌آیند، حرف بزند؛ یعنی در سخن گفتن با افراد نامحرم، مانند سایر زنان است و سخن گفتن با دیگران برای او حرام نیست؛ اما باید در چارچوب رهنمودهای شرعی باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ﴾ [الأحزاب : ٣٢]

نرم و نازک سخن نگویید تا مبادا کسی که بیماردل است، طمع ورزد.

\*\*\*

355- باب: حرام بودن واسطه‌گریِ شهرنشین برای روستانشینی که کالاهای خود را به منظور فروش به شهر می‌آورد؛ و نیز حرام بودن دست گذاشتن روی معامله‌ و خواستگاریِ شخصی دیگر، مگر به اجازه‌ی او یا پس از رد شدن وی

1784- عن أنسٍ قالَ: نَهَى رسُولُ اللهِ أنْ يَبيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ وإنْ كانَ أخَاهُ لأَبِيهِ وَأُمِّهِ. [متفق علیه]([[417]](#footnote-417))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله از این‌که شهرنشینی کالاهای روستانشینی را- به صورت دلالی- بفروشد، منع نمود؛ حتی اگر برادرِ تنیِ او باشد.

1785- وعن ابن عمر$ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «لا تَتَلَقَّوُا السِّلَعَ حَتَّى يُهْبَطَ بِهَا إلَى الأَسْوَاقِ». [متفق علیه]([[418]](#footnote-418))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پیش از رسیدن اجناس و کالاهای تجاری به بازارها، به پیش‎باز- فروشندگان غیرمقیم- آن‌ها نروید».

1786- وعن ابن عباسٍ$ قالَ: قالَ رسُولُ الله: «لا تَتَلَقَّوُا الرُّكْبَانَ، وَلا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ». فقالَ لَهُ طَاووسٌ: مَا قوله: «لا يَبع حَاضِرٌ لِبَادٍ»؟ قالَ: لا يَكُونُ لَهُ سِمْسَاراً. [متفق علیه]([[419]](#footnote-419))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ از رسول‌الله روایت کرد که فرمود: «-‎ برای خرید کالا- به استقبال کاروان نروید و شهرنشین، کالای روستانشین را برای او نفروشد». طاووس/ از ابن‌عباس$ پرسید: منظور رسول‌الله از این‌که فرمود: «شهرنشین، کالای روستانشین را برای او نفروشد»، چیست؟ ابن‌عباس$ پاسخ داد: یعنی برای او دلالی نکند.([[420]](#footnote-420))

1787- وعن أبي هريرةَ قالَ: نَهَى رسولُ الله أنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلا تَنَاجَشُوا وَلا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أخْيِهِ، وَلا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أخِيهِ، وَلا تَسْأَلُ المَرْأَةُ طَلاَقَ أُخْتِهَا لِتَكْفَأَ مَا فِي إنائِهَا.

وفي روايةٍ قالَ: نَهَى رَسُولُ الله عَنِ التَّلَقِّي، وَأَنْ يَبْتَاعَ المُهَاجِرُ لِلأعْرَابِيِّ، وَأَنْ تَشْتَرِطَ المَرْأةُ طَلاَقَ أُخْتِهَا، وأنْ يَسْتَامَ الرَّجُلُ على سَوْمِ أخِيهِ، وَنَهَى عَنِ النَّجْشِ والتَّصْرِيَةِ. [متفق علیه]([[421]](#footnote-421))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله از این‌که شهرنشینی کالاهای روستانشینی را- به صورت دلالی- بفروشد، منع نمود- و فرمود:- «قیمت کالاها را بدون این‌که قصد خرید داشته باشید، بالا نبرید([[422]](#footnote-422)) و هیچ‌کس روی معامله‌ی برادرش معامله و نیز روی خواستگاری‌اش، خواستگاری نکند؛ و هیچ زنی- به نفع خود- خواهان طلاق خواهر مسلمانش نشود».

و در روایتی آمده است: رسول‌الله از این امور منع فرمود: از این‌که انسان پیش از رسیدن کالاها به بازار، به استقبال فروشندگان غیرمقیم برود و از این‌که شهرنشین، کالای روستانشین را- به‌صورت دلالی- بفروشد و از این‌که زنی ازدواج خود با مردی را به طلاق دادن زن اولش مشروط کند و از این‌که کسی- با پیشنهاد قیمت بیش‌تر به فروشنده- بر قیمت کالای خریداری‌شده‌ی برادر مسلمانش بیفزاید([[423]](#footnote-423)) و از معامله‌ی «نَجَش» و از نگه داشتن شیر در پستان حیوان شیرده به‌قصد فریفتن خریدار- تا چنین تصور کند که پرشیر است- منع فرمود.

1788- وعن ابن عمرَ$ أنَّ رسُولَ الله قالَ: «لا يَبِعْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا يَخْطُبْ عَلَى خِطْبَةِ أخِيهِ إلا أنْ يَأذَنَ لَهُ». [متفق علیه؛ این، لفظ مسلم است.]([[424]](#footnote-424))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما روی معامله‌ی دیگری، دست نگذارد و هیچ‌کس روی خواستگاری برادرِ مسلمانش خواستگاری نکند؛ مگر آن‌که خواستگار اول اجازه دهد».

1789- وعن عقبة بن عامرٍ أنَّ رسُولَ الله قالَ: «المُؤْمِنُ أَخُو المُؤْمِنِ، فَلا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أنْ يَبْتَاعَ عَلَى بَيْعِ أخِيهِ وَلا يَخْطُبَ عَلَى خِطْبَةِ أخِيهِ حَتَّى يذَرَ». [روایت مسلم]([[425]](#footnote-425))

**ترجمه:** عقبه بن عامر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مومن، برادر مومن است و برای هیچ مومنی حلال نیست که روی معامله‌ی برادرش معامله کند یا روی خواستگاریِ برادر مسلمانش، به خواستگاری برود؛ مگر آن‌که برادر مسلمانش، خود- معامله یا- خواستگاری را ترک کند».

**شرح**

مولف/ در این باب به سه موضوع پرداخته است:

* حرام بودن دست گذاشتن روی معامله‌‌ی شخصی دیگر.
* حرام بودن خواستگاری بر روی خواستگاریِ شخصی دیگر، مگر به اجازه‌ی او یا پس از رد شدن وی.
* حرام بودن واسطه‌گریِ شهرنشین برای روستانشینی که کالاهای خود را به منظور فروش به شهر می‌آورد.

این دلالی، چندین صورت دارد که در احادیث این باب، بیان شده است؛ از آن جمله این‌که روستانشینی شتر یا گوسفند یا ماست و شیر خود را برای فروش به شهر می‌آورَد؛ یکی از ساکنان شهر، نزدش می‌آید و می‌گوید: «فلانی! من، این‌ها را برای تو می‌فروشم». این، جایز نیست؛ زیرا رسول‌الله فرموده است: «دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقُ اللَّهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛([[426]](#footnote-426)) یعنی: «مردم را بگذارید- که معامله‌ی خود را انجام دهند-. الله آنان را به‌واسطه‌ی یک‌دیگر روزی می‌دهد». پس بگذارید تا روستانشین کالای خود را بفروشد؛ چه‌بسا ارزان‌فروش باشد و پول زیادی از مردم نخواهد؛ زیرا می‌خواهد هرچه زودتر کارش تمام شود و به آبادیِ خود برگردد. هم‌چنین پولش را هم نقدا دریافت می‌کند؛ زیرا خریدارِ شهری می‌داند که روستانشین قصد بازگشت دارد و پولش را می‌خواهد؛ بدین‌سان هر دو فایده می‌برند: هم خریدار شهری که کالای مورد نظرش را ارزان می‌خرد و هم فروشنده‌ی روستایی که پولش را به‌صورت نقدی دریافت می‌کند. اما وقتی پای دلال به میان می‌آید، هم قیمت کالا بالا می‌رود و هم فروشنده‌ی روستایی دیرتر به پولش می‌رسد؛ از این‌رو پیامبر از این‌که شهرنشین، کالای روستانشین را- به‌صورت دلالی- بفروشد، منع نمود.

برخی از علما با توجه به این علت، گفته‌اند: اگر خودِ روستانشین از شهرنشین درخواست دلالی کرد یا از او خواست که کالای وی را بفروشد، ایرادی ندارد؛ زیرا فروشنده‌ی روستایی با علم به این‌که فرد شهرنشین، کالای او را با قیمت بیش‌تری می‌فروشد و دو سه روزی هم برای رسیدن به پولش معطل خواهد شد، چنین درخواستی کرده است؛ اما از ظاهر حدیث چنین برمی‌آید که شهرنشین حق ندارد که کالای روستانشینی را به صورت دلالی بفروشد و اگر روستانشین هم چنین درخواستی کرد، به او بگوید: خودت کالای خویش را بفروش.

هم‌چنین برخی از علما بر پایه‌ی علت و نیز حدیثی که ذکر شد،([[427]](#footnote-427)) چنین استنباط کرده‌اند: اگر قیمت برای فروشنده‌ی شهری و روستایی یک‌سان باشد، در این صورت ایرادی ندارد که فرد شهرنشین، کالای روستانشین را بفروشد؛ زیرا در این صورت، قیمت تغییر نمی‌کند؛ به‌عنوان مثال: قیمت کالایی از سوی دولت تعیین شده است و کم و زیاد نمی‌شود. در این حالت فرقی نمی‌کند که شهرنشین آن کالا را بفروشد یا روستانشین؛ لذا دلالی برای فروش چنین کالایی، نفعی برای شهرنشین ندارد.

هم‌چنین برخی از علما از علت مذکور، چنین استنباط کرده‌اند که نهی از واسطه‌گریِ شهرنشین برای فروش کالای روستانشین، فقط درباره‌ی کالاهای ضروری و مورد نیاز مردم است، نه درباره‌ی کالاهای غیراساسی. اما این، استنباطی ضعیف است و فرقی میان کالاهای اساسی و غیراساسی وجود ندارد.

نمونه‌ی دوم از این دلالی یا واسطه‌گری، رفتن به پیش‎باز کاروان‌های تجاری یا فروشندگانی‌ست که از روستا به شهر می‌آمدند؛ زیرا همان‌گونه که می‌دانید، در گذشته، مردم در یک یا دو روز هفته، از روستا به شهر می‌آمدند تا کالاها و تولیدات خود را بفروشند؛ لذا برخی از مردم پیش از رسیدنِ این‌ها به شهر، به استقبالشان می‌رفتند و کالاهای آن‌ها را پیش از رسیدن به بازار، خریداری می‌کردند؛ در صورتی که مردم در شهر منتظرِ رسیدن این کالاها بودند. در این کار دو زیان وجود داشت:

**اول:** مردم شهر ناگزیر می‌شدند کالای مورد نیاز خود را با قیمتِ بیش‌تری از دلالان خریداری کنند.

**دوم:** فروشندگان روستایی نیز ضرر می‌کردند؛ زیرا از قیمت بازار بی‌اطلاع بودند و دلالان، کالاهای ایشان را ارزان‌تر از قیمت بازار می‌خریدند؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «لا تَلَقَّوا الْجَلَبَ فَمَنْ تَلَقَّاهُ فَاشْتَرَى مِنْهُ فَإِذَا أَتَى سَيِّدُهُ السُّوقَ فَهُوَ بِالْخِيَارِ»؛([[428]](#footnote-428)) یعنی: «به استقبال کالایی که از روستا یا شهری دیگر آورده می‌شود، نروید؛ پس اگر کسی به استقبال برود و از آن بخرد، هنگامی که فروشنده به بازار برسد- و ببیند که ضرر کرده است-، اختیار دارد که کالایش را پس بگیرد».

موضوع دیگری که در این باب مورد بررسی قرار گرفته، حرام بودن دست گذاشتن روی معامله‌‌ی شخصی دیگر است. مثلاً شخصی، کالایی را به ده هزار تومان خریده است؛ اینک فردی می‌آید و می‌گوید: من، این کالا را به هشت هزار تومان به تو می‌دهم؛ این، حرام است؛ زیرا خریدار را تحریک می‌کند که معامله را فسخ کند و همان کالا را با قیمت کم‌تری بخرد و این، به معنای به‌هم زدن معامله‌ی دیگران است که حرام می‌باشد.

هم‌چنین خواستگاری کردن از دختر یا زنی که فردی دیگر از او خواستگاری کرده و هنوز جوابش را نگرفته یا منصرف نشده است، حرام می‌باشد؛ مثلاً به شما خبر می‌رسد که از دختر فلانی خواستگاری کرده‌اند؛ حال شما هم قدم پیش گذاشته، از او خواستگاری می‌کنید. این، حرام است؛ مگر آن‌که خواستگار اول به شما اجازه دهد؛ بدین معنا که نزدش بروید و بگویید: شنیده‌ام که به خواستگاریِ فلانی رفته‌ای؛ من نیز همین قصد را دارم؛ آیا به من اجازه می‌دهی؟ حق با اوست که اجازه دهد یا خیر.

البته اگر مطمئن شدید که خانواده‌ی دختر، خواستگار اول را رد کردند، ایرادی ندارد که برای خواستگاری اقدام کنید؛ ولی ناگفته نماند که باید از رد شدن خواستگار اول مطمئن شوید؛ و گرنه، جایز نیست که پیش از اطمینان کامل از این موضوع، به خواستگاری بروید؛ زیرا چه‌بسا قصد قبول کردن او را داشته باشند؛ اما همین‌که شما خواستگاری کنید، او را رد کنند و بدین‌سان خواستگار اول را از حقش محروم بگردانید.

\*\*\*

356- باب: نهی از مصرف کردن مال در راه‌های نامشروع یا در راه‌هایی که شریعت اجازه نداده است

1790- عن أبي هريرةَ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «إنَّ اللهَ تعالى يَرْضَى لَكُمْ ثَلاَثاً، ويَكْرَهُ لَكُمْ ثَلاَثاً: فَيَرْضَى لَكُمْ أنْ تَعْبُدُوهُ، وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيئاً، وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا، وَيَكْرَهُ لَكُمْ: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وإضَاعَةَ المَالِ». [روایت مسلم]([[429]](#footnote-429))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال سه چیز را برای شما می‌پسندد و سه چیز را نمی‌پسندد؛ آن‌چه برای شما می‌پسندد- و شما را به آن امر می‌کند- این است که او را عبادت و پرستش نمایید و چیزی را شریکش نسازید و همگی به ریسمانِ الله چنگ بزنید و پراکنده نشوید. و برای شما قیل و قال (و بازگو کردن هر سخنی) و نیز از سوال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) و تباه کردن اموال و دارایی‌هایتان را در راه‌های نامشروع، ناپسند (و حرام) گردانیده است».

1791- وعن ورَّادٍ كاتب المغيرة بْنُ شُعْبَةَ قالَ: أَمْلَى عَلَيَّ المُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ في كِتابٍ إلَى مُعَاوِيَةَ أنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاَةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لا إله إلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ»؛ وَكَتَبَ إلَيْهِ أَنَّهُ كَانَ يَنْهَى عَنْ قِيلَ وَقَالَ، وَإضَاعَةِ المَالِ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ، وَكَانَ يَنْهَى عَنْ عُقُوقِ الأُمَّهَاتِ، وَوَأْدِ البَنَاتِ، وَمَنْعٍ وَهَاتِ. [متفقٌ عليه]([[430]](#footnote-430))

**ترجمه:** وَرّاد، کاتبِ مغیره بن شعبه می‌گوید: مغیره بن شعبه به من دیکته کرد تا در نامه‌ای که به معاویه فرستاد، بنویسم: پیامبر در پایان هر نماز فرض، این ذکر را می‌گفت: «لا إله إلا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لهُ، لَهُ المُلْكُ وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ»؛([[431]](#footnote-431)) مغیره در نامه‌اش به معاویه نوشت: پیامبر از بگومگو (و بازگو کردن هر سخنی) و از تباه کردن اموال و دارایی‌ها در راه‌های نامشروع و از سوال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) منع می‌نمود و از نافرمانی و رنجاندن مادران و از زنده به گور کردن دختران و از ندادنِ حقوق مالیِ دیگران و تصاحب حقوقِ آن‌ها باز می‌داشت.

**شرح**

مولف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از مصرف کردن مال در راه‌های نامشروع یا در راه‌هایی که شریعت اجازه نداده است».

مال و دارایی، نعمتی الاهی‌ست که الله آن را مایه‌ی قوام و تحقق نیازهای دینی و دنیوی مردم قرار داده است؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا﴾ [النساء : ٥]

و اموالی را که الله وسیله­ی ماندگاری و قوام (زندگی) شما قرار داده است، به سفیهان و بی‌خردان ندهید.

از این‌رو سوءاستفاده از اموال یا استفاده‌ی نادرست از آن، حرام است؛ هم‌چنان‌که تعدی به اموال دیگران، حرام می‌باشد؛ پیامبر فرموده است: «إنَّ دِماءكُمْ، وَأمْوَالَكُمْ، وأعْرَاضَكُمْ، حَرَامٌ عَلَيْكُمْ»؛([[432]](#footnote-432)) یعنی: «همانا جان و مال و آبروی شما، همانند این روز و این ماه و این سرزمین، حرمت دارند و تعرض به جان و مال و آبروی یک‌دیگر، بر شما حرام است». اهمیت این موضوع به‌اندازه‌ای‌ست که الله متعال، خود در موارد فراوانی پیرامون تقسیم اموال، سخن گفته و به بیان احکامی درباره‌ی اموال و دارایی‌ها پرداخته است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾

[الأنفال: ٤١]

بدانید یک‌پنجم غنایم جنگی که به دست می­آورید، از آنِ الله و پیامبر، و خویشانِ (پیامبر) است.

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٦٠﴾ [التوبة: ٦٠]

زکات، ویژه­ی نیازمندان(فقرا)، و مستمندان (مساکین)، و کارگزاران زکات و کسانی‌ست که باید از آنان دل‌جویی شود و نیز در راه آزاد کردن بردگان، و کمک به بدهکاران و مجاهدانِ راه الله و در راه ماندگان می‌باشد که به عنوان فریضه­ای از سوی الله (صادر شده) است. و الله، دانای حکیم است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِيٓ أَوۡلَٰدِكُمۡۖ لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِ﴾ [النساء : ١١]

الله درباره­ی فرزندانتان به شما حکم می­کند؛ سهم پسر دوبرابر سهم دختر است.

همین‌طور دیگر آیه‌های میراث، بیان‌گر اهمیت حقوقِ مالی و عنایت شریعت به موضوع ثروت و دارایی‌ست؛ از همین‌روست که امروزه همه‌ی کشورها در جهت رشد اقتصادی خود می‌کوشند. لذا ثروت و دارایی، اهمیت فراوانی دارد و برای انسان حلال نیست که آن را در کارهای بی‌فایده هزینه نماید که از آن جمله می‌توان به ول‌خرجی و اسراف در مصرف کردن پول اشاره کرد؛ هم‌چنان‌که اسراف و زیاده‌روی در خوردن و آشامیدن و نیز در لباس و سواری و دیگر موارد زندگی، حرام است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ٣١﴾ [الأعراف: ٣١]

و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. همانا الله، اسراف­کنندگان را دوست ندارد.

اسراف، یعنی زیاده‌روی و از حد گذشتن؛ اسراف، حرام است و بیمِ آن می‌رود که الله متعال، اسراف‌کننده را دشمن بدارد. اندکی تأمل در این مفهوم اسراف، برای ما روشن می‌سازد که خرج کردن مال و ثروت، متفاوت است؛ یعنی آدم ثروتمند، خانه‌ای که بنا می‌کند، یا ماشینی که می‌خرد یا لباسی که می‌پوشد، در حقّ او اسراف به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا با توجه به وضعیتی که دارد، از حد و اندازه‌ی ثروتش تجاوز نکرده است؛ اما اگر یک فقیر بخواهد همانند یک ثروتمند زندگی کند و خانه و ماشین و لباسش را در حدّ یک ثروتمند قرار دهد، می‌گوییم: این، اسراف و حرام می‌باشد؛ زیرا چنین فردی، از حدّ خود تجاوز کرده است. از این‌رو امروزه بسیاری از مردم فقیر یا قشر متوسط جامعه را می‌بینیم که در مدیریت زندگی اقتصادی خود، به بلای اسراف و ول‌خرجی مبتلا شده‌اند؛ در صورتی‌که هر کسی باید پایش را به‌اندزه‌ی گلیمش دراز کند؛ اما اگر فقیری پا از گلیمش درازتر نماید و بخواهد خوراک و پوشاک و خانه‌اش همانند خوراک و پوشاک و خانه‌ی ثروتمندان باشد، این عمل حرام را نشانِ بی‌خردی‌اش می‌دانیم. در این میان برخی از افراد به حدی به اسراف و تجمل‌گرایی روی آورده‌اند که با وجود فقر و نداری، در پیِ زندگیِ اشرافی هستند و بدین منظور قرض، و حتی وام ربوی می‌گیرند! این، اشتباه بزرگی‌ست که الله متعال آن‌را حرام گردانیده است.

اسراف، یعنی از حد گذشتن؛ از این‌رو الله متعال، اسراف‌کنندگان را دوست ندارد. در صورتی‌که در وصف بندگان نیکش می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: ٦٧]

و آنان كه چون انفاق مى‏كنند، زياده‏روى نمى‏نمایند و بخل نمى‏ورزند، و انفاقشان‏ همواره ميان اين دو حالت، در حدّ اعتدال است.

یکی از نمونه‌های اسراف، این است که انسان بدون ضرورت، چندین دست لباس داشته باشد؛ برخی از زنان همین‌که طرح و مد جدیدی وارد بازار لباس می‌شود، به بازار می‌روند و آن را می‌خرند و بدین‌سان خانه‌ی خود را از انواع لباس‌های غیرضروری، پُر می‌کنند و لباس‌های قبلی را کنار می‌گذارند! اما شگفتا از مردی که مهار خود را به دست زن می‌دهد و مانند غلامی حلقه‌ به‎گوش، در خدمتش می‌ایستد و به دنبالش به این فروشگاه و آن فروشگاه می‌رود تا زن بگوید: این را بخر، آن را بخر! اما متأسفانه بسیاری از مردانِ امروزی، زیرِ سلطه‌ی زنان خود هستند؛ لذا زن اداره‌ی زندگی را در دست دارد؛ هرطور بخواهد، لباس می‌پوشد و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ پروایی از مرد و سرپرست خود ندارد! در صورتی که بر مرد، واجب است که مرد باشد و زنش را از اسراف و زیاده‌روی منع کند.

از دیگر مصادیقِ استفاده‌ی حرام و نادرست از مال و ثروت یا تباه کردن آن، این است که انسان مال و دارایی‌اش را در راه‌های نامشروع و حرام هزینه نماید؛ مانند کسانی که سیگار می‌خرند؛ در صورتی که استعمال دخانیات، حرام است؛ زیرا انسان از این طریق مالش را تباه می‌کند و در حقیقت آن را به آتش می‌کشد؛ آن هم برای کاری که به سلامتی‌اش آسیب می‌رساند. لذا استعمال سیگار و دخانیات، حرام است و شایسته‌ی هیچ مسلمانی نیست؛ امروزه که ضررهای سیگار نمایان شده، کشورهای پیش‌رفته- به‌رغم این‌که کافرند- مقرراتی در ممنوعیت استعمال دخانیات وضع کرده‌اند؛ به‌ویژه در مکان‌های عمومی؛ زیرا ضرر سیگار، هم به فردِ سیگاری آسیب می‌رساند و هم برای اطرافیانش زیان دارد؛ آن‌ها با نگاهی پزشکی و بهداشتی چنین مقرراتی وضع کرده‌اند، نه به خاطر دین؛ اما شگفتا از مسلمانانی که بی‌پروا، حتی در مکان‌های عمومی سیگار می‌کشند! در صورتی‌که استعمال دخانیات، هم حرام است؛ و هم مایه‌ی اذیت و آزار مردم؛ و همان‌گونه که می‌دانید اذیت کردن مردم نیز حرام است:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

افراد سیگاری، علاوه بر ارتکاب عمل حرام، اطرافیان خود را نیز از زیان‌های سیگار بی‌نصیب نمی‌گذارند؛ زیرا این سیگار به شُش آن‌ها هم می‌رسد و برایشان ضرر دارد. خریدن سیگار و استعمال آن، حرام است؛ از این‌رو عدالت افراد سیگاری که دست از این معصیت برنمی‌دارند، ساقط می‌شود و بدین‌ترتیب، از دیدگاه برخی از علما حتی بر دختر خود نیز هیچ ولایتی ندارند و ولایتشان در زمینه‌ی ازدواج دادن دخترشان نیز ساقط می‌گردد؛ زیرا از عدالت، به سوی فسق و فجور خارج شده‌اند و افراد فاسق، هیچ ولایتی ندارند؛ پس سیگار کشیدن از لحاظ شرعی نیز، مسأله‌ی مهمی‌ست.

گفتنی‌ست: یکی از نمونه‌های تباه کردن مال و ثروت، هزینه کردن آن در بازی‌های بیهوده می‌باشد.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «و برای شما ناپسند (و حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید» یعنی: الله زیاده‌گویی یا بگومگوهای بی‌اساس و بازگو کردن هر سخنی را حرام نموده است. به عبارت دیگر برای کسی جایز نیست که سخن گفتن درباره‌ی دیگران، همه‌ی زندگی‌اش شود و همواره بگومگو کند و بگوید که چنین گفته‌اند و چنین گفته شده است! به‌ویژه این‌که این کار، ضایع کردن وقت است و انسان نباید وقتش را در بگومگوهای بی‌اساس و پرسش‌های بی‌مورد، تباه کند. ناگفته پیداست که هدر دادن وقت به‌مراتب از تباه کردن مال و ثورت، بدتر و زیان‌آورتر است؛ زیرا امکان دارد که انسان، مال از دست‌رفته‌ای را جبران کند؛ اما جبران وقت‌های ازدست‌رفته، غیرممکن است. عمر انسان می‌گذرد و باز نمی‌گردد؛ از این‌رو بر انسان واجب است که قدر لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌اش را بداند.

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «و برای شما ناپسند (و حرام) گردانیده است که سؤال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) مطرح نمایید». احتمال دارد منظور از کثرت سؤال که از آن منع شده است، پرسش‌های علمی باشد یا درخواست‌ِ کمکِ مالی از دیگران.

در موردِ اول، زمانی کثرت سؤال، مکروه و ناپسند است که قصد پرسش‌گر، از سؤال‌پیچ کردن طرف مقابلش این باشد که او را خسته و درمانده نماید؛ ولی اگر قصد سؤال‌کننده، این است که بر اطلاعات و معلومات خویش بیفزاید و نکات جدیدی فرابگیرد، هیچ اشکالی ندارد. عبدالله بن عباس$ به‌کثرت سؤال می‌کرد؛ از او پرسیدند: چگونه این‌همه علم و دانش را کسب کردی؟ فرمود: با زبانی‌ پرسش‌گر، قلبی اندیشمند و پیکری که در راه کسب علم، خستگی به خود راه نمی‌داد.

به‌هر حال اگر قصد سؤال‌کننده، مچ‌گیری یا عیب‌جویی بر طرف مقابلش و درمانده کردن او باشد، در این صورت، سؤال کردن، مکروه است.

و اما حالت دوم، یعنی درخواست کمکِ مالی، ویژگی آدم‌های طمع‌کار و حریص است؛ از این‌رو درخواست پول یا کمک مالی از دیگران، جز در شرایط اضطراری، جایز نمی‌باشد. البته درخواست کمک مالی از دوست بسیار نزدیک و صمیمی، یا از مسؤولان وظیفه‌شناس که بی‌منت به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنند، بی‌اشکال است؛ در غیر این صورت، درخواست کمکِ مالی جز در شرایط اضطراری، جایز نیست. آیا مال دنیا، آن‌قدر ارزش دارد که کسی برای به دست آوردن چند ریال، ممنونِ این و آن شود؟

اين نهي، شامل کنجکاوی و سَرَک کشیدن در زندگی مردم نیز می‌شود؛ چه معنا دارد که از این و آن بپرسیم که: فلانی پول‌دار است یا فقیر؟ یا بگوییم: چه دارد و چه ندارد!

در این روایت آمده است که رسول‌الله نافرمانی مادران یا رنجانیدن آن‌ها را یکی از کارهای حرام برشمرد. رنجانیدن مادران، به معنای کوتاهی در انجام وظایفی‌ست که فرزندان درباره‌ی مادران خود دارند؛ و هرکس در نیکی به مادرش کوتاهی کند، باعث رنجش خاطرش می‌شود. مادر، حق بزرگی بر فرزندانش دارد و حقش از حقّ پدر نیز بزرگ‌تر است؛ ابوهریره می‌گوید: مردی نزد رسول‌الله آمد و گفت: چه کسی بیش از دیگران، سزاوار این است که با او خوش‌رفتار باشم؟ فرمود: «مادرت». دوباره پرسید: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». باز سؤال کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: آن‌گاه چه کسی؟ فرمود: «پدرت».([[433]](#footnote-433)) پیامبر در این حدیث، بیان فرموده که مادر، بیش از دیگران سزاوار این است که با او خوش‌رفتار باشیم. و چون دوباره در این‌باره از او پرسیدند، باز هم مادر را سزاوارترین شخص به هم‌صحبتی و خوش‌رفتاری معرفی کرد و تا سه بار، او را بیش از همه سزاوار عطوفت، مهرورزی و خوش‌رفتاری دانست و مرتبه‌ی چهارم، پدر را سزاوار تکریم، محبت و خوش‌رفتاری معرفی فرمود؛ زیرا هیچ‌کس مثل مادر به فرزندش، مهر نمی‌ورزد و نسبت به او دل‌سوزی نمی‌کند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ﴾ [لقمان: ١٤]

مادرش در حالی که دچار ضعف روز‌افزون می‌شد، او را (در شکم خود) حمل کرد.

و می‌فرماید:

﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗا﴾ [الاحقاف: ١٥]

مادرش با تحمل رنج و سختی به او باردار شد و با رنج و سختی، او را به دنیا آورد.

نافرمانی پدران یا رنجانیدنِ آن‌ها نیز یکی از گناهان بزرگ است؛ اما پیامبر رنجانیدن مادران را از آن جهت ذکر فرمود که بدتر است.

زنده به گور کردن دختران نیز حرام مي‌باشد؛ در دوران جاهلیت، داشتن فرزند دختر را ناپسند می‌دانستند و بد می‌بردند که دخترشان را به‌ازدواج یک مرد دربیاورند؛ از این‌رو همین‌که صاحب فرزند دختر می‌شدند، گودالی می‌کَندند و بدین‌‌سان دخترشان را زنده به گور می‌کردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ ٥٨ يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓۚ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٥٩﴾ [النحل: ٥٨، ٥٩]

و چون به یکی از آنان مژده‌ی دختر می‌دهند، چهره‌اش تیره می‌شود و پر از خشم و ناراحتی می‌گردد. (به‌گمانش) از زشتی مژده‌ای که به او داده شده است، از قومش پنهان می‌شود؛ (نمی‌داند) که با خواری آن را نگه دارد یا او را زنده به گور نماید؟ آگاه باشید که چه بد داوری می‌کنند!

حتي يكي از آن‌ها که گودالی می‌کَند تا دخترش را زنده به گور نماید، غبار بر ریشش نشسته بود؛ دختر، غبار از ریش پدر کنار زد؛ اما قساوت و سنگ‌دلی به حدی رسیده بود که پدر، از این رفتار دخترش نیز متأثر نشد و او را زنده به گور کرد! حیوانات هم با فرزندان خود چنین کاری نمی‌کنند! پناه بر الله.

هم‌چنین پدری می‌خواست دخترش را زنده به گور کند. دخترک فهیمد که پدرش چه قصدی دارد؛ بر سر و کولِ او بالا می‌رفت و بابا جان، بابا جان می‌گفت؛ اما دلِ پدر سنگ شده بود و دخترش را از خود دور می‌نمود تا این‌که او را در گودال گذاشت و زنده به گور کرد! پناه بر الله.

انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس، دو دختر را سرپرستی کند تا آن‌که به سن بلوغ برسند، روز قیامت در حالی (به میدان حشر) می‌آید که من و او، مانند این دو خواهیم بود» و انگشتانش را کنارِ هم قرار داد.([[434]](#footnote-434))

زمانی که به امام احمد حنبل/ خبر می‌دادند که فرزند نوزادش، دختر است، می‌فرمود: پیامبران نیز فرزند دختر داشتند؛ چنان‌که برترین فرستاده‌ی الهی، محمد مصطفی چهار دختر و سه پسر داشت و فقط دخترانش به سن بلوغ رسیدند و پسرانش در خردسالی وفات یافتند؛ بزرگ‌ترین پسر پیامبر، ابراهیم بود که در شانزده ماهگی از دنیا رفت و پیامبر خبر داد که فرزندش ابراهیم، دایه‌ای در بهشت دارد که به او شیر می‌دهد. همه‌ی فرزندان رسول‌الله در حیاتِ آن بزرگوار درگذشتند؛ جز فاطمه& که شش ماه پس از وفاتِ رسول‌الله درگذشت.

خلاصه این‌که اگر الله متعال بر کسی منت نهد و به او فرزند دختر دهد و او نیز به دخترانش نیکی کند و از آنان به‌خوبی سرپرستی نماید، حجاب و مانعی برای او در برابر آتش دوزخ خواهند بود.

«ومنْعًا وهات»، یعنی: برخی از انسان‌ها از طریق ضایع کردن حق دیگران و ندادنِ حقوق مالی آن‌ها یا از طریق تصاحب اموال سایر افراد، مال و ثروتی به‌هم می‌زنند؛ و این، حرام است. به عبارت دیگر از دادن حقوقِ مالی دیگران طفره می‌روند و خواهان اموالی هستند که به آن‌ها تعلق ندارد. «هات» یعنی: به من پول و ثروت بدهید که نوعی زیاده‌خواهی‌ست؛ «ومنْعًا»، یعنی آن‌چه را که بر آن‌ها واجب است، نمی‌دهند. این هم جزو کارهایی‌ست که الله حرام نموده است؛ زیرا برای هیچ‌کس خودداری از ادای حقوق مالی، جایز نیست؛ همان‌طور که مطالبات مالی بی‌اساس، نارواست و این، هر دو، حرام می‌باشد. از این‌رو پیامبر فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آن‌ها را بر شما حرام نموده است».

\*\*\*

357- باب: نهي از گرفتن اسلحه و امثال آن به سوی مسلمان، چه جدی باشد و چه شوخی؛ و نهی از به دست گرفتن شمشیرِ برهنه

1792- عن أبي هريرةَ عَن رسولِ اللهِ قالَ: «لا يُشِرْ أحَدُكُمْ إلَى أخِيهِ بِالسِّلاحِ، فَإنَّهُ لا يَدْرِي لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَع فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ». [متفقٌ عليه]([[435]](#footnote-435))

وفي روايةٍ لمسلمٍ قال: قال أبو القاسم: «مَنْ أشَارَ إلَى أخِيهِ بِحَدِيدَةٍ، فَإنَّ المَلاَئِكَةَ تَلْعَنُهُ حَتَّى يَنْزِعَ، وَإنْ كَانَ أخَاهُ لأَبِيهِ وَأُمِّهِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گويد: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما اسلحه را به سوی برادر مسلمانش نگیرد؛ زیرا چه‌بسا شیطان آن را در دستش رها کند و بدین ترتیب- سبب قتل برادر مسلمانش شود و- در گودالی از آتش دوزخ بیفتد».

و در روایتی از مسلم آمده است که ابوهریره می‌گوید: ابوالقاسم فرمود: «هرکه با شمشیر- یا هر سلاح دیگری- به سوی برادر مسلمانش اشاره کند، تا زمانی که سلاح را بر زمین بگذارد، فرشتگان بر او لعنت می‌فرستند؛ اگرچه برادر تنیِ وی باشد».

1793- وعن جابرٍ قالَ: نَهَى رسولُ اللهِ أنْ يُتَعَاطَى السَّيْفُ مَسْلُولاً. [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن دانسته است.]([[436]](#footnote-436))

**ترجمه:** جابر مي‌گوید: رسول‌الله از به دست گرفتن شمشیر برهنه- یا از دست به دست کردن شمشیر آخته- منع فرمود.

**شرح**

مولف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «نهي از گرفتن اسلحه و امثال آن به سوی مسلمان، چه جدی باشد و چه شوخی؛ و نهی از به دست گرفتن شمشیرِ برهنه». در این باب دو مسأله مطرح شده است:

**مسأله‌ی نخست:** این‌که کسی، شمشیر یا تفنگ یا چاقو و امثال آن را به سوی برادر مسلمانش بگیرد؛ پیامبر از این کار منع نمود و فرمود: «چه‌بسا شیطان اسلحه را در دستِ انسان رها کند و بدین ترتیب- انسان سبب قتل برادر مسلمانش شود و- در گودالی از آتش دوزخ بیفتد». هم‌چنین برخی از افراد کم‌خرد، از روی شوخی ماشین خود را به‌سرعت به سمت دیگران که ایستاده یا نشسته‌اند، می‌رانند؛ این هم نارواست؛ زیرا چه‌بسا کنترل ماشین از دست راننده خارج شود و بدین ترتیب انسان در نتیجه‌ی این رفتارِ خطرساز، حادثه ایجاد کند و افراد نشسته یا ایستاده را زیر بگیرد و بدین‌ سبب خودش سزاوار دوزخ گردد. در هر حال همان‌گونه که در حدیث ابوهریره آمده، از هرگونه رفتارِ خطرسازی منع شده است؛ چه ‌شوخی باشد و چه جدی.

**مسأله‌ی دوم:** از به دست گرفتن شمشیر برهنه یا از دست به دست کردن آن، منع شده است؛ زیرا چه‌بسا موجب آسیب‌دیدگی انسان یا بریدن دست وی شود.

وقتی می‌خواهید چاقو را به برادر مسلمانتان بدهید، دسته‌اش را به سوی او بگیرید تا در این دست به دست کردن، آسیبی به برادر مسلمانتان نرسد. هم‌چنین اگر در هنگام راه رفتن از چوب‌دستی یا عصا استفاده می‌کنید، آن را عمود بر زمین نگه دارید و از حمل آن به صورت افقی بپرهیزید تا با کسی برخورد نکند یا به کسی آسیب نرساند. همه‌ی این‌ها جزو آداب پسندیده‌ای‌ست که انسان باید در زندگی خود رعایت کند تا مردم از اذیت و آزار او درامان باشند و آسیبی به آنان نرسد.

\*\*\*

358- باب: کراهت خروج از مسجد پس از اذان، مگر به عذر تا آن‌که نماز فرض را به جای آورَد

1794- عن أبي الشَّعْثَاءِ قالَ: كُنَّا قُعُوداً مَع أبي هريرة في المَسْجِدِ، فَأَذَّن المُؤَذِّنُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنَ المَسْجِدِ يَمْشِي، فَأَتْبَعَهُ أبُو هُريرَةَ بَصَرَهُ حَتَّى خَرَجَ مِنَ المَسْجِدِ، فَقالَ أبو هريرة: أمَّا هذَا فَقَدْ عَصَى أبا القَاسِمِ. [روايت مسلم]([[437]](#footnote-437))

**ترجمه:** ابوالشّعثاء می‌گوید: با ابوهریره در مسجد نشسته بودیم که مؤذن اذان گفت؛ مردی از مسجد برخاست و رفت. ابوهریره با چشم او را دنبال نمود و دید که از مسجد بیرون رفت. ابوهریره فرمود: «این مرد، از ابوالقاسم نافرمانی کرد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «بیرون رفتن از مسجد بعد از اذان کراهت دارد؛ مگر این‌که شخصی عذر داشته باشد»؛ زیرا مؤذن با گفتنِ «حَيَّ عَلى الصَّلاة»، مردم را به‌سوی نماز فرا می‌خواند؛ از این‌رو خروج از مسجد پس از این فراخوان بزرگ، معصیت و نافرمانی‌ست.

سپس مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که ابوالشّعثاء می‌گوید: با ابوهریره در مسجد نشسته بودیم که مؤذن اذان گفت؛ مردی از مسجد برخاست و رفت. ابوهریره با چشم او را دنبال نمود و دید که از مسجد بیرون رفت. ابوهریره فرمود: «این مرد، از ابوالقاسم نافرمانی کرد». گفتنی‌ست: وقتی یک صحابی چنین عبارتی می‌گوید، حُکم مرفوع را دارد؛ یعنی در حقیقت می‌گوید: پیامبر از این عمل منع فرموده است.

علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که بیرون رفتن از مسجد پس از اذان برای کسی که نماز بر او واجب است، حرام می‌باشد؛ مگر این‌که شخصی عذر داشته باشد؛ مثلاً تنگ وضوست و می‌خواهد وضو تازه کند؛ یا این‌که در مسجدی دیگر، امام یا مؤذن است و باید خود را به اذان و نمازِ آن‌جا برساند.

اما آیا کسی می‌تواند به‌قصد ادای نماز در مسجدی دیگر، از این مسجد بیرون برود؟ برخی این حدیث را عام گرفته و گفته‌اند: به‌طور کلی بیرون رفتن از مسجد پس از اذان، کراهت دارد. و شماری از علما گفته‌اند: این نهی درباره‌ی کسی‌ست که از مسجد بیرون می‌رود تا نماز را با جماعت نخوانَد؛ اما کسی که از مسجد بیرون می‌رود تا نماز را در مسجد دیگری، با جماعت ادا کند، از نماز جماعت فرار نکرده است و خروجش ایرادی ندارد. در هر حال، شایسته نیست که انسان حتی به‌قصد ادای نماز در مسجدی دیگر، پس از اذان، از مسجدی که در آنست بیرون برود؛ مگر به سببی شرعی؛ مثلاً در مسجد دوم جنازه‌ای‌ست و می‌خواهد بر آن نماز بخواند؛ یا امام مسجد دوم، خوش‌صداتر از امام مسجدِ نخست می‌باشد. لذا اگر خروجش به سببی شرعی باشد، ایرادی ندارد که بیرون برود.

\*\*\*

359- باب: کراهت رد کردن ریحان بدون عذر

1795- وعن أبي هريرةَ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «مَنْ عُرِضَ عَلَيْهِ رَيْحَانٌ، فَلا يَرُدَّهُ، فَإنَّهُ خَفيفُ المَحْمِلِ، طَيِّبُ الرِّيحِ». [روايت مسلم]([[438]](#footnote-438))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به هرکه ریحانی هدیه شد، آن را رد نکند؛ زیرا ریحان، سبک و خوش‌بوست».

1796- وعن أنس بن مالكٍ أنَّ النَّبِيَّ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ. [روايت بخاري]([[439]](#footnote-439))

**ترجمه:** انس بن مالك می‌گوید: پیامبر مواد خوش‌بو را- که به ایشان هدیه می‌دادند،- رد نمی‌کرد.

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کراهت رد کردن ریحان»؛ ریحان ماده‌ی خوش‌بویی‌ست که به تعبیر رسول اکرم سبک و خوش‌بو می‌باشد. رهنمود پیامبر رد نکردن مواد خوش‌بوست. مولف/ در این‌باره حدیثی از صحیح بخاری آورده که در آن آمده است: «پیامبر مواد خوش‌بو را رد نمی‌کرد». مواد خوش‌بو، انسان را شاداب و سرِحال می‌گرداند و به هم‌نشین انسان نیز طراوت و شادابی می‌دهد؛ از این‌رو پیامبر عطر و مواد خوش‌بو را دوست داشت؛ چنان‌که فرمود: «حُبِّبَ إلیَّ مِن دُنياكم ثلاثٌ: النِّساءُ والطِّيبُ، وجُعِلَتْ قرَّةُ عَينِي في الصَّلاةِ».([[440]](#footnote-440)) یعنی: «سه چیز را از دنیای شما دوست دارم: زنان، بوی خوش (هر چیز خوش‌بوکننده)؛ و روشنیِ چشم من در نماز مي‌باشد». پس شایسته است که انسان همواره از عطر و مواد خوش‌بوکننده استفاده کند؛ زیرا بوی خوش، نشان از پاکیِ انسان دارد و الله متعال پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد. از این‌رو اگر ماده‌ی خوش‌بویی به شما هدیه دادند آن را رد نکنید؛ زیرا این، روش و رهنمود نبوی‌ست؛ به‌ویژه اگر چیزی که به شما هدیه می‌شود، ریحان باشد؛ زیرا ریحان، سبک و خوش‌بوست و زحمت و زیانی هم برای شما ندارد؛ البته اگر این نگرانی برای شما وجود داشت که اهداکننده، آدم منت‌گذاری باشد و در هر جمعی بازگو کند که من، فلان هدیه را تو دادم یا بخواهد از این طریق، منتی بر شما بگذارد و شما را در خدمت خویش قرار دهد، هدیه‌اش را قبول نکنید؛ روشن است که چنین فردی، اجر و ثواب خویش را از میان می‌برد و آن را با منت و اذیت، تباه می‌گرداند؛ اما اگر هیچ منت و اذیتی از سوی اهداکننده متوجه شما نبود، بهتر است که هدیه‌اش را بپذیرید.

\*\*\*

360- باب: کراهت مدح و ستایش فرد در پیش روی او، اگر بیمِ آن باشد که فرد به خود مغرور شود و جایز بودن آن برای کسی که این خوف درباره‌ی او وجود ندارد

1797- وعن أبي موسى الأشعريِّ قالَ: سَمِعَ النَّبِيُّ رَجُلاً يُثْنِي عَلَى رَجُلٍ وَيُطْرِيهِ في المِدْحَة، فقالَ: «أهْلَكْتُمْ- أوْ قَطَعْتُمْ- ظَهْرَ الرَّجُلِ». [متفقٌ عليه]([[441]](#footnote-441))

**ترجمه:** ابوموسي اشعري می‌گويد: پیامبر شنید که شخصی، از مردی دیگر تعریف می‌کند و در مدحِ او، مبالغه می‌نماید؛ فرمود: «او را نابود کردید- یا- پُشت او را شکستید».

1798- وعن أبي بكرةَ أنَّ رجلاً ذُكِرَ عند النَّبِيِّ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْراً، فقال النَّبِيُّ: «وَيْحَكَ! قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ- يَقُولُهُ مِرَاراً- إنْ كَانَ أحَدُكُمْ مَادِحاً لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أحْسِبُ كَذَا وَكَذَا إنْ كَانَ يَرَى أنَّهُ كَذَلِكَ وَحَسِيبُهُ اللهُ، وَلا يُزَكِّى عَلَى اللهِ أحَدًا». [متفقٌ عليه]([[442]](#footnote-442))

**ترجمه:** ابوبكره مي‌گوید: نزد پیامبر سخن از مردی به میان آمد؛ مردی دیگر، از او تعریف کرد. پیامبر چندین بار فرمود: «وای بر تو! گردن دوستت را شکستی». و سپس افزود: «اگر لازم است که یکی از شما از دیگری تعریف کند، بگوید: به گمانم فلانی، چنین و چنان است و حسابش با خداست؛- و ویژگی‌هایش را ذکر کند؛- البته اگر باور دارد که آن شخص همان‌گونه است. و کسی را نزدِ الله- که از باطنِ همه آگاه است- پاک و نیک معرفی نکند».

1799- وَعَنْ هَمَّام بن الْحارث عن المِقْدَادِ أنَّ رَجُلاً جَعَلَ يَمْدَحُ عُثْمانَ فَعَمِدَ المِقْدَادُ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ، فَجَعَلَ يَحثو في وَجْهِهِ الحَصْبَاءَ. فقالَ لَهُ عُثْمَانُ: مَا شَأنُكَ؟ فَقَالَ: إنَّ رسولَ اللهِ قالَ: «إذَا رَأَيْتُمُ المَدَّاحِينَ، فَاحْثُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ». [روايت مسلم]([[443]](#footnote-443))

**ترجمه:** از هَمّام بن حارث از مقداد روایت است که مردی شروع به مدح عثمان کرد. مقداد برخاست و روی دو زانو نشست و شروع کرد به پاشیدنِ شن و ماسه به روی آن شخص. عثمان از مقداد پرسید: چه می‌کنی؟ مقداد پاسخ داد: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که مداحان را دیدید، بر صورتشان خاک بپاشید».

[نووی: این احادیث در نهی از ستایش و مداحی‌ست و در مباح بودن آن نیز احادیث فراوانی وجود دارد.

علما گفته‌اند: چگونگی جمع‌بندی در میان این احادیث، این است که گفته شود: اگر شخص ستایش‌شده از کمال ایمان و یقین و ریاضت نفس و شناختی کامل برخوردار باشد و از این‌که از او تعریف شود، دچار فتنه نگردد و بازی‌چه‌ی نفس خویش قرار نگیرد، مدح چنین شخصی، نه حرام است و نه مکروه؛ اما اگر بیم آن برود که به هر یک از امور یادشده گرفتار آید، تعریف از او در پیشِ رویش، سخت کراهت دارد. درباره‌ی این موضوع مفصل، احادیث فراوانی وارد شده است؛ از جمله احادیثی که درباره‌ی مباح بودن تعریف و ستایش است، فرموده‌ی پیامبر به ابوبکر می‌باشد که فرمود: «أرْجُو أنْ تَكُونَ مِنْهُمْ»؛ یعنی «امیدوارم تو از آنان باشی که از همه‌ی دروازه‌های بهشت برای ورود به آن فراخوانده می‌شوند». و در حدیث دیگر فرمود: «لَسْتَ مِنْهُمْ»؛ یعنی: «تو، جزو کسانی نیستی که از روی تکبر، اسبال ازار می‌کنند» و لباسشان را بلند می‌گیرند و روی زمین می‌کشانند. پیامبر به عمر نیز فرمود: «مَا رَآكَ الشَّيْطَانُ سَالِكاً فَجّاً إلا سَلَكَ فَجّاً غَيْرَ فَجِّكَ»؛ یعنی: «هرگاه شیطان، تو را در راهی ببیند، می‌گریزد و راهی دیگر، غیر از راهِ تو را در پیش می‌گیرد». احادیث فراوانی درباره‌ی مباح بودن مدح و ستایش وجود دارد که برخی از آن‌ها را در کتاب «الأذکار» ذکر کرده‌ام.]

**شرح**

مولف/ در این باب به این موضوع پرداخته است که آیا شایسته است که انسان، از ویژگی‌های نیک برادر مسلمانش را در پیشِ روی او، تعریف کند یا خیر؟ این، چند حالت دارد:

**اول:** ستایش و تعریف از آن شخص، پیامد خوبی داشته باشد و او را بر پای‌بندی به ویژگی‌های نیک و ارزش‌های اخلاقی و پسندیده تشویق کند؛ در این حالت، ایرادی ندارد که از کسی تعریف کنید؛ یعنی اگر دیدید که فردی سخاوتمند، شجاع، بزرگ‌منش و نیکوکار است، ایرادی ندارد که در پیش رویش از ویژگی‌های نیک او تعریف کنید تا بر این صفات پسندیده، پای‌بند بماند؛ چنین مدح و تعریفی، در مفهوم این آیه می‌گنجد که الله می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یک‌دیگر بر نیکی و پرهیزگاری همکاری نمایید.

**دوم:** از کسی در بین مردم، تعریف کنید تا مردم به فضلِ او پی ببرند و احترامش را نگه دارند؛ همان‌گونه که پیامبر فضایل ابوبکر و عمر$ را برشمرد؛ چنان‌که باری از یارانش پرسید: «چه کسی از شما امروز، روزه بوده است»؟ ابوبکر گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز، در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده است»؟ ابوبکر گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز به مسکینی طعام داده است»؟ ابوبکر گفت: من. فرمود: «چه کسی از شما امروز بیماری را عیادت نموده است»؟ ابوبکر گفت: من. رسول‌الله فرمود: «مَا اجْتَمَعْنَ فِي امْرِئٍ إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ»؛([[444]](#footnote-444)) یعنی: «هرکه همه‌ی این کارها را انجام دهد، وارد بهشت می‌شود».

عبدالله بن عمر$ مي‌گويد: رسول‌الله فرمود: «هركه از روي تكبر، لباسش را بر زمين بكشاند، الله روز قيامت به او نگاه نخواهد كرد». ابوبكر گفت: ای رسول‌خدا! يك طرف لباسم پايين مي‌افتد، مگر اين‌كه مواظبش باشم. رسول‌الله فرمود: «إِنَّكَ لَسْتَ مِمَّنْ يَفْعَلُهُ خُيَلاءَ»؛([[445]](#footnote-445)) یعنی: «تو، جزو کسانی نیستی که این عمل را از روی تکبر انجام مي‌دهند».

هم‌چنین پیامبر به عمر فرمود: «مَا رَآكَ الشَّيْطَانُ سَالِكاً فَجّاً إلا سَلَكَ فَجّاً غَيْرَ فَجِّكَ»؛([[446]](#footnote-446)) یعنی: «هرگاه شیطان، تو را در راهی ببیند، می‌گریزد و راهی دیگر، غیر از راهِ تو را در پیش می‌گیرد». این‌ها بیان‌گر فضیلت ابوبکر و عمر$ می‌باشد؛ لذا روشن می‌شود که مدح و تعریف از کس به‌قصد بیان فضایلش، ایرادی ندارد.

**سوم:** از کسی تعریف کند، اما در مدح او غلو و زیاده‌روی نماید و او را با ویژگی‌های توصیف کند که شایستگی‌اش را ندارد؛ این نوع مدح و ستایش، حرام است و در حقیقت، دروغ و فریب به‌شمار می‌آید. مثلاً کسی، ویژگی‌های پسندیده‌ای را به امیر یا وزیر یا مسؤولی نسبت دهد که در او نیست یا در پیشِ رویش چاپلوسی کند؛ این، حرام است و برای شخص ستایش‌شده نیز ضرر دارد.

**چهارم:** شخصی را با ویژگی‌هایی که در اوست، مدح کند؛ اما بیمِ آن باشد که شخص ستایش‌شده به خود فریفته شود و خود را از دیگران، برتر بداند؛ این نوع مدح و ستایش نیز حرام است.

مولف/ در این‌باره حدیثی بدین مضمون آورده است که نزد پیامبر سخن از مردی به میان آمد؛ مردی دیگر، از او تعریف کرد. پیامبر چندین بار فرمود: «وای بر تو! گردن دوستت را شکستی»؛ یعنی گویا او را هلاک کردی؛ زیرا با تعریفی که از او نمودی، او را به تکبر و خودبزرگ‌بینی واداشتی. پیامبر دستور داده است که بر چهره‌ی مداحان، خاک بپاشیم؛ چنان‌که مردی شروع به مدح عثمان کرد. مقداد برخاست و روی دو زانو نشست و شروع کرد به پاشیدنِ شن و ماسه به روی آن شخص. عثمان از مقداد پرسید: چه می‌کنی؟ مقداد پاسخ داد: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که مداحان را دیدید، بر صورتشان خاک بپاشید». در هر حال شایسته است که انسان، جز سخن نیک نگوید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛([[447]](#footnote-447)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

\*\*\*

361- باب: کراهت خروج یا فرار از شهر و منطقه‌ای که در آن وبا شیوع پیدا کرده است؛ و نیز کراهت ورود به آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ﴾ [النساء : ٧٨]

هر جا که باشید، مرگ شما را در می‌یابد؛ هرچند در دژهای استوار باشید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: ١٩٥]

و خود را به هلاکت نیندازید.

1800- وعن ابن عباسٍ$ أنَّ عمرَ بنَ الخطّاب خَرَجَ إِلَى الشَّامِ حَتَّى إذا كَانَ بسَرْغَ لَقِيَهُ أُمَرَاءُ الأَجْنَادِ- أَبُو عُبَيْدَةَ بنُ الجَرَّاحِ وأصْحَابُهُ- فَأخْبَرُوهُ أنَّ الوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بِالشَّامِ. قَال ابنُ عباسٍ: فقال لي عمر: ادْعُ لِي المُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ، فَدَعَوْتُهُمْ فَاسْتَشَارَهُمْ وَأخْبَرَهُمْ أنَّ الوَبَاءَ قَدْ وَقَعَ بالشَّامِ، فَاخْتَلَفُوا، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: خَرَجْتَ لأَمْرٍ، وَلا نَرَى أنْ تَرْجِعَ عَنْهُ. وَقَالَ بَعضُهُم: مَعَكَ بَقِيَّةُ النَّاسِ وأصْحَابُ رسُولِ اللهِ وَلا نَرَى أنْ تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الوَبَاء. فَقَالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي الأَنْصَارَ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَاسْتَشَارَهُمْ، فَسَلَكُوا سَبيلَ المُهَاجِرينَ، وَاخْتَلَفُوا كاخْتِلاَفِهِمْ، فقالَ: ارْتَفِعُوا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: ادْعُ لِي مَنْ كَانَ ها هُنَا مِنْ مَشْيَخَةِ قُريشٍ مِنْ مُهَاجِرَةِ الفَتْحِ، فَدَعَوْتُهُمْ، فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْهِ مِنْهُمْ رَجُلاَنِ، فَقَالُوا: نَرَى أنْ تَرْجِعَ بِالنَّاسِ، وَلا تُقْدِمَهُمْ عَلَى هَذَا الوَبَاءِ، فَنَادَى عُمَرُ فِي النَّاسِ: إنِّي مُصْبِحٌ عَلَى ظَهْرٍ، فَأَصْبِحُوا عليْهِ، فقالَ أبو عبيدةَ بنُ الجَرّاحِ: أفِراراً مِنْ قَدَرِ الله؟ فقالَ عُمرُ: لو غَيْرُكَ قَالَهَا يا أبا عبيدَةَ!- وَكَانَ عُمَرُ يَكْرَهُ خِلاَفَهُ- نَعَمْ، نَفِرُّ مِنْ قَدَرِ اللهِ إلى قَدَرِ اللهِ، أرَأيْتَ لَو كَانَ لَكَ إبِلٌ، فَهَبَطَتْ وَادِياً لَهُ عُدْوَتَانِ، إحْدَاهُمَا خَصْبَةٌ، وَالأُخْرَى جَدْبَةٌ، أَلَيسَ إنْ رَعَيْتَ الخصْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللهِ، وَإنْ رَعَيْتَ الجَدْبَةَ رَعَيْتَهَا بِقَدَرِ اللهِ؟ قَالَ: فَجَاءَ عَبدُ الرَّحمنِ بنُ عَوفٍ وَكَانَ مُتَغَيِّباً في بَعْضِ حاجَتِهِ، فقالَ: إنَّ عِنْدِي من هَذَا علماً، سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بأرْضٍ فَلا تَقْدِمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأرْضٍ وَأنْتُمْ بِهَا فَلا تَخْرُجُوا فِراراً مِنْهُ»؛ فحمِدَ اللهَ تَعَالَى عمرُ وانصَرَفَ. [متفقٌ عليه]([[448]](#footnote-448))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: عمر بن خطاب به سوي شام حركت كرد و چون به "سَرغ"([[449]](#footnote-449)) رسيد، فرماندهان و سپاهيان اسلام- ابوعبيده و همراهانش- با او ديدار كردند و به او خبر دادند كه در شام، وبا شيوع پيدا كرده است. ابن‌عباس مي‌گويد: عمر به من فرمود: «مهاجران نخستين([[450]](#footnote-450)) را به حضورم بخوان». آنان را به حضور عمر خواستم؛ وی به آن‌ها خبر داد که در شام، وبا شیوع پیدا کرده است و از آنان نظرخواهي كرد- که با وجود شیوع وبا در شام، چه كنيم؟- مهاجران، در اين باره با هم اختلاف نظر داشتند؛ برخي گفتند: «ما براي كار (مهم و بزرگـ)ي بيرون آمده‌ايم و سزاوار نمي‌بينيم كه بازگرديم». برخی دیگر گفتند: «عده‌اي از مردم و ياران رسول‌الله با شما هستند و ما، صلاح نمي‌بينيم كه آنان را در معرض خطر وبا قرار دهيد». عمر فرمود: «از پيشم برخيزيد و (برويد)». و سپس به من گفت: «انصار را به حضورم بخوان». من، آنان را به حضور عمر خواندم. عمر از آن‌ها مشورت خواست و آنان نيز همانند مهاجران (بر سر اين موضوع كه با شيوع وبا به شام بروند و يا بازگردند)، اختلاف نظر داشتند. عمر به آن‌ها فرمود: «از نزدم برخيزيد و (برويد)». آن‌گاه به من گفت: «آن دسته از بزرگان و ريش‌سفيدان قريش را كه پس از فتح مكه هجرت كردند، احضار كن». آنان را به حضور عمر خواستم. آن‌ها بي‌آن‌كه دو نفرشان هم با يك‌ديگر اختلاف نظر داشته باشند، نظر دادند و گفتند: «ما صلاح مي‌بينيم كه مردم را بازگرداني و آنان را در معرض ابتلا به وبا قرار ندهي». عمر درميان مردم بانگ برآورد كه: «من، بامداد سوار بر مركبم باز مي‌گردم؛ شما نیز آماده‌ی بازگشت باشید». ابوعبيده بن جرّاح فرمود: «آيا از تقدير الهي مي‌گريزي؟» عمر پاسخ داد: «ای اباعبیده! اي كاش (تو اين حرف را نمي‌زدي و) شخص ديگري اين حرف را مي‌گفت. آري، از تقدير الهي به سوی حُکم و تقدیر الهی مي‌گريزيم. آيا غير از اين است كه اگر شتري داشته باشي و به شيله‌اي بروي كه دو كناره دارد: يكي، سرسبز و (بي‌خطر) و ديگري، خشك (و پرخطر)؛ در هر يك از اين قسمت‌ها كه شترت را بچراني، به حكم و مشيت الهي، شترت را چرانده‌اي؟» ابن‌عباس مي‌گويد: عبدالرحمن بن عوف كه تا آن هنگام به خاطر ضرورتي حضور نداشت، آمد و گفت: «من در اين‌باره خبر دارم؛ از رسول‌الله شنيدم كه می‌فرمود: «هرگاه شنيديد كه در جايي وبا آمده است، به آن‌جا نرويد و هرگاه در جايي بوديد كه وبا آمد، به‌خاطر گريز از آن، آن‌جا را ترك نكنيد». عمر- که مطابق دستورِ پیامبر تصمیم گرفته بود- الله متعال را حمد و ستایش گفت و سپس بازگشت.

1801- وعن أسامة بن زيدٍ$ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ الطَّاعُونَ بِأَرْضٍ، فَلا تَدْخُلُوهَا، وَإِذَا وَقَعَ بِأرْضٍ وأنْتُمْ فِيهَا، فَلا تَخْرُجُوا مِنْهَا». [متفقٌ عليه]([[451]](#footnote-451))

**ترجمه:** اسامه بن زید$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگاه شنيديد كه در سرزمینی طاعون آمده است، به آن‌جا نرويد و هرگاه در سرزمینی بوديد و طاعون در آن‌جا شیوع پیدا کرد، آن‌جا را ترك نكنيد».

**شرح**

مولف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» به موضوع مهمی و بابی بدین عنوان گشوده است: «کراهت خروج یا فرار از شهر و منطقه‌ای که در آن وبا شیوع پیدا کرده است؛ و نیز کراهت ورود به آن». وی سپس به این آیه استدلال نموده که الله می‌فرماید:

﴿أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖ﴾ [النساء : ٧٨]

هر جا که باشید، مرگ شما را در می‌یابد؛ هرچند در دژهای استوار باشید.

مولف/ با استدلال به این آیه، بدین نکته اشاره دارد که نباید از شهر یا سرزمینی که در آن، وبا شیوع پیدا کرده است، گریخت؛ زیرا انسان هرجا که باشد، در زمانی که مرگش مقدر شده است، می‌میرد؛ اگرچه در دژهای استوار و مستحکم باشد. الله متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡمَوۡتَ ٱلَّذِي تَفِرُّونَ مِنۡهُ فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمۡ﴾ [الجمعة: ٨]

بگو: بی‌گمان مرگی که از آن می‌گریزید، از روبه‌رو به شما می‌رسد.

فرمود: ﴿فَإِنَّهُۥ مُلَٰقِيكُمۡ﴾؛ یعنی: «از روبه‌رو به شما می‌رسد»؛ نه این‌که در تعقیب شما باشد؛ بلکه از جلویِ شما درمی‌آید؛ پس هیچ راهِ فراری از مرگ وجود ندارد. از این‌رو چرا از سرزمینی که در آن وبا شیوع پیدا کرده است، به‌خاطر فرار از مرگ، بگریزیم؟ آیا اصلاً امکان فرار وجود دارد؟ هرگز؛ بنگرید که الله می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَهُمۡ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحۡيَٰهُمۡ﴾ [البقرة: ٢٤٣]

آیا از آن جمعیت چند هزار نفری باخبر نشدی که از ترس مرگ (و به قصد فرار از جهاد، بیماری طاعون را بهانه قرار دادند و) سرزمینشان را ترک کردند. الله به آنان فرمود: بمیرید (و بیماری طاعون، هلاکشان کرد و) سپس آنان را زنده نمود.

آن‌ها جمعیتی چندهزار نفری بودند که برای فرار از بیماری وبا، سرزمینی را در آن وبا آمده بود، ترک گفتند و گریختند؛ آن‌گاه الله عجایب قدرت خویش را به آنان نشان داد و برایشان نمایان ساخت که او بر همه چیز احاطه دارد و هرچه اراده کند، به‌انجام می‌رساند؛ لذا به آنان فرمود: بمیرید؛ این، یک فرمان تقدیری بود. از این‌رو مردند؛ زیرا الله هرچه اراده کند، فقط کافی‌ست که بگوید: پدید آی؛ آن‌گاه همان می‌شود که او، اراده کرده است. آن جمعیت چندهزار نفری به تقدیر الهی مردند؛ سپس الله متعال آنان را زنده ساخت و به‌راستی که او بر هر کاری تواناست؛ بدین‌سان الله متعال به آنان نشان داد که هیچ گریزگاهی از تقدیر الهی وجود ندارد.

سپس مولف/ در این‌باره که نباید وارد سرزمین وبا زده شد، به این آیه استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: ١٩٥]

و خود را به هلاکت نیندازید.

یعنی کاری که مایه‌ی هلاکت شماست، انجام ندهید؛ سپس مولف/ داستان عمر بن خطاب را آورده است که آن بزرگوار به سوي شام حركت كرد و در بین راه به او خبر رسید که در شام، طاعون شیوع پیدا کرده است. در پایان این داستان به حدیثی از رسول‌‌الله اشاره شده که فرموده است: «هرگاه شنيديد كه در سرزمینی طاعون آمده است، به آن‌جا نرويد». طاعون، نوعی وبای مهلک است که زخم‌ها و عفونت‌های چرکینی در بدن ایجاد می‌کند و به مرگ انسان می‌انجامد؛ طاعون، معمولاً با درد شکم همراه است. هم‌چنین گفته‌اند: طاعون، وبایی مسری‌ست که به‌سرعت شیوع پیدا می‌کند و همین، کامل‌ترین تعریف درباره‌ی این بیماری‌ست؛ لذا اگرچه طاعون و وبا در ساختار لغتی با هم تفاوت دارند، اما از لحاط نوع بیماری و آثار و عوارض، یک‌سان هستند. هم‌چنین اگر در سرزمینی که انسان در آن ساکن است، وبا یا طاعون شیوع پیدا کند، جایز نیست که انسان به‌خاطر فرار از آن آنجا را ترک نماید؛ اما اگر قصدِ انسان فرار نباشد و به‌ضرورت، به منطقه‌ی دیگری برود و پس از انجام کار و نیاز خود برگردد، ایرادی ندارد.([[452]](#footnote-452))

مولف/ به ماجرای خروج عمر بن خطاب به سوی شام اشاره کرده است؛ گویا این سفر، برای فتح بیت‌المقدس بوده است؛ والله اعلم.

ابن‌عباس$ می‌گوید: عمر بن خطاب به سوي شام حركت كرد و چون به "سَرغ"([[453]](#footnote-453)) رسيد، فرماندهان و سپاهيان اسلام- ابوعبيده و همراهانش- با او ديدار كردند و به او خبر دادند كه در شام، وبا شيوع پيدا كرده است. ابن‌عباس مي‌گويد: عمر به من فرمود: «مهاجران نخستين([[454]](#footnote-454)) را به حضورم بخوان». آنان را به حضور عمر خواستم؛ وی به آن‌ها خبر داد که در شام، وبا شیوع پیدا کرده است و از آنان نظرخواهي كرد- که با وجود شیوع وبا در شام، چه كنيم؟- مهاجران، در اين باره با هم اختلاف نظر داشتند؛ برخي گفتند: «ما براي كار (مهم و بزرگـ)ي بيرون آمده‌ايم و سزاوار نمي‌بينيم كه بازگرديم». برخی دیگر گفتند: «عده‌اي از مردم و ياران رسول‌الله با شما هستند و ما، صلاح نمي‌بينيم كه آنان را در معرض خطر وبا قرار دهيد». عمر فرمود: «از پيشم برخيزيد و (برويد)». و سپس به من گفت: «انصار را به حضورم بخوان». من، آنان را به حضور عمر خواندم. عمر از آن‌ها مشورت خواست و آنان نيز همانند مهاجران (بر سر اين موضوع كه با شيوع وبا به شام بروند و يا بازگردند)، اختلاف نظر داشتند. عمر به آن‌ها فرمود: «از نزدم برخيزيد و (برويد)». آن‌گاه به من گفت: «آن دسته از بزرگان و ريش‌سفيدان قريش را كه پس از فتح مكه هجرت كردند، احضار كن». آنان را به حضور عمر خواستم. آن‌ها بي‌آن‌كه دو نفرشان هم با يك‌ديگر اختلاف نظر داشته باشند، نظر دادند و گفتند: «ما صلاح مي‌بينيم كه مردم را بازگرداني و آنان را در معرض ابتلا به وبا قرار ندهي». عمر درميان مردم بانگ برآورد كه: «من، بامداد سوار بر مركبم باز مي‌گردم؛ شما نیز آماده‌ی بازگشت باشید». ابوعبيده بن جرّاح فرمود: «آيا از تقدير الهي مي‌گريزي؟» عمر پاسخ داد: «ای اباعبیده! اي كاش (تو اين حرف را نمي‌زدي و) شخص ديگري اين حرف را مي‌گفت. آري، از تقدير الهي به سوی حُکم و تقدیر الهی مي‌گريزيم. آيا غير از اين است كه اگر شتري داشته باشي و به شيله‌اي بروي كه دو كناره دارد: يكي، سرسبز و پُرگیاه و ديگري، خشك و بدون گیاه؛ در هر يك از اين قسمت‌ها كه شترت را بچراني، به حكم و مشيت الهي، شترت را چرانده‌اي؟» ابن‌عباس مي‌گويد: عبدالرحمن بن عوف كه تا آن هنگام به خاطر ضرورتي حضور نداشت، آمد و گفت: «من در اين‌باره خبر دارم؛ از رسول‌الله شنيدم كه می‌فرمود: «هرگاه شنيديد كه در جايي وبا آمده است، به آن‌جا نرويد و هرگاه در جايي بوديد كه وبا آمد، به‌خاطر گريز از آن، آن‌جا را ترك نكنيد». عمر- که مطابق دستورِ پیامبر تصمیم گرفته بود- الله متعال را حمد و ستایش گفت و سپس بازگشت.

پاره‌ای از نکاتی که از این روایت برداشت می‌شود:

خلیفه در صورتی که ضرورت ایجاب کند، شخصا فرماندهیِ جنگ و جهاد را بر عهده می‌گیرد.

هم‌چنین از این روایت، به درایت و حُسن سیاست امیرالمؤمنین، عمر فاروق پی می‌بریم که به‌رغم دین، دانش و ژرف‌نگری و خردی که داشت، برای تصمیم‌گیری نهایی به مشورت و رایزنی با اهل مشورت روی آورد.

از این روایت چنین برمی‌آید که باید در انتخاب مشاور، اولویت‌ها را در نظر گرفت؛ چنان‌که عمر فاروق نظرخواهی و مشورت را از برترین مردم آغاز کرد و این اولویت را در انتخاب مشاور، رعایت نمود و چون مشورت یا دیدگاه شایسته‌ای دریافت کرد، دیگران را در این مشورت و رایزنی، دخیل نکرد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که مشاوره یا مشورت با دیگران، یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی مومنان است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشورى: ٣٨]

و کارهایشان در میان آن‌ها با مشورت است

یعنی در کارها با یک‌دیگر مشورت می‌کنند.

لذا شایسته است که زمام‌دار مسلمانان یا کسی که مسؤولیتی را بر عهده می‌گیرد، در مواردی که دچار تردید می‌شود، با صاحب‌نظران و افراد باتجربه مشورت کند؛ هم‌چنین در مواردی که مصلحت عموم مردم در میان می‌باشد، شایسته است که نظرِ آن‌ها را هم جویا شود تا تصمیمی که می‌گیرد، مبتنی بر خواست همگان باشد.

از این روایت چنین برداشت می‌شود که اظهار نظر و ارائه‌ی نظر مخالف در برابر خلیفه و زمام‌دار مسلمانان، ایرادی ندارد؛ البته به‌شرطی که ارائه‌ی دیدگاه یا نظر مخالف، در حضورِ خودِ حاکم یا خلیفه باشد؛ چنان‌که ابوعبیده بن جراح در حضور عمر بن خطاب فرمان آن بزرگوار را مورد واکاوی و بازنگری قرار داد. شرط دیگرش این است که این بازنگری یا اظهار نظر مخالف، از سوی فردی انجام شود که دارای علم و دین و دانش باشد؛ نه از سوی کسانی که احساسی و عاطفی با قضایا برخورد می‌کنند؛ بلکه بررسی و واکاوی مسایل و قضایا، باید توسط افراد صاحب‌نظر و متعهد و در حضور شخصِ حاکم، انجام شود؛ نه در پُشت سرش یا در غیاب او.

از این حدیث چنین برمی‌آید که مثال زدن، درک معانی و مفاهیم را برای مخاطب، آسان‌تر می‌گرداند؛ چنان‌که عمر فاروق برای ابوعبیده این‌چنین مثال زد و فرمود: «آيا غير از اين است كه اگر شتري داشته باشي و به شيله‌اي بروي كه دو كناره دارد: يكي، سرسبز و پُرگیاه و ديگري، خشك و بدون گیاه؛ در هر يك از اين قسمت‌ها كه شترت را بچراني، به حكم و مشيت الهي، شترت را چرانده‌اي؟»

این حدیث، ردی‌ست روشن بر قدری‌های معتزلی که می‌گویند: انسان در عملِ خویش، مستقل است و الله هیچ نقشی در عمل انسان ندارد؛ پناه بر الله! از این‌رو مجوسِ این امت نامیده شده‌اند؛ زیرا پندارشان به پندار مجوسیان می‌مانَد؛ در صورتی‌که انسان هر عملی را به تقدیر و اراده‌ی الله انجام می‌دهد.

یکی از نکات بارز در این حدیث، این است که گاه پاره‌ای از نکات و علوم شرعی بر بزرگان و سرآمدان مردم نیز پنهان می‌مانَد؛ از این‌رو چه‌بسا فردی که از لحاظ علمی و دینی در رده‌ی پایین‌تری‌ست، نکته‌ای علمی می‌داند که افرادِ عالِم‌تر از او نمی‌دانند؛ زیرا بدون شک عمر بن خطاب و بسیاری دیگر از صحابه# از عبدالرحمن بن عوف داناتر بودند؛ اما خبر مربوط به این موضوع که آیا ورود به سرزمین طاعون‌زده درست است یا خیر، نزد عبدالرحمن بن عوف بود و او بر خلاف عمر فاروق، از این مسأله آگاهی داشت.

نکته‌ی دیگری که در این حدیث نمایان می‌باشد، حکمت نبوی‌ست؛ چنان‌که پیامبر حکیم و فرزانه‌ی ما، محمد مصطفی بیان فرمود که انسان خود را در معرض ضرر و زیان قرار نمی‌دهد و خویشتن را به هلاکت نمی‌اندازد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [النساء : ٢٩]

و خویشتن را نکشید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: ١٩٥]

و خود را به هلاکت نیندازید.

لذا برای انسان جایز نیست که نسبت به کارهایی که بیمِ هلاکتش وجود دارد، خطر کند یا کاری انجام دهد که در معرض هلاکت و نابودی قرار گیرد؛ اگرچه همه چیز به خواست و تقدیر الهی‌ست، اما نباید تأثیر اسباب را از نظر دور داشت؛ چراکه تأثیر اسباب نیز به تقدیر پروردگار متعال و سنتی الهی‌ست.

در این حدیث، به روشنی بیان شده است که «هرگاه در جايي بوديد كه وبا آمد، به‌خاطر گريز از آن، آن‌جا را ترك نكنيد»؛ یعنی فرار کردن از سرزمینی در آن وبا آمده است، جایز نیست؛ مگر این‌که ضرورتی گریزناپذیر در کار باشد.

گفتنی‌ست: انجام اقدامات پیش‌گیرانه مانند استفاده از واکسن و رعایت نکات بهداشتی برای جلوگیری از شیوع وبا، ایرادی ندارد؛ هم‌چنان‌که استفاده از دارو برای درمان بیماری‌ها، جایز است و نقص در توکل به‌شمار نمی‌آید و هیچ منافاتی با توکل ندارد؛ بلکه جزو توکل است؛ زیرا استفاده از اسباب پیش‌گیرانه و نیز اقدامات درمانی، امر پسندیده‌ای‌ست و کسی که با ادعای توکل، اسباب را کنار می‌زند و از اسباب استفاده نمی‌کند، در حقیقت، متوکل نیست؛ بلکه به حکمتِ الله طعنه می‌زند؛ زیرا بنا بر حکمت الهی امکان ندارد که امری جز با سببی که الله آن را مقدر کرده است، پدید آید یا محقق گردد.

\*\*\*

362- باب: شدت حرام بودن سحر و جادوگری

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾

[البقرة: ١٠٢]

... سلیمان هیچ‌گاه کفر نورزید؛ بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر آموزش می‌دادند.

1802- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ المُوبِقَاتِ»؛ قالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ باللهِ، والسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بالحَقِّ، وأكلُ الرِّبَا، وأكْلُ مَالِ اليَتِيمِ، والتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وقَذْفُ المُحْصَنَاتِ المُؤْمِنَاتِ الغَافِلاَتِ». [متفقٌ عليه]([[455]](#footnote-455))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از هفت گناه مُهلک بپرهیزید»؛ گفتند: ای رسول‌خدا! آن‌ها چه گناهانی هستند؟ فرمود: «شرک به الله، سحر و جادوگری، قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق،([[456]](#footnote-456)) رباخواری، خوردن مالِ یتیم، فرار کردن از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن، و تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «باب: شدت حرام بودن سحر».

سحر و جادوست عبارتست از گره بستن و دمیدن؛ بدین‌سان که جادوگر با خواندنِ افسون‌ و دمیدن در آن، شخصِ مورد نظرش را اذیت می‌کند یا درصددِ آسیب زدن به او برمی‌آید یا این‌که او را از هدفش منع می‌کند یا او را بر آن می‌دارد که کاری ناخواسته انجام دهد؛ حتی جادوگر برای رسیدن به هدفش از شیطان‌ها و جن‌های پلید و زشت کمک می‌گیرد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ١٠٢﴾ [البقرة: ١٠٢]

و (یهودیان) از آن‌چه شیاطین درباره­ی پادشاهی سلیمان (به هم می­بافتند و برای مردم) می­خواندند، پیروی کردند؛ در حالی که سلیمان هیچ‌گاه کفر نورزید؛ بلکه این شیاطین بودند که کفر ورزیدند و به مردم، سحر می‌آموختند و نیز آن‌چه را که بر دو فرشته­ی بابل (به نام­های) هاروت و ماروت نازل شد، (به مردم آموزش می‌دادند). (آن دو فرشته، طرز باطل کردن سحر را به مردم می‌آموختند) و به هیچ‌کس چیزی یاد نمی­دادند مگر این‌که (ابتدا) به او می‏گفتند: ما وسیله­ی آزمایشیم؛ مبادا کافر شوی. ولی آن‌ها از آن‌دو مطالبی می‏آموختند که بتوانند با آن، میان مرد و همسرش جدایی بیندازند؛ اما جز به اجازه و خواست الله نمی­توانند به کسی زیانی برسانند. آن‌ها چیزهایی می­آموختند که برایشان ضرر داشت، نه فایده؛ و به‌قطع می‏دانستند که هرکس خریدار چنین کالایی باشد، هیچ بهره­ای در آخرت نخواهد داشت. و آن‌چه خود را به آن فروختند، خیلی زشت و ناپسند است؛ اگر می­دانستند.

سحر و جادو، یکی از گناهان بزرگ است. هم‌چنین کُشتن ساحر، واجب می‌باشد؛ چه از سحر و جادوگری توبه کند و چه توبه نکند. این، به‌خاطر جسارت و گستاخی‌اش و نیز به سبب زیان بزرگی‌ست که به مردم می‌رساند. از این‌رو در حدیث آمده است: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبُهُ بِالسَّيْفِ»؛([[457]](#footnote-457)) یعنی: «مجازات ساحر، این است که او را با شمشیر بزنند (و بکُشند)». و در روایتی دیگر آمده است: «ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ» که به همین معناست. برخی از انواع سحر و جادو، کفُر می‌باشد؛ یعنی سحری که به کمک شیطان‌ها یا با توسل به جن‌ها انجام می‌شود؛ مانند جدایی انداختن در میان زن و شوهرش که پیش‌تر آیه‌ی 102 سوره‌ی بقره در این‌باره ذکر شد. لذا سحری که به کمک شیطان‌ها انجام شود، کُفر است؛ زیرا امکان ندارد که شیاطین با چیزی غیر از شرک، در خدمت انسان قرار بگیرند یا به خواسته‌ی انسان تن دهند. البته برای مقابله با سحر یا مصون ماندن از نیرنگ جادوگران، پای‌بندی به اذکار و اوراد شرعی، به خواست پروردگار متعال مؤثر است؛ مانند: آیۀ‌الکرسی، قرائت سوره‌های ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ﴾ و ﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ﴾ و دیگر اذکاری که در آیات قرآن و احادیث نبوی آمده است. سحر و جادو بر دو گونه است:

* سحری که با کمک گرفتن از ارواح شیطانی به انجام می‌رسد و کُفر است.
* و سحری که کفر نیست؛ اما گناهی بزرگ می‌باشد و با گره بستن و داروها و چوب‌های عجیب و غریب و امثالِ آن انجام می‌گردد.

حُکم جادوگر، این است که او را بکُشند؛ اگر جادویش از نوعِ کُفر باشد، به‌خاطر ارتدادش کشته می‌شود و اگر سحرش از نوع دوم باشد، او را به‌خاطر تبه‌کاری و جنایتی که در حقّ دیگران مرتکب می‌گردد، اعدام می‌کنند.

سومین گناه مهلک، قتل نفسی‌ست که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق. کسانی که الله متعال، کُشتن آن‌ها را حرام فرموده، عبارتند از: مسلمان، کافرِ ذمی، کافرِ هم‌پیمان و کافرِ پناه‌جو.

ذمی، به کافری گفته می‌شود که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کند و در قبال وظایفی که دارد، از حقوق شهروندی برخوردار است. هم‌پیمان، کافری‌ست که خارج از قلمروِ حکومت اسلامی زندگی می‌کند و با مسلمانان، هم‌پیمان است، و در جنگ نیست؛ اگرچه وارد قلمرو اسلامی شود.

کافرِ پناه‌جو به کافری گفته می‌شود که به مسلمانان پناهنده شده و مسلمانی، او را در پناهِ خویش قرار داده است؛ مثلاً بازرگان است و برای داد و ستد به او امان می‌دهیم که به سرزمین اسلامی بیاید یا این‌که می‌خواهد درباره‌ی اسلام جست‌وجو کند تا اسلام را بشناسد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥ﴾ [التوبة: ٦]

و اگر مشرکی از تو امان خواست، به او امان بده تا کلام الله را بشنود و آن­گاه او را به جایگاه امنش برسان.

اما کافر حربی یا ستیزه‌گر، کافری‌ست که میان ما و او جنگ است و هیچ عهد و پیمانی میان ما و او نیست؛ کُشتن چنین کافری، جایز می‌باشد؛ همان‌گونه که او برای کُشتن مسلمانان، تلاش می‌کند. رسول‌الله در بیان سومین گناه مهلک، فرمود: «قتل نفسی که الله کُشتنش را حرام کرده است؛ مگر به‌حق» و در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. لذا گاه کُشتن افرادی که الله متعال کُشتن آن‌ها را حرام نموده، روا و بلکه واجب می‌گردد؛ پیامبر فرموده است: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إلاَّ بِإِحْدَى ثَلاثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ»؛([[458]](#footnote-458)) یعنی: «کشتن هیچ مسلمانی روا نیست، مگر در یکی از این سه مورد: متأهلی که مرتکب زنا می‌شود، کسی که مرتکب قتل می‌گردد و قصاص می‌شود، آن‌که دینش را ترک می‌کند و از جماعت مسلمانان جدا می‌گردد».

تا این‌جا درباره‌ی سه گناه مُهلک سخن گفتیم. پیامبر «رباخواری» را چهارمین گناه مهلک برشمرد؛ پیش‌تر ربا را تعریف کردیم و اجناس و کالاهایی را که ربا در آن‌ها جریان دارد، برشمردیم و بیان کردیم که ربا، یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است. علامه ابوالعباس حرانی/ می‌گوید: هشدار و وعید سختی که درباره‌ی ربا وارد شده، جز درباره‌ی شرک، درباره‌ی هیچ گناه دیگری وارد نشده است؛ الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٩﴾ [البقرة: ٢٧٨، ٢٧٩]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه سازید و اگر به راستی ایمان دارید، آن‌چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده است، رها کنید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته­اید؛ و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید.

بدین‌ترتیب الله متعال بیان فرمود که اگر رباخواران دست از این عمل برندارند، در حقیقت با الله و رسولش اعلام جنگ کرده‌اند.

لذا اگر در یک وام ربوی، بیست و پنج هزار تومان را در برابر سی هزار تومان به کسی داده‌اید و به‌راستی می‌خواهید توبه کنید، فقط باید اصل پولِ خود را بگیرید و از گرفتن فرع، خودداری نمایید؛ یعنی فقط همان بیست و پنج هزار تومان را دریافت کنید.

برخی از مردم به‌اشتباه می‌گویند: اگر کسی در بانک‌های ربوی از جمله در بانک‌های غربی سپرده‌گذاری کند، می‌تواند سودِ پولش را بگیرد و آن‌را صدقه دهد! این، قیاس و پندار باطلی‌ست. چه معنا دارد که کسی، دست خود را به نجاست آلوده کند و سپس آن‌را بشوید؟ چرا از همان ابتدا از نجاست دوری نکند؟ چنین قیاسی اعتبار ندارد. وقتی چنین بانک‌هایی به تو سود می‌دهند، بگو: ربا در شریعت ما حرام است. برخی از مردم می‌گویند: اگر ما این پول را نگیریم، آن‌را برای جنگ با مسلمانان و ساختن کلیساها هزینه می‌کنند. می‌گوییم: نمی‌توان قاطعانه چنین سخنی گفت؛ اگرچه شاید کارمند بانک آن‌را برای خود یا خانواده‌اش بردارد. تازه اگر از آن پول برای ساختن کلیسا استفاده کنند، چه ربطی به شما دارد؟ پولی که اصلاً در اختیار شما یا از آنِ شما نبوده است، اگر در چنین راهی هزینه شود، نمی‌توان گفت که شما به آن‌ها کمک کرده‌اید. از این‌رو آن‌ها در حقیقت، بهره‌ی حاصل از پولتان را به شما نمی‌دهند؛ بلکه از همان ابتدا بر اساس توافق انجام‌شده، سودِ مشخصی به سپرده‌ی شما تعلق می‌گیرد و چنین نیست که شما در سود و زیانِ سرمایه‌گذاری، شریک باشید؛ پس سودی که به سپرده‌ی شما می‌دهند، بهره‌ی حاصل از پولتان نیست که بگویید: اگر من این سود را از آنان نگیرم، آن‌ها آن‌را در راه حرام هزینه می‌کنند. اصلاً این‌طور نیست که شما در سرمایه‌گذاریِ حرامشان، سهیم باشید؛ تازه اگر سود پول شما همین مبلغی باشد که به شما می‌دهند یا حتی بیش‌تر از آن، باز هم شما که به آن‌ها دستور نداده‌اید که این پول را برای ساختن کلیسا یا جنگ با مسلمانان هزینه کنند؛ پس تقوا پیشه سازید و با این بهانه‌تراشی به گرفتن اصلِ سرمایه‌ی خود بسنده نمایید تا نه با گرفتن ربا، مرتکب ظلم و ستم شوید و نه با از دست دادن سرمایه‌ی خویش مورد ستم قرار گیرید. حکایت این‌ها که بدین‌سان برای گرفتن ربا بهانه‌تراشی می‌کنند، مانند حکایت کسی‌ست که دستش را در نجاست فرو می‌برد و آن‌گاه درخواست آب می‌کند تا دستش را بشوید؛ این، درست نیست. تازه چه کسی ضمانت می‌کند که اگر چند ملیون پول از طریق ربا یا بهره‌ی بانکی به کسی برسد، او آن‌را صدقه دهد؟ چه‌بسا حرص و آز، او را از این کار باز بدارد و با خود بگوید: چگونه این‌همه پول را بذل و بخشش کنم؟ و آن‌قدر امروز و فردا می‌کند که مرگش فرا می‌رسد و آن‌را برای دیگران می‌گذارد. این کار برای دیگران نیز بدآموزی دارد؛ دیگران خواهند گفت: «فلانی که آدم خداترسی‌ست، پولش را در بانک گذشته، سودش را می‌گیرد و صدقه می‌دهد؛ پس لابد چنین کاری ایرادی ندارد». وقتی مزه‌ی این کار به کامِ برخی از مسلمانان بنشیند، دیگر در پیِ تأسیس و راه‌اندازی بانک اسلامی نخواهند بود؛ زیرا تأسیس بانک اسلامی، موانع و مشکلاتی دارد و کارِ دشواری‌ست و حتی برخی از سودجویان برای راه‌اندازیِ بانک اسلامی، مانع‌تراشی می‌کنند؛ در نتیجه مردم که فقط به بانک‌های ربوی دست‌رسی دارند، می‌گویند: ناگزیریم در بانک‌های ربوی سپرده‌گذاری کنیم. در هر حال، این‌که خودمان از بهره‌ی بانکی استفاده نکنیم و آن‌را بذل و بخشش نماییم، دلیل موجهی برای جواز سپرده‌گذاری در بانک‌های ربوی و گرفتنِ سودِ بانکی نیست؛ بلکه این کار، حرام است. کسانی که قایل به جایز بودن این کار هستند، به قیاسی باطل در برابر نصّ آشکار قرآن روی آورده‌اند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید».

هم‌چنین پیامبر ربای رایج در دوران جاهلیِ پیش از اسلام را باطل و مردود اعلام کرد؛ در صورتی که این ربا پیش از نزول احکام شرعی رواج داشت و مردمان آن دوران، این ربا را در میان خود درست می‌دانستند؛ ولی پیامبر آن‌را باطل کرد و فرمود: ن دورزانآن

«آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیرِ پاهای من است»؛ یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی‌اساس می‌باشد. لذا چگونه یک مسلمان با این‌که ربا را حرام می‌داند، می‌گوید: ربا می‌گیرم و آن را صدقه می‌دهم؟!

متأسفانه برخی از علمای نام‌داری که با انگشت به آن‌ها اشاره می‌شود، چنین پنداری دارند؛ در صورتی‌که با اندکی دقت و تفکر، درمی‌یابند که در اشتباه هستند؛ به‌راستی روز قیامت در نزد الله متعال چه دلیلی خواهیم داشت که می‌فرماید: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست»؟ الله متعال در این آیه، معامله با کفار را مستثنا نفرمود؛ بلکه به‌طور مطلق معامله‌ی ربوی را حرام کرد و فرمود: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید». لذا تأسف‌آور است که برخی از علمایی که به آن‌ها اشاره می‌گردد، فتوا می‌دهند که معامله‌ی ربوی با بانک‌های غربی و کافران در صورتی که سود حاصل از این معامله صدقه داده شود، جایز می‌باشد! حال آن‌که پروردگار متعال بیان فرموده است که رباخوار باید برای توبه، به اصل پول یا سرمایه‌ی خود بسنده کند و از فرعِ آن بگذرد تا بدین‌سان نه با گرفتن ربا مرتکب ظلم و ستم گردد و نه با از دست دادن سرمایه‌اش مورد ستم قرار گیرد. دلیل کسانی که می‌گویند: باید این پول را از دستِ کفار به‌دَر آوریم تا در ساختن کلیسا یا برای جنگ مسلمانان از آن استفاده نکنند، بی‌اعتبار است؛ زیرا مگر این هزینه‌ها فقط با همین پول تأمین می‌شود؟ این، تصور و توهمی بیش نیست که برخاسته از وسوسه و فریب شیطان می‌باشد؛ تازه حال که این‌همه مسلمان بر اساس چنین فتوایی عمل می‌کنند، آیا سرکوب مسلمانان و سختن کلیساها، متوقف شده است؟ در هر حال، این کتابِ خداست که میان ما حُکم می‌کند: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید».

اگر از شریعت الهی پیروی کنیم، الله متعال برای ما گشایش و برون‌رفتی از هر مشکل و تنگنایی قرار می‌دهد؛ بدون شک فرجامِ مخالفت با شریعت، فرجامی بد و ناگوار است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ٤٩﴾ [هود: ٤٩]

به‌راستی سرانجام نیک ازآنِ پرهیزگاران است.

لذا کسی که پرهیزگار نیست، فرجام نیکی نخواهد داشت؛ از این‌رو به هیچ عنوان درست نیست که خودسرانه و بدون توجه به آموزه‌های دینی عمل نماییم یا بر پایه‌ی قیاسی بی‌پایه، خرید و فروش را با ربا یک‌سان بدانیم؛ این، اشتباه بزرگی‌ست؛ زیرا مسأله، کاملا روشن است و نیازی به اجتهاد و اظهار نظر شخصی ندارد؛ زیرا الله متعال به‌‌روشنی می‌فرماید: ﴿وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ﴾: «و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می‌گیرید». در هر حال، ربا یکی از گناهانِ مُهلک می‌باشد؛ پیامبر ماهیت و کیفیت ربا را بیان نموده و یادآور شده است که ربا در شش نوع کالاست: طلا، نقره، گندم، جو، خرما و نمک.([[459]](#footnote-459)) چنان‌که فرموده است: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةُ بِالْفِضَّةِ وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ وَالْمِلْحُ بِالْمِلْحِ مِثْلاً بِمِثْلٍ سَوَاءً بِسَوَاءٍ يَدًا بِيَدٍ فَإِذَا اخْتَلَفَتْ هَذِهِ الأَصْنَافُ فَبِيعُوا كَيْفَ شِئْتُمْ إِذَا كَانَ يَدًا بِيَدٍ»؛([[460]](#footnote-460)) یعنی: «معامله‌ی طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما و نمک با نمک، باید به‌طور مساوی و مثل هم و دست به‌دست باشد؛ و آن‌گاه که جنس دو کالای مورد معامله متفاوت شد، [مثلاً معامله‌ی طلا با نقره بود] هرگونه که خواستید، معامله کنید؛ البته به‌شرطی که دست به دست باشد». لذا وقتی که یک جنس را با کالایی از همان جنس معامله می‌کنید، صحت معامله به دو شرط بستگی دارد: برابر بودن هر دو کالا، و معاوضه‌ی هر دو کالا پیش از جدا شدن؛ یعنی اگر طلا را با طلا معامله می‌کنید، هم وزنِ هر دو باید برابر باشد و هم هر دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، کالای مورد معامله‌ی خود را بگیرند؛ و همین‌طور در معامله‌ی نقره با نقره. در معامله‌ی گندم با گندم نیز پیمانه‌ی هر دو باید برابر باشد و داد و ستد یا مبادله در میان دو طرف معامله پیش از جدا شدن از یک‌دیگر، به صورت پایاپای و دست‌ به دست انجام شود. معامله‌ی خرما با خرما، و نیز معامله‌ی جو با جو، و نمک با نمک نیز همین‌گونه است.

این، در رابطه با شش کالایی‌ست که در حدیث آمده است؛ اما اگر معامله یک کالا با کالایی از جنس دیگر باشد، در این حالت مساوی بودن، شرط نیست؛ بلکه مبادله‌ی کالاهای مورد معامله به‌صورت پایاپای شرط است؛ یعنی معامله‌ی یک صاع گندم با دو صاع جو ایرادی ندارد؛ به‌شرطی که مبادله‌ی گندم و جو پیش از جدا شدن دو طرف معامله از یک‌دیگر، انجام شود؛ هم‌چنین معامله‌ی طلا با نقره با تفاوت در وزن، ایرادی ندارد؛ اما مبادله باید به‌صورت پایاپای و دست به دست و پیش از جدا شدن طرفین معامله باشد.

البته متأسفانه امروزه بیش‌ترین رواج ربا، در بازار طلاست؛ زیرا امروزه خرید مواد غذایی با پول‌های رایج انجام می‌شود؛ اما در بازار طلا و نقره، شرایط مذکور رعایت نمی‌گردد.

گفتنی‌ست: ربا انواع گوناگونی دارد و بدترینش ره‌آورد دوران جاهلیت است؛ بدین‌سان که در سررسیدِ وامی که به فقیر داده بودند، به او می‌گفتند: وامِ خود را پرداخت کن، وگرنه، مقداری دیگر روی آن می‌کشیم و برای بازپرداختش به تو فرصت می‌دهیم. این نوع ربا، اینک نیز رواج دارد؛ مثلاً سررسیدِ وامِ بدهکار رسیده است؛ بستانکار به او می‌گوید: یک سالِ دیگر به تو فرصت می‌دهم؛ اما باید به جای دو میلیون تومان، دو میلیون و پانصد هزار تومان پس دهی؛ این، حرام است و فرقی نمی‌کند که انجام معامله‌ی ربوی، با همین گستاخی و به همین صراحت باشد یا با حیله و سرِ هم کردن کلاهِ شرعی! مثلاً بستانکار به گمان خویش برای رهایی از گناه ربا، به بدهکار می‌گوید: این کالا را به دو میلیون و پانصد هزار تومان به تو دادم؛ و تو آن را به دو میلیون تومان به من بفروش؛ و بدین ترتیب می‌کوشند تا کلاه شرعی سرِ هم کنند و حرام الهی را حلال بگردانند! ناگفته پیداست که به بازی گرفتن حلال و حرام الهی، بدتر از این است که کسی قبول داشته باشد و حرام بخورد؛ از این‌رو پروردگار متعال، توصیف دقیقی درباره‌ی رباخواران بیان فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّ﴾ [البقرة: ٢٧٥]

آنان که ربا می­خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می­خیزند که شیطان، او را به شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است.

این، حُکم افراد رباخوار است که شیطان بر آنان چیره می‌شود. آری؛ شیطان بر انسان‌ها مسلط می‌گردد، مگر آنان‌که لطف و منت الهی شامل حالشان ‌شود و با پای‌بندی بر اذکار شرعی مانندِ خواندن آیۀ‌الکرسی در شب‌ها از شرّ شیطان مصون می‌مانند. انسانِ جن‌زده، دچار بیهوشی و صرع می‌شود و از حالت عادی بیرون می‌آید؛ رباخوران نیز همین‌گونه‌اند و حرکاتشان مانند افراد جن‌زده، غیرعادی‌ست.

علما درباره‌ی مفهوم این آیه دو دیدگاه دارند که آیا منظور از برخاستن رباخواران، برخاستن از قبرهایشان در روز قیامت می‌باشد یا این‌که رفتارشان در دنیا همانند افراد جن‌زده می‌باشد و در آخرت نیز حرکاتشان غیرعادی‌ست؟

صحیح این است که وقتی آیه، محتمل هر دو معناست، پس هر دو معنا را بر آن حمل می‌کنیم؛ یعنی رباخوران در دنیا همانند افراد جن‌زده رفتاری غیرعادی دارند و در آخرت نیز همانند کسی از قبرشان برمی‌خیزند که شیطان، او را دچار جنون و اختلال حواس کرده است. پناه بر الله!

در هر حال، ربا حرام است؛ چه با صراحت باشد و چه با حیله و به‌اصطلاح، با سرِ هم کردن کلاهِ شرعی! بلکه آنان‌که با حیله و نیرنگ ربا می‌خورند، سنگ‌دل‌ترند و وضعیت بدتری دارند؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٤﴾ [المطففين: ١٤]

هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهانی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

کسی که بر قلبش زنگار گناه نشسته است، حق را باطل و باطل را حق می‌بیند؛ مانند رباخواران که داد و ستد و ربا را یک‌سان می‌پندارند و می‌گویند: «خرید و فروش، مانند رباست»؛ حال آن‌که الله متعال، خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. از این‌رو رباخواران این حیله‌ها را سرِ هم می‌کنند تا به گمان خویش به معامله‌ی ربوی خود، وجهه‌ی شرعی بدهند و بدین‌سان هیچ‌گاه از رباخواری دست نمی‌کشند؛ اما کسی که مرتکب حرام می‌شود و قبول دارد که عمل حرامی انجام می‌دهد، امید است که از پروردگار متعال شرم کند و به توفیقِ او توبه نماید و دست از گناه و معصیت بردارد.

«خوردن مالِ یتیم»، یکی دیگر از گناهان مُهلک است. یتیم به هر دختر یا پسری گفته می‌شود که قبل از بلوغ پدرش را از دست بدهد. هر یتیمی، سزاوارِ مهر و عطوفت و مهربانی‌ست؛ زیرا با مرگِ پدرش، دل‌شکسته شده و سرپرستی جز الله ندارد.

«فرار از میدان نبرد در هنگام رویارویی با دشمن»، ششمین گناه مهلک است؛ زیرا دو پیامد منفی دارد: نخست این‌که روحیه‌ی مسلمانان را در هم می‌شکند و دوم این‌که تقویت روحیه‌ی دشمن را به دنبال دارد. گفتنی‌ست: الله پشت کردن به میدان نبرد را در دو مورد، مستثنا فرموده است:

﴿وَمَن يُوَلِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ دُبُرَهُۥٓ إِلَّا مُتَحَرِّفٗا لِّقِتَالٍ أَوۡ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٖ فَقَدۡ بَآءَ بِغَضَبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ١٦﴾ [الأنفال: ١٦]

هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند- جز (به عنوان یک تاکتیک) برای حمله­ی دوباره یا به منظور پیوستن به گروهی دیگر- سزاوار خشم الله می­شود و جایگاهش دوزخ است و چه بد جایگاهی‌ست!

اگر پُشت کردن به دشمن، یک تاکتیک جنگی در جهت غلبه بر دشمن باشد و نه به‌خاطر فرار از میدان نبرد، ایرادی ندارد؛ به‌عنوان مثال: عده‌ای از رزمندگان در محاصره‌ی دشمن قرار می‌گیرند و برای بیرون آمدن از محاصره‌، تغییر موقعیت می‌دهند یا برای تجدید قوا، عقب‌نشینی می‌کنند.

و اما هفتمین گناه مهلک: «تهمت زنا به زنان پاک‌دامن و مومن و بی‌خبر از گناه»؛ این هم یکی از گناهان بزرگ و مهلک است؛ مثلاً کسی بگوید: فلان زن، زناکار یا بدکار است. گوینده‌ی چنین سخنی را هشتاد شلاق می‌زنند؛ چنین شخصی از عدالت خارج شده، فاسق به‌شمار می‌آید و دیگر، شهادتش قابل قبول نیست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ثُمَّ لَمۡ يَأۡتُواْ بِأَرۡبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجۡلِدُوهُمۡ ثَمَٰنِينَ جَلۡدَةٗ وَلَا تَقۡبَلُواْ لَهُمۡ شَهَٰدَةً أَبَدٗاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٤﴾ [النور : ٤]

و به آنان که به زنان پاک‌دامن نسبت زنا می‌دهند و آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند، هشتاد تازیانه بزنید و هرگز گواهی آنان را نپذیرید. و چنین کسانی فاسق‌اند.

البته حُکمِ به فسق چنین افرادی یا اسقاط عدالت از آنان، حُکمی تعلیقی‌ست؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥﴾ [النور : ٥]

مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح و نیکوکاری در پیش بگیرند؛ پس به‌یقین الله، آمرزنده‌ی مهرورز است.

البته ادعای توبه و پشیمانی، کافی نیست و باید با گذشتِ زمان، ثابت شود که این شخص، واقعاً توبه کرده و اصلاح و نیکوکاری در پیش گرفته است.

گفتنی‌ست: تهمت زنا به مرد پاک‌دامن و بی‌خبر از گناه نیز همین حکم را دارد و جزو گناهان مهلک است.

\*\*\*

363- باب: نهی از مسافرت با قرآن به سرزمین کافران، در صورتی که بیمِ آن برود که قرآن به دست کافران بیفتد

1803- عن ابن عمرَ$ قَالَ: نَهَى رسولُ اللهِ أنْ يُسَافَرَ بالقُرْآنِ إِلَى أرْضِ العَدُوِّ. [متفقٌ عليه]([[461]](#footnote-461))

**ترجمه:** ابن عمر$ مي‌گوید: رسول‌الله از بردنِ قرآن به سرزمین دشمن، منع فرمود.

364- باب: حرام بودن استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن، و طهارت و سایر موارد استعمال

1804- وعن أُمِّ سلمة& أَنَّ رسُولَ اللَّه قال: «الَّذِي يَشْرَبُ في آنِيَةِ الفِضَّةِ إِنَّما يُجَرْجِرُ في بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». [متفق عليه]([[462]](#footnote-462))

وفي رواية لِمُسلمٍ: «إِنَّ الَّذي يَأْكُلُ أَوْ يَشْرَبُ في آنِيَةِ الفِضَّةِ والذَّهَبِ».

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که در ظروف نقره بنوشد، آتش دوزخ را در شکم خود می‌ریزد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «کسی که در ظروف نقره و طلا می‌خورد و می‌آشامد...».

1805- وعن حُذَيفَةَ قَالَ: إنَّ النَّبِيَّ نَهَانَا عَنِ الحَريِرِ وَالدِّيبَاجِ وَالشُّرْبِ في آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ، وقالَ: «هُنَّ لَهُمْ في الدُّنْيَا، وَهِيَ لَكُمْ فِي الآخِرَةِ». [متَّفقٌ عليه]([[463]](#footnote-463))

وفي روايةٍ فِي الصَّحيحَيْنِ عَنْ حُذيْفَةَ: قَالَ سَمِعْتُ رسولَ الله يقولُ: «لا تَلْبسُوا الحَرِيرَ وَلا الدِّيبَاجَ وَلا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَلا تَأكُلُوا في صِحَافِهَا».

**ترجمه:** حذیفه می‌گوید: پیامبر ما را از پوشیدن انواع ابریشم و دیبا و نیز نوشیدن در ظروف طلا و نقره منع نمود و فرمود: «این‌ها، در دنیا از آنِ کفار است و در آخرت، مخصوص شما».

و در روایتی در "صحیحین" آمده است که حذیفه می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «ابریشم و دیبا نپوشید و در ظرف طلا و نقره چیزی ننوشید و نخورید».

1806- وعن أنس بن سِيِرين قَالَ: كُنْتُ مَعَ أنس بن مالكٍ عِنْدَ نَفَرٍ مِنَ المَجُوسِ؛ فَجِيءَ بفَالُوذَجٍ عَلَى إنَاءٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَلَمْ يَأَكُلْهُ، فَقِيلَ لَهُ: حَوِّلْهُ ، فَحَوَّلَهُ عَلَى إناءٍ مِنْ خَلَنْجٍ وَجِيءَ بِهِ فَأَكَلَهُ. [روایت بيهقي با اِسنادِ حسن]([[464]](#footnote-464))

**ترجمه:** انس بن سیرین می‌گوید: با انس بن مالک نزد چند نفر مجوسی بودیم؛ در ظرفی از جنس نقره، فالوده آوردند؛ اما انس بن مالک از آن نخورد؛ به کسی که فالوده را آورده بود، گفتند: ظرف را عوض کن، و او آن را در کاسه‌ای معمولی ریخت و آورد؛ آن‌گاه انس آن را خورد.

**شرح**

مولف/ در باب نخست بدین موضوع پرداخته که بردن قرآن به سرزمین کفار، حرام است؛ زیرا بیمِ آنست که قرآن به دست کافران بیفتد و به آن اهانت کنند؛ از این‌رو عبدالله بن عمر$ یادآور شده است که پیامبر از بردن قرآن به سرزمین دشمن، نهی فرمود؛ مولف/ نیز گفته است: بردن قرآن به سرزمین کافران در صورتی ممنوع می‌باشد که خوف یا امکان اهانت کافران به قرآن وجود داشته باشد؛ لذا اگر این نگرانی وجود نداشته باشد، ایرادی ندارد که مسلمانی که برای درس و تجارت به سرزمین کافران می‌رود، قرآن را هم با خود ببرد؛ گفتنی‌ست: مسافرت به سرزمین کفر برای درس یا هر منظور دیگری، فقط با سه شرط جایز است:

**شرط اول:** انسان آن‌قدر سواد دینی و تواناییِ علمی برای پاسخ‌گویی به شبهات کافران را داشته باشد؛ زیرا کفار، دشمنان اسلام و مسلمانان هستند و می‌کوشند که مردم را از دین الله باز دارند لذا همین‌که جوان ساده‌ و کم‌علمی را ببینند، شبهه‌های گوناگونی برای او مطرح می‌کنند تا او را در شک و تردید بیندازد و او را به‌تدریج از اسلام برگردانند؛ لذا برای کسی که علم کافی برای پاسخ‌گویی به شبهات ندارد، روا نیست که تحت هیچ شرایطی به سرزمین کفار سفر کند؛ البته در شرایط بسیار خاص و اضطراری- مثلاً برای درمان- می‌تواند به همراه شخصی پخته و باسواد به چنین مسافرتی برود.

**شرط دوم:** آن‌قدر دین‌دار و باایمان باشد که در ورطه‌ی شهوت نیفتد؛ زیرا در سرزمین کافران، به نام آزادی انواع و اقسام بی‌بند و باری، رواج دارد؛ اگرچه آن‌ها در حقیقت، آزاد نیستند؛ بلکه در بندِ هوا و هوس خویش گرفتارند. در آن‌جا زنان برهنه عرض اندام می‌کنند و انواع نوشیدنی‌های حرام در دست‌رس می‌باشد؛ لذا مسافرت افراد سست‌ایمان به چنین مناطقی، حرام است.

**شرط سوم:** مسافرتِ مسلمان به سرزمین کافران، از روی ضرورت و ناچاری باشد؛ مثلاً برای کسب دانش یا تخصصی که جامعه‌اش به آن نیاز دارد و تحصیل آن در کشور اسلامی، ممکن نیست؛ با وجود این سه شرط، مسافرت به سرزمین کافران، جایز است و در غیر این‌صورت جایز نیست که مسلمان به سرزمین دشمن سفر نماید. این، درباره‌ی کسی‌ست که مدتی طولانی در سرزمين کافران اقامت می‌کند؛ اما حُکمش برای کسی که برای تجارت می‌رود و بلافاصله برمی‌گردد، آسان‌تر است.

باب دوم درباره‌ی نهی از خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره می‌باشد. طلا و نقره، جزو کالا‌هایی هستند که الله متعال برای ما در زمین قرار داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا﴾ [البقرة: ٢٩]

او، ذاتی‌ست که هر آن‌چه را که در زمین وجود دارد، برای شما آفرید.

لذا برای ما رواست که در چارچوب احكام و آموزه‌های دینی، از طلا و نقره استفاده کنیم؛ یعنی به‌کار بردن طلا و نقره در مواردی که شریعت حرام نکرده است، ایرادی ندارد؛ پیامبر از خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره نهی فرموده و خبر داده است که «این‌ها، در دنیا از آنِ کفار است و در آخرت، مخصوص مسلمانان». پیامبر در حدیثی که همسر بزرگوارش، ام‌سلمه& روایت کرده، هشدار داده است که هرکس در ظروف طلا و نقره بخورد و بیاشامد، آتش دوزخ را در شکمش شعله‌ور می‌سازد. در این حدیث آمده است: «إِنَّما **يُجَرْجِرُ** في بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ» که مفهومش ذکر شد. در زبان عربی به صدای بلیعدن یک چیز یا فرورفتن آن در گلو، «جرجر» می‌گویند. [چنان‌که به صدای گُرگُرِ آتش نیز «جرجر» گفته می‌شود.] لذا در می‌یابیم که خوردن و نوشیدن در ظروف طلا و نقره، گناه کبیره است؛ زیرا درباره‌اش این وعید شدید وارد شده و هر گناهی که درباره‌اش وعیدی ذکر شده باشد، جزو گناهان کبیره به‌شمار می‌آید.

علما ظروفی را که آب طلا و نقره داده می‌شوند، یعنی ظروف طلا اندود و نقره‌ اندود را مانند ظروفی می‌دانند که از طلا و نقره ساخته شده‌اند؛ لذا خوردن و نوشیدن در چنین ظروفی جایز نیست.

علما درباره‌ی استعمال طلا و نقره در سایر موارد، اختلاف نظر دارند؛ جمهورشان بر این باورند که استفاده از ظروف طلا و نقره علاوه بر این‌که در خوردن و نوشیدن حرام است، در سایر موارد نیز جایز نیست؛ بنا بر دیدگاه این دسته از علما، روا نیست که از ظروف طلا و نقره برای نگه‌داری دارو یا درهم و دینار و امثالِ آن استفاده شود؛ زیرا پیامبر از استعمال طلا و نقره در خوردن و نوشیدن و سایر موارد نهی فرموده است.

برخی از علما استعمال طلا و نقره را به‌عنوان ظرف دارو یا جعبه‌ی نگه‌داری پول، جایز دانسته‌ و گفته‌اند: ما حرام بودن طلا و نقره را فقط در چیزی منحصر می‌دانیم که در حدیث به آن تصریح شده است؛ یعنی فقط در خوردن و نوشیدن؛ از این‌رو استفاده از طلا و نقره در سایر موارد، حرام نیست؛ زیرا اصل، بر حلال اشیاست؛ چنان‌که ام‌سلمه& که راوی حدیث نهی از استعمال ظروف طلا و نقره در خوردن و نوشیدن است، خودش جامی از نقره داشت که چند تار مو از موهای پیامبر را در آن نگه می‌داشت و مردم برای بهبود بیماری‌های خود، دو یا سه تار از این موها را در آب می‌گذاشتند و هم می‌زدند تا به این آب، تبرک بجویند؛ اما باید دانست که این امر، مخصوص پیامبر علیه الصلاۀ والسلام بوده است.([[465]](#footnote-465)) لذا دیدگاه این‌دسته از علما که استعمال ظروف طلا و نقره را جز در خوردن و نوشیدن روا دانسته‌اند، صحیح‌تر به‌نظر می‌رسد؛ البته تقوا و احتیاط در این است که برای موافقت با دیدگاه جمهور علما، از ظروف طلا و نقره در هیچ موردی استفاده نکنیم.

365- باب: حرام بودن پوشیدن لباس زعفرانی‌رنگ برای مرد

1807- عن أنسٍ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ أنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. [متفق عليه]([[466]](#footnote-466))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: پیامبر از این‌که مردها به بدن یا لباس خود زعفران بزنند- یا لباس زرد و زعفرانی‌رنگ بپوشند-، نهی فرمود.

1808- وعن عبد اللهِ بن عمرو بن العاصِ$ قَالَ: رأى النَّبِيُّ عَلَيَّ ثَوْبَيْنِ مُعَصْفَرَيْنِ، فَقَالَ: «أُمُّكَ أمَرَتْكَ بِهَذا؟» قُلْتُ: أَغْسِلُهُمَا؟ قالَ: «بَلْ أَحْرِقْهُمَا».

وفي روايةٍ فَقَالَ: «إنَّ هَذَا مِنْ ثِيَابِ الكُفَّارِ فَلا تَلْبَسْهَا». [روايت مسلم]([[467]](#footnote-467))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر بر تنم دو لباس زردرنگ دید؛ فرمود: «مادرت تو را به پوشیدن این امر کرده است؟» گفتم: آن‌ها را بشویم؟ فرمود: «بلکه آن‌ها را بسوزان».

و در روایتی آمده است: «این، جزو لباس کافران است؛ آن را نپوش».

366- باب: نهی از سکوت در طول روز تا شب

1809- عن عليٍّ قَالَ: حَفِظْتُ عَنْ رَسُولِ اللهِ: «لا يُتْمَ بَعْدَ احْتِلاَمٍ، وَلا صُمَاتَ يَومٍ إِلَى اللَّيْلِ». [روايت ابوداود با اِسناد صحیح]([[468]](#footnote-468))

**ترجمه:** علی می‌گوید: از رسول‌الله به‌یاد دارم که فرمود: «پس از بلوغ، یتیمی نیست و سکوت کردن از صبح تا غروب، روا نمی‌باشد».

[خطابی در توضیح این حدیث گفته است: سکوت، از عبادت‌های دوره‌ی جاهلیت بود؛ لذا در اسلام از این کار منع شدند و دستور یافتند که ذکر و سخن نیک بگویند.]

1810- وعن قيس بن أَبي حازمٍ قَالَ: دَخَلَ أَبُو بكرٍ الصِّدِّيقُ عَلَى امْرأَةٍ مِنْ أحْمَسَ يُقَالُ لَهَا: زَيْنَبُ، فَرَآهَا لا تَتَكَلَّمُ. فَقَالَ: مَا لَهَا لا تَتَكَلَّمُ؟ فَقَالوا: حَجَّتْ مُصمِتةً، فقالَ لَها: تَكَلَّمِي، فَإنَّ هَذَا لا يَحِلُّ، هَذَا مِنْ عَمَلِ الجَاهِليَّةِ، فَتَكَلَّمَتْ. [روايت بخاري]([[469]](#footnote-469))

**ترجمه:** قيس بن ابي‌حازم می‌گوید: ابوبکر صدیق نزد زنی به نامِ زینب از قبیله‌ی "احمس" رفت و دید که سخن نمی‌گوید. فرمود: چرا صحبت نمی‌کند؟ گفتند: نذر سکوت کرده است. ابوبکر به آن زن فرمود: «سخن بگو؛ زیرا این کار روا نیست و از کارهای عصر جاهلیت است». آن‌گاه آن زن سخن گفت.

**شرح**

مولف/ بابی بدین عنوان گشوده: «حرمت پوشیدن لباس زعفرانی‌رنگ یا زرد برای مرد» و سپس حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر بر تنم دو لباس زردرنگ دید؛ فرمود: «مادرت تو را به پوشیدن این امر کرده است؟» گفتم: آن‌ها را بشویم؟ فرمود: «بلکه آن‌ها را بسوزان». این، بیان‌گر کراهت یا حرمت پوشیدن لباس زعفرانی‌رنگ یا زردرنگی‌ست که اندکی مایل به قرمز می‌باشد؛ پیامبر از پوشیدن لباس قرمزرنگ نیز نهی فرموده و نیز خبر داده که این، جزو لباس کافران است؛ همان‌گونه که می‌دانید ما از این که خود را شبیه کافران بسازیم، نهی شده‌ایم؛ در حدیثی آمده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ».([[470]](#footnote-470)) یعنی: «هرکس خود را شبیه قومی بسازد، از جرگه‌ی آن‌هاست».

سپس مولف/ بابی درباره‌ی نهی از سکوت در طول روز تا شب گشوده است؛ سکوت، از عبادت‌های عصر جاهلیت بود؛ بدین‌سان که برخی از مردم طول روز را در سکوت می‌گذراندند؛ اما مسلمانان از این کار منع شدند؛ زیرا این عمل، انسان را از ذکرِ الله و تسبیح و تحمید و امر به معروف و نهی از منکر و نیز از قرائت قرآن باز می‌دارد و جزو کارهای عصر جاهلی‌ست. از این‌رو پیامبر از این کار باز داشت؛ بنابراین، برای مسلمان روا نیست که از صبح تا شب سکوت کند و سخن نگوید؛ حتی اگر کسی نذر سکوت کند، نباید به این نذر، عمل نماید؛ بلکه نذر خود را بشکند و کفاره‌ی سوگند را ادا کند. البته به‌یاد داشته باشیم که رسول‌الله فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ»؛([[471]](#footnote-471)) یعنی: «کسی که به الله و روز قیامت ایمان دارد، سخن نیک بگوید و یا سکوت نماید».

\*\*\*

367- باب: حرمت نسبت دادن انسان به غیر پدرش یا انتساب برده‌ی آزادشده به غیر آزادکننده‌اش

1811- عن سعدِ بن أَبي وقاصٍ أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أنَّهُ غَيْرُ أبِيهِ، فَالجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». [متفق عليه]([[472]](#footnote-472))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه آگاهانه خود را به کسی غیر از پدرش نسبت دهد، بهشت بر او حرام است».

1812- وعن أَبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «لا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أبِيهِ، فَهُوَ كُفْرٌ». [متفق عليه]([[473]](#footnote-473))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: پیامبر فرمود: «از پدرانتان روی‌گردان نباشید- و خود را به کسی غیر از پدر خویش نسبت ندهید-؛ زیرا هرکه خود را به کسی غیر از پدرش نسبت دهد، مرتکب کفر و ناسپاسی شده است».

1813- وعن يزيد بن شريكِ بن طارِقٍ قَالَ : رَأيتُ عَلِيًّا عَلَى المِنْبَرِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يقُولُ: لا واللهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ نَقْرؤُهُ إِلاَّ كِتَابَ اللهِ، وَمَا في هذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَنَشَرَهَا فَإذَا فِيهَا أَسْنَانُ الإبِلِ وَأشْيَاءُ مِنَ الجَرَاحَاتِ، وَفِيهَا: قَالَ رسُولُ اللهِ: «المَدينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ، فَمَنْ أحْدَثَ فِيهَا حَدَثاً أَوْ آوَى مُحْدِثاً، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أجْمَعِينَ، لا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ يَومَ القِيَامَةِ صَرْفاً وَلا عَدْلاً. ذِمَّةُ المُسْلِمينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِماً، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ يَومَ القِيَامَةِ صَرْفاً وَلا عَدْلاً. وَمَن ادَّعَى إِلَى غَيرِ أَبيهِ، أَوْ انْتَمَى إِلَى غَيرِ مَوَاليهِ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعينَ؛ لا يَقْبَلُ اللهُ مِنْهُ يَومَ القِيَامَةِ صَرْفاً وَلا عَدْلاً». [متفق عليه]([[474]](#footnote-474))

**ترجمه:** یزید بن شریک بن طارق می‌گوید: علی را در حالِ سخنرانی بر روی منبر دیدم و شنیدم که می‌گفت: نه، به الله سوگند، جز کتاب‌الله و آن‌چه در این صحیفه است، کتاب دیگری نزدمان نیست که آن را بخوانیم. سپس آن صحیفه را باز کرد که در آن، عُمر شترهای زکات و پاره‌ای از احکامِ جراحات بیان شده و در آن آمده بود که رسول‌الله فرمود: «مدینه از کوه عیر تا کوه ثور،([[475]](#footnote-475)) حرم است و هرکه در آن بدعتی بیاورد یا بدعت‌گزاری را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز قیامت، هیچ توبه و احسان و فدیه‌ای را از او قبول نمی‌کند. پیمان مسلمانان، یکی‌ست؛ بدین‌سان که کم‌ترینشان از این حق برخوردار است- و می‌تواند به غیرمسلمانان، امان دهد-. پس هرکه امان و پیمان مسلمانی را نقض کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز رستاخیز، هیچ توبه و احسان و فدیه‌ای را از او نمی‌پذیرد. هرکس خود را به غیر از پدرش یا به غیر از آزادکنندگان خود نسبت دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز قیامت، هیچ توبه و احسان و فدیه‌ای را از او قبول نمی‌کند».

1814- وعن أَبي ذَرٍّ أنَّه سَمِعَ رَسُولَ الله يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلاَّ كَفَرَ، وَمَنِ ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، فَلَيْسَ مِنَّا، وَلَيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ، وَمَنْ دَعَا رَجُلاً بالكُفْرِ، أَوْ قَالَ: عَدُو اللهِ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ إِلاَّ حَارَ عَلَيْهِ». [متفق عليه]([[476]](#footnote-476))

**ترجمه:** از ابوذر روایت است که وی از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «هرکه آگاهانه خود را به غیر از پدرش نسبت دهد، کفر و ناسپاسی کرده است؛ و هرکس مدعی چیزی شود که مالِ او نیست، از ما نمی‌باشد و باید جایگاه را در آتش دوزخ فراهم کند. و هرکه شخصی را کافر بخواند یا بگوید: ای دشمن خدا، و آن‌شخص این‌گونه نباشد، این ویژگی‌ها به خودِ وی برمی‌گردد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «حرمت نسبت دادن انسان به غیر پدرش یا انتساب برده‌ی آزادشده به غیر آزادکننده‌اش»؛ مولف/ دو مورد ذکر کرده است که هر دو، درباره‌ی نسبت و نزدیکیِ برخی از انسان‌ها با یک‌دیگر است:

**اول:** نَسَب یا نسبت خانوادگی.

**دوم:** ولاء یا سرسپردگیِ برده به خانواده یا قبیله‌ای که او را آزاد کرده‌اند؛ پیامبر فرموده است: «الْوَلاءُ لُحْمَةٌ كَلُحْمَةِ النَّسَبِ»؛([[477]](#footnote-477)) یعنی: «ولاء، نسبتی مانند نسبت خانوادگی‌ست». بدین معنا که مانند نَسَب و تبار خانوادگیِ انسان، امری معنوی و غیرقابل انتقال به دیگران است. بر هر کسی واجب است که خود را از لحاظ نَسَب و تبار، تنها به ریشه‌ی خانوداگیِ خویش، یعنی به پدر و پدربزرگ و همین‌طور پدرِ پدربزرگش تا آخرِ منتسب بداند و جایز نیست که آگاهانه خود را به کسی غیر از پدرش نسبت دهد؛ مثلاً پدرش از فلان‌قبیله است و شخص، قبیله یا خانواده‌ی پدریِ خویش را کم‌تر از فلان‌قبیله یا خانواده می‌پندارد؛ لذا خود را به خانواده یا قبیله‌ای نسبت می‌دهد که از آن‌ها بالاترند؛ چنین شخصی، ملعون و نفرین‌شده می‌باشد و لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله متعال در روز قیامت، توبه و احسان او را نمی‌پذیرد و هیچ فدیه‌ای را از او قبول نمی‌کند.

اما انتساب انسان به پدربزرگ و جدّ پدری‌اش که مشهور و معروفند، در صورتی که نسبت خود با پدرش را نفی نکند، جایز است؛ چنان‌که پیامبر فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ»؛([[478]](#footnote-478)) یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطّلب هستم»؛ در صورتی که آن بزرگوار، فرزند عبدالله بن عبدالمطلب می‌باشد و عبدالمطّلب نام جدّ اوست؛ اما پیامبر این را در غزوه‌ی حنین از آن جهت گفت که پدربزرگش از پدرش مشهورتر بود و جایگاه والایی در میان قریشیان و دیگر قبایل عرب داشت؛ لذا بی‌آن‌که نسبت خود با پدرش را نفی کند، خود را به پدربزرگ خویش نسبت داد. هم‌چنین افراد با نامِ قبیله [و نام خانوادگیِ] خود شناخته می‌شوند؛ آن‌چه نارواست این‌که کسی نسبت خود با پدرش را نفی کند و بخواهد از طریق انتسابش به کسی غیر از پدر خویش، ویژگی و شهرت خانوادگی‌اش را از خود نفی نماید. برخی از مردم به‌خاطر دست‌یابی به کالای ناچیز دنیا به‌جای این‌که خود را به پدرانشان نسبت دهند، به عموهایشان نسبت می‌دهند؛ مثلاً کسانی که می‌خواهند دو تابعیت‌ یا دو ملیت داشته باشند، خود را به دایی یا عموی خود نسبت می‌دهند تا به چیزی از دنیا دست یابند؛ این، حرام است و کسانی که چنین وضعیتی دارند، واجب است که بر همان تابعیت یا ملیتی باشند که هستند و بدین منظور مدارک شناسایی خود را اصلاح کنند و به یاد داشته باشند که هرکس، تقوا پیشه سازد، الله متعال، آسانی و گشایشی فرارویش می‌نهد و از آن‌جا که گمانش را هم ندارد، به او روزی می‌دهد.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که علی بن ابی‌طالب بر روی منبر سخنرانی کرد و فرمود: «به الله سوگند، جز کتاب‌الله و آن‌چه در این صحیفه است، کتاب دیگری نزدمان نیست که آن را بخوانیم». بدین‌سان علی مرتضی تصریح نمود که پیامبر دست‌نوشته یا چیزِ خاصی به او نداده است؛ علی بیان داشت که آن‌چه در اختیار دارد، کتاب‌الله می‌باشد که در اختیار همگان است؛ همان کتابی که کوچک‌ترین تحریفی در آن نیامده و همه‌ی مسلمانان، کوچک و بزرگشان، آن را تلاوت می‌کنند. این، ردی آشکار بر رافضیانی‌ست که ادعا می‌کنند که یک‌سوم قرآن و نیز سوره‌ی «ولایۀ» از آن حذف شده است! کسانی که چنین پنداری دارند، از جرگه‌ی مسلمانان خارج شده‌اند:

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء : ١١٥]

و هر کس پس از آن‌که راه هدایت برایش روشن و آشکار شد، با پیامبر مخالفت نماید و راهی غیر از راه مومنان در پیش بگیرد، او را به همان راهی که در پیش گرفته، واگذار می‌کنیم و او را به دوزخ می‌اندازیم. و (این) چه بد سرنوشتی‌ست.

امیرالمؤمنین، علی مرتضی سوگند یاد کرد که پیامبر چیزِ خاصّی به او نداده است. این، ردّ آشکاری بر کسانی‌ست که می‌گویند: پیامبر خلافت را به علی واگذار کرد و ابوبکر و عمر($) خلافت را غصب کردند و- العیاذ بالله- کافر و منافق بودند! شگفتا از این‌ها که چه اتهام‌هایی بر بهترین‌های امت وارد می‌کنند! از الله متعال می‌خواهیم که این‌ها را با عدل خویش به سزای اعمالشان برساند؛ به‌یقین که او بر هر کاری تواناست. این‌ها اگر در ادعای دوستی با علی بن ابی‌طالب راست‌گو هستند و به‌راستی خود را پیرو او می‌دانند، پس بنگردند که آن بزرگوار آشکارا بر فراز منبر اعلام نمود که پیامبر موقعیت یا مقام منحصر به فردی به اهل بیت نداده است؛ بلکه بیان داشت که آن‌چه در اختیار داریم، همان کتابی‌ست که همه‌ی مسلمانان دارند؛ سپس عُمر شترهای زکات و پاره‌ای از احکامِ جراحات را بیان نمود که البته در این روایت، به‌‌تفصیل نیامده و فقط به آن اشاره شده است؛ آن‌گاه به بیان این حدیث پرداخت که رسول‌الله فرمود: «مدینه از کوه عیر تا کوه ثور،([[479]](#footnote-479)) حرم است»؛ بنابراین، همه‌ی مدینه همانند مکه حَرَم می‌باشد؛ البته در فضیلت و جایگاه، به حَرَم مکی نمی‌رسد؛ زیرا حَرَم مکه آن‌چنان جایگاهی دارد که کمالِ ایمان مومن- در صورتی که شرایطش را داشته باشد- به این است که به‌قصد حج و عمره رهسپار مکه شود؛ اما حَرَم مدینه این‌گونه نیست؛ هم‌چنین ارتکاب گناه و معصیت در حَرَم مدینه، از ارتکاب محرمات در حرم مکه]، سبک‌تر است؛ قصدِ شکار در حَرم مکه، کیفر دارد؛ اما در حرم مدینه این‌گونه نیست؛ خلاصه این‌که تقریباً تفاوت این دو حرم، شش یا هفت مورد می‌باشد. ناگفته نماند که مساحت حرم مدینه، حدّ فاصل کوه‌های عیر و ثور است که چهار فرسنگ در چهار فرسنگ می‌باشد؛ پیامبر درباره‌ی حرمِ مدنی فرمود: «هرکه در آن بدعتی بیاورد یا بدعت‌گزاری را جای دهد، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز قیامت، هیچ توبه و احسان و فدیه‌ای را از او قبول نمی‌کند»؛ منظور از بدعت، نوآوری در عقیده، منهج و سلوک مسلمانان و مخالفت با آن‌هاست؛ در این حدیث بیان شد: هرکه در آن بدعتی بیاورد یا دانسته بدعت‌گزاری را جای دهد یا یاری‌اش کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ زیرا در گناهش شریک می‌باشد. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و پیمان مسلمانان، یکی‌ست؛ بدین‌سان که کم‌ترینشان از این حق برخوردار است- و می‌تواند به غیرمسلمانان، امان دهد-. پس هرکه امان و پیمان مسلمانی را نقض کند، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست و الله در روز رستاخیز، هیچ توبه و احسان و فدیه‌ای را از او نمی‌پذیرد». لذا اگر کافری، با ضمانت و کفالت یک مسلمان و در امانِ او وارد سرزمین اسلامی شود و سپس شخصی بیاید و بگوید که این شخص، کافر است و باید او را کُشت، و سپس او را بکشد، لعنتِ الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر قاتل خواهد بود؛ زیرا امان و پیمانِ مسلمانی را نقض کرده است؛ حال اگر کسی، امان و پیمانِ حاکم و زمام‌دارِ مسلمانان را نقض کند، چه حُکمی دارد؟ زیرا امان و پیمان حکومت یا همان روادیدی که از سوی حکومت صادر می‌شود، حُکم امان‌نامه را برای کافران دارد و مسلمانی که این امان‌نامه را نقض کند، به لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم گرفتار می‌شود.

این، نشان‌گر حمایت دین اسلامی از کسی‌ست که در امان و پیمان یا پناه یک مسلمان وارد قلمرو اسلام می‌شود و نشان می‌دهد که دین اسلام، هیچ ربطی به خیانت، ترور و جنایت ندارد؛ بلکه دین اسلام، آیین واضح و روشنی‌ست که با صراحت تمام بیان داشته است که هر انسانی که مسلمانان به او امان و پناه دهند، حتماً باید در امنیت کامل باشد؛ این حدیث هم‌چنین بیان‌گر نادرستیِ پندار و روی‌کرد کسانی‌ست که مردمانی را که از سوی مسلمانان عهد و امان دارند، به‌قتل می‌‌رسانند؛ چنین کسانی سزاوار لعن و نفرین پروردگار و فرشتگان و همه‌ی مردم هستند.

آری؛ اگر یک کافر ستیزه‌گر یا حربی، پنهانی و بدون امان‌نامه‌ی مسلمانان، با هدف جاسوسی یا خراب‌کاری وارد قلمرو اسلامی شود، اعدام می‌گردد؛ زیرا هیچ عهد و امانی ندارد؛ اما کافری که با روادید حکومت یا با امان و کفالت شخصیت‌های حقیقی و حقوقیِ مسلمان، به سرزمین اسلامی می‌آید، جانش حرمت دارد و نباید کسی به او تعرض کند؛ و هرکس این پیمان را نقض نماید، لعنت الله و فرشتگان و همه‌ی مردم بر اوست؛ اما شگفتا از کسانی که به نامِ اسلام و بلکه به نامِ جهاد اسلامی، عهدشکنی می‌کنند! در صورتی‌که اسلام، خیانت و عهدشکنی را رد نموده است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ٩١ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ٩٢﴾ [النحل: ٩١، ٩٢]

و چون با الله پیمان بستید، به پیمان الاهی وفا کنید و سوگندهای استواری را که یاد می‌کنید، نشکنید؛ در حالی که شما، الله را شاهد و نگهبانتان قرار داده‌اید. بی‌گمان الله از کردارتان آگاه است. و مانند آن زنی نباشید که نخ‌های تابیده‌اش را پس از تابیدن محکم، باز می‌کرد؛ بدین‌سان که به بهانه‌ی بیش‌تر بودن یک گروه (=مشرکان) از گروه دیگر (=مومنان)، سوگندهایتان را در میان یک‌دیگر دستاویز نیرنگ و خیانت قرار دهید.

در اسلام، پای‌بندی به عهد و پیمان اهمیت فراوانی دارد و پیمان‌شکنی، کار بسیار زشتی‌ست و هیچ جایی در اسلام ندارد؛ اما برخی از افراد بی‌خرد و نادان، می‌خواهند غیرت خود را در چیزی که هیچ مطابقتی با کتاب و سنت ندارد، سبک کنند و با روشی که بر خلاف رهنمودهای کتاب و سنت می‌باشد، عقده‌گشایی نمایند! این، اشتباه بسیار بزرگی‌ست؛ بلکه مومن به رهنمود و دستورهای شرعی پای‌بند است و می‌داند که دین اسلام، دین امیال و خواسته‌های نفسانی نیست:

﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّ﴾ [المؤمنون : ٧١]

و اگر حق، پیرو خواسته‌های نفسانی آنان بود، بی‌گمان آسمان‌ها و زمین و موجودات آن‌ها تباه می‌شدند.

اما راه اسلام، واضح و روشن است و هیچ ابهامی در آن وجود ندارد.

\*\*\*

368- باب: برحذر داشتن از ارتکاب چیزهایی که الله و رسولش از آن منع کرده‌اند

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾

[النور : ٦٣]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند، از این‌که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

و می‌فرماید:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ [آل عمران: ٣٠]

و الله شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ بَطۡشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ١٢﴾ [البروج: ١٢]

بی‌گمان مجازات پروردگارت، بسیارسخت است.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾

[هود: ١٠٢]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستم‌کاران، این‌چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید می‌باشد.

1815- وَعَنْ أبي هريْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ قال: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ تَعَالَى، أنْ يَأْتِيَ الْمَرْءُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ». [متفق عليه]([[480]](#footnote-480))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «همانا الله متعال، غیرت می‌ورزد و این، زمانی‌ست که بنده، مرتکب کاری شود که الله، بر او حرام کرده است».

**شرح**

نووی/ می‌گوید: «باب: برحذر داشتن از ارتکاب چیزهایی که الله و رسولش از آن منع کرده‌اند»؛ یعنی بر انسان واجب است که از ارتکاب کارهای حرام، بپرهیزد و نسبت به محرمات، سهل‌انگاری نکند و هیچ‌گاه خود را از عذاب الاهی، ایمن نپندارد؛ زیرا برخی از مردم، به مکر و وسوسه‌ی شیطان، فریفته می‌شوند؛ شیطان به انسان می‌گوید: حالا این گناه را انجام بده؛ بعداً توبه خواهی کرد؛ چراکه رحمت پروردگار بر غضبش پیشی گرفته است و خداوند آمرزنده می‌باشد و فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء : ٤٨]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک، هر گناهی را برای هر که بخواهد می‌بخشد.

و بدین ترتیب شیطان، انسان را با مكر و حيله‌ي خويش می‌فریبد؛ همان‌گونه كه الله مي‌فرمايد:

﴿يَعِدُهُمۡ وَيُمَنِّيهِمۡۖ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ١٢٠﴾ [النساء : ١٢٠]

شیطان به آنان وعده می­دهد و آن‌ها را سرگرم آرزوهای طولانی می‏گرداند و وعده‌ای جز نیرنگ و فریب به آنان نمی­دهد.

لذا واجب است که از آن‌چه که الله و رسولش نهی کرده‌اند، برحذر باشیم. سپس مولف/ در این‎باره به آیاتی از کتاب‌الله استدلال کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾

[النور : ٦٣]

آنان که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند، از این‌که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان برسد، بترسند.

این، هشداری از سوی الله به کسانی‌ست که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند و از دستور‌های او، روی‌گردانند. لذا نفرمود که با پیامبر مخالفت می‌ورزند، بلکه فرمود: «از فرمان او سرپیچی می‌نمایند» و به آنان هشدار داد که بلا و یا عذاب دردناکی به آنان می‌رسد. در دل‌های کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می‌کنند، فتنه‌ی شک و تردید یا شهوت و رغبتی حرام می‌افتد؛ از این‌رو امام احمد/ فرموده است: منظور از بلا یا فتنه که در این آیه آمده، شرک است؛ زیرا چه بسا کسی که بخشی از سخنان یا رهنمودهای نبوی را رد می‌کند، انحرافی در دلش ایجاد شود و سرانجام، به شرک مبتلا گردد و بدین‌سان به هلاکت برسد؛ لذا به اهمیت فرمان‌برداری از پیامبر و وجوب پذیرش دستورهایش پی می‌بریم و درمی‌یابیم که هر کس از فرمان او سرپیچی کند، در دنیا به فتنه‌ی شرک یا در آخرت، به عذابی دردناک دچار می‌شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ [آل عمران: ٣٠]

و الله شما را از نافرمانی خود برحذر می‌دارد.

یعنی: از نافرمانیِ پروردگار که عذاب سختش را در پی دارد، بپرهیزید؛ زیرا مجازات الاهی، سخت و شدید است؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿نَبِّئۡ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٤٩ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ ٥٠﴾

[الحجر: ٤٩، ٥٠]

به بندگانم خبر بده که به‌راستی من آمرزنده‌ی مهرورزم. و بی‌گمان عذابم، عذاب دردناکی است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩٨﴾ [المائ‍دة: ٩٨]

بدانید که الله، سخت‌كيفر است (و بدانید) که الله، آمرزنده­ی مهرورز می­باشد.

ابتدا شدت و سختی عذابش را ذکر فرمود تا انسان در برابر عذاب الاهی، احساس امنیت نکند؛ زیرا هنگامی که انسان خود را از عذاب الاهی ایمن بپندارد، مرتکب معصیت می‌شود و در نتیجه به عذاب الاهی گرفتار می‌گردد؛ از این رو الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَأَمِنَ أَهۡلُ ٱلۡقُرَىٰٓ أَن يَأۡتِيَهُم بَأۡسُنَا بَيَٰتٗا وَهُمۡ نَآئِمُونَ ٩٧ أَوَ أَمِنَ أَهۡلُ ٱلۡقُرَىٰٓ أَن يَأۡتِيَهُم بَأۡسُنَا ضُحٗى وَهُمۡ يَلۡعَبُونَ ٩٨ أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾ [الأعراف: ٩٧، ٩٩]

آیا مردم و اهالی آبادی­ها احساس امنیت می­کنند از این‌که عذابمان شبانه و در حالی که خوابند، به سراغشان بیاید؟ آیا اهالی آبادی‌ها احساس امنیت می­کنند از این‌که عذابمان در روز و در حالی که سرگرمند، به سراغشان بیاید؟ آیا از عذاب الاهی در امانند؟ تنها زیان‎کاران از عذاب الاهی (غافلند و) احساس امنیت می­کنند.

کسی که خود را از عذاب الهی ایمن می‌پندارد، به‌قدری گستاخ می‌شود که هر گناه و معصیتی انجام می‌دهد و چون نمی‌ترسد، در گناه و معصیت زیاده‌روی می‌کند و بدین ترتیب زیان‌کار می‌گردد؛ زیرا فرجامش، عذاب و عقوبت الهی‌ست. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾

[هود: ١٠٢]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستمکاران، این‌چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید می‌باشد.

ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «إِنَّ الله لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ فَإِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْه»؛([[481]](#footnote-481)) یعنی: «الله به ظالم مهلت می‌دهد و چون او را بگیرد، رهایش نمی‌کند». ابوموسی می‌گوید: سپس رسول‌الله این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢﴾

[هود: ١٠٢]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستمکاران، این‌چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید می‌باشد.

پس هیچ‌گاه معصیت و نافرمانیِ الله را کوچک نشمارید؛ اهل علم گفته‌اند: کسی که گناه صغیره‌ای را کوچک می‌شمارد و مرتکب آن می‌شود، سرانجام، به گناه کبیره دچار می‌گردد. از الله متعال می‌خواهیم که ما را از آن‌چه که خشم و مجازاتش را در پی دارد، محافظت بفرماید.

\*\*\*

369- باب: کسی که مرتکب عملی ممنوع می‌شود، چه بگوید یا چه انجام دهد

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ﴾ [فصلت: ٣٦]

و اگر وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، به الله پناه ببر.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١﴾ [الأعراف: ٢٠١]

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه­های شیطانی شوند، (مجازات الاهی را) به یاد می­آورند و بی‌درنگ بینا می­شوند.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥ أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل عمران: ١٣٥، ١٣٦]

و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم کنند، الله را یاد می‌نمایند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. ـ و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟ ـ و آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند. پاداش چنین کسانی، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هایی‌ست که زیرِ (درختان و کاخ‌های) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

و می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ [النور : ٣١]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

1816- وعن أبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ في حَلفِهِ: بِاللاَّتِ وَالعُزَّى، فَلْيَقُلْ: لا إلَهَ إلا اللهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبهِ: تَعَالَ أُقَامِرْكَ فَلْيَتَصَدَّقْ». [متفق عليه]([[482]](#footnote-482))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه به لات و عزی- و به نام غیرالله و معبودان باطل- سوگند یاد کند، باید لاإله‌إلاالله بگوید؛ و هرکه به دوستش بگوید: بیا تا قماربازی کنیم، باید صدقه دهد».

**شرح**

مولف/ می‌گوید: «کسی که مرتکب عملی ممنوع می‌شود، چه بگوید یا چه انجام دهد؟» زیرا انسان از گناه و معصیت، معصوم نیست و هر انسانی گناهانی دارد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «كُلُّ بَنِی آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»؛([[483]](#footnote-483)) یعنی: «همه‌ی انسان‌ها خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌کنند». و نیز فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذنِبُوا، لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُم، وَجَاءَ بِقومٍ يُذْنِبُون، فَيَسْتَغْفِرُونَ الله تعالى فيَغْفرُ لَهُمْ»؛([[484]](#footnote-484)) یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر گناه نمی‌کردید، الله شما را از میان برمی‌داشت و کسانی را به جای شما می‌آورد که گناه کنند و از الله متعال، آمرزش بخواهند و او نیز آن‌ها را بیامرزد».

لذا هر انسانی، گناهانی دارد؛ اما وقتی مرتکب گناهی می‌شود، برای جبرانش چه کند؟ ابتدا بر او واجب است که دست از گناه بردارد و به سوی الله باز گردد و پشیمان شده، توبه و استغفار نماید تا گناهش از او زدوده شود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِمَّا يَنزَغَنَّكَ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ نَزۡغٞ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ﴾ [فصلت: ٣٦]

و اگر وسوسه‌ای از شیطان متوجه تو گردید، به الله پناه ببر.

یعنی: اگر شیطان در دلت وسوسه انداخت که فلان گناه را انجام بده، چه در حقّ پروردگار متعال باشد و چه در حقّ مردم، به الله پناه ببر و بگو: از شرّ شیطان رانده‌شده به الله پناه می‌برم. اگر این را با اخلاص بگویی، الله متعال، تو را از گناه و معصیت محافظت می‌فرماید و تو را بر شیطان و وسوسه‌اش چیره می‌گرداند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١﴾

[الأعراف: ٢٠١]

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه­های شیطانی شوند، (مجازات الاهی را) به یاد می­آورند و بی‌درنگ بینا می­شوند.

آری؛ پرهیزگاران هنگامی که وسوسه‌ای در دلشان بیاید یا مرتکب گناهی شوند، بلافاصله به خود می‌آیند و مجازات الاهی را به‌یاد می‌آورند و درمی‌یابند که به بیراهه رفته‌اند؛ لذا استغفار می‌کنند و از الله متعال، آمرزش می‌خواهند؛ همان‌گونه که الله متعال در آیه‌ی دیگری در توصیف پرهیزگاران می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ﴾: «و آنان که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم کنند، الله را یاد می‌نمایند»؛ منظور از کار زشت، گناه بزرگ است و منظور از ستم بر خویشتن، ارتکاب گناه کوچک‌تر می‌باشد. ﴿ذَكَرُواْ ٱللَّهَ﴾؛ یعنی: الله را با دل‌ها و زبان‌هایشان یاد می‌کنند. ﴿فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ﴾؛ یعنی: استغفار می‌کنند و از الله می‌خواهند که گناهانشان را بیامرزد. ﴿وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾: «و چه کسی جز الله گناهان را می‌بخشد؟» هیچ‌کس جز الله گناهان را نمی‌بخشد؛ اگر همه‌ی ساکنان زمین و اهل آسمان‌ها جمع شوند تا فقط یکی از گناهانت را از تو بردارند، هرگز نمی‌توانند چنین کاری انجام دهند؛ و تنها الله متعال است که گناهان را می‌آمرزد. ﴿وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾؛ یعنی: آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند؛ اما اگر مرتکب گناهی شوند و به آن ادامه دهند و ندانند که آن عمل، گناه است، الله متعال آنان را مؤاخذه نمی‌فرماید؛ به دلیل این دعای قرآنی که:

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَا﴾ [البقرة: ٢٨٦]

پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن.

لذا بنده‌ای که ندانسته و از روی فراموشی، مرتکب گناهی می‌شود یا از روی ناآگاهی به خطا می‌رود، الله متعال او را مؤاخذه نمی‌کند.

﴿أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغۡفِرَةٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَجَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ١٣٦﴾ [آل عمران: ١٣٦]

پاداش چنین کسانی، آمرزش پروردگارشان و باغ‌هایی‌ست که زیرِ (درختان و کاخ‌های) آن جویبارها روان است و آنان جاودانه در آن می‌مانند. و پاداش نیکوکاران، چه خوب است!

آری؛ پرهیزگاران در نزد الله متعال، چنین پاداشی دارند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٣١﴾ [النور : ٣١]

و ای مؤمنان! همه به‌سوی الله توبه کنید تا رستگار شوید.

الله متعال پس از این‌که به مومنان مومن دستور می‌دهد که نگاه‌هایشان را پایین بگیرند و به زنان امر می‌نماید که زیور خویش را آشکار نسازند، می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ﴾: «ای مومنان! همگی به سوی الله توبه کنید»؛ یعنی: از شرک به سوی توحید بازگردید و از بدعت به پیروی از رسول‌الله روی بیاورید و با تمام وجود، به سوی پروردگارتان برگردید و بر گذشته‌ی خویش پشیمان شوید و تصمیم بگیرید که دوباره به گناهانی که مرتکب شده‌اید، روی نیاورید و مرتکب گناه و معصیت نشوید؛ بلکه از الله آمرزش بخواهید؛ ﴿لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾: «تا رستگار شوید». رستگاری دو بُعد دارد: رهایی از بدی‌ها و امور ناگوار، و دست‌یابی به اهداف و خواستنی‌ها. لذا توبه از هر گناهی، واجب است؛ پس هیچ‌گاه هیچ گناهی را کوچک نشمار و نگو: این که گناهِ بزرگی نیست و الله متعال آن را می‌بخشد؛ زیرا چه‌بسا گناهان بر روی قلبت متراکم شود و قلبت را تیره و تاریک بگرداند و راه‌های خیر و نیکی را به سوی آن مسدود کند و بدین‌سان بر دلت زنگار بنشیند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٤﴾ [المطففين: ١٤]

هرگز چنین نیست؛ بلکه گناهانی که همواره مرتکب می‌شوند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است.

لذا از هر گناهی به‌سوی الله توبه کن.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه به لات و عزی- و به نام غیرالله و معبودان باطل- سوگند یاد کند، باید لاإله‌إلاالله بگوید؛ و هرکه به دوستش بگوید: بیا تا قماربازی کنیم، باید صدقه دهد».

لات، عزّی و منات، سه بت در عصر جاهلی بودند که بت‌پرستانِ آن دوران، آن‌ها را عبادت و پرستش می‌کردند و به نام آن‌ها سوگند می‌خوردند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾ [النجم : ١٩، ٢٠]

آیا به "لات" و "عزی" توجه کرده‌اید؟ و "منات" سومین بت دیگر؟

اینک این بت‌ها از میان رفته‌اند؛ اما معبودان باطل دیگری هستند که پرستش می‌شوند و برخی از مردم به نامِ آن‌ها سوگند یاد می‌کنند؛ می‌دانید که سوگند خوردن به نام غیرالله، شرک است؛ لذا اگر کسی، مرتکب چنین شرکی شد، جبرانش این است که آن را با توحید اخلاص، درمان کند؛ یعنی اگر کسی به نام غیرالله سوگند یاد کرد، برای جبران این عمل، بنا بر رهنمود رسول‌الله بگوید: **لاإله‌إلاالله**.

هم‌چنین «هرکس به دوستش بگوید: بیا تا قماربازی کنیم، باید صدقه دهد»؛ گفتنِ این سخن، حرام است؛ لذا کسی که چنین سخنی بگوید، باید توبه کند و برای جبران این گناه، صدقه دهد؛ هم‌چنین اگر کسی در انجام واجبات شرعی‌اش کوتاهی نماید، برای جبرانش باید به سوی الله توبه کند و کارهای نیک فراوانی انجام دهد. از الله متعال می‌خواهیم که به همه‌ی ما توفیق توبه عنایت بفرماید و توبه‌ی ما را بپذیرد و ما را به آن‌چه که خود دوست دارد و می‌پسندد، موفق بگرداند.

\*\*\*

18- کتاب: موضوع‌های پراکنده و نکات ملیح و دل‌نشین

370- باب: احادیثی درباره‌ی دجال و نشانه‌های قیامت

1817- عن النَّواسِ بنِ سَمْعانَ قالَ: ذَكَرَ رَسُولُ اللهِ الدَّجَّالَ ذَاتَ غَدَاةٍ، فَخَفَّضَ فِيهِ وَرَفَّعَ حَتَّى ظَنَنَّاهُ في طَائِفَةِ النَّخْلِ؛ فَلَمَّا رُحْنَا إلَيْهِ، عَرَفَ ذلِكَ فِينَا، فَقالَ: «مَا شَأنُكُمْ؟» قُلْنَا: يا رَسُولَ اللهِ، ذَكَرْتَ الدَّجَّالَ الغَدَاةَ، فَخَفَّضْتَ فِيهِ وَرَفَّعْتَ، حَتَّى ظَنَنَّاهُ فِي طَائِفَةِ النَّخْلِ، فقالَ: «غَيْرُ الدَّجَّالِ أَخْوَفنِي عَلَيْكُمْ، إنْ يَخْرُجْ وَأنَا فِيكُمْ، فَأنَا حَجِيجُهُ دُونَكُمْ؛ وَإنْ يَخْرُجْ وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَامْرُؤٌ حَجيجُ نَفْسِهِ، واللهُ خَلِيفَتي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ. إنَّهُ شَابٌّ قَطَطٌ عَيْنُهُ طَافِيَةٌ، كَأنّي أُشَبِّهُهُ بعَبْدِ العُزَّى بنِ قَطَنٍ، فَمَنْ أدْرَكَهُ مِنْكُمْ، فَلْيَقْرَأ عَلَيْهِ فَواتِحَ سُورَةِ الكَهْفِ؛ إنَّهُ خَارِجٌ خَلَّةً بَيْنَ الشَّامِ وَالعِرَاقِ، فَعَاثَ يَمِيناً وَعَاثَ شِمالاً، يَا عِبَادَ اللهِ فَاثْبُتُوا».

قُلْنَا: يَا رسُولَ اللهِ، وَمَا لُبْثُهُ في الأرْضِ؟ قالَ: «أرْبَعُونَ يَوماً: يَوْمٌ كَسَنَةٍ، وَيَوْمٌ كَشَهْرٍ، وَيَوْمٌ كَجُمُعَةٍ، وَسَائِرُ أيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ».

قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ، فَذلكَ اليَوْمُ الَّذِي كَسَنَةٍ أتَكْفِينَا فِيهِ صَلاَةُ يَوْمٍ؟ قَالَ: «لا، اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ». قُلْنَا: يا رسولَ اللهِ، وَمَا إسْراعُهُ فِي الأرْضِ؟ قالَ: «كَالغَيْثِ اسْتَدْبَرَتْهُ الرِّيحُ، فَيَأتِي عَلَى القَوْمِ، فَيدْعُوهُم فَيُؤمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ، فَيَأمُرُ السَّمَاءَ فَتُمْطِرُ، وَالأرْضَ فَتُنْبِتُ، فَتَرُوحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتُهُمْ أطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرىً وَأسْبَغَهُ ضُرُوعاً، وأمَدَّهُ خَوَاصِرَ، ثُمَّ يَأتِي القَوْمَ فَيَدْعُوهُمْ، فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَولَهُ، فَيَنْصَرفُ عَنْهُمْ ، فَيُصْبِحُونَ مُمْحِلِينَ لَيْسَ بِأيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أمْوَالِهِمْ، وَيَمُرُّ بِالخَرِبَةِ فَيَقُولُ لَهَا: أخْرِجِي كُنُوزَكِ، فَتَتْبَعُهُ كُنُوزُهَا كَيَعَاسِيبِ النَّحْلِ، ثُمَّ يَدْعُو رَجُلاً مُمْتَلِئاً شَبَاباً فَيَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ، فَيَقْطَعُهُ جِزْلَتَيْنِ رَمْيَةَ الغَرَضِ، ثُمَّ يَدْعُوهُ، فَيُقْبِلُ، وَيَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ يَضْحَكُ.

فَبَيْنَمَا هُوَ كَذلِكَ إذْ بَعَثَ اللهُ تَعَالَى المَسيحَ ابْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ المَنَارَةِ البَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ، وَاضِعاً كَفَّيْهِ عَلَى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ، إذا طَأطَأَ رَأسَهُ قَطَرَ، وَإِذَا رَفَعَهُ تَحَدَّرَ مِنهُ جُمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ، فَلا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفَسِهِ إلاَّ مَاتَ، وَنَفَسُهُ يَنْتَهِي إلى حَيثُ يَنْتَهِي طَرْفُهُ، فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بِبَابِ لُدٍّ فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ يَأتِي عِيسَى قَوماً قَدْ عَصَمَهُمُ اللهُ مِنهُ، فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الجَنَّةِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذلِكَ إذْ أوْحَى اللهُ تَعَالَى إلى عِيسَى: أنِّي قَدْ أخْرَجْتُ عِبَاداً لي لا يَدَانِ لأَحَدٍ بِقِتَالِهِمْ، فَحَرِّزْ عِبَادِي إلى الطُّورِ. وَيَبْعَثُ اللهُ يَأجُوجَ وَمَأجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، فَيَمُرُّ أوائِلُهُمْ عَلَى بُحيرَةِ طَبَريَّةَ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهَا، وَيَمُرُّ آخِرُهُمْ فَيَقُولُونَ: لَقَدْ كَانَ بهذِهِ مَرَّةً ماءٌ.

وَيُحْصَرُ نَبيُّ اللهِ عِيسَى وأصْحَابُهُ حَتَّى يَكُونَ رَأْسُ الثَّوْرِ لأَحَدِهِمْ خَيْراً مِنْ مِئَةِ دينَارٍ لأَحَدِكُمُ اليَوْمَ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللهِ عِيسَى وأصْحَابُهُ# إلى اللهِ تَعَالَى، فَيُرْسِلُ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِمُ النَّغَفَ فِي رِقَابِهِمْ، فَيُصْبِحُونَ فَرْسَى كَمَوْتِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ، ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللهِ عِيسَى وأصْحَابُهُ# إلى الأرْضِ، فَلا يَجِدُونَ في الأرْضِ مَوْضِعَ شِبْرٍ إلا مَلأَهُ زَهَمُهُمْ وَنَتَنُهُمْ، فَيَرْغَبُ نَبِيُّ اللهِ عِيسَى وَأصْحَابُهُ# إلى اللهِ تَعَالَى، فَيُرْسِلُ اللهُ تَعَالَى طَيْراً كَأَعْنَاقِ البُخْتِ، فَتَحْمِلُهُمْ، فَتَطْرَحُهُمْ حَيثُ شَاءَ اللهُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللهُ مَطَراً لا يُكِنُّ مِنهُ بَيْتُ مَدَرٍ وَلا وَبَرٍ، فَيَغْسِلُ الأرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلَقَةِ، ثُمَّ يُقَالُ للأرْضِ: أنْبِتِي ثَمَرتكِ وَرُدِّي بَرَكَتَكِ، فَيَوْمَئِذٍ تَأكُلُ العِصَابَةُ مِنَ الرُّمَّانَةِ، وَيَسْتَظِلُّونَ بِقَحْفِهَا، وَيُبَارَكُ فِي الرِّسْلِ حَتَّى أنَّ اللِّقْحَةَ مِنَ الإِبِلِ لَتَكْفِي الفِئَامَ مِنَ النَّاسِ؛ وَاللِّقْحَةَ مِنَ البَقَرِ لَتَكْفِي القَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ، وَاللِّقْحَةَ مِنَ الغَنَمِ لَتَكْفِي الفَخِذَ مِنَ النَّاسِ.

فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إذْ بَعَثَ اللهُ تَعَالَى ريحاً طَيِّبَةً فَتَأخُذُهُمْ تَحْتَ آبَاطِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ؛ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ فِيها تَهَارُجَ الحُمُرِ، فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ». [روایت مسلم]([[485]](#footnote-485))

**ترجمه:** نَواس بن سمعان می‌گوید: در یکی از صبح‌ها رسول‌الله درباره‌ی دجال سخن به میان آورد و آن‌قدر در این باره سخن گفت که گاه صدایش را بالا می‌برد و گاه پایین می‌بُرد و ما، گمان کردیم که دجال- ظهور کرده و در نزدیکیِ مدینه- در میان درختان خرماست؛ لذا به همان‌سو رفتیم. پیامبر که به این موضوع پی برد، فرمود: «چه‌کار می‌کنید؟» گفتیم: ای رسول‌خدا! بامداد درباره‌ی دجال سخن گفتید و آن‌قدر در این‌باره تأکید کردید و صدایتان را پایین و بالا بردید که گمان کردیم که دجال- ظهور کرده و- در میان درختان خرماست. پیامبر فرمود: «بیش‌ترین ترس و نگرانی‌ام برای شما، از بابت فتنه‌هایی غیر از فتنه‌ی دجال است؛ اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گمراهی و ضلالت او را برملا می‌سازم و اگر زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هرکس، خود مدافعِ خویش خواهد بود و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد. دجال، جوانی‌ست پیچیده‌موی که یکی از چشمانش کور و برآمده می‌باشد؛ گویی که من می‌توانم او را به عبدالعزی بن قَطَن تشبیه کنم. هرکه از شما او را ببیند، نخستین آیه‌های سوره‌ی کهف را در برابرش بخواند. او، از راهی در میان عراق و شام خروج خواهد کرد و راست و چپش- و همه جا- را به فساد می‌کشاند؛ ای بندگانِ الله! پایداری ورزید».

گفتیم: ای رسول‌خدا! چه‌قدر در زمین می‌مانَد؟ فرمود: «چهل روز که روز اول، برابر با یک سال است و روز دوم با یک ماه، و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست».

گفتیم: ای رسول‌خدا! آیا در روزی که مانند یک سال است، باید فقط یک وعده نماز بخوانیم؟ فرمود: «خیر؛ بلکه وقت هر نمازی را با اندازه‌گیری فاصله‌ی میان نمازها در روزهای عادی بسنجید».([[486]](#footnote-486)) گفتیم: ای رسول‌خدا! حرکتش در زمین با چه سرعتی‌ست؟ فرمود: «مانند باران است که باد آن را دنبال کند؛ وی نزد گروهی از مردم می‌آید و آنان را- به سوی خویش و ادعای دروغینش- فرا می‌خواند و آن‌ها نیز دعوتش را می‌پذیرند؛ آن‌گاه دجال به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد. و دستور می‌دهد که زمین بروید، و فرمانش تحقق می‌یابد. بدین‌ترتیب حیوانات این قوم، در حالی از چراگاه باز می‌گردند که پُشت و پاهایشان بزرگ‌تر و فربه‌تر از هر زمانی‌ست و پستان‌هایشان بیش از گذشته، پُرشیر است. سپس نزد گروهی دیگر می‌آید و آنان را- به‌سوی خود و ادعای دروغینش فرا می‌خوانَد؛ ولی آنان سخنش را نمی‌پذیرند. او از نزدشان می‌رود و آنان به خشک‌سالی گرفتار می‌شوند و همه‌ی اموالشان را از دست می‌دهند. دجال بر ویرانه‌ای عبور می‌کند و به آن می‌گوید: گنج‌هایت را بیرون بریز و گنج‌های آن ویرانه همانند زنبورهای نَر- که ملکه را دنبال می‌کنند- به دنبال او می‌روند؛ آن‌گاه دجال، مردی جوان و تنومند را به حضور می‌خوانَد و او را با شمشیر می‌زند و به سرعتِ پرتاب تیر به سوی هدف، دو نیمش می‌کند؛ سپس او را به حضور می‌خوانَد و او- زنده شده- خندان و با چهره‌ای درخشان روی می‌آورَد.

در این میان که دجال چنین رفتاری دارد، الله متعال، مسیح بن مریم را می‌فرستد و او بر روی "مناره‌ی بیضاء" در شرق دمشق در میان دو لباس رنگ‌شده و در حالی که پاهایش بر روی بال‌های دو فرشته است، فرود می‌آید؛ آن‌گاه که سَرَش را پایین می‌گیرد، قطره‌های آب از آن می‌چکد و چون سَرَش را بالا می‌گیرد، قطره‌های نقره‌ای و مرواریدگونِ آب از آن می‌غلتد؛ بوی انفاسش به هر کافری برسد، می‌میرد و بُردِ انفاسش تا آن‌جاست که می‌بیند. مسیح به تعقیب دجال می‌رود و در "بابِ لُدّ" (که در فلسطین است) به او می‌رسد و او را می‌کُشد.

سپس عیسی نزد قومی می‌آید که الله، آنان را از فتنه‌ی دجال محافظت کرده است و بر چهره‌هایشان دست می‌کشد و با آنان درباره‌ی جایگاه رفیعشان در بهشت سخن می‌گوید. در این میان، الله متعال به عیسی وحی می‌کند که من کسانی پدید آورده‌ام که هیچ‌کس را یارای جنگیدن با آن‌ها نیست؛ پس بندگانم را در "کوه طور" پناه ده. و الله، "یأجوج" و "مأجوج" را می‌فرستد و آنان از همه‌ی ارتفاعات سرازیر می‌شوند. نخستین گروه‌هایشان بر "دریاچه‌ی طبریه" می‌گذرند و همه‌ی آب موجود در آن را می‌نوشند؛ و چون آخرین گروه‌هایشان از آن‌جا می‌گذرند، می‌گویند: قبلاً این‌جا آب بود.

سپس پیامبر خدا، عیسی و یارانش محاصره می شوند و به‌قدری در تنگنا قرار می‌گیرند که سر یک گاو برای هر یک از آنان، بیش از صد دینار برای هر یک از شما در امروز، ارزش دارد. آن‌گاه پیامبر خدا، عیسی و یارانش# به الله متعال عرضِ حال و نیاز می‌کنند و الله متعال بر گردن‌های یأجوج و مأجوج، کِرم‌هایی مسلط می‌کند که همه‌ی آن‌ها به یک‌باره می‌میرند. سپس پیامبر خدا، عیسی و یارانش#- از کوه طور- پایین می‌آیند و در زمین یک وجب هم نمی‌یابند که از بوی گَند و تعفن یأجوج و مأجوج، پُر نشده باشد؛ پس عیسی و یارانش# به الله متعال عرضِ حال و نیاز می‌کنند و الله متعال، پرندگانی را که مانند گردنِ شتر هستند، می‌فرستد و این پرندگان، اجساد آن‌ها را برمی‌دارند و آن‌جا که الله بخواهد، می‌اندازند. سپس الله بارانی می‌فرستد که هیچ خانه‌ی خشتی و هیچ خیمه‌ای از آن محفوظ نمی‌ماند؛ بلکه این باران، تمام زمین را می‌شوید و آن را مانند آینه،- صاف و هموار- می‌گرداند.

سپس به زمین گفته می‌شود: گیاهان و ثمرات خود را برویان و برکتت را باز گردان. در آن روز- برکت به‌قدری فراوان می‌شود که- یک انار برای یک گروهِ چند نفری، کافی‌ست و می‌توانند در سایه‌ی آن قرار بگیرند و در شیر شتر- نیز آن‌قدر- برکت می‌افتد که شیر یک شتر، برای جمع زیادی از مردم کافی‌ست و شیر یک گاو، قبیله‌ای از مردم و شیرِ یک گوسفند، یک طایفه را کفایت می‌کند.

در آن حال که مردم چنین وضعی دارند، الله متعال، باد پاکی را می‌فرستد و آن باد، زیر بغل مردم را می‌گیرد و روح هر مومن و مسلمانی را قبض می‌کند و مردم بدکار باقی می‌مانند و مانند خران و درازگوشان به هم می‌آمیزند و بر یک‌دیگر می‌جهند- و آشکارا زنا می‌کنند-. و در زمان آنان، قیامت برپا می‌شود».

**شرح**

مولف/ در کتابش ریاض‌الصالحین، بخشی را به موضوع‌های پراکنده و نکات جذاب و دل‌نشین اختصاص داده و در نخستین باب این بخش، احادیثی را درباره‌ی دجال و نشانه‌های قیامت، ذکر کرده است.

دجال، اسم مبالغه است و به معنای بسیار دروغ‌گوست؛ یعنی کسی که زیاد دروغ می‌گوید و دروغ‌گویی ویژگیِ اوست.

منظور از نشانه‌های قیامت، نشانه‌های نزدیک شدن رستاخیز می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَهَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗۖ فَقَدۡ جَآءَ أَشۡرَاطُهَا﴾ [محمد : ١٨]

گویا تنها منتظر این هستند که رستاخیز، ناگهان به سراغشان بیاید؛ همانا نشانه‌هایش فرا رسیده است.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که نَواس بن سمعان می‌گوید: «در یکی از صبح‌ها رسول‌الله درباره‌ی دجال سخن به میان آورد و آن‌قدر در این باره سخن گفت که گاه صدایش را بالا می‌برد و گاه پایین می‌بُرد»؛ یعنی در این‌باره طولانی سخن گفت «و ما گمان کردیم که دجال- ظهور کرده و در نزدیکیِ مدینه- در میان درختان خرماست»؛ اما آن‌گونه که می‌پنداشتند، نبود. پیامبر دریافت که آنان از سخنانش چنین برداشتی داشته‌اند و چون از آنان توضیح خواست، پاسخ دادند: «ای رسول‌خدا! بامداد درباره‌ی دجال سخن گفتید و آن‌قدر در این‌باره تأکید کردید و صدایتان را پایین و بالا بردید که گمان کردیم که دجال- ظهور کرده و- در میان درختان خرماست». پیامبر فرمود: «بیش‌ترین ترس و نگرانی‌ام برای شما، از بابت فتنه‌هایی غیر از فتنه‌ی دجال است»؛ اشاره‌ی رسول‌الله به این بود که من بیش از آن‌که برای شما از بابت دجال نگران باشم، از این می‌ترسم که به شرک اصغر، یعنی به ریا مبتلا شوید؛ چنان‌که فرموده است: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ»؛ یعنی: «بیش‌ترین چیزی که از بابتِ آن برای شما می‌ترسم، شرک اصغر است». پرسیدند: ای رسول‌خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «ریا».([[487]](#footnote-487)) ریا به معنای خودنمایی‌ست؛ بدین‌سان که انسان هنگامِ عبادتِ پروردگارش چنین وانمود کند که عبادتش را به‌نیکی انجام می‌دهد تا مردم او را ببینند و بگویند: عجب آدمِ عبادت‌گزاری‌ست! چه خوب عبادت می‌کند! لذا هدفش از عبادت، این است که مردم از او تعریف کنند و عبادت را وسیله‌ای برای نزدیک شدن به مردم قرار می‌دهد؛ می‌دانید که اگر بخواهد مردم را عبادت کند تا به آن‌ها نزدیک شود، مرتکب شرک اکبر شده است؛ ولی هدفِ آدم ریاکار، این است که عبادتِ الله متعال را وسیله‌ای قرار دهد که مردم او را بستایند و بگویند: فلانی عابد و پارساست؛ یا بگویند: فلانی، زیاد روزه می‌گیرد! یا زیاد صدقه می‌دهد و آدمِ سخاوتمند و بخشنده‌ای‌ست! بدین‌سان عملی که انجام می‌دهد، خالص برای الله نیست و در پیِ این است که مردم از او تعریف کنند؛ از این‌رو خودنمایی می‌کند. ریا و خودنمایی در صورتی که اندک باشد، شرک اصغر است و چنان‌چه مستمر و فراوان باشد، شرک اکبر به‌شمار می‌آید. هرکه از روی ریا و خودنمایی نماز بخواند یا از روی ریا و خودنمایی روزه بگیرد یا خوش‌رفتاری‌اش با مردم از روی ریا و خودنمایی باشد، اعمالش تباه و باطل است. ریا و خودنمایی، یکی از ویژگی‌های منافقان می‌باشد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمۡ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [النساء : ١٤٢]

منافقان (به پندار خود) الله را می­فریبند؛ و الله، کیفر نیرنگشان را به خودشان باز می‏گرداند. و هنگامی که به نماز می­ایستند، از روی تنبلی (به نماز) می­ایستند و در برابر مردم ریا و خودنمایی می­کنند و الله را جز اندکی یاد نمی­کنند.

آدم ریاکار باید بداند که الله متعال دیر یا زود، رسوایش می‌گرداند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ الله بِهِ، وَمَنْ يُرائِي يُرائي اللهُ بِهِ»؛([[488]](#footnote-488)) یعنی: «هرکس (با بازگو کردن کارهای نیکش) به دنبال شهرت باشد، الله، دستش را رو می‌کند؛ و هرکس ریاکاری یا خودنمایی کند، الله، ریاکاری‌اش را آشکار می‌سازد».

در ادامه‌ی حدیث نواس آمده است که رسول‌الله فرمود: «اگر دجال در زمان من ظهور کند، تک و تنها در برابر او می‌ایستم و گمراهی و ضلالت او را برملا می‌سازم و اگر زمانی ظهور کند که من در میان شما نیستم، هرکس، خود مدافعِ خویش خواهد بود و الله به جای من، از هر مسلمانی دفاع خواهد کرد». بدین‌سان از الله خواست که مومنان را یاری نماید و آنان را از فتنه‌های دجال محافظت بفرماید؛ زیرا دجال، بزرگ‌ترین فتنه از زمان آفرینش آدم تا برپایی قیامت است.

سپس رسول‌الله فرمود: «دجال، جوانی‌ست پیچیده‌موی که یکی از چشمانش کور و برآمده می‌باشد» و الله او را به‌عنوان فتنه و آزمونی به سوی انسان‌ها می‌فرستد؛ او، ادعای ربوبیت می‌کند و الله متعال برای آزمایش انسان‌ها، توانایی‌هایی به او می‌بخشد؛ چنان‌که «دجال نزد قومی می‌رود و آنان را به سوی خود فرا می‌خواند؛ و آن‌ها نیز دعوتش را می‌پذیرند؛ آن‌گاه دجال به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به فرمانش از آسمان، باران می‌بارد. و دستور می‌دهد که زمین بروید، و فرمانش تحقق می‌یابد. بدین‌ترتیب حیوانات این قوم، در حالی از چراگاه بازمی‌گردند که پُشت و پاهایشان بزرگ‌تر و فربه‌تر از هر زمانی‌ست و پستان‌هایشان بیش از گذشته، پُرشیر است. سپس نزد گروهی دیگر می‌آید و آنان را- به‌سوی خود و ادعای دروغینش فرامی‌خوانَد؛ ولی آنان سخنش را نمی‌پذیرند. او از نزدشان می‌رود و آنان به خشک‌سالی گرفتار می‌شوند و همه‌ی اموالشان را از دست می‌دهند». گروه نخست که دعوت دجال را قبول می‌کنند، درحقیقت، زیان‌کارند و گروه دوم، به‌رغم این‌که دارایی‌های خود را از دست می‌دهند و گرفتار خشک‌سالی می‌شوند، رستگارند و نزد الله متعال اجر و ثواب می‌یابند. سپس «دجال بر ویرانه‌ای عبور می‌کند و به آن می‌گوید: گنج‌هایت را بیرون بریز و گنج‌های آن ویرانه همانند زنبورهای نَر- که ملکه را دنبال می‌کنند- به دنبال او می‌روند».

رسول‌الله فرمود: «دجال چهل روز در زمین می‌ماند؛ روز اول، برابر با یک سال است و روز دوم با یک ماه، و روز سوم، با یک هفته برابری می‌کند و سایر روزهایش، همانند روزهای عادی‌ست»؛ یعنی سی و هفت از روزهایی که دجال در زمین است، همانند روزهای عادی‌ست؛ اما الله این پرسش را در اذهان صحابه# انداخت تا از پیامبر بپرسند: «ای رسول‌خدا! آیا در روزی که مانند یک سال است، باید فقط یک وعده نماز بخوانیم؟ فرمود: «خیر؛ بلکه وقت هر نمازی را با اندازه‌گیری فاصله‌ی میان نمازها در روزهای عادی بسنجید».([[489]](#footnote-489)) لذا اگر گفته شود: آن، چه روزی‌ست که انسان در آن نمازِ یک سال را می‌خوانَد؟ در پاسخ می‌گوییم: آن روز، نخستین روز‌ِ ظهور دجال است که با یک سال برابری می‌کند.

و نیز از این حدیث چنین برداشت می‌شود که آن روز، همان روزی‌ست که زکات مال در یک روز واجب می‌شود و همین‌طور باید یک‌دوازدهم آن روز را که برابر یا یک ماه است، روزه گرفت؛ زیرا نخستینِ روز ظهور دجال، مساوی با یک سال می‌باشد.

وقتی صحابه این حدیث را از پیامبر شنیدند، این پرسش را مطرح نکردند که چگونه خورشید در نخستین روزِ ظهور دجال که برابر یا یک سال است، ثابت می‌ماند؛ حال آن‌که گردش شب و روز، بیست و چهار ساعت است؟ آن‌ها، چنین پرسشی مطرح نکردند؛ زیرا الله بر هرکاری تواناست. صحابه معمولاً درباره‌ی مسایل تکوینی یا مسایل مربوط به هستی، سؤال نمی‌کردند؛ زیرا به قدرت الله ایمان داشتند؛ بلکه همواره جویای مسایلی بودند که برای آن‌ها اهمیت داشت. لذا در این مورد از رسول‌الله سؤال کردند که آیا در این یک روز که با یک سال برابر است، باید یک نوبت نماز بخوانیم؟ رسول‌الله فرمود: «لا، اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ»؛ یعنی: «خیر؛ فاصله‌ی بین هر دو نماز در روزهای عادی را بسنجید و بر همین اساس نماز بخوانید». به عنوان مثال: پس از طلوع صبح، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید؛ اگرچه خورشید، هنوز در کرانه‌ی شرقی باشد. درباره‌ی روزه و زکات نیز به همین منوال عمل می‌کنیم. از این‌رو گاه به عنوان معما، این پرسش مطرح می‌شود که: «آن کیست که فقط با گذشتِ یک روز، سررسید پرداخت زکات اوست؟»

در رابطه با روز دوم که با یک ماه برابری می‌کند، نمازهای یک ماه را می‌سنجیم و روز سوم، نمازهای یک هفته را. الله متعال، این سؤال را در دلِ صحابه انداخت؛ و این، از کمالِ دین اسلام می‌باشد که به چنین مسایلی نیز پاسخ گفته است؛ زیرا وضعیت قطب شمال و جنوب، همین‌گونه است؛ یعنی شش ماه از سال، روز و شش ماه، شب می‌باشد و اگر این حدیث وجود نداشت، مسلمانی که در چنین موقعیتی قرار می‌گیرد، با مشکل روبه‌رو می‌شد. لذا با وجود این حدیث، سنجش اوقات نماز برای مناطقی که شش ماه، شب است و شش ماه روز، کار مشکلی نیست.

سپس صحابه# پرسیدند: ای رسول‌خدا! حرکتش در زمین با چه سرعتی‌ست؟ فرمود: «مانند باران است که باد آن را دنبال کند»؛ یعنی حرکتش، حرکتی عادی یا مانند حرکت چارپایان نیست؛ بلکه به سرعت باد حرکت می‌کند. الله کیفیت حرکتش را بهتر می‌داند؛ معلوم نیست که آیا وسایل و امکاناتی چون هواپیما در اختیار دارد یا خیر؟ در هر حال پیامبر خبر داده است که حرکتش، همانند حرکت باد می‌باشد.

دجال، یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد؛ از این‌رو مولف/ حدیث خروج دجال را در باب نشانه‌های قیامت آورده است؛ پیش‌تر بیان شد که دجال، دروغ‌گو و خیانت‌کار است و از راهی در میان شام و عراق، یعنی از ایران خروج می‌کند و هفتاد هزار از یهود اصفهان به دنبالش به راه افتاده، از او پیروی می‌کنند! گویا این‌ها در اصفهان گرد هم می‌آیند تا با دجال، بیعت نمایند؛ زیرا یهودیان، دروغ‌گو و خیانت‌کارند.

در این حدیث آمده است که یکی از فتنه‌های دجال، این است که جوانی مسلمان و تنومند را به‌قتل می‌رساند؛ آن‌گونه که در حدیثی دیگر آمده است: آن جوان به دجال می‌گوید: تو همان دجالی که پیامبر خبرت را به ما داده است؛ از این‌رو دجال آن جوان را با شمشیر می زند و دو نیمه‌اش می‌کند و هر نیمه‌ای را از نیمه‌ی دیگر، جدا کرده، اندکی دورتر می‌اندازد؛ سپس او را صدا می‌زند و دو نیمه‌اش به هم می‌رسد و آن جوان، زنده می‌شود؛ گویی پیش‌تر هیچ آسیبی ندیده است؛ اما آن جوان باز به دجال می‌گوید: گواهی می‌دهم که تو دجال هستی و اینک به کذبت بیش‌تر پی بردم. دجال او را برای دومین بار می‌کُشد و سپس او را صدا می‌زند؛ آن جوان مسلمان، خندان و با چهره‌ای درخشان به سوی دجال می‌آید و دوباره بر دروغ‌گو بودن دجال گواهی می‌دهد و چون دجال می‌خواهد او را برای سومین بار دو تکه کند، عاجز می‌ماند و نمی‌تواند او را بکُشد؛ «در این میان که دجال چنین رفتاری دارد، الله متعال، عیسی بن مریم را می‌فرستد و او بر روی مناره‌ی بیضاء در شرق دمشق در میان دو لباس رنگ‌شده و در حالی که پاهایش بر روی بال‌های دو فرشته است، فرود می‌آید»؛ همان‌گونه که می‌دانید، فرشتگان، دارای بال هستند و عیسی اینک زنده است و در آسمان‌هاست و پیش از قیامت فرود می‌آید تا دجال را بکُشد؛ زمانی که فرود می‌آید، با آبی پاک غسل کرده است؛ از این‌رو «آن‌گاه که سَرَش را پایین می‌گیرد، قطره‌های آب از آن می‌چکد و چون سَرَش را بالا می‌گیرد، قطره‌های نقره‌ای و مرواریدگونِ آب از آن می‌غلتد»؛ شاید هم این‌ها قطره‌های عرق است. والله اعلم. رسول‌الله افزود: «بوی انفاس عیسی به هر کافری برسد، می‌میرد و بُردِ انفاسش تا آن‌جاست که می‌بیند». این، یکی از نشانه‌ها و عجایب قدرت پروردگار است و بدین معناست که بسیاری از کافران، به دست عیسی کُشته می‌شوند؛ زیرا این نفَس پاک در هوا جریان می‌یابد و به هر کافری که می‌رسد، او را از پا درمی‌آورد. عیسی در مناره‌ی بیضاء در شرق دمشق فرود می‌آید و به تعقیب دجال می‌رود و در "بابِ لُدّ"- که در فلسطین است و یهودیان آن را بازسازی کرده‌اند- به دجال می‌رسد و او را می‌کُشد و بدین‌ترتیب فتنه‌ی دجال پایان می‌یابد و عیسی در زمین می‌مانَد.

«سپس عیسی نزد قومی می‌آید که الله، آنان را از فتنه‌ی دجال محافظت کرده است و بر چهره‌هایشان دست می‌کشد و با آنان درباره‌ی جایگاه رفیعشان در بهشت سخن می‌گوید. در این میان، الله متعال به عیسی وحی می‌کند که من بندگانی پدید آورده‌ام که هیچ‌کس را یارای جنگیدن با آن‌ها نیست»؛ این‌ها بندگان عبادت‌گزار پروردگار نیستند؛ بلکه از آن جهت از آنان به بندگان خویش یاد فرمود که آفریدگان اویند و از لحاظ تقدیری، بنده‌ی او به‌شمار می‌آیند، نه از لحاظ دینی و ایمانی؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدٗا ٩٣﴾ [مريم: ٩٣]

همه‌ی موجودات آسمان‌ها و زمین **بنده‌وار** نزد پروردگار رحمان می‌آیند.

الله متعال به عیسی دستور می‌دهد که بندگان او را در "کوه طور" پناه دهد. رسول‌الله افزود: «آن‌گاه الله، یأجوج و مأجوج را می‌فرستد و آنان از همه‌ی ارتفاعات سرازیر می‌شوند»؛ زیرا شمارشان به‌قدری زیاد است که سطح زمین گنجایش آن‌ها را ندارد و ناگزیرند از بلند‌ی‎ها و ارتفاعات بالا بروند و سپس خود را به مناطق هموار برسانند؛ این‌ها از جنس جن یا موجود دیگری نیستند؛ بلکه آدمی‌زاد و از جنس انسان‌ها هستند؛ زیرا پیامبر فرمود: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ مِن ذُريتک بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ»؛ یعنی: «الله متعال روز قیامت به آدم() می‌فرماید: ای آدم! آدم، در پاسخ می‌گوید: آماده و گوش به فرمان تو هستم. الله می‌فرماید: دوزخیان را جدا کن. می‌پرسد: تعداد دوزخیان، چه‌قدر است؟ می‌فرماید: نهصد و نود و نه نفر از هر هزار نفر». این موضوع، برای صحابه سنگین و دشوار بود؛ لذا پرسیدند: ای رسول‌خدا! آن یک نفر از میان ما، کیست؟ فرمود: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلا وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا»؛ یعنی: «خوش‌حال باشید که یک نفر از شما و هزار نفر از یأجوج و مأجوج به دوزخ می‌روند». و سپس افزود: «إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ، شطرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ یعنی: «من، امیدوارم که شما یک‌چهارم بهشتیان باشید، بلکه امیدوارم که یک‌سوم بهشتیان، یا نصف اهل بهشت باشید». لذا صحابه از شادی، تکبیر گفتند.([[490]](#footnote-490)) خلاصه این‌که یأجوج و مأجوج از جنس انسان‌ها هستند و شکل و قیافه‌ی آنان، مانند شکل و قیافه‌ی سایر انسان‌هاست؛ آن‌چه در برخی از آثار آمده است که گوش‌هایشان به‌گونه‌ای‌ست که هر یک از آن‌ها، یکی از گوش‌هایش را بستر خویش می‌سازد و دیگری را روی خود می‌اندازد، هیچ اصل و پایه‌ای ندارد؛ بلکه همانند همه‌ی انسان‌ها هستند؛ البته جمعیشان بسیار زیاد است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ٩٦﴾ [الانبياء: ٩٦]

... تا آن‌که راهِ یأجوج و مأجوج باز شود و آنان از همه‌ی ارتفاعات سرازیر شوند.

آری؛ آنان از ارتفاعات و بلندی‌ها زمین سرازیر می‌شنود؛ زیرا آن‌قدر زیادند که زمین‌های هموار، گنجایشِ آنان را ندارد. رسول‌الله فرمود: «الله متعال به عیسی وحی می‌کند که من کسانی پدید آورده‌ام که هیچ‌کس را یارای جنگیدن با آن‌ها نیست؛ پس بندگانم را در "کوه طور" پناه ده». کوه طور، کوه معروفی‌ست؛ عیسی و همراهانش به کوه طور پناه می‌برند و همان‌جا محاصره می‌شوند و آن‌قدر گرسنه می‌گردند و در تنگنا قرار می‌گیرند که حاضرند برای یک سرِ گاو، پول فراوانی بدهند. «آن‌گاه پیامبر خدا، عیسی و یارانش# به الله متعال عرض حال و نیاز می‌کنند و الله متعال بر گردن‌های یأجوج و مأجوج، کِرم‌هایی مسلط می‌گرداند‌ که همه‌ی آن‌ها به یک‌باره می‌میرند»؛ تعداد آن همه مرده را فقط الله می‌داند؛ همگی در یک شب می‌میرند؛ «سپس پیامبر خدا، عیسی و یارانش#- از کوه طور- پایین می‌آیند و در زمین یک وجب هم نمی‌یابند که از بوی گَند و تعفن یأجوج و مأجوج، پُر نشده باشد؛ پس عیسی و یارانش# به الله متعال عرضِ حال و نیاز می‌کنند و الله متعال، پرندگانی را که مانند گردنِ شتر هستند، می‌فرستد و این پرندگان، اجساد آن‌ها را برمی‌دارند و اجسادشان را در دریا می‌اندازند». تعداد این پرندگان را هم فقط الله می‌داند؛ زیرا همه چیز به دست پروردگار متعال است و هموست که هرچه بخواهد، به‌انجام می‌رساند؛ پس جای تعجب نیست که این‌همه پرنده از کجا می‌آیند؛ زیرا الله هر اراده‌ای که بکند و هرچه بخواهد، فقط کافی‌ست که فرمان پیدایش آن را صادر بفرماید. «سپس الله بارانی می‌فرستد که هیچ خانه‌ی خشتی و هیچ خیمه‌ای از آن محفوظ نمی‌ماند؛ بلکه این باران، تمام زمین را می‌شوید و آن را مانند آینه،- صاف و هموار- می‌گرداند» و بدین‌سان زمین، پاک می‌گردد؛ «سپس الله متعال به زمین دستور می‌دهد که گیاهان و ثمرات خود را برویاند و برکتش را باز گرداند. در آن روز، خیر و برکت به‌قدری فراوان می‌شود که یک انار برای یک گروهِ چند نفری، کافی‌ست و می‌توانند در سایه‌ی آن قرار بگیرند و در شیر شتر- نیز آن‌قدر- برکت می‌افتد که شیر یک شتر، برای جمع زیادی از مردم کافی‌ست و شیر یک گاو، قبیله‌ای از مردم و شیرِ یک گوسفند، یک طایفه را کفایت می‌کند». زیاد شدن خیر و برکت، خود از نشانه‌های عظمت و قدرت الله می‌باشد:

﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ٥ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا ٦﴾ [الشرح: ٥، ٦]

پس بی‌گمان در کنار دشواری، آسانی‌ست. بی‌شک در کنار دشواری، آسانی‌ست.

آن‌ها پیش‌تر در کوه طور، در محاصره و تنگنا بودند و چیزی برای خوردن نداشتند؛ اما به امر پروردگار، زمین، سرسبز و خرم می‌گردد و در محصولاتش خیر و برکت می‌افتد.

\*\*\*

1818- وعن رِبعِيِّ بنِ حِرَاشٍ قالَ: انْطَلَقْتُ مَعَ أبي مَسْعُودٍ الأنْصاريِّ إلى حُذَيفَةَ بْنِ الْيَمَانِ فقالَ لَهُ أبو مسعودٍ: حَدِّثْنِي ما سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللهِ فِي الدَّجَّالِ، قالَ: «إنَّ الدَّجَّالَ يَخْرُجُ، وإنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَاراً، فَأَمَّا الَّذِي يَرَاهُ النَّاسُ مَاءً فَنَارٌ تُحْرِقُ، وأمَّا الَّذِي يَرَاهُ النَّاسُ نَاراً فَمَاءٌ بَارِدٌ عَذْبٌ. فَمَنْ أدْرَكَهُ مِنْكُمْ، فَلْيَقَعْ فِي الَّذي يَراهُ نَاراً، فَإنَّهُ مَاءٌ عَذْبٌ طَيِّبٌ». فقال أبو مسعودٍ: وَأنَا قَدْ سَمِعْتُهُ. [متفق علیه]([[491]](#footnote-491))

**ترجمه:** ربعی بن حِراش می‌گوید: با ابومسعود انصاری نزد حذیفه بن یَمان# رفتم؛ ابومسعود به او گفت: حدیثی را که از رسول‌الله درباره‌ی دجال شنیدی، برایم بازگو کن. حذیفه گفت: رسول‌الله فرمود: «دجال خروج می کند و با خود آب و آتش دارد؛ آن‌چه که مردم آن را آب می‌بینند، در حقیقت، آتشی سوزان است و آن‌چه که آن‌را آتش می‌بینند، آبی خنک و گواراست؛ پس هرکه از شما دجال را دریافت، خود را در همان چیزی بیندازد که آن را آتش می‌بیند؛ زیرا آن آتش، در حقیقت، آبی خنک و گواراست». ابومسعود گفت: من نیز این حدیث را- از پیامبر- شنیده‌ام.

1819- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص$ قالَ: قال رسولُ الله: «يَخْرُجُ الدَّجَّالُ في أُمَّتِي فَيَمْكُثُ أرْبَعِينَ، لا أدْرِي أرْبَعِينَ يَوماً أو أرْبَعِينَ شَهْراً، أو أرْبَعِينَ عَاماً، فَيَبْعَثُ اللهُ تَعالَى عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيَطْلُبُهُ فَيُهْلِكُهُ، ثُمَّ يَمْكُثُ النَّاسُ سَبْعَ سِنِينَ لَيسَ بَينَ اثْنَينِ عَدَاوةٌ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللهُ ريحاً بَارِدَةً مِنْ قِبَلِ الشَّامِ، فَلا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الأَرْضِ أَحَدٌ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيرٍ أو إيمَانٍ إلاَّ قَبَضَتْهُ، حَتَّى لو أنَّ أَحَدَكُمْ دَخَلَ فِي كَبِدِ جَبَلٍ، لَدَخَلَتْهُ عَلَيهِ حَتَّى تَقْبِضَهُ، فَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ في خِفَّةِ الطَّيْرِ، وأحْلامِ السِّبَاعِ، لا يَعْرِفُونَ مَعْرُوفاً، ولا يُنْكِرُونَ مُنْكَراً، فَيَتَمَثَّلُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ، فيَقُولُ: ألا تَسْتَجِيبُونَ؟ فَيَقُولُونَ: فَمَا تأمُرُنَا؟ فَيَأمُرُهُمْ بِعِبَادَةِ الأوْثَانِ، وَهُمْ في ذلِكَ دَارٌّ رِزْقُهُمْ، حَسَنٌ عَيشُهُمْ، ثُمَّ يُنْفَخُ في الصُّورِ، فَلا يَسْمَعُهُ أحَدٌ إلا أصْغَى لِيتاً وَرَفَعَ لِيتاً، وَأوَّلُ مَنْ يَسْمَعُهُ رَجُلٌ يَلُوطُ حَوْضَ إبِلِهِ فَيُصْعَقُ ويُصْعَقُ النَّاسُ حَوْلَهُ، ثُمَّ يُرْسِلُ اللهُ- أو قالَ: يُنْزِلُ اللهُ- مَطَراً كَأَنَّهُ الطَّلُّ أو الظِّلُّ، فَتَنْبُتُ مِنهُ أجْسَادُ النَّاسِ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ، ثُمَّ يُقالُ: يا أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمَّ إلَى رَبِّكُمْ، وَقِفُوهُمْ إنَّهُمْ مَسْئُولُونَ، ثُمَّ يُقَالُ: أخْرِجُوا بَعْثَ النَّارِ فَيُقَالُ: مِنْ كَمْ؟ فَيُقَالُ: مِنْ كُلِّ ألْفٍ تِسْعَمِئَةٍ وَتِسْعَةً وتِسْعِينَ؛ فَذَلِكَ يَومٌ يَجْعَلُ الوِلْدَانَ شِيباً، وَذَلِكَ يَومَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ». [روایت مسلم]([[492]](#footnote-492))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دجال در میان امت من خروج می‌کند و یک چله می‌ماند- نمی‌دانم چهل روز، یا چهل ماه یا چهل سال-؛ پس از چندی الله متعال، عیسی بن مریم را می‌فرستد و او به تعقیب دجال می‌رود و او را می‌کُشد. سپس مردم هفتاد سال را در حالی سپری می‌کنند که حتی در میان دو نفر نیز دشمنی و کینه‌ای نیست. آن‌گاه الله باد سردی از سوی شام می‌فرستد و هرکه بر روی زمین در دلش ذره‌ای خیر یا ایمان باشد، جانش را می‌گیرد؛ حتی اگر کسی به دلِ کوهی برود، آن باد به آن‌جا رفته، جانش را قبض می‌کند. از آن پس فقط مردم بدکار و شروری باقی می‌مانند که- در هوس‌رانی و شتافتن به سوی گناه و معصیت- به سبکیِ پرندگان هستند و- در دشمنی و قتل و خون‌ریزی- همانند درندگان؛ هیچ کار نیکی را نمی‌شناسند و به آن عمل نمی‌کنند و هیچ گناهی را بد نمی‌دانند و همواره مرتکب بدی و گناه می‌شوند. شیطان خود را برابرشان آشکار می‌سازد و می‌گوید: آیا فرمان مرا نمی‌پذیرید؟ می‌گویند: ما را به چیزی فرمان می‌دهی؟ و او، آنان را به پرستش بت‌ها دستور می‌دهد؛ در حالی که آنان زندگی مرفهی دارند و روزگارشان در آسایش می‌گذرد. سپس در "صور" دمیده می‌شود و هرکه آن را می‌شنود، یک طرفِ گردنش را خَم و طرف دیگر را بلند می‌کند- و از ترس و هراس، گردنش را برمی‌گرداند و در همان حال، می‌میرد-. نخستین کسی که صدای صور را می‌شنود، مردی‌ست که آبشخور شترش را تعمیر می‌کند، پس بی‌هوش می‌شود و اطرافیانش- و همه‌ی مردم- از هوش می‌روند و می‌میرند. سپس الله متعال بارانی فرو می‌فرستد که مانند شب‌نم- یا مانندِ سایه- است([[493]](#footnote-493)) که به سببش بدن‌های مردم، از زمین می‌رویند؛ و دوباره در صور دمیده می‌شود و ناگهان همگی در حالی که نظاره‌گرند، به‌پا می‌خیزند. سپس فرمان می‌رسد: ای مردم! همگی به سوی پروردگارتان بیایید و مردم را نگه دارید که به‌طور قطع بازخواست می‌گردند. آن‌گاه گفته می‌شود: دوزخیان را جدا کنید. می‌پرسند: تعداد دوزخیان، چه‌قدر است؟ می‌فرماید: نهصد و نود و نه نفر از هر هزار نفر. این، همان روزی‌ست که کودکان را پیر می‌گرداند و همان روزی‌ست که حجاب از ساق برداشته می‌شود».

1820- وعن أنسٍ قالَ: قال رسول الله: «لَيسَ مِنْ بَلَدٍ إلاَّ سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ إلاَّ مَكَّةَ وَالمَدِينَةَ؛ وَلَيْسَ نَقْبٌ مِنْ أنْقَابِهِمَا إلاَّ عَلَيْهِ المَلاَئِكَةُ صَافِّينَ تَحْرُسُهُمَا، فَيَنْزِلُ بالسَّبَخَةِ، فَتَرْجُفُ المَدِينَةُ ثَلاَثَ رَجَفَاتٍ، يُخْرِجُ اللهُ مِنْهَا كُلَّ كافِرٍ وَمُنَافِقٍ». [روایت مسلم]([[494]](#footnote-494))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دجال وارد همه‌ی شهرها می‌شود، مگر مکه و مدینه؛ فرشتگان بر همه‌ی راه‌های ورودی مکه و مدینه صف بسته‌اند و از آن‌ها حراست می‌کنند. دجال در- شن‌زاری در نزدیکیِ مدینه به نامِ- "سَبخه" اردو می‌زند و مدینه سه بار می‌لرزد و الله متعال، هر کافر و منافقی را از آن بیرون می‌راند».

1821- وعنه أنَّ رسُولَ الله قالَ: «يَتْبَعُ الدَّجَّالَ مِنْ يَهُودِ أَصْبَهَانَ سَبْعُونَ ألْفاً عَلَيْهِم الطَّيَالِسَةُ». [روایت مسلم]([[495]](#footnote-495))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هفتادهزار نفر از یهودیان اصفهان که طَیْلَسان([[496]](#footnote-496)) بر تن دارند، از دجال پیروی می‌کنند».

1822- عن أمِّ شريكٍ& أنَّها سَمِعَتِ النَّبِيَّ يَقُولُ: «لَيَنْفِرَنَّ النَّاسُ مِنَ الدَّجَّالِ فِي الجِبَالِ». [روایت مسلم]([[497]](#footnote-497))

**ترجمه:** از ام‌شریک& روایت است که از پیامبر شنید که می‌فرمود: «به‌طور قطع مردم از ترس دجال به کوه‌ها می‌گریزند».

1823- وعن عمرانَ بن حُصينٍ$ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إلى قِيَامِ السَّاعَةِ أَمْرٌ أكْبَرُ مِنَ الدَّجَّالِ». [روایت مسلم]([[498]](#footnote-498))

**ترجمه:** عمران بن حُصین$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «در فاصله‌ی آفرینش آدم تا برپا شدن قیامت، هیچ روی‌دادی بزرگ‌تر از فتنه‌ی دجال نیست».

1824- وعن أبي سعيدٍ الخدري عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «يَخْرُجُ الدَّجَّالُ فَيَتَوجَّهُ قِبَلَهُ رَجُلٌ مِنَ المُؤمِنِينَ فَيَتَلَقَّاهُ المَسَالِحُ: مَسَالِحُ الدَّجَّال، فَيقُولُونَ لَهُ: إلى أيْنَ تَعْمِدُ؟ فَيَقُولُ: أعْمِدُ إلى هذَا الَّذِي خَرَجَ؛ فَيَقُولُونَ لَهُ: أوَمَا تُؤْمِنُ بِرَبِّنَا؟ فَيقُولُ: مَا بِرَبِّنَا خَفَاءٌ! فَيَقُولُونَ: اقْتُلُوهُ. فَيقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: ألَيْسَ قَدْ نَهَاكُمْ رَبُّكُمْ أنْ تَقْتُلُوا أحَداً دُونَهُ، فَيَنْطَلِقُونَ بِهِ إلى الدَّجَّالِ، فَإذَا رَآهُ المُؤْمِنُ قالَ: يا أيُّهَا النَّاسُ، إنَّ هذَا الدَّجَّال الَّذي ذَكَرَ رَسُولُ الله؛ فَيَأمُرُ الدَّجَّالُ بِهِ فَيُشَبَّحُ؛ فَيَقُولُ: خُذُوهُ وَشُجُّوهُ. فَيُوسَعُ ظَهْرُهُ وَبَطْنُهُ ضَرْباً، فَيقُولُ: أَوَ مَا تُؤْمِنُ بِي؟ فَيَقُولُ: أَنْتَ المَسِيحُ الكَذَّابُ! فَيُؤْمَرُ بِهِ، فَيُؤْشَرُ بِالمنْشَارِ مِنْ مَفْرِقِهِ حَتَّى يُفَرِّقَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ. ثُمَّ يَمْشِي الدَّجَّالُ بَيْنَ القِطْعَتَيْنِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: قُمْ، فَيَسْتَوِي قَائِماً. ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: أَتُؤْمِنُ بِي؟ فَيَقُولُ: ما ازْدَدْتُ فِيكَ إلاَّ بَصِيرَةً. ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إنَّهُ لا يَفْعَلُ بَعْدِي بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ؛ فَيَأخُذُهُ الدَّجَّالُ لِيَذْبَحَهُ، فَيَجْعَلُ اللهُ مَا بَيْنَ رَقَبَتِهِ إلَى تَرْقُوَتِهِ نُحَاساً، فَلا يَسْتَطِيعُ إلَيهِ سَبيلاً، فَيَأخُذُهُ بِيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ فَيَقْذِفُ بِهِ، فَيَحْسَبُ النَّاسُ أَنَّهُ قَذَفَهُ إلَى النَّارِ، وَإنَّمَا أُلْقِيَ فِي الجَنَّةِ». فَقَالَ رَسُول الله: «هذا أعْظَمُ النَّاسِ شَهَادَةً عِندَ رَبِّ العَالَمِينَ». [روایت مسلم؛ بخاری نیز بخشی از این حدیث را روایت کرده است.]([[499]](#footnote-499))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «دجال خروج می‌کند و مردی از مومنان به سوی او می‌رود؛ طلیعه‌داران لشکر دجال او را می‌بینند و به او می‌گویند: کجا می‌روی؟ می‌گوید: نزد همان کسی می‌روم که خروج کرده است. به او می‌گویند: آیا به پروردگارمان ایمان نمی‌آوری؟ پاسخ می‌دهد: صفات پروردگارمان، معلوم است. تصمیم می‌گیرند او را بکُشند؛ اما به یک‌دیگر می‌گویند: مگر پروردگارتان (دجال) شما را منع نکرد که کسی را بی‌خبر و بدون اجازه‌ی او نکُشید؟ لذا آن مرد مومن را نزد دجال می‌برند و او همین‌که دجال را می‌بیند، می‌گوید: ای مردم! این همان دجال است که رسول‌الله خبرش را داد. به دستور دجال، او را می‌خوابانند؛ دجال می‌گوید: او را بگیرید و سر و صورتش را بزنید. ضربه‌های محکمی بر پُشت و شکمش می‌زنند. دجال به او می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ و او پاسخ می‌دهد: تو مسیح دجال هستی. به دستور دجال، او را از فرقِ سَر تا میان دو پایش اره و دو نیم می‌کنند؛ سپس دجال در میان دو نیمه‌ی بدن این مومن راه می‌رود و به او می‌گوید: برخیز. آن مومن برمی‌خیزد و راست می‌ایستد. دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ و او پاسخ می‌دهد: بر شناخت و آگاهی من نسبت به خباثت و دروغ‌گویی‌ات افزوده شد؛ سپس- به مردم- می‌گوید: ای مردم! او نمی‌تواند پس از من، با هیچ‌یک از مردم چنین کاری بکند. دجال او را می‌گیرد تا سرش را از تن جدا کند؛ اما الله متعال فاصله‌ی میان گردن و شانه‌ی او را از جنس مِس می‌گرداند و دجال نمی‌تواند گردنش را بزند؛ لذا دست و پای او را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند؛ مردم تصور می‌کنند که او را در آتش انداخته است؛ در حالی که او به درون بهشت افتاده است». رسول‌الله افزود: «این بزرگ‌ترین شهادت در نزد پروردگار جهانیان است».([[500]](#footnote-500))

1825- وعن المغيرة بن شعبةَ قالَ: ما سألَ أَحَدٌ رسولَ الله عَن الدَّجَّالِ أَكْثَرَ مِمَّا سَألْتُهُ؛ وإنَّهُ قَالَ لِي: «مَا يَضُرُّكَ». قُلْتُ: إنَّهُمْ يَقُولُونَ: إنَّ مَعَهُ جَبَلَ خُبْزٍ وَنَهَرَ مَاءٍ. قالَ: «هُوَ أهْوَنُ عَلَى اللهِ مِنْ ذَلكَ». [متفق علیه]([[501]](#footnote-501))

**ترجمه:** مغیره بن شعبه می‌گوید: هیچ‌کس به‌اندازه‌ی من از رسول‌الله درباره‌ی دجال نپرسید. پیامبر به من فرمود: «به تو ضرری نمی‌رساند». عرض کردم: می‌گویند: کوهی نان و رودی آب با اوست؟ فرمود: «او نزد الله متعال خوارتر و زبون‌تر است (از آن‌که با کارهای خود یا با چیزهایی که در دست دارد، مومنان را گمراه نماید)».

1826- وعن أنسٍ قالَ: قال رسول الله: «مَا مِنْ نَبِيٍّ إلاَّ وَقَدْ أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الأَعْوَرَ الكَذَّابَ، ألا إنَّهُ أعْوَرُ، وإنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ك ف ر». [متفق علیه]([[502]](#footnote-502))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر پیامبری به امت خود درباره‌ی یک‌چشمِ بسیار دروغ‌گو هشدار داده است؛ هان! دجال، کور و یک‌چشم می‌باشد؛ در صورتی که پروردگارتان، کور نیست. در میان دو چشم دجال نوشته شده است: "ک، ف، ر"».

1827- وَعَن أبي هريرةَ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «ألا أُحدِّثُكمْ حديثاً عن الدّجالِ ما حدَّثَ بِهِ نبيٌّ قَومَهُ؟ إنَّهُ أعورُ، وَإنَّهُ يجيءُ مَعَهُ بِمِثالِ الجنَّةِ والنَّارِ، فالّتِي يَقُولُ إنَّها الجَنَّةُ هي النَّار». [متفق علیه]([[503]](#footnote-503))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آیا به شما سخنی درباره‌ی دجال بگویم که هیچ‌یک از پیامبران به قوم خود نداده است؟ دجال، کور و یک‌چشم است و چیزی مانند بهشت و دوزخ با خود می‌آورَد؛ آن‌چه که او آن را بهشت می‌نامد، در حقیقت، دوزخ است».

1828- وعن ابن عمرَ$ أنَّ رسولَ الله ذَكَرَ الدَّجَّالَ بَيْنَ ظَهْرَانَي النَّاسِ، فَقَالَ: «إنَّ اللهَ لَيْسَ بِأعْوَرَ، ألا إنَّ المَسِيحَ الدَّجَّالَ أَعْوَرُ العَيْنِ اليُمْنَى، كَأنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ». [متفق علیه]([[504]](#footnote-504))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله در میان مردم سخن از دجال به میان آورد و فرمود: «همان الله متعال، کور نیست؛ آگاه باشید که مسیح دجال، یک‌چشم است و چشم راستش، کور و مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد».

**شرح**

احادیثی که مولف/ درباره‌ی دجال آورده، به‌قدری اهمیت دارند که باید همواره آن‌ها را مطالعه کنیم؛ زیرا پیامبر فرموده است: «در فاصله‌ی آفرینش آدم تا برپا شدن قیامت، هیچ روی‌دادی بزرگ‌تر از فتنه‌ی دجال نیست»؛ از این‌رو هر پیامبری به قومش درباره‌ی دجال، هشدار می‌داد؛ اگرچه ظهور دجال در آخر زمان و در امت محمد مصطفی خواهد بود؛ اما حکمت این‌همه هشدار از آن جهت می‌باشد که مردم به بزرگ بودن این فتنه یا آزمون سخت پی ببرند. پیامبر بیان فرمود که دجال همه‌ی شهرها را زیر پا می‌گذارد تا مردم را به عبادت خویش مجبور کند؛ اما نمی‌تواند وارد مکه و مدینه شود؛ زیرا فرشتگان در تمام راه‌های ورودی مکه و مدینه نگه‌بانی می‌دهند. هم‌چنین پیامبر خبر داده است که هفتاد هزار نفر از یهود اصفهان از دجال پیروی می‌کنند. به فرموده‌ی پیامبر، دجال یک‌چشم و لوچ است و چشم راستش کور و برآمده می‌باشد؛ در صورتی که الله کور نیست؛ زیرا الله متعال از هر عیب و نقصی پاک و منزه می‌باشد. اهل سنت و جماعت از این حدیث استدلال کرده‌اند که الله متعال، دو چشم دارد که شایسته‌ی اوست و به چشمان مخلوقاتش نمی‌مانَد؛ زیرا خود فرموده است:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: ١١]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

هم‌چنین رسول‌الله بیان فرمود که «وقتی دجال خروج می‌کند، جوانی مومن به سویش می‌رود تا دروغش را برای مردم برملا نماید؛ گاردِ دجال او را می‌گیرند و می‌پرسند: کجا می‌روی؟ می‌گوید: نزد همان کسی می‌روم که خروج کرده است. به او می‌گویند: آیا به پروردگارمان ایمان نمی‌آوری؟ پاسخ می‌دهد: صفات پروردگارمان، معلوم است. تصمیم می‌گیرند او را بکُشند؛ اما به یک‌دیگر می‌گویند: مگر پروردگارتان (دجال) شما را منع نکرد که کسی را بی‌خبر و بدون اجازه‌ی او نکُشید؟ لذا آن مرد مومن را نزد دجال می‌برند و او همین‌که دجال را می‌بیند، می‌گوید: ای مردم! این همان دجال است که رسول‌الله خبرش را داد. به دستور دجال، او را از فرقِ سَر تا میان دو پایش اره و دو نیم می‌کنند؛ سپس دجال در میان دو نیمه‌ی بدن این مومن راه می‌رود و به او می‌گوید: برخیز. آن مومن برمی‌خیزد و راست می‌ایستد. دجال می‌گوید: آیا به من ایمان نمی‌آوری؟ و او پاسخ می‌دهد: بر شناخت و آگاهی من نسبت به خباثت و دروغ‌گویی‌ات افزوده شد؛ سپس- به مردم- می‌گوید: ای مردم! او نمی‌تواند پس از من، با هیچ‌یک از مردم چنین کاری بکند. دجال او را می‌گیرد تا سرش را از تن جدا کند؛ اما الله متعال فاصله‌ی میان گردن و شانه‌ی او را از جنس مِس می‌گرداند» یا پوششی سخت و آهنین بر گردنش قرار می‌دهد. در نتیجه «دجال نمی‌تواند گردنش را بزند؛ لذا دست و پای او را می‌گیرد و او را پرتاب می‌کند؛ مردم تصور می‌کنند که او را در آتش انداخته است؛ در حالی که او به درون بهشت افتاده است».

در هر حال ما بر این باوریم که در آخر زمان، مردی به نام دجال خروج می‌کند که ویژگی‌هایش در احادیث بیان شده است؛ فتنه‌اش به‌قدري بزرگ و سخت است که در هر نمازی از شرّ او به الله متعال پناه می‌بریم؛ یعنی پس از تشهد آخر نماز این دعا را می‌گوییم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ»؛([[505]](#footnote-505)) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

\*\*\*

1829- وعن أبي هريرةَ أنَّ رسولَ اللهِ قالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ المُسْلِمُونَ اليَهُودَ، حَتَّى يَخْتَبِئَ اليَهُودِيُّ مِنْ وَرَاء الحَجَرِ وَالشَّجَرِ؛ فَيَقُولُ الحَجَرُ وَالشَّجَرُ: يَا مُسْلِمُ هذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي تَعَالَ فَاقْتُلْهُ؛ إلاَّ الغَرْقَدَ فإنَّهُ مِنْ شَجَرِ اليَهُودِ». [متفق علیه]([[506]](#footnote-506))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود مگر این‌که مسلمانان با یهودیان بجنگند؛ حتی هر یهودی که پُشت سنگ و درخت پنهان می‌شود، سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! این، یک یهودی‌ست که پُشت من پنهان شده است؛ بیا و او را بکُش؛ مگر درخت "غرقد" که از درختان یهود است».

1830- وعنه قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بالقَبْرِ، فَيَتَمَرَّغَ عَلَيْهِ وَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هذَا القَبْرِ، وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ، ما بِهِ إلاَّ البَلاَءُ». [متفق علیه]([[507]](#footnote-507))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، دنیا تمام نمی‌شود مگر آن‌که شخصی از کنار قبری می‌گذرد و آن‌جا درنگ می‌کند و می‌گوید: ای کاش من به جای صاحب این قبر بودم! انگیزه‌اش از این آرزو، دین نیست؛ بلکه فقط به‌خاطر سختی‌هایی که بر او گذشته است، چنین آرزویی می‌کند».

1831- وعنهُ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسِرَ الفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يُقْتَتَلُ عَلَيْهِ، فَيُقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِئَةٍ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ، فَيَقُولُ كُلُّ رجُلٍ مِنْهُمْ: لَعَلِّي أنْ أكُونَ أنَا أنْجُو».

وَفي روايةٍ: «يُوشِكُ أنْ يَحْسِرَ الفُرَاتُ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلا يَأخُذْ مِنْهُ شَيْئاً». [متفق علیه]([[508]](#footnote-508))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌که فرات، گنجی از طلا آشکار سازد که بر سرِ آن جنگ روی می‌دهد و از هر صد نفر، نود و نُه نفر کشته می‌شوند؛ هر کسی می‌گوید: شاید من همان یک نفری باشم که نجات می‌یابد».

و در روایتی آمده است: «به‌زودی فرات، گنجی از طلا آشکار خواهد ساخت؛ هرکه آن زمان را دریافت، برای به‌دست آوردن آن طلا هیچ اقدامی نکند».([[509]](#footnote-509))

**شرح**

مولف/ در باب نشانه‌های قیامت، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود مگر این‌که مسلمانان با یهودیان بجنگند»؛ پس از بعثت رسول‌الله، مسلمان به کسی گفته می‌شود که از آن بزرگوار پیروی کند؛ اما پیش از بعثت پیامبر اسلام، هرکه از پیامبر خود پیروی می‌کرد، مسلمان به‌شمار می‌آمد؛ لذا پیروان موسی در دوران خودش، مسلمان بوده‌اند و همین‌طور نصارا در عصر عیسی، مسلمان محسوب می‌شدند؛ اما پس از بعثت محمد مصطفی، فقط کسی مسلمان است که به آن بزرگوار ایمان بیاورد. به‌یاد داشته باشید که یاران عیسی گفتند: ﴿نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ﴾؛([[510]](#footnote-510)) یعنی: «ما، یارانِ الله هستیم». هم‌چنین ملکه‌ی سبأ گفت: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٤﴾؛([[511]](#footnote-511))

در هر حال پیش از برپا شدن قیامت، مسلمانان و یهود با هم می‌جنگند؛ یهود به پیروان موسی گفته می‌شود که از جهت انتساب به جد خویش که نامش «یهوذا» بود، چنین نامی یافته‌اند؛ یعنی نام یهوذا، پس از اندکی تغییر بر این‌ها اطلاق شد. یهودیان، قومِ خیانت‌کار و حیله‌گری هستند؛ آن‌ها به پروردگار متعال، عیب و نقص نسبت دادند و گفتند: ﴿يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌ﴾: «دستِ الله بسته است». هم‌چنین گفتند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ﴾: «الله، فقیر است». و نیز گفتند: «خداوند هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، خسته شد و در روز شنبه استراحت کرد».! آن‌ها نقص‌های زیادی به الله نسبت دادند؛ کارنامه‌ی آن‌ها در برخورد با پیامبران الهی نیز بسیار سیاه است؛ آن‌ها به فرستادگان الهی کفر ورزیدند و آنان را به‌ناحق کُشتند؛ حتی به گمان خویش، عیسی بن مریم را نیز به‌قتل رساندند؛ اما الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧﴾ [النساء : ١٥٧]

و نیز به سبب این گفتارشان که: ما، مسیح عیسی پسر مریم را - که در واقع پیامبر الهی بود- کشتیم. و (حال آن‌که) او را نکشته­اند و بر دار نکشید­ه­اند؛ بلکه حقیقت امر بر آنان پوشیده ماند و کسانی که در مورد قتلش با هم اختلاف ورزیدند، در این باره در شک و تردید به­سر می‏برند و جز پيروى از گمان و وهم، هيچ آگاهى و علمى به آن ندارند و به‌طور قطع او را نکشته­اند.

لذا در میان امت‌ها، خباثت یهودیان از همه بیش‌تر است؛ آنان قومی خیانت‌کارند که به هیچ عهد و پیمانی وفادار نمی‌مانند و به‌هیچ عنوان قابل اعتماد نیستند. آن‌ها پیش از برپا شدن قیامت، جنگی تمام‌عیار بر ضدّ مسلمانان به راه می‌اندازند؛ اما نصرت و پیروی در این جنگ، از آنِ مسلمانان است؛ «حتی هر یهودی که پُشت سنگ و درخت پنهان می‌شود، سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! این، یک یهودی‌ست که پُشت من پنهان شده است؛ بیا و او را بکُش؛ مگر درخت "غرقد" که از درختان یهود است». بدین‌سان الله، مسلمانان را یاری می‌کند؛ به‌راستی چرا؟ آری؛ برای این‌که مسلمان هستند و به‌خاطرِ الله و اسلام پیکار می‌کنند. اما آن‌گاه که جنگ در میان اعراب و یهودیان باشد، هیچ نویدی وجود ندارد که اعراب پیروز شوند و خدا می‌داند که سرنوشت جنگ اعراب و یهود، به نفع چه کسی رقم بخورد؛ زیرا چنین جنگی به‌خاطر الله نیست و نباید به پیروزی در جنگی که به‌خاطر ملیت و نژاد عربی‌ست، امیدوار بود و اصلاً ما دستور نیافته‌ایم که به نام نژاد و ملیت خویش بجنگیم؛ آری! آن‌گاه که به خاطر دین و اسلام بجنگیم و به‌راستی بر حقیقت دین و ایمان باشیم، به اذن پروردگار متعال پیروز خواهیم شد.

تجربه‌ی جنگ اعراب و اسرائیل، این واقعیت را نشان داد که وقتی عرب‌ها به‌خاطر ملیت و نژاد عربیِ خویش جنگیدند، شکست خوردند و تلفات زیادی متحمل شدند؛ اما پیروزی مسلمانان بر یهودیان در جنگی که برای دفاع از دین و اسلام است، حقیقتی‌ست که پیش از قیامت به‌وقوع می‌پیوندد؛ به‌گونه‌ای که در این نبرد، سنگ‌ها و درختان نیز به سخن می‌آیند و مسلمانان را یاری می‌کنند.

یکی دیگر از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت، این است که کوهی از طلا در رود فرات نمایان می‌گردد. همین‌که چشم مردم به این گنج می‌افتد، هوش از سرِشان می‌رود و برای دست‌یابی به آن با هم می‌جنگند؛ اما از هر صد نفر، نود و نُه نفر کشته می‌شوند و هرکس می‌گوید: شاید من، همان یک نفری باشم که نجات می‌یابد. شاید این گنج، همان ذخایر نفت باشد که آن را طلای سیاه می‌نامند؛ الله بهتر می‌داند؛ اما هنوز نسل‌های زیادی خواهند آمد و گذشتِ زمان روشن خواهد ساخت که آن گنج، چگونه گنجی خواهد بود. البته ما فرموده‌ی پیامبر را بر ظاهرِ آن حمل می‌کنیم و نمایان شدن کوهی از طلا در فرات را یکی از نشانه‌های نزدیک بودن قیامت می‌دانیم.

\*\*\*

1832- وعنهُ قالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ المَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، لا يَغْشَاهَا إلاَّ العَوَافِي يُريد- عَوَافِي السِّبَاعِ والطَّيرِ- وَآخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ المَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وُحُوشاً، حَتَّى إذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الودَاعِ خَرَّا عَلَى وُجُوهِهمَا». [متفق علیه]([[512]](#footnote-512))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، ترک خواهند کرد؛ آن‌گاه درندگان و پرندگانِ لاش‌خور، در مدینه جای می‌گیرند. و آخرین کسانی که حشر می‌شوند، دو چوپان از طایفه‌ی "مُزَینه" هستند گوسفندانشان را به سوی مدینه می‌رانند و می‌بینند که حیوانات وحشی، تمام مدینه را گرفته‌اند؛ آن‌گاه این دو چوپان به "ثنیة‌الوداع" می‌رسند، به روی خود بر زمین می‌افتند و می‌میرند)».

1833- وعن أبي سعيدٍ الخدري أنَّ النَّبِيَّ قالَ: «يكُونُ خَلِيفَةٌ مِنْ خُلَفَائِكُمْ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَحْثُو المَالَ وَلا يَعُدُّهُ». [روایت مسلم]([[513]](#footnote-513))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «در آخر زمان، یکی از خلفای شما، اموال را تقسیم و انفاق می‌کند و آن‌را نمی‌شمارد».

1834- وعن أبي موسى الأشعريِّ أنَّ النَّبِيَّ قالَ: «لَيَأتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ فَلا يَجِدُ أَحَداً يَأخُذُهَا مِنهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الوَاحِدُ يَتْبَعُهُ أرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ». [روایت مسلم]([[514]](#footnote-514))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: پیامبر فرمود: «به‌قطع زمانی بر مردم خواهد آمد که شخصی، با زکات طلای خود می‌گردد و هیچ مستحقی نمی‌یابد که زکاتش را بگیرد. در آن زمان به علت کمیِ مردان و فراوانیِ زنان، هر چهل زن به دنبال یک مرد می‌افتند و به او پناه می‌برند».

1835- وعن أبي هريرةَ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَاراً، فَوَجَدَ الَّذِي اشْتَرَى العَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى العَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ، إنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الأَرْضَ وَلَمْ أشْتَرِ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الأَرْضُ: إنَّمَا بِعْتُكَ الأَرْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قالَ أحَدُهُما: لِي غُلاَمٌ، وقالَ الآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ؛ قال: أنْكِحَا الغُلاَمَ الجَارِيَةَ، وأنْفِقَا عَلَى أنْفُسِهمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». [متفق علیه]([[515]](#footnote-515))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مردي از مردي ديگر، زميني خريد. مرد خريدار در آن زمين، كوزه‌اي پر از طلا يافت؛ به فروشنده گفت: طلاهايت را بگير؛ زيرا من از تو فقط زمين را خريده‌ام، نه طلايش را. فروشنده گفت: من زمين و آن‌چه را كه در آنست، به تو فروخته‌ام. سرانجام، براي داوري نزد مردي ديگر رفتند. آن مرد پرسید: آيا شما فرزند داريد؟ يكي از آن‌ها گفت: من يك پسر دارم. و ديگري گفت: من يك دختر دارم. آن مرد گفت: اين پسر و دختر را به ازدواج يك‌ديگر در آوريد و از اين طلاها خرجشان را بدهید و به آن‌ها انفاق كنيد».

1836- وعنهُ أنَّهُ سَمِعَ رسُولَ الله يَقُولُ: «كانت امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا، جَاءَ الذِّئْبُ فَذَهَبَ بابْنِ إحْدَاهُمَا؛ فَقَالَتْ لِصَاحِبَتِهَا: إنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، وقالتِ الأخرَى: إنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، فَتَحَاكَمَا إلى دَاوُدَ فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُد فَأَخْبَرَتَاهُ. فَقالَ: ائْتُونِي بِالسِّكِّينِ أشُقُّهُ بَيْنَهُمَا؛ فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لا تَفْعَلْ! رَحِمَكَ اللهُ، هُوَ ابْنُهَا. فَقَضَى بِهِ للصُّغْرَى». [متفق علیه]([[516]](#footnote-516))

**ترجمه:** از ابوهریره روایت است که از رسول‌الله شنید که فرمود: «دو زن بودند که دو پسربچه‌ی خویش را با خود داشتند؛ گرگ آمد و پسرِ یکی از آن‌ها را بُرد؛ یکی از آن زنان به دیگری گفت: گرگ، پسرِ تو را برد و دیگری گفت: بلکه پسرِ تو را بُرد. برای قضاوت نزد داوود رفتند و او به نفع زنِ بزرگ‌تر قضاوت کرد. از آن‌جا نزد سلیمان پسر داوود رفتند و ماجرا را برایش بازگو کردند. سلیمان فرمود: «چاقویی برایم بیاورید تا این پسربچه را دو نیم کنم و نیمی از او را به هر یک از این دو زن بدهم. زنِ کوچک‌تر گفت: الله بر تو رحم کند؛ این کار را نکن! این پسر، فرزندِ آن زن است. لذا سلیمان به نفع زن کوچک‌تر قضاوت کرد و بچه را به او داد».

**شرح**

مولف/ درباره‌ی نشانه‌های قیامت، حدیثی بدین مضمون آورده است که رسول‌الله فرمود: «مردم، مدینه را در بهترین وضعی که دارد، ترک خواهند کرد؛ آن‌گاه درندگان و پرندگانِ لاش‌خور، در مدینه جای می‌گیرند». هنوز این اتفاق روی نداده است؛ اما به‌یقین خبرِ رسول‌الله روی خواهد داد؛ زیرا آن بزرگوار خودسرانه و از پیش خود سخن نمی‌گفت؛ بلکه هر خبری که می‌داد، وحی الاهی بود. یکی دیگر از نشانه‌های نزدیکیِ قیامت، این است که مال و ثروت فراوان می‌شود و زمانی بر مردم می‌آید که فرمان‎روایشان، اموال را در میان مردم، بی‌حساب تقسیم می‌کند و آن را نمی‌شمارد. سپس مولف/ حدیثی از ابوهریره ذکر کرده که درباره‌ی نشانه‌های قیامت نیست؛ بلکه حدیثی گیرا و دل‌نشین است؛ حدیثی بدین مضمون که پیامبر فرمود: «مردي از مردي ديگر، زميني خريد. مرد خريدار در آن زمين، كوزه‌اي پر از طلا يافت؛ به فروشنده گفت: طلاهايت را بگير؛ زيرا من از تو فقط زمين را خريده‌ام، نه طلايش را. فروشنده گفت: من زمين و آن‌چه را كه در آنست، به تو فروخته‌ام. سرانجام، براي داوري نزد مردي ديگر رفتند. آن مرد پرسید: آيا شما فرزند داريد؟ يكي از آن‌ها گفت: من يك پسر دارم. و ديگري گفت: من يك دختر دارم. آن مرد گفت: اين پسر و دختر را به ازدواج يك‌ديگر در آوريد و از اين طلاها خرجشان را بدهید و به آن‌ها انفاق كنيد».

آری؛ این حدیث نشان می‌دهد که برخی از مردم، این‌همه تقوا دارند.

اما حکم این مسأله؛ علما رحمهم‌الله گفته‌اند: اگر کسی زمینی بخرد و سپس در آن مقداری طلای مدفون بیابد، آن طلا، از آنِ فروشنده می‌باشد و اگر فروشنده نیز زمین را از شخصِ دیگری خریده باشد، این طلا به مالکِ نخست تعلق دارد؛ زیرا این طلای مدفون، جزو معادن زیرزمینی به‌شمار نمی‌آید؛ یعنی اگر در زمینی، معدن طلا و نقره و امثالِ آن پیدا شد، به مالکِ فعلی زمین تعلق می‌گیرد؛ زیرا جزو زمین است.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر فرمود: «دو زن بودند که دو پسربچه‌ی خویش را با خود داشتند؛ گرگ آمد و پسرِ یکی از آن‌ها را بُرد؛ یکی از آن زنان به دیگری گفت: گرگ، پسرِ تو را برد و دیگری گفت: بلکه پسرِ تو را بُرد. برای قضاوت نزد داوود رفتند و او به نفع زنِ بزرگ‌تر قضاوت کرد. از آن‌جا نزد سلیمان پسر داوود رفتند و ماجرا را برایش بازگو کردند. سلیمان فرمود: «چاقویی برایم بیاورید تا این پسربچه را دونیم کنم و نیمی از او را به هر یک از این دو زن بدهم. زنِ کوچک‌تر گفت: الله بر تو رحم کند؛ این کار را نکن! این پسر، فرزندِ آن زن است. لذا سلیمان به نفع زن کوچک‌تر قضاوت کرد و بچه را به او داد»؛ زیرا مهرِ مادری، زنِ کوچک‌تر را بر آن داشت که برای نجات جانِ پسربچه از حقّ خود بگذرد تا بچه زنده بماند و بدین‌سان روشن شد که زن کوچک‌تر، مادرِ آن بچه است؛ چون دوست داشت بچه زنده بماند، اگرچه نزد کسی دیگر باشد.

علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که قاضی می‌تواند به قراین موجود- در صورتی که قوی باشند- استدلال کند؛ نمونه‌ی استدلال به قراین، در قرآن کریم نیز ذکر شده است؛ منظورم ماجرایی‌ست که میان یوسف و همسر عزیز مصر گذشت؛ نیمی از زیباییِ عالَم به یوسف داده شده بود؛ زنِ عزیز مصر به‌رغم جایگاه اجتماعیِ والایش دل به یوسف بسته و شیفته‌ی او شده بود! اما نمی‌دانست که چگونه به یوسف دست یابد؛ از این‌رو یوسف را به درون خانه خواست و همه‌ی درها را بست و خود را در اختیار یوسف گذاشت و گفت: «نزد من بیا»؛ اما الله یوسف را از کردار زشت محافظت نمود؛ یوسف به سوی درب گریخت و همسر عزیز به دنبالش دوید و از پُشت، پیراهن یوسف را گرفت؛ پیراهن یوسف پاره شد؛ ببینیم که الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَبَقَا ٱلۡبَابَ وَقَدَّتۡ قَمِيصَهُۥ مِن دُبُرٖ وَأَلۡفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا ٱلۡبَابِۚ قَالَتۡ مَا جَزَآءُ مَنۡ أَرَادَ بِأَهۡلِكَ سُوٓءًا إِلَّآ أَن يُسۡجَنَ أَوۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ٢٥ قَالَ هِيَ رَٰوَدَتۡنِي عَن نَّفۡسِيۚ وَشَهِدَ شَاهِدٞ مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن قُبُلٖ فَصَدَقَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٢٦ وَإِن كَانَ قَمِيصُهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ فَكَذَبَتۡ وَهُوَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٢٧ فَلَمَّا رَءَا قَمِيصَهُۥ قُدَّ مِن دُبُرٖ قَالَ إِنَّهُۥ مِن كَيۡدِكُنَّۖ إِنَّ كَيۡدَكُنَّ عَظِيمٞ ٢٨﴾

[يوسف: ٢٥، ٢٨]

و هر دو به سوی در شتافتند و آن زن، پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد؛ و شوهر زن را در کنار درب یافتند. آن زن گفت: سزای کسی که به خانواده‌ات نظر بد داشته باشد، چیزی جز زندان یا شکنجه‌ی دردناک نیست. (یوسف) گفت: او قصد فریفتن مرا داشت. یکی از بستگان زن که حضور داشت، شهادت داد: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف دروغ‌گوست. و اگر پیراهنش از پشت پاره شده است، زن دروغ می‌گوید و یوسف راستگوست. و چون پیراهنش را دید که از پشت پاره شده، گفت: این، از مکر شما زنان است که به‌راستی نیرنگتان بزرگ است.

یوسف راست می‌گفت؛ اما دلیلی برای اثبات بی‌گناهی‌اش نداشت؛ با این حال شواهد و قراینِ موجود، حاکی از بی‌گناهیِ یوسف بود؛ از این‌رو کسی که در مقام قضاوت قرار می‌گیرد، می‌تواند برای پی بردن به حقیقت موضوع، از قراین موجود استفاده کند.

\*\*\*

1837- وعن مِرداسٍ الأسْلَمِيِّ قالَ: قالَ النَّبِيُّ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ، وَتَبْقَى حُثَالَةٌ كَحُثَالَةِ الشَّعِيرِ أوِ التَّمْرِ لا يُبَالِيهُمُ اللهُ بَالَةً». [روایت بخاری]([[517]](#footnote-517))

**ترجمه:** مرداس اسلمی می‌گوید: پیامبر فرمود: «انسان‌های نیکوکار یکی پس از دیگری، می‌روند و افرادی باقی می‌مانند که مانند نخاله‌ی جو یا خرما بی‌ارزشند و الله هیچ توجهی به آن‌ها نمی‌نماید».

1838- عَنْ رِفاعَةَ بنِ رافعٍ الزُّرَقِيِّ قالَ: جاءَ جَبريلُ إلى النَّبِيِّ قالَ: مَا تَعُدُّونَ أهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ؟ قالَ: «مِنْ أفْضَلِ المُسْلِمِينَ» أوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. قالَ: وَكَذلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْراً مِنَ المَلائِكَةِ. [روایت بخاری]([[518]](#footnote-518))

**ترجمه:** رِفاعه بن رافع زُرَقی می‌گوید: جبرئیل-- نزد پیامبر آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود چگونه به‌حساب می‌آورید؟ پیامبر فرمود: «آنان را جزو برترین مسلمانان به‌شمار می‌آوریم» یا سخنی به همین مضمون گفت. جبرئیل گفت: «(از نظر ما) فرشتگانی که در بدر حضور داشتند نیز همین‌گونه هستند».

1839- وعن ابن عمرَ$ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «إذَا أنْزَلَ اللهُ تَعَالَى بِقَومٍ عَذَاباً، أصَابَ العَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». [متفق علیه]([[519]](#footnote-519))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه الله متعال بر قومی عذاب نازل کند، آن عذاب به همه‌ی کسانی که در آن قوم هستند، می‌رسد؛ سپس بر اساس اعمالشان برانگیخته می‌شوند».

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر فرمود: «انسان‌های نیکوکار یکی پس از دیگری، می‌روند و افرادی باقی می‌مانند که مانند نخاله‌ی جو یا خرما بی‌ارزشند و الله هیچ توجهی به آن‌ها نمی‌نماید»؛ یعنی الله بر آنان رحم نمی‌کند و رحمتش را بر آنان فرو نمی‌فرستد؛ این حدیث، شبیه همان حدیثی‌ست که عده‌ای از مردم نزد انس بن مالک آمدند و از ستم و بی‌دادِ حجاج بن یوسف ثقفی شکایت کردند؛ انس به آنان گفت: صبر کنید؛ زیرا از پیامبرتان شنیدم که فرمود: «لا يأْتي زمانٌ إلاَّ والَّذي بعْدَهُ شَرٌ منه حتَّى تلقَوا ربَّكُمْ»؛([[520]](#footnote-520)) یعنی: «هر زمانی که می‌آید، زمان بعدی، بدتر خواهد بود و این رویه ادامه دارد تا آن‌که پروردگارتان را ملاقات کنید». در گذشته، مردم توجه بیش‌تری به نماز شب و روزه‌ی نفل و صدقه و دیگر کارهای نیک داشتند؛ اما هرچه می‌گذرد، بی توجهی به کارهای نیک، افزایش می‌یابد؛ مردم شب‌هایشان را در کارهای بیهوده سپری می‌کنند و روزها مشغول خرید و فروش و روزمرگی‌های خود هستند و روز به روز، خیانت و کلاه‌برداری و دروغ و امثالِ آن، بیش‌تر می‌شود! البته الحمدلله که هم‌چنین بسیاری از مردم نیکوکارند؛ اما نمی‌توان از واقعیت‌ها چشم‌پوشی کرد؛ یعنی مردم نیک و بد، همه جا هستند؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «هرگاه الله متعال بر قومی عذاب نازل کند، آن عذاب به همه‌ی کسانی که در آن قوم هستند، می‌رسد؛ سپس بر اساس اعمالشان برانگیخته می‌شوند». همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ فِتۡنَةٗ لَّا تُصِيبَنَّ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمۡ خَآصَّةٗۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ٢٥﴾ [الأنفال: ٢٥]

و از فتنه­ای بترسید که تنها دامن‌گیر ستم‌کارانِ شما نمی­شود و بدانید که مجازات الله، سخت و شدید است.

آری؛ روز قیامت هر کسی مطابق کارها و نیتش برانگیخته می‌شود؛ از این‌رو به‌هوش باشیم تا در جرگه‌ی افرادی که مانند نخاله‌ی جو و خرما بی‌ارزشند، قرار نگیریم و بکوشیم که در مسیر هدایت بمانیم تا اگر عذاب الاهی نازل گردد، در آخرت، در شمارِ نیکوکاران برانگیخته شویم.

مولف/ حدیثی بدین مضمون نیز ذکر کرده است که جبرئیل-- نزد پیامبر آمد و پرسید: اهل بدر را در میان خود چگونه به‌حساب می‌آورید؟ پیامبر فرمود: «آنان را جزو برترین مسلمانان به‌شمار می‌آوریم» یا سخنی به همین مضمون گفت. جبرئیل گفت: «(از نظر ما) فرشتگانی که در بدر حضور داشتند نیز همین‌گونه هستند».

**بدر**، نام مکانی در بین مکه و مدینه است؛ یکی از مهم‌ترین غزوه‌های پیامبر در این مکان روی داد. ماجرا از این قرار بود که كاروان تجارتی قريش به سركردگی ابوسفیان، صخر بن حرب که از شام برمی‌گشت، از نزدیک مدینه می‌گذشت. از آن‌جا که اهل مکه، پیامبر و یارانش را از شهرشان اخراج کرده و اموالشان را مصادره کرده بودند، این بزرگواران تصمیم گرفتند که به کاروان قریش حمله کنند؛ زیرا گرفتن اموال این کاروان تجارتی، برای پیامبر جایز بود و بدین‌سان می‌توانستند بخشی از حقشان را بگیرند. رسول‌الله و کم‌تر از سیصد و بیست تن از اصحاب از مدینه بیرون رفتند و هفتاد شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما الله متعال، آن‌ها و دشمنانشان را بدون قرار قبلی با یک‌دیگر، در برابر هم قرار داد. چون کاروان‌سالار این قافله‌ی تجارتی، ابوسفیان، از حرکت پیامبر باخبر شد و مسیر کاروان را به سمت ساحل، عوض کرد و برای قریش پیام فرستاد و از آن‌ها درخواست نیروی کمکی نمود. بدین ترتیب حدود نهصد تا هزار نفر از قریشی‌ها و سران و اشرافشان، از روی سرکشی و خودنمایی به مردم یا به‌خاطر روکم‌کنی، از خانه‌هایشان بیرون آمدند تا مانع پیامبر و یارانش شوند. در بین راه به آن‌ها خبر رسید که کاروان، به‌سلامت، نجات یافته است. از این‌رو در لشکر مکه، دودستگی به‌وجود آمد. عده‌ای گفتند: حالا که کاروان نجات یافته است، برگردیم؛ اما سرکش قریش، ابوجهل گفت: به خدا سوگند برنمی‌گردیم تا به بدر برویم و سه شبانه‌روز در آن‌جا بمانیم و شترها را نحر کنیم و شراب بنوشیم و جشن و سور برپا کنیم و به مردم غذا دهیم و همه‌ی عرب‌ها، حرکت و شوکت ما را بشنوند و همواره از ما حساب ببرند.

آری! بدین‌سان از روی ریا و روکم‌کنی و سرکشی، به بدر رفتند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بَطَرٗا وَرِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ [الأنفال: ٤٧]

و مانند کسانی نباشید که از روی سرکشی و خودنمایی به مردم از خانه‏هایشان بیرون آمدند

بدین ترتیب تصمیم گرفتند که با پیامبر بجنگند؛ لذا بدون قرار قبلی دو لشکر در چاه‌های بدر رویاروی یک‌دیگر قرار گرفتند. قریشیان برای جنگ آمادگی کامل داشتند و از ساز و برگ کافی برخوردار بودند؛ اما الله متعال پیامبر و یارانش را که با جنگی ناگهانی روبه‌رو شدند، یاری فرمود؛ خود در این‌باره می‌فرماید:

﴿إِذۡ يُرِيكَهُمُ ٱللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلٗاۖ وَلَوۡ أَرَىٰكَهُمۡ كَثِيرٗا لَّفَشِلۡتُمۡ وَلَتَنَٰزَعۡتُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ سَلَّمَۚ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ٤٣ وَإِذۡ يُرِيكُمُوهُمۡ إِذِ ٱلۡتَقَيۡتُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِكُمۡ قَلِيلٗا وَيُقَلِّلُكُمۡ فِيٓ أَعۡيُنِهِمۡ لِيَقۡضِيَ ٱللَّهُ أَمۡرٗا كَانَ مَفۡعُولٗاۗ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ ٤٤﴾ [الأنفال: ٤٣، ٤٤]

و زمانی (را به‌یاد آور) که الله، تعداد دشمنان را در خوابت به تو اندک نشان داد و اگر تعدادشان را زیاد نشان می­داد، به‌طور قطع سست می‏‏شدید و کارتان به اختلاف می­کشید؛ ولی الله، (شما را از بزدلی) سالم نگه داشت. همانا او از آن‌چه در سینه­ها می­گذرد، آگاه است و زمانی (را به‌یاد آورید) که چون با هم روبه‌رو شدید، آنان را در چشمانتان اندک نشان داد و شما را نیز در چشمانشان کم نشان داد تا کاری را که انجام­شدنی بود، به انجام رساند. و همه­ی کارها به الله بازگردانیده می­شود.

سبحان‌الله! دو لشکر، یک‌دیگر را اندک می‌دیدند و بدین‌سان هر دو گروه به سوی جنگ شتافتند و جنگ درگرفت و هفتاد نفر از اهل مکه کشته شدند و هفتاد تن نیز به اسارت مسلمانان درآمدند. این‌ها همان کسانی بودند که چندی پیش بدترین ستم‌ها را در مکه بر مسلمانان روا می‌داشتند:

﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ١٤٠]

و ما، روزگار را در میان مردم می‌گردانیم.

هفت یا هشت نفر از کشته‌شدگان مکه، از بزرگان قریش بودند؛ همان کسانی که در سایه‌ی کعبه، محتویات شکمبه‌ی شتر را روی پیامبر ریختند و قهقهه سر دادند؛ همان‌جا بود که رسول‌الله دست به دعا برداشت و گفت: «پروردگارا! خود به حسابِ قریش برس» و یکایک آن‌ها را نام برد. آری؛ تک‌تک کسانی که رسول‌الله برایشان دعای هلاکت کرد، در غزوه‌ی بدر به هلاکت رسیدند.([[521]](#footnote-521)) آوازه‌ی شکست قريش به همه‌ی عرب‌ها رسید و چنان شکستی خوردند که هیچ‌گاه عرب‌ها، چنان شکستی را نچشیده بودند. این جنگ در هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری روی داد.

به فرمان پیامبر جنازه‌های بیست و چهار تن از سران قریش را کشان‌کشان آوردند و در یکی از چاه‌های بدر انداختند. آن‌گاه رسول‌الله سر همان چاهی که اجساد مشرکان را در آن ریخته بودند، ایستاد و تک‌تک کشته های قریش را با نام و نامِ پدرشان، مخاطب قرار داد و فرمود: «ای فلان بن فلان! آیا وعده‌ی پروردگارتان را حق یافتید؟ ما، وعده‌ی پروردگارمان را حق یافتیم».([[522]](#footnote-522)) پرسیدند: ای رسول‌خدا! چگونه با مردمانی که مرده‌اند، سخن می‌گویید؟ فرمود: «به الله سوگند که شما، سخنان مرا بهتر از آن ها نمی‌شنوید و از آن‌ها شنواتر نیستید؛ اما آن‌ها پاسخ نمی‌دهند». چون مرده‌اند. این، نعمتی بزرگ بر امت اسلام بود که هرگاه آن را یاد می کنیم، باید خدا را شکر نماییم. الله پیامبرش را یاری نمود و این روز را روز فرقان، یعنی روز جدایی حق از باطل نامید. به قدرت خدا در آن روز بنگر که چگونه سیصد و چند نفر را بر حدود هزار جنگ‌جوی مسلّح پیروز گردانید، حال آن‌که ساز و برگ جنگی مسلمانان، خیلی کم بود و شمارِ اندکی شتر و دو اسب با خود داشتند؛ اما وقتی نصرت الاهی بر قومی نازل شود، هیچ‌کس نمی‌تواند در برابرشان، ایستادگی کند.

در هر حال سیصد و هفده رزمنده‌ای که در بدر حضور داشتند، جزو برترین مسلمانان به‌شمار می‌آیند. آیا می‌دانید چه نتیجه‌ای، عاید اهل بدر شد؟ الله به اهل بدر نظر انداخته و به آنان فرموده است: هرکار که می‌خواهید، بکنید؛ من، شما را بخشیده‌ام.

آری؛ هر گناهی که از اهل بدر سر زده، الله متعال آن را بخشیده است؛ زیرا بهایش را پیش‌تر پرداخته‌اند. غزوه‌‌ی بدر، خیر فراوانی برای اصحاب داشت؛ حتی یکی از بدری‌ها به نام حاطب بن ابی‌بلتعه با اشتباه بزرگی که مرتکب شد، به‌خاطر خیر و برکت این غزوه، مورد عفو قرار گرفت. زمانی که رسول‌الله تصمیم گرفت مکه را فتح کند، حاطب نامه‌ای به اهل مکه نوشت و آن‌ها را از تصمیم رسول الله آگاه ساخت. الله متعال، پیامبرش را از این ماجرا باخبر فرمود. حاطب نامه را با یک زن، به مکه فرستاد. پیامبر از طریق وحی از این قضیه اطلاع یافت و علی بن ابی‌طالب و شخصی دیگر را فرستاد تا نامه را از آن زن پس بگیرند. آن دو به‌راه افتادند و در سبزه‌زاری به نام «روضه‌ی خاخ» به آن زن رسیدند و دستگیرش کردند و به او گفتند: نامه کجاست؟ گفت: نامه‌ای با من نیست. گفتند: به‌خدا سوگند که نه ما دروغ می‌گوییم و نه پیامبر به ما دروغ گفته است؛ نامه را بده و گرنه، تو را برهنه و بازرسی می‌کنیم. آن زن، هنگامی که دید آن دو جدّی هستند، نامه را بیرون آورد. نامه‌‌ای از حاطب بن ابی‌بلتعه به قریش. خداوند بر مسلمانان و بر حاطب منت نهاد و الحمدلله که این نامه، به قریش نرسید. وقتی نامه را به پیامبر دادند، از حاطب پرسید: «ای حاطب! چگونه چنین کاری کردی؟» حاطب عذرش را بیان کرد و عذرخواهی نمود. عمر عرض کرد: ای رسول‌خدا! او، منافق شده است؛ اجازه دهید گردنش را بزنم. پیامبر فرمود: «الله، به اهل بدر نظر کرده و فرموده است: هرکاری که می‌خواهید، بکنید؛ همانا من، شما را بخشیده‌ام».([[523]](#footnote-523)) حاطب ناخواسته مرتكب جاسوسي شده بود؛ اما از آن‌جا که یکی از اصحاب بدر# بود، رسول‌الله اعدامش نکرد و از این اشتباه بزرگش درگذشت؛ همان‌گونه که می‌دانید اگر مسلمانان، جاسوسی را دستگیر کنند- حتی اگر گوینده‌ی لاإله‌إلاالله محمد رسول‌الله باشد- کُشتنش بدون استثنا واجب است؛ ولی چیزی که رسول‌الله را از کُشتن حاطب باز داشت، این بود که او جزو اهل بدر بود؛ امتیازی که تا قیامت، نصیب هیچ‌کس نمی‌شود. علما از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که کُشتن جاسوس- چه مسلمان باشد و چه کافر- واجب است؛ زیرا اخبار مسلمانان را به دشمنان می‌رساند.

\*\*\*

1840- وعن جابرٍ قالَ: كَانَ جِذْعٌ يَقُومُ إلَيْهِ النَّبِيُّ- يَعْنِي فِي الخُطْبَةِ- فَلَمَّا وُضِعَ المِنْبَرُ سَمِعْنَا لِلجِذْعِ مِثْلَ صَوْتِ العِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ فَوضَعَ يَدَهُ عَلَيهِ فَسَكَنَ.

وَفِي روايةٍ: فَلَمَّا كَانَ يَومُ الجُمُعَةِ قَعَدَ النَّبِيُّ عَلَى المِنْبَرِ، فَصَاحَتِ النَّخْلَةُ الَّتِي كَانَ يَخْطُبُ عِنْدَهَا حَتَّى كَادَتْ أنْ تَنْشَقَّ.

وفي روايةٍ: فصَاحَتْ صِيَاحَ الصَّبِيِّ، فَنَزَلَ النَّبِيُّ حَتَّى أَخَذَهَا فَضَمَّهَا إلَيهِ، فَجَعَلَتْ تَئِنُّ أَنِينَ الصَّبِيِّ الَّذِي يُسَكَّتُ حَتَّى اسْتَقَرَّتْ، قالَ: «بَكَتْ عَلَى مَا كَانَتْ تَسْمَعُ مِنَ الذَّكْرِ». [روایت بخاری]([[524]](#footnote-524))

**ترجمه:** جابر مي‌گوید: تنه‌ی درختی بود که پیامبر- هنگام سخنرانی- بر آن تکیه می‌زد؛ پس از اين‌كه براي پیامبر منبري ساختند، از آن تنه‌ي درخت- كه ديگر مورد استفاده قرار نمي‌گرفت- صدایی مانند آه و ناله‌ی شتران آبستن شنیدیم؛ تا اين‌كه پیامبر از منبر پايين آمد و دست خود را روی تنه‌ی درخت گذاشت و تنه، آرام شد.

در روایتی آمده است: روز جمعه همین‌که پیامبر روی منبر نشست، تنه‌ی خرمایی که پیش‌تر روی آن می‌نشست، فریاد کشید؛ حتی نزدیک بود که از هم شکافته شود.

و در روایتی آمده است: فریادی همانند فریاد بچه برآورد. پیامبر- از منبر- پایین آمد و تنه را گرفت و به خود چسباند؛ در آن هنگام تنه‌ی درخت، مانند بچه‌ای که او را در آغوش می‌گیرند و با نوازش ساکت می‌کنند، به‌آرامی نالید تا این‌که آرام شد. پیامبر فرمود: «از بابت ذکری که پیش‌تر در کنار خود می‌شنید- و حالا نمی‌شنود- گریست».

**شرح**

مولف/ حدیث جابر را آورده که بیان‌گر یکی از معجزاتی‌ست که الله به پیامبرش داد. گفتنی‌ست: الله متعال هر پیامبری که مبعوث می‌کرد، نشانه‌ها و معجزاتی هم به او می‌داد که بیان‌گر صداقت و راستی‌اش بود؛ زیرا اگر پیامبری را بدون معجزه مبعوث می‌کرد، هیچ‌کس به او ایمان نمی‌آورد و مردم برای رد دعوتش عذر و بهانه داشتند. پیامبرمان، محمد مصطفی معجزات و نشانه‌های فراوانی داشته است؛ کسی که معلومات بیش‌تری در این‎باره می‌خواهد، می‌تواند به کتاب «الجواب الصحیح لمن بدل دین المسیح»، اثر ابوالعباس حرانی/ مراجعه کند؛ وی در پایان این کتاب برخی از معجزات نبوی را که به هیچ پیامبر دیگری داده نشده، برشمرده است. در این‌باره کتاب «البدایة والنهایة» از ابن‌کثیر/ نیز کتاب سودمندی‌ست.

در هر حال پیامبرمان، محمد مصطفی معجزات فراوانی داشته است؛ از آن جمله، همین معجزه‌ای که در حدیث جابر آمده است؛ وی می‌گوید: پیامبر ابتدا بر روی تنه‌ی خرمایی خطبه می‌خواند تا این‌که زنی از انصار# برای آن بزرگوار، منبری ساخت. وقتی پیامبر برای خطبه روی این منبر می‌رفت، تنه‌ی خرما از فراق پیامبر، مانند شتران آبستن ، و گاه مانند بچه‌ها آه و ناله سر می‌داد؛ الله اکبر! یک موجود بی‌جان از فراق پیامبر می‌گریست؛ اما اینک ارزش‌های فراوانی از دست رفته و پایمال شده است؛ اما هیچ‌کس بر آن نمی‌گرید! الله متعال کمکمان کند که او را یاد کنیم، در عبادتش بکوشیم و او را به‌خوبی بپرستیم. پیامبر از منبر پایین آمد و مانند مادری که بچه‌اش را ساکت می‌کند، آن تنه را آرام فرمود. در این روایت به دو معجزه‌ی نبوی اشاره شده است:

1. گریه‌ی تنه از فراق پیامبر.
2. و آرام شدن آن، در زمانی که پیامبر از منبر پایین آمد و آن را ساکت کرد.

چنین معجزه‌ای برای موسی نیز روی داد؛ بنی‌اسرائیل به روش‌های گوناگون، موسی را آزار می‌دادند؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ٦٩﴾ [الأحزاب : ٦٩]

ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را رنجاندند؛ پس الله او را از آن‌چه می‌گفتند، پاک و به‌دور ساخت. و موسی نزد الله آبرومند بود.

بنی‌اسرائیل برای رنجاندن موسی می‌گفتند: موسی، وَرَم بیضه دارد؛ «زیرا بني‌اسرائيل برهنه غسل ‏می‌کردند و به یک‌دیگر می‌نگریستند؛ اما موسي به‌تنهايي غسل مي‏كرد. بني اسرائيل ‏گفتند: چون موسي وَرم بيضه دارد، با ما غسل نمي‏كند. روزي موسي لباس‌هايش را درآورد و روي سنگي گذاشت تا غسل كند. آن سنگ، لباس‌هاي موسي را برداشت و فرار كرد. موسي دنبال سنگ به راه افتاد و فرياد زد: اي سنگ! لباس‌هايم را كجا مي‌بري؟ تا اين‌كه بني‌اسرائيل، موسي را ديدند و گفتند: موسي هيچ‌گونه بيماري‌اي ندارد. آن‌گاه سنگ توقف كرد و موسي لباس‌هايش را گرفت و چند ضربه به سنگ زد».([[525]](#footnote-525)) لذا سنگ که موجودی بی‌جان بود، به حرکت درآمد تا زبان بنی‌اسرئیل از طعنه زدن به موسی بسته شود. فریاد و فغان آن تنه‌ی درخت از فراق رسول‌الله نیز یکی از معجزات آن بزرگوار بود و معجزه‌ی دیگرش، این بود که وقتی پیامبر آن تنه را در بغل گرفت، تنه همانند بچه‌ای که در آغوش مادرش آرامش می‌یابد، آرام شد.

\*\*\*

1841- وَعَنْ أبي ثَعْلَبةَ الْخُشَنِيِّ جُرثومِ بنِ ناشرٍ عَنْ رسولِ الله قالَ: «إنَّ اللهَ تَعَالَى فَرَضَ فَرَائِضَ فَلا تُضَيِّعُوهَا، وَحَدَّ حُدُوداً فَلا تَعْتَدُوهَا، وَحَرَّمَ أَشْيَاءَ فَلا تَنْتَهِكُوهَا، وَسَكَتَ عَنْ أشْيَاءَ رَحْمَةً لَكُمْ غَيْرَ نِسْيَانٍ فَلا تَبْحَثُوا عَنْهَا». [روایت دارقطنی و....]([[526]](#footnote-526))

**ترجمه:** از ابوثعلبه‌ی خُشَنی، جُرثوم بن ناشر روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «الله متعال، اموری را فرض گردانیده است؛ آن‌ها را ضایع نگردانید. و حدودی را تعیین فرموده است؛ از آن‌ها تجاوز نکنید و چیزهایی را حرام کرده است؛ پس مرتکب حرام نشوید. و از روی مهربانی، نه از روی فراموشی، درباره‌ی برخی از چیزها سکوت نموده است؛ پس درباره‌ی آن بحث و کنجکاویِ- بی‌مورد- نکنید».

1842- وعن عبد الله بن أبي أَوْفَى$ قالَ: غَزَوْنَا مَعَ رَسولِ اللهِ سَبْعَ غَزَوَاتٍ نَأكُلُ الجَرَادَ.

وَفِي رِوَايةٍ: نَأكُلُ مَعَهُ الجَرَادَ. [متفق علیه]([[527]](#footnote-527))

**ترجمه:** عبدالله بن ابی‌اوفی$ می‌گوید: در هفت غزوه با رسول‌الله بودیم و ملخ می‌خوردیم.

و در روایتی دیگر آمده است: با ایشان ملخ می‌خوردیم.

1843- وعن أبي هريرةَ أنَّ النَّبِيَّ قال: «لا يُلْدَغُ المُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ». [متفق علیه]([[528]](#footnote-528))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مومن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی‌شود».

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که از ابوثعلبه‌ی خُشَنی، جُرثوم بن ناشر روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «الله متعال، اموری را فرض گردانیده است؛ آن‌ها را ضایع نگردانید. و حدودی را تعیین فرموده است؛ از آن‌ها تجاوز نکنید و چیزهایی را حرام کرده است؛ پس مرتکب حرام نشوید. و از روی مهربانی، نه از روی فراموشی، درباره‌ی برخی از چیزها سکوت نموده است؛ پس درباره‌ی آن بحث و کنجکاویِ- بی‌مورد- نکنید».

پیامبر در این حدیث به سه حُکم یا مورد اشاره فرموده است:

**اول:** فرایض. مهم‌ترین فریضه‌ی الهی بر بندگانش، توحید است؛ یعنی بر همه‌ی بندگانش فرض نموده که شهادتین را بگویند و گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست؛ یعنی تنها الله متعال شایسته‌ی عبادت و پرستش می‌باشد و تنها محمد مصطفی سزاوارِ آنست که از او اطاعت و پیروی کنیم و در میان آفریده‌های الهی، کسی جز محمد مصطفی شایسته‌ی چنین اطاعتی نیست.

این، مهم‌ترین فریضه‌ی الهی‌ست؛ سپس نماز، زکات، روزه، حج، نیکی به پدر و مادر، رعایت حقوق همسایه، صداقت، خیرخواهی و...؛ یعنی الله متعال فرایض فراوانی را بر بندگانش واجب گردانیده است؛ برخی از فرایض، فرض عین هستند؛ یعنی بر تک‌تک مسلمانان، واجب است که آن را انجام دهند؛ و برخی دیگر از فرایض، فرض کفایه هستند؛ یعنی اگر تعدادی از مسلمانان، به‌اندازه‌ی کافی، به انجام این فرايض بپردازند، حکمش از دیگران ساقط می‌شود. به‌عنوان مثال: نمازهای پنج‌گانه، فرض عین هستند و بر هر مسلمانی واجب است که در شبانه‌روز پنج بار نماز بخواند؛ اما نماز جنازه، فرض کفایه می‌باشد و اگر شماری از مسلمانان این فریضه را انجام دهند، حکمش از دیگران ساقط می‌گردد.

**دوم:** حدود؛ «الله متعال، حدودی را تعیین کرده است؛ پس، از آن‌ها تجاوز نکنید». یعنی فرایض را مطابق حدودی که الله مقرر فرموده است، انجام دهید؛ مانند اوقات هر نماز که معین و مشخص است. وقت نماز صبح، از سپیده‌دم آغاز می‌شود و تا طلوع خورشید ادامه دارد. وقت نماز ظهر، از زوال آفتاب تا زمانی‌ست که سایه‌‌ی هر چیزی به‌اندازه‌ی خودش شود. وقت نماز عصر از همین زمان تا غروب خوشید است. مغرب نیز از غروب خورشید آغاز می‌گردد و تا پنهان شدن شَفق ادامه دارد. از غروب شَفَق، یعنی پس از غروب خورشید که سرخیِ آسمان گم می‌شود، وقت عشاء آغاز می‌گردد و تا نیمه‌شب ادامه دارد. این‌ها حدود مربوط به فریضه‌ی نماز است. روزه نیز حد مشخصی دارد؛ یعنی از سپیده‌دم تا غروب خورشید است. حج نیز حد مشخصی دارد که همان ماه‌های حج می‌باشد. پیامبر فرمود: «از این حدود تجاوز نکنید». الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥ﴾ [الطلاق : ١]

و هر کس از حدود الاهی تجاوز کند، به‌راستی به خویشتن ستم کرده است.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٢٩﴾ [البقرة: ٢٢٩]

و کسانی که از حدود و مقررات الاهی تجاوز کنند، بدون تردید ستم‌کارند.

**سوم:** «درباره‌ی برخی از چیزها سکوت نموده است»؛ یعنی نه آن‌ها را بر ما واجب گردانیده و نه آن‌ها را حرام نموده است؛ در صورتی‌که اگر می‌خواست، حرامشان می‌نمود و اگر می‌خواست، آن‌ها را واجب می‌گردانید؛ اما از روی مهربانی، درباره‌ی آن ها سکوت فرمود؛ همین نمازهای پنج‌گانه را در نظر بگیرید؛ ابتدا الله متعال پنجاه نماز در شبانه‌روز بر بندگانش فرض نمود؛ سپس این مقدار را به لطف خویش تا پنج نوبت کاهش داد و ثواب همان پنجاه نوبت را برای امت، مقرر فرمود. در این حدیث آمده است: «الله متعال درباره‌ی برخی از چیزها سکوت فرمود»؛ عبارتِ «سکوت فرمود»، دلیلی بر دیدگاه اهل سنت و جماعت که می‌گویند: الله متعال با صدایی که قابل شنیدن است، سخن می‌گوید؛ زیرا سکوت، متضاد سخن گفتن می‌باشد؛ پس الله هر وقت که بخواهد، و هرچه که بخواهد و هرگونه که بخواهد، سخن می‌گوید؛ اما ما نمی‌دانیم که چگونه و چه زمانی سخن می‌گوید یا چه می‌گوید؛ ولی ایمان داریم که وقتی اراده‌ی پیدایش چیزی را بکند، فقط کافی‌ست که بگوید: پدید آی؛ و آن‌گاه خواسته‌اش محقق می‌شود و آن چیز، پدید می‌آید؛ از این‌رو کلمات و سخنان الله قابل شمارش نیست؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَنَّمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن شَجَرَةٍ أَقۡلَٰمٞ وَٱلۡبَحۡرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ سَبۡعَةُ أَبۡحُرٖ مَّا نَفِدَتۡ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٧﴾ [لقمان: ٢٧]

اگر درختان روی زمین، قلم شوند و دریا مرکب گردد و پس از آن، هفت دریای دیگر به مددش بیایند، سخنانِ الله پایان نمی‌‌یابد. بی‌شک الله، توانای حکیم است.

و نیز می‌فرماید:

﴿قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا ١٠٩﴾ [الكهف: ١٠٩]

بگو: اگر دریا برای نوشتن سخنان پروردگارم جوهر شود، پیش از آن‌که سخنان پروردگارم پایان ­پذیرد، دریا پایان می­یابد؛ هرچند دریای دیگری همانندِ آن به کمک بیاوریم.

سپس مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن ابی‌اوفی$ می‌گوید: «در هفت غزوه با رسول‌الله بودیم و با ایشان ملخ می‌خوردیم». ملخ، حشره‌ی حلالی‌ست و فرقی نمی‌کند که انسان، آن را بکشد یا این‌که خودِ ملخ مرده باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «أُحِلَّتْ لَنَا مَيْتَتَانِ وَدَمَانِ فَأَمَّا الْمَيْتَتَانِ فَالْجَرَادُ وَالْحِيتَانُ وَأَمَّا الدَّمَانِ فَالطِّحَالُ وَالْكَبِدُ»؛([[529]](#footnote-529)) یعنی: «دو حیوان هستند که ذبح‌نشده‌ی آن‌ها نیز برای ما رواست و همین‌طور دو نوع خون؛ آن دو حیوان، ملخ و ماهی هستند و آن دو خون، طحال و جگر»؛ از این‌رو ماهی یا ملخی که صید می‌کنیم، سَر نمی‌بُریم یا سرشان را نمی‌زنیم. گفتنی‌ست: شکار ملخ یا پراندن آن در حرم مکه، جایز نیست؛ همان‌گونه که شکار و پراندن سایر پرندگان، جایز نمی‌باشد.

این حدیث، بیان‌گر این است که صحابه تأیید پیامبر را حجت می‌دانستند؛ یعنی اگر کاری انجام می‌دادند و پیامبر آن را تأیید می‌کرد، حلالش می‌دانستند؛ زیرا پیامبر می‌توانست آنان را منع کند و اگر حرام بود، حتماً این کار منعشان می‌نمود؛ لذا سکوتش، دلیل جواز است.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر فرمود: «مومن از یک سوراخ، دو بار گزیده نمی‌شود»؛ یعنی مومن، زیرک است و از هر تجربه‌‌ای درس می‌گیرد؛ اگر از انجام یک کار زیان ببیند یا فایده‌ای نبرد، تکرارش نمی‌کند؛ از این‌رو شایسته است که انسان، زیرک باشد و کاری را که از آن ضرر دیده است، تکرار نکند؛ بلکه باید به‌سانِ مومن، زیرک و هوشیار باشد؛ زیرا این، از کمال ایمان است.

\*\*\*

1844- وعنه قالَ: قالَ رسولُ الله: «ثَلاَثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَومَ القِيَامَةِ، وَلا يَنْظُرُ إلَيْهِمْ ، وَلا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ ألِيمٌ: رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِالفَلاَةِ يَمْنَعُهُ مِنِ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ رَجُلاً بسِلْعَةً بَعْدَ العَصْرِ فَحَلَفَ بِاللهِ لأَخَذَهَا بِكذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ وَهُوَ عَلَى غَيْرِ ذلِكَ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إمَاماً لا يُبَايِعُهُ إلاَّ لِدُنْيَا فَإنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا وَفَى وَإنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا لَمْ يَفِ». [متفق علیه]([[530]](#footnote-530))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت: کسی که در بیابان آب مازاد بر نیازش را از مسافران دریغ می‌دارد؛ آن‌که پس از عصر کالایش را در معرض فروش می‌گذارد و به نام الله، به‌دروغ سوگند می‌خورد که آن‌را به فلان قیمت خریده است و طرف مقابل نیز حرفش را باور می‌کند؛ و شخصی که فقط به‌خاطر منافع دنیوی با حاکمی بیعت می‌نماید؛ اگر حاکم چیزی از دنیا به او بدهد، به پیمان خویش وفادار است و اگر چیزی از دنیا به او ندهد، به پیمان خویش وفا نمی‌کند».

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت»؛ در متن حدیث «ثَلاَثَةٌ» آمده که منظور، سه گروه است؛ نه سه نفر؛ زیرا ملت‌ها و مردمانِ بسیاری چنین ویژگی‌هایی دارند.

**اول:** «کسی که در بیابان آبِ مازاد بر نیازش را از مسافران دریغ می‌دارد»؛ یعنی کسی که در بیابان یا منطقه‌ای خالی از سَکَنه، مزرعه یا چاهی دارد و به رهگذران یا مردمی که از آن‌جا عبور می‌کنند، اجازه نمی‌دهد که از آب مزرعه یا چاهش بنوشند. به گمان شما کسی كه الله در روز قیامت با او سخن نگوید، به او نظر نکند، پاکیزه‌اش نگرداند و به عذاب دردناکی گرفتارش نماید، چه وضعیتی خواهد داشت؟

**دوم:** «آن‌که پس از عصر کالایش را در معرض فروش می‌گذارد و به نام الله، به‌دروغ سوگند می‌خورد که آن‌را به فلان قیمت خریده است و طرف مقابل نیز حرفش را باور می‌کند»؛ پیامبر عصر را از جهت اهمیتِ وقت، به‌طور ویژه ذکر فرمود؛ و گرنه، کسی که در وقتِ شبانه‌روز با سوگند دروغ کالایش را بفروشد، مشمول این هشدار و عذاب می‌گردد. که امام مسلم/ حدیثی بدین مضمون روایت کرده است که ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «سه گروه هستند که الله، روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، به آنان نظر نمی‌کند، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی خواهند داشت». ابوذر می‌گوید: پیامبر این جمله را سه بار تکرار کرد. ابوذر گفت: چقدر بدبخت و زیان‌کارند! ای رسول‌خدا! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسی که اسبالِ ازار می‌کند، [یعنی کسی که شلوار یا لباسش را پایین‌تر از دو قوزک پایش قرار می‌دهد] کسی که- در برابر نیکی‌اش بر دیگران- منت می‌گذارد، و کسی که کالایش را با سوگند دروغ به‌ فروش می‌رساند».

لذا از جمع‌بندی این دو حدیث روشن می‌شود که ذکر وقت عصر در حدیث ابوهریره، از جهت شدت وعید و عذاب مربوط به سوگند دروغ در این زمانِ خاص می‌باشد؛ و گرنه، همان‌گونه که در حدیث ابوذر آمده است، کسی که کالایش را با سوگند دروغ به فروش برساند یا سوگند دروغ یاد کند تا قیمت کالایش را بالا ببرد، مشمول این وعید است؛ یعنی الله در روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند، پاکیزه‌اش نمي‌گرداند و به عذاب دردناکی گرفتارش می‌نماید.

**سوم:** «و شخصی که فقط به‌خاطر منافع دنیوی با حاکمی بیعت می‌نماید؛ اگر حاکم چیزی از دنیا به او بدهد، به پیمان خویش وفادار است و اگر چیزی از دنیا به او ندهد، به پیمان خویش وفا نمی‌کند». این هم جزو کسانی‌ست که الله در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به آن‌ها نظر نمی‌کند، آنان را پاکیزه‌ نمي‌گرداند و به عذاب دردناکی گرفتارشان می‌نماید؛ زیرا بر هر مسلمانی واجب است که امام و فرمانروایی داشته باشد و به تعهدات و وظایف خویش در قبال او عمل کند؛ چه تمام سرزمین اسلام، یک زمام‌دار و فرمانروای کل داشته باشد و چه هر منطقه‌ای دارای زمام‌دار و فرمانروای خاصی باشد. از زمان ائمه‌ی اربعه به بعد، مسلمانان حکومت‌های پراکنده‌ای داشته‌اند؛ اما به‌اجماع علما رحمهم‌الله، فرمان‌برداری از حاکم هر منطقه بر مسلمانان واجب بوده و هیچ‌یک از مسلمانان نگفته که فقط در صورت وجود یک خلیفه در سرزمین‌های اسلامی، اطاعت از او واجب است؛ زیرا در این صورت مردم، بدون حاکم و فرمانروا می‌مانند و این، ویژگیِ جامعه‌ی جاهلی‌ست؛ زیرا کسی که بمیرد و حاکم و فرمانروایی نداشته باشد، بر مرگ جاهلی مرده است و با اهل جهل، یعنی با مردم پیش از عصر رسالت برانگیخته می‌شود؛ بنابراین هر منطقه‌ای حاکم و فرمانروای خود را دارد و اطاعت از او بر مسلمانان واجب است.

شخصی که با فرمانروا به‌خاطر دنیا بیعت می‌کند، نه به‌خاطر پروردگار جهانیان، مشمول این وعید یا هشدار شدید می‌باشد؛ روی‌کرد این شخص در قبال حاکمش این است که اگر حاکم چیزی از دنیا به او بدهد، به پیمان خویش وفا می‌کند و اگر چیزی از دنیا به او ندهد، به پیمان خویش وفادار نمی‌مانَد؛ زیرا بیعتش را بر اساس امیال و خواسته‌های نفسانی بنا کرده است.

گاه شنیده می‌شود که برخی از افراد می‌گویند: ما که با حاکم خود بیعت نکرده‌ایم؛ یعنی آحاد جامعه‌ی اسلامی با حاکم خویش بیعت نکرده‌اند!

این، یک شبهه‌ی باطل و شیطانی‌ست. مگر همه‌ی صحابه#، حتی پیرزنان خانه‌نشین یا بچه‌های کم‌سن و سال با ابوبکر صدیق بیعت کردند؟ هرگز؛ بلکه بیعت با سرآمدان و خبرگان جامعه می‌باشد که اهل رتق و فتح هستند و هر زمان که آن‌ها با کسی بیعت کنند، ولایتش بر همه‌ی مردمِ آن‌جا ثابت می‌گردد. گمان نمی‌کنم که هیچ‌یک از مسلمانان و همین‌طور هیچ‌یک از عقلا، مشروعیت یک حاکم را مشروط به بیعتِ آحاد و یکایک افراد جامعه بداند؛ حتی مدعیان دموکراسی در غرب نیز چنین باوری دارند؛ مگر در انتخاباتِ آنان، شرایط سِنّی رأی‌دهندگان لحاظ نمی‌شود؟

در هر حال همان‌گونه که در این حدیث آمده است، سه گروه هستند که الله در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به آن‌ها نظر نمی‌کند، پاکشان نمی سازد و عذاب دردناکی به آن‌ها می‌رساند.

از این حدیث، صفت کلام برای الله ثابت می‌گردد؛ از این‌رو اهل سنت و جماعت بر این باورند که الله هر وقت که بخواهد، و هرچه که بخواهد و هرگونه که بخواهد، سخن می‌گوید؛ اما ما نمی‌دانیم که چگونه و چه زمانی سخن می‌گوید یا چه می‌گوید؛ ولی ایمان داریم که وقتی اراده‌ی پیدایش چیزی را بکند، فقط کافی‌ست که بگوید: پدید آی؛ و آن‌گاه خواسته‌اش محقق می‌شود و آن چیز، پدید می‌آید:

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [يس: ٨٢]

شأن او، این است که چون (پیدایش) چیزی را اراده کند، فقط به آن می‌گوید: «موجود شو» و بی‌درنگ موجود می‌شود.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا ٤٤﴾ [فاطر: ٤٤]

و هيچ چيز نه در آسمان‌ها و نه در زمين الله را درمانده نكرده است؛ همانا الله داناى تواناست.

رسول‌الله فرمود: «الله با آنان سخن نمی‌گوید»؛ از این حدیث چنین برداشت می‌شود که الله با غیر خود نیز سخن می‌گوید. از حدیث مذکور، این هم برداشت می‌شود که الله به بندگانش دو نظر دارد:

اول: نظر عام و فراگیر؛ بدین معنا که هیچ چیزی از نگاهِ الله متعال مخفی نمی‌مانَد و الله متعال همه چیز را می‌بیند.

دوم: نظر خاص که همان نظر رحمت می‌باشد و در این حدیث به همین نظر، اشاره شده است؛ یعنی الله متعال به سه گروه مذکور نظر رحمت نمی‌کند.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که الله بندگانش را پاک می‌گرداند؛ همان‌گونه که خود می‌فرماید:

﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ٢١﴾ [النور : ٢١]

ولی الله هر که را بخواهد، پاک می‌گرداند. و الله، شنوای داناست.

لذا این، الله متعال است که به کارها سر و سامان می‌بخشد و افراد و امورشان را پاک می‌گرداند؛ از الله می‌خواهیم که ما را در شمارِ آن دسته از بندگانش قرار دهد که پاکشان می‌سازد؛ به‌یقین که الله بر هر کاری تواناست.

\*\*\*

1845- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أرْبَعُونَ»؛ قالوا: يَا أبَا هُرَيْرَةَ أرْبَعُونَ يَوْماً؟ قالَ: أبَيْتُ، قَالُوا: أرْبَعُونَ سَنَةً؟ قالَ: أبَيْتُ. قالُوا: أرْبَعُونَ شَهْراً؟ قالَ: أبَيْتُ. «وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الإنسان إلاَّ عَجْبَ الذَّنَبِ، فِيهِ يُرَكَّبُ الخَلْقُ، ثُمَّ يُنَزِّلُ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ البَقْلُ». [متفق علیه]([[531]](#footnote-531))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در میان دو نفخ صور،([[532]](#footnote-532)) یک چله است». گفتند: ای ابوهریره! یعنی چهل روز؟ پاسخ داد: نمی‌دانم. گفتند: چهل سال؟ ابوهریره پاسخ داد: نمی‌دانم. پرسیدند: چهل ماه؟ پاسخ داد: نمی‌دانم. رسول‌الله فرمود: «(تمام بدن) انسان می‌پوسد، مگر استخوان دنبالچه که آفرینش دوباره‌ی انسان‌ها- در روز قیامت- از این استخوان است و الله بارانی از آسمان فرو می‌فرستد و مردم همانند رویش سبزه و گیاه، سر برمی‌آورند».

1846- وَعَنْهُ قالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ في مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ القَومَ، جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رسولُ اللهِ يُحَدِّثُ، فَقالَ بَعْضُ القَومِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَرِهَ مَا قَالَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ، حَتَّى إذَا قَضَى حَدِيثَهُ قالَ: أيْنَ السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ؟» قالَ: هَا أنا يَا رسُولَ اللهِ. قالَ: «إذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»؛ قالَ: كَيفَ إضَاعَتُهَا؟ قالَ: «إذَا وُسِّدَ الأَمْرُ إلى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». [روایت بخاری]([[533]](#footnote-533))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله در مجلسی با مردم سخن می‌گفت که در این میان بادیه‌نشینی آمد و پرسید: قیامت چه زمانی‌ست؟ رسول‌الله به سخنان خود ادامه داد؛ برخی از حاضران گمان کردند که پیامبر پرسش را شنید، اما چون از آن خوشَش نیامد، پاسخی نداد و برخی دیگر گفتند: پیامبر سؤال را نشنید. بزرگوار پس از پایان صحبتش فرمود: «کسی که درباره‌ی قیامت پرسید، کجاست؟» بادیه‌نشین عرض کرد: من بودم ای رسول‌خدا! رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش». پرسید: امانت چگونه ضایع می‌گردد؟ رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که کارها (=زمام امور) به نااهلان سپرده شود، منتظر قیامت باش».

1847- وَعَنْهُ أنَّ رسُولَ اللهِ قالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإنْ أصَابُوا فَلَكُمْ، وإنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ». [روایت بخاری]([[534]](#footnote-534))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر امامان شما، برايتان درست و صحيح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش می‌رسد؛ ولي اگر در نمازشان اشكالي وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دريافت مي‌كنيد و گناهش با آن‌هاست».

1848- وَعَنْهُ: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾؛ قالَ: خَيْرُ النَّاسِ للنَّاسِ يَأتُونَ بِهِمْ فِي السَّلاسِلِ فِي أعْنَاقِهِمْ حَتَّى يَدْخُلُوا فِي الإسْلاَمِ. [روایت بخاری]([[535]](#footnote-535))

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: الله متعال می‌فرماید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید»؛ رسول‌الله فرمود: «بهترین مردم برای هم‌نوعان خود، کسانی هستند که آن‌ها- یعنی غیرمسلمانان- را با زنجیرهایی که در گردن‌هایشان است، می‌آورند تا مسلمان (و بهشتی) شوند».

1849- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «عَجِبَ اللهُ مِنْ قَومٍ يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ فِي السَّلاسِلِ». [روایت بخاری]([[536]](#footnote-536))

ترجمه: ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله از کسانی که به زنجیر بسته می‌شوند و وارد بهشت می‌گردند، تعجب می‌کند».

[نووی: مفهوم این دو حدیث، این است که آن‌ها اسیر و دربند می‌شوند، سپس اسلام می‌آورند و بهشتی می‌گردند.]

**شرح**

مولف/ در این بخش از کتابش چهار حدیث از ابوهریره ذکر کرده است. حدیث نخست بدین مفهوم می‌باشد که پیامبر فرمود: «در میان دو نفخ صور، یک چله است»؛ فرشته‌ای به نام اسرافیل مأمور دمیدن در صور است؛ نخستین بار که اسرافیل در صور می‌دهد، همه‌ی مردم وحشت‌زده می‌شوند و می‌میرند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۚ وَكُلٌّ أَتَوۡهُ دَٰخِرِينَ ٨٧﴾ [نمل:87]

و روزی که در «صور» دمیده می‌شود و همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، به وحشت می‌افتند؛ مگر آنان که الله بخواهد. و همه خوار و زبون نزد الله می‌آیند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ ٦٨﴾ [الزمر: ٦٨]

و در «صور» دمیده می‌شود؛ پس همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، می‌میرند مگر کسی که الله بخواهد.

در صور نخست، همه می‌میرند؛ اما صور دوم برای برخاستن و زنده شدن دوباره است؛ همان‌گونه که الله در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ ٦٨﴾ [الزمر: ٦٨]

و آن‌گاه دوباره در صور دمیده می‌شود و ناگهان همگی در حالی که نظاره‌گرند، به پا می‌خیزند.

آری؛ از قبرهایشان برمی‌خیزند و نظاره‌گر اتفاقاتی هستند که روی می‌دهد؛ زیرا الله متعال پیش از برانگیختنِ آنان، بارانی غلیظ فرو می‌فرستد و انسان‌ها همانند دانه‌ی بذر، سر از خاک برمی‌آورند و بدون این‌که کوچک‌ترین اشتباهی روی دهد، هر روحی به همان کالبدی باز می‌گردد که در آن بوده است! سبحان‌الله!

در میان دو نفخ صور، یک چله است؛ از ابوهریره پرسیدند: یعنی چهل روز؟ پاسخ داد: نمی‌دانم. گفتند: چهل سال؟ ابوهریره گفت: نمی‌دانم. پرسیدند: چهل ماه؟ پاسخ داد: نمی‌دانم؛ بلکه پیامبر فقط خبر داد که در میان دو نفخ، یک چله است و بیان نکرد که چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال؛ از این‌رو ما نیز به سخن پیامبر بسنده کرده، چیزی بر سخنِ آن بزرگوار نمی‌افزاییم و در این‌باره خودسرانه اظهار نظر نمی‌کنیم. در هر حال، وقتی اسرافیل برای بار دوم در صور می‌دمد، مردم برای پس دادن حساب در پیش‌گاه الله حاضر می‌شوند و هرکس مطابق اعمال و گناهانش حساب پس می‌دهد. حساب‌رس، الله می‌باشد و حساب‌رسی او، خارج از عدالت یا لطف و مرحمت نیست و ذره‌ای به بندگانش ستم نمی‌کند؛ زیرا حساب‌رسی و محاسبه‌ای که مخلوقات انجام می‌دهند، سه حالت دارد: یا ظالمانه است، یا عادلانه و یا از روی بخشندگی و بزرگواری؛ اما الله یا به لطف خویش حساب می‌گیرد یا به عدل خویش، و هیچ ستمی در کارِ او نیست:

﴿فَٱلۡيَوۡمَ لَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٥٤﴾ [يس: ٥٤]

آن روز به هیچ‌کس هیچ ستمی نمی‌شود و تنها به‌سزای اعمالتان می‌رسید.

حدیث دوم، بدین مضمون است که ابوهریره می‌گوید: «رسول‌الله در مجلسی با مردم سخن می‌گفت که در این میان بادیه‌نشینی آمد و پرسید: قیامت چه زمانی‌ست؟ رسول‌الله به سخنان خود ادامه داد». گویا نمی‌خواست صحبتش را ناتمام رها کند. ابوهریره می‌گوید: «برخی از حاضران گمان کردند که پیامبر پرسش را شنید، اما چون از آن خوشَش نیامد، پاسخی نداد و برخی دیگر گفتند: پیامبر سؤال را نشنید». لذا در می‌یابیم که سکوت کردن در برابر پرسش‌های بی‌مورد، اشکالی ندارد؛ یعنی اگر از شما سؤال نامناسبی بپرسند، اشکالی ندارد که سکوت کنید و جواب ندهید. ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله پس از پایان صحبتش فرمود: «کسی که درباره‌ی قیامت پرسید، کجاست؟» بادیه‌نشین عرض کرد: من بودم ای رسول‌خدا! رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که امانت ضایع شود، منتظر قیامت باش». پرسید: امانت چگونه ضایع می‌گردد؟ رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که کارها (=زمام امور) به نااهلان سپرده شود، منتظر قیامت باش»؛ یعنی نااهلان، فتوا دهند و آنان‌که شایستگی ندارند، زمام امور را در دست گیرند یا کسانی بر مسند مدیریت بنشینند که از تعهد و تخصصِ کافی برخوردار نیستند. در آن زمان امور مردم، نابسان می‌شود و آن‌گاه که فساد و نابسامانی جامعه را فرا گیرد، باید منتظر قیامت بود؛ زیرا در آن زمان مردم، فاسد و تبه‌کار می‌شوند و قیامت، بر بدترین مردم برپا می‌گردد.

این حدیث نسبت به ضایع کردن امانت، هشدار می‌دهد و بیان‌گر این است که هر کاری باید به اهلِ آن سپرده شود و این، مقتضای امانت‌داری‌ست.

در حدیث سوم آمده است: «اگر امامان شما، برايتان درست و صحيح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش می‌رسد؛ ولي اگر در نمازشان اشكالي وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دريافت مي‌كنيد و گناهش با آن‌هاست». این حدیث درباره‌ی پیش‌نماز شدن کارگزاران و امیران است و شامل ائمه‌ی مساجد نیز می‌شود. از این حدیث چنین برداشت می شود که شکیبایی و خویش‌تنداری در برابر حاکمان و فرمان‌داران، واجب است؛ حتی اگر نماز را به‌درستی ادا نکنند؛ مثلاً اگر نمازها را به‌تأخیر بیندازند، ما نیز نمازها را با تأخیر می‌خوانیم و از جماعت مسلمانان، جدا نمی‌شویم؛ زیرا در این صورت، تأخیر در نماز که برای حفظ وحدت است، عذر به‌شمار می‌آید و این برای ما، حُکم آن را دارد که گویا نماز را در اول وقت به‌جای آورده‌ایم.

این حدیث، به موضوع مخالفت با جماعت مسلمانان و فرمانروایان آنان اشاره دارد؛ زیرا مخالفت با حکام و فاش کردن عیوب و بدی‌هایشان، بر خلاف رهنمودها و آموزه‌های دینی‌ست و به هرج و مرج و نابسامانی در جامعه می‌انجامد؛ در صورتی که دین اسلام به عدالت و نیکی فرا می‌خوانَد و از تبه‌کاری و شرارت باز می‌دارد؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائ‍دة: ٨]

ای مؤمنان! برای الله به‌داد برخیزید و به عدالت گواهی دهید؛ و نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نورزید. عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک­تر است و تقوای الله پیشه سازید. به‌یقین الله به کردارتان آگاه است.

بی‌شک کاستی‌هایی وجود دارد و کسی، منکرش نیست؛ اما اگر کاستی‌ها را بازگو می‌کنیم، خوبی‌ها را هم بگوییم؛ این، یعنی عدل و انصاف. در صورتی که بازگو کردن بدی‌ها و خودداری از ذکر خوبی‌ها، ستم و جفاست و الله متعال، ظلم و ستم را دوست ندارد. لذا با کسانی که نماز جماعت را به‌تأخیر می‌اندازند، نماز می‌گزاریم؛ زیرا ثوابش به ما می‌رسد و اگر در این تأخیر گناهی باشد، گناهش با پیشوایانی‌ست که نماز را به‌تأخیر می‌اندازند.

و اما حدیث چهارم؛ ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله از کسانی که به زنجیر بسته می‌شوند و وارد بهشت می‌گردند، تعجب می‌کند». همان‌گونه که مولف/ در توضیح این حدیث گفته است، این حدیث به کافرانی اشاره دارد که به اسارت مسلمانان درمی‌آیند و همین اسارت به نفع آن‌هاست؛ زیرا سبب می‌شود که اسلام بیاورند و به بهشت بروند.

\*\*\*

1850- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «أَحَبُّ البِلادِ إلَى اللهِ مَسَاجِدُهَا، وَأبْغَضُ البِلاَدِ إلَى اللهِ أسْوَاقُهَا». [روایت مسلم]([[537]](#footnote-537))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «محبوب‌ترین مکان‌ها نزد الله، مساجد و منفورترین مکان‌ها در نزد الله، بازارها هستند».

1851- وَعَنْ سَلمانَ الفارسيِّ مِنْ قولهِ قالَ: لا تَكُونَنَّ إن اسْتَطَعْتَ أوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ السُّوقَ، وَلا آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهَا، فَإنَّهَا مَعْرَكَةُ الشَّيْطَانِ، وَبِهَا يَنْصُبُ رَايَتَهُ. [روایت مسلم]([[538]](#footnote-538))

ورواه البرقاني في صحيحهِ عن سلمانَ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «لا تَكُنْ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ السُّوقَ، وَلا آخِرَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْهَا؛ فِيهَا بَاضَ الشَّيْطَانُ وَفَرَّخَ».

**ترجمه:** از قول سلمان فارسی روایت است که فرمود: «تا می‌توانی نخستین کسی نباش که وارد بازار می‌شود و آخرین کسی نباش که از بازار بیرون می‌آید؛ زیرا بازار، جولان‌گاه شیطان است که آن‌جا پرچمش را برمی‌افرازد».

بُرقانی در صحیح خود از سلمان روایت کرده است که رسول‌الله فرمود: «نخستین کسی نباش که وارد بازار می‌شود و آخرین کسی نباش که از بازار بیرون می‌رود؛ زیرا شیطان در بازار، مستقر می‌شود تا تخم گناه بگذارد و گناهانی- مانند دروغ، خیانت، تقلب و کلاه‌برداری- ایجاد کند».

1852- وعن عاصمٍ الأحوَلِ، عَنْ عبدِ اللهِ بن سَرْجِسَ قالَ: قُلْتُ لِرسولِ اللهِ: يا رسولَ اللهِ، غَفَرَ اللهُ لَكَ، قالَ: «وَلَكَ». قال عاصمٌ: فَقُلْتُ لَهُ: أسْتَغْفرَ لَكَ رسُولُ اللهِ؟ قالَ: نَعَمْ وَلَكَ، ثُمَّ تَلا هذِهِ الآيةَ: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾. [روایت مسلم]([[539]](#footnote-539))

**ترجمه:** عاصمِ احول می‌گوید: عبدالله بن سَرجِس گفت: به رسول‌الله گفتم: ای رسول‌خدا! الله شما را بیامرزد. فرمود: «و همین‌طور تو را». عاصم می‌گوید: به عبدالله گفتم: پس رسول‌الله برای تو درخواست آمرزش کرد. پاسخ داد: «بله، و همین‌طور برای تو». آن‌گاه این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد : ١٩]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

1853- وعن أبي مسعودٍ الأنصاريِّ قالَ النَّبِيُ: «إنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلاَمِ النُّبُوَّةِ الأولَى: إذَا لَمْ تَسْتَحِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». [روایت بخاری]([[540]](#footnote-540))

**ترجمه:** ابومسعود انصاری می‌گوید: «یکی از سخنانی که مردم از پیامبران گذشته دریافته‌اند، این است که: اگر حیا نداری، هر عملی که می‌خواهی، انجام بده».

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «محبوب‌ترین مکان‌ها نزد الله، مساجد و منفورترین مکان‌ها در نزد الله، بازارها هستند».

مساجد، از آنِ الله متعال می‌باشند؛ از این‌رو الله متعال، مساجد را در کنار نام خود ذکر فرموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَآ﴾

[البقرة: ١١٤]

و کیست ستم‌کارتر از کسی است که از بردن نامِ الله (و عبادتش) در مساجدِ الله جلوگیری می­کند و در خراب کردن آن‌ها می‌کوشد؟

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ٣٦ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ [النور : ٣٦، ٣٧]

(این چراغ و نورش) در خانه‌هایی(ست) که الله اجازه داده ارج داده شوند و نامش در آن‌ها، بامداد و شامگاه یاد گردد. مردانی که تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد الله باز نمی‌دارد.

بنابراین مساجد، شرافت و احترام ویژه‌ای دارند و محل ذکر و یادِ الله و جایگاه عبادت و پرستش او هستند و در مساجد است که به مسایل دینی و دنیوی مسلمانان رسیدگی می‌شود؛ از این‌رو هزینه کردن مال برای تعمیر و آبادانی مساجد، اهمیت و فضیلت فراوانی دارد و صدقه‌ی جاری به‌شمار می‌آید؛ لذا خرج کردن مال برای تعمیر و آبادانی مساجد، از قربانی کردن و غذا دادن به دیگران، برتر است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، مرمت و آبادانی مساجد، صدقه‌ی جاری‌ست که نمازگزاران از آن استفاده می‌کنند وجایگاه مناسبی برای برگزاریِ کلاس‌ها و حلقه‌های علمی‌ست.

اما بازار، جولان‌گاه شیطان است؛ شیطان در بازار مستقر می‌شود و پرچمش را برمی‌افرازد و با شگردهای گوناگون، مردم را می‌فریبد و آنان را به گناه و معصیت می‌کشاند؛ زیرا بازار، محل داد و ستد می‌باشد و در آن گناهانی چون تقلب، دروغ، فریب‌کاری و کلاه‌برداری و امثال آن، فراوان است؛ به همین خاطر بازارها، منفورترین مکان‌ها در نزد الله متعال هستند. از این حدیث، صفات حب و بغض برای الله ثابت می‌شود و از اصول ما اهل سنت و جماعت است که این صفات را برای الله متعال ثابت می‌دانیم و معتقدیم که الله متعال به صفات کمال موصوف است؛ آن‌چه را که در آن خیر و صلاح باشد، دوست دارد و همه‌ی شرارت‌ها و پلیدی‌ها را ناپسند و ناخوش می‌دارد.

از این حدیث می‌آموزیم که مطابق رهنمودی که در حدیث سلمان آمده است، باید بکوشیم تا نخستین کسی نباشیم که به بازار می‌رود یا آخرین کسی نباشیم که بازار را ترک می‌کند؛ زیرا بازار، منفورترین مکان در نزد الله متعال است و در بازار، اختلاط زنان و مردان روی می‌دهد و سخنان و نگاه‌های حرام صورت می‌گیرد.

از حدیث عبدالله بن سَرجِس چنین برمی‌آید که در حیات رسول‌الله جایز بود که از ایشان بخواهند که برای آن‌ها استغفار و درخواست آمرزش کند؛ این، از ویژگی‌های منحصر به فرد رسول‌الله بوده است؛ اما اگر کسی، پس از وفات رسول‌الله از آن بزرگوار درخواست آمرزش کند، کافر و مشرک است؛ اما در حیات آن بزرگوار، هیچ ایرادی نداشت؛ زیرا الله متعال به پیامبر برگزیده‌اش فرمود:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد : ١٩]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

آمرزش یا مغفرت، به معنای بخشیدن گناهان و پوشاندن آن‌هاست؛ یعنی آمرزش، هم شامل بخشش گناهان می‌شود و هم شامل پوشاندن آن‌ها؛ زیرا مغفرت، برگرفته از «غفر» می‌باشد که با واژه‌ی «مغفر» هم‌خانواده است؛ مغفر، یعنی کلاه‌خود یا آن‌چه که سر را در جنگ با آن می‌پوشانند تا تیر یا ضربه‌ی شمشیر به سر اصابت نکند.

\*\*\*

1854- وعن ابن مسعودٍ قالَ: قالَ النَّبِيُّ: «أوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ القِيَامَةِ فِي الدِّمَاء». [متفق علیه]([[541]](#footnote-541))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «نخستین قضاوتی که روز قیامت در میان مردم صورت می‌گیرد، درباره‌ی خون‌هاست».

1855- وعن عائشةَ& قالَتْ: قالَ رسولُ اللهِ: «خُلِقَتِ المَلاَئِكَةُ مِنْ نُورٍ، وَخُلِقَ الجَانُّ مِنْ مَارِجٍ من نَارٍ، وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ». [روایت مسلم]([[542]](#footnote-542))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «فرشتگان، از نور آفریده شده‌اند و جن‌ها، از شعله‌ی آتش؛ و آدم از همان چیزی خلق شده که برای شما وصف گردیده است».

1856- وعنها& قالَتْ: كانَ خُلُقُ نَبِيِّ اللهِ القُرْآن. [مسلم، این را در ضمن حدیثی طولانی روایت کرده است.]([[543]](#footnote-543))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: اخلاق پیامبرِ الله، قرآن بود.

1857- وعنها قالَتْ: قالَ رسُولُ اللهِ: «مَنْ أحَبَّ لِقَاءَ اللهِ أحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللهِ كَرِهَ اللهُ لِقَاءهُ». فَقُلْتُ: يا رسولَ اللهِ، أكَراهِيَةُ المَوتِ، فَكُلُّنَا نَكْرَهُ المَوتَ؟ قالَ: «لَيْسَ كَذَلِكَ، ولكِنَّ المُؤْمِنَ إذَا بُشِّرَ بِرَحْمَةِ اللهِ وَرِضْوَانِهِ وَجَنَّتِهِ أحَبَّ لِقَاءَ اللهِ فَأَحَبَّ اللهُ لِقَاءهُ، وإنَّ الكَافِرَ إذَا بُشِّرَ بِعَذابِ اللهِ وَسَخَطِهِ كَرِهَ لِقَاءَ اللهِ وكَرِهَ اللهُ لِقَاءهُ». [متفق علیه]([[544]](#footnote-544))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه دوست‌دار دیدارِ الله باشد، الله نیز دیدارش را دوست دارد؛ و هرکه ملاقاتِ الله را دوست نداشته باشد، الله نیز ملاقاتش را دوست ندارد». گفتم: ای رسول‌خدا! اگر منظورتان دوست نداشتن مرگ است، همه‌ی ما مرگ را دوست نداریم؟ فرمود: «چنین نیست؛ مومن آن‌گاه که نوید رحمت، خشنودی و بهشتِ الله به او داده می‌شود، ملاقات الله را دوست دارد؛ در نتیجه الله نیز ملاقاتش را دوست می‌دارد. و کافر هنگامی‌که خبرِ خفت‌بارِ عذاب و خشمِ الهی را دریافت می‌کند، دیدار الله را ناپسند می‌دارد و الله نیز دیدارش را دوست ندارد».

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که عبدالله بن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «نخستین قضاوتی که روز قیامت در میان مردم صورت می‌گیرد، درباره‌ی خون‌هاست». آری؛ الله در روز قیامت در میان بندگانش قضاوت می‌کند. در آن روز قضاوت و حساب‌برسی تنها با الله متعال است و حساب‌رسی او، خارج از عدالت، یا خارج از لطف و مرحمت نیست و ذره‌ای به بندگانش ستم نمی‌کند؛ زیرا حساب‌رسی و محاسبه‌ای که مخلوقات انجام می‌دهند، سه حالت دارد: یا ظالمانه است، یا عادلانه و یا از روی بخشندگی و بزرگواری؛ اما قضاوت الهی، عدل و عدالت، یا فضل و رحمت است و آن روز هر کسی بدون هیچ کم و کاستی به حقّ خود می‌رسد. نخستین مورد از حقوق الهی که هر بنده‌ای در روز رستاخیز درباره‌ی آن محاسبه می‌شود، نمازِ اوست که اگر درست باشد، رستگار و پیروز است و اگر نمازش باطل و نادرست باشد، ناکام و زیان‌کار است؛ زیرا کسی که نمازش را تباه کرده است، هیچ انگیزه‌ای برای انجام کارهای نیک نداشته و از هیچ بازدارنده‌ای برای دوری از کارهای زشت، برخوردار نبوده است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [العنكبوت: ٤٥]

و نماز را برپا دار. بی‌گمان نماز، از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

اما نخستین قضاوتی که روز قیامت در میان مردم صورت می‌گیرد، درباره‌ی خون‌هاست؛ و سپس درباره‌ی اموال و آبروی مردم قضاوت می‌شود.

قتل در پاره‌ای از موارد- مثلاً برای قصاص،- به‌حق می‌باشد و در پاره‌ای از موارد نیز ناحق است؛ در این حدیث به قتلی اشاره شده است که به‌ناحق صورت می‌گیرد و روز قیامت نخستین مورد از حقوق انسان‌ها که به آن رسیدگی می‌شود، قتل ناحق است.

از این حدیث قضاوت و حساب‌رسیِ الله در روز قیامت ثابت می‌گردد و این نکته روشن می‌شود که در آن روز هر مظلوم و ستم‌دیده‌ای به حقّ خویش می‌رسد؛ مثلاً آن‌که غیبت کسی را کرده یا به او تهمت زده و توبه کرده است، نزِد صاحب حق می‌آید و از کرده‌ی خویش اظهار پشیمانی می‌کند و می‌گوید: مرا ببخش که در حقّت بد کرده‌ام و از الله متعال نیز درخواست آمرزش می‌کنم. اما صاحبِ حق نمی‌پذیرد؛ در این حالت اگر آن شخص توبه‌ی راستینی کرده باشد، الله متعال به جای او حقّ صاحب حق را ادا می‌فرماید. مثلاً شخصی از شما بستانکار بوده و شما طلبش را انکار کرده‌اید؛ اما پس از چندی پشیمان شده و توبه نموده‌اید؛ حال نزد صاحب حق می‌روید تا رضایتش را جلب کنید؛ اما او راضی نمی‌شود و می‌گوید: «حساب من و تو به روز قیامت». می‌گوییم: اگر واقعاً در توبه‌ی خود صادق باشید، الله صاحب حق را راضی خواهد کرد البته شما در همین دنیا معادل بدهی خود را صدقه دهید تا بارِ گناهتان سبک‌تر گردد و این مسؤولیت از گردن شما برداشته شود.

اما حدیث دوم بدین مضمون است که پیامبر از آغاز آفرینش خبر داد و فرمود: «فرشتگان، از نور آفریده شده‌اند»؛ از این‌رو همه‌ی آن‎ها نیکوکارند و از الله نافرمانی نمی‌کنند و از عبادتش سر نمی‌پیچند و بدون خستگی و درماندگی، همواره الله متعال را به‌پاکی یاد می‌نمایند. رسول‌الله بیان فرمود که «جن‌ها، از شعله‌ی آتش آفریده شده‌اند» و این، دلیلی روشن بر این است که جن‌ها از تبار ابلیس یا شیطان بزرگ هستند همان شیطانی که از فرمان الله سرپیچی نمود و برای آدم سجده نکرد و گفت: ﴿قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ٧٦﴾ [ص : ٧٦] یعنی: «(ابلیس) گفت: من از آدم بهترم؛ مرا از آتش و او را از گِل آفریده‌ای». آری؛ همه‌ی جن‌ها از آتش آفریده شده‌اند؛ به همین سبب نیز تا آن‌جا که بتوانند، در پیِ ضربه زدن به انسان‌ها و آسیب رساندن به آن‌ها هستند؛ لذا همواره به خواندن آیۀ‌الکرسی در شب‌ها پای‌بند باشید تا نگه‌بانی از سوی الله بر شما گماشته شود و شیطان جرأت نکند که به شما نزدیک گردد.

«و آدم از همان چیزی خلق شده که برای شما وصف گردیده است»؛ یعنی از خاکی که گل شد و سپس خشکید؛ لذا آدم از گلِ خشکیده خلق شد؛ از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿مِنۡهَا خَلَقۡنَٰكُمۡ وَفِيهَا نُعِيدُكُمۡ وَمِنۡهَا نُخۡرِجُكُمۡ تَارَةً أُخۡرَىٰ ٥٥﴾ [طه: ٥٥]

شما را از زمین آفریدیم و شما را به آن بازمی‌گردانیم و دوباره شما را از آن بیرون می‌آوریم.

و اما دومین حدیث؛ عایشه& می‌گوید: «اخلاق پیامبر، قرآن بود»؛ یعنی به رهنمودهای قرآنی آراسته بود؛ هرچه قرآن به آن امر می‌کرد، عمل می‌نمود و از آن‌چه که قرآن باز مید‌اشت، دوری می‌نمود؛ چه در زمینه‌ی عبادت‌ها و چه در تعامل با بندگانِ الله. این سخن ام‌المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه& اشاره‌ای‌ست به این‌که اگر می‌خواهیم به اخلاق پیامبر آراسته شویم، باید خود را به رهنمودهای قرآنی آراسته سازیم.

سومین حدیث بدین مضمون است که پیامبر فرمود: «هرکه دوست‌دار دیدارِ الله باشد، الله نیز دیدارش را دوست دارد؛ و هرکه ملاقاتِ الله را دوست نداشته باشد، الله نیز ملاقاتش را دوست ندارد». عایشه& عرض کرد: ای رسول‌خدا! اگر منظورتان دوست نداشتن مرگ است، همه‌ی ما مرگ را دوست نداریم؟ فرمود: «چنین نیست؛ مومن آن‌گاه که نوید رحمت، خشنودی و بهشتِ الله به او داده می‌شود، ملاقات الله را دوست دارد؛ در نتیجه الله نیز ملاقاتش را دوست می‌دارد. و کافر هنگامی‌که خبرِ خفت‌بارِ عذاب و خشمِ الهی را دریافت می‌کند، دیدار الله را ناپسند می‌دارد و الله نیز دیدارش را دوست ندارد». کافر در آستانه‌ی مرگش، باخبر می‌شود که به عذاب دردناکی گرفتار خواهد شد؛ لذا روحش از این‌که پیکرش را ترک کند، امتناع می‌ورزد و دوست ندارد که از کالبدش جدا شود و چون حاضر به جان دادن نیست، فرشتگان، روحِ او را می‌کشند و به همین‌خاطر روح وی به‌سختی از تنش جدا می‌گردد؛ مانندِ پشم خیسی که آن‌را از سیخ جدا می‌کنند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ أَخۡرِجُوٓاْ أَنفُسَكُمُۖ ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ عَذَابَ ٱلۡهُونِ بِمَا كُنتُمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ وَكُنتُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهِۦ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٩٣﴾ [الأنعام: ٩٣]

و چون ستم‌کاران را در سختی­های مرگ ببینی و فرشتگان، دستانشان را (به سوی آنان) گشوده، (می­گویند:) جان بِکَنید؛ امروز به سبب سخنان نادرستی که به الله می­گفتید و بدان سببب که از تصدیق آیاتش سرکشی می­کردید، با عذاب خوارکننده­ای مجازات می­شوید.

کافران هنگام مردن، جان نمی‌دهند؛ چون مژده‌ی خوبی به آن‌ها داده نمی‌شود. به آن‌ها نوید دوزخ را می‌دهند؛ از این‌رو حاضر نیستند که جان دهند؛ لذا فرشتگان مرگ به آنان می‌گویند: «جان بِکَنید». این عذاب خوارکننده، در زمان مرگشان و همین‌که می‌میرند، به آن‌ها می‌رسد.

خلاصه این‌که مومن دوست‌دار ملاقات پروردگار است؛ زیرا پروردگارش، الله و اجر و ثوابش را دوست دارد و به بهشت و نعمت‌های بی‌کرانش علاقه‌مند است؛ از این‌رو می‌خواهد که هرچه زودتر به این نعمت‌ها برسد و پروردگارش را ملاقات کند؛ به‌ویژه در هنگام مرگ که به او نويدِ رحمت، خشنودی و بهشتِ الله داده می‌شود.

یا الله! ما را جزو مشتاقان دیدارت قرار بده و خاتمه‌ی همه‌ی ما را نیکو بگردان؛ به‌راستی که تو بر هر کاری توانایی.

\*\*\*

1858- وَعَنْ أُمِّ المُؤْمِنِينَ صَفِيَّةَ بنتِ حُيَيٍّ& قالَتْ: كانَ النَّبِيُّ مُعْتَكِفاً، فَأَتَيْتُهُ أزُورُهُ لَيْلاً، فَحَدَّثْتُهُ ثُمَّ قُمْتُ لأَنْقَلِبَ فَقَامَ مَعِي لِيَقْلِبَنِي، فَمَرَّ رَجُلاَنِ مِنَ الأنْصَارِ$، فَلَمَّا رَأَيَا النَّبِيَّ أسْرَعَا. فقالَ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إنَّهَا صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ» فَقَالا: سُبْحانَ اللهِ يَا رسولَ اللهِ، فقالَ: «إنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ، وَإنِّي خَشِيْتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَرّاً- أَوْ قَالَ: شَيْئاً-». [متفق علیه]([[545]](#footnote-545))

**ترجمه:** ام‌المؤمنین، صفیه بنت حُیَی& می‌گوید: پیامبر- در مسجد- معتکف بود؛ شبی به دیدنش رفتم و پس از چندی که با ایشان سخن گفتم، برخاستم تا بروم؛ آن بزرگوار برخاست تا مرا بدرقه کند- و چند قدمی با من آمد-. دو مرد انصاری$ از آن‌جا می‌گذشتند. وقتی پیامبر را دیدند، بر سرعت خود افزودند. پیامبر فرمود: «عجله نکنید؛ او صفیه بنت حُیَی می‌باشد». آن دو- تعجب کردند و- گفتند: سبحان‌الله! ای رسول‌خدا! (این چه فرمایشی‌ست؟) پیامبر فرمود: «شیطان همانند خون در بدن انسان جریان می‌یابد و من ترسیدم که شاید شیطان در دل‌هایتان گمانِ بدی انداخته باشد- یا فرمود:- در دل‌هایتان چیزی آورده باشد».

1859- وَعَنْ أَبِي الْفَضْل العبَّاسَ بْنِ عَبدِ الْمُطَّلِب قالَ: شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ يَومَ حُنَيْن، فَلَزِمْتُ أنا وأبو سُفْيَانَ بْنُ الْحارثِ بْنِ عَبدِ الْمُطَّلِبِ رَسُولَ الله فَلَمْ نُفَارِقْهُ، وَرسُولُ اللهِ عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ بَيْضَاءَ، فَلَمَّا التَقَى المُسْلِمُونَ وَالمُشْرِكُونَ، وَلَّى المُسْلِمُونَ مُدْبِريِنَ، فَطَفِقَ رَسُولُ اللهِ يَرْكُضُ بَغْلَتَهُ قِبلَ الكُفَّارِ، وأنا آخِذٌ بِلِجَامِ بَغْلَةِ رَسُولِ اللهِ أكُفُّهَا إرَادَةَ أنْ لا تُسْرِعَ، وأبُو سُفْيَانَ آخِذٌ بِرِكَابِ رَسُولِ اللهِ.

فقالَ رَسُولُ الله: «أيْ عَبَّاسُ، نَادِ أصْحَابَ السَّمُرَةِ». قالَ العَبَّاسُ- وَكَانَ رَجُلاً صَيِّتاً- فَقُلْتُ بِأَعْلَى صَوْتِي: أيْنَ أصْحَابُ السَّمُرَةِ، فَوَاللهِ لَكَأنَّ عَطْفَتَهُمْ حِينَ سَمِعُوا صَوْتِي عَطْفَةُ البَقَرِ عَلَى أَوْلاَدِهَا، فقالوا: يَا لَبَّيْكَ يَا لَبَّيْكَ، فَاقْتَتَلُوا هُمْ وَالكُفَّارُ، وَالدَّعْوَةُ في الأنْصَارِ يَقُولُونَ: يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ، يَا مَعْشَرَ الأنْصَارِ، ثُمَّ قَصُرَتِ الدَّعْوَةُ عَلَى بَنِي الحَارِثِ بْنِ الخَزْرَجِ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللهِ وَهُوَ عَلَى بَغْلَتِهِ كَالمُتَطَاوِلِ عَلَيْهَا إلَى قِتَالِهِمْ، فَقَالَ: «هَذَا حِينَ حَمِيَ الوَطِيسُ»، ثُمَّ أَخَذَ رَسُولُ اللهِ حَصَيَاتٍ فَرَمَى بِهِنَّ وُجُوهَ الكُفَّارِ، ثُمَّ قَالَ: «انْهَزَمُوا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ»، فَذَهَبْتُ أنْظُرُ فَإذَا القِتَالُ عَلَى هَيْئَتِهِ فِيما أرَى، فَواللهِ مَا هُوَ إلاَّ أنْ رَمَاهُمْ بِحَصَيَاتِهِ، فَمَا زِلْتُ أرَى حَدَّهُمْ كَلِيلاً وَأَمْرَهُمْ مُدْبِراً. [روایت مسلم]([[546]](#footnote-546))

**ترجمه:** ابوالفضل، عباس بن عبدالمطّلب می‌گوید: با رسول‌الله در جنگ حنین حضور داشتم؛ من و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب همواره در کنار رسول‌الله بودیم و از ایشان جدا نمی‌شدیم. رسول‌الله بر استر سفید خود سوار بود. هنگامی که مسلمانان و مشرکان رویاروی هم قرار گرفتند، مسلمانان- غافل‌گیر شدند و- گریختند. رسول‌الله قاطرش را به‌سوی کفار می‌راند و من، افسار قاطرِ رسول‌الله را گرفته و نگه داشته بودم تا سرعت نگیرد؛ ابوسفیان نیز رکاب رسول‌الله را گرفته بود.

رسول‌الله فرمود: «ای عباس! اصحاب سَمُره را صدا بزن». عباس- که صدای بلندی داشت- می‌گوید: با صدای بلند فریاد برآوردم: اصحاب سَمُره کجایند؟ به الله سوگند هنگامی‌که صدایم را شنیدند، همانند گاوی که به‌سوی فرزندانش می‌شتابد، به میدان نبرد بازگشتند و گفتند: لبیک، لبیک؛ و با کافران جنگیدند. انصار# نیز در میان خود بانگ برآورده بودند و می‌گفتند: ای گروه انصار! ای گروه انصار!- و یک‌دیگر را به پایداری و یاریِ پیامبر فرا می‌خواندند-. آن‌گاه این دعوت به بنی‌حارث بن خزرج منحصر شد. رسول‌الله سوار بر استرش، سر خویش را بالا گرفته بود و به پیکارشان نگاه می‌کرد؛ فرمود: «اینک تنور جنگ داغ شد». سپس چند سنگ‌ریزه برداشت و به سوی کافران پرتاب کرد و فرمود: «سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند». برای وارسی وضعیت جنگ رفتم و دیدم که هم‌چنان تنور جنگ داغ است؛ به الله سوگند همین‌که رسول‌الله سنگ‌ریزه‌ها را به‌سوی کفار پرتاب کرد، دیدم که کفار توانشان را از دست دادند و رو به شکست نهادند.

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ام‌المؤمنین، صفیه بنت حُیی& می‌گوید: «رسول‌الله در ماه رمضان در مسجد، معتکف بود و من به دیدنش رفتم». اعتکاف فقط در ماه رمضان درست است؛ زیرا رسول‌الله در ماه‌های دیگر به اعتکاف نمی‌نشست و فقط یک بار در ماه شوال، برای قضای اعتکاف رمضان، اعتکاف نمود؛ زیرا در آن سال نتوانست در دهه‌ی پایانیِ رمضان اعتکاف کند. از این‌رو برای امتش اعتکاف در غیررمضان را مشروع نگردانید؛ اعتکاف برای کسبِ شب قدر و قیام و شب‌زنده‌داری در این شب مبارک است و پیامبر هر سال دهه‌ی اخیر رمضان را در جستجوی شب قدر، به اعتکاف می‌نشست و سپس دهه‌ی میانیِ رمضان را اعتکاف کرد و چون به او گفته شد که شب قدر در دهه‌ی آخِر رمضان است، همانند گذشته، اعتکاف در دهه‌ی پایانیِ رمضان را از سر گرفت و بر آن پای‌بندی نمود.

برخی برای مشروعیت اعتکاف در غیررمضان به حدیث عمر استدلال می‌کنند که از پیامبر پرسید: نذر کرده‌ام که یک یا دو شب در مسجدالحرام اعتکاف کنم. رسول‌الله فرمود: «نذر خود را ادا کن». این حدیث دلیلی بر مشروعیت اعتکاف در غیر رمضان نیست؛ بلکه درباره‌ی ادای نذر اعتکاف می‌باشد و بدین معناست که اگر کسی نذر اعتکاف کند، با ادای نذر خود گنه‌کار نمی‌شود؛ بلکه نذر خویش را ادا نماید. اما سنت، این است که اعتکاف در رمضان و در ده‌ی اخیر آن باشد؛ زیرا پیامبر در دهه‌ی پایانیِ رمضان اعتکاف می‌کرد.

اعتکاف به معنای خلوت گزیدن در مسجد برای تقرب و نزدیکی جستن به الله متعال می‌باشد و در دهه‌ی پایانی رمضان، مشروع شده است. گفتنی‌ست: اعتکاف در غیررمضان، مبنای شرعی ندارد و این دیدگاه برخی از علما که «انسان به‌اندازه‌ی ماندنِ خود در مسجد، نیت اعتکاف کند»، هیچ دلیلی ندارد؛ زیرا پیامبر چنین اعتکافی را برای امتش مقرر نفرموده است؛ نه با گفتارِ خود و نه با کردار خویش؛ یعنی به مردم نفرموده است که هرگاه وارد مسجد می‌شوید، نیت اعتکاف کنید؛ هم‌چنین ثابت نیست که خود نیز چنین کرده باشد. آن بزرگوار دهه‌ی پایانیِ رمضان را در جستجوی شب قدر به‌اعتکاف می‌نشست. ام‌المؤمنین، صفیه بنت حُیَی& می‌گوید: پیامبر- در مسجد- معتکف بود؛ شبی به دیدنش رفتم و پس از چندی که با ایشان سخن گفتم، برخاستم تا بروم؛ آن بزرگوار برخاست تا مرا بدرقه کند- و چند قدمی با من آمد-. دو مرد انصاری$ از آن‌جا می‌گذشتند. وقتی پیامبر را دیدند، بر سرعت خود افزودند. پیامبر فرمود: «عجله نکنید؛ او صفیه بنت حُیَی می‌باشد». آن دو- تعجب کردند و- گفتند: سبحان‌الله! ای رسول‌خدا! (این چه فرمایشی‌ست؟) پیامبر فرمود: «شیطان هماند خون در بدن انسان جریان می‌یابد و من ترسیدم که شاید شیطان در دل‌هایتان گمانِ بدی انداخته باشد- یا فرمود:- در دل‌هایتان چیزی آورده باشد».

این حدیث، نشان‌گر چند نکته است.

در این حدیث خوش‌رفتاریِ رسول‌الله با خانواده‌اش نمایان می‌باشد و این نکته هم از آن برداشت می‌شود که زن می‌تواند به دیدنِ شوهر خود که در اعتکاف است، برود و این، اعتکاف را باطل نمی‌کند؛ حتی اگر مرد با نگاه کردن به همسر خود، لذت بجوید؛ زیرا الله متعال از هم‌بستر شدن با همسر در حالِ اعتکاف نهی فرموده و از نگاه کردن منع نکرده است.

هم‌چنین شایسته است که انسان در آن هنگام که همسرش به جایی می‌رود، او را بدرقه کند و چند قدمی با او برود؛ به‌ویژه در شب یا در ساعاتی که مراقبت از آنان اهمیت بیش‌تری دارد.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که باید گمان‌ها و خیال‌های بد را از دل‌ها زدود؛ یعنی هر زمان احساس کردید که کسی به هر دلیلی، به شما بدگمان شده است، باید اصل موضوع را برایش توضیح دهید و زمینه‌ی بدگمانی‌اش را مرتفع سازید.

از این حدیث چنین برمی‌آید که گفتنِ «سبحان‌الله» از روی تعجب یا هنگامی‌که انسان شگفت‌زده می‌شود، ایرادی ندارد؛ چنان‌که آن دو مرد انصاری$ از روی تعجب «سبحان‌الله» گفتند و پیامبر نیز تأییدشان فرمود.

این حدیث، نشان‌گر شفقت و دل‌سوزی پیامبر نسبت به امتش می‌باشد و نشان می‌دهد که آن بزرگوار همواره می‌کوشید تا بدی‌ها را از امتش دور کند.

حدیث دوم که راوی‌اش عباس می‌باشد درباره‌ی ماجرای حنین است.

حنین نام مکانی‌ست که پیامبر در آن‌جا با طایفه‌ی "ثقیف" جنگید. صحابه# مکه را در رمضان سال هشتم هجری فتح کردند و با دوازده‌هزار رزمنده به سوی ثقیفیان حرکت کردند؛ گفتنی‌ست: ده‌هزار نفر از این سپاه، از مدینه و اطرافش آمده بودند و دوهزار نفر از اهالی مکه نیز به آنان پیوستند. شمار نیروهای دشمن، سه‌هزار و پانصد نفر بود؛ از این‌رو برخی از مسلمانان به کثرت و فراوانی خود مغرور شده، می‌گفتند: محال است که امروز به‌خاطر کم‌بود نیرو، شکست بخوریم؛ اما الله متعال به آن‌ها نشان داد که نصرت و پیروزی فقط از سوی اوست و ساز و برگ جنگی و فراوانیِ افراد، سرنوشت جنگ را رقم نمی‌زنند و مانع از تقدیرِ الهی نیستند؛ ثقیفیان، شب‌هنگام وارد وادی حنین شدند و آن‌جا به کمین سپاه اسلام نشستند و تمام دره‌ها و تنگه‌های حنین را گرفتند؛ مسلمانان که از کمین دشمن بی‌خبر بودند، سپیده‌دم به حنین رسیدند و با حمله‌ی غافل‌گیرانه‌ی دشمن روبه‌رو شدند و پا به فرار گذاشتند؛ چنان‌که از آن لشکر دوازده‌هزار نفری، فقط صد نفر در کنارِ پیامبر ماندند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٖ وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥﴾

[التوبة: ٢٥]

الله، شما را در میدان‌های فراوانی و (به‌ویژه) در روز حنین یاری داده است؛ آن­گاه که کثرت و فراوانیِ شما، مغرورتان کرد؛ ولی فراوانی شما سودی به شما نبخشید و زمین با آن­همه گستردگی بر شما تنگ شد و بدین ترتیب (در میدان نبرد) پشت(به دشمن)کرده، گریختید.

اما محمد مصطفی که شجاعتی بی‌نظیر داشت و مرد تصمیم‌گیری و اقدام در هنگامه‌های سخت بود، قاطرش را به سوی دشمن راند و می‌گفت: «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ»؛([[547]](#footnote-547)) یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطّلب هستم». سپس به عباس که صدای بلندی داشت، فرمود: «ای عباس! اصحاب سَمُره را صدا بزن» تا برگردند. "سَمُره" همان درختی‌ست که پیامبر در حدیبیه در زیرِ آن از صحابه# پیمان گرفت که هرگز فرار نکنند؛ اما در حنین که غافل‌گیر شدند، پشت به دشمن کرده، گریختند؛ از این‌رو عباس آنان را با نامِ یاران سمره صدا زد تا پیمانی را که در حدیبیه با پیامبر بسته بودند، به آنان یادآوری کند. الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ١٨]

به‌یقین الله از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است؛

بدین‌سان الله متعال از آن‌ها اعلام رضایت فرمود. پیامبر نیز فرموده است: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»؛([[548]](#footnote-548)) یعنی: «هیچ‌یک از کسانی که زیر درخت بیعت کردند، وارد دوزخ نمی‌شود». این، نوید بزرگی‌ست که هیچ‌یک از اصحاب سمره به دوزخ نمی‌رود.

خلاصه این‌که عباس آنان را صدا زد و همه لبیک‌گویان به میدان نبرد بازگشتند و با دشمن جنگیدند. پیامبر نیز مُشتی ریگ برداشت و به روی کفار پاشید و فرمود: «سوگند به پروردگار محمد که شکست خوردند»؛ بدین ترتیب ورق برگشت و ثقیف تن به شکست سختی داد و مسلمانان غنایم فراوانی به‌دست آوردند. پیروزی مسلمانان در این نبرد، یکی از نشانه‌های الله بود که آنان را یاری فرمود؛ البته ابتدا به آنان نشان داد که نصرت و پیروزی فقط از سوی اوست و ساز و برگ جنگی و فراوانیِ افراد، سرنوشت جنگ را رقم نمی‌زنند. الله می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٖ وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ فَلَمۡ تُغۡنِ عَنكُمۡ شَيۡ‍ٔٗا وَضَاقَتۡ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَرۡضُ بِمَا رَحُبَتۡ ثُمَّ وَلَّيۡتُم مُّدۡبِرِينَ ٢٥ ثُمَّ أَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودٗا لَّمۡ تَرَوۡهَا وَعَذَّبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦ ثُمَّ يَتُوبُ ٱللَّهُ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٢٧﴾ [التوبة: ٢٥، ٢٧]

الله، شما را در میدان‌های فراوانی و (به‌ویژه) در روز حنین یاری داده است؛ آن­گاه که کثرت و فراوانیِ شما، مغرورتان کرد؛ ولی فراوانی شما سودی به شما نبخشید و زمین با آن­همه گستردگی بر شما تنگ شد و بدین ترتیب (در میدان نبرد) پشت(به دشمن)کرده، گریختید. آن­گاه الله آرامش خویش را بر فرستاده‌اش و بر مؤمنان نازل کرد و سپاهیانی فرو فرستاد که آن‌ها را نمی­دیدید و کافران را عذاب نمود. و این، سزای کافران است. آن­گاه پس از آن فرار، الله توبه­ی هر که را بخواهد، می­پذیرد. و الله، آمرزنده­ی مهرورز است.

این حدیث، نشان‌گر شجاعت پیامبر است که با گفتار و کردارش به سوی دشمن شتافت؛ بدین‌سان که استرش را به سوی دشمن می‌راند و می‌فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ، أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ»؛ یعنی: «به راستی که من، پیامبرم و این، دروغ نیست؛ من، فرزند عبدالمطّلب هستم».

از این حدیث چنین برمی‌آید که انسان نباید به تواناییِ خود یا به مال و ثروت، و هوش و خِرَد خویش فریفته شود؛ غالباً کسانی که از حد اعتماد به نفس می‌گذرند و به خود مغرور می‌گردند، شکست‌های سختی می‌بینند؛ آن‌که به قدرت و فراوانی امکاناتش فریفته می شود، شکست می‌خورد؛ کسی که به علم و دانش خویش مغرور می‌شود، گمراه می‌گردد و آن‌که به عقل و ذکاوت خود فریته می‌شود، به سرگشتگی و پریشانی می‌افتد. پس هیچ‌گاه خود مغرور مشو و همواره از الله کمک بخواه و توکل و اعتمادت بر الله باشد؛ بلکه خویشتن را به الله واگذار کن و کارهایت را به او بسپار تا به اهدافت برسی.

این حدیث بیان‌گر جایز بودن سوار شدن بر استر یا قاطر است؛ قاطر، نتیجه‌ی جفت‌گیری الاغ نر با اسب ماده می‌باشد. گفتنی‌ست: قاطر، حرام‌گوشت است و حُکم حیواناتی مانند گربه را دارد؛ یعنی ظاهرش پاک است و ادرار و مدفوش نجس می‌باشد؛ لذا دست کشیدن بر قاطر، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر بر استر سوار شد و استری که سواری دهد، عرق می‌کند یا چه‌بسا در اثر باران، خیس می‌شود؛ اما دست زدن به او ایرادی ندارد؛ زیرا ثابت نیست که پیامبر از دست زدن به قاطر پرهیز کرده باشد و این، بیان‌گر پاک بودن آن است.

نکته‌ی دیگری که از این حدیث برداشت می‌شود، این است که انسان برای تشویق مردم، باید از گزینه‌های مناسبی که به آنان انگیزه می‌دهد، استفاده کند؛ چنان‌که عباس نگفت: ای مومنان! ای صحابه! بلکه آنان را با عنوان اصحاب سمره صدا زد؛ زیرا این ندا بیعتی که زیر درخت سمره با پیامبر بسته بودند، به آنان یادآوری می‌کرد.

این حدیث هم‌چنین نشان می‌دهد که چه‌بسا الله متعال گروه کم‌تر را بر گروه بیش‌تر پیروز می‌گرداند؛ اگرچه گروه کم‌تر برحق نباشند. در جنگ حنین، شمار کافران، کم‌تر از تعداد مسلمانان بود؛ البته در هر صورت، عاقبت و فرجامِ نیکو از آنِ پرهیزگاران است؛ اگرچه با وجود تعداد فراوان شکست بخورند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ٤٩﴾ [هود: ٤٩]

به‌راستی سرانجام نیک ازآنِ پرهیزگاران است.

\*\*\*

1860- وعن أبي هريرةَ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «أيُّهَا النَّاسُ، إنَّ اللهَ طَيِّبٌ لا يَقْبَلُ إلاَّ طَيِّباً، وإنَّ اللهَ تَعَالَى أَمَرَ الْمُؤمِنِينَ بِمَا أَمَرَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ؛ فقالَ تعالَى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا﴾ وقال تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ﴾ ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلَ يُطِيلُ السَّفَرَ أشْعثَ أغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إلَى السَّمَاءِ: يَا رَبِّ يَا رَبِّ، وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ، وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ، ومَلبسُهُ حرامٌ، وَغُذِّيَ بالْحَرَامِ، فَأَنَّى يُسْتَجَابُ لِذَلِكَ؟ [روایت مسلم]([[549]](#footnote-549))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، پاک است و فقط پاکیزه را می‌پذیرد. الله متعال به مؤمنان همان دستوری را داده که به پیامبران داده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًا﴾ [المؤمنون : ٥١]

(دستور دادیم:) ای پیامبران! از نعمت‌های پاکی که نصیبتان کرده‌ایم، بخورید و کارهای شایسته انجام دهید.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ﴾ [البقرة: ١٧٢]

ای مؤمنان! از نعمت­های پاکیزه­ای که نصیبتان کرده­ایم، بخورید.

سپس پیامبر درباره‌ی شخصی سخن گفت که «سفری طولانی کرده و ژولیده‌موی و غبارآلود است؛ دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! پروردگار! در حالی که آب و غذا و لباسش، حرام می‌باشد و با حرام، تغذیه شده است؛ دعای چنین شخصی چگونه پذیرفته می‌شود؟»

1861- وعنه قالَ: قالَ رسُولُ اللَّه: «ثَلاثةٌ لاَ يُكَلِّمُهُمُ الله يَوْمَ القِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِم وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِم، وَلهُمْ عَذَابٌ أَلِيم: شَيْخٌ زانٍ، ومَلِكٌ كَذَّابٌ، وعائلٌ مُسْتَكْبِرٌ». [روایت مسلم]([[550]](#footnote-550))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سه نفر- یعنی سه گروه- هستند که الله روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آن‌ها نظر رحمت نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست: پیردمرد زناکار، پادشاه و فرمانروای بسیار دروغ‌گو، و فقیرِ متکبر».

1862- وعنهُ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «سَيْحَانُ وَجَيْحَانُ وَالفُرَاتُ وَالنِّيلُ كُلٌّ مِنْ أَنْهَارِ الجَنَّةِ». [روایت مسلم]([[551]](#footnote-551))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سيحون، جیحون، فُرات و نیل، از رودهای بهشت هستند».

1863- وعنْهُ قالَ: أخَذَ رسُولُ اللهِ بِيَدِي فَقَالَ: «خَلَقَ اللهُ التُّرْبَةَ يَومَ السَّبْتِ، وَخَلَقَ فيها الجِبَالَ يَومَ الأحَدِ، وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَومَ الإثْنَينِ، وَخَلَقَ المَكْرُوهَ يَومَ الثُّلاَثَاءِ، وَخَلَقَ النُّورَ يَوْمَ الأربِعَاءِ، وَبَثَّ فِيهَا الدَّوابَّ يَومَ الخَمِيسِ، وَخَلَقَ آدَمَ بَعْدَ العَصْرِ مِنْ يَومِ الجُمُعَةِ في آخِرِ الخَلْقِ فِي آخِرِ سَاعَةٍ مِنَ النَّهَارِ فِيمَا بَيْنَ العَصْرِ إِلَى اللَّيْلِ». [روایت مسلم]([[552]](#footnote-552))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله دستم را گرفت و فرمود: «الله زمین را در روز شنبه آفرید و کوه‌های زمین را در روز یک‌شنبه خلق کرد و درختان را در روز دوشنبه؛ و بدی‌ها و محنت‌ها را در روز سه‌شنبه پدید آورد و نور را در روز چهارشنبه؛ و روز پنج‌شنبه جانوران را در زمین پراکنده ساخت و آدم را در روز جمعه، پس از عصر، در واپسین لحظات روز در فاصله‌ی عصر تا مغرب آفرید».

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر فرمود: «سه گروه هستند که الله روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آن‌ها نظر نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست: پیردمرد زناکار، پادشاه و فرمانروای بسیار دروغ‌گو، و فقیرِ متکبر». منظور، سه گروه است، نه سه نفر؛ زیرا چه‌بسا هزاران نفر این‌گونه باشند. لذا منظور از سه یا هفت و دیگر اعدادی که در برخی از احادیث به‌طور مطلق آمده است، سه گروه یا سه دسته می‌باشد. الله متعال روز قیامت با این سه دسته از روي رضايت و رحمت سخن نمی‌گوید؛ وقتی دوزخیان درخواست خروج از جهنم را می‌کنند، الله متعال پاسخشان را با خشم و غضب می‌دهد؛ چنان‌که خود می‌فرماید:

﴿رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ١٠٧ قَالَ ٱخۡسَ‍ُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١٠٨﴾ [المؤمنون : ١٠٧، ١٠٨]

ای پروردگارمان! ما را از این‌جا بیرون بیاور و اگر دوباره (به‌سوی کفر و گناه) بازگشتیم، واقعا ستم‌کاریم. (پروردگار) می‌فرماید: در آن خوار و ساکت باشید و با من سخن نگویید.

«و به آن‌ها نظر رحمت و تكريم نمی‌کند»؛ بلکه آنان را خوار و زبون می‌گرداند. «و آنان را پاکیزه نمی‌كند»؛ بلكه آن‌ها را به تیره‌روزی و شقاوتی طولانی‌مدت یا همیشگی گرفتار می‌نماید. اما این سه دسته چه کسانی هستند؟

**نخست:** پیرمرد زناکار یا کسی که سن و سالی از او گذشته است، اما زنا می‌کند؛ زیرا کسی که پا به سن می‌گذارد، شهوتش فروکش می‌کند؛ بر خلافِ جوان که شهوتش قوی‌ست و خویشتن‌داری در دورانِ جوانی، دشوارتر می‌باشد؛ لذا خیلی زشت‌تر است که یک پیرمرد زنا کند. چون انگیزه‌ی چنین گناهی در او کم‌تر و ضعیف‌تر شده است. اگرچه زنا هم برای جوان، بد است و هم برای پیرمرد؛ البته برای پیرمرد خیلی زشت‌تر می‌باشد.

**دوم:** پادشاه یا فرمانروای بسیار دروغ‌گو؛ زیرا پادشاه، نیازی به دروغ ندارد. سخنش، فراتر از سخن همه‌ی مردم است؛ پس باید راست‌گو باشد و بی‌پرده سخن بگوید. وقتی پادشاه در موقعیتی‌ست که هر چه می‌خواهد، می‌گوید و انجام می‌دهد، پس دلیلی ندارد که دروغ بگوید؛ اما به مردم وعده می‌دهد و به وعده‌اش عمل نمی‌کند؛ می‌گوید: چنین و چنان خواهم کرد، اما آن‌چه را که می‌گوید، به انجام نمی‌رساند؛ با مردم سخن می‌گوید و با فکر و آرمان آن‌ها بازی می‌کند و به آنان دروغ می‌گوید. روشن است که چنین حاکم یا فرمانروایی، مشمول این وعید می‌گردد؛ در نتیجه الله متعال روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند و پاکش نمی‌سازد؛ بلکه عذاب دردناکی به او می‌رساند.

دروغ برای حاکم و مردم عادی، حرام است؛ اما برای فرمانروا، بدتر و شدیدتر است. زیرا پادشاه در موقعیتی است که نیازی به دروغ گفتن ندارد و هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد و فرمانش در میان مردم نافذ است؛ از این‌رو باید روراست باشد. البته این، بدین معنا نیست که دروغ گفتن، می‌تواند توجیه‌پذیر باشد. شاید یک فردِ عادی به‌خاطر این‌که در موقعیت قدرت نیست، سعی کند دروغش را توجیه نماید و خود را نیازمند دروغ بداند، اما پادشاه که نیازی به دروغ ندارد.

دروغ، حرام است و یکی از ویژگی‌ها‌ی منافقان به‌شمار می‌آید. منافق هر بار که لب به سخن می‌گشاید، دروغ می‌گوید و دروغ گفتن به‌طور مطلق برای هیچ‌کس جایز نیست. این‌که برخی از مردم، دروغ مصلحتی را جایز می‌دانند، یک پندارِ شیطانی‌ست و هیچ پایه و اساسی ندارد. زیرا دروغ در هر حال، حرام است.

**سوم:** فقیر متکبر؛ شاهد موضوع همین بخش حدیث است. فقیر، چیزی ندارد که به‌خاطر آن در برابر مردم، سر و گردنش را بالا بگیرد و تکبر کند. فقیر، چه دلیلی برای تکبر دارد؟ شاید ثروتمند به مال و ثروتِ خویش فریفته شود و در برابر بندگان الله متعال تکبر نماید؛ همان‌گونه كه الله مي‌فرمايد:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦، ٧]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد. هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سيحون، جیحون، فُرات و نیل، از رودهای بهشت هستند». پیامبر این چهار رود مشهور را از رودهای بهشتی برشمرد؛ برخی از علما گفته‌اند: این رودها، به‌راستی و به صورت حقیقی جزو رودهای بهشتند؛ اما در دنیا طبیعت رودهای دنیوی را به خود گرفتند؛ زیرا در بهشت نیز چهار رود جریان دارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۖ فِيهَآ أَنۡهَٰرٞ مِّن مَّآءٍ غَيۡرِ ءَاسِنٖ وَأَنۡهَٰرٞ مِّن لَّبَنٖ لَّمۡ يَتَغَيَّرۡ طَعۡمُهُۥ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ خَمۡرٖ لَّذَّةٖ لِّلشَّٰرِبِينَ وَأَنۡهَٰرٞ مِّنۡ عَسَلٖ مُّصَفّٗى﴾ [محمد : ١٥]

مثال بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، (چنین است که) در آن جویبارهایی‌ست که مزه و رنگ آبش تغییر نکرده و نیز جویبارهایی از شیر که مزه‌اش دگرگون نشده و جویبارهایی از مِی و شراب لذت‌بخش برای نوشندگان، در آن وجود دارد و نیز جویبارهایی از عسل ناب.

ما از کیفیت و مزه‌ی این نهرهای چهارگانه بی‌خبریم؛ هم‌چنان‌که در حدیثی قدسی امده است که الله می‌فرماید: «أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»؛([[553]](#footnote-553)) یعنی: «برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». اما با گذشت زمان، مزه و رنگ آب‌های جیحون، سیحون، فرات و نیل، دچار تغییر و دگرگونی می‌شود؛ لذا علما در این‌باره دو توضیح ارائه داده‌اند:

1. این چهار رود، از رودهای بهشتند؛ اما پس از رسیدن به زمین، طبیعت رودهای دنیوی را به خود گرفته‌اند.
2. این چهار رود، به صورت حقیقی از رودهای بهشت نیستند؛ بلکه از جهت برکت و امتیازی که دارند، پیامبر این چهار رود را جزو رودهای بهشتی برشمرد تا به فضیلت و برکت آن‌ها اشاره کند و جایگاه و اهمیتشان را بیان فرماید.

سپس مولف/ حدیثی بدین مفهوم آورده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله دستم را گرفت و فرمود: «الله زمین را در روز شنبه آفرید و کوه‌های زمین را در روز یک‌شنبه خلق کرد و درختان را در روز دوشنبه؛ و بدی‌ها و محنت‌ها را در روز سه‌شنبه پدید آورد و نور را در روز چهارشنبه؛ و روز پنج‌شنبه جانوران را در زمین پراکنده ساخت و آدم را در روز جمعه، پس از عصر، در واپسین لحظات روز در فاصله‌ی عصر تا مغرب آفرید».

این حدیث را اگرچه امام مسلم/ روایت کرده است، اما علما رحمهم‌الله صحتش را رد کرده و گفته‌اند: حدیث صحیحی نیست؛ زیرا با قرآن، مخالفت دارد و هر روایتی که بر خلاف قرآن باشد، باطل است؛ زیرا آن‌ها که روایتش کرده‌اند، انسان‌هایی هستند که به‌رغم تمام فضلی که دارند، معصوم نیستند و گاه خطا می‌کنند؛ بر خلاف قرآن که از هرگونه خطایی مصون است. لذا نیازی به شرح و توضیح این حدیث نیست.

\*\*\*

1864- وعن أَبي سُلَيْمانَ خالدِ بنِ الْوَليدِ قَالَ: لَقَدِ انْقَطَعتْ في يَدِي يَوْمَ مُؤْتَةَ تِسْعَةُ أسْيَافٍ، فَمَا بَقِيَ فِي يَدِي إِلاَّ صَفِيحَةٌ يَمَانِيَّةٌ. [روایت بخاري]([[554]](#footnote-554))

**ترجمه:** ابوسلیمان، خالد بن ولید می‌گوید: در جنگ "مؤته" نُه شمشیر در دستم شکست و فقط یک شمشیر پهن یمانی در دستم باقی ماند.

1865- وَعَنْ عمروِ بنِ العاصِ: أنَّه سَمِعَ رسولَ اللهِ يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ، ثُمَّ أصَابَ، فَلَهُ أجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ وَاجْتَهَدَ، فَأَخْطَأَ، فَلَهُ أَجْرٌ». [متفق عليه]([[555]](#footnote-555))

**ترجمه:** از عمرو بن عاص روايت است كه وي از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «اگر حاکم (قاضی) اجتهاد کند و حکمِ درستی صادر نماید، دو پاداش به او مي‌رسد؛ اما اگر اجتهاد کند و در صدور حکم دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد».

1866- وعن عائشةَ& أنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَأَبْرِدُوهَا بِالمَاءِ». [متفق عليه]([[556]](#footnote-556))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: پیامبر فرمود: «تب، از جنس گرمای دوزخ است؛ پس آن را با آب، سرد کنید».

1867- وعنها& عَنِ النَّبِيِّ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صَوْمٌ، صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ». [متفق عليه]([[557]](#footnote-557))

**ترجمه:** عايشه& مي‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه بمیرد و روزه‌ای بر عهده‌اش باشد، ولیِ او از طرف وی روزه بگیرد».

**شرح**

مولف/ روایتی بدین مضمون آورده است که خالد بن ولید می‌گوید: «در جنگ "مؤته" نُه شمشیر در دستم شکست و فقط یک شمشیر پهن یمانی در دستم باقی ماند».

خالد بن ولید یکی از شجاع‌ترین مردم بود؛ وی در جنگ اُحُد در صف مشرکان قرار داشت و همو بود که به اتفاق عکرمه بن ابوجهل با تعدادی از مشرکان، از پُشت کوه بر صحابه# یورش برد؛ سپس الله بر هر دوی این‌ها منت نهاد و توفیقشان داد که اسلام بیاورند و از فرماندهان لشکر اسلام شوند. این، نشان می‌دهد که زمام همه‌ی امور به دست الله می‌باشد و اوست که هرکه را بخواهد، گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد، هدایت می‌بخشد. چه‌بسیار گمراهانی که هدایت یافته‌اند و چه بسیار هدایت‌یافتگانی که گمراه شده‌اند! هم‌چنان‌که ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وبَيْنَهَا إِلاَّ ذِراع، فَيَسْبقُ عَلَيْهِ الْكِتاب، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْل النَّار، فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلاَّ ذِرَاع، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الجَنَّةِ فَيََدْخُلُهَا»؛([[558]](#footnote-558)) يعني: «شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام مي‌دهد تا این‌که فقط یک "ذراع" تا بهشت فاصله دارد؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي‌دهد؛ در نتيجه، به دوزخ مي‌رود. و شخص ديگري از شما، اعمال دوزخیان را انجام مي‌دهد تا این‌كه میان او و دوزخ، فقط يك ذراع باقي مي‌ماند؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي‌دهد؛ در نتيجه، به بهشت مي‌رود».

مولف/ حدیثی بدین مضمون نیز ذکر کرده است که عمرو بن عاص مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر حاکم (= قاضی) اجتهاد کند و حکمِ درستی صادر نماید، دو پاداش به او مي‌رسد؛ اما اگر اجتهاد کند و در صدور حکم دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد». منظور از حاکم در این حدیث، قاضی و همین‌طور مفتی‌ست؛ به‌یقین الله متعال، اجر و ثواب هیچ نیکوکاری را تباه نمی‌گرداند؛ لذا کسی که برای یافتن حق و حقیقت، همه توان و تلاش خویش را به‌کار گیرد و به نتیجه‌ی درستی برسد، هم ثواب تلاشش را دریافت می‌کند و هم از آن جهت که به حق و حقیقت رسیده است، پاداش می‌یابد؛ اما اگر در رسیدن به حق و حقیقت یا در نتیجه‌گیری و صدور حکم، دچار اشتباه شود، باز هم اجر و ثواب تلاشَش برای او محفوظ است.

و اما سومین حدیث؛ عايشه& مي‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکه بمیرد و روزه‌ای بر عهده‌اش باشد، ولی او از طرف وی روزه بگیرد». گفتنی‌ست: فرقی نمی‌کند که روزه‌ی رمضان بر عهده‌ی میّت باشد یا روزه‌ی نذر. مثلاً شخصی در ماه رمضان، مسافر بوده و روزه نگرفته است؛ پس از رمضان نیز کوتاهی کرده و قضای روزه‌اش را ادا نکرده است؛ زیرا به تأخیر انداختن قضای روزه تا شعبان، جایز می‌باشد؛ در هر حال این شخص پیش از جبران روزه‌های قضایی‌اش از دنیا می‌رود؛ در این صورت مادر، یا پسر یا دختر و یا همسرش از طرف او روزه می‌گیرد؛ البته قضای روزه‌ی میّت بر ولی او واجب نیست؛ بلکه حُکم استحباب را دارد و ولی او می‌تواند به جای هر روز روزه‌ی قضاییِ میّت خود، به یک مستمند غذا بدهد. هم‌چنین هرکه بمیرد و به‌رغم توانایی‌اش کفاره‌ای را که بر عهده‌ی اوست ادا نکند، ولی او از طرف وی روزه می‌گیرد. همین‌طور اگر کسی نذر کرده باشد که سه روز روزه بگیرد و پیش از ادای نذرش بمیرد، ولی او از طرف وی روزه بگیرد یا این‌که به ازای هر روز، به یک مستمند غذا بدهد.

مولف/ حدیثی بدین مضمون نیز آورده است که عايشه& مي‌گوید: پیامبر فرمود: «تب، از جنس گرمای دوزخ است؛ پس آن را با آب، سرد کنید». تب، بالا رفتن حرارت بدن است و انواع گوناگونی دارد که همگی به خواست و تقدیر الهی‌ست و الله، خود آن را برطرف می‌سازد. برای درمان تب راه‌های گوناگونی وجود دارد که از آن جمله: پاشویه و استفاده از آب سرد برای کاهش دمای بدن می‌باشد؛ هم‌چنان‌که پیامبر بدین روش تصریح فرموده است؛ پزشکان نیز این را بهترین روش برای درمان تب دانسته‌اند.

\*\*\*

1868- وعن عوف بن مالِك بن الطُّفَيْلِ أنَّ عائشة& حُدِّثَتْ أنَّ عبدَ اللهِ بنَ الزُّبَيْرِ$ قَالَ فِي بَيْعٍ أَوْ عَطَاءٍ أعْطَتْهُ عَائِشَةُ& واللهِ لَتَنْتَهِيَنَّ عَائِشَةُ أَوْ لأَحْجُرَنَّ عَلَيْهَا، قالَتْ: أَهُوَ قَالَ هَذَا؟ قالوا: نَعَمْ. قَالَتْ: هُوَ للهِ عَلَيَّ نَذْرٌ أنْ لا أُكَلِّمَ ابْنَ الزُّبَيْرِ أَبَدًا، فَاسْتَشْفَعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ إِلَيْهَا حِيْنَ طَالَتِ الهِجْرَةُ. فَقَالَتْ: لا، واللهِ لا أشْفَعُ فِيهِ أبدًا، وَلا أَتَحَنَّثُ إِلَى نَذْرِي.

فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيرِ كَلَّمَ المِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعبدَ الرحْمَنِ بْنَ الأسْوَدِ بْنِ عَبْدِ يَغُوثَ وقَالَ لَهُمَا: أنْشُدُكُمَا اللهَ لَمَا أدْخَلْتُمَانِي عَلَى عَائِشَةَ&، فَإنَّهَا لا يَحِلُّ لَهَا أنْ تَنْذِرَ قَطِيعَتِي، فَأقْبَلَ بِهِ المِسْوَرُ، وَعَبدُ الرحْمَنِ حَتَّى اسْتَأذَنَا عَلَى عَائِشَةَ فَقَالا: السَّلاَمُ عَلَيْكِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ، أنَدْخُلُ؟ قالَتْ عَائِشَةُ: ادْخُلُوا. قالوا: كُلُّنَا؟ قالتْ: نَعَمْ ادْخُلُوا كُلُّكُمْ، وَلا تَعْلَمُ أَنَّ معَهُمَا ابْنَ الزُّبَيرِ، فَلَمَّا دَخَلُوا دَخَلَ ابْنُ الزُّبَيرِ الحِجَابَ فَاعْتَنَقَ عَائِشَةَ& وَطَفِقَ يُنَاشِدُهَا وَيَبْكِي، وَطَفِقَ المِسْوَرُ ، وَعَبدُ الرَّحْمَنِ يُنَاشِدَانِهَا إِلاَّ كَلَّمَتْهُ وَقَبِلَتْ مِنْهُ، وَيَقُولانِ: إنَّ النَّبِيَّ نَهَى عَمَّا قَدْ عَلِمْتِ مِنَ الهِجْرَةِ؛ وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوقَ ثَلاَثِ لَيَالٍ.

فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَى عَائِشَة مِنَ التَّذْكِرَةِ وَالتَّحْرِيجِ، طَفِقَتْ تُذَكِّرُهُمَا وَتَبْكِي، وَتَقُولُ: إنِّي نَذَرْتُ وَالنَّذْرُ شَدِيدٌ، فَلَمْ يَزَالا بِهَا حَتَّى كَلَّمَتِ ابْنَ الزُّبَيرِ، وأعْتَقَتْ فِي نَذْرِهَا ذَلِكَ أرْبَعِينَ رَقَبَةً، وَكَانَتْ تَذْكُرُ نَذْرَهَا بَعدَ ذَلِكَ فَتَبكِي حَتَّى تَبِلَّ دُمُوعُهَا خِمَارَهَا. [روايت بخاري]([[559]](#footnote-559))

**ترجمه:** عوف بن مالك بن طفیل می‌گوید: به عایشه& خبر رسید که عبدالله بن زبیر$ درباره‌ی معامله یا بخششی که عایشه& کرده بود، گفته است: به الله سوگند، یا عایشه از این‌گونه بخشش‌ها دست می‌کشد، یا او را از چنین تصرفاتی باز می‌دارم. عایشه& پرسید: واقعاً او چنین گفته است؟ گفتند: آری. عایشه& فرمود: به الله سوگند یاد می‌کنم که هرگز با- خواهرزاده‌ام- ابن‌زبیر صحبت نکنم. وقتی که قهرِ عایشه با ابن‌زبیر# طولانی شد، عبدالله بن زبیر$ کسی را به شفاعت- نزد خاله‌اش- عایشه& فرستاد؛ اما عایشه& فرمود: هرگز؛ به الله سوگند که هیچ سفارشی را درباره‌ی او نمی‌پذیرم و سوگندِ خود را نمی‌شکنم.

وقتی این قهر بر ابن‌زبیر$ به‌طول انجامید، با مسور بن مَخرمه و عبدالرحمن بن اسود بن عبدِ یَغوث صحبت کرد و به آن دو گفت: شما را به الله سوگند می‌دهم که مرا نزد عایشه& ببرید؛ زیرا برایش روا نیست که به قهر کردن با من قَسَم بخورد. مسور و عبدالرحمن، او را با خود- به سوی خانه‌ی ام‌المؤمنین- بردند و از عایشه& اجازه‌ی ورود خواستند و گفتند: السلام علیكِ ورحمة الله وبرکاته؛ آیا وارد شویم؟ عایشه& فرمود: وارد شوید. گفتند: آیا همه‌ی وارد شویم؟ عایشه& که از همراه بودن عبدالله بن زبیر$ با آن‌دو بی‌خبر بود، فرمود: بله، همه‌ی شما وارد شوید. همین‌که وارد شدند، ابن‌زبیر$ به پُشت پرده رفت و- برای عذرخواهی- خود را به آغوش خاله‌اش، عایشه‌ی صدیقه& انداخت و می‌گریست و خاله‌اش را سوگند می‌داد که او را ببخشد و مسور و عبدالرحمن نیز ام‌‌المؤمنین را سوگند می‌دادند که با- خواهرزاده‌اش- ابن‌زبیر سخن بگوید و عذر او را بپذیرد؛ و می‌گفتند: همان‌گونه که خودتان می‌دانید، پیامبر از قهر کردن نهی نموده است و برای هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه‌شبانه روز با برادر مسلمانش قهر کند.

وقتی با اصرار فراوان، موضوع قهر کردن و عواقب آن را به عایشه& یادآوری کردند، وی گریست و سوگند خود را به آنان یادآوری نمود و فرمود: من، قَسَم خورده‌ام و شکستن قَسَم، سخت است؛ اما مِسوَر و عبدالرحمن هم‌چنان پافشاری کردند تا این‌که ام‌المؤمنین با- خواهرزاده‌اش- ابن‌زبیر$ سخن گفت و به کفاره‌ی سوگندش، چهل برده را آزاد کرد. از آن پس، هرگاه سوگند خویش را به‌یاد می‌آورد، آن‌قدر می‌گریست که اشک‌هایش، چادرش را خیس می‌کرد.

1869- وعن عُقْبَةَ بن عامِرٍ أنَّ رَسُولَ اللهِ خَرَجَ إِلَى قَتْلَى أُحُدٍ، فَصَلَّى عَلَيْهِمْ بَعْدَ ثَمَانِ سِنينَ كَالمُوَدِّعِ لِلأَحْيَاءِ وَالأَمْوَاتِ، ثُمَّ طَلَعَ إِلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: «إنِّي بَيْنَ أيْدِيكُمْ فَرَطٌ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وإنَّ مَوْعِدَكُمُ الحَوْضُ، وإنِّي لأَنْظُرُ إِلَيْهِ مِنْ مَقَامِي هَذَا، أَلا وإنِّي لَسْتُ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أنْ تُشْرِكُوا، وَلَكِنْ أخْشَى عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا أنْ تَنَافَسُوهَا»؛ قَالَ: فَكَانَتْ آخِرَ نَظْرَةٍ نَظَرْتُهَا إِلَى رَسُولِ اللهِ.

وفي روايةٍ: «وَلَكِنِّي أَخْشَى عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا أنْ تَنَافَسُوا فِيهَا، وَتَقْتَتِلُوا فَتَهْلِكُوا كما هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ». قَالَ عُقْبَةُ: فكانَ آخِرَ مَا رَأيْتُ رَسُولَ اللهِ عَلَى الْمِنْبَرِ.

وفي روايةٍ قَالَ: «إنِّي فَرَطٌ لَكُمْ وَأنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وإنِّي واللهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ، وإنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأرْضِ، وإنِّي واللهِ مَا أخَافُ عَلَيْكُمْ أنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». [متفق عليه]([[560]](#footnote-560))

**ترجمه:** عقبه بن عامر می‌گوید: رسول‌الله- به احد- رفت و پس از گذشتِ هشت سال بر کُشته‌های اُحُد نماز خواند؛ مانند کسی که از زنده‌ها و مرده‌ها خداحافظی می‌کند؛ سپس بر منبر رفت و فرمود: «من روز قیامت جلوتر از شما و گواهتان خواهم بود؛ وعده‌گاه شما، "حوضِ (کوثر)" است و من اینک از این‌جا آن را می‌بینم. من از آن بیم ندارم که دوباره شرک ورزید؛ بلکه از این نگرانم که بر سرِ دنیا به رقابت با یک‌دیگر بپردازید». عقبه می‌گوید: این آخرین باری بود که به رسول‌الله نگاه کردم.

و در روایتی آمده است: «بلکه نگرانی‌ام برای شما، درباره‌ی دنیاست که بر سرِ آن با یک‌دیگر رقابت کنید و با هم درگیرِ کشمکش (و قتل و پیکار) شوید؛ در نتیجه همان‌گونه که امت‌های پیش از شما به هلاکت رسیدند، شما نیز هلاک شوید».

و در روایتی آمده است: «من، جلودار و گواه شما هستم و سوگند به الله که اینک به حوض خویش می‌نگرم. کلیدهای خزانه‌های زمین- یا فرمود: کلیدهای زمین- به من داده شده است. برای شما نگران نیستم که پس از من شرک بورزید؛ بلکه نگرانی‌انم برای شما این است که بر سر دنیا با یک‌دیگر رقابت کنید».

[نووی: منظور از نماز خواندن پیامبر بر کُشته‌های اُحُد، این است که برایشان دعا کرد؛ و منظور، نماز جنازه نیست.]([[561]](#footnote-561))

**شرح**

مولف/ این دو حدیث را در کتاب نکات و احادیث پراکنده آورده است؛ حدیث نخست درباره‌ی ماجرایی‌ست که میان ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه و خواهرزاده‌اش، عبدالله بن زبیر# گذشت. مادر مومنان، عایشه& به‌عنوان برترین همسر پیامبر پس از مرگ آن بزرگوار، در علم و عبادت، و در خردورزی و حُسن تدبیر و همین‌طور در سخاوت و بخشندگی، زبان‌زد همه بود؛ باری آن‌قدر بذل و بخشش نمود که خواهرزاده‌اش، عبدالله بن زبیر$ بذل و بخشش خاله‌اش را بیش از حد تلقی کرد و گفت: اگر خاله‌ام از این کار باز نیاید، او را از چنین تصرفاتی در اموالش منع خواهم کرد. این سخن درباره‌ی ام‌المؤمنین، سخن سخت و شدیدی بود و عایشه& انتظار شنیدن چنین سخنی را از خواهرزاده‌اش نداشت؛ در هر حال افراد سخن‌چینی که نخود در دهانشان نَم نمی‌کشد، این سخن ابن‌زبیر را به ام‌المؤمنین رساند؛ در صورتی که سخن‌چینی، حرام است و یکی از گناهان بزرگ به‌شمار می‌رود. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُطِعۡ كُلَّ حَلَّافٖ مَّهِينٍ ١٠ هَمَّازٖ مَّشَّآءِۢ بِنَمِيمٖ ١١﴾ [القلم: ١٠، ١١]

و از هیچ سوگندخورده‌ی فرومایه‌ای فرمان مبر؛ (و نیز) و از هیچ عیب‌جویی که به سخن‌چینی در رفت و آمد است.

چنان‌که پیامبر از کنارِ دو قبر عبور کرد و فرمود: «إنَّهما لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ، أمّا أَحَدُهُمَا فکان لا يَسْتَبرئ مِنْ البَوْلِ، وأمَّا الآخَرُ فکان يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ بَينَ النَّاسِ»؛([[562]](#footnote-562)) یعنی: «این دو نفر عذاب می‌شوند، آن هم به‌خاطر گناهي كه آن را بزرگ نمي‌دانستند؛ یکی از آن‌ها، از ادرار خود پرهیز نمی‌کرد و دیگری، در میان مردم سخن‌چینی می‌نمود»؛ آدمِ سخن‌چین، حرفِ این را برای آن می‌برد و حرف آن را برای این می‌آورد تا در میانشان جدایی و کینه بیندازد؛ در هر حال، سخن‌چینی گناه بزرگی‌ست که عذاب قبر را در پی دارد؛ آدم‌سخن‌چین جایی در بهشت ندارد و وارد بهشت نمی‌شود.

در هر حال این سخن ابن‌زبیر$ به عایشه& رسید؛ عایشه& که سخت ناراحت شده بود، نذر کرد، یعنی قَسَم خورد که با ابن‌زبیر$ سخن نگوید.

ناگفته پیداست که اگر خاله‌ای چون ام‌المؤمنین با خواهرزاده‌اش قهر کند، برای خواهرزاده خیلی سخت است؛ از این‌رو تحمل این موضوع برای ابن‌زبیر$ مشکل بود؛ لذا سعی کرد که این ناراحتی را از دلِ خاله‌اش بیرون بیاورد و رضایتش را جلب کند؛ اما هرچه کوشید، فایده نداد؛ زیرا ام‌المؤمنین تصمیمش را گرفته و نذر کرده بود که با او قهر کند و بدین سادگی نذر خود را نمی‌شکست. ابن زبیر$ ناگزیر شد که از دو تن از یاران پیامبر به نام‌های مسور بن مَخرمه و عبدالرحمن بن اسود$ کمک بخواهد تا به او برای رفع این مشکل کمک کنند؛ آن‌دو چاره‌اندیشی کردند تا خاله و خواهرزاده را با هم آشتی دهند. همان‌گونه که می‌دانید حتی دروغ گفتن نیز برای آشتی دادن دو نفر جایز است، پس چه رسد به چاره‌اندیشی؛ آن‌دو به خانه‌ی ام‌المؤمنین رفتند و درب زدند و سلام گفتند و اجازه‌ی ورود خواستند. ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه& به آن‌ها اجازه‌ی ورود داد. پرسیدند: آیا همه‌ی وارد شویم؟ ام‌المؤمنین& که از همراه بودن عبدالله بن زبیر$ با آن‌ها بی‌خبر بود، فرمود: بله، همه‌ی شما وارد شوید. ام‌المؤمنین& در پُشت پرده بود؛ زیرا حکم حجاب درباره‌ی همسران پیامبر با حکم حجاب درباره‌ی عموم زنان فرق می‌کند؛ برای سایر زنان همین‌که بدن و سر و صورتِ خود را از نامحرم بپوشند، کافی‌ست؛ اما زنان پیامبر باید در پُشت پرده یا حجابی دیگر قرار می‌گرفتند. خلاصه این‌که وقتی مسور بن مَخرمه و عبدالرحمن بن اسود و عبدالله بن زبیر# وارد خانه‌ی عایشه& شدند، عبدالله بن زبیر$ به پُشت پرده رفت و به دست و پای خاله‌اش افتاد. آری؛ عایشه‌ی صدیقه& خاله‌ی عبدالله بن زبیر$ بود؛ از این‌رو عبدالله بن زبیر$ برای عذرخواهی، خود را به آغوش خاله‌اش انداخت و با گریه و زاری، خواهش کرد که او را ببخشد؛ هم‌چنین خاله‌اش را سوگند می‌داد و او را از قطع رابطه‌ی خویشاوندی و قهر کردن برحذر می‌داشت و برایش بیان می‌کرد که قهر کردن بیش از سه شبانه‌روز، روا نیست؛ اما عایشه‌ی صدقه& نیز می‌فرمود: «من نذر کرده‌ام؛ و این، خیلی سخت است»؛ یعنی من، قَسَم خورده‌ام و شکستن قَسَم، سخت است. سپس آن‌دو صحابی، ام‌المؤمنین را قانع کردند که از تصمیمش مبنی بر قهر کردن با خواهرزاده‌اش منصرف شود و این حدیث را به او یادآوری نمودند که رسول‌الله فرموده است: «لايَحِلُّ لِمؤمنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثٍ»؛([[563]](#footnote-563)) «براي هيچ مؤمنی جايز نيست كه بيش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر باشد». سرانجام ام‌المؤمنین، عایشه‌ی صدیقه& حرفشان را پذیرفت و با خواهرزاده‌اش آشتی کرد؛ اما این موضوع و نذری که کرده بود، او را نگران می‌کرد و از این بابت که شکستن نذر و قَسَم برایش سخت و شدید بود، هربار که این موضوع به یادش می‌آمد، می‌گریست. این، قانون و قاعده‌ای برای هر انسان پارسا و ترسایی‌ست که هرچه شناختش به الله متعال بیش‌تر باشد، خداترسی و تقوایش نیز بیش‌تر است؛ این بانوی پارسا و خداترس نیز هرگاه نذر خود را به‌خاطر می‌آورد، می‌گریست؛ تا آن‌جا که از این بابت چهل برده آزاد کرد. این، بیان‌گر ایمان والای مادر مومنان است و نشان می‌دهد که آن‌ها به‌شدت مشتاق رهایی از عذاب الهی بودند.

این حدیث، حاوی نکاتی‌ست که پاره‌ای از آن‌ها را ذکر می‌کنم:

1. برای هیچ مسلمانی روا نیست که بیش از سه شبانه‌روز با برادر مسلمانش قهر و قطع رابطه کند؛ به‌ویژه اگر خویشاوندش باشد و اگر کسی در این رابطه قَسَم خورد، بر او واجب است که سوگند خویش را بشکند و کفاره بدهد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأيْتَ غَيْرَهَا خَيْراً مِنْهَا، فَأتِ الَّذِي هُوَ خَيرٌ وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ»؛([[564]](#footnote-564)) یعنی: «...و هرگاه بر انجامِ کاری سوگند خوردی و سپس خلافِ آن کار را بهتر دانستی، همان کار بهتر را انجام بده و کفّاره‌ی سوگندت را ادا کن». وقتی کفاره‌ی سوگند خود را ادا کنید و مطابق فرمان پیامبر، کارِ بهتر را انجام دهید، امیدواری فراوانی به بخشش و آمرزش الاهی وجود دارد.
2. فضیلت آشتی دادن مردم با یک‌دیگر؛ روشن است که این کار، جزو بهترین و برترین کارهاست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَّا خَيۡرَ فِي كَثِيرٖ مِّن نَّجۡوَىٰهُمۡ إِلَّا مَنۡ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوۡ مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۢ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ﴾ [النساء : ١١٤]

در بسیاری از جلسات و سخنان مردم خیری نیست و خیر در سخن کسی‌ست که به صدقه و یا کار نیک یا اصلاح و آشتی در میان مردم فرا بخواند.

1. حُقه زدن به معنای چاره‌اندیشی برای حل یک موضوع، جایز است؛ البته مشروط به این‌که به کارِ حرامی نینجامد؛ زیرا آن دو صحابی برای این‌که عبدالله بن زبیر$ را با خود به خانه‌ای عایشه& ببرند، به روشی که در روایت ذکر شده است، چاره‌اندیشی کردند و عبدالله را با خود به درون خانه بردند.
2. صحابه# دل‌های نرم و نازکی داشتند و از خوف و خشیت الهی، خیلی زود به گریه می‌افتادند؛ این، بیان‌گر نرم بودن دل‌های آنان و نیز نشان‌دهنده‌ی خداترسی آن‌هاست. انسان هرچه دلش سخت‌تر باشد، دیرتر گریه می‌کند و از گریه دورتر است. از این‌رو مردم را می‌بینیم که هرچه به آخرت توجه بیش‌تری دارند، نرم‌دل‌ترند و خشوع و گریه‌ی بیش‌تری در آن‌ها مشاهده می‌شود و به اعمالی چون قیام شب، صدقه دادن و انجام سایر کارهای نیک اهمیت می‌دهند؛ اما دلی که سخت شود، پندها و اندرزها همانند آب بر روی آن می‌گذرد و هیچ تأثیری بر آن نمی‌گذارد. الله خودش رحم کند.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که عقبه بن عامر می‌گوید: «رسول‌الله- به احد- رفت و پس از گذشتِ هشت سال بر کُشته‌های اُحُد نماز خواند»؛ یعنی برایشان دعا کرد و همان‌گونه که مولف/ گفته است، منظور از این نماز، نماز جنازه نیست؛([[565]](#footnote-565)) زیرا نماز جنازه پیش از دفن مُرده خوانده می‌شود، نه پس از خاک‌سپاری‌اش؛ مگر برای کسی که پیش از دفن میت نتوانسته است در نماز جنازه‌ی وی شرکت کند یا بر مُرده‌ی هم‌عصر خود، نماز بخواند؛ در این صورت رواست که پس از دفن میّت بر او نماز بگزارد؛ اما منظور از نماز خواندن پیامبر بر شهدای اُحُد، این است که برایشان دعا کرد. این مفهوم در قرآن نیز بیان شده است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِمۡ﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و بر آن‌ها **درود بفرست**.

يعني: برایشان دعا کن. عقبه می‌افزاید: سپس رسول‌الله بالای منبر و مانند کسی که از زنده‌ها و مرده‌ها خداحافظی می‌کند، سخنرانی نمود و فرمود: «من روز قیامت جلوتر از شما و گواهتان خواهم بود؛ وعده‌گاه شما، "حوضِ (کوثر)" است و من اینک از این‌جا آن را می‌بینم» و خبر داد که آبی سفیدتر از شیر، شیرین‌تر از عسل، و خوش‌بوتر از مشک به این حوض می‌ریزد و در آن، ظرف‌های سیمینی‌ست که در درخشندگی، زیبایی و فراوانی، مانند ستارگان آسمان هستند و هرکس یک جرعه از این آب بنوشد، پس از آن، هرگز تشنه نمی‌شود. مردم که از ایستادن در میدان حشر خسته و تشنه‌اند، به‌سوی این حوض می‌شتابند؛ اما فقط مومنان از این آب می‌نوشند و کافران از آن‌جا رانده می‌شوند؛ آن‌که در دنیا از شریعت گوارای الهی بنوشد و به سنت پاک نبوی عمل کند، او را مژده باد که روز قیامت از حوض پیامبر خواهد نوشید و هرکه در دنیا از شریعت و سنت نبوی دور باشد، در قیامت نیز از حوض کوثر و آب گوارایش محروم خواهد بود.

پیامبر فرمود: «و من اینک از این‌جا آن- حوض- را می‌بینم»؛ زیرا حوض کوثر در همین دنیا برای آن بزرگوار نمایان شد؛ همان‌گونه که در نماز کسوف، بهشت و دوزخ را دید. این‌ها، اموری غیبی‌ست که ما کیفیتش را نمی‌دانیم؛ بلکه بر ما واجب است که تصدیق کنیم و به آن ایمان داشته باشیم. در ادامه‌ی این حدیث آمده است که رسول‌الله فرمود: «من آن بیم ندارم که دوباره شرک ورزید»؛ این، بدین معنا نیست که این امت به شرک دچار نمی‌شود؛ خودِ رسول‌الله بیان فرمود که این نگرانی را ندارد و نفرمود که دچار شرک نخواهید شد؛ این دو با هم فرق می‌کند؛ بلکه پیامبر با توجه به این‌که دعوت توحید در زمان ِ آن بزرگوار برپا بود و مردم خود را به توحید، ملزَم می‌دانستند، اظهار داشت که نگران بروز شرک در چنین شرایطی نیست؛ لذا هنگامی که دعوت توحید کنار نهاده شد، امت به شرک و خرافه مبتلا گردید؛ هم‌چنان‌که برخی از کسانی که ادعای مسلمانی می‌کنند، به طواف قبرها می‌روند و از صاحبان قبور مدد و حاجت می‌طلبند و برایشان قربانی می‌کنند! لذا با توجه به مفهومی که بیان شد، این حدیث با احادیثی که بیان‌گر گسترش شرک در این امت است، هیچ تعارضی ندارد؛ زیرا پیامبر در آن برهه از تاریخ امت، مطمئن شده بود که امت دچار شرک نمی‌شود و اظهار داشت که نگرانی‌اش از این است که دنیا به روی مردم گشوده شود و آن‌گاه بر سرِ دنیاطلبی با یک‌دیگر رقابت و کشمکش کنند و همانند امت‌های گذشته بر سرِ دنیاطلبی درگیر جنگ و خون‌ریزی شوند و به هلاکت برسند. این، همان چیزی‌ست که اینک روی داده و دنیا از هر سو به روی ما گشوده شده و امکانات به‌قدری افزایش یافته است که هیچ‌کس تصورش را نمی‌کرد؛ حتی کسانی که در مسیر دنیاطلبی درگیر جنگ نشده‌اند، از این آفت مصون نمانده‌اند؛ زیرا دنیا تمام وجودشان را گرفته و دل‌هایشان را تسخیر کرده است؛ از این‌رو تمام شب و روز، در خواب و بیداری، و در همه حال همه‌ی فکر و خیالشان دنیاست و فقط به دنیا می‌اندیشند و اصلاً برایشان مهم نیست که از راه حلال، پولی به جیب بزنند یا از راه حرام! و به‌راستی پیامبر درست و به‌جا فرموده است که: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنَ الْحَلالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ»؛([[566]](#footnote-566)) یعنی: «روزگاری بر مردم فرا می‌رسد که کسی اهمیت نمی‌دهد که آن‌چه به‌دست می‌آورَد، از راه حلال است یا حرام». پناه بر الله! شگفتا از انسان‌ها که بر سرِ دنیا و زر و زورش با یک‌دیگر می‌جنگند! شگفت‌آور است که آدمی‌زاد برای دنیا آن‌قدر تلاش و دوندگی می‌کند که انگار برای دنیا آفریده شده است؛ در صورتی که دنیا برای انسان خلق شده است، نه انسان برای دنیا! انسان بیچاره همه‌ی فکر و آسایش خود و حتی لحظاتی را که باید با خانواده‌اش باشد، همه را برای دنیا می‌گذارد و ناگهان، در یک لحظه دنیا را از دست می‌دهد! از خانه‌اش بیرون می‌رود و هرگز به خانه‌اش برنمی‌گردد! یا روی رختخوابش می‌خوابد و هیچ‌گاه بیدار نمی‌شود! چه همه از این وقایع دیده‌ایم و شنیده‌ایم؛ پسر جوان با هزار امید و آرزو، دختری را به عقد خویش درمی‌آورد، اما هنوز رخت دامادی از تن درنیاورده و به حجله نرفته که لباس آخرت بر او می‌پوشانند و کفنش می‌کنند! هنوز جوهر کارت عروسی‌اش خشک نشده است که او را غُسل میّت می‌دهند! بارالها! پس کی می‌خواهیم پند بگیریم؟! واقعاً دنیایی که این‌همه بی‌وفاست، چه ارزشی دارد؟ آیا شایسته است که تا این حد خود را به چنین دنیایی مشغول کنیم و از زندگی حقیقیِ خویش غافل شویم یا حتی برای چنین دنیایی کشمکش نماییم؟ لذا طبیعی‌ست که محمد مصطفی به‌عنوان دل‌سوزترین فرد بشر نسبت به هم‌نوعان خود، از این بابت نگران باشد و بگوید: «از این نگرانم که دنیا به روی شما گشوده شود و بر سرِ دنیا به رقابت با یک‌دیگر بپردازید».

ای برادر و ای خواهر مسلمانم! به‌هوش باش! مبادا فریفته‌ی دنیا شوی؛ بنگر که دنیای فریبنده، تو را نفریبد. اگر الله متعال به تو مال و ثروتی بخشیده است و تو سپاس‌گزارش هستی، خوشا به حالَت که چنین دنیایی، خجسته است و اگر در تنگنای مادی قرار داری، باز هم شاکر باش که دنیا محل گذر است، نه جای ماندن؛ اما اگر همه‌ی فکر و خیالت، دنیا باشد، بدان که در ورطه‌ی هلاکت افتاده‌ای و این، زیان دنیا و آخرت است.

\*\*\*

1870- عن أَبي زيد عمرِو بن أخْطَبَ الأنصاريِّ قَالَ: صلَّى بِنَا رَسُولُ اللهِ الفَجْرَ، وَصَعِدَ المِنْبَرَ، فَخَطَبَنَا حَتَّى حَضَرَتِ الظُّهْرُ، فَنَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ حَتَّى حَضَرَتِ العَصْرُ، ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّى، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَأَخْبَرَنَا بِمَا كَانَ وَبِمَا هُوَ كَائِنٌ، فَأَعْلَمُنَا أَحْفَظُنَا. [روايت مسلم]([[567]](#footnote-567))

**ترجمه:** ابوزید، عمرو بن اخطب انصاری می‌گوید: رسول‌الله نماز صبح را برای ما امامت داد، آن‌گاه بالای منبر رفت و تا وقت نماز ظهر برای ما سخنرانی کرد؛ سپس از منبر پایین آمد و نماز ظهر را به‌جای آورد و دوباره بالای منبر رفت و سخنرانی کرد تا این‌که وقت نماز عصر فرا رسید؛ لذا از منبر پایین آمد و نماز گزارد. سپس بالای منبر رفت و تا غروب خورشید، سخنرانی نمود و به ما خبر داد که در گذشته چه بوده و در آینده چه خواهد بود؛ داناترین ما کسی‌ست که نکات بیش‌تری را به‌خاطر سپرده است.

1871- وعن عائشة& قالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ نَذَرَ أنْ يُطِيعَ اللهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللهَ فَلا يَعْصِهِ». [روايت بخاري]([[568]](#footnote-568))

**ترجمه:** عايشه& می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید و هرکس نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، نباید از او نافرمانی کند».([[569]](#footnote-569))

1872- وَعَنْ أمِّ شَرِيكٍ& أنَّ رسولَ اللهِ أَمَرَها بِقَتْلِ الأَوْزَاغِ وَقالَ: «كَانَ يَنْفُخُ عَلَى إبْرَاهِيمَ». [متفقٌ عليه]([[570]](#footnote-570))

**ترجمه:** از ام‌شریک& روایت است که رسول‌الله او را به کُشتنِ مارمولک سمّی دستور داد و فرمود: «او در آتش ابراهیم() می‌دمید».

1873- وعن أَبي هريرة قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «مَنْ قَتَلَ وَزَغَةً فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، وَمَنْ قَتَلَهَا في الضَّرْبَةِ الثَّانِيَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً دُونَ الأولَى، وَإنْ قَتَلَهَا فِي الضَّرْبَةِ الثَّالِثَةِ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً».

وفي روايةٍ: «مَنْ قَتَلَ وَزَغَاً فِي أَوَّلِ ضَرْبَةٍ كُتِبَ لَهُ مِئَةُ حَسَنَةٍ، وفِي الثَّانِيَةِ دُونَ ذَلِكَ، وفِي الثَّالِثَةِ دُونَ ذَلِكَ». [روايت مسلم]([[571]](#footnote-571))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه مارمولک سمی را در اولین ضربه بکشد، چنین و چنان پاداشی به او می‌رسد و هرکه آن را در دومین ضربه بکُشد، پاداشی برایش ثبت می‌شود که از پاداش نخستین ضربه کم‌تر است و اگر آن را به سه ضربه بکشد، از چنین و چنان پاداشی- که از دو اجر نخست کم‌تر است- برخوردار می‌گردد».

و در روایتی آمده است: «هرکه مارمولک سمی را در نخستین ضربه بکُشد، صد نیکی برایش ثبت می‌گردد؛ و در دومین ضربه نیکیِ کم‌تری برایش منظور می‌شود و در سومین ضربه، کم‌تر از این».

**شرح**

این‌ها احادیثی‌ست که مولف/ در موضوع‌های پراکنده، ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که باری پیامبر از صبح تا غروب، سخنرانی کرد؛ و این، نشان می‌دهد که آن بزرگوار سخنورترین مردم بوده است؛ چنان‌که ابوزید، عمرو بن اخطب انصاری می‌گوید: «رسول‌الله نماز صبح را برای ما امامت داد، آن‌گاه بالای منبر رفت و تا وقت نماز ظهر برای ما سخنرانی کرد؛ سپس از منبر پایین آمد و نماز ظهر را به‌جای آورد و دوباره بالای منبر رفت و سخنرانی کرد تا این‌که وقت نماز عصر فرا رسید؛ لذا از منبر پایین آمد و نماز گزارد. سپس بالای منبر رفت و تا غروب خورشید، سخنرانی نمود و به ما خبر داد که در گذشته چه بوده و در آینده چه خواهد بود؛ داناترین ما کسی‌ست که نکات بیش‌تری را به‌خاطر سپرده است».

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که پیامبر فرمود: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید و هرکس نذر کرد که از الله نافرمانی نماید، نباید از او نافرمانی کند».

گفتنی‌ست: نذر در اصل، مکروه است و حتی برخی از علما، آن را حرام دانسته‌اند؛ زیرا انسان با نذر کردن، خود را به انجامِ کاری وادار می‌سازد که الله او را بدان مکلّف نکرده است. از این‌رو پیامبر از «نذر» منع نموده و فرموده است: «إنَّ النَّذْرَ لا يَأْتِي بِخَيْرٍ وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ»؛([[572]](#footnote-572)) یعنی: «نذر، هیچ خیری برای انسان ندارد (و تقدیر را تغییر نمی‌دهد) و تنها به‌وسیله‌ی آن، چیزی از دست بخیل، بیرون می‌آید». نذر، بر سه نوع است: یک نوع نذر، حکم سوگند را دارد؛ و نوع دوم، نذر معصیت است و نوع سوم، نذر اطاعت می‌باشد.

اما نذری که حکم سوگند را دارد، نذری‌ست که انسان به‌قصد تأکید بر یک موضوع، بیان می‌کند؛ چه برای نفیِ آن باشد و چه برای اثبات و یا تصدیق آن. مثلاً به شخصی می‌گویند: خبری که به ما داده بودی، دروغ بود. و او، در پاسخ می‌گوید: اگر دروغ گفته باشم، نذر می‌کنم که یک سال، روزه بگیرم. روشن است که قصدش از چنین نذری تأکید بر این است که راست گفته و خبرش، دروغ نیست و می‌خواهد مردم، حرفش را باور کنند. این، حکم سوگند را دارد. هم‌چنین اگر قصد انسان، تشویق یا برانگیختن باشد، باز هم نذرش، حکم قَسَم را دارد. مثلاً می‌گوید: اگر فلان‌کار را انجام ندهم، نذر روزه‌ی یک سال، بر من واجب است. این هم، حکم سوگند را دارد؛ زیرا قصدش، این است که به‌نحوی خود را به انجام کاری، مُلزَم نماید و رسول‌الله فرموده است: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى».([[573]](#footnote-573)) یعنی: «اعمال به نيت‌ها بستگي دارند و برای هر کسی، همان چیزی‌ست که نیت کرده است».

اما نوع دوم: نذرِ حرام است؛ و به نذری گفته می‌شود که ادای آن، جایز نیست. مثلاً کسی نذر کند که شراب بنوشد. این‌چنین نذری، حرام است و برای او روا نیست که شراب بنوشد. البته بنا بر قول راجح، کفاره‌ی سوگند بر او واجب می‌شود و برخی از علما، گفته‌اند: هیچ کفاره‌ای ندارد؛ زیرا این نذر، از اساس باطل است و منعقد نمی‌شود. اما دیدگاه صحیح، این است که کفاره دارد؛ اما عمل کردن به چنین نذری، جایز نیست. مثال دیگری ذکر می‌کنم: خانمی نذر می‌کند که در عادت ماهیانه‌اش روزه بگیرد. این هم نذر حرام است و برایش جایز نیست که در دوران حیض یا عادت ماهیانه‌اش، روزه بگیرد و بر او، کفاره‌ی سوگند، واجب می‌شود.

و سومین نوع نذر، نذر اطاعت است؛ مثلاً کسی، نذر می‌کند که «ایام بیض»، یعنی روزهای سیزده، چهارده، و پانزدهم هر ماه قمری را روزه بگیرد. ادای چنین نذری، بر انسان، واجب می‌باشد. زیرا پیامبر فرموده است: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ»؛ یعنی: «هرکس نذر کرد که از الله اطاعت کند، پس، از او اطاعت نماید». یا شخصی می‌گوید: نذر می‌کنم که دو رکعت «ضحی» بخوانم؛ ادای این نذر، بر او واجب است؛ زیرا نذرش، نذر اطاعت است و به‌فرموده‌ی پیامبر باید به چنین نذری عمل کرد. گفتنی‌ست: اگر کسی نذرِ مشروط کند، مثلاً بگوید: اگر الله بیماری‌ام را شفا دهد، یک هفته روزه می‌گیرم و سپس بهبود بابد، بر او واجب است که به نذر خود عمل نماید و یک هفته روزه بگیرد؛ وگرنه، بیمِ آن می‌رود که به صفت نفاق مبتلا شود؛ زیرا الله درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٧٦ فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ٧٧﴾ [التوبة: ٧٥، ٧٧]

برخی از ایشان با الله پیمان بستند که اگر (الله) از فضل خویش به ما ببخشاید، حتماً زکات می­دهیم و از نیکوکاران می­شویم. و هنگامی که الله از فضل خویش به آنان بخشید، در آن بخل ورزیدند و روی‌گردانی نمودند و ایشان (از خیر و نیکی) روی‌گردانند. پس بدان سبب که در پیمانشان با الله خلاف کردند و بدان سبب که دروغ می­گفتند، (پروردگار نیز) نفاق را تا روزی که با او دیدار کنند، سرانجامِ ایشان قرار داد.

اما اگر نذر کسی، هم شامل نذر اطاعت باشد و هم شامل نذر معصیت، باید به بخشی از نذرش که اطاعت است، عمل نماید و بخش دیگر را ترک کند و کفاره‌ی سوگند بدهد. مثل شخصی به نامِ ابواسرائیل که نذر کرده بود در آفتاب بایستد و زیر سایه نرود، ساکت باشد و روزه بگیرد. پیامبر به او دستور داد که روزه بگیرد؛ زیرا نذر اطاعت بود؛ اما او را از سکوت و ایستادن در آفتاب، منع نمود و فرمود: «به او بگویید: سخن بگوید، زیر سایه برود، و بنشیند». بسیاری از مردم، امروزه نذر می‌کنند که اگر کارشان در آینده، سر و سامان یابد یا مشکلشان حل شود، فلان کار نیک را انجام دهند. مثلاً وقتی یکی از عزیزان آن‌ها بیمار می‌شود، می‌گویند: اگر بیمارمان بهبود یافت و الله، او را شفا بخشید، چنین و چنان خواهیم کرد. از چنین نذری منع شده و این نذر، یا مکروه است و یا حرام. بدون این‌که نذر کنید، برای بیمارتان دعای بهبودی نمایید و از الله بخواهید که او را شفا دهد؛ اما همان‌گونه که بیان شد اگر کسی نذر کند و بیمارش بهبود یابد، بر او واجب است که نذر خود را ادا نماید.

در حدیث سوم به کُشتن چلپاسه‌های چندش‌آور یا مارمولک سمی امر شده است؛ چنان‌که عایشه& سرنیزه‌ای داشت که با آن، مارمولک‌‌هایی را که وارد خانه‌اش می‌شدند، می‌کُشت. پیامبر فرموده است: «هرکه مارمولک سمی را در نخستین ضربه بکُشد، صد نیکی برایش ثبت می‌گردد؛ و در دومین ضربه نیکیِ کم‌تری برایش منظور می‌شود و در سومین ضربه، کم‌تر از این». این بدین معناست که باید ضربه را مُحکم بزنیم تا مارمولک، با نخستین ضربه بمیرد؛ پیامبر، مارمولک را موجودی تبه‌کار نامید؛ زیرا زمانی که ابراهیم را در آتش انداختند، این موجود تبه‌کار و پلید، در آتش می‌دمید تا آن را برافروخته‌تر سازد؛ این، نشان‌گر عداوت و دشمنیِ بی‌حدّ این موجود پلید نسبت به اهل توحید و اخلاص می‌باشد؛ لذا شایسته است که در مسجد، خانه و بازار، آن را دنبال کنیم و بکُشیم.

\*\*\*

1874- وعن أَبي هريرةَ أنَّ رَسُول اللهِ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى سَارِقٍ! فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ لأتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا في يَدِ زَانِيَةٍ؛ فَأصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ : تُصُدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ! فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى زَانِيَةٍ! لأتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فوَضَعَهَا في يَدِ غَنِيٍّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى غَنِيٍّ؟ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سَارِقٍ وَعَلَى زَانِيَةٍ وعلى غَنِيٍّ! فَأُتِيَ فَقِيْلَ لَهُ: أمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سارقٍ فَلَعَلَّهُ أنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وأمَّا الزَّانِيَةُ فَلَعَلَّهَا تَسْتَعِفُّ عَنْ زِنَاهَا، وأمَّا الغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَعْتَبِرَ فَيُنْفِقَ مِمَّا آتََاهُ اللهُ». [روایت بخاری با همین الفاظ؛ و نیز روایت مسلم با الفاظی دیگر و به همین مضمون.]([[574]](#footnote-574))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شخصی تصمیم گرفت که صدقه‌ای بدهد؛ صدقه‌اش را برداشت و بیرون رفت و آن‌را (ندانسته) به دزدی داد. بامداد مردم می‌گفتند: دیشب به دزدی صدقه داده شده است. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر- که توفیقم دادی تا صدقه دهم-. و تصمیم گرفت که دوباره صدقه دهد و صدقه‌اش را برداشت و بیرون رفت و (ندانسته) آن را به زنی بدکار داد. بامداد مردم می‌گفتند: دیشب به زنی بدکار صدقه داده شده است. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر که توفیقم دادی تا صدقه دهم؛ من که نمی‌دانستم که آن زن، بدکار است. و تصمیم گرفت که دوباره صدقه دهد و صدقه‌اش را برداشت و بیرون رفت و (ندانسته) آن را به ثروتمندی داد. بامداد مردم می‌گفتند: دیشب به شخصی بی‌نیاز صدقه داده شده است. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر- که توفیقم دادی تا صدقه دهم؛- ولی چه کنم که صدقه‌ام به دست یک دزد، زنی بدکار و یک بی‌نیاز رسید. کسی در خوابش آمد و به او گفت: امید است که صدقه‌ات به دزد، باعث شود که دست از دزدی بردارد؛ و امید است که صدقه‌ات به زنِ بدکار، او را از زنا بازدارد و امید است که صدقه‌ات به شخصِ بی‌نیاز، باعث شود که او از تو درس بگیرد و از آن‌چه که الله به او داده است، انفاق کند».

**شرح**

حدیث ابوهریره درباره‌ی داستان مردی‌ست که از خانه‌اش بیرون رفت تا صدقه‌ای بدهد. معمولاً صدقه را به مستمندان و بینوایان می‌دهند؛ اما صدقه‌ی این شخص به دست یک دزد افتاد و سخنش در میان مردم پیچید که دیشب به یک دزد صدقه داده شده است! در صورتی که دزد، سزاوار مجازات است؛ نه این‌که به او بذل و بخشش شود و بر مال و ثروتش افزوده گردد. صدقه‌دهنده که از ماجرا باخبر شد، "الحمدلله" گفت؛ یعنی الله را حمد و سپاس گزارد که به او توفیق صدقه داده بود؛ زیرا الله متعال در همه حال، سزاوار حمد و ستایش است. روش پیامبر نیز این‌گونه بود که هرگاه امرِ خوشایندی به پیامبر می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتِ»؛([[575]](#footnote-575)) یعنی: «حمد و ستایش، از آنِ الله است که به لطفش نیکی‌ها به انجام می‌رسد» و چون مصیبت یا امر ناخوشایندی به او می‌رسید، می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».([[576]](#footnote-576)) اما متأسفانه به جای عبارت مذکور، عبارت دیگری در میان مردم رایج شده که می‌گویند: «الحمد لله الذي لا یُحمد علی مکروه سواه»؛ یعنی: «حمد و ستایش از آن خداست که کسی جز او در برابر ناخوشی‌ها ستایش نمی‌شود». این، حمد و ستایش ناقصی‌ست. زیرا بیان‌گر کم‌صبریِ ستایش‌گر است یا حداقل نشان می‌دهد که چنین ستایش‌گری، از کمال صبر برخوردار نیست. بنابراین هرگاه مسأله‌ی ناگواری پیش آمد، با همان الفاظی، الله را حمد و ستایش کنید که رسول‌الله ستایش کرده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».

به ادامه‌ی حدیث ابوهریره برمی‌گردیم؛ آن مرد تصمیم گرفت که دوباره صدقه دهد و بدین منظور از خانه‌اش بیرون رفت؛ این بار صدقه‌اش در دستِ یک زنِ بدکار قرار گرفت و باز این سخن در میان مردم پیچید که دیشب به یک زنِ بدکار صدقه داده شده است؛ این مسأله با عقل و فطرت، هم‌خوانی نداشت که به یک زناکار، صدقه بدهند؛ اما شخصِ صدقه‌دهنده این بار نیز "الحمدلله" گفت و چون گمان می‌کرد که صدقه‌اش قبول نشده است، تصمیم گرفت که باری دیگر صدقه بدهد؛ ولی صدقه‌اش به دست بی‌نیازی رسید؛ یعنی به دست کسی رسید که مستحق صدقه نبود. اگرچه هدیه دادن به افراد بی‌نیاز، ایرادی ندارد. در هر حال، مردم خبر این صدقه را نیز در میان خود نقل می‌کردند. صدقه‌دهنده گفت: یا الله! تو را شکر- که توفیقم دادی تا صدقه دهم؛- ولی چه کنم که صدقه‌ام به دست یک دزد، زنی بدکار و یک بی‌نیاز رسید. کسی در خوابش آمد و به او گفت: امید است که صدقه‌ات به دزد، باعث شود که دست از دزدی بردارد؛ و امید است که صدقه‌ات به زنِ بدکار، او را از زنا بازدارد و امید است که صدقه‌ات به شخصِ بی‌نیاز، باعث شود که او از تو درس بگیرد و از آن‌چه که الله به او داده است، انفاق کند. آن مرد نیت خیر داشت، اما آن‌گونه که می‌خواست به‌انجام نرسید؛ پیامبر درباره‌ی چنین مواردی فرموده است: «إِذَا حَكَمَ الحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ، ثُمَّ أصَابَ، فَلَهُ أجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ وَاجْتَهَدَ، فَأَخْطَأَ، فَلَهُ أَجْرٌ»؛([[577]](#footnote-577)) یعنی: «اگر حاکم (قاضی) اجتهاد کند و به حکمِ درستی دست یابد، دو پاداش به او مي‌رسد؛ اما اگر اجتهاد کند و دچار اشتباه شود، یک پاداش به او می‌رسد». این شخص نیز تلاش خودش را کرده بود، اما در انتخاب فردی که می‌خواست به او صدقه بدهد، دچار اشتباه شد؛ با این حال، در صدقه‌ای که به هر یک از آن سه نفر داد، خیری بزرگ نهفته بود؛ در رابطه با سارق این امید وجود داشت که به‌خاطر آن صدقه دست از دزدی بردارد و نیز این امیدواری وجود داشت که آن زنِ بدکار در اثرِ آن صدقه به خود بیاید و دست از زنا بردارد یا از آن مردِ بی‌نیاز و ثروتمند، امیدِ آن می‌رفت که از فردِ صدقه‌دهنده درس بگیرد و او نیز از اموالی که الله به او او داده بود، صدقه دهد.

در هر حال، نیت پاک، ثمرات نیکی در پی دارد. از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر انسان قصد خیر داشته باشد و تلاش کافی نماید، اما دچار اشتباه شود، اجر و ثواب نیت خیرش به او می‌رسد و ضرر نمی‌بیند؛ از این‌رو علما گفته‌اند: اگر کسی زکات اموالش را به کسی بدهد که به گمان او مستحق زکات می‌باشد و بعداً روشن شود که آن شخص، مستحق زکات نبوده است، زکات اموالش را پرداخته و این واجب شرعی را ادا کرده است؛ یعنی زکاتش درست می‌باشد و نیازی به این نیست که دوباره همان زکات را تکرار کند. مثلاً شخصی را می‌بیند که ژنده‌پوش است و لباس‌های کهنه‌ای بر تن دارد و گمان می‌کند که فقیری بینواست؛ لذا زکات اموالش را به او می‌دهد؛ اما پس از پرداخت زکاتش از زبان مردم می شنود که آن شخص، ثروتمند است و اموال فراوانی دارد؛ آیا زکات این شخص ادا شده است؟ آری؛ پاسخ، مثبت است.

\*\*\*

1875- وعنه قَالَ: كنَّا مَعَ رَسُولِ اللهِ فِي دَعْوَةٍ فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ، وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَسَ مِنْهَا نَهْسَةً وَقَالَ: «أنا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ القِيَامَةِ، هَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَاكَ؟ يَجْمَعُ اللهُ الأوَّلِينَ وَالآخِرِينَ في صَعِيدٍ وَاحِدٍ، فَيُبْصِرُهُمُ النَّاظِرُ، وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي، وَتَدْنُو مِنْهُمُ الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاس مِنَ الغَمِّ وَالكَرْبِ مَا لا يُطِيقُونَ وَلا يَحْتَمِلُونَ، فَيقُولُ النَّاسُ: أَلا تَرَوْنَ إلى مَا أنْتُمْ فِيهِ إِلَى مَا بَلَغَكُمْ، ألا تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: أبُوكُمْ آدَمُ، وَيَأتُونَهُ فَيقُولُونَ: يَا آدَمُ أنْتَ أَبُو البَشَرِ، خَلَقَكَ اللهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وأمَرَ المَلاَئِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، وأسْكَنَكَ الجَنَّةَ، ألا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ؟ ألا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ وَمَا بَلَغَنَا؟ فَقَالَ: إنَّ رَبِّي غَضِبَ اليَوْمَ غَضَباً لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلا يَغْضَبُ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإنَّهُ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأتُونَ نوحاً فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، أنْتَ أوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أهلِ الأرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللهُ عَبْداً شَكُوراً، ألا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ، ألا تَرَى إِلَى مَا بَلَغَنَا، ألا تَشْفَعُ لَنَا إِلَى رَبِّكَ؟ فَيقُولُ: إنَّ رَبِّي غَضِبَ اليَوْمَ غَضَباً لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُ بِهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي اذْهَبُوا إِلَى إبْرَاهِيمَ، فَيَأتُونَ إبْرَاهِيمَ فَيقُولُونَ: يَا إبْرَاهِيمُ، أنْتَ نَبِيُّ اللهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أهْلِ الأرْضِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، ألا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيقُولُ لَهُمْ: إنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ اليَوْمَ غَضَباً لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإنَّي كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلاثَ كَذبَاتٍ؛ نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأتُونَ مُوسَى فَيقُولُونَ: يَا مُوسَى أنَتَ رَسُولُ اللهِ، فَضَّلَكَ اللهُ بِرسَالاَتِهِ وَبِكَلاَمِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، ألا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فيقُولُ: إنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ اليَوْمَ غَضَباً لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإنَّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْساً لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي؛ اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى. فَيَأتُونَ عِيسَى فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أنْتَ رَسُولُ الله وَكَلِمَتُهُ ألْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ في المَهْدِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، ألا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فيَقُولُ عِيسَى: إنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ اليَوْمَ غَضَباً لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْباً، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ. فَيَأتُونَ مُحَمَّدًا».

وفِي روايةٍ: «فَيَأتُونِي فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ أنتَ رَسُولُ اللهِ وخَاتَمُ الأنْبِياءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، ألا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَأنْطَلِقُ فَآتِي تَحْتَ العَرْشِ فَأَقَعُ سَاجِداً لِرَبِّي، ثُمَّ يَفْتَحُ اللهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ، وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئاً لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأسَكَ، سَلْ تُعْطَهُ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأرْفَعُ رَأْسِي، فَأقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ أدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ البَابِ الأيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الأبْوَابِ». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إنَّ مَا بَيْنَ المِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَهَجَرَ، أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى». [متفقٌ عليه]([[578]](#footnote-578))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گويد: با رسول‌الله در مهمانی بودیم که دست گوسفندی را آوردند و ایشان که دست گوسفند را دوست داشت، به آن، گازي زد و فرمود: «من سرور و آقای مردم در روز قيامت هستم؛ آیا علتش را می‌دانید؟ الله، اولين و آخرينِ انسان‌ها را در يك ميدان، جمع مي‌كند؛ به‌گونه‌ای که صدا به همه‌ي آن‌ها مي‌رسد و چشم، همه‌ي آن‌ها را مي‌بيند و خورشيد، نزديك مي‌شود. مردم به‌اندازه‌ای ناراحت و غمگين مي‌شوند كه تاب و تحمل خود را از دست مي‌دهند و مي‌گويند: آیا نمي‌بينيد كه به چه مشقتي گرفتار شده‌ايد؟ آيا كسي را نمي‌یابید كه نزد پروردگارتان براي شما شفاعت كند؟ آن‌گاه برخي از آن‌ها به برخي ديگر مي‌گويند: نزد پدرتان آدم برويد. پس نزد آدم مي‎روند و به او مي‌گويند: اي آدم! تو ابوالبشر هستي. الله تو را با دست خویش خلق کرد و از روحی که خود آفرید، در تو دمید و به فرشتگان دستور داد كه تو را سجده كنند و آن‌ها نیز برای تو سجده کردند؛ آیا براي ما نزد پروردگارت شفاعت نمي‌كني؟ آیا نمی‌بینی که چه حال و روزی داریم و به چه مشقتي، گرفتار شده‌ايم؟ آدم() مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه پیش از اين، هرگز چنين خشمگین نشده است و پس از اين هم، هرگز چنين خشمگین نخواهد شد. او، مرا از خوردن میوه‌ی ممنوعه باز داشت؛ اما من نافرمانی کردم- و از آن خوردم؛ لذا- من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد نوح برويد. پس آن‌ها نزد نوح() مي‌روند و مي‌گويند: اي نوح! تو نخستین پیامبرِ مرسَل به سوي ساكنان زمين هستي و الله، تو را بنده‌ی سپاس‌گزار ناميده است. مي‌بيني كه چه حالي داريم؟ نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. نوح() مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه پیش از اين، هرگز چنين خشمگین نشده و پس از اين هم، هرگز چنين خشمگین نخواهد شد. من، اين دعا را در سابقه‌ی خود دارم که برای نابودی قوم خویش دعا کردم و اينك به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد ابراهيم() برويد. پس آن‌ها نزد ابراهيم() مي‌روند و مي‌گويند:‌ اي ابراهيم! تو پیامبرِ الله و دوستِ برگزیده‎اش در ميان اهل زمين هستي و اينك مي‌بيني كه چه حال و روزی داریم؛ نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. ابراهيم می‌گوید: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه پیش از اين، هرگز چنين خشمگین نشده و پس از اين هم، هرگز چنين خشمگین نخواهد شد. من سه دروغ گفته‌ام و اينك به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد موسي برويد. پس آن‌ها نزد موسي() مي‌روند و مي‌گويند: اي موسي! تو فرستاده‌ی الله هستی. الله، تو را با رسالت و كلا‌مِ خود- يعني با هم‌صحبتيِ خويش- بر ساير مردم برتري داده است. مي‌بيني كه چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت براي ما شفاعت نمی‌كني؟ موسي() مي‌گويد:‌ امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه پیش از اين، هرگز چنين خشمگین نشده و پس از اين هم، هرگز چنين خشمگین نخواهد شد. من، انساني را كشتم كه دستورش را نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد عيسي برويد. پس آن‌ها نزد عيسي() مي‌روند و مي‌گويند: اي عيسي! تو فرستاده‌ی الله و کلمه‌ی اویی که به مريم القا كرد و نيز روحی از سوی الله هستی- که جبرئیل در مریم دمید-؛ و در كودكي، آن‌گاه كه در گهواره بودي، با مردم سخن گفتي. مي‌بيني كه چه حال و روزی داریم؛ آیا نزد پروردگارت براي ما شفاعت نمی‌كني؟ عيسي مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه پیش از اين، هرگز چنين خشمگین نشده و پس از اين هم، هرگز چنين خشمگین نخواهد شد. عیسی اگرچه گناهي ذكر نمي‌كند، اما مي‌گويد: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد محمد برويد؛ پس مردم نزد محمد مي‌روند».

و در روایتی آمده است: «پس مردم نزد من می‌آیند و مي‌گويند: اي محمد! تو فرستاده‌ی الله و خاتم پیامبران هستي. و الله، گناهان اول و آخرت را بخشيده است؛ نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه چه حال و روزی داريم؟ آن‌گاه من به‌راه مي‌افتم و زيرعرش مي‌روم و براي پروردگارم به سجده مي‌افتم. سپس الله دروازه‌هاي حمد و ثنايش را به روي من مي‌گشاید؛ به‌گونه‌ای که پیش‌تر برای هیچ‌کس نگشوده است. آن‌گاه به من گفته مي‌شود: اي محمد! سرت را بلند كن و درخواست خود را مسألت نما که به تو داده می‌شود و شفاعت كن كه پذيرفته مي‌گردد. پس من سرم را بلند مي‌كنم و مي‌گويم: پروردگارا! امتم. پروردگارا!‌ امتم. پروردگارا! امتم. آن‌گاه به من گفته مي‌شود: اي محمد!‌آن‌دسته از امتت را كه حساب و كتابي ندارند، از دروازه‌ی راست درهاي بهشت، به درون بهشت ببر. هم‌چنين آن‌ها در سایر دروازه‌های بهشت با سایر مردم شریکند- و مي‌توانند از ساير دروازه‌ها نيز وارد بهشت شوند-». سپس افزود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، فاصله‌ی هر دو لنگه از لنگه‌های درهای بهشتی، به اندازه‌ی فاصله‌ی ميان "مكه" و "هَجَر" يا به اندازه‌ی فاصله‌ی ميان "مكه" و "بُصری" است».

**شرح**

مولف/ اين حدیث طولانی را در آخِر کتاش ذکر کرده است؛ ابوهريره مي‌گويد: با رسول‌الله در مهمانی بودیم که دست گوسفندی را آوردند و ایشان که دست گوسفند را دوست داشت، به آن، گازي زد و فرمود: «من سرور و آقای مردم در روز قيامت هستم؛ آیا علتش را می‌دانید؟» سپس علتش را بیان نمود و فرمود: «الله، اولين و آخرينِ انسان‌ها را در يك ميدان، جمع مي‌كند»؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَوَّلِينَ وَٱلۡأٓخِرِينَ ٤٩ لَمَجۡمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ٥٠﴾

[الواقعة: ٤٩، ٥٠]

بگو: بی‌گمان پیشینیان و آیندگان، همگی در وعده‌گاه روزی مشخص، جمع می‌شوند.

آن‌گاه که مردم در وعده‌گاه آن روز جمع می‌شوند، صدا به همه‌ي آن‌ها مي‌رسد و چشم، همه‌ي آن‌ها را مي‌بيند»؛ یعنی: زمین در آن روز همانندِ حالا کروی نیست؛ بلکه همانند پوست یا صفحه‌ای پهن و هموار است و اگر یک نفر حرف بزند، دیگران می‌شنوند و اگر کسی سَرَک بکشد، همه را می‌بیند؛ زیرا در آن میدان بزرگ و هموار هیچ کوه، رودخانه، درخت و ساختمانی وجود ندارد. خورشید بالای سرشان قرار می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که فقط یک میل با آنان فاصله دارد. آن‌روز به‌اندازه‌ی پنجاه هزار سال طول می‌کشد. سبحان‌الله! الله، خودش رحم بفرماید؛ انسان بیست و چهار ساعت نمی‌تواند سرِ پا بایستد، تا چه رسد به این‌که روزی به طولِ پنجاه‌هزار سال را تحمل کند! در آن‌روز مردم به سختی‌های وصف‌ناپذیری دچار می‌شوند که آنان را بر آن می‌دارد تا در پیِ کسی برآیند که برایشان نزد الله شفاعت کند. الله در دلشان می‌اندازد که نزد ابوالبشر، آدم بروند. طبیعی‌ست که انسان در شرایط سخت به کسی پناه می‌برد که او را برای خود مفید می‌داند. لذا انسان‌ها در روز رستاخیز نزد پدرشان می‌روند و می‌گویند: می‌بینی که چه حال و روزی داریم؛ الله متعال تو را با دست خویش آفرید. همان‌گونه که الله متعال مي‌فرمايد:

﴿قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ﴾ [ص : ٧٥]

(پروردگار) فرمود: ای ابلیس! چه چیزی تو را از سجده بر آنچه با دو دستم آفریدم، بازداشت؟

روز رستاخیز که مردم نزد پدرشان آدم می‌روند، می‌گویند: «الله، تو را با دست خویش خلق کرد و از روحی که خود آفرید، در تو دمید و به فرشتگان دستور داد كه تو را سجده كنند». در قرآن کریم همه‌ی این نکات بیان شده است؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ وَٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٣٤﴾ [البقرة: ٣٤]

و زمانی (را یادآوری کن) که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید؛ پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که سر باز زد و سرکشی کرد و در زمره­ی کافران قرار گرفت.

می‌گویند: «و نام‌های همه چیز را به تو آموزش داد»؛ هم‌چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا﴾ [البقرة: ٣١]

و (الله) همه­ی نامها(ی اشیا و ویژگی‌های آن‌ها) را به آدم آموزش داد.

می‌گویند: «و از روحی که خود آفرید، در تو دمید»؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ [الحجر: ٢٩]

و از روح خود در او دمیدم.

همه‌ی مردم از این فضایل آدم باخبرند؛ به‌ویژه امتِ رسول‌الله که که الله متعال به آن‌ها اطلاعاتی داده است که به سایر امت‌ها نداده است؛ اما آدم عذرخواهی می‌کند و می‌گوید: «الله متعال مرا از خوردن میوه‌ی ممنوعه باز‎داشت؛ اما من نافرمانی کردم و از آن خوردم». همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَكُلَا مِنۡهَا رَغَدًا حَيۡثُ شِئۡتُمَا وَلَا تَقۡرَبَا هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٣٥﴾

[البقرة: ٣٥]

...و از نعمت­هایش هر چه می­خواهید، بخورید؛ اما به این درخت نزدیک نشوید که (اگر از میو­ه­اش بخورید،) جزو ستم‌گران خواهید شد.

مهم نیست که این میوه‌ی ممنوعه چه بوده است؛ از این‌رو ما، نمی‌دانیم که زیتون بوده یا گندم، یا انگور و یا خرما؛ زیرا اگر دانستن این مسأله مهم بود، الله برای ما بیان می‌کرد که میوه‌ی ممنوعه چه بوده است. الله به آدم و حوا دستور داد که از میوه‌ی ممنوعه نخورند؛ ولی شیطان، آن‌ها را وسوسه کرد و آنان را فریب داد و بدین منظور سوگند یاد کرد که من، خیرخواهِ شما هستم. هم‌چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَىٰكُمَا رَبُّكُمَا عَنۡ هَٰذِهِ ٱلشَّجَرَةِ إِلَّآ أَن تَكُونَا مَلَكَيۡنِ أَوۡ تَكُونَا مِنَ ٱلۡخَٰلِدِينَ ٢٠ وَقَاسَمَهُمَآ إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ٢١﴾ [الأعراف: ٢٠، ٢١]

شیطان آن دو را وسوسه کرد تا شرمگاه­هایشان را که از آنان پنهان بود، آشکار سازد. گفت: پروردگارتان شما را تنها بدین خاطر از این درخت بازداشت که (اگر از میوه­اش بخورید) فرشته می­شوید یا جاودانه می‏گردید. و برایشان سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم.

این، عادتِ شیطان است که برای فریب دادن انسان‌ها، آن‌ها را وسوسه می‌کند و به‌دروغ سوگند می‌خورد که من، خیرخواه شما هستم. بدین ترتیب شیطان، آدم و همسرش را فریفت؛ در نتیجه آدم پیمانی را که با الله بسته بود، فراموش کرد:

﴿وَعَصَىٰٓ ءَادَمُ رَبَّهُۥ فَغَوَىٰ ١٢١﴾ [طه: ١٢١]

و آدم، از پروردگارش نافرمانی کرد و راه را گم نمود.

پیامد این فراموشی، این بود که آدم از میوه‌ی ممنوعه خورد و الله متعال به مجازات این نافرمانی، به حکمتی که خود اراده کرده بود، او را از بهشت بیرون نمود و به زمین فرستاد. در هر حال آدم در قیامت، از این بابت اظهار شرمندگی می‌کند و می‌گوید: به حال خود گرفتارم و نمی‌توانم برای شما شفاعت کنم؛ نزد کسی دیگر بروید؛ نزد نوح بروید.

نوح پدر دوم بشریت است؛ زیرا الله متعال همه‌ی ساکنان زمین را که به نوح کفر ورزیدند، غرق نمود: ﴿وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلٞ﴾؛([[579]](#footnote-579)) یعنی: «و جز اندکی، همراه او ایمان نیاوردند». لذا مردم نزد نوح می‌روند که نخستین پیامبرِ مرسَل است؛ نعمت‌هایی را که الله به او داده، برایش برمی‌شمارند و از فضل و جایگاه او در نزد الله متعال سخن می‌گویند؛ او نیز عذر می‌آورد که از الله، چیزی خواسته است که نباید می‌خواست؛ زیرا او برای قومش دعای نابودی کرد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ٢٦﴾ [نوح: ٢٦]

و نوح گفت: ای پروردگارم! هیچ‌کس از کافران را برروی زمین باقی مگذار.

در روایتی آمده است که نوح دعایی را به‌یاد می‌آورَد که برای پسرش خواسته بود؛ چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ﴾ [هود: ٤٥]

نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسرم، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد.

زیرا الله متعال به نوح وعده داده بود که خانواده‌اش را از عذاب خویش می‌رهاند؛ اما پسرش که کافر بود، از عذاب الاهی نجات نیافت. حتی پدرش از او خواست که سوارِ کشتی شود؛ ولی پسر نوح قبول نکرد. در قرآن کریم می‌خوانیم که الله متعال در این‌باره می فرماید:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ ٱبۡنَهُۥ وَكَانَ فِي مَعۡزِلٖ يَٰبُنَيَّ ٱرۡكَب مَّعَنَا وَلَا تَكُن مَّعَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٤٢﴾

[هود: ٤٢]

و نوح، فرزندش را که در کناری قرار داشت، صدا زد (و گفت:) پسرم! با ما سوار شو و با کافران مباش.

اما ببینیم پسرش چه پاسخی می‌دهد؟ الله می‌فرماید:

﴿قَالَ سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِ﴾ [هود: ٤٣]

(پسر نوح) گفت: به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند.

یعنی: با تو و پیروانت سوارِ کشتی نمی‌شوم.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَفَتَحۡنَآ أَبۡوَٰبَ ٱلسَّمَآءِ بِمَآءٖ مُّنۡهَمِرٖ ١١﴾ [القمر: ١١]

سپس درهای آسمان را با آبی سیل‌آسا گشودیم.

همه‌ی زمین به صورت چشمه‌هایی در آمده بود که از آن آب می‌جوشید؛ حتی از تنورهای پُر آتش نیز آب بیرون زد. الله متعال برای همه‌ی ساکنان زمین، جز کسانی که سوارِ کشتی شده بودند، چنین مقدّر فرمود که هلاک شوند؛ از جمله پسرِ نوح که به پدرش ایمان نیاورد و سوارِ کشتی نشد؛ بلکه گفت:

﴿سَ‍َٔاوِيٓ إِلَىٰ جَبَلٖ يَعۡصِمُنِي مِنَ ٱلۡمَآءِ﴾ [هود: ٤٣]

به کوهی پناه خواهم برد تا مرا از آب حفظ کند.

الله می‌فرماید:

﴿قَالَ لَا عَاصِمَ ٱلۡيَوۡمَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِ إِلَّا مَن رَّحِمَۚ وَحَالَ بَيۡنَهُمَا ٱلۡمَوۡجُ فَكَانَ مِنَ ٱلۡمُغۡرَقِينَ ٤٣﴾ [هود: ٤٣]

(نوح) گفت: امروز در برابر عذاب الله هیچ نگهدارنده‌ای نیست، مگر کسی که الله بر او رحم نماید. و موج در میانشان جدایی انداخت و بدین‌ترتیب (فرزند نوح) از غرق‌شدگان گردید.

نوح که نمی‌خواست فرزندش غرق شود، پروردگارش را ندا داد و گفت:

﴿رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٤٥﴾

[هود: ٤٥]

ای پروردگار من! پسرم، از خانواده‌ی من است و بی‌گمان وعده‌ات، حق و درست می‌باشد؛ و تو بهترین حکم‌رانی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡ‍َٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٤٦﴾ [هود: ٤٦]

(الله) فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست. او (دارای) عمل ناشایستی‌ست؛ پس، از من چیزی مخواه که به آن علم نداری. من به تو پند می‌دهم که مبادا از جاهلان باشی.

سبحان الله! بنگرید که الله به یکی از پیامبران و فرستادگان برگزیده‌اش چه فرمود!

خلاصه این‌که روز رستاخیز، مردم نزد نوح می‌آیند و به او می‌گویند: برای ما شفاعت کن. نوح نيز عذر می‌آورد؛ زیرا در دنیا از پروردگارش چیزی خواسته که هیچ دانشی نسبت به آن نداشته است؛ لذا شرمنده است و رویِ شفاعت ندارد.

آن‌گاه مردم نزد ابراهیم می‌روند که پدرِ همه‌ی پیامبران به‌شمار می‌آید؛ ابراهیم نیز که به‌خاطر الله سه دروغ گفته است، از شفاعت و وساطت سر باز می‌زند. پیامبر فرموده است: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ إِلاّ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ: قَوْلُهُ ﴿إِنِّي سَقِيم﴾ وَقَوْلُهُ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا وواحدة فی شأن َسَارَة...»([[580]](#footnote-580)) یعنی: «ابراهيم فقط سه بار، دروغ گفت كه دو بار به‌خاطر الله بود؛ آن‌جا كه فرمود: إِنِّي سَقِيمٌ يعني: من بیمارم. و ديگری آ‌‌‌ن‌جا كه گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا يعني بت بزرگ، اين كار را كرده است. و سومین دروغش به‌خاطر (نجات) همسرش ساره از پادشاه ستم‌گر بود»؛ زیرا ابراهیم به آن پادشاه گفت: او، خواهرِ من است. ناگفته نماند که ابراهيم در حقیقت، دروغ نگفت؛ بلکه توریه کرد و توریه، دروغ نیست. ولی به‌خاطر آن‌که بسیار خداترس بود، این را مانع از شفاعت مي‌داند و برای شفاعت کردن، پیش‌قدم نمي‌شود.

سپس مردم به پیشنهاد ابراهیم نزد موسی می‌روند و امتیازات و نعمت‌هایی را که الله به او داده است، برمی‌شمارند. اما موسی عذرخواهی می‌کند؛ زیرا مرتکب قتل شده است. موسی مردی قوی بود؛ این هم یکی از حکمت‌های الاهی‌ست. چون بنی‌اسرائیل قومی بودند که باید مردی قوی و سرسخت آنان را رهبری می‌کرد. موسی روزی مشاهده کرد که دو نفر با هم درگیر شده‌اند. یکی از آن‌ها، از بنی‌اسرائیل بود و دیگری، قبطی و از خاندان فرعون. مردی که از پیروان موسی بود، از او یاری خواست؛ لذا موسی مشتی به آن قبطی زد و آن قبطی در دم جان داد و بدین‌سان موسی مرتکب قتلی ناخواسته شد:

﴿وَدَخَلَ ٱلۡمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفۡلَةٖ مِّنۡ أَهۡلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيۡنِ يَقۡتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنۡ عَدُوِّهِۦۖ فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ   
  
مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيۡهِۖ قَالَ هَٰذَا مِنۡ عَمَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِۖ إِنَّهُۥ عَدُوّٞ مُّضِلّٞ مُّبِينٞ ١٥﴾

[القصص: ١٥]

و (موسی) هنگامی وارد شهر شد که مردم شهر، (در حال استراحت و) غافل و بی‌خبر بودند؛ آن‌جا دو مرد را دید که با هم نزاع و ستیز می‌کردند؛ یکی از آن‌ها از پیروانش بود و دیگری از دشمنانش. مردی که از پیروانش بود، در برابر دشمنش از موسی یاری خواست؛ پس موسی مشتی به او زد و او را از پا درآورد. (آن‌گاه پشیمان شد و) گفت: این، از کارهای شیطان بود؛ به‌راستی او، دشمن گمراه‌کننده و آشکاری‌ست.

از این‌رو موسی برای شفاعت پیش‌قدم نمی‌شود و به مردم پیشنهاد می‌کند که نزد عیسی بروند که آخرین فرستاده‌ی الاهی، پیش از محمد مصطفی است و میان او و پیامبرِ آخر زمان، هیچ نبی و رسولی وجود ندارد. عیسی بدون ذکرِ هیچ دلیل یا موضوعی، عذرخواهی می‌کند و مردم را به کسی ارجاع می‌دهد که از او برتر و کامل‌تر است؛ یعنی به محمد مصطفی. آن‌گاه مردم، نزد رسول‌الله می‌روند و ایشان، برمی‌خیزد و اجازه‌ی شفاعت می‌یابد و با شفاعت او، حساب و کتاب، آغاز می‌شود و بدین‌ترتیب مردم از سختیِ انتظار در روز رستاخیز و دیگر سختی‌های آن‌روز رهایی می‌یابند.

آری؛ این‌جاست که محمد رسول الله با قرار گرفتن در مقام شفاعت، مورد ستایش قرار می‌گیرد و به‌راستی شایستگی‌اش را هم دارد؛ زیرا همه‌ی پیامبران از قبول این کار، عذرخواهی می‌کنند تا این‌که درخواست شفاعت به رسول‌الله می‌رسد. بازنگاهی به جریان شرف‌یابی مردم در نزد رسول‌الله، خود بیان‌گر فضیلت رسول‌الله می‌باشد؛ زیرا اگر الله متعال می‌خواست، از همان ابتدا آنان را به شرف‌یابی در نزد رسول‌الله رهنمون می‌شد؛ اما جریان را به‌گونه‌ای رقم می‌زند که فضل و برتری رسول‌الله نمایان شود و این نوید بزرگ درباره‌ی محمد تحقق یابد که الله به او فرموده است:

﴿عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ٧٩﴾ [الإسراء: ٧٩]

باشد که پروردگارت تو را به جایگاهی ویژه و شایسته‌ برساند.

آری؛ پیامبر اسلام برترین فرستاده‌ی الاهی‌ست و پیامبران برترین خلق خداوند هستند؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ٦٩﴾ [النساء : ٦٩]

آنان‌که از الله و پیامبر اطاعت می‌کنند، هم‌نشین پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان خواهند بود که الله به آنان نعمت داده است؛ و چه رفیقان نیکی هستند!

این چهار دسته، بهترین انسان‌ها به‌شمار می‌آیند و در این میان، محمد مصطفی از همه برتر است.

\*\*\*

1876- وَعَنِ ابنِ عَبّاسٍ$ قالَ: جَاءَ إبراهيم بِأُمِّ إسْماعِيلَ وَبِابْنِهَا إسْمَاعِيل وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَضَعهَا عِنْدَ البَيْتِ، عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوقَ زَمْزَمَ فِي أعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَاكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَاباً فِيهِ تَمْرٌ وَسِقَاءً فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَّى إبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقاً، فَتَبِعَتْهُ أمُّ إسْمَاعِيلَ فَقَالَتْ: يَا إبْرَاهِيمُ، أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهذَا الوَادِي الَّذِي لَيْسَ فِيهِ أنِيسٌ وَلا شَيْءٌ؟ فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَاراً، وَجَعَلَ لا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، قَالَتْ لَهُ: آللهُ أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إذاً لا يُضَيِّعُنَا؛ ثُمَّ رَجَعَتْ، فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الثَّنِيَّةِ حَيْثُ لا يَرَوْنَهُ، اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ البَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهؤُلاءِ الدَّعَوَاتِ، فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿يَشۡكُرُونَ﴾.

وَجَعَلَتْ أُمُّ إسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إسْمَاعِيلَ وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ المَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السِّقَاءِ عَطِشَتْ، وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى- أَوْ قَالَ يَتَلَبَّطُ- فَانْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةَ أنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتِ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الأرْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتِ الوَادِي تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أحَداً؟ فَلَمْ تَرَ أحَداً. فَهَبِطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الوَادِي، رَفَعَت طَرفَ دِرْعِهَا، ثُمَّ سَعَتْ سَعْيَ الإنسان الْمَجْهُودِ حَتَّى جَاوَزَتِ الوَادِي، ثُمَّ أتَتِ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا، فَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أحَداً؟ فَلَمْ تَرَ أَحَداً، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ.

قَالَ ابنُ عبَّاسٍ$: قَالَ النَّبِيُّ: «فَلذَلِكَ سَعْيُ النَّاسِ بَيْنَهُمَا».

فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتاً، فَقَالَتْ: صَهْ- تُريدُ نَفْسَهَا- ثُمَّ تَسَمَّعَتْ، فَسَمِعَتْ أَيضاً، فَقَالَتْ: قَدْ أسْمَعْتَ إنْ كَانَ عِنْدَكَ غَوَاثٌ، فَأَغِثْ.

فَإذَا هِيَ بِالْمَلَكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ، فَبَحَثَ بِعَقِبِهِ- أَوْ قَالَ بِجَنَاحِهِ- حَتَّى ظَهَرَ المَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَغْرِفُ مِنَ المَاءِ في سِقَائِهَا وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَغْرِفُ.- وفِي روايةٍ: بِقَدْرِ مَا تَغْرِفُ.

قَالَ ابنُ عبّاسٍ$: قَالَ النَّبِيُّ: «رَحِمَ اللهُ أُمَّ إسْمَاعِيلَ لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ- أَوْ قَالَ لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ المَاءِ- لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْناً مَعِيناً». قَالَ: فَشَرِبَتْ وَأرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلَكُ: لا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ فَإنَّ ها هُنَا بَيْتاً للهِ يَبْنِيهِ هَذَا الغُلاَمُ وَأَبُوهُ، وإنَّ اللهَ لا يُضَيِّعُ أهْلَهُ، وكان البَيْتُ مُرْتَفِعاً مِنَ الأرْضِ كَالرَّابِيَةِ، تَأتِيهِ السُّيُولُ، فَتَأخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ.

فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمٍ، أَوْ أهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمٍ مُقْبِلينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءَ، فَنَزلُوا في أسْفَلِ مَكَّةَ؛ فَرَأَوْا طَائِراً عائِفاً، فَقَالُوا: إنَّ هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدُنَا بِهذا الوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ. فَأَرْسَلُوا جَرِيّاً أَوْ جَرِيَّيْنِ، فَإذَا هُمْ بِالمَاءِ. فَرَجَعُوا فَأَخْبَرُوهُمْ؛ فَأَقْبَلُوا وَأُمُّ إسْمَاعِيلَ عِنْدَ المَاءِ، فقالوا: أتَأذَنِينَ لَنَا أنْ نَنْزِلَ عِنْدَكِ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لا حَقَّ لَكُمْ في الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ ابنُ عبّاسٍ$: قَالَ النَّبِيُّ: «فَألْفَى ذَلِكَ أُمَّ إسْمَاعِيلَ، وهي تُحِبُّ الأنْسَ».

فَنَزَلُوا، فَأرْسَلُوا إِلَى أهْلِهِمْ فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِهَا أهْلَ أبْيَاتٍ وَشَبَّ الغُلاَمُ وَتَعَلَّمَ العَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِيْنَ شَبَّ، فَلَمَّا أدْرَكَ زَوَّجُوهُ امْرَأةً مِنْهُمْ: وَمَاتَتْ أُمُّ إسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إبْرَاهِيمُ بَعْدَما تَزَوَّجَ إسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرِكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إسْمَاعِيلَ؛ فَسَأَلَ امْرَأتَهُ عَنْهُ فَقَالَتْ: خرَجَ يَبْتَغِي لَنَا- وفِي روايةٍ: يَصِيدُ لَنَا- ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضِيقٍ وَشِدَّةٍ؛ وَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإذَا جَاءَ زَوْجُكِ اقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلاَمَ، وَقُولِي لَهُ يُغَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِهِ.

فَلَمَّا جَاءَ إسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ آنَسَ شَيْئاً، فَقَالَ: هَلْ جَاءكُمْ مِنْ أحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءنا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلَنَا عَنْكَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي: كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا في جَهْدٍ وَشِدَّةٍ. قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكِ بِشَيءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أنْ أقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلاَمَ، وَيَقُولُ: غَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكَ أبِي وَقَدْ أَمَرَنِي أنْ أُفَارِقَكِ! الْحَقِي بِأَهْلِكِ. فَطَلَّقَهَا وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى.

فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأتِهِ فَسَألَ عَنْهُ. قَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا؛ قَالَ: كَيفَ أنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيرٍ وَسَعَةٍ، وَأَثْنَتْ عَلَى اللهِ تعالى. فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتْ: اللَّحْمُ، قَالَ: فمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَت: الْماءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالمَاءِ. قَالَ النَّبِيُّ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ»، قَالَ: فَهُمَا لا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بِغَيْرِ مَكَّةَ إِلاَّ لَمْ يُوَافِقَاهُ.

وَفِي روايةٍ: فجاء فَقَالَ: أيْنَ إسْمَاعِيلُ؟ فَقَالَتْ امْرأتُهُ: ذَهَبَ يَصِيدُ؛ فَقَالَتْ امْرَأتُهُ: ألا تَنْزِلُ، فَتَطْعَمَ وَتَشْرَبَ؟ قَالَ: وَمَا طَعَامُكُمْ وَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتْ: طَعَامُنَا اللَّحْمُ وَشَرَابُنَا المَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي طَعَامِهِمْ وَشَرابِهِمْ. قَالَ: فَقَالَ أَبُو القاسمِ: «بَرَكَةُ دَعوَةِ إبْرَاهِيمَ». قَالَ: فإذَا جَاءَ زَوْجُكِ فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلاَمَ وَمُرِيِهِ يُثَبِّتُ عَتَبَةَ بَابِهِ.

فَلَمَّا جَاءَ إسْمَاعِيلُ قال: هَلْ أتاكُمْ مِنْ أحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أتانَا شَيْخٌ حَسَنُ الهَيْئَةِ، وَأثْنَتْ عَلَيْهِ، فَسَألَنِي عَنْكَ فَأَخْبَرتُهُ، فَسَألَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا فَأخْبَرْتُهُ أَنَّا بِخَيْرٍ. قَالَ: فَأوْصَاكِ بِشَيءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلاَمَ وَيَأمُرُكَ أَنْ تُثَبِّتَ عَتَبَةَ بَابِكَ. قَالَ: ذَاكَ أبِي، وأنْتِ العَتَبَةُ، أمَرَنِي أنْ أُمْسِكَكِ.

ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمَ مَا شَاءَ اللهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعدَ ذَلِكَ وإسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلاً لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ قَريباً مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَآهُ قَامَ إِلَيْهِ، فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الوَالِدُ بِالوَلَدِ وَالوَلَدُ بِالوَالدِ. قَالَ: يَا إسْمَاعِيلُ، إنَّ اللهَ أمَرَنِي بِأمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أمَرَكَ رَبُّكَ؟ قالَ: وَتُعِينُنِي، قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإنَّ اللهَ أمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ بَيْتاً ها هُنَا، وأشَارَ إِلَى أكَمَةٍ مُرْتَفِعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَ القَوَاعِدَ مِنَ البَيْتِ، فَجَعَلَ إسْمَاعِيلُ يَأتِي بِالحِجَارَةِ وَإبْرَاهِيمُ يَبْنِي حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ البِنَاءُ، جَاءَ بِهذَا الحَجَرِ فَوَضَعَهُ لَهُ فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الحجارة وَهُمَا يَقُولاَنِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾.

وفِي روايةٍ: إنَّ إبْرَاهِيمَ خَرَجَ بِإسْمَاعِيلَ وَأُمِّ إسْمَاعِيلَ، مَعَهُمْ شَنَّةٌ فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَتْ أُمُّ إسْمَاعِيلَ تَشْرَبُ مِنَ الشَّنَّةِ فَيَدِرُّ لَبَنُهَا عَلَى صَبِيِّهَا، حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ، فَوَضَعَهَا تَحْتَ دَوْحَةٍ، ثُمَّ رَجَعَ إبْرَاهِيمُ إِلَى أهْلِهِ، فَاتَّبَعَتْهُ أُمُّ إسْماعيلَ حَتَّى لَمَّا بَلَغُوا كَدَاءَ نَادَتْهُ مِنْ وَرَائِهِ: يَا إبْرَاهِيمُ إِلَى مَنْ تَتْرُكُنَا؟ قَالَ: إِلَى اللهِ، قَالَتْ: رَضِيْتُ باللهِ، فَرَجَعَتْ وَجَعَلَتْ تَشْرَبُ مِنَ الشِّنَّةِ وَيَدِرُّ لَبَنُهَا عَلَى صَبِيِّهَا، حَتَّى لَمَّا فَنِيَ المَاءُ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنَظَرْتُ لَعَلِّي أُحِسُّ أَحَداً. قَالَ: فَذَهَبَتْ فَصَعِدَتِ الصَّفَا، فَنَظَرَتْ وَنَظَرَتْ هَلْ تُحِسُّ أحداً، فَلَمْ تُحِسَّ أَحَداً، فَلَمَّا بَلَغَتِ الوَادِي سَعَتْ، وأتَتِ الْمَرْوَةَ، وَفَعَلَتْ ذَلِكَ أشْوَاطَاً، ثُمَّ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنَظَرْتُ مَا فَعَلَ الصَّبِيُّ، فَذَهَبَتْ فَنَظَرَتْ فَإذَا هُوَ عَلَى حَالِهِ، كَأنَّهُ يَنْشَغُ لِلْمَوْتِ، فَلَمْ تُقِرَّهَا نَفْسُهَا فَقَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنَظَرْتُ لَعَلِّي أُحِسُّ أحَداً، فَذَهَبَتْ فَصَعِدَتِ الصَّفَا، فَنَظَرَتْ ونظَرتْ فَلَمْ تُحِسَّ أَحَداً، حَتَّى أتَمَّتْ سَبْعاً، ثُمَّ قَالَتْ: لَوْ ذَهَبْتُ فَنَظَرْتُ مَا فَعَلَ، فَإذَا هِيَ بِصَوْتٍ، فَقَالَتْ: أَغِثْ إنْ كَانَ عِنْدَكَ خَيْرٌ، فَإذَا جِبْرِيلُ فَقَالَ بِعقِبِهِ هَكَذَا، وَغَمَزَ بِعَقِبِهِ عَلَى الأرْضِ، فَانْبَثَقَ الْمَاءُ فَدَهِشَتْ أُمُّ إسْمَاعِيلَ، فَجَعَلَتْ تَحْفِنُ... وَذَكَرَ الحَديثَ بِطُولِهِ. [روايت بخاري]([[581]](#footnote-581))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ مي‌گويد: ابراهيم، مادر اسماعیل و پسرش اسماعیل را كه کودکی شيرخوار بود، با خود آورد و در نزديكي بيت‌الله، زير درختی بزرگ، بالاتر از زمزم در قسمت بالاي مسجدالحرام رها کرد. در آن زمان هیچ‌کس در مكه نبود و آبی وجود نداشت. ابراهيم نزد آن دو يك کیسه خرما و يك مشك آب گذاشت و سپس برگشت و به‌راه افتاد. مادر اسماعيل، به‌دنبال او رفت و گفت: اي ابراهيم! کجا می‌روی و ما را در اين بيابان كه هيچ مونس و هيچ چيزي نیست، رها مي‌كني؟ و اين جمله را چند بار، تكرار نمود؛ اما ابراهيم به او توجه نمي‌كرد. آن‌گاه مادرِ اسماعیل پرسید: آيا الله به تو چنين دستوري داده است؟ ابراهيم پاسخ داد: آری. مادر اسماعیل گفت: در اين صورت، الله ما را ضايع نمی‌کند. و سپس برگشت.

ابراهيم به راهش ادامه داد تا اين‌كه به گردنه‌ی كوه، جايي كه ديگر آن‌ها او را نمي ديدند، رسيد. آن‌جا رو به‌سوي بیت‌الله كرد و برای گفتن این دعاها دستانش را بلند نمود و گفت:

﴿رَّبَّنَآ إِنِّيٓ أَسۡكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيۡرِ ذِي زَرۡعٍ عِندَ بَيۡتِكَ ٱلۡمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱجۡعَلۡ أَفۡ‍ِٔدَةٗ مِّنَ ٱلنَّاسِ تَهۡوِيٓ إِلَيۡهِمۡ وَٱرۡزُقۡهُم مِّنَ ٱلثَّمَرَٰتِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡكُرُونَ ٣٧﴾ [ابراهيم: ٣٧]

پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در سرزمینی خشک نزدیک بیت‌الحرام سکونت دادم تا نماز را برپا دارند؛ پس دل‌های برخی از مردم را به‌سوی آنان مایل (و مشتاق) بگردان و آنان را از میوه‌ها بهره‌مند بفرما تا سپاس‌گزاری کنند.

مادر اسماعیل مشغول شیر دادن اسماعيل شد و از آب موجود در مشک مي‌نوشيد تا اين‌كه آب مشك تمام شد و او و فرزندش تشنه شدند. وی فرزندش را مي‌ديد كه از شدت تشنگی به خود مي‌پيچید- يا پاهايش را به زمين مي‌زد-. مادر اسماعیل که توانایی دیدن این صحنه را نداشت، به‌راه افتاد و بالاي كوه صفا كه آن را نزديك‌تر يافت، رفت و آن‌جا ايستاد و به وادی- بستر رودخانه- نگاه كرد كه آيا كسي را مي‌بيند؟ ولي كسي را نديد. سپس از كوه صفا پايين آمد تا به بستر رودخانه رسيد. آن‌گاه گوشه‌ی پيراهنش را بالا كشيد و مانند كسي كه دچار مشكل شده باشد، با شتاب حرکت کرد تا اين‌كه از بستر رودخانه گذشت. سپس بالاي كوه مروه رفت و آن‌جا ايستاد و نگریست كه آيا كسي را مي بيند؟ و لي كسي را نديد. و هفت بار، اين عمل را تكرار نمود.

ابن‌عباس$ مي‌گويد: پیامبر فرمود: «سعی- یا حرکت پُرشتابِ- مردم در میان صفا و مروه، از همین‌جاست».

و چون- برای آخرین بار- به بالای مروه رسید، صدايي شنيد. به خود گفت: ساكت باش! آن‌گاه خوب گوش داد. دوباره همان صدا را شنيد. سپس گفت: صدايت را به گوشم رساندي؛ اگر مي‌تواني به من كمك كن. در آن هنگام فرشته‌اي را كنار جايگاه زمزم ديد كه با پا و يا بالش به زمين مي‌زد تا اين‌كه آب بيرون آمد. سپس مادر اسماعیل شروع به جمع کردن آب كرد و با دستِ خود، جلوي آن را می‌گرفت و در مشك مي‌ريخت. و هربار که آب برمی‌داشت، ‌آب هم‌چنان فوران مي‌كرد.

ابن‌عباس$ مي‌گويد: پیامبر فرمود: «الله، مادر اسماعيل را رحمت كند! اگر او کاری به زمزم نمی‌گرفت» يا فرمود: «اگر او از آن آب برنمي‌داشت، زمزم، چشمه‌اي روان مي‌شد». ابن‌عباس$ می‌افزاید: او آب نوشيد و فرزندش را شير داد.

فرشته به او گفت: از هلاكت و نابودی نترسيد؛ زيرا اين‌جا خانه‌ی خداست كه اين پسر و پدرش، آن را خواهند ساخت. و الله، دوستانش را ضايع تباه نمی‌گرداند. گفتني‌ست: جاي خانه‌ی كعبه، زميني مرتفع و تپه مانند بود كه سيل، از چپ و راست آن مي‌گذشت.

مادر- با پسرش- در همین وضع بود تا اين‌كه عده‌اي از قبيله‌ی "جُرهُم" كه از راه "كَداء" مي‌آمدند، در قسمت پايين مكه توقف كردند. و پرنده‌اي را كه غالباً پیرامون آب مي‌گردد، در آن‌جا ديدند و گفتند: اين پرنده، اطراف آب دَوْر مي‌زند و از زماني كه ما اين وادی را مي‌شناسيم، آبي در آن وجود نداشته است. سپس يك يا دو نفر را- برای بررسی- فرستادند. آنان آب ديدند و برگشتند و خبرش را براي همراهان خویش آوردند. آن گروه به‌سوي آب رفتند و در كنار آب، مادر اسماعيل را ديدند. به او گفتند: آيا به ما اجازه مي‌دهي كه نزدت بمانيم؟ گفت: آری؛ اما شما هيچگونه حقي در مالکیت آب نداريد. گفتند: باشد.

ابن‌عباس$ مي‌گويد: پیامبر فرمود: «مادر اسماعيل كه انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پيشنهاد آنان را پذيرفت».

آن‌ها نیز آن‌جا ماندند و كساني را براي آوردن خانواده‌هايشان فرستادند. آنان نيز آمدند و در آن‌جا سكونت گزيدند؛ به‌گونه‌ای كه چند خانواده از قبيله‌ی جُرهُم در آن‌جا جمع شدند. پسربچه- یعنی اسماعيل- نوجوانی رشید شد و عربي را از آنان فرا گرفت و چون جوانی بالغ گردید، شایستگی‌اش را پسندیدند و او را جوانی ممتاز و سرآمد یافتند؛ لذا هنگامي كه به سن ازدواج رسيد، يكي از دخترانشان را به ازدواج او درآوردند. پس از مدتي مادر اسماعيل فوت كرد.

پس از چندی که اسماعيل ازدواج کرده بود، ابراهيم برای سر زدن به خانواده‌اش- به مکه- آمد؛ اما اسماعیل را- در خانه- نیافت. لذا سراغ او را از همسرش گرفت. همسرش پاسخ داد: براي كسب روزی، بيرون رفته است.- و در روایتی آمده است که همسر اسماعیل گفت: رفته است تا چیزی برای ما شکار کند.- سپس ابراهيم از همسر پسرش درباره‌ی وضعیت زندگی و حال و روزشان پرسید. آن زن گفت: وضع ما خيلي بد است و در تنگنا و سختي به‌سر مي‌بريم. و نزد ابراهیم زبانِ شكوه گشود. ابراهيم فرمود: هنگامي كه شوهرت آمد، به او سلام برسان و بگو که آستانه‌ی درب خانه‌اش را تعویض کند. هنگامي كه اسماعيل آمد، بوي آشنايي احساس كرد؛ از این‌رو پرسيد: آيا كسي نزد شما آمد؟ همسرش پاسخ داد: آری؛ پيرمردي که چنين و چنان بود، نزدمان آمد و سراغ تو را گرفت. من هم جوابش را دادم. هم‌چنين درباره‌ی وضع زندگي ما پرسيد. به او گفتم كه در سختي و تنگنا به‌سر مي‌بريم. اسماعيل پرسید: آيا به تو سفارشي هم كرد؟ گفت: بلي، از من خواست که سلامش را به تو برسانم و به تو بگویم: آستانه‌ی درب خانه‌ات را عوض كن. اسماعيل فرمود: او پدر من بوده و دستور داده است که از تو جدا شوم؛ پس نزد خانواده‌ات برو. و بدین‌سان او را طلاق داد و با زني ديگر از قبيله‌ی جُرُهم، ازدواج كرد.

ابراهيم در مدتي كه الله مي‌خواست، نزدشان نيامد و پس از چندی به دیدارشان آمد؛ اما اسماعيل را- در خانه- نيافت؛ از این‌رو نزد همسر اسماعیل رفت و سراغ او را گرفت. گفت: در طلب روزي، بيرون رفته است. پرسيد: حال شما چه‌طور است؟ و درباره‌ی وضعیت زندگی و حال و روزشان پرسید. گفت: ما در رفاه و آسايشیم و الله متعال را ستايش نمود. ابراهيم پرسيد: غذاي شما چيست؟ گفت: گوشت. پرسيد: آشاميدني شما چيست؟ گفت: آب. ابراهيم دعا كرد و گفت: یا الله! برای آنان در گوشت و آب، بركت عنايت فرما. پیامبر فرمود: «آن زمان آنان حبوبات نداشتند؛ و اگر می‌داشتند، براي برکت حبوباتشان نیز دعا مي‌نمود».ابن‌عباس$ می‌گوید: از این‌رو هرکه در غیر مکه تنها به خوردن گوشت و آب اكتفا كند، برايش ناسازگار خواهد بود.

و در روایتی آمده است: ابراهیم آمد و پرسید: اسماعیل کجاست؟ همسر اسماعیل پاسخ داد: به شکار رفته است؛ و گفت: آیا نمی‌نشینی تا آب و غذایی بخوری؟ ابراهیم فرمود: آب و غذای شما چیست؟ زن پاسخ داد: غذای ما، گوشت و نوشیدنیِ ما، آب است. ابراهیم دعا کرد: یا الله! در آب و غذایشان برکت ده. ابن‌عباس$ می‌گوید: ابوالقاسم فرمود: «برکت دعای ابراهیم است (که در مکه می‌توانستند به گوشت و آب اکتفا کنند)». ابراهیم- به همسر اسماعیل- فرمود: هرگاه شوهرت آمد، به او سلام برسان و بگو که آستانه‌ی دربش را محکم نگه دارد.

هنگامی كه اسماعيل- به خانه- آمد، پرسيد: آيا كسي نزدتان آمد؟ همسرش پاسخ داد: آری؛ پيرمردي خوش‌قيافه نزدمان آمد- و از وی تعریف کرد-؛ و سراغ تو را گرفت و من جوابش را دادم. سپس از وضع زندگي ما پرسيد. به او گفتم كه ما در آسايشیم. اسماعيل پرسيد: آيا به تو سفارشی هم کرد؟ گفت: بله، به تو سلام رساند و دستور داد که آستانه‌ی درب خانه‌ات را محكم نگه داري. اسماعیل فرمود: او پدرم بوده است و منظور از آستانه‌ی در، تويي. به من دستور داده است که تو را نگه دارم.

ابراهيم در مدتي كه الله مي‌خواست، نزدشان نيامد و پس از چندی به دیدارشان آمد؛ در آن هنگام اسماعيل نزديك زمزم و زير درختی بزرگ، مشغول تراشيدن و ساختن تيري بود. هنگامي كه پدرش را ديد، برخاست و به استقبالش رفت. آن دو رفتاري را كه شايسته‌ی پدر نسبت به فرزند، و فرزند نسبت به پدر است، انجام دادند. ابراهيم فرمود: اي اسماعيل! الله مرا به انجام كاري امر نموده است. اسماعيل گفت: فرمان پروردگارت را انجام بده. ابراهیم پرسید: آيا به من كمك مي‌كني؟ اسماعیل پاسخ داد: بله، کمکت مي‌كنم. فرمود: الله به من دستور داده است که اين‌جا خانه‌اي بسازم. و به تپه‌اي مرتفع در آن اطراف، اشاره كرد و همان‌جا پايه‌هاي خانه را بنا نهادند. اسماعيل سنگ مي‌آورد و ابراهيم دیوارها را بالا می‌آورد. آن‌گاه که دیوارها بالا آمد، اسماعيل اين سنگ را- كه به مقام ابراهيم مشهور است- آورد و برای پدرش روی زمین گذاشت؛ ابراهيم روی آن ايستاد و بنّايي مي‌كرد و اسماعيل به او سنگ مي‌داد. و هر دو می‌گفتند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾؛ یعنی: «ای پروردگارمان! از ما بپذیر؛ همانا تو شنوا و دانایی».

در روایتی آمده است: ابراهیم، اسماعیل و مادر اسماعیل را با خود- به سوی مکه- آورد و مشکی آب با خود داشتند؛ مادر اسماعیل از آب موجود در مشک می‌نوشید و بچه‌اش را شیر می‌داد تا به مکه رسیدند؛ ابراهیم زن- و فرزندِ- خود را زیر درختی تنها گذاشت و به‌قصد بازگشت به نزد همسرش- ساره- به‌راه افتاد. مادر اسماعیل به دنبال وی رفت تا این‌که به "کَداء" رسیدند. آن‌جا ابراهیم را از پُشت سر صدا زد و گفت: ای ابراهیم! ما را به که می‌سپاری و با چه کسی تنهایمان می‌گذاری؟ ابراهیم پاسخ داد: شما را به الله می‌سپارم. مادر اسماعیل گفت: به الله راضی‌ام؛ و سپس بازگشت و هم‌چنان از مشک موجود در آب می‌نوشید و به پسرش شیر می‌داد تا این‌که آب، تمام شد. با خود گفت: کاش بروم و نگاه کنم؛ شاید کسی را بیابم. ابن‌عباس$ می‌گوید: مادر اسماعیل بالای کوه صفا رفت و چندین بار- به اطراف- نگاه کرد که شاید کسی را ببیند؛ اما ندید.- از صفا پایین آمد- و چون به پایینِ وادی رسید، با شتاب حرکت کرد و بالای مروه رفت و رفتن به بالای صفا و مروه را چند بار تکرار نمود. سپس با خود گفت: کاش بروم و ببینم که بچه در چه حال است؟ رفت و دید که بچه بی‌تاب می‌باشد و مانند کودکی که در آستانه‌ی مرگ است، نَفَسک می‌زند؛ لذا طاقت نیاورد و با خود گفت: باید بروم و نگاه کنم؛ شاید کسی را بیابم. بدین ترتیب جابه‌جایی در میان صفا و مروه را هفت بار تکرار کرد؛ سپس با خود گفت: بروم و ببینم که بچه در چه حالی‌ست. ناگهان صدایی شنید. گفت: اگر خیری در توست، کمکم کن. جبرئیل بود كه با پاشنه‌ی پایش به زمين مي‌زد و از زمین، آب جوشید. مادر اسماعیل مبهوت ماند و با کف دستش آب برمی‌داشت.- و ادامه‌ی حدیث را ذکر کرد.-

1877- وعن سعيدِ بنِ زيدٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «الكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ، وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». [متفق عليه]([[582]](#footnote-582))

**ترجمه:** سعید بن زید می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «قارچ، نوعی ترنجبین و از منت‌های الاهی‌ست([[583]](#footnote-583)) و آبش برای چشم، شفاست».

**شرح**

مولف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که سعید بن زید می‌گوید: پیامبر فرمود: «قارچ، نوعی ترنجبین است و آبش برای چشم، شفاست».

قارچ یا سماروغ، ماده‌ی غذایی ارزشمندی‌ست که پس از باران، به‌ویژه پس از باران‌های موسمی می‌روید و بسیار لذیذ است و وقتی بزرگ شود، در روی زمین نمایان می‌گردد و مردم، به‌‌سادگی و بدون هیچ مشقتی آن را برمی‌دارند؛ از این‌رو رسول‌الله آن را از منت‌های الله برشمرد و فرمود: «آبش برای چشم، شفاست».؛ یعنی آبی که از آن بیرون می‌آید یا گرفته می‌شود، به اذن الله شفابخش می‌باشد و چرک و آبِ چشم را خشک می‌کند؛ لذا برای همه‌ی بیماری‌های چشمی، مفید نیست؛ بلکه برای چشمی که آب می‌دهد یا چرک می‌کند، مفید است. برای این‌که آب قارچ را بگیرند، آن را اندکی تَفت می‌دهند تا نرم شود و سپس آن را فشرده، آبش را می‌گیرند؛ هم‌چنین می‌توان آن را تکه‌تکه کرد و سپس با فشردن، آبش را گرفت؛ اگرچه به این روش، آب بسیار کمی به‌دست می‌آید.

\*\*\*

19- کتاب: استغفار (طلب آمرزش)

371- باب: امر به استغفار و فضیلتِ آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد : ١٩]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

و می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٠٦﴾ [النساء : ١٠٦]

و از الله آمرزش بخواه؛ همانا الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

و می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ٣]

پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.

و می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي﴾ [آل عمران: ١٥]

برای کسانی که تقوا پیشه کنند، نزد پروردگارشان باغ­هایی است...

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ [آل عمران: ١٧]

... و آنان‌که در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يَعۡمَلۡ سُوٓءًا أَوۡ يَظۡلِمۡ نَفۡسَهُۥ ثُمَّ يَسۡتَغۡفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١١٠﴾

[النساء : ١١٠]

و هر کس کار بدی انجام دهد یا به خویشتن ستم کند و سپس از الله آمرزش بخواهد، الله را آمرزنده‌ی مهرورز می‌یابد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ٣٣﴾

[الأنفال: ٣٣]

تا در میانشان هستی، الله بر آن نیست که آنان را عذاب نماید؛ و تا آمرزش می‌خواهند، الله مجازاتشان نمی­کند.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوۡ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ لِذُنُوبِهِمۡ وَمَن يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمۡ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ١٣٥﴾ [آل عمران: ١٣٥]

و آنان‌که چون کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم کنند، الله را یاد می‌نمایند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. ـ و چه کسی جز الله، گناهان را می‌بخشد؟ ـ و آگاهانه به گناه کردن ادامه نمی‌دهند.

آیات فراوان و معلومی در این‌باره وجود دارد.

**شرح**

مولف/ کتابش را با بخشی درباره‌ی استغفار و توبه به پایان رسانده است؛ زیرا الله متعال به پیامبرش در واپسین روزهای حیاتِ آن بزرگوار دستور داد که از الله درخواست آمرزش نماید؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ١، ٤]

هنگامی که یاریِ الله و پیروزی (فتح مکه) فرا رسد و مردم را ببینی که گروه‌گروه وارد دین الله می‌شوند (بدان که زمان مرگت نزدیک شده است). پس پروردگارت را با حمد و ستایش به‌پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، تو‌به‌پذیر است.

مولف/ نیز بخشِ پایانیِ این کتاب مفید و سودمند را که بسیاری از مسلمانان اعم از علما و توده‌ی مردم از آن بهره برده‌اند، به موضوع استغفار و طلب آمرزش اختصاص داده است.

کتاب ریاض‌الصالحین، یکی از خجسته‌ترین و مفیدترین کتاب‌هایی‌ست که تا کنون تألیف شده است و این، بیان‌گر حُسن نیت مولفش می‌باشد.

**استغفار**، یعنی طلب آمرزش؛ هر انسانی، مرتکب گناه و خطا می‌شود؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «كُلُّ بَنِی آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»؛([[584]](#footnote-584)) یعنی: «همه‌ی انسان‌ها خطاکارند و بهترین خطاکاران، کسانی هستند که توبه می‌کنند».

خطایی که از انسان سر می‌زند، یا کوتاهی در انجام واجبات است، و یا ارتکابِ عملِ حرام. هیچ انسانی از گناه و خطا، تهی نیست؛ اما دوای همه‌ی گناهان، توبه و استغفار می‌باشد. در اثر آمده است که «شیطان می‌گوید: مردم را به‌وسیله‌ی خطاها و گناهان به هلاکت رساندم و آنان مرا با **استغفار** و گفتنِ **لاإله‌إلاالله** هلاک کرده‌اند».

استغفار یا طلب آمرزش، سبب مغفرت می‌باشد؛ از این‌رو الله متعال در آیات فراوانی از قرآن کریم به استغفار و طلب آمرزش دستور داده که مولف/ پاره‌ای از این آیات را ذکر کرده است؛ از آن جمله این‌که الله متعال به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [محمد : ١٩]

و برای گناهانت و برای مردان و زنان باایمان درخواست آمرزش کن.

بدین‌سان الله متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که برای گناهان خویش و همین‌طور برای مردان و زنان باایمان، درخواست آمرزش کند؛ این، در حالی‌ست که الله متعال، گناهان اول و آخِر پیامبرش را بخشیده است. هم‌چنین الله متعال در بسیاری از آیات قرآن، کسانی را که استغفار می‌کنند، ستوده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ [آل عمران: ١٧]

... و آنان‌که در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

علما گفته‌اند: این‌ها کسانی هستند که شب را در عبادت می‌گذرانند، اما چون احساس تقصیر می‌کنند، از الله آمرزش می‌خواهند؛ لذا شایسته است که انسان به‌کثرت استغفار و درخواست آمرزش کند.

\*\*\*

1878- وَعَنِ الأَغَرِّ الْمُزَنِيِّ أنَّ رسُولَ اللهِ قَالَ: «إنَّهُ لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي، وإنِّي لأَسْتَغفِرُ اللهَ فِي اليَوْمِ مِئَةَ مَرَّةٍ». [روايت مسلم]([[585]](#footnote-585))

**ترجمه:** اَغَرّ مُزَنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «گاه بر دلم- لحظه‌ای- سایه‌ی غم و غفلت قرار مي‌گیرد؛ و روزانه صد بار از الله آمرزش می‌خواهم».

1879- وعَنْ أبي هُرَيْرَةَ قال: سَمِعتُ رسولَ‌الله يَقُول: «والله إِنِّي لأَسْتَغْفرُ اللهَ وَأَتُوبُ إِليْه في اليَوْم أَكثر مِنْ سَبْعِين مرَّةً». [روایت بخاري]([[586]](#footnote-586))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «سوگند به الله که من، روزانه بیش از هفتاد بار از الله آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم».

1880- وَعَنْهُ-قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذْنِبُوا، لَذَهَبَ اللهُ تَعَالَى بِكُمْ، وَلَجَاءَ بِقَومٍ يُذْنِبُونَ، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللهَ تَعَالَى، فَيَغْفِرُ لَهُمْ». [روايت مسلم]([[587]](#footnote-587))

**ترجمه:** ابوهريره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال شما را از میان برمی‌داشت و مردمان دیگری می‌آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند تا آن‌ها را بیامرزد».

1881- وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ$ قالَ: كُنَّا نَعُدُّ لِرسولِ اللهِ فِي الْمَجْلِسِ الواحِدِ مئَةَ مَرَّةٍ: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». [روايت ابوداود و ترمذي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحيح دانسته است.]([[588]](#footnote-588))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: در یک مجلس از رسول‌الله می‌شنیدیم و می‌شمردیم که صد بار می‌گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».([[589]](#footnote-589))

1882- وعن ابن عبّاسٍ$ قالَ: قالَ رسولُ اللهِ: «مَنْ لَزِمَ الاسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللهُ لَهُ مِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجاً، وَمِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجاً، وَرَزَقهُ مِنْ حَيثُ لا يَحْتَسِبُ». [روايت ابوداود]([[590]](#footnote-590))

**ترجمه:** از ابن‌عباس$ روایت شده است که رسول‌الله فرمود: «هرکه استغفار را بر خود لازم بگیرد و بر آن پای‌بند باشد، الله برای او از هر تنگنایی، برون‌رفتی و از هر غمی، گشایشی قرار می‌دهد و از جایی که آن بنده گمان نمی‌بَرَد، به او روزی عطا می‌کند».

1883- وعن ابن مسعودٍ قالَ: قال رسولُ الله: «مَنْ قَالَ: أسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لا إلَهَ إلاّ هُوَ الحَيُّ القَيُومُ وَأتُوبُ إلَيهِ، غُفِرَتْ ذُنُوبُهُ، وإنْ كانَ قَدْ فَرَّ مِنَ الزَّحْفِ». [روايت ابوداود، ترمذی و حاکم؛ حاکم گفته است: حدیثی صحیح بنا بر شرط بخاری و مسلم می‌باشد.]([[591]](#footnote-591))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکه بگوید: أسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لا إلَهَ إلاّ هُوَ الحَيُّ القَيُومُ وَأتُوبُ إلَيهِ، گناهانش آمرزیده می‌شود؛ اگرچه از میدان نبرد فرار کرده باشد».

**شرح**

مولف/ پیش‌تر آیاتی ذکر کرده بود که در آن‌ها به استغفار و طلب آمرزش تشویق شده است و اهل استغفار، یعنی کسانی که درخواست آمرزش می‌کنند، مورد ستایش قرار گرفته‌اند؛ سپس مولف/ به ذکر احادیثی در این‌باره پرداخته است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که اَغَرّ بن يسار مُزَنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «گاه بر دلم- لحظه‌ای- سایه‌ی غم و غفلت قرار مي‌گیرد؛ و روزانه صد بار از الله آمرزش می‌خواهم». این، در حالی‌ست که الله متعال، گناهان اول و آخِر پیامبرش را بخشیده است؛ پس ما که بندگان گنه‌کاری هستیم، چه باید بکنیم؟ در صورتی که غبار غفلت و گناه بر دل‌هایمان می‌نشیند و کم‌تر کسی توجه دارد که چه می‌کند و چه کاری انجام می‌دهد؟ و به همین خاطر نیز انسان به اهمیت و ارزش استغفار کم‌تر توجه می‌کند یا کم‌تر درخواست آمرزش می‌نماید! شایسته است که هر یک از ما رسول‌الله را الگوی خویش قرار دهد و به‌کثرت آمرزش بخواهد؛ چنان‌که ابن‌عمر$ می‌گوید: در یک مجلس از رسول‌الله می‌شنیدیم و می‌شمردیم که صد بار می‌گفت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».

هم‌چنین پیامبر خبر داده است که یکی از نعمت‌های الله متعال بر بندگانش، این است که آنان را به گناه دچار می‌گرداند و چون درخواست آمرزش می‌کنند، آنان را می‌آمرزد؛ همان‌گونه که رسول‌الله فرموده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال شما را از میان برمی‌داشت و مردمان دیگری می‌آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند تا آن‌ها را بیامرزد». این، انسان را به استغفار و طلب آمرزش تشویق می‌کند؛ زیرا انسان بدین‌وسیله به درجه‌ی کسانی که از الله آمرزش می‌خواهند، می‌رسد؛ هم‌چنین در حدیثی که ابوداود/ روایت کرده، آمده است: «هرکه استغفار را بر خود لازم بگیرد و بر آن پای‌بند باشد، الله برای او از هر تنگنایی، برون‌رفتی و از هر غمی، گشایشی قرار می‌دهد و از جایی که آن بنده گمان نمی‌بَرَد، به او روزی عطا می‌کند».

احادیث فراوانی در فضیلت استغفار و نیز در فضیلت کسانی که استغفار می‌کنند، وجود دارد؛ از این‌رو شایسته است که عباراتی از قبیل: «اللهّم اغفر لي»، «اللهمّ ارحمني» و «استغفر الله وأتوب إلیه» را به‌کثرت بگویید؛ چه‌بسا درخواست و دعای شما مصادف با لحظه‌ی اجابت دعا باشد و بدین سان الله شما را بیامرزد.

\*\*\*

1884- وعن شَدَّادِ بْنِ أَوسٍ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ أَنْ يَقُولَ العَبْدُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إله إلا أنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وأبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلاَّ أنْتَ. وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوقِناً بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ، فَهُوَ مِنْ أهْلِ الجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ، وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أنْ يُصْبِحَ، فَهُوَ مِنْ أهْلِ الجَنَّةِ». [روایت بخاري]([[592]](#footnote-592))

ترجمه: شداد بن اوس می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین استغفار، این است که بنده بگوید: "اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إله إلا أنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وأبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلاَّ أنْتَ".([[593]](#footnote-593)) هرکه در روز آن را با یقین بگوید و همان روز پیش از فرا رسیدن شب بمیرد، از بهشتیان می‌باشد و هرکه در شب آن را با یقین بگوید و همان شب پیش از فرا رسیدن روز بمیرد، از اهل بهشت است».

1885- وعن ثَوبانَ قَالَ: كَانَ رَسولُ اللهِ إِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلاَتِهِ اسْتَغْفَرَ اللهَ ثَلاثَاً، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ». قِيلَ لِلأوْزَاعِيِّ- وَهُوَ أحَدُ رواة الحديث-: كَيْفَ الاسْتِغْفَارُ؟ قَالَ: تَقُولُ: أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله. [روايت مسلم]([[594]](#footnote-594))

**ترجمه:** ثوبان می‌گوید: رسول‌الله پس از پایان نماز که سلام می‌داد، سه بار استغفار می‌کرد و می‌گفت: «اللَّهُمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ». به اوزاعی که از راویان حدیث است، گفته شد: استغفار چگونه است؟ پاسخ داد: بدین‌سان که بگویی: «أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله».

1886- وعن عائشةَ& قَالَتْ: كانَ رَسُولُ اللهِ يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ قَبْلَ مَوْتِهِ: «سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، أسْتَغفِرُ اللهَ وأتوبُ إلَيْهِ». [متفق عليه]([[595]](#footnote-595))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله پیش از وفاتش، این دعا را زیاد تکرار می‌کرد که: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وبِحْمدِك، أسْتَغْفِركَ وأتُوبُ إلَيْكَ».([[596]](#footnote-596))

**شرح**

نووی/ در این بخش از کتابش احادیثی درباره‌ی استغفار و طلب آمرزش ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که شداد بن اوس می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین استغفار، این است که بنده بگوید: "اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إله إلا أنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وأبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلاَّ أنْتَ". هرکه در روز آن را با یقین بگوید و همان روز پیش از فرا رسیدن شب بمیرد، از بهشتیان می‌باشد و هرکه در شب آن را با یقین بگوید و همان شب پیش از فرا رسیدن روز بمیرد، از اهل بهشت است».

«اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إله إلا أنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ»؛ با گفتنِ این عبارت، با قلب و زبان خود اعتراف می‌کنی که الله پروردگار و مالکِ توست و هموست که امور تو را تدبیر می‌نماید و به تو رسیدگی می‌فرماید؛ یعنی اذعان می‌کنی که به صورت تکوینی و تشریعی، بنده‌ی اویی. از لحاظ تکوینی بنده‌اش هستی؛ یعنی هرچه بخواهد، درباره‌ات به‌انجام می‌رساند: اگر بخواهد، تو را بیمار می‌گرداند و اگر بخواهد، به تو تن‌درستی می‌دهد؛ اگر بخواهد، تو را بی‌نیاز و ثروتمند می‌سازد و اگر بخواهد، تو را فقیر و نیازمند می‌کند؛ اگر بخواهد، گمراهت می‌گرداند و اگر بخواهد، تو را هدایت می‌بخشد و همه به حکمت اوست؛ یعنی هرچه اقتضای حکمتش باشد، درباره‌ی تو انجام می‌دهد. هم‌چنین اذعان می‌کنی که بنده‌ی تشریعی او هستی؛ بدین معنا که با انجام اوامر و فرمان‌هایش او را می‌پرستی؛ بدین‌سان که دستوراتش را انجام می‌دهی و از آن‌چه که نهی کرده است، دوری می‌کنی. «اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إله إلا أنْتَ خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ»؛ با گفتنِ این عبارت، اقرار می‌نمایی که الله تو را آفریده و همو تو را از عدم، پدید آورده است و در حدّ توانت، بر پیمان و نوید الهی پای‌بند خواهی بود؛ زیرا هر انسانی با الله متعال پیمان بسته است که به آن‌چه می‌داند، عمل کند:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ﴾

[آل عمران: ١٨٧]

(یادآوری کن) زمانی (را) که الله از اهل کتاب پیمان گرفت که باید کتاب را برای مردم بیان نمایید و آن را پنهان نکنید

لذا هر علم و دانشی که الله به تو داده، از تو پیمان گرفته است که آن عمل کنی. «وَأنَا عَلَى وَعْدِكَ»؛ یعنی: به نویدی که داده‌ای یقین دارم؛ مفهومش، این است که هر نویدِ نیکی به نیکوکاران، و همین‌طور هر هشداری به بدکاران داده‌ای، تحقق می‌یابد؛ اما در حدّ توانم در مسیر خیر و نیکی خواهم بود تا به وعده‌ای که به نیکوکاران داده‌ای، دست یابم. در حقیقت، با گفتنِ این کلمات به الله نزدیکی می‌جویید.

«أعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ»؛ با گفتنِ این عبارت، از کردارِ بدِ خویش به الله پناه می‌بری؛ زیرا انسان در قبالِ کارِ نیک، پاداش می‌گیرد و با انجام کارِ بد، مجازات می‌شود و چون عمل بدی انجام می‌دهد، به گمراهی و انحراف کشیده می‌شود؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُصِيبَهُم بِبَعۡضِ ذُنُوبِهِمۡ﴾ [المائ‍دة: ٤٩]

پس اگر (از داوریِ تو) روی بگردانند، بدان که الله می­خواهد آنان را به سبب پاره­ای از گناهانشان مجازات کند.

«أبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ»؛ یعنی به نعمت‌های بزرگ و بی‌شماری که به من ارزانی داشته‌ای، اعتراف می‌کنم «وأبُوءُ بِذَنْبِي»، و به گناهانم نیز اعتراف دارم. «فَاغْفِرْ لِي، فَإنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إلاَّ أنْتَ»؛ پس گناهانم را بیامرز که کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد.

مشتاقانه این دعا را حفظ کن و هر صبح و شام، بر آن پای‌بندی نما؛ اگر در آن روز بمیری، بهشتی هستی؛ هم‌چنین اگر در شبی که این دعا را گفته‌ای، از دنیا بروی، اهل بهشت خواهی بود.

سپس مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که ثوبان می‌گوید: رسول‌الله پس از پایان نماز که سلام می‌داد، می‌گفت: «أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله، أسْتَغْفِرُ الله؛ اللَّهُمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ». انسان پس از پایان نمازش استغفار می‌کند تا اگر نقصی در نمازش بوده است، آمرزیده شود؛ زیرا طاعت و عبادتمان، عاری از نقص نیست؛ درست مانند شب‌زنده‌دارانی که وقتی از نماز و عبادت شبانه‌ی خویش فارغ می‌شوند، استغفار می‌کنند؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ [آل عمران: ١٧]

... و آنان‌که در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

هم‌چنین پس از پایان نماز می‌گوییم: «اللَّهُمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ» و بدین‌سان با توسل به این نام والا و نیکوی الهی از الله که از هر عیب و نقصی پاک و سالم است، می‌خواهیم که نمازمان را نماز سالم و کاملی قرار دهد تا کفاره‌ی گناهان و مایه‌ی رفع درجاتش باشد.

«اللَّهُمَّ أنْتَ السَّلاَمُ، وَمِنْكَ السَّلاَمُ»، یعنی یا الله! تو از هر عیب و نقصی پاک و سالمی؛ و سلامت از نزد توست؛ لذا اگر الله نبود، به وجود نمی‌آمدیم، چه رسد به این‌که سالم باشیم یا کار و تلاش کنیم و به فعالیت و تلاش و جهاد بپردازیم! «تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ»؛ در این حدیث لفظِ «وَتعالَيْتَ» نیامده است. «تَبَارَكْتَ يَا ذَا الجَلاَلِ وَالإكْرَامِ»؛ یعنی: خیر و برکت و نعمت‌هایی که به بندگانت ارزانی داشته‌ای، فراوان و بی‌شمار می‌باشد. شایسته است که پس از هر نمازی، به این دعا پای‌بند باشیم.

\*\*\*

1887- وعن أَنسٍ قال: سَمِعْتُ رسولَ اللَّهِ يَقُولُ: «قال الله تعالى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعوْتَنِي وَرَجوْتَنِي غَفَرْتُ لَكَ عَلى ما كَانَ مِنكَ ولا أُبَالِي، يا ابنَ آدَمَ، لَوْ بَلغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السماء، ثُمَّ اسْتَغْفَرْتَنِي غَفَرتُ لَك، يَا ابْنَ آدَم، إِنَّكَ لَو أَتَيْتَني بِقُرابٍ الأَرْضِ خطايا، ثُمَّ لَقِيْتَني لا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». [ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]([[597]](#footnote-597))

**ترجمه:** انس می گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم! تا وقتی که مرا بخوانی و به من امیدوار باشی، همه‌ی گناهانی را که از تو صادر شده است، می‌بخشم و (به گناهانت) اهمیت نمی‌دهم. ای آدمی! اگر گناهانت به‌اندازه‌ای بزرگ و زیاد باشد که به ابرهای آسمان برسد و سپس از من آمرزش بخواهی، تو را می‌بخشم و (به گناهانت) توجه نمی‌کنم. ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به‌ پُریِ زمین، گناه کرده‌ای، ولی هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد».

1888- وعن ابن عمرَ$ أنَّ النَّبِيَّ قالَ: «يا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، وأكْثِرْنَ مِنَ الاسْتِغْفَارِ؛ فَإنِّي رَأَيْتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ»؛ قَالَتِ امرأةٌ مِنْهُنَّ: مَا لَنَا أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ العَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أغْلَبَ لِذِي لُبٍّ مِنْكُنَّ» قالَتْ: ما نُقْصَانُ العَقْلِ وَالدِّينِ؟ قالَ: «شَهَادَةُ امْرَأتَيْنِ بِشَهَادَةِ رَجُلٍ، وَتَمْكُثُ الأَيَّامَ لا تُصَلِّي». [روايت مسلم]([[598]](#footnote-598))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «ای گروه زنان! صدقه دهید و زیاد استغفار کنید؛ زیرا شما را بیش‌ترینِ اهل دوزخ دیده‌ام». زنی پرسید: «چرا ما بیش‌ترِ اهلِ دوزخ هستیم؟» فرمود: «بدین‌خاطر که شما فراوان نفرین می‌کنید و از شوهرانتان ناسپاسی نموده، خوبی‌هایشان را از یاد می‌برید؛ هیچ ناقصِ عقل و دینی نمی‌تواند به‌اندازه‌ی شما بر مردان عاقل، چیره شود- و فریبشان دهد-.» آن زن عرض کرد: نقصان عقل و دین ما چیست؟ پیامبر فرمود: «گواهیِ دو زن در برابر گواهیِ یک مرد [نقصان عقل می‌باشد] و [نقصان دین، این است که] چند روز می‌گذرد و زن- به‌خاطر عواملی از قبیل عادت ماهانه و نفاس- نماز نمی‌خوانَد».

\*\*\*

372- باب: آن‌چه الله در بهشت برای مومنان آماده کرده است

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ٤٥ ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ ٤٦ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧ لَا يَمَسُّهُمۡ فِيهَا نَصَبٞ وَمَا هُم مِّنۡهَا بِمُخۡرَجِينَ ٤٨﴾ [الحجر: ٤٥، ٤٨]

بی‌گمان پرهیزگاران در باغ‌ها و (کنارِ) چشمه‌ساران خواهند بود. (به آن‌ها گفته می‌شود:) در سلامت و امنیت وارد بهشت شوید؛ و کینه‌ای را که در سینه‌هایشان هست، بیرون می‌کشیم و برادروار بر تخت‌هایی روبروی یک‌دیگر قرار دارند. آن‌جا خستگی و رنجی به آنان نمی‌رسد و هیچ‌گاه از آن‌جا بیرون نمی‌شوند.

و می‌فرماید:

﴿يَٰعِبَادِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ٦٨ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ مُسۡلِمِينَ ٦٩ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ أَنتُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ تُحۡبَرُونَ ٧٠ يُطَافُ عَلَيۡهِم بِصِحَافٖ مِّن ذَهَبٖ وَأَكۡوَابٖۖ وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡيُنُۖ وَأَنتُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٧١ وَتِلۡكَ ٱلۡجَنَّةُ ٱلَّتِيٓ أُورِثۡتُمُوهَا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٧٢ لَكُمۡ فِيهَا فَٰكِهَةٞ كَثِيرَةٞ مِّنۡهَا تَأۡكُلُونَ ٧٣﴾ [الزخرف: ٦٨، ٧٣]

ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید. همان کسانی که به آیات ما ایمان آوردند و مسلمان بودند. شما و همسرانتان (یا امثال شما) در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید. پیرامونشان کاسه‌ها و جام‌های زرّین می‌گردانند و آن‌جا هر چه دلشان بخواهد و هر چه برای دیدگان، لذت‌بخش باشد، فراهم است و شما در آن جاودانه خواهید بود. و این، بهشت است که به پاس کردارتان وارثش شدید. برای شما در بهشت میوه‌های فراوانی‌ست که از آن می‌خورید.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٖ ٥١ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ٥٢ يَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٥٣ كَذَٰلِكَ وَزَوَّجۡنَٰهُم بِحُورٍ عِينٖ ٥٤ يَدۡعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَٰكِهَةٍ ءَامِنِينَ ٥٥ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا ٱلۡمَوۡتَ إِلَّا ٱلۡمَوۡتَةَ ٱلۡأُولَىٰۖ وَوَقَىٰهُمۡ عَذَابَ ٱلۡجَحِيمِ ٥٦ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ٥٧﴾ [الدخان: ٥١، ٥٧]

بی‌گمان پرهیزگاران در جایگاه امنی خواهند بود؛ در باغ‌ها و چشمه‌سارها. لباس‌هایی از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند و روبه‌روی یک‌دیگر می‌نشینند. (فرجام پرهیزگاران) این‌چنین است؛ و زنان زیباچشم بهشتی را به‌ ازدواج ایشان در ‌می‌آوریم. بی‌دغدغه و آسوده‌خاطر هر میوه‌ای که بخواهند، طلب می‌کنند. جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیدند)، در بهشت طعم مرگ را نمی‌چشند؛ و (پروردگار) آنان را از عذاب دوزخ حفظ می‌کند. (این) فضل و بخششی از سوی پروردگار توست. این، همان رستگاری بزرگ است.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ٢٢ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٢٣ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ ٢٤ يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦ وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسۡنِيمٍ ٢٧ عَيۡنٗا يَشۡرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ ٢٨﴾

[المطففين: ٢٢، ٢٨]

بی‌شک نیکان در نعمت خواهند بود.؛ بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به هر سو می‌نگرند. در چهره‌هایشان شادابی و تازگی نعمت را می‌یابی. از شرابی ناب و مُهرشده (و دست‌نخورده) به آنان می‌نوشانند. مُهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یک‌دیگر پیشی بگیرند. شرابی ناب که آمیخته با آب «تسنیم» است؛ همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

**شرح**

نووی/ چندین حدیث درباره‌ی استغفار و تشویق به آن ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم! تا وقتی که مرا بخوانی و به من امیدوار باشی، همه‌ی گناهانی را که از تو صادر شده است، می‌بخشم و (به گناهانت) اهمیت نمی‌دهم»؛ زیرا الله متعال، مطابق گمانی که بنده به پروردگارش دارد، با او رفتار می‌کند؛ همان‌گونه که در حدیثی الهی آمده است که الله متعال می‌فرماید: «أنا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فإنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ، ذَكَرْتُهُ في نَفْسِي، وإنْ ذَكَرنِي في ملأٍ ذَكرتُهُ في مَلأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ»؛([[599]](#footnote-599)) یعنی: «من نزد گمان بنده‌ام هستم- و با او مطابق گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌کنم- و هرگاه مرا یاد کند، با او خواهم بود؛ اگر مرا در تنهایی یاد کند، من نیز او را پیش خود یاد می‌کنم و اگر مرا در جمعی یاد نمايد، او را در جمعی بهتر از آنان یاد می‌کنم».

در ادامه‌ی حدیث انس آمده است که رسول‌الله فرمود: «الله متعال می‌فرماید: ای آدمی! اگر گناهانت به‌اندازه‌ای بزرگ و زیاد باشد که به ابرهای آسمان برسد و سپس از من آمرزش بخواهی، تو را می‌بخشم و (به گناهانت) توجه نمی‌کنم. ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به‌ پُریِ زمین، گناه کرده‌ای، ولی هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد». این حدیث، نشان می‌دهد که انسان هرچه گناه کرده باشد، همین‌که به سوی الله بازگردد و از او آمرزش بخواهد، الله گناهانش را می‌آمرزد.

در حدیث دیگری که مولف/ ذکر کرده، آمده است که پیامبر به زنان فرمود: «شما را بیش‌ترینِ اهل دوزخ دیده‌ام»؛ از این‌رو به آنان دستور داد که زیاد استغفار کنند. این، نشان می‌دهد که استغفار و طلب آمرزش، یکی از موانع ورودِ به دوزخ است. پس شایسته است که عباراتی از قبیل: «اللهّم اغفر لی»، «اللهمّ ارحمنی» و «أستغفر الله وأتوب إلیه» را به‌کثرت بگویید؛ این‌ها، عبارت‌های سودمند و آسانی‌ست که گفتنشان هیچ زحمتی ندارد.

سپس مولف/ آخرین بابِ این کتاب را به بیان نعمت‌هایی اختصاص داده که الله متعال در بهشت برای مومنان آماده کرده است. لذا این را به فال نیک می‌گیریم و امیدواریم که الله متعال، همه‌ی ما را وارد بهشت برینش بگرداند و ما را از نعمت‌های جاویدانش بهره‌مند سازد و مولف[، شارح، محقق، مترجم و ناشر این کتاب] را بیامرزد و در جرگه‌ی بندگان نیکوکار و بهشتیِ خویش قرار دهد که از دنیا را با ره‌توشه‌ای به سوی بهشت برمی‌گیرند.

مولف/ در این باب، آیات فراوانی از قرآن کریم را ذکر کرده است. یکی از جامع‌ترین آیات درباره‌ی نعمت‌های بهشتی، این است که الله می‌فرماید:

﴿وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَشۡتَهِيٓ أَنفُسُكُمۡ وَلَكُمۡ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ٣١ نُزُلٗا مِّنۡ غَفُورٖ رَّحِيمٖ ٣٢﴾ [فصلت: ٣١، ٣٢]

و آن‌جا هر چه دلتان بخواهد، دارید و هر چه درخواست کنید، برایتان فراهم است. (این‌ها) پذیرایی و پیش‌کشی از سوی پروردگار آمرزنده و مهرورز (است).

در بهشت، هر نعمتی که انسان بخواهد، وجود دارد و هرچه درخواست کند و بلکه بیش از آن، فراهم است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيۡنَا مَزِيدٞ ٣٥﴾ [ق: ٣٥]

آن‌جا هر چه بخواهند، برای آنان فراهم می‌باشد و نعمت‌های بیش‌تری، نزد ماست.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

یعنی امکان ندارد که انسان حقیقت نعمت‌هایی را که الله برای بهشتیان آماده کرده است، دریابد؛ زیرا نعمت‌های بهشتی، فراتر از تصور انسان است. هر نعمتی که در دنیا دیده می‌شود، فقط نمونه‌ای از نعمت‌های آخرت است؛ اما الله متعال اندکی از نعمت‌ها و نیز مجازات‌هایش را به بندگانش نشان می‌دهد تا به آن به دیده‌ی عبرت بنگرند و از آن درس بگیرند؛ و گرنه، فرق نعمت دنیا و نعمت آخرت، در حدی‌ست که فراتر از درک و تصور انسان می‌باشد.

بهشت، سرای ماندگاری‌ست که الله متعال برای دوستان پرهیزگار خود آماده کرده است؛ مولف/ ابتدا این آیه را آورده که الله می‌‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ٤٥ ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٍ ءَامِنِينَ ٤٦ وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧ لَا يَمَسُّهُمۡ فِيهَا نَصَبٞ وَمَا هُم مِّنۡهَا بِمُخۡرَجِينَ ٤٨﴾ [الحجر: ٤٥، ٤٨]

بی‌گمان پرهیزگاران در باغ‌ها و (کنارِ) چشمه‌ساران خواهند بود. (به آن‌ها گفته می‌شود:) در سلامت و امنیت وارد بهشت شوید؛ و کینه‌ای را که در سینه‌هایشان هست، بیرون می‌کشیم و برادروار بر تخت‌هایی روبه‌روی یک‌دیگر قرار دارند. آن‌جا خستگی و رنجی به آنان نمی‌رسد و هیچ‌گاه از آن‌جا بیرون نمی‌شوند.

آری؛ بهشتیان در سلامت کامل‌اند و از هرگونه بیماری و آفتی و همین‌طور از پیری و مرگ، درامان هستند؛ به همین خاطر به آن‌ها گفته می‌شود: در سلامت و امنیت وارد بهشت شوید. ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ﴾، یعنی هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، الله متعال هرگونه کینه‌ای را از دل‌هایشان بیرون می‌کشد؛ زیرا آنان را پیش از ورود به بهشت بر روی پُلی در میان دوزخ و بهشت نگه می‌دارند و قصاصشان را از یک‌دیگر می‌گیرند و آن‌گاه که پاک و بی‌آلایش شدند و دل‌هایشان پاک گردید و هیچ ناراستی و کینه‌ای در آن نماند، به درون بهشت هدایت می‌شوند.

﴿سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ﴾؛ یعنی بهشتیان بر تخت‌هایی، روبه‌روی یک‌دیگر قرار دارند و این، به‌خاطر ادبشان در نشستن با یک‌دیگر است که پُشت به هم نمی‌نشینند؛ برخی از علما گفته‌اند: بهشتیان در حلقه‌ای بزرگ می‌نشینند و بدین‌سان پُشت به یک‌دیگر قرار نمی‌گیرند. ﴿لَا يَمَسُّهُمۡ فِيهَا نَصَبٞ وَمَا هُم مِّنۡهَا بِمُخۡرَجِينَ﴾؛ یعنی: «آن‌جا خستگی و رنجی به آنان نمی‌رسد و هیچ‌گاه از آن‌جا بیرون نمی‌شوند»؛ بلکه برای همیشه در بهشت می‌مانند.

**آیه‌ی دوم:**

هنگامی که مومنان در روز قیامت وارد بهشت می‌شوند، الله متعال، ندایشان می‌دهد: ﴿يَٰعِبَادِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمُ ٱلۡيَوۡمَ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ﴾؛ یعنی: «ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید». ترس و بیم یا نگرانی، از بابت آینده است و غم و اندوه، به گذشته مربوط می‌شود؛ لذا بهشتیان که به نعمتی پایدار و کامل دست یافته‌اند، نه از آینده‌ی خود نگران هستند و نه به‌خاطر گذشته‌ی خویش، غمگین. به‌راستی این‌ها چه کسانی هستند؟ الله متعال می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ مُسۡلِمِينَ﴾؛ یعنی: آنان‌که با دل‌هایشان به آیات الهی ایمان می‌آورند و با اندام و اعضای خویش، مسلمانند و از الله فرمان می‌برند و با ارتکاب معصیت یا ترکِ واجب، از الله نافرمانی نمی‌کنند. ﴿ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ أَنتُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ تُحۡبَرُون﴾؛ یعنی به بهشتیان گفته می‌شود که شما و همسران بهشتی و نیز همسران دنیویِ شما در نهایت شادمانی وارد بهشت شوید و از نعمت‌های پایدارش بهره ببرید؛ لذا در بهشت، خانواده‌ی بهشتیان به آنان می‌پیوندند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱتَّبَعَتۡهُمۡ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَٰنٍ أَلۡحَقۡنَا بِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَمَآ أَلَتۡنَٰهُم مِّنۡ عَمَلِهِم مِّن شَيۡءٖۚ كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ٢١﴾ [الطور: ٢٠]

و آنان که ایمان آوردند و فرزندانشان (نیز) در ایمان از آنان پیروی کردند، فرزندانشان را به آن‌ها ملحق می‌کنیم و چیزی از عملشان نمی‌کاهیم. و هر کس در گرو اعمال خویش است.

﴿يُطَافُ عَلَيۡهِم بِصِحَافٖ مِّن ذَهَبٖ وَأَكۡوَابٖۖ وَفِيهَا مَا تَشۡتَهِيهِ ٱلۡأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلۡأَعۡين﴾؛ یعنی: «پیرامونِ اهل بهشت، کاسه‌ها و جام‌های زرّین می‌گردانند و آن‌جا هرچه دلشان بخواهد و هرچه برای دیدگان، لذت‌بخش باشد، فراهم است و شما در آن جاودانه خواهید بود». الله متعال در این آیه بیان نفرموده است که این کاسه‌ها و جام‌های زرّین را چه کسی در اطراف بهشتیان می‌گردانَد؟ اما در آیات دیگر فرموده است:

﴿يَطُوفُ عَلَيۡهِمۡ وِلۡدَٰنٞ مُّخَلَّدُونَ ١٧ بِأَكۡوَابٖ وَأَبَارِيقَ وَكَأۡسٖ مِّن مَّعِينٖ ١٨ لَّا يُصَدَّعُونَ عَنۡهَا وَلَا يُنزِفُونَ ١٩﴾ [الواقعة: ١٧، ١٩]

خدمت‌گزاران همیشه نوجوان، پیرامونشان می‌گردند؛ با جام‌ها و پارچ‌ها و پیاله‌های (سرشار) از شراب ناب و گوارایی که از نوشیدنش سردرد نمی‌گیرند و از خود بی‌خود نمی‌شوند.

**آیه‌ی سوم:**

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٖ ٥١ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٖ ٥٢ يَلۡبَسُونَ مِن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٥٣﴾ [الدخان: ٥١، ٥٣]

بی‌گمان پرهیزگاران در جایگاه امنی خواهند بود؛ در باغ‌ها و چشمه‌سارها. لباس‌هایی از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند.

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، بهشتیان در سلامت کامل‌اند و از هرگونه بیماری و آفتی و همین‌طور از پیری و مرگ، درامان هستند. هم‌چنین لباسشان، از مرغوب‌ترین و بهترین انواع حریر خواهد بود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ٢٢ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٢٣ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ ٢٤ يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦ وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسۡنِيمٍ ٢٧ عَيۡنٗا يَشۡرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ ٢٨﴾

[المطففين: ٢٢، ٢٨]

بی‌شک نیکان در نعمت خواهند بود.؛ بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به هر سو می‌نگرند. در چهره‌هایشان شادابی و تازگی نعمت را می‌یابی. از شرابی ناب و مُهرشده (و دست‌نخورده) به آنان می‌نوشانند. مُهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یک‌دیگر پیشی بگیرند. شرابی ناب که آمیخته با آب «تسنیم» است؛ همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

ابرار یا نیکان، کسانی هستند که کارهای نیک انجام می‌دهند و از کارهای حرام می‌پرهیزند؛ واژه‌ی «ابرار» هم‌خانواده‌ی واژه‌ی «بِر» می‌باشد که به معنای نیکی‌ و اطاعت و فرمان‌برداری از الله می‌باشد: ﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾؛ یعنی: نیکان در نعمت خواهند بود؛ هم در آرامش روحی و روانی و هم در آسایش جسمی؛ لذا در بهترین وضعیت قرار می‌گیرند. ﴿عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ﴾؛ یعنی بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به هر سو می‌نگرند. «» جمع واژه‌ی «اریکه» و به معنای تختِ آراسته می‌باشد؛ لذا بهشتیان از روی تخت‌های آراسته، به نعمت‌هایی که الله در بهشت برایشان فراهم کرده است، می‌نگرند و به چهره‌ی زیبای الله نگاه می‌کنند. ﴿تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيم﴾؛ یعنی: «در چهره‌هایشان شادابی و تازگیِ نعمت را می‌یابی»؛ به عبارت دیگر: همین‌که آنان را می‌بینی، درمی‌یابی که در ناز و نعمت به‌سر می‌برند؛ زیرا چهره‌های شادابی دارند. در ادامه‌ی این آیات آمده است:

﴿يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦ وَمِزَاجُهُۥ مِن تَسۡنِيمٍ ٢٧ عَيۡنٗا يَشۡرَبُ بِهَا ٱلۡمُقَرَّبُونَ ٢٨﴾ [المطففين: ٢٥، ٢٨]

از شرابی ناب و مُهرشده (و دست‌نخورده) به بهشتیان می‌نوشانند. مُهرش، از مشک است. مشتاقان چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یک‌دیگر پیشی بگیرند. شرابی ناب که آمیخته با آب «تسنیم» است؛ همان چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند.

\*\*\*

1889- وعن جابرٍ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «يَأكُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِيهَا وَيَشْرَبُونَ، وَلا يَتَغَوَّطُونَ، وَلا يَمْتَخِطُونَ، وَلا يَبُولُونَ، وَلكِنْ طَعَامُهُمْ ذَلِكَ جُشَاءٌ كَرَشْحِ الْمِسْكِ، يُلْهَمُونَ التَّسْبِيحَ وَالتَّكْبِيرَ، كَمَا يُلْهَمُونَ النَّفَسَ». [روايت مسلم]([[600]](#footnote-600))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهشتیان در بهشت می‌خورند و می‌نوشند؛ اما ادرار و مدفوع و آبِ بینی ندارند؛ البته پس از غذا خوردن آروغ می‌زنند که بویی مانند بوی مشک دارد و هم‌چنان‌که- بی‌اختیار- نَفَس می‌کشند، تسبیح و تحمید نیز به آنان الهام می‌شود (و سبحان‌الله و الحمدلله بر زبانشان جاری‌ست)».

1890- وعن أَبي هريرةَ قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: أعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، وَاقْرَؤُوا إنْ شِئْتُمْ: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾». [متفق عليه]([[601]](#footnote-601))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: الله متعال می‌فرماید: برای بندگان نیکم، نعمت‌هایی (در بهشت) فراهم کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است؛ اگر می‌خواهید، این آیه را بخوانید که:

﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٧]

هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

1891- وعنه قَالَ: قَالَ رسولُ الله: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ القَمَرِ لَيْلَةَ البَدْرِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ عَلَى أشَدِّ كَوْكَبٍ دُرِّيٍّ فِي السَّمَاءِ إضَاءةً، لا يَبُولُونَ، وَلا يَتَغَوَّطُونَ، وَلا يَتْفُلُونَ، وَلا يَمْتَخِطُونَ. أمْشَاطُهُمُ الذَّهَبُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَمَجَامِرُهُمُ الأُلُوَّةُ- عُودُ الطِّيبِ- أزْوَاجُهُمُ الْحُورُ العيْنُ، عَلَى خُلْقِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، عَلَى صُورَةِ أَبِيهِمْ آدَمَ سِتُّونَ ذِرَاعاً فِي السَّمَاءِ». [متفق عليه]([[602]](#footnote-602))

وَفِي روايةٍ للبخاريِّ ومسلمٍ: «آنِيَتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ؛ وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مُخُّ سُوقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الحُسْنِ، لا اخْتِلاَفَ بَيْنَهُمْ، وَلا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبُ وَاحِدٍ، يُسَبِّحُونَ اللهَ بُكْرَةً وَعَشِياً».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماهِ شب چهارده می‌باشد و آنان‌که پس از ایشان وارد بهشت می‌گردند، همانند روشن‌ترین ستاره‌ی آسمان، نورانی هستند. ادرار، مدفوع، و آبِ دهان و بینی ندارند. شانه‌هایشان، از طلاست و عرقشان، بوی مشک می‌دهد و آتش‌دان‌هایشان از عودِ خوش‌بوست و همسرانشان، حورالعین و زنان زیباچشم بهشتی‌اند. خُلق و خوی همه‌ی آن‌ها یکی‌ست (و هیچ کینه‌ای در میانشان وجود ندارد) و قامت و اندازه‌ی آنان همانند قامت و اندازه‌ی پدرشان، آدم، شصت ذراع است».

و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است: «ظروف بهشتیان، طلا و عرقشان، مشک است؛ هر بهشتی، دو زن زیبا دارد([[603]](#footnote-603)) که از زیبایی، مغزِ استخوان پای آن‌ها از پُشت گوشت دیده می‌شود؛ هیچ‌گونه اختلاف و کینه‌ای در میانشان نیست و دل‌هایشان همانندِ قلبِ یک نفر است (و یک‌دل‌اند) و صبح و شام الله را به پاکی یاد می‌کنند».

1892- وعن المغيرةِ بن شعبة عَنْ رسُولِ الله قالَ: «سَألَ مُوسَى رَبَّهُ: ما أدْنَى أهْلِ الجَنَّةِ مَنْزِلَةً؟ قالَ: هُوَ رَجُلٌ يَجِيءُ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ أهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ: ادْخُلِ الْجَنَّةَ. فَيَقُولُ: أيْ رَبِّ، كَيْفَ وَقَدْ نَزَلَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ، وأخَذُوا أَخَذَاتِهِمْ؟ فَيُقَالُ لَهُ: أَتَرْضَى أَنْ يَكُونَ لَكَ مِثْلُ مُلْكِ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا؟ فَيقُولُ: رَضِيْتُ رَبِّ، فَيقُولُ: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ، فَيقُولُ فِي الخامِسَةِ: رَضِيْتُ رَبِّ، فَيقُولُ: هذَا لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ، وَلَكَ مَا اشْتَهَتْ نَفْسُكَ وَلَذَّتْ عَيْنُكَ. فَيقُولُ: رَضِيتُ رَبِّ. قَالَ: رَبِّ فَأَعْلاَهُمْ مَنْزِلَةً؟ قالَ: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَرَدْتُ؛ غَرَسْتُ كَرَامَتَهُمْ بِيَدِي، وَخَتَمْتُ عَلَيْهَا، فَلَمْ تَرَ عَيْنٌ، وَلَمْ تَسْمَعْ أُذُنٌ، وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ». [روايت مسلم]([[604]](#footnote-604))

**ترجمه:** مغیره بن شعبه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «موسی از پروردگارش پرسید: پایین‌ترین فرد بهشتی از نظر جایگاه کیست؟ فرمود: مردی‌ست که پس از ورود بهشتیان به بهشت می‌آید و به او گفته می‌شود: وارد بهشت شو؛ می‌گوید: پروردگارا! چگونه- و به کدام قسمت- وارد شوم؛ در حالی که مردم در جایگاه خود منزل گزیده و سهم و جایگاه خود را گرفته‌اند؟ به او گفته می‌شود: آیا راضی می‌شوی که مُلکی مانند مُلک یکی از پادشاهان دنیا داشته باشی؟ پاسخ می‌دهد: پروردگارا! راضی‌ام. می‌فرماید: چنین مُلکی و مثلِ آن و مثلِ آن و مثلِ آن و مثلِ آن، از آنِ تو باد! و او در بارِ پنجم می‌گوید: پروردگارا! راضی شدم. پروردگار متعال می‌فرماید: این و ده برابرش مالِ تو باشد؛ این‌جا هرچه دلَت بخواهد و هرچه برای دیدگانت، لذت‌بخش باشد، فراهم است. می‌گوید: پروردگارا! راضی شدم. موسی پرسید: والاترین بهشتیان در مقام و منزلت چه کسانی هستند؟ پروردگار متعال فرمود: آنان کسانی هستند که آن‌ها را برگزیده‌‌ام و درخت کرامتشان را به دست خویش کاشته و بر آن، مُهرِ بقا زده‌ام؛ کرامتی که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است».

1893- وعن ابن مسعودٍ قالَ: قال رسولُ اللهِ: «إنِّي لأَعْلَمُ آخِرَ أَهْلِ النَّارِ خُرُوجاً مِنْهَا، وَآخِرَ أَهْلِ الجَنَّةِ دُخُولاً الْجَنَّةَ. رَجُلٌ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ حَبْواً، فَيقُولُ اللهُ لَهُ: اذْهَبْ فادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأتِيهَا، فَيُخَيَّلُ إلَيْهِ أَنَّهَا مَلأَى، فَيَرْجِعُ، فَيقُولُ: يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأَى‍! فَيَقُولُ اللهُ لَهُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فيأتِيهَا، فَيُخيَّلُ إليهِ أنَّها مَلأى، فيَرْجِعُ، فَيَقولُ: يا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأى، فيقُولُ اللهُ لَهُ: اذهبْ فَادخُلِ الْجنَّةَ؛ فَإنَّ لَكَ مِثْلَ الدُّنْيَا وَعَشرَةَ أَمْثَالِهَا؛ أوْ إنَّ لَكَ مِثْلَ عَشرَةِ أَمْثَالِ الدُّنْيَا، فَيقُولُ: أتَسْخَرُ بِي، أَوْ تَضْحَكُ بِي وَأنْتَ الْمَلِكُ»؟! قالَ: فَلَقَدْ رَأَيْتُ رسولَ اللهِ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ فَكَانَ يقولُ: «ذلِكَ أَدْنَى أهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً». [متفق عليه]([[605]](#footnote-605))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «من، آخرین فرد دوزخی را که از دوزخ بیرون می‌آید و آخرین فردی بهشتی را که وارد بهشت می‌شود، می‌شناسم؛ مردی‌ست که بر روی زمین می‌خزد و از دوزخ بیرون می‌آید. الله به او می‌فرماید: برو و واردِ بهشت شو. او به سوی بهشت می‌رود و تصور می‌کند که بهشت، پُر است. پس باز می‌گردد و می‌گوید: پروردگارا! بهشت را پُر یافتم. الله به او می‌فرماید: برو و واردِ بهشت شو. او به سوی بهشت می‌رود و باز تصور می‌کند که بهشت، پُر است. پس باز می‌گردد و می‌گوید: پروردگارا! بهشت را پُر یافتم. الله به او می‌فرماید: برو و واردِ بهشت شو که مثل دنیا و ده برابرِ آن از آنِ توست- یا ده برابر دنیا مالِ توست-. می‌گوید: پروردگارا! تو که فرمانروای مطلق هستی، آیا مرا مسخره می‌کنی و بر من می‌خندی؟- ابن‌مسعود- می‌گوید: دیدم که رسول‌الله خندید تا این‌که دندان‌های آسیاب آن بزرگوار، نمایان شد و می‌فرمود: «این، پایین‌ترین بهشتی از لحاظ مقام و منزلت است».

**شرح**

این‌ها، احادیثی‌ست که مولف/ در باره‌ی نعمت‌های بزرگ و بی‌شمار بهشت، ذکر کرده است؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که رسول‌الله فرمود: «نخستین گروهی که وارد بهشت می‌شوند، چهره‌هایشان مانند ماهِ شب چهارده می‌باشد». از پیامبر ثابت است که امتش نخستین امتی هستند که وارد بهشت می‌شوند. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و آنان‌که پس از ایشان وارد بهشت می‌گردند، همانند درخشان‌ترین ستاره‌ی آسمان، نورانی هستند» و همین‌طور بهشتیان به ترتیب مقام و جایگاهشان وارد بهشت می‌شوند و «ادرار، مدفوع، و آبِ دهان و بینی ندارند»؛ زیرا مواد زاید بدنشان مانند مواد زاید مردمِ دنیا نیست؛ بلکه مواد زاید بدنشان به صورت عرقی خوش‌بوتر از مشک، از بدنشان دفع می‌گردد؛ چراکه آن‌ها در سرایی ماندگار و نعمتی پایدار به‌سر می‌برند.

سپس مولف/ حدیثی آورده که بیان‌گر جایگاه و مقام و منزلت پایین‌ترین و والاترین فردی بهشتی‌ست؛ این احادیث، نشان‌گر بزرگیِ نعمت‌های بهشت است. از الله متعال می‌خواهیم که ما را در شمارِ بندگان بهشتی‌اش قرار دهد.

اما دوزخیان، در وضعیت بسیار بدی به‌سر می‌برند. چشمی که امید بهشت دارد، سزاوار است که نخوابد و چشمی که از دوزخ می‌ترسد، سزاوار است که پلک بر هم نگذارد؛ زیرا کالا و بهره‌ی دنیا، اندک و فانی‌ست و آخرت برای پرهیزگاران، بهتر است. دنیا، سرای آزمون و ابتلاست بسیاری مردم به‌قدری به دنیا مشغول شده‌اند که گویا فقط به همین منظور آفریده شده‌اند، در حالی که دنیا برای آنان خلق شده است! انسان برای آخرت که سرای باقی‌ست و هیچ گاه پایان نمی‌یابد، آفریده شده است؛ فرجام انسان به سوی دوزخی سوزان و همیشگی یا به سوی بهشتی برین و پایدار می‌باشد. از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را در جرگه‌ی بندگان نیکش قرار دهد که برایشان در بهشت نعمت‌هایی فراهم کرده که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است».

\*\*\*

1894- وعن أبي موسى أنَّ النَّبِيَّ قالَ: «إنَّ لِلمُؤْمِنِ فِي الْجَنَّةِ لَخَيْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ مُجَوَّفَةٍ طُولُها فِي السَّمَاءِ سِتُّونَ مِيلاً. لِلمُؤْمِنِ فِيهَا أَهْلُونَ يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُ فَلا يَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضاً». [متفق عليه]([[606]](#footnote-606))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: پیامبر فرمود: «مومن در بهشت خیمه‌ای از یک مرواید میان‌تهی دارد که طولش در آسمان، شصت میل است و مومن در آن، همسرانی دارد که نزد همه‌ی آن‌ها می‌رود و- به سبب بزرگی محلی که در اختیار مومن می‌باشد- آن زنان، یک‌دیگر را نمی‌بینند».

[نووی: یک میل، شش‌هزار ذراع است.]

1895- وعن أبي سعيدٍ الْخُدريِّ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «إنَّ في الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكبُ الجَوَادَ المُضَمَّرَ السَّريعَ مِئَةَ سَنَةٍ مَا يَقْطَعُها». [متفق عليه]([[607]](#footnote-607))

ورَوَياهُ فِي الصّحيحَيْنِ أيضاً مِن روايةِ أبي هريرة قالَ: «يَسيرُ الرَّاكِبُ في ظِلِّها مئةَ سَنَةٍ مَا يَقْطَعُها».

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «در بهشت، درختی‌ست که یک سوارکار، سوار بر اسبی نجیب، پرورش‌یافته و تندرو، صد سال در زیر آن می‌تازد؛ اما نمی‌تواند این مسافت را به پایان برساند».

بخاری و مسلم در صحیحین، این حدیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: «سوارکار در سایه‌ی این درخت، صد سال به‌سرعت حرکت می‌کند؛ اما نمی‌تواند این مسافت را به پایان برساند».

1896- وَعَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ قالَ: «إنَّ أهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءوْنَ أَهْلَ الغُرَفِ مِن فَوْقِهِمْ كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الغَابِرَ فِي الأُفُق مِنَ الْمَشْرِقِ أو الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ»؛ قالُوا: يا رسول الله، تِلْكَ مَنَازِلُ الأنبياء لا يَبْلُغُها غَيْرُهُمْ؟ قالَ: «بَلَى والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رِجَالٌ آمَنُوا بِاللهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». [متفق عليه]([[608]](#footnote-608))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهشتیان، صاحبان غرفه‌هایی را که بالاتر از آنان قرار دارند، مانند ستاره‌ای درخشان می‌بینند که در دوردست، در کرانه‌ای از شرق یا غرب آسمان سوسو می‌زند و این، به‌خاطر تفاضلی‌ست که در میان آن‌ها وجود دارد». عرض کردند: ای رسول‌خدا! آیا این، منزلگاه پیامبران است که دیگران به آن نمی‌رسند؟ فرمود: «آری؛ اما سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، کسانی که به الله ایمان بیاورند و فرستادگان الهی را تصدیق کنند، به چنین منازلی دست می‌یابند».

1897- وعن أبي هريرةَ أنَّ رسولَ اللهِ قالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ أَحَدِكم مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وتَغْرُبُ». [متفق عليه]([[609]](#footnote-609))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «جای یک سرِ کمان از بهشت، از آن‌چه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، بهتر است».

1898- وعن أنسٍ أنَّ رسول الله قالَ: «إنَّ في الْجَنَّةِ سُوقاً يَأتُونَهَا كُلَّ جُمُعَةٍ. فَتَهُبُّ رِيحُ الشَّمَالِ، فَتَحْثُو فِي وُجُوهِهِم وَثِيَابِهِمْ، فَيَزدَادُونَ حُسناً وَجَمَالاً فَيَرْجِعُونَ إلَى أَهْلِيهِمْ، وَقَد ازْدَادُوا حُسْناً وَجَمَالاً، فَيقُولُ لَهُمْ أَهْلُوهُمْ: وَاللهِ لقدِ ازْدَدْتُمْ حُسْناً وَجَمَالاً! فَيقُولُونَ: وَأنْتُمْ وَاللهِ لَقَدِ ازْدَدْتُمْ بَعْدَنَا حُسْناً وَجَمالاً». [روايت مسلم]([[610]](#footnote-610))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در بهشت، بازار- یا محلی برای گردهماییِ بهشتیان- است که هر جمعه در آن جمع می‌شوند و باد شمال می‌وَزَد و صورت و لباس‌هایشان را می‌نوازد و بدین ترتیب بر زیبایی و جمالِ بهشتیان افزوده می‌شود و در حالی نزد همسرانشان باز می‌گردند که بر زیبایی و جمالشان افزوده شده است. همسرانشان به آن‌ها می‌گویند: به الله سوگند که جمال و زیباییِ شما افزایش یافته است. و آن‎ها جواب می‌دهند: به الله سوگند که در غیاب ما، جمال و زیباییِ شما نیز بیش‌تر شده است».

1899- وعن سهل بن سعدٍ أنَّ رسولَ الله قالَ: «إنَّ أهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَراءَوْنَ الغُرَفَ فِي الْجَنَّةِ كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الكَوكَبَ فِي السَّمَاءِ». [متفق عليه]([[611]](#footnote-611))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهشتیان، غرفه‌های- سایر بهشتیان- را در بهشت، آن‌گونه می‌بینند که شما ستارگان را در آسمان مشاهده می‌کنید».

1900- وَعَنْهُ قالَ: شَهِدْتُ مِنَ النَّبِيّ مَجْلِساً وَصَفَ فِيهِ الْجَنَّةَ حَتَّى انْتَهَى، ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِ حَدِيثِهِ: «فيهَا مَا لا عَينٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلى قَلْبِ بَشَرٍ»؛ ثُمَّ قَرَأَ: ﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ﴾ إلى قولِهِ تِعالى: ﴿فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ﴾ [روايت بخاري]([[612]](#footnote-612))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: در یکی از مجالس پیامبر حضور داشتم که بهشت را توصیف می‌کرد تا این‌که در پایان سخنش فرمود: «در بهشت نعمت‌هایی‌ست هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسانی، خطور نکرده است». سپس این آیات را تلاوت نمود که الله متعال می‌فرماید:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ١٦ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧﴾

[السجدة : ١٦، ١٧]

(شبانگاهان) پهلوهایشان از بسترها دور می‌ماند و با بیم و امید، پروردگارشان را می‌خوانند و از آن‌چه نصیبشان کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. هیچ‌کس نمی‌داند چه پاداش‌های ارزشمندی که روشنی‌بخش چشم‌ها (و مایه‌ی شادمانی) است، برای آنان به پاس کردارشان، نهفته شده است.

1901- وعن أبي سعيدٍ وأبي هريرةَ$ أنَّ رسولَ اللهِ قالَ: «إذَا دَخَلَ أهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يُنَادِي مُنَادٍ: إنَّ لَكُمْ أنْ تَحْيَوْا، فَلا تَمُوتُوا أَبَداً، إنَّ لَكُمْ أنْ تَصِحُّوا، فلا تَسْقَمُوا أبداً، وإنَّ لَكمْ أنْ تَشِبُّوا فلا تَهْرَمُوا أبداً، وإنَّ لَكُمْ أَنْ تَنْعَمُوا، فَلا تَبْأسُوا أَبَداً». [روايت مسلم]([[613]](#footnote-613))

**ترجمه:** از ابوسعید و ابوهریره$ روایت است که رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: حقّ شماست که همیشه زنده باشید و هرگز نمیرید؛ حقّ شماست که همیشه تن‌درست باشید و هرگز بیمار نشوید؛ و حقّ شماست که همیشه جوان باشید و هرگز پیر نشوید و حقّ شماست که همیشه در نعمت و آسایش باشید و هرگز مستمند و درمانده نشوید».

**شرح**

این احادیث، بیان‌گر نعمت‌هایی‌ست که بهشتیان از آن بهره‌مند می‌شوند؛ از آن جمله حدیثی بدین مضمون که رسول‌الله فرمود: «مومن در بهشت خیمه‌ای از یک مرواید میان‌تهی دارد که طولش در آسمان، شصت میل است و مومن در آن، همسرانی دارد که نزد همه‌ی آن‌ها می‌رود و- به سبب بزرگی محلی که در اختیار مومن می‌باشد- آن زنان، یک‌دیگر را نمی‌بینند».

هم‌چنین در یکی از این احادیث آمده است که رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، ندادهنده‌ای ندا می‌دهد: حقّ شماست که همیشه زنده باشید و هرگز نمیرید؛ حقّ شماست که همیشه تن‌درست باشید و هرگز بیمار نشوید؛ و حقّ شماست که همیشه جوان باشید و هرگز پیر نشوید و حقّ شماست که همیشه در نعمت و آسایش باشید و هرگز مستمند و درمانده نشوید».

لذا بهشتیان از نعمت‌هایی جاویدان برخوردارند و از مرگ و بیماری یا از تمام شدن نعمت‌هایی که از آن برخوردارند، نمی‌ترسند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَفَٰكِهَةٖ كَثِيرَةٖ ٣٢ لَّا مَقۡطُوعَةٖ وَلَا مَمۡنُوعَةٖ ٣٣﴾ [الواقعة: ٣٢، ٣٣]

و (برخوردار از) میوه‌های فراوان که نه تمام می‌شود و نه ممنوع.

مولف/ حدیثی بدین مضمون آورده است که رسول‌الله فرمود: «در بهشت، محلی برای گردهماییِ بهشتیان است که هر جمعه در آن جمع می‌شوند و باد شمال می‌وَزَد و صورت و لباس‌هایشان را می‌نوازد و بدین ترتیب بر زیبایی و جمالِ بهشتیان افزوده می‌شود». احادیثی که درباره‌ی نعمت‌های بهشتی‌ست، انگیزه‌ی انسان را برای دست‌یابی به بهشت، تقویت می‌کند؛ از این‌رو بر انسان واجب است که با مطالعه یا شنیدن این احادیث، بر تلاش و کوشش خود برای انجام کارهای شایسته بیفزاید؛ زیرا راه رسیدن به این نعمت‌ها، ایمان و عمل صالح است؛ ناگفته نماند که بزرگ ترین نعمت بهشت، دیدار الله متعال به صورت حقیقی‌ست؛ یعنی بهشتیان الله را به‌طور حقیقی ملاقات می‌کنند؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القيامة: ٢٢، ٢٣]

برخی چهره‌ها در آن روز شادابند و به پروردگارشان نگاه می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٢٣﴾ [المطففين: ٢٣]

بهشتیان بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به هر سو- یعنی به نعمت‌های بهشتی و چهره‌ی زیبای پروردگار- می‌نگرند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [يونس : ٢٦]

برای نیکوکاران بهترین پاداش (= بهشت) و پاداشی افزون بر آن (=دیدارِ الله متعال) است.

پیامبر ﴿وَزِيَادَةٞ﴾ را به دیدارِ الله متعال تفسیر نموده است. از الله متعال عاجزانه می‌خواهم که ما را جزو اهل بهشت قرار دهد.

\*\*\*

1902- وعن أبي هريرةَ أنَّ رسولَ اللهِ قالَ: «إنَّ أدْنَى مَقْعَدِ أَحَدِكُمْ مِن الْجَنَّةِ أنْ يَقُولَ لَهُ: تَمَنَّ، فَيَتَمَنَّى وَيَتَمَنَّى فَيقُولُ لَهُ: هَلْ تَمَنَّيتَ؟ فيقولُ: نَعَمْ، فيقُولُ لَهُ: فَإنَّ لَكَ ما تَمَنَّيتَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ». [روايت مسلم]([[614]](#footnote-614))

**ترجمه:** ابوهریره$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کم‌ترین جایگاه یکی از شما در بهشت، چنان است که- پروردگار- به او می‌فرماید: آرزو کن و او آرزوها می‌کند؛ می‌فرماید: آیا آرزو کردی؟ و او پاسخ می‌دهد: بله.- پروردگار- به او می‌فرماید: هرچه تمنا کردی و همانندِ آن، به تو داده می‌شود».

1903- وعن أبي سعيدٍ الْخُدْرِيِّ أنَّ رسول الله قالَ: «إنَّ الله يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أهْلَ الْجَنَّةِ، فَيقولُونَ: لَبَّيكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ في يَديْكَ، فَيقُولُ: هَلْ رَضِيتُم؟ فَيقُولُونَ: وَمَا لَنَا لا نَرْضَى يَا رَبَّنَا وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أحداً مِنْ خَلْقِكَ، فَيقُولُ: ألا أُعْطِيكُمْ أفْضَلَ مِنْ ذلِكَ؟ فَيقُولُونَ: وَأيُّ شَيءٍ أفْضَلُ مِنْ ذلِكَ؟ فَيقُولُ: أُحِلُّ عَلَيكُمْ رِضْوَانِي فَلا أسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أبَداً». [متفق عليه]([[615]](#footnote-615))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله به بهشتیان می‌فرماید: ای اهل بهشت! و آن‌ها پاسخ می‌دهند: پروردگارا! با رضایت کامل، گوش به‌فرمانیم و خیر و نیکی در دستان توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! چرا راضی نباشیم، در حالی که به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ‌یک از بندگانت نداده‌ای؟ می‌فرماید: آیا بهتر از این را به شما بدهم؟ می‌گویند: چه چیزی از این، بهتر است؟ می‌فرماید: شما را از رضایت خویش بهره‌مند می‌سازم و هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

1904- وعن جرير بن عبد الله قالَ: كُنَّا عِندَ رَسُولِ اللهِ فَنَظَرَ إلَى القَمَرِ لَيْلَةَ البَدْرِ، وَقَالَ: «إنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ عَيَاناً كما تَرَوْنَ هَذَا القَمَرَ، لا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ». [متفق عليه]([[616]](#footnote-616))

**ترجمه:** جریر بن عبدالله می‌گوید: نزد رسول‌الله بودیم؛ نگاهی به ماه شب چهارده کرد و فرمود: «شما همان‌گونه که این ماه را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز آشکارا خواهید دید».

1905- وعن صُهيبٍ أنَّ رسول الله قالَ: «إذا دَخَلَ أهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُريدُونَ شَيئاً أَزيدُكُمْ؟ فَيقُولُونَ: ألَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ ألَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ؟ فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئاً أَحَبَّ إلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إلَى رَبِّهِمْ». [روايت مسلم]([[617]](#footnote-617))

**ترجمه:** صهیب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «آن‌گاه که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، الله تبارک وتعالی می‌فرماید: آیا چیزی افزون بر این می‌خواهید که به شما بدهم؟ می‌گویند: مگر ما را روسفید نکرده‌ای؟ مگر ما را وارد بهشت نگردانده‌ای؟ مگر ما را از آتش دوزخ نجات نداده‌ای؟ آن‌گاه حجاب را کنار می‌زند و بدین ترتیب محبوب‌ترین چیزی که به بهشتیان داده می‌شود، نگریستن به پروردگارشان می‌باشد».

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ يَهۡدِيهِمۡ رَبُّهُم بِإِيمَٰنِهِمۡۖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ٩ دَعۡوَىٰهُمۡ فِيهَا سُبۡحَٰنَكَ ٱللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلَٰمٞۚ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٠﴾ [يونس : ٩، ١٠]

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، پروردگارشان آنان را به سبب ایمانشان به باغ‌ها و بهشت‌های پرنعمتی راهنمایی می‌کند که فرودستشان جویبارها روان است. دعایشان در آن‌جا این است : «یا الله! تو پاک و منزهی»؛ و درود و تحیتشان در آن‌جا سلام است و پایان دعایشان این‌که: «همه‌ی حمد و ستایش ویژه‌ی الله، پروردگار جهانیان است».

**الحَمْدُ للهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ النَّبيِّ الأُمِّيِّ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأزوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كما صَلَّيْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وعلى آلِ إبْراهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبيِّ الأُمِّيِّ ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كما بَاركْتَ عَلَى إبْرَاهِيمَ وَعَلَى آل إبراهيم فِي العالَمِينَ إنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.**

مولف/ کتاب، یحیی نووی غفر‌الله‌له گوید: در روز دوشنبه، چهاردهم رمضان 670 هجری از تألیف این کتاب، فراغت یافتم.([[618]](#footnote-618))

**شرح**

مولف/ در آخرین بابِ کتابش «ریاض‌الصالحین» که در ذکر نعمت‌های بهشتی‌ست، چند حدیث دیگر در این باره ذکر کرده است؛ این را به فال نیک می‌گیریم و از الله متعال می‌خواهیم که ما را در جرگه‌ی اهل بهشت قرار دهد و مولف/ بزرگوار و ما را وارد بهشت برین بگرداند. وی در این باب، دو حدیث درباره‌ی ملاقات مومنان با پروردگارشان ذکر کرده است؛ یعنی مومنان در بهشت، الله را می‌بینند. دیدن الله متعال با کتاب‌الله و سنت رسول‌الله و نیز با اجماع صحابه و پیشوایان امت# ثابت می‌باشد و فقط افرادِ کوردل، دیدارِ الله متعال را انکار کرده‌اند؛ در صورتی که احادیث واردشده در این‌باره، به حد تواتر رسیده است. الله می‌فرماید:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القيامة: ٢٢، ٢٣]

برخی چهره‌ها در آن روز شادابند و به پروردگارشان نگاه می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [يونس : ٢٦]

برای نیکوکاران بهترین پاداش (= بهشت) و پاداشی افزون بر آن (=دیدارِ الله متعال) است.

پیامبر ﴿وَزِيَادَة﴾ را به دیدارِ الله متعال تفسیر نموده است. هم‌چنین الله متعال می‌فرماید:

﴿عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٢٣﴾ [المطففين: ٢٣]

بهشتیان بر تخت‌ها تکیه می‌زنند و به هر سو- یعنی به نعمت‌های بهشتی و چهره‌ی زیبای پروردگار- می‌نگرند.

و نیز می‌فرماید:

﴿لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيۡنَا مَزِيدٞ ٣٥﴾ [ق: ٣٥]

آن‌جا هر چه بخواهند، برای آنان فراهم می‌باشد و نعمت‌های بیش‌تری، نزد ماست.

منظور از این نعمت‌های افزون، دیدارِ الله می‌باشد؛ همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، پیامبر ﴿وَزِيَادَة﴾، یعنی پاداش افزونی را که در آیه‌ی 26 سوره‌ی یونس آمده است، به دیدارِ الله متعال تفسیر نمود. الله متعال می‌فرماید:

﴿لَّا تُدۡرِكُهُ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَهُوَ يُدۡرِكُ ٱلۡأَبۡصَٰرَ﴾ [الأنعام: ١٠٣]

هیچ چشمی او را در نمی­یابد (و هیچ­کس حقیقت ذاتش را درک نمی­کند) و او، همه را در می­یابد.

منظور از این‌که هیچ چشمی او را در نمی‌یابد، این است که چشم‌ها او را می‌بینند، اما هیچ‌کس حقیقت ذاتش را درک نمی‌کند و شأن الله متعال، فراتر از درک ماست.

این پنج آیه، به‌روشنی نشان می‌دهند که مومنان در آخرت پروردگارشان را می‌بینند و فقط افراد کوردل، این حقیقت مسلّم را انکار می‌کنند. از الله متعال می‌خواهیم که آنان را به سوی حق و حقیقت هدایت بفرماید یا این‌که آن‌ها را از لذت نگریستن به چهره‌ی خود محروم بگرداند؛ زیرا فقط افراد لج‌باز و سرکش، این حقیقت مسلّم را انکار می‌کنند. آیات قرآن در این‌باره واضح و روشن می‌باشد و احادیث نبوی نیز به حد تواتر رسیده است. شاعری در سروده‌ی خود، به برخی از احادیث متواتر اشاره کرده و گفته است:

مما تواتر حديث من كذبْ ومن بنى لله بيتاً واحتسبْ

ورؤيةٌ وشفاعةٌ و الحـوضُ ومسح خفين وهـذه بعضُ

شاعر در این سروده، حدیث رؤیتِ الله متعال را جزو احادیث متواتر برشمرده است. منظور از رؤیت، این است که مومنان در روز قیامت پروردگارشان را می‌بینند؛ از آن جمله می‌توان به این حدیث اشاره کرد که پیامبر فرموده است: «إنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ عَيَاناً كما تَرَوْنَ هَذَا القَمَرَ، لا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ»؛ یعنی: «شما همان‌گونه که ماه شب چهارده را بدون هیچ مزاحمتی می‌بینید، پروردگارتان را نیز آشکارا خواهید دید». هم‌چنین پیامبر بدین نکته تصریح نموده است که شما، همان‌گونه که خورشید وسط آسمان را در هوای صاف مشاهده می‌کنید، در روز قیامت نیز پروردگارتان را بدون هیچ مزاحمتی خواهید دید. گفتنی‌ست: احادیث فراوانی در این‌باره وجود دارد و هرکه خواستار مطالعه‌ در این‌باره می‌باشد، به کتاب «حادي الأرواح إلی بلاد الأفراح»، از ابن‌القیم/ مراجعه کند.

از الله متعال عاجزانه می‌خواهیم که به ما لذت نگریستن به چهره‌ی گرامی‌اش را در بهشت برین عنایت بفرماید. همانا او بر هر کاری تواناست.

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

1. () مسلم، ش: 2589 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-1)
2. () ر.ک: حدیث 1036. [مترجم] [↑](#footnote-ref-2)
3. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 223. [مترجم] [↑](#footnote-ref-3)
4. () ر.ک: صحیح مسلم، ش: 1480. [↑](#footnote-ref-4)
5. () رفعش، ضعیف می‌باشد و راجح، موقوف بودن آن است. روایت: ترمذی (2950)؛ و احمد در مسندش (1/233،269)؛ و نسائی در الکبری (5/31)؛ [و ابوعمر] دانی در السنن (1/201)؛ و ابن‌حزم در الإحکام (6/210)، چاپ: دارالحدیث، از طریق سفیان ثوری از عبدالاعلی از سعید بن جبیر از ابن‌عباس$ به‌صورت مرفوع. گفتنی‌ست: عبدالاعلی، همان ابن‌عامر ثعلبی‌ست که قوی نیست و ابوزرعه درباره‌اش گفته است: در حدیث، ضعیف است و گاه، حدیث را مرفوع بیان می‌دارد و گاه، موقوف». ابن‌ابی‌شیبه نیز (6/136) این حدیث را از وکیع از ابن‌عامر به صورت موقوف آورده است. و آن‌چه به‌درستی حفظ و ثبت شده، این است که این روایت، موقوف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-5)
6. () صحیح بخاری، ش: (2528، 5269،6664)؛ و صحیح مسلم، ش: 127 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-6)
7. () صحیح بخاری، ش: 6018 و...؛ صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-7)
8. () صحیح بخاری، ش: 6018؛ و صحیح مسلم، ش:47. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 313 گذشت. [↑](#footnote-ref-8)
9. () صحیح بخاری، ش: 11؛ و صحیح مسلم، ش:42. [↑](#footnote-ref-9)
10. () صحیح بخاری، ش: 6474. [↑](#footnote-ref-10)
11. () صحیح بخاری، ش: (6477، 6478)؛ و صحیح مسلم، ش:2988. [↑](#footnote-ref-11)
12. () صحیح بخاری، ش: 6478. [↑](#footnote-ref-12)
13. () **حسن است؛** ترمذی، ش: 2315؛ ابوداود، ش: 4490؛ دارمی در سنن خود (2702) و احمد در مسند خود (5/5،7) و... این حدیث را از طریق بهز بن حکیم از پدرش از جدش به‌صورت مرفوع رویت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-13)
14. () مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود؛ و ابوداود، ش: 4992. [↑](#footnote-ref-14)
15. () صحیح است؛ علامه آلبانی/، این حدیث را در السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1685 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-15)
16. () صحیح مسلم، ش: 4798 به‌‌نقل از ابن‌عمرو [↑](#footnote-ref-16)
17. () صحیح الجامع، ش: 1619؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 888. [↑](#footnote-ref-17)
18. () صحیح الجامع، ش: 4395؛ و صحیح ابن ماجه، از آلبانی/، ش: 3208؛ اصل این راویت در صحیح مسلم با این لفظ آمده است: «قلْ: آمنْتُ بِاللهِ ثُمَّ اسْتَقِمْ». [↑](#footnote-ref-18)
19. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 6265؛ و السلسلۀ الضعیفۀ، از آلبانی/، ش: 920. [↑](#footnote-ref-19)
20. () صحیح الجامع، ش: 1392؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 510. [↑](#footnote-ref-20)
21. () صحیح الجامع، ش: 6593؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 890 و صحیح الترمذی، ش: 2406 با این لفظ: «أَمْلِكْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ». [↑](#footnote-ref-21)
22. () صحیح الجامع، ش: 351؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1962. [↑](#footnote-ref-22)
23. () صحیح الجامع، ش: 1392؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 890؛ آلبانی در الإرواء، ش: 413 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-23)
24. () صحیح مسلم، ش: 2589. [↑](#footnote-ref-24)
25. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (67، 4462، 8078) و صحیح مسلم، ش: 1679. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 218 آمده است. [↑](#footnote-ref-25)
26. () صحیح الجامع، ش: 5140؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4080. [↑](#footnote-ref-26)
27. () صحیح الجامع، ش: 5213؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 533. [↑](#footnote-ref-27)
28. () صحیح مسلم، ش: 2564. [↑](#footnote-ref-28)
29. () ر.ک: صحیح مسلم، ش: 1480. [↑](#footnote-ref-29)
30. () صحیح بخاری، ش: 6018 و...؛ صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-30)
31. () صحیح الجامع، ش: 6262؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1575. [↑](#footnote-ref-31)
32. () صحیح بخاری، ش: 425؛ و صحیح مسلم، ش:33. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 422 آمده است. [↑](#footnote-ref-32)
33. () صحيح بخاري، ش: (4418، 4677)؛ و صحیح مسلم، ش: 2769. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 22 آمده است. [↑](#footnote-ref-33)
34. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 22 آمده است. [↑](#footnote-ref-34)
35. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1543. [↑](#footnote-ref-35)
36. () صحيح بخاري، ش: 6032؛ و صحیح مسلم، ش: 2591. [↑](#footnote-ref-36)
37. () صحيح بخاري، ش: 6068. [↑](#footnote-ref-37)
38. () صحیح مسلم، ش: 1480. و در صحیح بخاری نیست. [↑](#footnote-ref-38)
39. () صحيح بخاري، ش: 4903؛ و صحیح مسلم، ش: 2772. [↑](#footnote-ref-39)
40. () صحیح بخاری، ش: (6077، 6237)؛ و صحیح مسلم، ش: 2560 به‌نقل از ابوایوب انصاری. [↑](#footnote-ref-40)
41. () صحیح بخاری، ش: (2211، 5364)؛ و صحیح مسلم، ش:1714. [↑](#footnote-ref-41)
42. () صحیح بخاری، ش: 6056؛ و صحیح مسلم، ش:105. [↑](#footnote-ref-42)
43. () صحیح بخاری، ش: (216، 1387)؛ و صحیح مسلم، ش:292. [↑](#footnote-ref-43)
44. () این حدیث، طرق و شواهد زیادی دارد که پیش‌تر بان شد. [↑](#footnote-ref-44)
45. () صحیح مسلم، ش: 2606. [↑](#footnote-ref-45)
46. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 6322؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 1035. [↑](#footnote-ref-46)
47. () سعدی:

    «دو چیز طُرّه‌ی عقل است: دم فروبستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی».

    «اگرچه پیش خردمند خاموشی ادب است؛ به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی». [↑](#footnote-ref-47)
48. () صحيح بخاري، ش: (3493، 7179) به صورت مختصر؛ و صحیح مسلم، ش: 2526. [↑](#footnote-ref-48)
49. () صحيح بخاري، ش: 7178، بی‌آن‌که در آن لفظ «عَهْدِ رسُولِ الله» آمده باشد. [↑](#footnote-ref-49)
50. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 246. [مترجم] [↑](#footnote-ref-50)
51. () این حدیث، جزو احادیث متواتری‌ست که در صحیحین و دیگر کتاب‌های حدیث آمده و شمار فراوانی از صحابه آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-51)
52. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 694. [مترجم] [↑](#footnote-ref-52)
53. () صحیح بخاری، ش: 6018 و...؛ صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-53)
54. () صحیح بخاری، ش: 6094؛ و صحیح مسلم، ش: 2607؛ این حدیث پیش تر به‌شماره‌ی 55 آمده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. () صحیح بخاری، ش: 2079؛ و صحیح مسلم، ش: 1532. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 60 (مترجم)] [↑](#footnote-ref-55)
56. () صحیح بخاری، ش: 34؛ و صحیح مسلم، ش: 58. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 695 آمده است؛ و همین‌طور حدیثی به همین مضمون از ابوهریره به‌شماره‌ی 694 گذشت. [↑](#footnote-ref-56)
57. () صحيح بخاري، ش: 7042. [↑](#footnote-ref-57)
58. () صحیح مسلم، ش: 2268 به‌نقل از جابر. [↑](#footnote-ref-58)
59. () صحيح بخاري، ش: 7043. [↑](#footnote-ref-59)
60. () صحيح بخاري، ش: (1386، 7047). [↑](#footnote-ref-60)
61. () صحیح بخاری، ش: 5958؛ و مسلم، ش: 2106 به‌نقل از زید بن خالد از طلحه. [↑](#footnote-ref-61)
62. () صحیح بخاری، ش: 5953 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-62)
63. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 254. [مترجم] [↑](#footnote-ref-63)
64. () صحیح مسلم، ش: 5. [↑](#footnote-ref-64)
65. () صحیح مسلم، ش: (9، 2662). [↑](#footnote-ref-65)
66. () صحيح بخاري، ش: 5219؛ و صحیح مسلم، ش:2130. [↑](#footnote-ref-66)
67. () صحیح بخاری، ش: 6018 و...؛ صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-67)
68. () صحیح بخاری، ش: 2654؛ و صحیح مسلم، ش:87. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 341 آمده است. [↑](#footnote-ref-68)
69. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 242. [مترجم] [↑](#footnote-ref-69)
70. () صحیح بخاری، ش: 6047؛ و صحیح مسلم، ش:110. [↑](#footnote-ref-70)
71. () صحیح بخاری، ش: (1393، 6516) به‌نقل از ام‌المؤمنین، عایشه&. [↑](#footnote-ref-71)
72. () صحیح بخاری، ش: (2679، 6646)؛ و صحیح مسلم، ش: 1646 به‌نقل از عبدالله بن عمر$. [↑](#footnote-ref-72)
73. () ر.ک: صحیح بخاری، ش: (1937، 2600، 5368، 6087، 6710) به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-73)
74. () صحیح مسلم، ش:2597. [↑](#footnote-ref-74)
75. () صحیح مسلم، ش:2598. [↑](#footnote-ref-75)
76. () یعنی نه شفاعتشان پذیرفته می‌شود و نه شهادتشان. [مترجم] [↑](#footnote-ref-76)
77. () صحیح بخاری، ش: (6118، 6198، 6199)؛ و مسلم، ش: (3093، 3094، 3095) به نقل از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-77)
78. () صحیح بخاری، ش: (6202، 6206) به‌نقل از عایشه&. این حدیث در همین کتاب به‌شماره‌ی 1871 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-78)
79. () صحیح بخاری، ش: (6696، 6700) به‌نقل از مادر مومنان، عایشه&. [↑](#footnote-ref-79)
80. () صحیح مسلم، ش: 1645 به‌نقل از عقبه بن عامر. [↑](#footnote-ref-80)
81. () صحیح الجامع، ش: 7443؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 890. [↑](#footnote-ref-81)
82. () صحیح الجامع، از آلبانی/، ش: 5381؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 320. [↑](#footnote-ref-82)
83. () صحیح الجامع، ش: 1672؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1269؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4099. [↑](#footnote-ref-83)
84. () صحیح مسلم، ش: 2595. [↑](#footnote-ref-84)
85. () صحیح مسلم، ش: 2596. [↑](#footnote-ref-85)
86. () صحیح بخاری، ش: 5958؛ و مسلم، ش: 2106 به‌نقل از زید بن خالد از طلحه. [↑](#footnote-ref-86)
87. () صحیح بخاری، ش: (6783، 6799)؛ و مسلم، ش: 1687 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-87)
88. () صحیح بخاری، ش: (3453، 3965، 6290)؛ و مسلم، ش: (3196، 3197) به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-88)
89. () صحیح مسلم، ش: 130 به‌نقل از عبدالله بن عمرو. [↑](#footnote-ref-89)
90. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 313. [مترجم] [↑](#footnote-ref-90)
91. () صحیح است؛ نک: صحیح الجامع (2549، 4369). [↑](#footnote-ref-91)
92. () صحیح بخاری، ش: 48؛ و صحیح مسلم، ش:64. [↑](#footnote-ref-92)
93. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 310. [مترجم] [↑](#footnote-ref-93)
94. () صحيح بخاري، ش: 6045؛ و مسلم، ش: 61. [↑](#footnote-ref-94)
95. () صحيح مسلم، ش: 2587. [↑](#footnote-ref-95)
96. () صحیح مسلم، ش: 130 به‌نقل از عبدالله بن عمرو. [↑](#footnote-ref-96)
97. () صحیح بخاری، ش: 6777؛ این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 248 آمده است. [↑](#footnote-ref-97)
98. () صحیح مسلم، ش: 2003، به‌نقل از ابن عمر$. [↑](#footnote-ref-98)
99. () صحیح بخاری، ش: 6858؛ و صحیح مسلم، ش: 1660. [↑](#footnote-ref-99)
100. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 247. [مترجم] [↑](#footnote-ref-100)
101. () صحيح بخاري، ش: 1393. [↑](#footnote-ref-101)
102. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1391. [مترجم] [↑](#footnote-ref-102)
103. () صحیح بخاری، ش: 10؛ و صحیح مسلم، ش:40. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 216 گذشت. [↑](#footnote-ref-103)
104. () صحیح مسلم، ش: 1844. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 673 آمده است. [↑](#footnote-ref-104)
105. () صحیح الجامع، ش: 6589 به‌نقل از ابن‌عباس$. [↑](#footnote-ref-105)
106. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 188؛ [مترجم] [↑](#footnote-ref-106)
107. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 323؛ [مترجم] [↑](#footnote-ref-107)
108. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 327؛ [مترجم] [↑](#footnote-ref-108)
109. () اشاره‌اي‌ست به آيه‌ي 47 سوره‌ي «حجر». [مترجم] [↑](#footnote-ref-109)
110. () صحيح بخاري، ش: (6065، 6076)؛ و صحیح مسلم، ش: 2559. [↑](#footnote-ref-110)
111. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 280؛ [مترجم] [↑](#footnote-ref-111)
112. () صحیح مسلم، ش: 2565. [↑](#footnote-ref-112)
113. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1575. [↑](#footnote-ref-113)
114. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 2197؛ و السلسلۀ الضعیفۀ، ش: 1902؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 1048. [↑](#footnote-ref-114)
115. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 63. [مترجم] [↑](#footnote-ref-115)
116. () صحیح بخاری، ش: 6064؛ و صحیح مسلم، ش: (2563، 2564). [↑](#footnote-ref-116)
117. () صحیح بخاری، ش: 52 و مسلم، ش: 1599 به‌نقل از نعمان بن بشیر$. [↑](#footnote-ref-117)
118. () صحیح الجامع، ش: 2295؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4088. [↑](#footnote-ref-118)
119. () صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4090. [↑](#footnote-ref-119)
120. () صحیح بخاری، ش: 6064؛ و صحیح مسلم، ش: (2563، 2564). [↑](#footnote-ref-120)
121. () صحیح مسلم، ش: (2563، 2564)؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1578 گذشت. [↑](#footnote-ref-121)
122. () صحیح مسلم، ش: 91. اين حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 617 گذشت. [↑](#footnote-ref-122)
123. () صحیح مسلم، ش: 2621. [↑](#footnote-ref-123)
124. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 262. [مترجم] [↑](#footnote-ref-124)
125. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 6245؛ و ضعیف الترمذی، از آلبانی/، ش: 450. [↑](#footnote-ref-125)
126. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1578. [↑](#footnote-ref-126)
127. () صحیح مسلم، ش: 67. [↑](#footnote-ref-127)
128. () صحیح مسلم، ش: (101، 102). [↑](#footnote-ref-128)
129. () صحيح بخاري، ش: (2140، 2150)؛ و صحیح مسلم، ش: 1515. [↑](#footnote-ref-129)
130. () صحيح بخاري، ش: 2142؛ و صحیح مسلم، ش: 1516. [↑](#footnote-ref-130)
131. () همان‌گونه که در حدیث پیشین گذشت، نَجَش این است که کسی، قصد خرید کالایی را ندارد؛ اما برای فریب دادن خریدار یا به‌قصد بالا بردن سودِ فروشنده یا به‌ هر دو نیت، چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد این کالا را به فلان‌قیمت خریداری نماید. شارح/ ذیل حدیث شماره‌ی 241 در این‌باره مفصل سخن گفته است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-131)
132. () صحيح بخاري، ش: 2117؛ و صحیح مسلم، ش: 1533. [↑](#footnote-ref-132)
133. () یعنی: اگر پس از اتمام معامله، فریبی ملاحظه شد، معامله فسخ می‌گردد. به عبارت دیگر: ثبوت غبن در صورتی که در شروط ضمن معامله قید شده باشد، اعتبار دارد و سبب فسخ معامله است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-133)
134. () صحیح الجامع، ش: 6223؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 324؛ و صحیح أبی داود، ش: 4307. [↑](#footnote-ref-134)
135. () صحیح بخاری، ش: 34؛ و صحیح مسلم، ش: 58. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 695 [و نیز به شماره‌ی 1551] گذشت. [↑](#footnote-ref-135)
136. () صحیح بخاری، ش: (3186، 3187، 3188، 6178)؛ و صحیح مسلم، ش: (1735، 1737). [↑](#footnote-ref-136)
137. () صحیح مسلم، ش: 1738. [↑](#footnote-ref-137)
138. () معنای دیگری نیز برای این بخش حدیث گفته‌اند؛ این‌که «خیانت فرمان‎روای مسلمانان، از هر خیانتی بزرگ‌تر است»؛ زیرا ضررش به شمارِ بیش‌تری از مردم می‌رسد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-138)
139. () صحیح بخاری، ش: 2227. [↑](#footnote-ref-139)
140. () صحیح مسلم، ش: 1015 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-140)
141. () صحیح مسلم، ش: 106؛ [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 798 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-141)
142. () صحیح مسلم، ش: 2865. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 607 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-142)
143. () صحیح مسلم، ش: 2278 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-143)
144. () صحیح مسلم، ش: 2623. [↑](#footnote-ref-144)
145. () صحيح بخاري، ش: 6065؛ و صحیح مسلم، ش: 2559. [↑](#footnote-ref-145)
146. () صحيح بخاري، ش: 6077؛ و صحیح مسلم، ش: 2560. [↑](#footnote-ref-146)
147. () صحیح مسلم، ش: 2565. [پیش‌تر روایتی به همین مضمون به‌شماره‌ی 1576 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-147)
148. () یعنی: آمرزش این دو تا زمانی که آشتی کنند، به‌تأخیر می‌افتد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-148)
149. () صحیح مسلم، ش: 2812. [↑](#footnote-ref-149)
150. () صحیح الجامع، ش: 7659؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4106. [↑](#footnote-ref-150)
151. () صحیح الجامع، ش: 6581؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 928؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4107. [↑](#footnote-ref-151)
152. () **ضعيف است؛** ضعیف الجامع، ش: 6335؛ إرواء الغلیل، ش: 2029؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 1051. [↑](#footnote-ref-152)
153. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1584. [مترجم] [↑](#footnote-ref-153)
154. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 383 همین کتاب. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-154)
155. () صحيح بخاري، ش: 6288؛ و صحیح مسلم، ش:2183. [↑](#footnote-ref-155)
156. () صحيح بخاري، ش: 6290؛ و صحیح مسلم، ش:2184. [↑](#footnote-ref-156)
157. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 63. [مترجم] [↑](#footnote-ref-157)
158. () صحيح بخاري، ش: (2365، 3482)؛ و صحیح مسلم، ش:2242. [↑](#footnote-ref-158)
159. () صحيح بخاري، ش: 5513؛ و صحیح مسلم، ش:1958. [↑](#footnote-ref-159)
160. () صحيح بخاري، ش: 5515؛ و صحیح مسلم، ش:1956. [↑](#footnote-ref-160)
161. () صحیح مسلم، ش:1658. [↑](#footnote-ref-161)
162. () صحیح مسلم، ش:1659. [↑](#footnote-ref-162)
163. () صحیح مسلم، ش:1657. [↑](#footnote-ref-163)
164. () صحیح مسلم، ش:2613. [↑](#footnote-ref-164)
165. () صحیح مسلم، ش:2118. [↑](#footnote-ref-165)
166. () از ظاهر این روایت چنین برمی‌آید که گوینده‌ی این سخن، ابن عباس$ بوده است که وقتی از زشتی و حرمت داغ کردن صورت حیوان، اطلاع یافت، این سخن را از جهت فرمان‌برداری از پیامبر بر زبان آورد؛ شایان ذکر است: بنا بر روایتی که بخاری در «التاریخ» آورده، گوینده‌ی این سخن، عباس، پدر عبدالله بوده است؛ و همو نخستین کسی بود که داغ کردن کپل حیوانات را انجام داد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-166)
167. () صحیح مسلم، ش:2117. به‌نقل از جابر. [↑](#footnote-ref-167)
168. () همان‌گونه که در تخریج این حدیث آمده است، راوی این حدیث جابر می‌باشد، نه ابن‌عباس$. [مترجم] [↑](#footnote-ref-168)
169. () صحيح بخاري، ش: 3016. [↑](#footnote-ref-169)
170. () صحیح الجامع، ش: 2425؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: (25، 487) و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 2329. [↑](#footnote-ref-170)
171. () صحيح بخاري، ش: 2287؛ و صحیح مسلم، ش: 1564. [↑](#footnote-ref-171)
172. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1595. [مترجم] [↑](#footnote-ref-172)
173. () صحيح بخاري، ش: (2589، 2621)؛ و صحیح مسلم، ش: 1622. [↑](#footnote-ref-173)
174. () صحیح بخاری، ش: 2623؛ و صحیح مسلم، ش:1620. [↑](#footnote-ref-174)
175. () صحیح بخاری، ش: 2766؛ و صحیح مسلم، ش:89. [↑](#footnote-ref-175)
176. () یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-176)
177. () صحیح مسلم، ش:2985 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-177)
178. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 472. [مترجم] [↑](#footnote-ref-178)
179. () یعنی کسی که بدون توجه به ارزش‌های معنوی، اهل تجمل است و به دنیا و ظواهر آن، دل‌بستگی دارد؛ هنگام برخورداری از نعمت‌های دنیا، خرسند است و احساس شادی می‌کند، ولی همین‌که چیزی از دست بدهد یا آن‌گونه که دلش می‌خواهد، از دنیا برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-179)
180. () صحيح بخاري، ش: 2887. [↑](#footnote-ref-180)
181. () صحيح بخاري، ش: 6435 به‌نقل از ابوهريره. [↑](#footnote-ref-181)
182. () **صحیح است؛** این حدیث را مسلم با همین لفظ به صورتی طولانی به‌شماره‌ی 2744 از ابن‌مسعود و به صورتی مختصر به‌شماره‌ی 2747روایت کرده است؛ بخاری نیز این حدیث را به‌شماره‌ی 6309 از انس بن مالک روایت نموده است؛ این حدیث با روایت‌های دیگری در صحیح بخاری وجود دارد. [↑](#footnote-ref-182)
183. () بقره:275؛ ترجمه‌ی آیه پیش‌تر گذشت. [↑](#footnote-ref-183)
184. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 566. [مترجم] [↑](#footnote-ref-184)
185. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 561. [مترجم] [↑](#footnote-ref-185)
186. () صحیح بخاری، ش: 2766؛ و صحیح مسلم، ش:89. [↑](#footnote-ref-186)
187. () یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-187)
188. () موقوف است؛ بلکه رفعِ آن، ضعیف می‌باشد؛ روايت: ترمذی (1460)؛ دارقطنی در سنن خود (3/114)؛ ابن ابی‌عاصم در الدیات، ص:53؛ و رامهرمزی در المحدث الفاضل، ص: 485، از طریق اسماعیل بن مسلم مکی از حسن از جندب به صورت مرفوع؛ گفتنی‌ست: اسماعیل، خیلی ضعیف است و حسن نیز مدلس می‌باشد و به صورتِ معنعن نیز روایت کرده است؛ نگا: العلل الکبیر از ترمذی (430)؛ ترمذی در جامع خود (4/60) گفته است: «درست، روایت موقوف این حدیث از جندب می‌باشد و دیدگاه بیش‌تر اهل علم از اصحاب پیامبر نیز همین بوده است؛ نظر مالک نیز همین می‌باشد». [↑](#footnote-ref-188)
189. () صحیح مسلم، ش: 1676 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-189)
190. () صحیح مسلم، ش: 1597. [↑](#footnote-ref-190)
191. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 242. [مترجم] [↑](#footnote-ref-191)
192. () صحیح بخاری، ش: (2133، 4952)؛ و مسلم، ش: 3040، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-192)
193. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 596. [مترجم] [↑](#footnote-ref-193)
194. () با مجموع شواهدی که دارد، **حسن** است؛ روایت: احمد در مسندش (2/28)؛ و محمد ابن ابراهیم طرطوسی، ابوامیه در مسند عبدالله بن عمر$ (229)؛ و بیهقی در شعب الإیمان (4224) از طریق ابی‌بکر بن عیاش از اعمش از عطاء بن ابی‌رباح از ابن‌عمر به‌صورت مرفوع؛ سندِ این روایت به‌خاطر وضعیتی که ابوبکر بن عیاش دارد، **ضعیف** است. ابن‌نمیر گوید: این سند در اعمش ضعیف می‌باشد. و نیز روایت طبرانی در الکبیر (12/432) از طریق ابی‌بکر که البته موقوف به ابن‌عمر می‌باشد؛ حافظ در [التلخیص الکبیر (3/19)] تصحیح ابن‌القطان درباره‌ی روایت موقوف را نقل کرده و نیز به‌نقل از احمد در الزهد، رجالش را ثقه دانسته و سپس گفته است: «به گمانم اِسناد حدیثی که ابن‌القطان صحیحش دانسته، معلول می‌باشد؛ زیرا این سند بدین دلیل که رجالش ثقه هستند، لزوماً صحیح نیست؛ چون اعمش، مدلس می‌باشد و سماعش از عطاء ذکر نشده است و احتمال می‌رود که منظور از عطاء، عطاء خراسانی باشد که در این صورت با اسقاط نافع میان عطاء و ابن‌عمر، تدلیس تسویه صورت گرفته است؛ از این‌رو حدیث به اِسناد نخست بازمی‌گردد و همین، مشهور است». منظور از اسناد نخست، همان طریق عطاء خراسانی از نافع می‌باشد. بیهقی در الکبری (5/316) می‌گوید: «این حدیث از دو جهتِ ضعیف، از عطاء بن ابی‌رباح از ابن‌عمر روایت شده است». هم‌چنین روایت: ابوداود (3462) و ابن‌عدی در الکامل (5/360) از طریق حیوۀ بن شریح از اسحاق، ابی‌عبدالرحمن که گفته است: عطاء خراسانی این حدیث را که نافع، آن‌را به‌صورت مرفوع از ابن‌عمر روایت نموده، برایم بازگو کرده است؛ سندِ این روایت نیز ضعیف است و ذهبی در المیزان (7/393) آن‌را در شرحِ حالِ اسحاق، ابوعبدالرحمن خراسانی جزو منکرهای وی برشمرده است. و نیز روایت ابویعلی در مسندش (5659) از ابوخیثمه از اسماعیل بن علیه از لیث بن عبدالملک از عطاء از ابن‌عمر به‌صورت موقوف. و نیز روایت: ردیانی در مسندش ( 1422) از طریق لیث؛ اما با اسقاط عبدالملک. و همین‌طور روایت: احمد در مسندش (2/84) از یزید از ابوالجناب یحیی بن ابی حیۀ از شهر بن حوشب که گفته است: از عبدالله بن عمر شنیدم، و سپس این حدیث را به صورت مرفوع ذکر کرده است؛ این سند هم به‌خاطر ضعف ابوجناب، ضعیف می‌باشد و نیز آن‌را به‌صورت معنعن ذکر کرده است؛ زیرا او، مدلس می‌باشد. آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 675 و نیز السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 11 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-194)
195. () معامله‌ی عینه، به همان صورتی‌ست که شارح/ در قالب یک مثال درباره‌ی خریدن خودرو ذکر نمود. رافعی گوید: معامله‌ی عینه بدین صورت است که شخصی، کالای خود را به‌صورت نسیه به کسی بفروشد و سپس همان کالا را به‌صورت نقدی پیش از وصول طلبش با قیمتی ارزان‌تر خریداری کند؛ شوکانی در "نیل الأوطار" دیدگاه احمد، ابوحنیفه و مالک رحمهم الله را درباره‌ی جایز نبودن این نوع معامله ذکر کرده و گفته است: شافعی/ و اصحابش قایل به جواز این معامله‌اند؛ ابن‌القیم/ دلایل جایز نبودن این معامله را به‌تفصیل بیان نموده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-195)
196. () اشاره‌ای‌ست به چسبیدن به کار و کسب دنیا و زراعت و کشاورزی، و رها کردن جهاد در راه الله. [مترجم] [↑](#footnote-ref-196)
197. () صحیح مسلم، ش: 2985. [↑](#footnote-ref-197)
198. () صحیح مسلم، ش: 1905. [↑](#footnote-ref-198)
199. () صحیح الجامع، ش: 6294. [↑](#footnote-ref-199)
200. () صحيح بخاري، ش: 7178، بی‌آن‌که در آن لفظ «عَهْدِ رسُولِ الله» آمده باشد. این روایت پیش‌تر به‌شماره‌ی 1549 گذشت. [↑](#footnote-ref-200)
201. () ر.ک: صحیح مسلم، ش: 1480. [↑](#footnote-ref-201)
202. () صحيح بخاري، ش: 6499؛ و صحیح مسلم، ش: (2978، 2987). [↑](#footnote-ref-202)
203. () صحیح الجامع، ش: 6159؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 227 این حدیث را صحیح دانسته است. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1399 گذشت. [↑](#footnote-ref-203)
204. () صحیح مسلم، ش: 2642. [↑](#footnote-ref-204)
205. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 957. [↑](#footnote-ref-205)
206. () صحيح بخاري، ش: (6343، 6612)؛ و صحیح مسلم، ش: 2657. [↑](#footnote-ref-206)
207. () صحیح بخاری، ش: (2465، 6229)؛ و صحیح مسلم، ش: 2121. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 195 آمده است. [↑](#footnote-ref-207)
208. () صحیح مسلم، ش: 2161. [↑](#footnote-ref-208)
209. () صحیح مسلم، ش: 2159. [↑](#footnote-ref-209)
210. () **ضعيف است؛** ضعیف الترمذی، ش: 536؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 887؛ آلبانی/ در مشکاۀ المصابیح، ش: 3116 این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-210)
211. () صحیح مسلم، ش: 338. [↑](#footnote-ref-211)
212. () از این حدیث چنین برداشت می‌شود که تماس مستقیم پوست دو مرد با یک‌دیگر یا پوست دو زن با یک‌دیگر روا نیست. [مترجم] [↑](#footnote-ref-212)
213. () صحیح بخاری، ش: (5029، 5030، 5087 و...)؛ و مسلم، ش: 1425. [↑](#footnote-ref-213)
214. () صحیح بخاری، ش: 5232؛ و صحیح مسلم، ش: 2172. [↑](#footnote-ref-214)
215. () صحیح بخاری، ش: 5233؛ و صحیح مسلم، ش: 1341. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 997 نیز گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-215)
216. () صحیح مسلم، ش: 1897. [↑](#footnote-ref-216)
217. () صحیح بخاری، ش: (5885، 5886). [↑](#footnote-ref-217)
218. () صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 3545. [↑](#footnote-ref-218)
219. () صحیح مسلم، ش: 2128. [↑](#footnote-ref-219)
220. () صحیح مسلم، ش: 2019. [↑](#footnote-ref-220)
221. () صحیح مسلم، ش: 2020. [↑](#footnote-ref-221)
222. () صحیح بخاری، ش: (3462، 5889)؛ و صحیح مسلم، ش: 2103. [↑](#footnote-ref-222)
223. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 745. [مترجم] [↑](#footnote-ref-223)
224. () صحیح مسلم، ش: 2102. [↑](#footnote-ref-224)
225. () صحیح بخاری، ش: 5921؛ و صحیح مسلم، ش: 2120. [↑](#footnote-ref-225)
226. () صحیح الجامع، ش: 212؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 1123؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 2535. [↑](#footnote-ref-226)
227. () صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 3532؛ و احکام الجنائز، ص:166. [↑](#footnote-ref-227)
228. () **ضعيف** است؛ السلسلۀ الضعیفۀ، از آلبانی/، ش: 678. [↑](#footnote-ref-228)
229. () صحیح بخاری، ش: (5935، 5941)؛ و صحیح مسلم، ش: 2122. [↑](#footnote-ref-229)
230. () صحیح بخاری، ش: 5205؛ و صحیح مسلم، ش: 2123. [↑](#footnote-ref-230)
231. () صحیح بخاری، ش: 3468؛ و صحیح مسلم، ش: 2127. [↑](#footnote-ref-231)
232. () صحیح بخاری، ش: (5937، 5940)؛ و صحیح مسلم، ش: 2124. [↑](#footnote-ref-232)
233. () صحیح بخاری، ش: (4886، 5943)؛ و صحیح مسلم، ش: 2125. [↑](#footnote-ref-233)
234. () صحیح الجامع، ش: 7463؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 3539؛ آلبانی این حدیث را در مشکاۀ المصابیح، ش: 4458 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-234)
235. () صحیح مسلم، ش: 171؛ [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 173 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-235)
236. () صحیح بخاری، ش: 154؛ و صحیح مسلم، ش: 267. [↑](#footnote-ref-236)
237. () صحیح بخاری، ش: 5855؛ و صحیح مسلم، ش: 2097. [↑](#footnote-ref-237)
238. () صحیح مسلم، ش: 2098. [↑](#footnote-ref-238)
239. () صحیح الجامع، ش: 6848؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 719؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 3483. [↑](#footnote-ref-239)
240. () صحیح بخاری، ش: 6293؛ و صحیح مسلم، ش: 2015. [↑](#footnote-ref-240)
241. () صحیح بخاری، ش: 6294؛ و صحیح مسلم، ش: 2016. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 165 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-241)
242. () صحیح مسلم، ش: 2012؛ در صحیح بخاری نیز روایتی به همین ضمون به شماره‌ی 3280 و 6295 آمده است. [↑](#footnote-ref-242)
243. () صحیح بخاری، ش: 7293. [↑](#footnote-ref-243)
244. () صحیح بخاری، ش: 4809؛ و صحیح مسلم، ش: 2798. [↑](#footnote-ref-244)
245. () سوره‌ی ص، آیه‌ی 86. ترجمه‌ی این آیه در ابتدای همین باب آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-245)
246. () صحیح بخاری، ش: (1292، 1287)؛ و صحیح مسلم، ش: 927. [↑](#footnote-ref-246)
247. () صحیح بخاری، ش: 1294؛ و صحیح مسلم، ش: 103. [↑](#footnote-ref-247)
248. () ر.ك: حديث شماره‌ي 932؛ [مترجم] [↑](#footnote-ref-248)
249. () **ترجمه‌ی دعا:** «ما، از آنِ الله هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ یا الله! به‌خاطرِ مصیبتم، به من پاداش بده و جای‌گزینی بهتر از آن، به من عنایت کن». [↑](#footnote-ref-249)
250. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 926. [مترجم] [↑](#footnote-ref-250)
251. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 924. [مترجم] [↑](#footnote-ref-251)
252. () صحیح بخاری، ش: 1296 به‌صورت معلق؛ و صحیح مسلم،به صورت موصول، ش: 104. [↑](#footnote-ref-252)
253. () صحیح بخاری، ش: 1291؛ و صحیح مسلم، ش: 933. [↑](#footnote-ref-253)
254. () صحیح بخاری، ش: 1306؛ و صحیح مسلم، ش: 936. [↑](#footnote-ref-254)
255. () صحیح بخاری، ش: 4268. [↑](#footnote-ref-255)
256. () صحیح بخاری، ش: 1304؛ و صحیح مسلم، ش: 924. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 930 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-256)
257. () صحیح مسلم، ش: 934. [↑](#footnote-ref-257)
258. () صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 685. [↑](#footnote-ref-258)
259. () صحیح الجامع، ش: 5788؛ صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 801. [↑](#footnote-ref-259)
260. () صحیح مسلم، ش: 67. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1586 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-260)
261. () صحیح بخاری، ش: (3210، 5762)؛ و صحیح مسلم، ش: 2228. [↑](#footnote-ref-261)
262. () صحیح مسلم، ش: 2230. [↑](#footnote-ref-262)
263. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 3900؛ غایۀ المرام، ش: 301؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 842. [↑](#footnote-ref-263)
264. () صحیح الجامع، ش: 6074؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 739؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 3305. [↑](#footnote-ref-264)
265. () صحیح مسلم، ش: 537. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 706 نیز آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-265)
266. () قاضی عیاض، همین معنا را گفته و افزوده است: شریعت، از گفتن حرفِ بی‌اساس و باطل و نیز از ادعای غیب، منع کرده است؛ لذا از آن‌جا که شاخص و راهی قطعی برای درک کیفیت خطّ آن پیامبر وجود ندارد، این حدیث دلیلی بر جواز رمالی با کشیدن خط نیست. نگا: المفهم لما أشکل من تلخیص کتاب مسلم (2/208). [مترجم] [↑](#footnote-ref-266)
267. () صحیح بخاری، ش: (1355، 3055، 6173، 6618)؛ و مسلم، ش: (2924، 2931) به‌نقل از ابن‌عمر$. [↑](#footnote-ref-267)
268. () علما رحمهم‌الله دو معنا درباره‌ی این سخن پیامبر به ابن‌صیاد ذکر کرده‌اند: نخست این‌که تو همانند هر کسِ دیگری، از جمله کاهنان و مدعیان علم غیب، غیب نمی‌دانی. و دوم این‌که: تو نمی‌توانی از تقدیر و سرنوشتی که بر تو رفته است، پیشی بگیری. [مترجم] [↑](#footnote-ref-268)
269. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 722؛ **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! از علم تو، طلب خير مي‌كنم و از قدرت تو، توانايي مي‌جویم و از تو خواهانِ فضل و بخششِ بي‌کرانت هستم. به‌یقین، تو، توانايي و من ناتوانم؛ و تو مي‌داني و من نمي‌دانم و تو داناي اسراری. یا الله! اگر اين كار را به خيرِ دين، دنيا و فرجامِ كار من مي‌دانی، آن را براي من ممكن و آسان بگردان. و اگر آن را براي دين، دنيا و عاقبت كار من زیان‌بار می‌دانی، آن را از من دور کن و مرا از انجامش پشیمان بگردان و خير را هرجا که هست، برايم مقدّر بفرما و آن‌گاه مرا بدان، خشنود کن». [↑](#footnote-ref-269)
270. () صحیح بخاری، ش: 2237؛ و صحیح مسلم، ش: 1567. [↑](#footnote-ref-270)
271. () صحیح بخاری، ش: 5756؛ و صحیح مسلم، ش: 2224. [↑](#footnote-ref-271)
272. () صحیح بخاری، ش: 5753؛ و صحیح مسلم، ش: 2225. [↑](#footnote-ref-272)
273. () صحیح الجامع، ش: 4841؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 762؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 3319. [↑](#footnote-ref-273)
274. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 199؛ و السلسلۀ الضعیفۀ، ش: 1619؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 843. [↑](#footnote-ref-274)
275. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! کسی جز تو نیکی‌ها را نمی‌آورَد و کسی جز تو، بدی‌ها را دفع نمی‌کند؛ هیچ بازدارنده‌ای (از گناه) و هیچ نیرویی (برای اطاعت) جز به خواست و توفیقِ تو وجود ندارد». [↑](#footnote-ref-275)
276. () مسند احمد، ش: 7045؛ شعیب ارنؤوط این حدیث را حسن دانسته است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-276)
277. () صحیح بخاری، ش: 5951؛ و صحیح مسلم، ش: 2108. [↑](#footnote-ref-277)
278. () صحیح بخاری، ش: 5954؛ و صحیح مسلم، ش: 2107. [↑](#footnote-ref-278)
279. () صحیح بخاری، ش: 2225؛ و صحیح مسلم، ش: 2110. [↑](#footnote-ref-279)
280. () صحیح بخاری، ش: 5958؛ و مسلم، ش: 2106 به‌نقل از زید بن خالد از طلحه. [↑](#footnote-ref-280)
281. () صحیح بخاری، ش: 5953 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-281)
282. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (5963، 7042)؛ و صحیح مسلم، ش: 2110. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1552 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-282)
283. () صحیح بخاری، ش: 5950؛ و صحیح مسلم، ش: 2109. [↑](#footnote-ref-283)
284. () یعنی کسانی که جان‌داران را در قالب نقاشی و مجسمه به‌تصویر می‌کشند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-284)
285. () صحیح بخاری، ش: (5953، 7559)؛ و صحیح مسلم، ش: 2111. [↑](#footnote-ref-285)
286. () صحیح بخاری، ش: (3225، 5949)؛ و صحیح مسلم، ش: 2016. [↑](#footnote-ref-286)
287. () صحیح بخاری، ش: 5960. [↑](#footnote-ref-287)
288. () صحیح مسلم، ش: 2104. [↑](#footnote-ref-288)
289. () صحیح مسلم، ش: 969. [↑](#footnote-ref-289)
290. () صحیح بخاری، ش: 5480؛ و صحیح مسلم، ش: 1574. [↑](#footnote-ref-290)
291. () صحیح بخاری، ش: (2322، 3324)؛ و صحیح مسلم، ش: 1575. [↑](#footnote-ref-291)
292. () صحیح مسلم، ش: 510. [↑](#footnote-ref-292)
293. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 935. [مترجم] [↑](#footnote-ref-293)
294. () صحیح مسلم، ش: 2113. [↑](#footnote-ref-294)
295. () صحیح الجامع، از آلبانی/، ش: 3107؛ این حدیث در صحیح مسلم به‌شماره‌ی 2114 آمده است. [↑](#footnote-ref-295)
296. () صحیح الجامع، ش: 6875؛ و إرواء الغلیل، از آلبانی/، ش: (2503، 2504). [↑](#footnote-ref-296)
297. () صحیح بخاری، ش: 415؛ و صحیح مسلم، ش: 552. [↑](#footnote-ref-297)
298. () صحیح بخاری، ش: 407؛ و صحیح مسلم، ش: 549. [↑](#footnote-ref-298)
299. () صحیح مسلم، ش: 285. [↑](#footnote-ref-299)
300. () صحیح مسلم، ش: 568. [↑](#footnote-ref-300)
301. () صحیح الجامع، ش: 573؛ إرواء الغلیل، ش: 1295؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1066. [↑](#footnote-ref-301)
302. () صحیح مسلم، ش: 569. [↑](#footnote-ref-302)
303. () صحیح الجامع، ش: 6885؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 991. [↑](#footnote-ref-303)
304. () صحیح بخاری، ش: 470. [↑](#footnote-ref-304)
305. () صحیح بخاری، ش: 900؛ و صحیح مسلم، ش: 422 به‌نقل از ابن‌عمر$. [↑](#footnote-ref-305)
306. () **ضعیف است؛** روایت : احمد در مسندش (1/83) به‌نقل از علی؛ آلبانی/ این حدیث را در ضعیف الجامع، ش: 6203 ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-306)
307. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 1151. [مترجم] [↑](#footnote-ref-307)
308. () صحیح مسلم، ش: 1449 به‌نقل از سُلَیک غَطَفانی [↑](#footnote-ref-308)
309. () صحیح بخاری، ش: 853؛ و صحیح مسلم، ش: 561. [↑](#footnote-ref-309)
310. () صحیح بخاری، ش: (856، 5451)؛ و صحیح مسلم، ش: 562. [↑](#footnote-ref-310)
311. () صحیح بخاری، ش: (854، 5452)؛ و صحیح مسلم، ش: 564. [↑](#footnote-ref-311)
312. () صحیح مسلم، ش: 657. [↑](#footnote-ref-312)
313. () صحیح الجامع، ش: 6876؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 1017. [↑](#footnote-ref-313)
314. () صحیح مسلم، ش: 1977. [↑](#footnote-ref-314)
315. () صحیح بخاری، ش: (6108، 6646)؛ و صحیح مسلم، ش: 1646. [↑](#footnote-ref-315)
316. () صحیح مسلم، ش: 1648. [↑](#footnote-ref-316)
317. () السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 325؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 2788. [↑](#footnote-ref-317)
318. () خطابی/ گوید: «سببش این است که سوگند، فقط به نام‌ها و صفات والای الله منعقد می‌گردد و امانت، جزو صفات الاهی نیست؛ بلکه یکی از فرمان‌های الاهی‌ست؛ لذا برای این‌که سوگند به امانت، هم‌سان اسما و صفات پروردگار قرار نگیرد، از قسم خوردن به امانت منع شده است». و ابن‌ارسلان گوید: «منظور از امانت، فرایض الاهی‌ست»؛ لذا مفهوم حدیث این می‌شود که نگویید: سوگند به نماز؛ سوگند به زکات و.... [مترجم] [↑](#footnote-ref-318)
319. () صحیح الجامع، ش: 6203؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 94؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 2793. [↑](#footnote-ref-319)
320. () صحیح الجامع، ش: 1619؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 888. [↑](#footnote-ref-320)
321. () يعني: «ریا، شرک است». آلبانی/ گوید: «مولف/ با به‌کار بردن صیغه‌ی تمریض، بدین نکته اشاره کرده که حدیث مذکور، ضعیف است؛ و همین‌گونه نیز می‌باشد؛ چنان‌که در السلسلۀ الضعیفۀ، ش: 1850 علت ضعفش را بیان کرده‌ام». [↑](#footnote-ref-321)
322. () صحيح بخاري، ش: 2356؛ و صحیح مسلم، ش: 138. [↑](#footnote-ref-322)
323. () صحیح مسلم، ش: 137. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 219 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-323)
324. () صحیح بخاری، ش: 6675. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 342 آمده است. [↑](#footnote-ref-324)
325. () صحیح بخاری، ش: 6722؛ و صحیح مسلم، ش: 1652. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 679 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-325)
326. () صحیح مسلم، ش: 1650. [↑](#footnote-ref-326)
327. () صحیح بخاری، ش: 3133؛ و صحیح مسلم، ش: 1649. [↑](#footnote-ref-327)
328. () صحیح بخاری، ش: 6625؛ و صحیح مسلم، ش: 1655. [↑](#footnote-ref-328)
329. () یعنی: از آن‌جا که نام الله را دست‌آویز سوگند خویش قرار داده، گنه‌کار است، اما باید سوگندش را که به زیان خانواده‌ی اوست، بشکند و کفاره‌اش را بدهد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-329)
330. () صحیح بخاری، ش: (2655، 4613). [↑](#footnote-ref-330)
331. () [مائده: 89] **مفهوم آیه:** الله، شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و لغو­تان بازخواست نمی‏کند. [↑](#footnote-ref-331)
332. () صحیح بخاری، ش: 2087؛ و صحیح مسلم، ش: 1606. [↑](#footnote-ref-332)
333. () صحیح مسلم، ش: 1607. [↑](#footnote-ref-333)
334. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 6350؛ إرواء الغلیل، ش: 2034؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 368. [↑](#footnote-ref-334)
335. () صحیح الجامع، ش: 6021؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 254؛ و صحیح النسائی، از آلبانی/، ش: 2407. [↑](#footnote-ref-335)
336. () صحیح بخاری، ش: 5254 به‌نقل از عایشه&. [↑](#footnote-ref-336)
337. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 68 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-337)
338. () **حسن لغیره؛** نگا: صحیح الجامع، ش: 5717. [↑](#footnote-ref-338)
339. () مفاهیم متعددی درباره‌ی این حدیث گفته‌اند؛ یکی دیگر از مفاهیمش، این است که هیچ ضرری را برای خود و دیگران نخواهید. [مترجم] [↑](#footnote-ref-339)
340. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 271 گذشت. [مترجم] [↑](#footnote-ref-340)
341. () صحيح بخاري، ش: 6205؛ و صحیح مسلم، ش: 2143. [↑](#footnote-ref-341)
342. () صحیح الجامع، ش: 7405؛ صحیح الأدب المفرد، 555؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 370. [↑](#footnote-ref-342)
343. () صحیح مسلم، ش: 2575 [↑](#footnote-ref-343)
344. () صحیح مسلم، ش: 2246 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-344)
345. () صحیح الجامع، ش: 7315؛ صحیح الأدب المفرد، از آلبانی/، ش: 554. [↑](#footnote-ref-345)
346. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من، خیرِ این باد و نیز خیرِ آن‌چه را که در آن می‌باشد و خیر و منفعتی را که این باد به آن مأمور شده است، از تو درخواست می‌کنم و از شرّ این باد و شرّ آن‌چه در آنست و نیز از شرّی که این باد به آن مأمور شده است، به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-346)
347. () صحیح الجامع، ش: 3564؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4250. [↑](#footnote-ref-347)
348. () صحیح مسلم، ش: 899. [↑](#footnote-ref-348)
349. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! من، خیرِ این باد و نیز خیرِ آن‌چه را که در آن می‌باشد و خیر و منفعتی را که این باد به خاطر آن فرستاده شده است، از تو درخواست می‌کنم و از شرّ این باد و شرّ آن‌چه در آنست و نیز از شرّی که این باد به خاطر آن فرستاده شده است، به تو پناه می‌برم». [↑](#footnote-ref-349)
350. () صحیح الجامع، ش: 7314؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4254. [↑](#footnote-ref-350)
351. () صحيح بخاري، ش: 846؛ و صحیح مسلم، ش: 71. [↑](#footnote-ref-351)
352. () صحيح بخاري، ش: 6104؛ و صحیح مسلم، ش: 60. [↑](#footnote-ref-352)
353. () صحيح بخاري، ش: 6045؛ و صحیح مسلم، ش: 61. [↑](#footnote-ref-353)
354. () تخریج این روایت پیش‌تر گذشت. [↑](#footnote-ref-354)
355. () صحیح الجامع، ش: 5381؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 320؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1610. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1563 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-355)
356. () صحیح الجامع، ش: 5655؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1607. [↑](#footnote-ref-356)
357. () صحیح مسلم، ش: 2670. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 148 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-357)
358. () صحیح الجامع، ش: 1875؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 880. [↑](#footnote-ref-358)
359. () صحیح الجامع، ش: 2201؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 791؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1642. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 636 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-359)
360. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1519 گذشت. [مترجم] [↑](#footnote-ref-360)
361. () صحيح بخاري، ش: 6179؛ و صحیح مسلم، ش: 2250. [↑](#footnote-ref-361)
362. () ادب نبوی این‌گونه بود که در استفاده از واژه‌ها نیز، واژه‌ای را انتخاب می‌کرد که بهترین بود و در آن، مفهوم یا معنای بدی وجود نداشت؛ هم‌چنین آن بزرگوار نام‌های بد را به نام‌های نیک، تغییر می‌داد. لذا شایسته است که انسان، این ادب را در سخن گفتن رعایت نماید. [مترجم] [↑](#footnote-ref-362)
363. () صحيح بخاري، ش: 6183؛ و صحیح مسلم، ش: 2247. [↑](#footnote-ref-363)
364. () کَرْم هم‌خانواده‌ی واژه‌ی کَرَم مي‌باشد كه به معناي بخشندگی و بزرگواری‌ست. عرب‌ها به شراب، کَرْم می‌گفتند؛ زیرا در پیِ باده‌نوشی از سرِ مستی دست به سخاوت می‌گشودند. از آن‌جا که واژه‌ی کَرْم براي عرب‌ها يادآورِ شراب بود و چه‌بسا آنان را تحریک می‌کرد، پیامبر از به‌کار بردن این واژه برای انگور، منع نمود و بیان فرمود که این واژه، شایسته‌ی مومن و قلب اوست؛ زیرا مومن، بخشنده و بزرگوار است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-364)
365. () صحیح مسلم، ش: 2248. [↑](#footnote-ref-365)
366. () اشاره‌ای‌ست به این‌که بهتر است برای هر چیزی، اسم یا واژه‌ی متناسب با آن به‌کار رود. ر.ک: پانوشت حدیث پیشین. [مترجم] [↑](#footnote-ref-366)
367. () صحیح بخاری، 5240. [↑](#footnote-ref-367)
368. () صحیح بخاری، 6339؛ و صحیح مسلم، ش: 2679. [↑](#footnote-ref-368)
369. () شارح/ گوید: عبارتِ «اگر خواستی»، به کسی گفته می‌شود که گویا تحتِ فرمان و یا مجبور است. لذا از به‌کار بردن این عبارت در دعاها، بپرهیزید. [↑](#footnote-ref-369)
370. () صحیح بخاری، 6338؛ و صحیح مسلم، ش: 2678. [↑](#footnote-ref-370)
371. () **حسن است؛** نگا: صحیح الجامع، ش: 7687. [↑](#footnote-ref-371)
372. () صحیح بخاری، ش: (6339، 7477)؛ و مسلم، ش: 2679 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-372)
373. () صحیح الجامع، ش: 7406؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 137. [↑](#footnote-ref-373)
374. () صحیح است؛ السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 139. [↑](#footnote-ref-374)
375. () صحیح بخاری، ش: (2202، 2303، 4247، 7351)، و مسلم، ش: 1593 به‌نقل از ابوهریره و ابوسعید خدری$. [↑](#footnote-ref-375)
376. () صحیح بخاری، 568؛ و صحیح مسلم، ش: 647. [↑](#footnote-ref-376)
377. () صحیح بخاری، 116؛ و صحیح مسلم، ش: 2537. [↑](#footnote-ref-377)
378. () ابوالطفیل، عامر بن واثله آخرین صحابی پیامبر بود که در سال یکصد و ده هجری درگذشت؛ یعنی صد سال پس از تاریخی که پیامبر این حدیث را بیان فرمود؛ از این‌رو علما، این حدیث را یکی از معجزات نبوی برشمرده‌اند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-378)
379. () صحیح بخاری، ش: 600؛ و صحیح مسلم، 640. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1070 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-379)
380. () صحیح بخاری، ش: 3237؛ و صحیح مسلم، 1436. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 286 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-380)
381. () صحیح بخاری، ش: (4662، 5195، 8078)؛ و صحیح مسلم، (1026، 1679). این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 287 گذشت. [↑](#footnote-ref-381)
382. () صحیح بخاری، ش: 691؛ و صحیح مسلم، ش: 427. [↑](#footnote-ref-382)
383. () صحیح بخاری، ش : (688، 1113، 1236، 5658)؛ و مسلم، ش: 412 به‌نقل از عایشه&؛ و نیز روایت: بخاری، ش: 689 به‌نقل از انس بن مالک؛ هم‌چنین روایت بخاری، ش: 722؛ و مسلم، ش: 414 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-383)
384. () صحیح بخاری، ش: (1219، 1220)؛ و صحیح مسلم، ش: 545. [↑](#footnote-ref-384)
385. () صحیح مسلم، ش: 560. [↑](#footnote-ref-385)
386. () صحیح بخاری، ش: 750. [↑](#footnote-ref-386)
387. () نگا: صحیح مسلم، ش: 544 به‌نقل از سهل بن سعد. [↑](#footnote-ref-387)
388. () صحیح بخاری، ش: 751. [↑](#footnote-ref-388)
389. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 2193؛ و ضعیف الترمذی، از آلبانی/، ش: 9. [↑](#footnote-ref-389)
390. () صحیح مسلم، ش: 972. [↑](#footnote-ref-390)
391. () صحیح بخاری، ش: 510؛ و صحیح مسلم، ش: 507. [↑](#footnote-ref-391)
392. () صحیح مسلم، ش: 710. [↑](#footnote-ref-392)
393. () صحیح مسلم، ش: 1144. [↑](#footnote-ref-393)
394. () صحیح بخاری، ش: 1985؛ و صحیح مسلم، ش: 1144. [↑](#footnote-ref-394)
395. () صحیح بخاری، ش: 1984؛ و صحیح مسلم، ش: 1143. [↑](#footnote-ref-395)
396. () صحیح بخاری، ش: 1986. [↑](#footnote-ref-396)
397. () **صحیح است؛** صحیح أبی داود، ش: 2092؛ و صحیح ابن ماجه، ش: 1403؛ و الإرواء، از آلبانی/، ش: 960. [↑](#footnote-ref-397)
398. () حدیث ابوهریره: صحیح بخاری، ش: 1965؛ و صحیح مسلم، ش: 1103؛ اما حدیث عایشه&: صحیح بخاری، ش: 1964؛ و صحیح مسلم، ش: 1105. [حدیث عایشه& پیش‌تر به‌شماره‌ی 235 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-398)
399. () صحیح بخاری، ش: 1962؛ و صحیح مسلم، ش: 1102. [↑](#footnote-ref-399)
400. () نووی/ ذیل حدیث شماره‌ی 235 می‌گوید: معنایش این است که پروردگارم به من قدرتِ شخصی را می‌دهد که می‌خورد و می‌آشامد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-400)
401. () صحیح مسلم، ش: 971. [↑](#footnote-ref-401)
402. () صحیح مسلم، ش: 970. [↑](#footnote-ref-402)
403. () بخاری، ش: 1957؛ و مسلم، ش: 1098 به‌نقل از سهل بن سعد. [↑](#footnote-ref-403)
404. () صحیح مسلم، ش: 1103 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-404)
405. () صحیح مسلم، ش: 69. [↑](#footnote-ref-405)
406. () یعنی برده‌ای که از آقایش می‌گریزد، همانندِ کفار می‌گردد که از جهت نداشتنِ ایمان، حرمت و امان ندارند؛ قابل یادآوری‌ست که این، از جهت تغلیظ و بیانِ شدت این گناه است؛ و گرنه، گریختن برده از آقایش کفر نمی‌باشد؛ مگر آن‌که این عملِ حرام را حلال بداند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-406)
407. () صحیح مسلم، ش: 69. [↑](#footnote-ref-407)
408. () صحیح بخاری، ش: (3475)؛ و صحیح مسلم، ش: 1688. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 656 آمده است. [↑](#footnote-ref-408)
409. () سندش ضعیف است؛ روایت: دارقطنی (3/205)؛ و طبرانی در الأوسط (2/380) به‌نقل از زبیر؛ سندش، منقطع می‌باشد و نیز یکی از راویانش به نام عبدالرحمن بن ابی‌الزناد، ضعیف است. [↑](#footnote-ref-409)
410. () صحیح است؛ علامه آلبانی/ این حدیث را در السلسلۀ الصحیحۀ (437) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-410)
411. () صحیح بخاری، ش: (3453، 3965، 6290)؛ و مسلم، ش: (3196، 3197) [↑](#footnote-ref-411)
412. () صحیح مسلم، ش: 269. [↑](#footnote-ref-412)
413. () صحیح مسلم، ش: 281. [↑](#footnote-ref-413)
414. () صحیح بخاری، ش: (2586، 2587)؛ و صحیح مسلم، ش: 1623. [↑](#footnote-ref-414)
415. () صحیح بخاری، ش: (1280، 1281، 3534)؛ و صحیح مسلم، ش: 1486. [↑](#footnote-ref-415)
416. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 290 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-416)
417. () صحیح بخاری، ش: 2161؛ و صحیح مسلم، ش: 1523. [↑](#footnote-ref-417)
418. () صحیح بخاری، ش: (2149، 2164، 2165)؛ و صحیح مسلم، ش: 1517. [↑](#footnote-ref-418)
419. () صحیح بخاری، ش: (2158، 2163)؛ و صحیح مسلم، ش: 1521. [↑](#footnote-ref-419)
420. () حافظ/ گوید: ابن‌المنیر گفته است: بخاری/ دلالی شهرنشین برای روستانشین را حمل بر این کرده است که شهرنشین، این کار را در ازای گرفتن دست‌مُزد انجام دهد؛ اما اگر این کار را بدون دریافت مزد و از روی خیرخواهی یا به‌درخواست روستانشین به‌انجام برساند، ایرادی ندارد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-420)
421. () صحیح بخاری، ش: 2140؛ و صحیح مسلم، ش: 1515. [↑](#footnote-ref-421)
422. () یعنی «نَجَش» نکنید. نَجَش، بدین معناست که شخصی، بی‌آن‌که قصد خریدِ کالایی را داشته باشد، برای فریب دادن خریدار یا به‌قصد بالا بردن سودِ فروشنده یا به‌ هر دو نیت، چنین وانمود می‌کند که می‌خواهد این کالا را به فلان‌قیمت خریداری نماید. به عنوان مثال: کالایی را در بازار در معرضِ فروش می‌گذارید و هرکس، قیمتی می‌گوید و بدین‌سان، کالای شما، عملاً به مزایده گذاشته می‌شود. آخرین قیمتی که برای این کالا گفته‌اند، صدهزار تومان است؛ در این میان، شخصی برمی‌خیزد و قصد خرید ندارد؛ ولی صد و ده‌هزار تومان قیمت‌گذاری می‌کند. قصدش، فقط این است که مشتری را به خریدِ آن جنس، تحریک نماید و به‌اصطلاح بازارگرمی کند و قیمت کالا را به‌نفع فروشنده بالا ببرد. این، حرام است. اما اگر کسی، واقعاً از ابتدا قصد خرید داشته باشد، ولی در جریان قیمت‌های پیشنهادی، قیمت آن جنس به‌اندازه‌ای بالا برود که از خریدِ آن منصرف شود، اشکالی ندارد؛ زیرا بسیاری از مردم، هنگام مزایده، قیمتِ پیشنهادیِ خود را مناسب می‌دانند، ولی وقتی قیمت، بالا می‌رود، از خریدِ آن جنس منصرف می‌شوند؛ هیچ ایرادی بر این کار وارد نیست و اشکالی ندارد. [ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی 1575.] [↑](#footnote-ref-422)
423. () بدین صورت که مثلاً عمر، بر سر قیمت کالایی با حسن به توافق می‌رسد؛ آن‌گاه شخصی می‌آید و به حسن می‌گوید: من، این کالا را این‌قدر بیش‌تر از قیمتی که با حسن توافق کرده‌ای، از تو می‌خرم. [مترجم] [↑](#footnote-ref-423)
424. () صحیح بخاری، ش: (2139، 5142)؛ و صحیح مسلم، ش: 1412. [↑](#footnote-ref-424)
425. () صحیح مسلم، ش: 1414. [↑](#footnote-ref-425)
426. () صحیح مسلم، ش: 1522 به‌نقل از جابر بن عبدالله$. [↑](#footnote-ref-426)
427. () اشاره‌ای‌ست به این حدیث که: «دَعُوا النَّاسَ يَرْزُقُ اللَّهُ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛ یعنی: «مردم را بگذارید- که معامله‌ی خود را انجام دهند-. الله آنان را به‌واسطه‌ی یک‌دیگر روزی می‌دهد». [↑](#footnote-ref-427)
428. () صحیح مسلم، ش: 1519. [مترجم] [↑](#footnote-ref-428)
429. () صحیح مسلم، ش: 1715. پیش‌تر حدیثی به همین مضمون به‌شماره‌ی 345 آمده است. [↑](#footnote-ref-429)
430. () صحیح بخاری، ش: (844، 7292) و صحیح مسلم، ش: 593. نگا: حدیث شماره‌ی 345. [↑](#footnote-ref-430)
431. () این ذکر و ترجمه‌ی آن، پیش‌تر در حدیث شماره‌ی 1424 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-431)
432. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ های 218 و 1532 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-432)
433. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 321 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-433)
434. () اين حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 272 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-434)
435. () صحیح بخاری، ش: 7072؛ و صحیح مسلم، ش: 2616. [↑](#footnote-ref-435)
436. () صحیح الجامع، ش: 6819؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 2256. [↑](#footnote-ref-436)
437. () صحیح مسلم، ش: 655. [↑](#footnote-ref-437)
438. () صحیح مسلم، ش: 2253. [↑](#footnote-ref-438)
439. () صحیح بخاری، ش: (2582، 5929). [↑](#footnote-ref-439)
440. () روایت نسائی (3939، 3940)؛ احمد (3/128، 199)؛ آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 3124 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-440)
441. () صحیح بخاری، ش: 2663؛ و صحیح مسلم، ش: 3001. [↑](#footnote-ref-441)
442. () صحیح بخاری، ش: 6061؛ و صحیح مسلم، ش: 3000. [↑](#footnote-ref-442)
443. () صحیح مسلم، ش: 3002. [↑](#footnote-ref-443)
444. () صحیح مسلم، ش: 1028. [↑](#footnote-ref-444)
445. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 795 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-445)
446. () صحیح بخاری، ش: (3294، 3683، 6085)؛ و مسلم، ش: 2397 به‌نقل از سعد بن ابی‌وقاص. [↑](#footnote-ref-446)
447. () صحیح بخاری، ش: 6018 و...؛ صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-447)
448. () صحیح بخاری، ش: 5729؛ و صحیح مسلم، ش: 2219. [↑](#footnote-ref-448)
449. () سَرغ، نام یک آبادی در مسیر حجاز و شام است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-449)
450. () منظور از مهاجران نخستین، مهاجرانی هستند که به سوی دو قبله نماز گزاردند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-450)
451. () صحیح بخاری، ش: (4373، 5728)؛ و صحیح مسلم، ش: 2218. [↑](#footnote-ref-451)
452. () این، دیدگاه شارح بزرگوار و شمار دیگری از علماست؛ اما در حدیث نهی، چنین قیدی نیامده است؛ لذا تحت هر شرایطی ترک سرزمینی که در آن وبا آمده است، ممنوع می‌باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-452)
453. () سَرغ، نام یک آبادی در مسیر حجاز و شام است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-453)
454. () منظور از مهاجران نخستین، مهاجرانی هستند که به سوی دو قبله نماز گزاردند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-454)
455. () صحیح بخاری، ش: 2766؛ و صحیح مسلم، ش:89. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1622 آمده است. [مترجم)] [↑](#footnote-ref-455)
456. () یعنی: در مواردی که اسلام جایز قرار داده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-456)
457. () موقوف است؛ بلکه رفعِ آن، ضعیف می‌باشد؛ روايت: ترمذی (1460)؛ دارقطنی در سنن خود (3/114)؛ ابن ابی‌عاصم در الدیات، ص:53؛ و رامهرمزی در المحدث الفاضل، ص: 485، از طریق اسماعیل بن مسلم مکی از حسن از جندب به صورت مرفوع؛ گفتنی‌ست: اسماعیل، خیلی ضعیف است و حسن نیز مدلس می‌باشد و به صورتِ معنعن نیز روایت کرده است؛ نگا: العلل الکبیر از ترمذی (430)؛ ترمذی در جامع خود (4/60) گفته است: «محفوظ، روایت موقوف این حدیث از جندب می‌باشد و دیدگاه بیش‌تر اهل علم از اصحاب پیامبر نیز همین بوده است؛ نظر مالک نیز همین می‌باشد». [↑](#footnote-ref-457)
458. () صحیح مسلم، ش: 1676 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-458)
459. () صحيح بخاري، ش: 6435 به‌نقل از ابوهريره. [↑](#footnote-ref-459)
460. () صحیح مسلم، ش: 1587 به‌نقل از عباده بن صامت. [↑](#footnote-ref-460)
461. () صحیح بخاری، ش: 2990؛ و صحیح مسلم، ش:1869 [↑](#footnote-ref-461)
462. () صحیح بخاری، ش: 5634؛ و صحیح مسلم، ش: 2065. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 782 آمده است. [↑](#footnote-ref-462)
463. () صحیح بخاری، ش: (5632، 5831)؛ و صحیح مسلم، ش: 2067. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 781 آمده است. [↑](#footnote-ref-463)
464. () روایت بیهقی در السنن الکبری (1/28). [↑](#footnote-ref-464)
465. () گفتنی‌ست: کسی سراغ ندارد که چیزی از آثار رسول‌الله مانده باشد و این، از حکمت الهي‌ست تا زمینه‌ی شرک، مرتفع گردد. هم‌چنین هیچ‌یک از مسلمانان، پس از رسول‌خدا به ابوبکر و عمر و سایر سرآمدان دینی تبرک نجسته‌اند و خود، دلیلی‌ست بر این‌که این امر، مخصوص رسول‌الله بوده است؛ ر.ک: «التوسل، انواعه واحکامه» از علامه آلبانی/ که در این موضوع، بی‌نظیر است. [↑](#footnote-ref-465)
466. () صحیح بخاری، ش: 5846؛ و صحیح مسلم، ش: 2101. [↑](#footnote-ref-466)
467. () صحیح مسلم، ش: 2077. [↑](#footnote-ref-467)
468. () صحیح الجامع، ش: 7609؛ إرواء الغلیل، ش: 1244؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 2497. [↑](#footnote-ref-468)
469. () صحیح بخاری، ش: 3834. [↑](#footnote-ref-469)
470. () **صحیح است؛** ابوداود، ش: 4031؛ و ابن ابی‌شیبه (6/471) به‌نقل از ابن‌عمر$؛ علامه آلبانی/ در کتاب «حجاب المرأۀ المسلمۀ»، ص 104، و در إرواءالغلیل، ش: 1269 و نیز در غایۀ المرام (198) این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-470)
471. () صحیح بخاری، ش: 6018 و...؛ صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-471)
472. () صحیح بخاری، ش: (4327، 6766)؛ و صحیح مسلم، ش: 63. [↑](#footnote-ref-472)
473. () صحیح بخاری، ش: 6768؛ و صحیح مسلم، ش: 62. [↑](#footnote-ref-473)
474. () صحیح بخاری، ش: (111، 7300)؛ و صحیح مسلم، ش: 1370. [↑](#footnote-ref-474)
475. () این کوه ثور، غیر از کوهی‌ست که در پنج میلی جنوب مکه قرار دارد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-475)
476. () صحيح بخاري، ش: 3508؛ و صحیح مسلم، ش: 61. [بخشی از این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 1742 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-476)
477. () **صحیح است**؛ صحیح الجامع، ش: 7157. [↑](#footnote-ref-477)
478. () صحیح بخاری، ش: (2864، 2874، 2930، 3042، 4315، 4316)؛ و مسلم، ش: 1776 به‌نقل از براء بن عازب. [↑](#footnote-ref-478)
479. () این کوه ثور، غیر از کوهی‌ست که در پنج میلی جنوب مکه قرار دارد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-479)
480. () صحیح بخاری، ش: 5223؛ و صحیح مسلم، ش: 2761. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 65 آمده است. [↑](#footnote-ref-480)
481. () این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 212 گذشت. [مترجم] [↑](#footnote-ref-481)
482. () صحیح بخاری، ش: 4860؛ و صحیح مسلم، ش: 1647. [↑](#footnote-ref-482)
483. () تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت. [ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی 87. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-483)
484. () این حدیث و تخریج آن، پیش‌تر به‌شماره‌ی 427 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-484)
485. () صحیح مسلم، ش: 2937. [↑](#footnote-ref-485)
486. () مفهوم حدیث این است که پس از طلوع صبح، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید و به همین منوال، سایر نمازها را با اندازه‌گیری فاصله‌ی اوقات نماز در روزهای عادی، به‌جا آورید. [مترجم] [↑](#footnote-ref-486)
487. () **صحیح است؛** السلسلۀ الصحیحۀ، ش: 951. [↑](#footnote-ref-487)
488. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1627 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-488)
489. () مفهوم حدیث این است که پس از طلوع صبح، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی نماز صبح تا ظهر در روزهای عادی صبر کنید و با گذشت این مدت از طلوع صبح، نماز ظهر را بخوانید و به همین منوال، سایر نمازها را با اندازه‌گیری فاصله‌ی اوقات نماز در روزهای عادی، به‌جا آورید. [مترجم] [↑](#footnote-ref-489)
490. () صحیح بخاری، ش: (3099، 4372، 6049)؛ و مسلم، ش: 327 به‌نقل از ابوسعید خدری. [↑](#footnote-ref-490)
491. () صحیح بخاری، ش: (3450، 7130)؛ و صحیح مسلم، ش: (2934، 2935). [↑](#footnote-ref-491)
492. () صحیح مسلم، ش: 2940. [↑](#footnote-ref-492)
493. () این، شک راوی‌ست. [مترجم] [↑](#footnote-ref-493)
494. () صحیح بخاری، ش: 1881؛ و صحیح مسلم، ش: 2943. [↑](#footnote-ref-494)
495. () صحیح مسلم، ش: 2944. [↑](#footnote-ref-495)
496. () طَیلَسان، جامه‌ای گشاد و شنل‌مانند است که کشیشان نصرانی و علمای یهود بر دوش می‌اندازند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-496)
497. () صحیح مسلم، ش: 2945. [↑](#footnote-ref-497)
498. () صحیح مسلم، ش: 2946. [↑](#footnote-ref-498)
499. () صحیح بخاری، ش: (1882، 7132)؛ و صحیح مسلم، ش: 2938. [↑](#footnote-ref-499)
500. () زیرا در برابر بزرگ‌ترین ستم‌گر، سخن حق را می‌گوید که برترین جهاد است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-500)
501. () صحیح بخاری، ش: 7122؛ صحیح مسلم، ش: 2939. [↑](#footnote-ref-501)
502. () صحیح بخاری، ش: 7131؛ صحیح مسلم، ش: 2933. [↑](#footnote-ref-502)
503. () صحیح بخاری، ش: (3338، 7138)؛ و صحیح مسلم، ش: 2936. [↑](#footnote-ref-503)
504. () صحیح بخاری، ش: 3439؛ و صحیح مسلم، ش: 169. [↑](#footnote-ref-504)
505. () صحیح مسلم، ش: 588 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-505)
506. () صحیح بخاری، ش: 2926؛ و صحیح مسلم، ش: 2922. [↑](#footnote-ref-506)
507. () صحیح بخاری، ش: 7115؛ و صحیح مسلم، ش: 157. [↑](#footnote-ref-507)
508. () صحیح بخاری، ش: 7119؛ و صحیح مسلم، ش: 2984. [↑](#footnote-ref-508)
509. () یعنی از آن‌جا که دست‌یابی چنین طلایی تنها پس از جنگ و خون‌ریزی میسر است، هرکه به این دستور عمل نماید، هم خودش از این بلا مصون می‌مانَد و کُشته نمی‌شود و هم به دیگران، آسیبی نمی‌رساند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-509)
510. () سوره‌ی صف:14. [↑](#footnote-ref-510)
511. () سوره‌ی نمل: 44. [↑](#footnote-ref-511)
512. () صحیح بخاری، ش: 1874؛ و صحیح مسلم، ش: 1389. [↑](#footnote-ref-512)
513. () صحیح مسلم، ش: 2914. [↑](#footnote-ref-513)
514. () صحیح بخاری، ش: 1414؛ و صحیح مسلم، ش: 1012. [↑](#footnote-ref-514)
515. () صحیح بخاری، ش: 3472؛ و صحیح مسلم، ش: 1721. [↑](#footnote-ref-515)
516. () صحیح بخاری، ش: (3427، 6769)؛ و صحیح مسلم، ش: 1720. [↑](#footnote-ref-516)
517. () صحیح بخاری، ش: (4156، 6434). [↑](#footnote-ref-517)
518. () صحیح بخاری، ش: 3992. [↑](#footnote-ref-518)
519. () صحیح بخاری، ش: 7108؛ و صحیح مسلم، ش: 2879. [↑](#footnote-ref-519)
520. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 93 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-520)
521. () ر.ک: صحیح بخاری، ش: (240، 250، 2934، 3185، 3854)؛ و مسلم، ش: 1794 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-521)
522. () صحیح مسلم، ش: 2875. [↑](#footnote-ref-522)
523. () بخاری، ش: 3983. [↑](#footnote-ref-523)
524. () صحیح بخاری، ش: (918، 2095، 3584، 3585). [↑](#footnote-ref-524)
525. () صحیح بخاری، ش: 278. [مترجم] [↑](#footnote-ref-525)
526. () **ضعیف است؛** ضعیف الجامع، ش: 1597؛ آلبانی/ در غایۀ المرام، ش: 4 این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-526)
527. () صحیح بخاری، ش: 5495؛ و صحیح مسلم، ش: 1952. [↑](#footnote-ref-527)
528. () صحیح بخاری، ش: 6133؛ و صحیح مسلم، ش: 2998. [↑](#footnote-ref-528)
529. () صحیح موقوف است و حُکم رفع دارد؛ روایت بیهقی در الکبری (9/257)؛ شافعی در مسند خود (1/340) و نیز در الأم (2/233)؛ و ابن‌ماجه (3218)؛ و احمد در مسندش (2/97)؛ و عبد بن حمید (820) و.... [↑](#footnote-ref-529)
530. () صحیح بخاری، ش: (2358، 2369)؛ و صحیح مسلم، ش: 108. [↑](#footnote-ref-530)
531. () صحیح بخاری، ش: (4814، 4935)؛ و صحیح مسلم، ش: 2955. [↑](#footnote-ref-531)
532. () در صور دو بار دمیده می‌شود؛ بار نخست آنان‌که زنده‌اند، می‌میرند و بار دوم، همگان برانگیخته می‌شوند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-532)
533. () صحیح بخاری، ش: 59. [↑](#footnote-ref-533)
534. () صحیح بخاری، ش: 694. [↑](#footnote-ref-534)
535. () صحیح بخاری، ش: 4557. [↑](#footnote-ref-535)
536. () صحیح بخاری، ش: 3010. [↑](#footnote-ref-536)
537. () صحیح مسلم، ش: 671. [↑](#footnote-ref-537)
538. () صحیح مسلم، ش: 2451. [↑](#footnote-ref-538)
539. () صحیح مسلم، ش: 2346. [↑](#footnote-ref-539)
540. () صحیح بخاری، ش: 3483. [↑](#footnote-ref-540)
541. () صحیح بخاری، ش: (3484، 6533)؛ و صحیح مسلم، ش: 1678. [↑](#footnote-ref-541)
542. () صحیح مسلم، ش: 2996. [↑](#footnote-ref-542)
543. () صحیح مسلم، ش: 746. [↑](#footnote-ref-543)
544. () صحیح مسلم، ش: 2684؛ [و نیز روایت بخاری، ش: 6507 به‌نقل از عباده بن صامت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-544)
545. () صحيح بخاري، ش: 2035؛ صحیح مسلم، ش: 2175. [↑](#footnote-ref-545)
546. () صحیح مسلم، ش: 1775. [↑](#footnote-ref-546)
547. () صحیح بخاری، ش: (2864، 2874، 2930، 3042، 4315، 4316)؛ و مسلم، ش: 1776 به‌نقل از براء بن عازب. [↑](#footnote-ref-547)
548. () سنن الترمذی، ش: 3860؛ و سنن أبی داود، ش: 4653؛ و نیز روایت نسائی در الکبری، ش: 11508. امام آلبانی/ این حدیث را صحیح دانسته است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-548)
549. () صحیح مسلم، ش: 1775. [↑](#footnote-ref-549)
550. () صحیح مسلم، ش: 107. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 622 گذشت. [↑](#footnote-ref-550)
551. () صحیح مسلم، ش: 2839. [↑](#footnote-ref-551)
552. () صحیح مسلم، ش: 2789. [↑](#footnote-ref-552)
553. () صحیح بخاری (3005، 4406، 4407، 6944) و صحیح مسلم (5050، 5051، 5052) به‌نقل از ابوهریره. [این حدیث در همین کتاب به‌شماره‌ی 1890 آمده است. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-553)
554. () صحیح بخاری، ش: 4265. [↑](#footnote-ref-554)
555. () صحیح بخار ی، ش: 7352؛ و صحیح مسلم، ش: 1716. [↑](#footnote-ref-555)
556. () صحیح بخار ی، ش: 3263؛ و صحیح مسلم، ش: 2210. [↑](#footnote-ref-556)
557. () صحیح بخار ی، ش: 1952؛ و صحیح مسلم، ش: 1147. [↑](#footnote-ref-557)
558. () این حدیث پیش‌تر به‌‌شماره‌ی 401 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-558)
559. () صحیح بخار ی، ش: 6075. [↑](#footnote-ref-559)
560. () صحیح بخار ی، ش: 1344؛ و صحیح مسلم، ش: 2296. [↑](#footnote-ref-560)
561. () علامه آلبانی/ گوید: این‌ سخن نووی، سخن نادرستی‌ست؛ بلکه پیامبر بر آنان نماز جنازه خواند؛ زیرا در روایت بخاری آمده است: «صَلّى علَىَ أَهْلِ أُحُدٍ صَلاَتَهُ عَلَىَ الْمَيّتِ»؛ یعنی: «بر کُشته‌های اُحد، همان نمازی را خواند که بر مرده‌ها می‌خوانند»؛ به عبارت دیگر: بر آنان نماز جنازه خواند. مسلم و سایر اهل حدیث نیز این مضمون را روایت کرده‌اند که تخریجش را می‌توانید در کتب سته و همین‌طور در کتاب احکام الجنائز، صص: 82-83 ببینید. [↑](#footnote-ref-561)
562. () صحیح بخاری، ش: (216، 218، 1361، 6052، 6055)؛ و مسلم، ش: 292. [↑](#footnote-ref-562)
563. () صحیح بخاری، ش: (6077، 6237)؛ و صحیح مسلم، ش: 2560 به‌نقل از ابوایوب انصاری. [↑](#footnote-ref-563)
564. () این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌های 679 و 1724 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-564)
565. () دیدگاه علامه آلبانی/ و برخی دیگر از اهل حدیث، بر خلاف دیدگاه نووی و عثیمین است و دلیلش در سطور گذشته، در پانوشت مربوط به حدث شماره‌ی 1869 بیان شد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-565)
566. () صحیح بخاری، ش: 2059 به‌نقل از ابوهریره. [مترجم] [↑](#footnote-ref-566)
567. () صحیح مسلم، ش: 2892. [↑](#footnote-ref-567)
568. () صحیح بخاری، ش: 6696. [↑](#footnote-ref-568)
569. () یعنی نذرش را ادا نکند؛ و بنا بر قول راجح باید کفاره بدهد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-569)
570. () صحیح بخاری، ش: (3307، 3359)؛ و صحیح مسلم، ش:2237. [↑](#footnote-ref-570)
571. () صحیح مسلم، ش: 2240. [↑](#footnote-ref-571)
572. () صحیح بخاری، ش: (6118، 6198، 6199)؛ و مسلم، ش: (3093، 3094، 3095) به نقل از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-572)
573. () صحیح بخاری، ش:1 و صحیح مسلم، ش: 1907؛ بر اساس شماره‌گذاری محمد فؤاد عبدالباقی/ بر صحیحین. [↑](#footnote-ref-573)
574. () صحیح بخاری، ش: 1421؛ و صحیح مسلم، ش: 1022. [↑](#footnote-ref-574)
575. () **صحیح است؛** ر.ک: صحیح الجامع، از آلبانی/، ش: 4640. [↑](#footnote-ref-575)
576. () حمد و ستایش در همه حال، ویژه‌ی الله متعال است. [↑](#footnote-ref-576)
577. () این حدیث در همین کتاب به‌شماره‌ی 1865 آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-577)
578. () صحیح بخاری، ش: 3340؛ و صحیح مسلم، ش:194. [↑](#footnote-ref-578)
579. () هود: 40. [↑](#footnote-ref-579)
580. () صحیح بخاری، ش: (3358، 4712، 5084)؛ و مسلم، ش: 2371. [↑](#footnote-ref-580)
581. () صحیح بخاری، ش: 3364. [↑](#footnote-ref-581)
582. () صحیح بخاری، ش: 4478؛ و صحیح مسلم، ش: 2049. [↑](#footnote-ref-582)
583. () یعنی قارچ از آن جهت که خودرو می‌باشد، منتی الاهی و از نوع همان ترنجبینی‌ست که الله متعال بر بنی‌اسرائیل فرو فرستاد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-583)
584. () تخریج این حدیث پیش‌تر گذشت. [ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی 87. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-584)
585. () صحیح مسلم، ش: 2702. [↑](#footnote-ref-585)
586. () صحیح بخاری، ش: 6307. اين حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 14 گذشت. [مترجم] [↑](#footnote-ref-586)
587. () صحیح مسلم، ش: 2749. [↑](#footnote-ref-587)
588. () صحیح الجامع، ش: 3486؛ و السلسلۀ الصحیحۀ، از آلبانی/، ش: 556؛ و صحیح أبی داود، ش: 1342. [↑](#footnote-ref-588)
589. () **ترجمه‌ی دعا:** «پروردگارا! مرا بیامرز و توبه‌ام را بپذیر که به راستی تو، توبه‌پذیر و مهرورزی». [↑](#footnote-ref-589)
590. () **ضعيف است؛** ضعیف الجامع، ش: 5829؛ و السلسلۀ الضعیفۀ، ش: 705؛ و ضعیف أبی داود، از آلبانی/، ش: 327. [↑](#footnote-ref-590)
591. () آلبانی/ گوید: از سخن نووی/ چنین تصور می‌شود که ابوداود و ترمذی نیز این حدیث را از ابن‌مسعود روایت کرده‌اند؛ در صورتی که این‌گونه نیست؛ بلکه فقط حاکم/، این حدیث را از ابن‌مسعود با اِسناد قوی روایت کرده است و روایت ابوداود و ترمذی، از زید، غلامِ آزادشده‌ی پیامبر است؛ نه از ابن‌مسعود؛ گفتنی‌ست: اگرچه به رغم جهالتی که در اسناد این روایت است، اشکالی بر آن وارد نمی‌شود؛ زیرا این روایت، شواهد دیگری هم دارد که در «التعلیق الرغیب» (2/269) به آن اشاره کرده‌ام. [↑](#footnote-ref-591)
592. () صحیح بخاری، ش: 6306. [↑](#footnote-ref-592)
593. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! تو پروردگار من هستی؛ هیچ معبود برحقی بز تو جود ندارد؛ تو، مرا آفریده‌ای و من، بنده‌ی توام و در حد توانم بر عهد و پیمانی که با تو بسته‌ام، پای‌بندم و به نویدی که داده‌ای، یقین دارم. از شرّ اعمال خویش به تو پناه می‌آورم و به نعمت‌هایی که به من داده‌ای، اعتراف می‌کنم و به گناهان خویش اقرار دارم؛ پس مرا بیامرز که کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد». [↑](#footnote-ref-593)
594. () صحیح مسلم، ش:591. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1423 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-594)
595. () صحیح بخاری، ش: 4968؛ و صحیح مسلم، ش: 484. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 116 گذشت. (مترجم)] [↑](#footnote-ref-595)
596. () **ترجمه‌ی دعا:** «یا الله! تو پاک و منزهی و به حمد و ستایش تو می‌پردازم و از تو آمرزش می‌خواهم و به سوی تو، توبه می‌کنم». [↑](#footnote-ref-596)
597. () صحیح الجامع، ش: 4338؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2805. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 447 گذشت. [↑](#footnote-ref-597)
598. () صحیح مسلم، ش:79. [↑](#footnote-ref-598)
599. () اين حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 1443 گذشت. [مترجم] [↑](#footnote-ref-599)
600. () صحیح مسلم، ش:2835. [↑](#footnote-ref-600)
601. () صحیح بخاری، ش: 3244؛ و صحیح مسلم، ش:2824. [↑](#footnote-ref-601)
602. () صحيح بخاري، ش: 3245؛ و صحیح مسلم، ش: 2834. [↑](#footnote-ref-602)
603. () اين دو زن، غیر از حورالعین می‌باشند و از زنان دنیا، یعنی از فرزندان آدم هستند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-603)
604. () صحیح مسلم، ش:189. [↑](#footnote-ref-604)
605. () صحیح بخاری، ش: 6571؛ و صحیح مسلم، ش:186. [↑](#footnote-ref-605)
606. () صحیح بخاری، ش: (3243، 4879)؛ و صحیح مسلم، ش:2838. [↑](#footnote-ref-606)
607. () صحیح بخاری، ش: 6553؛ و صحیح مسلم، ش:2828. [↑](#footnote-ref-607)
608. () صحیح بخاری، ش: 3256؛ و صحیح مسلم، ش:2831. [↑](#footnote-ref-608)
609. () صحیح بخاری، ش: 2793. [↑](#footnote-ref-609)
610. () صحیح مسلم، ش: 2833. [↑](#footnote-ref-610)
611. () صحیح بخاری، ش: (3256، 6555)؛ و صحیح مسلم، ش:2830. [↑](#footnote-ref-611)
612. () امام مسلم/ این حدیث را با این الفاظ به‌شماره‌ی 2825روایت کرده است؛ نه امام بخاری/. [↑](#footnote-ref-612)
613. () صحیح مسلم، ش: 2837. [↑](#footnote-ref-613)
614. () صحیح مسلم، ش: 182. [↑](#footnote-ref-614)
615. () صحیح بخاری، ش: 6549؛ و صحیح مسلم، ش:2829. [↑](#footnote-ref-615)
616. () صحیح بخاری، ش: (554، 7435)؛ و صحیح مسلم، ش:633. [↑](#footnote-ref-616)
617. () صحیح مسلم، ش:181. [↑](#footnote-ref-617)
618. () بنده‌ی نیازمند الله، مترجم این کتاب ارزشمند و محتاج رحمت و غفران پروردگارش، محمد ابراهیم کیانی درمیان، ترجمه‌ی این کتاب گران‌مایه را در روز دوشنبه، سوم شعبان 1433 هجری به پایان رساند. حمد و ستایش در دنیا و آخرت، از آنِ الله می‌باشد و فرمان‎روایی مطلق ویژه‌ی اوست و به سوی او بازمی‌گردیم. [↑](#footnote-ref-618)